

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

دکتر مهدی ملک‌زاده

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (جلد چهارم و پنجم)
تالیف دکتر مهدی ملک‌زاده
چاپ چهارم

●

انتشارات علمی

●

چاپ، چاپخانه مهارت
صحافی، صحافی ستاره
تیراژ/ ۲۲۰۰ نسخه

۳۵۰۰ تومان

مرکز پخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، [illegible]رب، مقابل در بزرگ
دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸ تلفن ۶۴۶۰۶۶۷

انتشارات

پاییز ۷۳

«فهرست کلّی مطالب»

کتاب چهارم

[به یاد حاجی میرزا ابراهیم آقا]

کتاب پنجم

[به یاد قاضی قزوینی]



کتاب چهارم

بیاد حاجی میرزا ابراهیم آقا

التیماتوم شاه به مجلس شورای ملی

پس از آنکه محمدعلیشاه موقعیت خود را در باغشاه مستحکم نمود و اردوی معظمی در اطراف خود تشکیل داد و از متفرق شدن انجمنهای ملی از اطراف مجلس اطمینان پیدا کرد، بخلاف تصور مجلسیان که احمقانه خیال می کردند که اگر حامیان و حافظین مشروطیت را از گرد مجلس متفرق کنند محمدعلیشاه راه مسالمت پیش خواهد گرفت و اختلافات با حسن نیت رفع خواهد شد. شاه بدخواه که تصمیم خود را از دیرزمانی با همدستان رویش گرفته بود از متفرق‌شدن انجمنها و بی‌یارویاور ماندن مجلسیان استفاده کرده التیماتومی بقید فوریت به‌مجلس فرستاده و در آن تبعید چهارنفر از سران مشروطیت، ملک‌المتکلمین — میرزاجهانگیرخان — سیدمحمدرضامساوات — آقا سیدجمال‌الدین را خواسته بود و تصور می‌کرد اگر آنها از ایران خارج شوند و تبعید گردند چراغ آزادی خاموش و کاخ حکومت ملی بخودی‌خود فرو خواهد ریخت و در ضمن گفته بود که آنها بدون گزند می‌توانند از ایران بروند و مخارج مدتی که در تبعید هستند از طرف دولت پرداخته خواهد شد.

ناگفته نماند که بعضی از مورخین نوشته‌اند که محمد علیشاه تبعید هشت‌نفر را از مجلس تقاضا کرد. علت این اشتباه این است که جمعی از مشروطه‌خواهان که پس از توپ بستن مجلس از ایران تبعید شدند و یا فرارکرده به‌اسلامبول و اروپا رفتند برای اینکه اهمیتی به‌خود بدهند و خود را از سران مهم آزادیخواهان معرفی کنند گفتند ما هم ازکسانی بودیم که محمدعلیشاه تبعید ما را از مجلس خواست ولی به‌ما دست نیافت و توانستیم از چنگال او فرار کنیم.

خبر تقاضای تبعید رهبران مشروطیت از طرف شاه در شهر منتشر شد و آشوب وطغیان عظیمی درمیان ملت‌ظهور کرد، برای اینکه این موضوع مهم تاریخی را روشن‌تر بنگاریم بهتر دانستیم شرحی را که آقامیرزامحسن نمایندهٔ مجلس شورای ملی که عضو کمیسیون رسیدگی به‌موضوع التیماتوم بود نگاشته است در اینجا نقل کنیم:

پس از آنکه محمدعلیشاه با معاضدت مستبدین تمام وسایل لازمه را برای

برانداختن اساس مشروطیت تهیه نمود و عدهٔ زیادی قشون که متجاوز از بیست هزار نفر می‌شد گرد خود جمع نمود و خود در سنگر باغشاه جای گرفت، در ۱۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ التیماتومی توسط وزرا به‌مجلس فرستاد و در آن تبعید چهار نفر از مشروطه طلبان، ملک‌المتکلمین ــ آقاسیدجمال‌الدین ــ میرزاجهانگیرخان و مساوات را تقاضا نمود، درخاتمه تهدید کرده بود که درصورتیکه مجلس موافقت نکند خود آنچه را که مقتضی بداند عمل خواهد کرد.

این ضرب‌الاجل چون صاعقه بر سر آزادیخواهان فرود آمده و همه یقین کردند که دیگر آخر کار نزدیک شده و باید خود را برای هر پیش‌آمدی حاضر کرد. تمام مجامع ملی در مسجد سپهسالار اجتماع کردند، مجاهدین مسلح به‌محافظت مجلس پرداختند، با اینکه خانهٔ ملک‌المتکلمین بوسیلهٔ عده‌ای مجاهد محافظت می‌شد معهذا چنان صلاح دیدند که شبها با عده‌ای دیگر از مشروطه‌خواهان که جان آنها درمخاطره بود درمجلس بمانند و به‌خانهٔ خود نروند.

موضوع التیماتوم شاه مورد بحث مجلس و محافل ملی واقع شد و پس از گفتگوی بسیار با اینکه همه یقین داشتند که رد کردن این تقاضای شاه به‌جنگ و خونریزی منتهی خواهد شد، با کمال شجاعت جواب رد دادند.

مرحوم امام‌جمعهٔ خوئی و عده‌ای دیگر از سران مشروطه‌خواه و وکلای مجلس که درکمیسیون برای بحث دراطراف اولتیماتوم عضویت داشتند مکرر نقل می کردند که چون ملک‌المتکلمین مطلع شد که مجلس مصمم است تقاضای شاه را رد کند خود شخصاً درآن کمیسیون حضور پیدا کرد و با یک آرامش ومتانتی که آثار ازخودگذشتگی از او پدیدار بود و روح فداکاری درسیمایش مشاهده می‌شد اعضای کمیسیون را که عدهٔ زیادی بودند مخاطب قرار داده چنین گفت:

تمام سعی و کوشش ما برای بقای مشروطیت است و درصورتیکه با بودن من در ایران ممکن است خطری متوجه مشروطیت بشود من با دل و جان ایران را که از جان خود بیشتر دوست می‌دارم ترک می کنم و پولی را که شاه برای مخارج سفر و مدت توقف ما درخارج از ایران می‌خواهد بدهد نمی‌خواهم و امیدوارم با رفتن ما از ایران از دشمنی و خشم مستبدین و شاه نسبت به‌مشروطه کاسته شده و یک موافقت و سازشی پیدا شود.

سپس با یک حال تأثر گفت: «خاک برسر این مملکت کنند که مشروطیتش قائم بوجود یکنفر کور و یکنفر شل باشد.» منظورملک‌المتکلمین از جمله شل و کورخودش و آقا سیدجمال‌الدین بود زیرا خود او چندی بود که چشمانش آب آورده بود و سید جمال هم بواسطهٔ پرت شدن از درشکه پایش لنگ شده بود.

یکی از اعضای کمیسیون نقل می کرد، بیانات ملک‌المتکلمین بدرجه‌ای مؤثر و از روح فداکار و معصوم سرچشمه گرفته بود که بعضی از اعضا گریه کردند و امام‌جمعه بدون اختیار ملک‌المتکلمین را در آغوش گرفت و سروصورت او را بوسید.

مجلسیان و سران مشروطیت براین عقیده بودند که قوام و بقای مشروطیت کاملا بسته به‌شخصیت همین اشخاص است که شاه تبعید آنها را تقاضا کرده است و در صورتیکه آنها از ایران بروند مشروطه‌طلبان ایران بکلی مرعوب شده، زوال مشروطیت حتمی خواهد بود. چون شاه و مستبدین بخوبی به‌این نکته پی‌برده بودند و اهمیت وجود این چهار نفر را درک کرده بودند این است که می‌خواستند آنها را از ایران دور کنند و بدون کشمکش مشروطیت را از میان ببرند.

برای اینکه فرزندان ایران یقین حاصل کنند که محمدعلیشاه بهیچوجه خیال سازش با مشروطه‌طلبان را نداشته و تبعید آن چهار نفر سران ملیون را برای تضعیف مشروطیت تقاضا می کرده، داستانی که در دو ماه قبل از آقای شیخ اسدالله ممقانی که یکی از برگزیدگان مشروطیت و عضو مجلس سنا است شنیدم در اینجا نقل می کنم.

من در اسلامبول با مختارالملک که یکی از درباریان مورد اعتماد محمدعلیشاه بود آشنایی داشتم و از اطلاعات او راجع به‌گذشته استفاده می کردم، از مطالبی که برای من نقل کرد این بود که محمدعلیشاه مرا مأمور کرد که مرحوم آقاسیدعبدالله بهبهانی را ملاقات کرده و بهر نحوی که ممکن است موافقت ایشان را جلب کنم، پس از آنکه بتفصیل مطالب شاه را برای آن سید گفتم به‌من جواب داد: «فلانی از طرف من به‌شاه بگو عمواقلی برفرض که من بدانچه تو می‌خواهی موافق شدم با ملک‌المتکلمین که فعلا زمام امور مشروطیت را در دست گرفته و وضعیت قائم به‌شخص اوست چه خواهی کرد.»

فصل دوم

تحصن در مجلس

پس از آنکه مجلس و مجامع ملی با خشم و غضب التیماتوم محمدعلیشاه را، راجع به تبعید چهارنفر پیشوایان مشروطیت رد کرد و در نیمه‌شب به‌امر محمدعلیشاه عدهٔ زیادی سرباز و سوار به‌خانهٔ میرزاسلیمان‌خان میکده ریختند و او را دستگیر کردند و در باغشاه زنجیر نمودند، ملیون پی بردند که دیگر امنیت برای رهبران آنان نیست و باید بهر طریقی که ممکن است از آنها محافظت نمود.

چند شبی عده‌ای از مجاهدین به‌خانهٔ کسانی که بیش از همه مورد دشمنی شاه بودند رفتند و تا صبح کشیک می کشیدند و مراقب بودند ولی هر ساعت بیم آن می رفت که عدهٔ زیادی سرباز و سوار خانه‌های مذکور را محاصره کرده و مجاهدین از عهدهٔ دفاع برنیایند و محمدعلیشاه به‌مقصود خود که دستگیری سران ملیون بود نایل شود.

این بود که موضوع درکمیسیون مخصوصی در مجلس مورد مطالعه و گفتگو قرارگرفت و هم برآن شدند که بهتر است اشخاصی که جانشان درخطر است به‌مجلس آمده و شبها را درمجلس بگذرانند، زیرا حفاظت ازمجلس آسانتر ازخانه‌ها بود و بعلاوه کلیهٔ مجاهدین که برای حفاظت اشخاص مذکور درشهر متفرق شده بودند همگی درمجلس متمرکز می‌شدند و یک گارد احتیاط برای حفاظت متحصنین تشکیل می‌دادند.

متحصنین مجلس عبارت بودند از: ملک‌المتکلمین — سیدجمال‌الدین — قاضی قزوینی — سیدمحمدرضا مساوات — میرزامحسن نجم‌آبادی — میرزاجهانگیرخان — سیدجلیل اردبیلی — میرزاداودخان — مدیرالصنایع — میرزامحمدخراسانی، مدیر روزنامهٔ حقوق — اسدالله خان سرتیپ — ابوالفتح زاده — اسدالله‌خان، عمه‌زاده میرزاجهانگیرخان — میرزاعلی‌اکبر دهخدا — بهاءالواعظین — میرزاقاسم‌خان صوراسرافیل و چند نفر دیگر.

دولت‌آبادی در تاریخ یحیی می‌نویسد من به‌مجلس رفتم، ملک‌المتکلمین با چند نفر دریکی ازعمارتهای باغ مجلس سکنا کرده بودند، به‌من گفت شما هم بهتر است در مجلس بمانید چون بودن درخانه برای شما خطرناک است و منهم درمجلس متحصن

شدم. ولی آنچه مسلم است شب آخر که فردای آن مجلس به‌توپ بسته شد، بطوری که خود دولت‌آبادی می‌نویسد در مجلس نبوده و حتی کوشش بسیار کرده بود که ملک‌المتکلمین را به‌محل امنی ببرد ولی او قبول نکرده بود.

عده‌ای از سربازان ملی، باغ مجلس را محافظت می کردند و دوازده قبضه تفنگ و مقداری فشنگ در دسترس متحصنین گذارده شده بود و متحصنین هم باستثنای ملک‌المتکلمین، سیدجمال‌الدین و دولت‌آبادی، مسلح بودند و کشیک می‌دادند.

در همان شب گاه‌گاه عده‌ای ژاندارم و سرباز مسلح اطراف مجلس دیده می‌شد ولی جرأت اینکه مزاحم کسی بشوند نداشتند. در شهر گفته می‌شد که از طرف دولت نردبانهای بلند تهیه کرده‌اند که در نیمهٔ شب به‌دیوار خانهٔ اشخاصی که مورد نظرشان است بگذارند و به‌خانه‌ها بریزند و آنها را دستگیر کنند.

اعلان حکومت نظامی

محمدعلیشاه برای اینکه از اجتماعات جلوگیری کند و انجمنهای ملی را تعطیل نماید و مردم را مرعوب سازد و مانع شود که مشروطه‌خواهان گرد مجلس جمع شوند حکومت نظامی برقرار کرد و لیاخف فرماندهٔ قزاقخانه همدست صمیمی خود را حاکم نظامی شهر کرد. مادهٔ اول حکومت نظامی جلوگیری از اجتماعات و خلع سلاح افراد غیرنظامی بود.

هزارها قزاق و سرباز مسلح در خیابانها و کوچه‌ها سواره و پیاده به گردش شبانه روزی پرداختند و ساخلوها در نقاط مختلفهٔ شهر برقرار کردند و بنام امنیت به‌غارت مشروطه‌خواهان و حبس بیگناهان پرداختند. کارفشار و ناامنی را بجایی رسانیدند که رهبران ملت و موجدین مشروطیت که مورد کینهٔ محمدعلیشاه بودند مجبور شدند خانه‌های خود را ترک کرده شبها را در مجلس شورای ملی بگذرانند و یا در خانهٔ دوستان خود مخفی شوند ولی با این حال عده‌ای از مجاهدین اعتنا به‌حکومت نظامی نکرده خود را به‌مجلس رسانیدند و در مسجد سپهسالار و باغ مجلس مستقر گشتند و روزوشب مجلس و سران ملیون را که در آنجا بودند و پناهنده شده بودند محافظت می کردند.

مجلس چه می کرد

مجلس شورای ملی که هدف واقعی و مبارز حقیقی دشمنان مشروطه بود و تمام این اقدامات از طرف روسها و شاه برای از میان بردن آن بکار می‌رفت در آن روزهای خطرناک که بیشتر جنبهٔ میانجی ویا بهتر بگوییم تماشاچی راداشت و نمی‌خواست بفهمد که تمام این سروصداها برای ازبین بردن اوست، بلکه تصور می کرد جنگی میان

ملت وشاه درگرفته و مجلس در این آشوب واسطه و میانجی می‌باشد.

حقیقت مطلب هم تا حدی همین‌طور بود زیرا مجلس مظهر روح عقاید ملت و نمایندهٔ حقیقی طبقهٔ آزادیخواه نبود و فقط چند نفری از میان نمایندگان معنی واقعی انقلاب را درک کرده بودند و با طبقهٔ آزادیخواه همفکر و همزبان بودند، دیگران یا راه محافظه کاری را پیش گرفته بودند یا با باغشاه راه پیدا کرده بودند.

در آن روزهای پرآشوب، مجلسیان کمیسیون رفع اختلاف را که از چندی پیش تشکیل یافته بود منعقد کردند و با نمایندگان دولت مشغول مذاکره بودند، درصورتیکه شاه جداً مشغول تجهیزات بود و برتوسعهٔ اردوی خود می‌افزود، حتی کلیه اسلحه و توپخانهٔ قزاقخانه را نیز به‌باغشاه منتقل کرده بود و در نقاط حساس شهر توپ گذارده‌بود وشبها با صاحبمنصبان روسی نقشهٔ هجوم به‌مجلس را می کشیدند و از دربار پطرسبورغ و رئیس کل قوای قفقاز دستور می گرفت.

دولت‌آبادی می‌نویسد آزادیخواهان واقعی و مشروطه‌طلبان حقیقی در آن روزها میان دو فشار قرار گرفته بودند یکی فشار شاه مستبد و یکی فشار و کلای بی‌ایمان وجبون.

کسروی می‌نویسد دسته‌ای که از جان‌ودل مشروطه‌خواه بودند بطوری از افراد سست‌عنصر و بی‌اراده و خائن احاطه شده بودند که سررشته را گم کرده بودند و نمی‌دانستند چه کنند.

برای اغفال مجلس و مشروطه‌خواهان، همه‌روزه نمایندگان شاه از جمله مشیرالدوله وصنیع الدوله و مؤتمن‌الملک در کمیسیون رفع اختلاف حضور پیدا کرده و با نمایندگان به‌حرفهای بی‌سروته و بی‌پایه و مایه وقت‌گرانبها را تلف می کردند.

تعجب در این است که مجلسیان مشغول نوشتن لایحهٔ اعتراضیه بودند و شاه مشغول جمع‌آوری سپاه.

مجلس خیال می کرد با تلگرافهای تهدیدآمیز ی که از ولایات می‌رسد و درحقیقت جز لاف وگزافی نبود، محمدعلیشاه ازمیدان بدر رفته و راه سازش را پیش خواهد گرفت.

ملت که پیش از مجلس بیدار بود و خطر را بهتر حس می کرد با نگرانی و اضطراب خاطر، بازارها را بسته و برای یک قیام عمومی مستعد و حاضر بودند. باوجود تهدیدهای حکومت نظامی که اگر دکانها را باز نکنند، تمام دکانهای بسته را غارت خواهند کرد، وچند دکان را هم غارت کردند، اعتنا نکرده تعطیل عمومی اعلام نمودند، ولی مجلس نخواست از حس فدا کاری ملت استفاده کند و خود را برای مبارزه مجهز نماید، مردم را بحال خود گذاشت و قدمی برای کمک برنداشت، بلکه چنانچه درپیش نگاشتیم ملت را با فریب از گرد خود دور کرد وآنها را از اطراف مجلس راند.

در روز ۱۳ جمادی‌الاول، از طرف دولت در تمام شهر جار کشیدند هرکس

فردا دکان خود را باز نکند و به کسب و کار خود مشغول نشود افواج دولتی و سوارها دکان آنها را غارت خواهند کرد و خود آنها را سخت تنبیه خواهند نمود.

این تهدید هم اثری در مردم ننمود و دکانها همچنان بسته و بازارها در حال تعطیل باقی ماند و از طرف اتحادیه اصناف اعلامیه‌ای بدین مضمون منتشر شد: «ما چون به‌حفظ قانون اساسی قسم خورده‌ایم و در این ایام چند اصل قانون اساسی نقض شده است، بازارها را باز نخواهیم کرد و از این تهدیدات هم از میدان بدر نخواهیم رفت.»

•

انتشار چرند و پرند

بطوری که سابق براین هم اشاره کردیم گاهی یک داستان، یک قطعه شعر، یک حکایت فکاهی، بطوری حالات و اوضاع اجتماعی یک دولت یا ملتی را روشن می کند که زبردست‌ترین نویسندگان قادر نیستند با نوشتن یک یا چند جلد کتاب آن حقایق را نشان بدهند.

روزنامهٔ صوراسرافیل که به‌همدستی سه‌نفر از جوانان آزادیخواه وپاکدامن و مؤمن به‌مشروطیت نوشته می‌شد و آیینهٔ احساسات پاک و بی‌آلایش طبقهٔ منورالفکر و آزادی‌طلب کشور بود و بیش ازسایر جراید ملی مورد ستایش مردم بود و نمرات آن دست بدست می‌گشت، مخصوصاً قسمتی که در تحت‌عنوان چرند و پرند می‌نگاشت غوغایی در تهران برپا کرد و آشوبی در افکار عمومی ایجاد نمود و شاه و درباریان و روسها را عصبانی نمود. ما از نظر تأثیری که آن نامهٔ ملی در آن روزهای پرآشوب در افکارعمومی و تقدیرات آینده نمود، عین آن را در اینجا نقل می کنیم (شمارهٔ ۳۲ صفحهٔ ۷):

«ای بابا برو پی کارت، برو عقلت را عوض کن، مگر هر کسی هرچه گفت باید باور کرد، پس این عقل را برای چی تو کلهٔ آدم گذارده‌اند، آدمیزاد گفته‌اند که چیز بفهمد اگر نه‌می گفتند حیوان. مرد حسابی، روزی بیست من برنج آب می‌ریزد، روزی دست کم کدیگر از آن کمترش نباشد ده‌تومن، ده‌شاهی و پنج‌شاهی مایه می‌رود، اینها برای چیه برای هیچ و پوچ؟ این که خیلی چیزها توش است اگر حالا سر پیری من هم عقلم را بدهم دست جاهل ماهلها من هم مثل آنها میشم که.

«مردیکه یک‌من ریش توی روش است، ببین دیروز به‌من چی می گوید دولت می‌خواهد این قشون را جمع کند، مجلس را به‌توپ ببندد، خدا یک عقلی به‌تو بدهد یک پول زیادی به‌من. آدم برای یک عمارت بی‌وباجین در رفته از پشت دروازهٔ تهران تا آن سردنیا اردو می‌زند، آدم را برای خراب کردن یک خانهٔ پوسیدهٔ عهدسپهسالاری آنقدر علی‌بلند- علی‌لیزه- لبوبی- جگرکی- منتی و فعله و حمال خبر می کند؟ به‌به! احمق گفت و ابله باور کرد. خدا پدرصاف‌وصادق بچه‌های تهران را بیامرزد.

«یکی دیگر می‌گوید اول با این قشون همهٔ باغشاه را بگیره، بعد قشون بکشد برد مهرآباد را بگیره، بعد قشون بکشد برد ینگی امام را بگیره و بالاخره همهٔ ایران را بگیره. من می‌گویم مرد آدم یک چیزی را نمی‌داند خوب بگوید نمی‌دانم دیگر لازم نیست که خودش حرف دربیارد شما را بخدا این را هیچ بچه باور می‌کند که آدم پول خرج بکنه قشون و قشون کشی بکنه لک‌لک بیفتد تو عالم و دنیا که چه‌خبر است می‌روم مملکت خودم را که از پدرم به‌ارث به‌من رسیده و قانون اساسی در خانوادهٔ من ارثی کرده از سر نو بگیرم این هم شد حرف — و البته اینها نیست اینها پولتیک است که دولت می‌زند اینها نقشه است، اینها اسرار دولتی است آخر بابا هرحرفی را که نمی‌شود عالم‌وآشکارا گفت. من حالا محض دل‌قایمی بعضی‌ و کیلها هم‌شده‌باشدمی گویم، اما خواهش می‌کنم مرگ من سیلهای دخو را توخون دیدید این حرفها را به‌فرنگیها نگویید که بردارند و زود بنویسند به‌مملکتها شون و نقشهٔ دولت ما را بهم بزنند.

«می‌دانید دولت می‌خواهد چه بکند دولت می‌خواهد این قشونها را یواشکی بطوری که کسی نفهمد همانطور که عثمانی به‌اسم مشروطه‌طلبهای شهروان قشون جمع کرد و یک دفعه کاشف بعمل آمد که می‌خواهد با روسیه جنگ کند، دولت ما هم می‌خواهد یواشکی این قشونها را به‌اسم خراب کردن مجلس ملک‌المتکلمین و آقا سیدجمال و هرچه مشروطه‌طلب، یعنی مفسد است جمع کند درست گوش بدهید ببیند مطلب از کجا آب می‌خوردها، آنوقت اینها را دودسته کند یک دسته را به‌اسم مطیع کردن ایل قشقایی و بختیاری بفرستد به‌طرف جنوب یک دسته را هم به‌اسم تسخیر کردن آذربایجان بفرستد به‌طرف شمال. آنوقت یک‌شب توی تاریکی آن دستهٔ اولی را در خلیج فارس یواشکی بریزند توی ده‌بیست تا کرجی و روانه کند به‌طرف انگلیس و از این طرف این یکی دسته را هم همین‌طور آهسته و بی‌صدا باز دمدمه‌های صبح تلقلک و باروبنهٔ سفرهٔ نان و هرچه دارند بار کند روی چهل پنجاه تا الاغ و از سرحد جلفا از بیراهه بفرستد به‌طرف روسیه، آنوقت یک روز صبح زود ادوارد هفتم در لندن و نیکلای دویم در پطرزبورغ یکدفعه چشمهایشان را وا کنند، ببینند که هر کدامشان افتاده‌اند گیر بیست تا غلام قرچه‌داغی و البته خدا نیختش را برا کند، خدا دشمنش را فنا کند، این هم نقشهٔ شاپشال است که کشیده، اگر نه‌عقل ما ایرانیها که به‌این کارها نمی‌رسید که شیطان می‌گوید هرچه‌داری و نداری بفروش به‌این سربازها در این سفر مال فرنگ برات بیاورند برای اینکه هم کرایه ندارد و هم گمرک صدتومنش سرمی‌زند به‌پانصد تومان، خدا بدهد برکت یک دل هم می‌گویم خودم برم اما باز می‌گویم نکند شاپشال بدش بیاید برای اینکه فکر بکند بگوید این بدذات حالا پاش به‌فرنگستان نرسیده آنجاها را هم مشروطه خواهد کرد. باری خدا سفر همه‌شان را بی‌خطر کند. دخو.»

نامهٔ مجلس به‌شاه

در همان روزهای تاریک که آثار بدبختی از درودیوار بهارستان نمایان بود نمایندگان مجلس بجای پیدا کردن راه چاره چندین روز وقت خود را صرف نوشتن نامه به‌شاه کردند و بعد از مباحثهٔ طولانی نامه‌ای راکه دراینجا نقل می‌شود روز سه‌شنبه ۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ بوسیلهٔ ممتازالدوله رئیس مجلس وشش نفرازو کلا تقدیم شاه نمودند.

مجلس شورای ملی مورخهٔ پانزدهم جمادی‌الاول ۱۳۲۶

بشرف سده سنیه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه وسلطانه

درحالتی که از دولت چندهزارسالهٔ ایران نمانده بود، مگر اسمی بلامسمی وقوای حیاتیهٔ آن با تسلط خارجه و جهل و بی‌قیدی داخله به‌اسفل مراتب سقوط رسیده وسلاسل امنیت و استقلال آن منتهی بود به‌مویی موسوم به‌ارادهٔ ملوکانه که آنهم در مقابل تندباد اغراض اجانب سفیل و سرگردان روبه‌مخاطرات عظیمه سیر مراتب مضره می‌نمود، چون مشیت خداوندی منشور اضمحلال آن را امضا نفرموده بودند ندای غیبی اسلامیت وایرانیت افراد اهالی را ازخواب غفلت طولانی بیدار و به‌راهی هدایت فرموده که هادی عقل و تجربه درطی مراحل تاریخ اختیار نموده لهذا یکباره خاص وعام مملکت با وجود اختلاف مدارک‌ پی به‌مخاطرات برده به‌یک حرکت غیورانه از قضاحت بی‌حسی خود را دور ساخته متنبه به‌این دواصل اصیل استقلال ملت و استحکام قومیت شدند که قوای مملکت ناشی ازملت است و سلطنت ودیعه‌ایست که به‌موهبت الهی ازطرف ملت به‌شخص پادشاه مفوض شده است، لاجرم خواستار تغییر مسلک سلطنت شدند و اعلیحضرت شاهنشاه مبرور انارالله برهانه نام خود را برحمت ابدی زینت تاریخ ایران ساختند ولی تکمیل این عطیت و تتمیم این موهبت را روزگار برای تقدیس و تکریم نام نامی اعلیحضرت همایونی ذخیره کرده بود، این است که مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند همایونی در اواخر ولایتعهد و اول جلوس میمنت مأنوس رضای شاهانه را به‌تصدیق مشروطیت جالب شده و در ۲۷ ذیحجه حسن‌نیت شاهانه را با آرزوی ملت که بصورت هیجان عمومی ظاهرگشته بود توفیق داده به اکمال نواقص قانون اساسی فرمان دادند.

درصورتیکه جهانیان منتظربودند که ازاین تجاذب حقیقی که بین پادشاه ورعیت حاصل و با این سرمایهٔ سعادت که به‌توفیقات خداوندی کامل گردید، آثار ترقی و تمدن بسرعت و سهولت که شایستهٔ نجابت ملی و فطانت جبلی ایرانیان است ظاهر و موجبات امن و آسایش عمومی فراهم گردد، روزبروز اغتشاش ولایات و ناامنی طرق و شوارع و انقلابات سرحدات زیادتر و درخود پایتخت که در تحت‌نظر مستقیم اعلیحضرت شاهنشاهی و هیأت دولت و مجلس شورای‌ملی

است وقایعی بس ناگوار اتفاق افتاد که اگر در صور و علل آنها شور دقیق بعمل آید هر یک از آنها لکهٔ مبرهنی است که از انتساب آن بهادنی مقربین دربار هرچند قلم ایرانی را شرم آید تاریخ که در محور حقایق امور متحرک لایزال است بدبختانه در ثبت‌وضبط آن شرم و ترحم نخواهد داشت تعداد آن قبایح و تذکار آن فضایح را چه حاجت که اجتماعات حضرت‌عبدالعظیم و واقعهٔ میدان توپخانه و غیره هنوز در السنه و افواه مثل سال وبا و طاعون درعداد تواریخ بدبختی این مملکت مذکور و سرکوز اذهان است. از اثرات آن اتفاقات فضیحه هنوز دلهای رسیدهٔ رعیت آرام نیافته و جراحتهای وارده برقلوب ملت کاملا التیام نپذیرفته بود که باز مفسدین بی‌ایمان امان نداده برای اخلال روابط بین پادشاه و رعیت وقایع چند روز قبل را حاضر و احوال ماه ذیقعده را به‌وجهی شدیدتر تجدید و در ظرف دو روز از حاصل زحمات دوساله قسمت کلی را به‌هدر داده از جمله اصل (نهم، دهم، دوازدهم، چهاردهم و بیست‌وسوم) را که روح قوانین اساسی است نقض نمودند، مجدداً نونهال امید را که به‌هزاران آب تدبیر و خون‌دل در قلوب رعایا می‌روید از بیخ وبن برانداخته بجای آن یأس و حیرت نشاندند و مخصوصاً در موقعی که سرحدات مملکت دچار مخاطرات عظیمه است نفاق خانه برانداز خانگی را به‌این شدت حادث نمودند که خاطر مقدس همایون را مثل مساعی وکلای ملت و وزرای دولت و قوای مادی و معنوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول یکدیگر سازند و برمقاصد سوء خود بپردازند، بدیهی است که دوام این جلال ملازم است با اضمحلال دولت قدیم و قویم ایران و ایرانی مسلمان که بمدلول فرمان قضا جریان استاد ازل از آب حیات حب‌الوطن من‌الایمان آب خورده با بیداری حواس بطور خاص تشنهٔ حفظ حقوق خویش است متحمل نخواهد شد که ایران و اسلام خود را با هرچه در اوست آلت بازیچهٔ دست چند نفر مفسد درباری ببیند، دستخط همایون که روز جمعه برتفرقهٔ معدودی رعایا که بطور صلح و سلم جبر کسور واقعه برقوانین اساسی و اعاده حقوق رفته خویش را متظلماً استدعا می کردند بهر تدبیر و اصرار بود از طرف مجلس شورای ملی که در طی تمام طرق چاره ساعی است بموقع اجرا گذارده شد ولی این اقدام و امثال آن از قبیل سرشک از رخ پاک کردن است درحالی که خون دلها درفوران وکلیهٔ ایران در هیجان است، نقض قوانین اساسی از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب ایران را با ناله و افغان پر کرده که اگر این ناله و فریادها یک‌جا جمع شوند خدای نخواسته چه آهنگ مخالفی از آن ظهور تواند کرد.

بالجمله تکلیف بر وکلای ملت خیلی سخت شده و انتظار مردم تهران و فشار ولایات دراعادهٔ احترام قوانین و اصلاح کلیهٔ امور، آن بآن در تزاید و فرصت و مجال را از دست می‌برد آنچه بطور قطع برعقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی این همه خرابیها و اتفاقات ناگوار که شأن عهود و شیشهٔ دلها را یکجا می‌شکند و حرمت

قانون با نوامیس سوگند اسلامی یکسره برطرف می کند دو چیز است اول شبهات مغرضین تا کنون مانع شده است که در قلب شاهانه این اعتقاد راسخ شود که در سلطنت مشروطه تمام امور در تمام اوقات باید در مجاری قانون سیر کند تا اصول ذیل قانون اساسی از لفظ به‌معنی رسد، اصل چهل وچهارم شخص پادشاه از مسئولیت مبری است وزرای دولت در هرگونه از امور مسئول مجلس هستند اصل چهل و پنجم کلیهٔ قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به‌امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول فرمان و دستخط همان وزیر است، اصل پنجاه‌وهفتم اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در قوانین مشروطیت حاضره تصریح شده است، اصل شصت‌وچهارم وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرارداد سلب مسئولیت از خودشان نمایند، درصورتیکه کلیهٔ امور از جزئی و کلی درمجرای وزارتخانه‌ها فیصل پذیرفت مسئولیت نیک و بد آن ازشخص همایون شاهنشاهی مرتفع و برعهدهٔ وزرا تحقق می‌یابد و قدس مقام منیع سلطنت محفوظ می‌ماند والا درصورت بی‌اطلاعی وزیر از فلان‌امر کلی یا جزئی ایراد مسئولیت بر آن وزیر بدیهی است که از طریق عقل و عدل خارج است و در اساسی که به‌تجارب هزار سالهٔ عقلا و حکمای جهان مرتب شده است البته تصور چنین امر بی‌رویه و عجیب نمی‌گنجد که فعل عمر را زید مسئول باشد.

ثانیاً آنچه به‌یقین پیوسته است اغراض مفسدین چند که دشمن ملک و دولت و خائن شخص شخیص همایونی هستند در میان نیت پاک و فطرت تابناک همایونی که از مزایای سلاطین عظیم‌الشأن است و حقوق رعایای صداقت شعار حایل و حاجبند و هرساعت خاطر مقدس ملوکانه را برصرافتهایی جلب می کند که با خیروصلاح عامه فرسنگها مسافت دارد و هر دقیقه به‌القای شبهات مغرضانه قلب شاهانه را ازمعانی اصول مشروطیت و قوانین اساسی منصرف ساخته به‌اقتضای خودخواهی و استبداد ذاتی خودشان یا در راه خدمت به‌مصلحت غیر متابعت قوانین مملکتی راگویا در حضور مبارک مغایر شئون سلطنتی جلوه داده بقدر امکان و بهر فرصتی که می‌یابند خاطر مبارک را برای ابقای الفاظ و انهدام معانی اصول قانون وامی‌دارند، لهذا مادامی که کسور واقعه بقوانین اساسی جبران نشده و اعادهٔ احترام قانون بعمل نیامده است و در آینده کلیه امورات درمجاری قانون حل وفصل نشود و نمایندگان ملت را اطمینان کامل حاصل نگردد که برحفظ تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود و مثل آنچه تاحال واقع شده باز دیگر نقض عهد قانون نخواهد شد مجبوریت تامه وارد خواهد بود که وکلای ملت به‌اقتضای وظایفی که دیاناً و وجداناً با شهادت خداوند و توسط قرآن مجید برعهده گرفته‌اند عدم امکان تحمل خود را بفشار فوق‌العاده مسئولیت یک ملت به‌موکلین خود اعلام نمایند.

اسمعیل — محل مهر ممتازالدوله.

همان روز در میان مردم شهرت پیدا کرد که شاه‌نامهٔ مجلس را نگرفت و با بی‌اعتنایی با رئیس مجلس و نمایندگان حامل نامه رفتار کرد ولی ممتازالدوله رئیس مجلس به‌نمایندگان گفت که شاه نامه مجلس راگرفت وگفت من همچنانکه تا حال طرفدار مشروطه بوده‌ام بعد از این هم طرفداری خواهم کرد و جواب نامهٔ مجلس را هم بزودی خواهم فرستاد.

شک نیست که ممتازالدوله نخواسته رفتار ناپسند شاه را در مجلس علنی کند و یا آنکه برای اسکات مردم و نمایندگان اینطورگفته است و نمایندگان هم که می‌خواستند رویهٔ تجاهل پیش بگیرند و آنچه را که درمقابل چشمشان عمل می‌شد نادیده بگیرند ازگفتار رئیس مجلس خرسند شده بقول کسروی حتی یک نفر از آنها نپرسید موافق بودن شاه با مشروطیت کدام است و توپ و توپخانه در روی باروهای شهر کشیدن وقشون کشی کردن کدام؟

روز چهارشنبه،۱۸ جمادی‌الاول، سربازها آنچه آلات جنگ در قورخانه ذخیره بود، حتی شمشیرهای زنگ‌زده و خمپاره‌های بی‌مصرف و تفنگهای از کار افتاده را به باغشاه حمل کردند و در همان روز، نامه‌های شکایت‌آمیز از طرف انجمنها به‌مجلس رسید و از وحشیگری سربازها شکایت کرده بودند و نیز تذکر داده بودند که تلگرافخانه، تلگرافاتی که به ولایت فرستاده می‌شود مخابره نمی‌کند.

مجلس درمقابل اعتراضات ملت جواب داد که از دولت سئوال خواهیم کرد

چند نفر از وکلای مجلس پیشنهاد کردند که تلگرافاتی که از ولایت رسیده در مجلس خوانده شود ولی رئیس مجلس به بهانهٔ آنکه تلگرافهای رسیده در این چند روز، چون از هزار هم تجاوز می‌کند قرائت آنها ممکن نیست، یکی از تلگرافهای که همان روز از تبریز رسیده بود و ما در اینجا نقل می‌کنیم خوانده شد.

از تبریز ۱۸ جمادی‌الاول، نمره ۲۶۶

وضع شهر حالتی پیدا کرده که از تحریر و تقدیر عاجزیم، از طرفی جوانان ملت داوطلبانه سواره و پیاده برای وفا به‌مقصود مقدس و حراست دارالشورا جان به کف گرفته درحرکتند و از طرفی کمیسیون اعانه تشکیل و اهالی باکمال بشاشت برای دادن اعانه بریکدیگر سبقت می‌جویند، زنهای غیور آذربایجان امروز شرافت ملت را از تمام عالمیان ربوده و اتصالاً گردن بند و گوشواره و دست‌بند است که درصندوق اعانه باهزار نیاز تقدیم می‌کنند و تمام اهالی با جان و مال برای حفظ مقصود مقدس حاضرند و البته آن حضرات هم ما را ازوقایع تهران محروم نفرمایند.

انجمن اتحادیه تبریز

کسروی در تاریخ مشروطیت می‌نویسد مجلس خود را از پیش آمدها بیگانه می‌گرفت و همینکه شاه گفته با مجلس مقدس همراهم و یا جواب نامه مجلس را خواهم

داد بهانه بدست آورده و تمام آن بسیج افراد و نیرو را نادیده می‌گرفت و آن تدارکات در باغشاه و آن سختگیریها را در شهر به هیچ نمی‌گرفت. چنین مجلسی سزایش همان بود که یافت.

مجلس خطبا را از ایراد نطق منع کرد

کسانی که از تاریخ نهضتهای انقلابی جهان آگاهند بخوبی می‌دانند که یگانه اسلحه طبقهٔ آزادیخواه و اصلاح‌طلب نطق و قلم است و تمام موفقیتهایی که از اول تمدن بشر در تمام سرزمینها درمقابل ظلم وجبر نصیب آزادمردان وطبقهٔ ملت‌دوست شده در سایهٔ قدرت نطق و قلم بوده و هرگاه این اسلحهٔ مؤثر از این جماعت گرفته شود مرگ و زوال خود و آرزوهای آنها قطعی است.

بهمین جهت بود که محمدعلیشاه و مستبدین پس از اینکه کوشش بسیاری کردند و نیرنگهای بیشماری بکار بردند صاحبان نطق و قلم را با خود همراه کنند و موفق نشدند، تبعید دونفر از بزرگترین خطبای عصر (ملک‌المتکلمین و سیدجمال‌الدین) و دو نفر از مهمترین نویسندگان (میرزاجهانگیرخان مدیر صوراسرافیل و سیدمحمدرضا مساوات مدیر روزنامهٔ مساوات) را از مجلس تقاضا نمودند و بطوری که در فصل گذشته بتفصیل نگاشتیم مجلس تقاضای شاه را رد کرد و تصمیم در مقاومت گرفت. ولی شاه و مستبدین دام تازه‌ای گستردند و به‌آسانی به‌مقصود رسیدند.

با کمال شرمندگی باید اقرار کنیم که از روی جهل و نادانی یا ضعف‌نفس و یا خیانت عده‌ای از وکلا آنچه را که محمدعلیشاه تقاضا کرده بود و مجلس و عموم مجامع مشروطه‌خواهان رد کردند، مجلسیان بدست خود بموقع اجرا گذاردند و آرزوی دربار را برآوردند.

اکثریت وکلا که عده‌ای وحشت‌زده شده بودند و عده‌ای با دربار راه داشتند، سه روز قبل از بمباران و جنگ رأی دادند برای اینکه بیش از این خشم و غضب شاه و مستبدین تحریک نشود، برای چند روزملک‌المتکلمین وسیدجمال‌الدین ازنطق کردن در مجامع عمومی و تهییج افکار خودداری کنند و از انتشار صوراسرافیل و مساوات جلوگیری شود.

سکوت خطبا که در دورهٔ مشروطیت روح شهامت و فداکاری در مردم می‌دمید و آتش عشق آنها را به آزادی، سوزان و شعله‌ور می‌ساختند چون سایهٔ مرگ در روی شهر تهران و مجامع ملی فرود آمد و یأس و ناامیدی همه را فراگرفت، عده‌ای ازمردم که در انجمنها عضویت داشتند متفرق شدند و جمعی از مجاهدین تهران را ترک کردند و مایوس و ناامید به‌گوشه‌ای پناهنده شدند. درنتیجه تزلزل بزرگی در بنیان مشروطیت بدست مجلس واردآمد و وقتی به‌خطای خود پی‌بردند که کار ازکارگذشته بود. این

پیشنهاد در مجلس از طرف چند نفر از وکلا منجمله میرزاآقای اصفهانی معروف به نفطی، حاجی محمداسمعیل آقا و میرزالطفعلی داده شد و پس از انهدام مشروطیت و مجلس بر همه مسلم شد که این سه نفر از جاسوسان دربار بوده‌اند.

عجب‌تر آنکه در آن چند روز قبل از جنگ، حاجی‌معین بوشهری، حاجی‌محمد اسمعیل، حاجی‌علی شالفروش و مرتضوی در تحت عنوان صلح‌طلبی بسیاری از مجاهدین یا فداییان را متفرق و اسلحهٔ عده‌ای از آنها را گرفته و درمحلی که بعد معلوم نشد مخفی کردند و بدین‌ترتیب قسمت مهمی از قوای مقاومت مشروطه‌طلبان فلج و ازمیان رفت.

آزادیخواهان حقیقی تصمیم به‌مقاومت گرفتند

بااینکه مجلس دستگاه مقاومت را از هم پاشید و بجای تشویق آزادیخواهان درمقابل شاه ستمگر سستی ازخود نشان داد و مانع از تمرکز قوای ملی در اطراف مجلس شد، رهبران حقیقی مشروطیت که خطر را حتمی و غیرقابل اجتناب می‌دانستند به‌انجمنهای ملی اخطار کردند که بیاری مجلس بشتابند و فریب مردمان منافق و بدخواه را نخورند.

آزادیخواهان دسته‌دسته روانهٔ مجلس شدند و در مسجد سپهسالار مقام گرفتند ولی وکلا به‌آنها اخطار کردند که درصورتی با اجتماع مردم موافقت می‌کنند که اسلحه دردست نداشته باشند و نابخردانه می‌گفتند که اجتماع ملت با اسلحه خشم شاه را خواهد فزود و کار به‌جنگ و خونریزی خواهد کشید و بدین ترتیب مجلس مانع شد قوه‌ای که قادر به‌حفظ مجلس و اساس مشروطیت باشد تشکیل شود.

عموم مطلعین از اوضاع آن زمان براین عقیده‌اند که اگرمجلس تصمیم به‌مقاومت می‌گرفت و سستی و دورویی را کنارمی‌گذارد، با اینکه محمدعلیشاه دیرزمانی خود را برای جنگ آماده کرده بود و افواجی گرد خود جمع نموده بود جرأت حمله به‌مجلس را نمی‌کرد و اگرهم آغاز جنگ می‌نمود شکست می‌خورد.

نکتهٔ دیگری که قابل ذکر است این است که سران مشروطه‌خواهان تصور می‌کردند که مردمان ولایات بطوری که در تلگرافات خود تصریح کرده بودند بیاری مجلس خواهند آمد و قوایی به‌تهران خواهند فرستاد و بعضی از ایلات و عشایر که خود را طرفدار مشروطیت می‌دانستند و قول داده بودند که درصورتی که جنگ پیش آید از هیچگونه فداکاری دریغ نخواهند کرد، بیدرنگ بکمک مجلس خواهند آمد و نیز تصور می‌کردند که صاحبمنصبان ایران که در قزاقخانه مقامات مهمی داشتند و فرماندهی افواج را عهده‌دار بودند اطاعت از روسها نکرده و به‌جنگ با هموطنان خود تن درنخواهند داد.

محمدعلی ملک‌زاده فرزند ملک‌المتکلمین نقل می کند که رؤسا و خوانین خلج در همان روزها با پدرم عهد و پیمان بستند که درحدود هزارنفر سوار بیاری مجلس روانه کنند، سه روزقبل از اینکه جنگ شروع شود پدرم ازمن پرسید خبری ازخلجستان نرسیده من به‌او جواب دادم دیروز تلگرافی بنام شما از طرف معتضدنظام خلج بدین مضمون رسید، ششصددانه انار فرستاده شد؛ چون موضوع اهمیت نداشت بشما نگفتم پدرم ازاین خبر خوشحال شد و گفت مقصود اینست که ششصد سوار برای ما فرستاده‌اند.

یک روز قبل از جنگ خبر رسید که سوارهای خلج به‌حضرت‌عبدالعظیم رسیده‌اند و در کاروانسرا جای گرفته‌اند. پدرم نامه‌ای بتوسط عمادخلوت به‌رئیس آنها نوشت و به‌آنها دستور داد که بیدرنگ به‌طرف تهران حرکت کنند ولی آنها جواب دادند که عدهٔ ما فعلا بیش از دویست‌وپنجاه نفر نیست و منتظر رفقای دیگر هستیم و به‌ما دستور داده‌اند برای اینکه جلب نظر شاه نشود همچنان در حضرت‌عبدالعظیم بمانیم و اگر جنگ پیش آید فوراً خود را به‌مجلس برسانیم ولی همان روزکه جنگ شد خبری از آن آقایان نشد و بعد معلوم شدکه نقشهٔ آنها این بود که در حضرت‌عبدالعظیم بمانند، اگر فتح با ملیون شد خود را طرفدار مشروطه قلمداد کرده و به‌خدمت ادامه دهند و اگر دولتیها فاتح شدند به‌محل خود برگردند.

و همینطور عده‌ای از صاحبمنصبان قزاقخانه باوجودی که قسم یاد کرده بودند باز بدستور روسها رفتار کرده و برادران خود را در خاک و خون کشیدند.

در میان وکلا فقط حاجی‌میرزاابراهیم آقا و تقی‌زاده طرفدار مقاومت و جنگ بودند. سایر وکلا یا باطناً با شاه همدست بودند و یا از ترس جان از جنگ گریزان بودند، حتی روزی که جنگ شد از صدوچند نفر وکیل بیش از سه‌چهارنفر در مجلس که خانهٔ آنها بود و حفظ آن خانه و اساس برعهدهٔ آنها بود حاضر نشدند و سایرین نامردانه راه گریزرا پیش گرفته درخانه‌های خود مخفی شدند.

برای آنکه اوضاع آن روزها را بهتر روشن کنیم و احساسات و اندیشه‌های سران ملت را نشان بدهیم بهتر آن دیدم سطری چند ازبعضی ازجراید ملی را در اینجا نقل کنم.

میرزا جهانگیرخان در آخرین نمرهٔ روزنامهٔ صوراسرافیل چنین می‌نویسد: برادران قزاق ما که همه پدر و مادر دارند و زادهٔ مسلمانند محال است گلوله بسینهٔ برادران مسلمان خود و سادات بنی‌فاطمه و علما بزنند و برای ماهی شش تومان، بدبختی این جهان و آتش قهر و غضب خدا را برای خود آماده کنند، سپس می‌نویسد اگر شما‌ها سنگدلی کنید و سینهٔ ما‌ها را آماج گلوله‌های خود قرار دهید ما هم از این جانبازی و فداکاری عار نداریم و هیچوقت نمی‌گوییم چرا ما مغلوب مستبدین و بیدینها شدیم، چرا که برادران آذربایجانی – گیلانی – فارسی – اصفهانی ما در راه هستند و عنقریب

خواهند رسید. ما هم می‌خواهیم با بدنهای خود زیر سم اسبهای آنها را نرم و مفروش کرده و زمین تهران را برای تشریفات مقدم این مهمانهای تازه‌وارد از خون گلوی خود زینت دهیم و به‌آن برادران مهربان بگوییم و افتخار کنیم، ماییم پیشروان آزادی، ماییم اولین حامیان دین اسلام، ماییم اشخاصی که بمقدم مهمانهای گرامی خود جان قربان می‌کنیم.

روزنامهٔ حبل‌المتین می‌نویسد: ای مردم ترس بخود راه ندهید و از سربازانی که پس از چند سال هیزم‌شکنی و حمالی لباس پوشیده‌اند و هیچ تیراندازی بلد نیستند هراس نداشته باشید، می‌نویسد هفتاد نفر از سربازهای سیلاخوری در این چند روز تفنگهای خود را ریخته و فرار کردند، کفگیر ته‌دیگ خورده، پولهایی که برای بهم زدن مشروطه بدست آورده بودند تمام خواهد شد و اوباش و قاطرچیان از اطرافشان متفرق خواهند شد.

روزنامهٔ روح‌القدس شرح حال لوئی شانزدهم را نگاشته و محمدعلیشاه را تهدید می‌کند که عنقریب به‌سرنوشت او مبتلا خواهد شد.

روزنامهٔ غیب‌نما عکس ملک‌المتکلمین را در صفحهٔ اول خود گراور کرده و می‌نویسد ملتی که اینگونه رهبران که جان و مال خود را برای آزادی بر کف گرفته‌اند دارد از استبداد نمی‌ترسد و قادر به حفظ اساس مشروطیت خواهد بود.

روحانیون نجف بیاری مشروطیت قیام کردند

گرچه در آن زمان تقدیرات مشروطیت بدست توپ و تفنگ سپرده شده بود اندرز و نصیحت و حرف کوچکترین اثری در اوضاع نداشت، مشروطه‌خواهان تهران و تبریز و سایر شهرستانها تلگرافاتی به روحانیون مشروطه خواه نجف نمودند و آنها را از بدنهادی محمدعلیشاه آگاه ساخته و حمایت آن بزرگواران را درخواست کردند و ما برای درج در تاریخ چند تلگرافی که دارای اهمیت بیشتر است در اینجا نقل می کنیم:

از تهران— چند روز است اعلیحضرت بدون بهانه با هیأت موحشه در خارج دروازه تشکیل اردو، چند نفر از امرا را حبس و تبعید، ملت درکمال یأس و خوف، قتل نفوس فوق‌العاده، ولایات ایران تعطیل عمومی، اقدامات مفید مجدانه سریع‌التاریخ فوراً لازم. بهبهانی — افجه‌ای— طباطبائی.

از نجف— تلگراف موحش موجب ملالت فوق‌العاده گردید با اقدامات غیرمترقبه آنچه متوقف علیه حفظ اسلام است معمول فرمایید عموم مسلمین اطاعت نموده نتیجه را سریعاً اطلاع دهید.

حسین حاجی میرزا خلیل — محمد ملا کاظم — عبدالله مازندرانی.

از نجف — تهران توسط آقایان حجج اسلام بهبهانی — طباطبائی — افجه‌ای.
صاحبمنصبان و امرا و قزاق و نوکرهای نظامی و عشایر و ایلات و سرحدداران سلام مخصوص وافر می‌داریم. حفظ حدود و نفوس و اعراض و اموال مسلمین درعهدهٔ آن برادران بوده و هست و همگی بدانند که همراهی با مخالفین اساس مشروطیت هرکه باشد محاربه با امام زمان است باید اقدام برضد مشروطیت ننمایند.
حسین حاجی خلیل — محمد کاظم — عبدالله مازندرانی.

محمدعلیشاه که خود را برای بهمزدن مشروطیت مهیاد کرده بود، از تلگرافهای علمای نجف در هراس شد و ترسید که مبادا روحانیون صریحاً او را تکفیر کرده و یک قیام عمومی برضد او برپا نمایند، این بود که با بیشرمی تلگراف زیر را به‌علمای نجف فرستاد و درحالی که خود را طرفدار مشروطیت معرفی کرده است مشروطه‌خواهان را بیدین و بابی قلمداد کرده بود.
متن تلگراف: ازقراری که بعرض رسیده در این موقع که برای جلوگیری اشرار و ایجاد امنیت داخله پاره‌ای اقدامات کردیم مفسدین فرصت را از دست نداده با نقل پاره‌ای عنوانات از آنطرف در مزاج عوام، القای بعضی شبهات می‌نمایند. در هنگام ارتحال پدر تاجدارم قانون اساسی که علامت مشروطیت دولت بوده از صحهٔ شاهنشاه مغفور نگذشته بلکه بواسطهٔ بعضی عوایق نمی‌گذشت. من چون مخصوصاً ترقی دولت و حضانت ملت را در ایجاد و استقرار مشروطیت می‌دانم خودم بنفسه متصدی این امر شده قانون اساسی را درحالتی که پدر تاجدارم را رمق و قدرتی باقی نبود قلم را در دستش گذارده بعد از آنهم ازساعتی که به‌تخت سلطنت جلوس کردم تمام هم خود را در استقرار اساس مشروطیت مصروف و با آن قدرتی که درقوه داشتم و اسباب فراهم بود از پیشرفت این اساس قصور نورزیدم تا مشروطیت دولت که آزادی ملت است قرار یافت و مستحکم شد لیکن متأسفانه این آزادی را که از لوازم استقرار مشروطیت بود جمعی مفسدین وسیلهٔ پیشرفت اغراض باطنیه خود که مباین و منافی اساس شرع مقدس اسلام بوده قرار داده در ذهن عوام نوع دیگر رسوخ دادند — خلاصه وقتی در متمم قانون اساسی دیدند مذهب رسمی اهالی ایران مذهب مقدس جعفری است و دیگر آزادی مذهب برای آنها غیرممکن بوده است انجمن بابیه تشکیل داده گفتگوی آزادی طایفه را بمیان آوردند چنانکه از پاره‌ای از اعمال آنها مستحضر شده‌اید حسب وظیفه شخصی لازم دانستم که بیش ازاین تحمل وسکوت راجایز ندانم و چون می‌دانم برای حفظ حدود و مغلطه کردن برخاطرهای محترمه پاره‌ای اشتباه کاری خواهند کرد لهذا یادآور می‌شوم که مشروطیت دولت را من خودم با کمال میل و رغبت امضا کرده و در استقرار این اساس و حفظ و حمایت مجلس شورای ملی با تمام جد خواهم

گویند انشاءالله تعالی از برکت توجهات مخصوصه و ادعیه خالصانه جنابان مستطابان عالی امیدوارم در هر نوع ترقی و سعادت دولت و ملت خودم موفق گردم و از باطن آن ذوات مقدسه همه نوع استمداد جوییم.

۱۸ جمادی‌الاولی،۱۳۲۶، محمدعلیشاه‌قاجار

جواب تلگراف شاه

«حضور مبارک اعلیحضرت اقدس شاهانه خلدالله ملکه بعد از ادعیه خالصانه عرضه می‌داریم واضح است که اقدامات مجدانه داعیان محض حفظ دین مبین و قوت و شوکت دولت و ترقی ملت و ترفیه حال رعیت و صیانت نفوس واعراض مسلمین بوده است مکرر هم این معنی را نصحاً و خلوصاً وتلگرافاً وکتباً بعرض رسانیده و به‌جواب مساعد نایل نشدیم حالا دستخط تلگرافی واصل و زیارت و موجب ملال است و حیرت گردید زیرا که معلوم شد باز انفاس خائنین و مفسدین و مغرضین اثر سمیت خود را بخشیده لزوماً خالصانه عرض بنماییم اگر اظهارات ملوکانه به‌همان مسمی که مأمول است مبتنی بر واقعیت و برمضمون فرموده حضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوة والسلام که خیرالمقال ماصدقه الفعال تطابق داشت چنین روزگاران تازه برای دین و دولت و ملت نمی‌داد در اتلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین به‌این حد منتهی نمی‌شد و چنانکه همه کاسله در اینموقع واقعاً به‌اصلاحات مملکتی متوجه بود این اغتشاشات مملکت ویرانه ساز خصوصاً آذربایجان نفوس و اعراض تلف شده و می‌شود و سرحدات مملکت چنین بی‌صاحب نمی‌ماند و پای اجانب به‌مملکت باز نمی‌شد و در تهران یا آن امنیت به‌چنین هیأت موحشه تشکیل اردو نمی‌فرمودند، دفع مفسد و قلع و قمع فرقهٔ ضاله بابیه خذالهم‌الله تعالی به‌وزارت عدلیه ارجاع و بعد از ثبوت شرعاً بروفق قوانین مشروطیت اسهل مایکون و موجب استحکام اتحاد دین و دولت بود گرفتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه که از لسان بابیه منتشر می‌نموده بعرض اقدس نرسیده است هزاران افسون که مفسدین نمک ناشناس محض تشریف به‌مقصود خودشان ساحت اقدس ملوکانه را به‌چنین اقدامات موجب یأس کلی و مکرر نقض عهود و ایمان مؤکده‌آلوده و این عهد فرخنده را که سزاوار بود سردفتر سعادت گردد دچار چنین بدنامیهای ابدیه نمودند، علی ایحال بدیهی است حفظ دین مبین اسلام و استقلال دولت اثنی‌عشریه‌شیدالله ارکانه بعدم تخطی از قوانین مشروطیت متوقف و التزام بدان برقاطبهٔ مسلمین خصوص شخص اقدس شاهانه از اهم واجباتست و این اقدام اخیر اگرچه موجب یأس کلی است لکن چنانکه مفسدین باز هم ذات اقدس را بحالت دین‌پروری و مملکتداری بگذارند امید است انشاالله تعالی به‌حسن تدارک و اقدامی که کاملا موجب رفع وحشت عمومیه باشد مبادرت فرموده گسیختگی

کلی را خدا نخواسته که تکلیف حفظ دین و دولت و اعراض و اموال ملت اقتضای دیگر خواهد داشت رضا نخواهد داد والاسرلمن له‌الامر.

نجل مرحوم حاج میرزا قدس سره — داعی محمد کاظم الخراسانی — الجانی عبدالله المازندرانی

جواب نامه مجلس از طرف محمدعلیشاه

بطوری که دیدیم مجلس بجای آنکه در مقام دفاع از مشروطیت و حقوق حقهٔ ملت برآید نامهٔ سراپا تملق به‌محمد علیشاه نوشت و در آخر آن نامه تذکر داد که هرگاه قانون اساسی از طرف شاه محترم شمرده نشود خود را مسئول امور ندانسته و عدم مسئولیت خود را به‌ملت اعلام خواهد داشت و منظورش از این عبارت فوق این بود که به‌شاه بفهماند که تا حال مجلس مانع بود که ملت برای احقاق حق خود قیام کند و در حفظ قانون اساسی اقدام نماید.

گفتیم که محمدعلیشاه با بی‌اعتنایی نامهٔ مجلس را گرفت و نخوانده در جیب خود گذارد فقط گفت که جواب مجلس را خواهم فرستاد.

جوابی که از طرف شاه به‌مجلس داده شد در شهر منتشر نشد و در مجلس هم خوانده شد زیرا پس از وصول جواب شاه، مجلس دیگر رسماً منعقد نگشت.

ما نامهٔ محمدعلیشاه را پس از سالها بعد از انقلاب مشروطیت در کتابخانه مجلس بدست آوردیم و در اینجا عین آنرا نقل می کنیم:

السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان محمدعلیشاه قاجار ۱۳۲۶

به‌مجلس شورای ملی

لایحه مشتمله برمکنونات خاطر وکلای ملی از پیشگاه همایونی گذشته با اینکه تمام مردم ایران ودایعی است که پروردگار عالم به‌حکمت بالغه حفظ و حراست و آسایش و امنیت قاطبه آنان را برعهدهٔ مکلفه ما واگذار فرموده و هیچگاه مقصد نیت ما جز رفاه حال و آسایش عموم اهالی نبوده و مقصود همان نکته واحده بروز محبت متحده و تکمیل تربیت عامه است ولی جواب بعضی از مطالب اظهاریه را لزوماً مقرر و هیأت دارالشورا را ملتفت می‌فرماییم که در چندین جا از حدود معینه تجاوز شده است. اولا عزت و ذلت هر قوم و ملت و بقا و فنای هر دولت و سلطنت به‌نص آیات کریمه، منحصر است به‌مشیت و حکمت خلاق عالمیان جلت‌عظمته که دست قدرت و احاطهٔ تصورات بشریه از پیرایه این نکته کوتاه بوده و خواهد بود، پس نهایت کراهت دارد که بدون رعایت حشمت سلطنت از مسلک نگارش و قاعدهٔ بیان عدول کرده متذکر چنین عبارتی بشوند (امنیت و استقلال منتهی به‌سویی بوده) و حال آنکه علاوه در

مقابل زحمات و ضرب شمشیر نیاکان، سلطنت ایران را ارث محقق و حق مسلم نفس نفیس خود می‌دانیم تا موقعی که مشیت خلاق احدیت به‌مقتضای آیهٔ کریمه (قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر) علاقه گرفته رشته انتظام و آسایش این ملت در کف کفایت شخص همایونی ما باشد استقلال و ثبات سلطنت و محافظت قوم و ملت خود را از همان قوه و به همان ارادهٔ ازلیه مستدام و بی‌زوال می‌دانیم و به‌همین ملاحظه عطوفت پدرانه خود بود که محض تکمیل اشاعه عدل و داد و فراهم‌شدن موجبات رفاه و ترقیات ملی و استخلاص از ذلالت جهل و نادانی آرای عمومی را راضی شدیم که در کلیه امور مداخله داده شود، بدین جهت از روی نهایت جود و سخا سلطنت خود و دولت ایران را به تمام دول عالم در عداد دولت (کنستیتوسیون) اعلان فرموده و برای تجدید حدود جریان امور مملکتی و نظام جمهور که عبارت است از سه قوهٔ قانونیه— اجرائیه— قضائیه، قانون اساسی را در نهایت رغبت و حرمت پذیرفته و ممضی داشتیم که در تحت قاعده مقرره اصل بیست‌وهشتم، این سه قوه منفصلا از هم در نتیجهٔ واحده نظم ملک و ملت جاری و ساری باشد. یعنی بتصریح قانون اساسی جریان امور را از همان سه‌مجری مترصد و ترقیات مملکت و نجات ملت خود را از آن راه منتظر شدیم و در این مدت آنچه را قانون مصرح بود متابعت نموده حتی مسئولیت را بحکم قانون از ذمه خود خارج دانسته و در کلی و جزئی هرچه از طرف هیئت مبعوثه به‌اسم ملت صحیح یافتیم پیش‌آمد اعتراض نداشته نهایت همراهی را با مستدعیات ملیه در پیش وجدان خود به اقتضای تکلیف مقرره بعمل آورده منتظر حصول نتیجه بودیم.

چون بنا بمتابعت قانون اساسی و از روی حلم و بردباری که خلاق عالمیان در وجود ما ودیعه قرارداده هرقدر اصلاح امور و رفع انقلابات مملکتی را از قوای ثلثه مترصد شده نتیجه جز بعکس ندیدیم، بلکه در هر مسئله که پیش‌آمد نقض قانون اساسی مکاشفه و بی‌پروا از طرف هیأت مبعوثه و ملت بی‌علم مشهود افتاده و برخلاف تمام قوانین عالم بتحریک جهال کم‌ظرف به‌اغوای مفسدین پرمایه به‌استظهار انجمنها هر مطلب مختصری را وسیلهٔ هیجان عمومی قرار داده در مدارس شهر وگاهی در محوطه خود مجلس تشهیر سلاح کرده و مرتکب هزارگونه حرکات بی‌قاعده شدند و به‌همین جهت شیرازهٔ نظام مملکت را چنان از هم گسیخته کردند که اداره نمودن آن به اشکالات و زحمات بی‌اندازه برخورده است، ازجمله یکی از تکالیف واجبهٔ دارالشورا که مقدم والزم تمام تکالیف می‌باشد وضع قانون قضائیه که عبارت ازعدلیه باشد بوده تا به‌این درجه هرکس بخیالات شخصیه و اغراض نفسانیه رفتار ننماید بکلی از این تکلیف اصلیه تقاعد شده و هنوز ادارهٔ عدلیه قائم نگردیده است و به‌همین علت با وجود مشروطیت جان و مال و ناموس و شرف عموم در مخاطره و فریاد و اعدالتا به‌ثریا می‌رسد

و بواسطهٔ مداخلهٔ هر کس در اجرائیات، برای احدی امنیت باقی نمانده در صورتی قانون به‌عدم مسئولیت و تقدیس شخص سلطان تصریح می کند با مسئولیت هیأت مجریه که عبارت باشد از دولت مجلس شورا که جز وضع قوانین لازمه و نظارت امور تکلیفی ندارد در هر امری شخص سلطان را طرف قرارداده و در امورات شخصیه مداخله نموده مواد چندی از قانون را در این مورد نقض کردند بحکم قانون اساسی قوهٔ اجرائیه و انتخاب وزرا که به‌سلطنت مفوض است هر کس را ما خواستیم مصدر شغل و امری نسبت به‌دقایق مقتضیات وقت و صلاح و جریان نظم امور با رعایت روابط دول خارجه قرار بدهیم بخلاف قانون و با هزار وسایل بعضی اقدامات غیرمقتضیه کردند که حاجت تذکار نبوده بلکه حلم وحشمت سلطنت مانع از تصریح کیفیات است و بخلاف اصل هشتم و نهم در چند مورد رفتار شده و به‌تبعیض عمل گردیده قانون تصریح کرده سلطان مقدس است و اصل دهم مصرح است که در مواقع ارتکاب جنجه و جنایت، قوه نظمیه اقدامات فوریه بعمل آورده در مقدمه وقعه بمب و استنطاق و محاکمه مرتکبین بنا بتوقیعات روزنامه محاکمات چه حرکات وقیحانه که بعمل می آمد که جز عظمت همت و بغیر رأفت ذات ملوکانه نسبت به‌ملت که منزلهٔ فرزند خود ملاحظه می‌شود هیچ قانون و قاعده اغماض چنین خیانتی را تجویز نمی کرد، اصل هشتم آحاد ملت را در مقابل قانون متساوی نموده، اصل دوازدهم مجازات را منحصر بطریقه مجوزه قانون کرده، در چند مورد این هر دو اصل نقض شده یا اینکه مداخله در اجرائیات از وظیفهٔ مجلس خارج بوده بنقض اصل پانزدهم لایحه و نوشتجات عدیده از طرف هیأت مبعوثه صادر شده چنانچه نقض اصل شانزدهم متضمن همین فقره شده است، قانون تصریح کرده سلطان مقدس است در اصل بیستم هر روز و هرساعت هزار نقض و بی‌حرمتی به‌مفاد قانون عمل آمده و حتی من‌الوجوه جلوگیری نشده است شاهد مسئله جراید منتشره و نطق نطاقین است، عموماً علناً حتی در حوزه و ساحت مجلس نیز از مدلول اصل بیست و نهم در مسئلهٔ اسلحه عدول و نقض گردیده علاوه براینها بزرگترین نقض قانون از کلمه مصرحه تقدیس سلطنت اشاعه و اظهار همین عبارت عدم همراهی شخص ما با مشروطیت است که از روی کمال عدم مبالات در مقام ابراز چنین عقیده سست باغرض سقیم برمی‌آیند که مدلل می‌دارد بی‌اطلاعی هیأت مبعوثه را از مسائل سیاسی و اصول قواعد جهانبانی دورهٔ حاضره و تأثیر می‌نماید شخص همایون ما را از استعداد و اطلاعات لازمه و ترقی ملت خود، زیرا هنوز تا این درجه، به‌روابط دول و حقوق بین‌الملل و لوازم سلطنت داری منتفت نشده‌اند که برفرض محال خدانکرده شخص ما با مجلس و مشروطه موافق نباشیم لکن برای بقای شرف و استقلال سلطنت و حفظ مقام قول و قلم خود در میان ملل معظمه ساعی به‌حفظ (کنستیتوسیون) خواهیم بود و هرگز هتک این حرف و ثقلت این تهمت را که از روی کمال بی‌اطلاعی ناشی شده برخود

قبول نکرده و جمعی که تا این درجه از اساس اساس مسائل مهمهٔ مملکت بی‌اطلاع بوده و به‌تبعیض اصول قوانین با اختلاف مواقع معتقد باشند رشتهٔ نظم اکناف مملکت چندین هزارساله و موجبات رفاه و امنیت جماعت کثیرهٔ ملت را که خداوند در عهدهٔ کفایت شخص همایون ما مقرر و مسئول معین فرموده ازدست نداده و بیشتر از این متحمل هواپرستی اشخاص قلیلی از مغرضین نخواهیم بود تا بمشیت قادرمتعال و توجهات ائمه هدی و تاییدات حضرت حجة عجل‌الله فرجه سلطنت خود را از روی حقیقت منظم و قانون اساسی را بدون تبعیض بموقع اجراگذاریم تا عموم ملت از فواید آن بهره‌مند و درمهد امن و امان آسوده و مرفه الحال باشند.

فصل سوم

آزادیخواهان تبریز در چه کار بودند

از روز ۱۲ جمادی‌الاول که خبرهای موحش تهران به تبریز رسید سران مشروطه‌طلبان در تلگرافخانه منزل کردند و مجاهدین تفنگ بدوش در خیابانها و میدانهای عمومی با فریادهای زنده‌باد مشروطیت آمادگی خود را برای حفظ آزادی و حکومت ملی اعلام می‌داشتند.

چون تلگرافاتی که از تهران می‌رسید یأس‌آور بود، سران ملت برآن شدند که قشونی برای یاری مجلس به‌تهران بفرستند و برای این منظور دفتری در سربازخانه بازکردند و اعلان نمودند کسانی که مایل برفتن تهران برای یاری مجلس شورای‌ملی هستند اسم خود را در آن دفتر ثبت نمایند و دیگران با کمک مالی وسایل مسافرت آنها را فراهم کنند.

در اندک زمانی هزاران نفر اسم‌نویسی کردند و آمادگی خود را برای رفتن به‌تهران اعلام داشتند. از زن و مرد تبریز، هر یک بقوهٔ خود اعانه نقدی و یا زینت‌آلات قیمتی تحویل صندوق اعانه کردند.

تقی‌خان رشیدالملک که لباس مشروطه‌خواهی دربر کرده و در میان آزادیخواهان از راه سالوسی مقامی پیدا کرده بود ریاست اردوی اعزامی را عهده‌دار شد و ستارخان و باقرخان و مهدی خان آقبلاغی با پنجاه سوار آمادهٔ حرکت به‌تهران شدند.

در اینجا آزادیخواهان تبریز یک اشتباه بزرگی کرده بودند، آنها خیال می کردند تبریز را در دست دارند و می‌توانند به‌یاری تهران بشتابند و غافل از این بودند که در شهر تبریز یک نیروی مخفی به‌ریاست ملاهای مخالف مشروطیت و انجمن اسلامی وجود دارد که از محمدعلیشاه دستور می گیرد و در زیر پرده، نقشهٔ حمله به‌آزادیخواهان و ازمیان بردن انجمن ملی را می کشند.

در روز ۱۹ جمادی‌الاول، حاجی‌میرزاحسن مجتهد، مستبد معروف که زمانی به‌تهران رفته و با دستورات محمدعلیشاه به‌تبریز مراجعت کرده بود در خانهٔ خود دعوتی از کلیه ملاهای مستبد و هواخواهان محمدعلیشاه و سیدهاشم معروف و اعضای

انجمن اسلامی نمود و نطق مفصلی ایراد کرد که مفهوم آن این بود که چون مشروطیت مخالف مذهب اسلام است لذا شاه اسلام پناه مصمم شده است که مشروطیت را براندازد و این کانون فساد را از میان بردارد و ما روحانیون تبریز که با نیات شاهانه موافق هستیم و مشروطه را مخالف دین اسلام تشخیص داده‌ایم خوب است تلگرافی به‌شاه کنیم و هم‌صدا بودن خود را به‌آن اعلیحضرت اعلام نماییم. عموم ملاهایی که در آن مجلس حضور داشتند گفتهٔ مجتهد را تصدیق کردند و صورت تلگرافی که قبلا تهیه شده بود برای مخابره به‌تلگرافخانه فرستادند.

ناگفته نماند که پس از آنکه سیدهاشم کامیاب از خانه مجتهد بیرون می‌رفت یکی از مشروطه‌خواهان او را هدف تیر قرارداد وگلوله به‌ران سید اصابت کرد، کسانی که اطراف سید بودند ضارب را دستگیر کرده و به‌انجمن اسلامی بردند و در آنجا به‌قتل رساندند، بعد معلوم شد ضارب اهل زنجان و نامش تقی و شغلش مسگری بوده و چون سیدهاشم و مجتهد را مخالف مشروطه‌دانسته بود تصمیم به کشتن آنها گرفته بود.

تلگرافی که از طرف ملاهای مستبد تبریز به‌محمدعلیشاه شده بود از طرف محمد علیشاه در تهران به‌طبع رسانیدند و میان مردم منتشر کردند.

مضمون این تلگراف چون صاعقه برسر مشروطه‌خواهان تهران فرود آمد، زیرا در آن روزهای تاریک و وحشتناک خیال می کردند آذربایجان و یا لااقل شهر تبریز در تحت نفوذ مشروطه‌خواهان است ولی آن تلگراف می‌فهماند که نه‌فقط تبریز قادر به کمک تهران نیست بلکه خود دچار سرنوشت تهران شده است.

نمایندگان آذربایجان که در تهران فخر و مباهات می کردند که تبریز مهد مشروطیت و آزادیست و هزارها نفر از جان گذشته برای حفظ مجلس شورای ملی آمادهٔ حرکت به‌تهران هستند سرشکسته شدند و نگرانی خود را به‌انجمن ملی تبریز تلگراف کردند.

رؤسای مستبدین تبریز که با دربار باغشاه تماس تلگرافی داشتند همه‌روزه دستورات سری از شاه دریافت می‌داشتند و چون مطمئن بودند که شاه مصمم است مشروطیت را ازمیان بردارد بیش از پیش جسور شده علناً به‌مخالفت با ملیون قیام کردند.

حاجی‌میرزاحسن مجتهد و امام‌جمعه، انجمن اسلامی را مرکز عملیات ضد مشروطیت قرار داده همه‌روزه در آنجا نشست کرده و ملاها و طرفداران خود را به‌آنجا کشانیده، جمعیت انبوهی گرد خود جمع نمودند و در میان مردم عامی ومتعصب شهرت دادند که مشروطه‌طلبها بابی و بیدین هستند و می‌خواهند دین اسلام را ازمیان بردارند و در نتیجهٔ این تبلیغات عدهٔ زیادی از عوام و ساده‌لوحان بهواخواهی انجمن اسلامی برخاستند.

روحانیون مشروطه‌طلب مثل ثقةالاسلام و میرزاابوالحسن انگجی خانه‌نشین شدند و بحکم اجبار انزوا اختیار کردند.

از طرف دیگر عده‌ای از سرکردگان ایلات که بحکم محمدعلیشاه خود را آماده هجوم به‌تبریز کرده بودند، از قبیل شجاع‌نظام با سواران مرندی و سامخان و ضرغام و حاجی فرامرز، با سواران قراچه داغ وارد تبریز شدند و کنار انجمن نشینان اسلامی جای گرفتند.

ملاهای مستبد اعلان جهاد دادند و ریختن خون مشروطه‌طلبها را مباح کردند.

اشرار و اوباش دوه‌چی قسمتی از شهر را سنگ‌بندی کردند ومکانهای مرتفع که برای سرکوبی آزادیخواهان مناسب بود اشغال نمودند.

کسروی می‌نویسد من خود برای کسب اطلاع به‌انجمن اسلامی رفتم و ملاهای مستبد را دیدم که در اطاق بزرگی گرد هم جمع شده بودند، یکی از آنها سعی می‌کرد که با آیات و احادیث بیدین بودن مشروطه‌خواهان را برای دیگران اثبات کند و حتی بعضی از آنها قسم یاد می‌کردند که مشروطه‌طلبان جز ازمیان بردن دین اسلام و بابی کردن مردم منظوری ندارند.

ساعت بساعت تلگرافات رمز از دربار باغشاه به‌اسلامی‌نشینان می‌رسید و آنها را به‌پایداری و ازمیان برداشتن مشروطه طلبان تشجیع می‌کرد و مطمئن می‌نمود که بزودی در تهران بساط مشروطیت برچیده خواهد شد و مؤسسین آن به‌سخت‌ترین مجازات خواهند رسید.

خوشبختانه در تبریز انقلاب در دست کسانی بود که می‌دانستند آزادی را با آتش و آهن باید حفظ کرد و با ناله وگریه و اظهار مظلومیت کردن و حرفهای پوچ زدن، دشمن بدخواه راکه سرتا پا غرق اسلحه بود نمی‌توان از میان برد، این بود که مجاهدین خود را برای دفاع آماده کرده بودند و همه‌روز مسلح با خواندن سرودهای ملی در خیابانها نمایش می‌دادند و آمادگی خود را برای پیش‌آمدها که همه منتظر آن بودند نشان می‌دادند.

ناطقین مشروطه‌خواه، از آن جمله شهید سعید شریف‌زاده و شیخ‌سلیم که در میان ملیون احترام و اعتبار بسیاری داشتند، نطقهای آتشین و خطابه‌های خشمگین ایراد می‌کردند و ملاهای مستبد را انباردار و دشمن ملت و دست‌نشاندهٔ محمدعلیشاه به‌جامعه معرفی می‌کردند. انجمن برای دفاع مجبور شد که ستارخان و باقرخان که برای یاری مجلس شورای ملی قصد رفتن به‌تهران را داشتند به‌شهر برگرداند و زمام مجاهدین و قوهٔ مسلح را درکف باکفایت آنان گذارد ومردان مؤمن به‌آزادی و دلیر چون علی‌مسیو و حاجی‌علی دوافروش برای جمع‌آوری اسلحه و تمرکز قوا در نقاط

حساس شهر کوشش بسیار کردند و در نتیجه یک نیروی ملی برای مقابله با اسلامی نشینان و سوارهایی که به کمک آنها آمده بود مهیا گردید. آخرین تلگرافی که از نمایندگان آذربایجان به‌تبریز رسید حاکی بود که پانزده روز است تمام دکاکین و بازارهای تهران بسته شده و با وجود تلگرافاتی که از ولایات در طرفداری از مشروطیت پی‌درپی می‌رسد و آمادگی خود را برای حفظ مشروطیت اعلام می‌دارند و اظهار می‌کنند که عنقریب عده‌ای مسلح با پول کافی به‌یاری مجلس شورای ملی خواهند آمد. اوضاع فوق‌العاده وخیم و خطرناک است و بیم یک جنگ خانگی که عاقبت آن معلوم نیست در پیش است.

روز چهارشنبه

روز چهارشنبه عده‌ای از سران تجار و کسبه به‌مجلس آمدند و اظهار داشتند که همه بازارها و خیابانها بسته شده و مردم مضطربند و ما امنیت نداریم و می‌خواهیم در مجلس و مسجد سپهسالار متحصن بشویم ولی مجلسیها که در چند روز پیش با هزار نیرنگ مجاهدین و انجمنها را از اطراف مجلس و مسجد رانده بودند و بخیال خود استرضای خاطر محمدعلیشاه را بعمل آورده بودند مایل نبودند دوباره مردم به‌مجلس بیایند، ولی سران تجار و کسبه و رؤسای انجمنها گوش به‌حرف مجلسیها ندادند و در مسجد جمع شدند بشرط آنکه اسلحه با خود نداشته باشند و نگذارند مجاهدین بار دیگر به‌مجلس آمده و موجب تشدید اختلاف و اضطراب خاطر محمدعلیشاه گردند. از روز دوشنبه قزاقها و سربازها که در شهر دسته‌دسته گردش می‌کردند و قراولخانه‌ها برپا کرده بودند هر کس را که مسلح می‌دیدند می‌گرفتند و حبس می‌کردند و اسلحه او را ضبط می‌کردند. چند نفر از مجاهدین مسلح که قصد رفتن به‌مجلس را داشتند در خیابان ناصریه با عده‌ای قزاق مصادف می‌شوند و زدخوردی می‌کنند و تفنگهای قزاقها را از دستشان می‌گیرند و به‌مجلس می‌آورند ولی مجلسیها تفنگها را با عذرخواهی تحویل دولت می‌دهند.

بهبهانی که همیشه براین عقیده بود که نباید مجلس را بدون دفاع گذارد مجاهدین ملی را ناامید و مأیوس ساخت، همینکه دید وکلا برای متفرق کردن قوای ملی از هرگونه اقدامی فروگذار نمی‌کنند عقیده‌مند شد که بهتر است مجاهدین و ملیون در نقطهٔ دیگری از قبیل مسجد جامع یا مسجدسپهسالار قدیم اجتماع نمایند و آنجا را مرکز مقاومت قرار بدهند ولی این فکر هم عملی نشد زیرا بدخواهان و دشمنان آزادی که در میان مشروطه‌خواهان بودند و لباس مشروطه‌طلبی و صلح‌خواهی دربر کرده بودند آنچه را که ملیون متعصب و علاقمند به‌آزادی می‌دوختند پاره می‌کردند و هرچه

می‌ساختند خراب می‌کردند.

همان روز تلگرافی از طرف شاه به‌ملایر و تویسرکان و بروجرد مخابره شد و افواج آنجا را به‌مرکز احضار کرد و نیز از ایلهای غرب و لرستان عدهٔ زیادی سوار خواست.

در همان روزها از طرف دربار به‌اعیان و اشراف و مستبدین که خانه‌هاشان نزدیک مجلس بود اخطار شد که چون مجلس را به‌توپ خواهند بست خود و خانوادهشان از نزدیک بودن به‌مجلس اجتناب کنند و درمحلی دوردست سکنا نمایند.

جواب لایحهٔ مجلس از طرف شاه

روز دوشنبه، بیستم جمادی‌الاول، امین‌الملک که یکی از رجال درباری بود به‌مجلس آمد و نامهٔ شاه را درجواب لایحه مجلس تسلیم هیأت رئیسهٔ مجلس نمود، مجاهدین می‌خواستند درمقابل دستگیرشدن میرزاسلیمانخان از طرف محمدعلیشاه او را توقیف وحبس کنند ولی ملک‌المتکلمین اجازه نداد وگفت درتمام دنیا پیغامبرمصون ازتعرض است ونباید مزاحم او بشوید، سپس با خنده به‌امین‌الملک گفت همانطوری که حضورمن درباغشاه ناگوار است شما هم از توقف درمحیط مجلس ناراحت هستید.

یک‌ساعتی که امین‌الملک درمجلس بود رنگش پریده وفوق‌العاده مضطرب بود و از ترس خود را از ملک‌المتکلمین که حامی خود تصورمی‌کرد دور نمی‌کرد.

هیأت رئیسه مجلس نامهٔ محمدعلیشاه را که بی‌اندازه متکبرانه نوشته شده بود و بازار ملیون شکایت کرده بود و مجازات کسانی که به‌طرف او بمب انداخته بودند خواسته بود و مجازات اشرار و افراد خودسر را تقاضا کرده بود و تا حدی هم مجلس را تهدید کرده بود خواندند ولی صلاح ندانستند که آن نامهٔ گستاخانه درمجلس علنی قرائت شود و درمیان مردم منتشرگردد. فردا صبح صنیع‌الدوله به‌مجلس آمد و نامهٔ محمدعلیشاه را پس گرفت.

شاه اختیارات فوق‌العاده از مجلس می‌خواهد

روز یکشنبه، بیست‌ویکم وزرا به‌مجلس آمدند و اظهار داشتند که شاه سه‌مطلب دارد یا بهتربگوییم سه‌تقاضا دارد و درصورتی که این سه‌تقاضا از طرف مجلس پذیرفته شود هم اختلافات از بین خواهد رفت و هم کشمکش میان ملت و دولت پیش نخواهد آمد وصلح وسلامت جای جنگ وستیز را خواهد گرفت.

سه مطلبی که شاه ازمجلس خواسته بود عبارت بود:

اول اقتدارات شاه مانند امپراطور آلمان باشد، به‌این معنی که دولت و وزرا

فقط در مقابل شاه مسئول باشند و مجلس حق بازرسی و نظارت و عزل و نصب آنها را نداشته باشد.

دوم—شاه حق داشته باشد همیشه ده‌هزار قشون مسلح در اختیار خود در تهران داشته باشد (شک نیست منظور توسعه قزاقخانه در تحت ریاست و فرماندهی صاحبمنصبان روس بود)

سوم—شاه اختیار تام در کار قشون داشته باشد و وزیر جنگ را شاه شخصاً انتخاب کند و در مقابل شاه مسئول باشد و از خود اختیاری نداشته باشد.

محتاج به بسط مقال نیست که با آنکه عدهٔ زیادی از مجلسیها با دربار و شاه راه پیدا کرده بودند و خود را فروخته بودند، هرقدر هم می‌خواستند استرضای خاطر شاه را بعمل بیاورند و خوش خدمتی بکنند ممکن نبود در مقابل سیل افکار عمومی و آزادیخواهان از جان گذشته تقاضاهای سه‌گانهٔ شاه را که نقض قانون اساسی و از میان بردن مشروطیت و حکومت ملی بود قبول کنند.

این بود که مجلس صراحتاً تقاضاهای محمدعلیشاه را رد کرد و وزرا کله‌خورده به‌دربار مراجعت کردند و از آن ساعت رابطهٔ میان شاه و مجلس و ملت بکلی قطع شد و پیش‌آمد آنچه که از دیرزمانی شاه خائن و دربار روس زمینه‌اش را تهیه کرده بودند.

پیش از آغاز جنگ

شب سه‌شنبه، ۲۲ جمادی‌الاول، عده‌ای از مجاهدین در مسجد جمع می‌شوند ولی بنابر تصمیم مجلس شورای ملی حق حمل اسلحه ندارند، رؤسای انجمنها با یأس و ناامیدی در گوشه و کنار نشسته و در انتظار بدبختی که به ملت رو کرده می‌باشند.

عدهٔ مجاهدین در آن شب از صد و پنجاه نفر تجاوز نمی‌کرد و ما معروفین آنها را که در جنگ شرکت کردند و تا آخر با شجاعت و از خودگذشتگی جنگیدند برای درج در تاریخ می‌نگاریم:

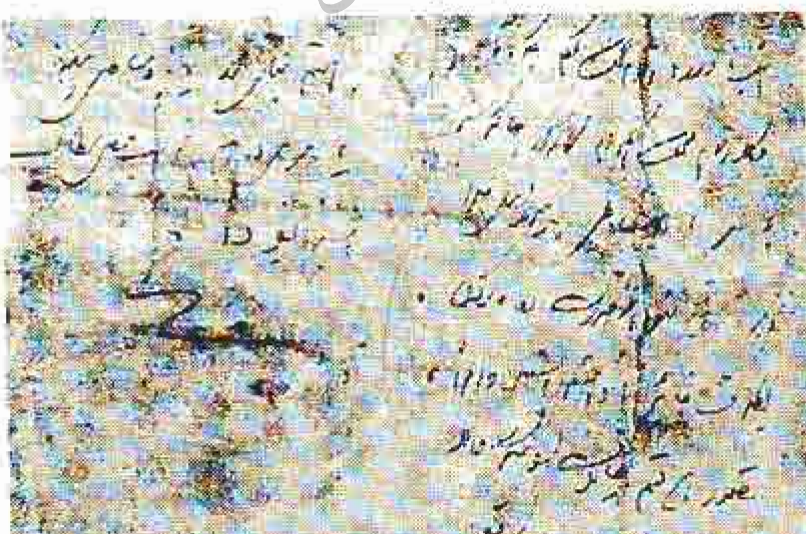
امیرزا احمدخان حامدالملک ۲. میرزا عبدالرزاق خان حکاک ۳. اسماعیل خان بهادر ۴. اسماعیل خان تبریزی که در باغشاه کشته شد ۵. حشمت نظام ۶. عبدالله عطار ۷. عماد خلوت ۸. سید ابوالقاسم طلبهٔ خلخالی ۹. مشیردیوان خراسانی ۱۰. میرزا حسینخان تبریزی ۱۱. میرزا حسین کرمانشاهی ۱۲. موثق‌الملک ۱۳. حیدرقلی خان امین پسر موثق‌الملک ۱۴. قهرمان خان رشتی ۱۵. حسین آقا ۱۶. مشهدی رسول ۱۷. مهدیقلی خان ۱۸. علیقلی خان ۱۹. خانخانان اصفهانی ۲۰. آقا مهدی ۲۱. بهرام خان ۲۲. آقا بشارت خان ۲۳. خواجه بهرام خان خواجه ۲۴. آقا جواد سمسار ۲۵. اسدالله خان صوراسرافیل عمه‌زادهٔ میرزا جهانگیرخان ۲۶. اسدالله خان سرتیپ ۲۷. ابوالفتح زاده ۲۸. مظفرقلیخان ۲۹. میرزا شفیع ۳۰. سید عبدالله ۳۱. میرزا یحیی خان پسر عباسعلی آشتیانی ۳۲. میرزا حسینخان گرکانی ۳۳. آقا قاسم خیاط ۳۴. مشهدی حسین تفرشی ۳۵. محمدحسن بقال ۳۶. محمود پاره‌دوز ۳۷. میرزا رضا فراش ۳۸. میرزا زین‌العابدین خان مستعان‌الملک ۳۹. آقا سیدمحمود ۴۰. علیخان منتصرالدوله ۴۱. شاهزاده حسن ۴۲. الهیارخان ۴۳. میرزا حاجی آقا ۴۴. میرزا محمدعلیخان دواساز ۴۵. میرزا حبیب‌الله ۴۶. میرزا یوسف ۴۷. میرزا علیخان خیاط ۴۸. یحیی خان پسر میرزا محمدخان ۴۹. سرتیپ محمدخان ۵۰. رفعت‌الملک ۵۱. حمزه سرباز ۵۲. احمدآقا رزاز پسر کوچک محمدحسین فراشخانه ۵۳. اصغر نجار ۵۴. مشهدی اصغر دالاندار ۵۵. مشهدی یدالله ۵۶. سیدحسن رزاز ۵۷. شیخ احمد طلبه ۵۸. استاد حسین بنا ۵۹. حیدر پاره‌دوز ۶۰. حسن خان مشاق انجمن تنکر ۶۱. مشهدی حسن شیشه‌بر عضو انجمن ۶۲. شجاع لشکر

عضو انجمن آذربایجان[۶۳] میرزا مسیب خان[۶۴] پری خان عضو انجمن آذربایجان[۶۵] مبشر برادر حشمت نظام[۶۶] حسینقلی خان تبریزی[۶۷] حبیب لیموناد ساز[۶۸] شکوه التجار[۶۹] آقای شیخ حسن طلبه.

با کمال تأسف نتوانستیم اسامی سایر اشخاصی که در این جنگ آزادی شرکت کردند بدست بیاوریم و همینقدر تذکر می دهیم که این افراد از جان گذشته با کمال شهامت جنگیدند و عده‌ای از آنها کشته شدند و کسانی که از عرصهٔ کارزار جان بسلامت بدر بردند بطوری که در مجلدات آیندهٔ این تاریخ خواهیم دید دست از عقیده و مرام خود نکشیدند و پس از آنکه چندی در گوشه و کنار مخفی بودند همینکه نهضت آزادی در آذربایجان و گیلان و اصفهان آغاز شد خود را با هزار مشقت به آن نقاط رسانیدند و در صف مجاهدین درآمدند و در جنگها شرکت کردند و تا روزی که تهران بدست مشروطه‌خواهان فتح شد از پا ننشستند تا شاهد مقصود را که آزادی ملت از قید استبداد بود دربر گرفتند.

نامهٔ محمدعلیشاه به کامران میرزا

گویا این نامهٔ محمدعلیشاه به پدرزن و عمویش نایب‌السلطنه که گراور آن از نظر خوانندگان می گذرد، جواب عریضه‌ای بوده است که نایب‌السلطنه چند روز پیش از توپ بستن مجلس به محمدعلیشاه نوشته است.



گراور نامه محمدعلیشاه به کامران میرزا نایب‌السلطنه که ترجمه آن در صفحهٔ بعد آمده است

امشب با وزرا اتمام‌حجت کردم، بلکه با تمام وکلا اتمام‌حجت کرده‌ام، کار از اینها گذشته است یا سر، یا پادشاهی، امید از فضل خدا ابداً کسی نمی‌تواند جرأت نگاه کردن به‌خانه شما داشته باشد و ابداً تصور این خیالات باطل را نکنید، حالا دیگر حتی پادشاه نیستم یک نفر هستم مثل نادر، یا پادشاهی می‌کنم یا سر می‌دهم، جواب بعضی مطالب باشد فردا.

اشخاصی که این نامهٔ محمدعلیشاه را می‌خوانند چه خواهند گفت. در حق کسی که خود را نادر می‌داند ولی در تحت حمایت اجانب و اطاعت بیگانگان کشور خود را به‌خاک و خون می‌کشد و بعد هم با کمال بی‌غیرتی برای حفظ جان خود به‌سفارت اجنبی پناهنده می‌شود.

ناگفته نماند که پس از فتح تهران بدست مشروطه‌خواهان و واژگون‌شدن رژیم استبداد، عده‌ای از سران مستبدین برای تبرئه خود اظهار می‌داشتند که ملیون جنگ را آغاز کردند و اول از طرف آنها تیر خالی شد وقاسم آقا سرتیپ قزاقخانه که اول کسی بود که با عده‌ای قزاق وارد مسجد سپهسالار شد، در استنطاقی که از او در قزوین بعمل آمد اظهار کرد که ما برای دستگیری پنج‌نفر که محمدعلیشاه تبعید آنها را از مجلس خواسته بود و مجلس موافقت نکرد و در مجلس متحصن بودند مجلس را محاصره کردیم ولی مدارک و نقشه‌هایی که پس از تصرف باغشاه به‌دست هیأت مدیره افتاد و راپرتها و تلگراف رمزی که میان لیاخوف و فرمانده قشون قفقاز ردوبدل شده بود و مدارکی که از آرشیو وزارت خارجهٔ روسیه تزاری پیدا شد، جای کمترین تردید باقی نمی‌گذارد که روسها و محمدعلیشاه تصمیم قطعی برای از میان بردن مشروطه و رهبران ملت داشتند و رضایت انگلیسها را هم جلب کرده بودند و نقشهٔ به‌توپ بستن مجلس از دیرزمانی تهیه شده بود و تبعید چهار نفر سران ملیون جز بهانه جوئی چیز دیگری نبود.

سیدحاجی‌آقا نام، جوان بیست‌ودوسالهٔ عضو انجمن امامزاده یحیی، شب ۲۳ را در مسجد سپهسالار می‌گذراند، صبح که می‌بیند هنگامهٔ جنگ است به‌خانهٔ خود می‌رود و وصیت می‌کند و مجدداً به‌طرف مجلس برمی‌گردد. وقتی می‌رسد که قزاقها مسجد را محاصره کرده بودند و نمی‌تواند وارد مسجد بشود بناچار در اطاق کوچکی مقابل سر در مسجد می‌رود تا شاید موقعی بدست بیاورد و خود را به‌داخل مسجد بیاندازد و به‌رفقای مجاهد خود ملحق شود ولی چندنفر سرباز از حضور او در اطاق اطلاع پیدا می‌کنند و داخل اطاق می‌شوند وسید جوان را قطعه‌قطعه می‌کنند.

روزهای ۲۲ و ۲۳ جمادی‌الاول

برای درک حقایق، حق اینست که بجای ذکر وقایع اوضاع را از نظر معرفة‌الروح تحت مطالعه قرار بدهیم.

از یک طرف شاه بدخواه و مستبد بدستیاری دولتی مقتدر چون روسیه و همکاری صاحبمنصبان روسی و تقویت مراکز سیاسی، اردوی مسلح که متجاوز از بیست‌هزار نفر می‌شد در شمال شهر جای داده بود و در تمام نقاط مهم دفاعی توپ کشیده و هزارها سرباز و قزاق در خیابانها و معابر عمومی گماشته و قراولخانه‌ها در مراکز حساس ایجاد کرده بود و کلیه هواخواهان رژیم استبداد از روحانیون و رجال و شاهزادگان و اوباش راگرد خود جمع کرده و برای حمله ناگهانی خود را آماده کرده بود.

از طرف دیگر تمام بازارها و دکاکین بسته، مردم تهران حیران و سرگردان و وحشت‌زده بدون آنکه بدانند چه باید کرد و تکلیفشان چیست در این رستاخیزی که درشرف وقوع است آخرین روزهای آزادی را می‌گذرانیدند.

فقط در آن روزهای تاریک، خطمشی و تصمیم قطعی دو دسته معلوم و روشن بود و کمترین تزلزل و تردید در روح و فکر آنها راه نداشت، یکی محمدعلیشاه بود که آخرین تصمیم خود را برای از میان بردن مشروطیت و مجلس گرفته بود و دیگری آزادیخواهان حقیقی و رهبران واقعی ملت بودند که باآنکه عده‌شان خیلی قلیل بود و خطر را به‌چشم خود می‌دیدند و از زورمندی حریف آگاه بودند، بدون کمترین شک و تردید با عزمی راسخ جان درکف‌گرفته برای حفظ آزادی و ریختن خون خود در راه مشروطیت آماده و مستعد شده بودند و پیش‌آمد را با اتکا به‌نیروی حق و ایمان استقبال می‌کردند. عده‌ای از انجمنهای ملی سست بنیاد که مستبدین در آنها رخنه کرده بودند یکی بعد ازدیگری بساط خود را برچیده وجز لوحه‌ای برسر درآنها اثری ازآنان ظاهرنبود.

مستبدین که لباس مشروطه‌خواهی در برکرده بودند و شاید در روزهایی که مشروطه کامیاب بود بیش از مشروطه‌خواهان واقعی اظهار آزادیخواهی و ملت‌دوستی می‌کردند، لباس باغشاه دربرکرده معتکف کوی استبدادشدند.

حتی از ترس و محافظه کاری مؤتمن‌الملک و مشیرالدوله که در تمام دورهٔ انقلاب روبهٔ محافظه کاری داشتند و با مشروطه‌خواهان و مستبدین مدارا می‌کردند ولی مردم آنها را مشروطه‌طلب می‌دانستند، عضویت کابینه‌ای که برای بهمزدن مشروطیت تشکیل شده بود پذیرفتند و در همان روزهایی که مجلس با توپ ویران می‌شد و آزادیخواهان درخاک و خون کشیده می‌شدند صدرنشین دولت باغشاه‌بودند.

مجاهدین فداکار یکی بعد از دیگری با چشم گریان با خانواده‌های خود وداع کرده تفنگ خود را زیر عبا مخفی کرده و از تاریکی شب استفاده نموده ازکوچه پس کوچه‌ها که تحت مراقبت مأمورین حکومت نظامی نبود بسختی خود را به‌مجلس

رسانیده و درسنگرهایی که در نظر گرفته شده بود جای می گرفتند.

سروران مشروطیت و رهبران ملت که هدف مستقیم محمدعلیشاه و روسها بودند و در خانه‌های خود امنیت نداشتند از همان روزی که محمدعلیشاه به‌مجلس التیماتوم داد و تبعید آنان را خواست درمجلس جای گرفته و به‌تهیه دفاع پرداختند.

خطبای ملت به‌حکم مجلس در آن روزهایی که بیش از هروقت می‌بایست مردم تهییج و تشویق به‌پایداری و فداکاری شوند به‌اصرار مجلس دم بربستند و روزنامه‌های آزادیخواه که رهبری افکار را عهده‌دار بودند منتشر نشدند.

در آن روزهای تاریک و پراضطراب، در آن روزهایی که مشروطیت و آزادی به‌مویی بسته بود، در آن زمانی که آزادی و استبداد، نور و ظلمت، عدل و بیدادگری، کفر و ایمان، ملت و شاه و ایرانیت و اجنبی‌پرستی درمقابل هم ایستاده بودند، مجلس که یگانه مظهر مشروطیت و حافظ حقوق ملت بود، مجلس که به‌قانون اساسی مجهز بود، مجلس که از طرف هزارها نفر آزادیخواه از جان گذشته در تهران و شهرستانها حمایت می‌شد، مجلس که تمام لشکرکشیدنها برای از بین‌بردن او شده بود، بجای آنکه زمام انقلاب را در دست بگیرد و مثل یک ارکان حربی دستجات متفرق را گرد خود جمع کند و آنان را به‌پایداری و کوشش و مردانگی تشجیع نماید، در اول کار مردم را متفرق کرد، سپس حمل اسلحه را قدغن نمود، بعد از آن خطبای ملت را از ایراد نطق منع کرد و جراید ملی را از طبع و انتشار بازداشت و با دست خود کمک به‌دشمنان ملت نمود و از روی نفهمی یا خیانت زمینه موفقیت دشمنان ملت را فراهم کرد و بعد از یک سلسله مذاکره بی‌سروته و نوشتن نامه به‌شاه، دیگر تشکیل نشد و در آن روزهایی که بیش از هروقت ملت محتاج به‌یک مرکز رسمی بود مجلس دیگر وجود خارجی نداشت، فقط گاه‌گاهی یک یا چند نفر وکیل در صحن بهارستان یا در اطاقها دیده می‌شدند که گرد هم جمع شده چون پیره‌زنان درددل می کردند.

مجلس می‌توانست و قادر و لایق بود که با تشجیع کردن مردم و در دست گرفتن زمام طرفداران مشروطیت فتح و پیروزی را بدست آورد و اگر از شکست بیم داشت و یا مایل به‌خونریزی نبود می‌توانست از جنگ جلوگیری کند ولی بدبختانه هیچیک از این دو کار را نکرد، نه‌جنگ کرد و نه از جنگ جلوگیری نمود و در نتیجه آن بدبختی و مصیبت را برسر ملت ایران فرود آورد و کشور در خاک و خون کشیده شد و دامنهٔ انقلاب به‌چندین سال کشیده‌شد و به‌ریختن خون صدها هزار نفر و اشغال قسمتی از خاک ایران به‌دست اجانب، دورهٔ انقلاب ایران سپری گردید.

ای کاش مجلسیان به‌آنچه کرده بودند قناعت می کردند و دامنهٔ کارشکنی و نادانی را از این بیشتر نمی کردند.

درهمان شبی که فردای آن جنگ شد، چند نفر از وکلای ملت از جمله حاجی

اسمعیل آقامغازه، حاجی معین بوشهری و حاجی محمدعلی شالفروش بهمستیاری یک عده از اجزای مجلس مقداری تفنگ و فشنگ و نارنجک که با خون جگر و گرو گذاردن خانه و کاشانه و فروختن فرش و اثاثیه آزادیخواهان برای روز مبادا تهیه کرده بودند و در مجلس ذخیره نموده بودند مخفیانه از مجلس خارج کردند و بدین وضع قسمتی از سربازان ملی و مدافعین مشروطیت را بدون اسلحه گذاردند و یا بهتر بگوییم خلع‌سلاح کردند.

عده‌ای از وکلای سست عنصر با همدستی باغشاه در میان مجاهدین افتاده و آیهٔ یأس به‌گوش آنها خوانده و مقاومت در مقابل دولت را حمل به‌دیوانگی و خودکشی کردند.

در روز ۲۲ تقی‌زاده و سردار معظم خراسانی تیمورتاش و ابوالفتح‌زاده، افسر قدیمی قزاقخانه که بواسطهٔ علاقمندی به‌آزادی از شغل خود استعفا داده بود و در جرگهٔ مشروطه‌خواهان داخل شده بود، سرپرستی کمیسیون دفاع ملی را عهده‌دار شدند و به‌مسجد سپهسالار رفته با سران مجاهدین در اطراف جنگی که ممکن بود پیش‌بیاید صحبت کردند و نقاط مرتفع و محفوظ مجلس را که برای سنگربندی مناسب بود در نظر گرفته و عده‌ای را برای پاسبانی مجلس و نگاهداری سنگرها گماشتند.

سردر مسجد و پشت‌بامهای طرف خیابان و مناره‌ها و سردر مجلس و پشت‌بام حمام مجلس و پشت‌بامهای عمارت باغ مجلس را سنگربندی کردند و هر سنگر را با موقعیت دفاعی به‌عده‌ای از مجاهدین سپردند، انجمن آذربایجان که در شمال میدان بهارستان واقع بود از طرف عده‌ای از مجاهدین عضو آن انجمن حفاظت می‌شد، بام انجمن که مسلط برمیدان بهارستان بود سنگربندی شده بود و چند نفر از جان‌گذشته بحالت حاضرباش در آنجا قراولی می‌دادند.

انجمن مظفری که جنب وزارت فرهنگ فعلی بود و برخیابان ظل‌السلطان تسلط داشت خود را برای دفاع آماده کرده بود و شب و روز عده‌ای تفنگ‌بدست کشیک می‌کشیدند و خانه‌های اطراف را تحت نظر داشتند.

میرزا صالح‌خان وزیر اکرم که سابقاً حکومت تهران را عهده‌دار بود و یکی از آزادیخواهان و علاقمندان به‌مشروطیت بود و محمدعلیشاه بعد از رفتن به‌باغشاه او را از حکومت معزول نمود در خانه‌های بانوی عظمی، جنب خانه‌های ظل‌السلطان مسکن داشت، وی با یک عده از دوستان و نوکرهای خود آن محل مهم را که راه عبور قشون مهاجم بود مستحکم نموده خود را برای فداکاری آماده کرده بود.

روز ۲۳، متجاوز از ششصد نفر مجاهد مسلح در مجلس آمادهٔ کارزار بودند و هردسته در سنگری جای گرفته بودند ولی همینکه شب شد عده‌ای برای قراولی و نگهبانی

سنگرها باقی ماندند و سایرین به‌خانه‌های خود رفتند ولی متأسفانه فردا صبح همینکه جنگ شروع شد فقط چند نفر از کسانی که شب را به‌خانه‌های خود رفته بودند به‌مجلس بازگشتند و بیش از هشتاد نفر در مجلس و مسجد باقی نمانده بود.

شک نیست که عده‌ای از مجاهدین بواسطه بسته‌بودن راه بوسیلهٔ قشون دولتی نتوانسته بودند خود را به‌مجلس برسانند.

از صدوهشتاد انجمن ملی تهران که عدهٔ اعضای آن به‌سی‌هزار نفر می‌رسید و بیش از بیست‌هزار نفرآنها آمادگی خود را برای حفظ مشروطیت اعلام داشته بودند و اسامی خود را در دفترهای مخصوصی نوشته بودند جز عدهٔ معدودی کسی در جنگ مجلس شرکت نکرد. سواران خلج که برای مشروطیت آمده بودند همانطور که نوشتیم درحضرت‌عبدالعظیم ماندهو همینکه جنگ تمام شد راه فرار پیش گرفتند.

حیدرخان عمواقلی که شرح حال و فعالیت او را در پیش نگاشتیم نه خودش و نه اتباعش هیچکدام پیداشان نشد و معلوم نشد کجا بودند و چه می‌کردند.

امیرحشمت آذربایجانی که سردسته عده‌ای از مجاهدین بود و خود را فدایی مشروطیت می‌خواند و طالب جنگ بود روز جنگ نه خودش و نه همراهانش هیچکدام حاضر نگردیدند.

بهاءالواعظین که یکی از ناطقین ملت بود و از جنگ محمدعلیشاه فرارکرده به‌اسلامبول مهاجرت کرده بود نقل می‌کرد که امیرحشمت درمجالس و انجمنها خود را چون پهلوانان باستانی می‌ستایید و بیش از هرکس لاف شجاعت می‌زد و می‌گفت چنان و چنین خواهم کرد و قشون استبداد را شکست خواهم داد در آن روز معلوم نشد به کدام گوشه پناه برده و چه پیش‌آمدی او را از شرکت در جنگ بازداشته است و چون بنای نگارنده بر حقگویی است و نمی‌خواهم حق کسی پایمال شود این حقیقت را ناگفته نمی‌گذارم که امیرحشمت مکرر درجنگهای آزادی و استبداد مخصوصاً جنگ با روسها در تبریز کمال شجاعت و ازخودگذشتگی را نشان داد و یکی ازشجاعان مشروطیت محسوب می‌شود.

فصل پنجم

آخرین شب دورهٔ مشروطیت و آزادی

برای توصیف آن شب تاریخی بهتر آن دیدم قلم را به دست حاجی‌میرزایحیی دولت‌آبادی که یکی از سران مشروطه‌طلب و فرهنگ نوین ایران بود بدهم و داستان آن شب را که یأس و ناامیدی چون جغد بال و پر خود را به روی تهران گسترده بود از قول او نقل کنیم.

همینکه پاسی از شب گذشت من با حال اضطراب و پریشانی خاطر برای اطلاع از اوضاع راه بهارستان را پیش گرفتم عده‌ای مسلح در خیابانها گردش می کردند و جمعی در صحن مسجد قدم می‌زدند و در پشت بام مجلس قراولان درگردش بودند، با چند نفر از سران مجاهدین صحبت داشتم و آنان را بدون بیم و ترس آمادهٔ کارزار دیدم. وارد باغ مجلس شدم، در ایوان عمارت غربی باغ مجلس، ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین نشسته بودند و درگردشان در حدود بیست نفر از آزادیخواهان معروف و مشروطه خواهان واقعی از آنجمله میرزاجهانگیرخان، قاضی قزوینی، میرزا قاسمخان صور، میرزاداودخان علی‌آبادی، بهاءالواعظین، شیخ علی‌ناطق‌المله، میرزا علی اکبر خان ارداقی، سیدحسن حبل‌المتین، میرزامحمدعلی ملک‌زاده نشسته بودند و با هم گرم صحبت بودند، من چون وارد آن مجمع که‌گویی فرشته آزادی بال و پر خود را برآن گسترده و نور حقیقت خواهی و عدالت‌طلبی در قیافهٔ آنها تجلی کرده بود شدم چنان متأثر و آشفته شدم که بی‌اختیار به‌یاد شب عاشورا و نشست حضرت‌سیدالشهدا با اصحاب افتادم و بی‌اختیار قصیدهٔ معروف حاجی‌سلطانعلی سرسلسله عارفان را که در وصف آن مجلس و فرمایشات آن حضرت به‌اصحاب سروده، خواندم. مطلع آن قصیده این است:

حبیب در شب عاشورا با صحابه نشست چنین بگفت که ای برگزیدگان الست

(الی آخر)

از شنیدن این اشعار جانسوز، ملک‌المتکلمین بی‌اختیار بگریه افتاد و سایرین هم بشدت گریستند. پس از آنکه بواسطه گریستن اندکی تسلیت برخاطرها پیدا شد

ملک‌المتکلمین از جا برخاست و با یک حال انبساط و شکفت و چهرهٔ گشاده چنین گفت: رفقا امشب آخرین شب دورهٔ آزادی و یا شاید آخرین شب زندگانی ما باشد. ما در نتیجه سی‌سال فداکاری و کوشش بسیار، پردهٔ ظلم و ستمگری را دریدیم و بیرق آزادی و مشروطیت را برافراشتیم و برتمام دنیا ثابت کردیم که ملت ایران قابل است که در ردیف ملل مترقی و آزاد جهان قرار گیرد و برای بدست آوردن حقوق ملی خود تلاش کند و زنجیر عبودیت را از گردن خود بردارد و درمقابل ستمگران و ظالمین قیام کند. ما تخم آزادی و مشروطیت را درقلوب ملت ایران کاشتیم، اینک موقع آن رسیده که با خون خود آن تخم فشانده شده را آبیاری کنیم و بقیمت جان خود مشروطیت را جاوید نماییم.

بعد از بیانات ملک‌المتکلمین که از یک روح مجذوب و فداکار سرچشمه گرفته بود صحبت بسیار از وضعیت خطرناکی که در پیش بود شد که تکرار آن در اینجا جز اندوه فایده‌ای ندارد و چون وقت گذشته بود و ساعت سه از شب را اعلام کرد و می‌خواستم بروم، ملک‌المتکلمین را کنار کشیدم و گفتم بطور حتم فردا به‌مجلس حمله خواهد شد و شخص شما بیش از هرکس در معرض خطر هستید، شما که اهل جنگ نیستید پس بیجهت چرا می‌خواهید جان خود را که برای مملکت فوق‌العاده عزیز و ذی‌قیمت است از دست بدهید، من محل مطمئنی دارم که می‌توانیم چند روز در آنجا مخفی شویم و از انظار دور باشیم تا ببینیم چه‌پیش خواهد آمد و خداوند چه مقدر کرده است. میرزاجهانگیرخان که چندقدم دورتر از ما ایستاده بود حرفهای مرا شنید و خود را نزدیک کرده وگفت در هر حال و در هر محل که ملک باشد منهم با او خواهم بود.

ملک‌المتکلمین با دقت در آنچه من گفتم گوش داد و سپس با آهنگ ملایم و مؤثری که هنوز درگوش من صدا می‌کند جواب‌داد: من مصمم هستم که تا آخرین ساعت در اینجا بمانم و برای حفظ آزادی که یک‌عمر در راهش جان کنده‌ام مقاومت کنم، چون دیدم اصرار فایده‌ای ندارد صورت یکدیگر را بوسیدیم و برای آخرین دفعه از هم وداع کرده بیرون رفتیم.

بالاخانهٔ شمال غربی مسجد سپهسالار

با اینکه پاسی از شب گذشته بود و بسیاری از مجاهدین در گوشه و کنار مسجد و مجلس بخواب رفته بودند و فقط کسانی که کشیک داشتند در سنگرها بیدار بودند، دوازده نفر از سران مجاهدین با فرماندهان قشون ملی در بالاخانه مسجد گرد هم جمع شده در اطراف نقشهٔ جنگ فردا صحبت می‌کردند و ما از نظر حق‌شناسی بطور اختصار از آنها نام می‌بریم:

اسدالله‌خان ابوالفتح‌زاده که در قزاقخانه مقام سرتیپی داشت و مورد احترام همکاران خود و صاحب‌منصبان روسی بود ولی بعد از ظهور مشروطیت چون صاحب‌منصبان روسی دشمن و بدخواه آزادی ملت ایران بودند و با دو برادرش حاجی‌خان و نصرالله‌خان دست از مقام و منصب کشیده استعفا دادند و در حرگهٔ مشروطه‌خواهان درآمدند ابوالفتح‌زاده تمام عمر کوتاه خود را در راه آزادی و خدمت به‌ملت گذراند و در دورهٔ انقلاب از پیشقدمان بود و در جنگ مجلس با کمال شجاعت و مردانگی جنگید و چون دیگر مقاومت را محال دانست دست از جنگ کشید و چند روزی درگوشه‌ای پنهان شد، سپس با لباس درویشی با چند نفر از آزادیخواهان از قبیل منشی‌زاده بـا زحمت از تهران فرار کرد به‌تنکابن رفته و از آنجا رهسپار مازندران و رشت شدند و در نهضت ملی که برضد دستگاه باغشاه درگیلان تهیه می‌شد شرکت کردند و سپس برای تشکیل عده‌ای فدایی و مجاهد به‌تهران آمدند و چون نمی‌توانستند در شهر بمانند خانه‌ای در قلهک برای خود و خانوادهشان اجاره کردند و با سایر مشروطه‌خواهان که به‌آنجا پناهنده شده بودند بتشکیل مجامع و مسلح کردن افراد برای جنگ نهایی با استبداد پرداختند و چون مجاهدین از رشت به‌اصفهان نزدیک شدند ابوالفتح‌زاده و برادران و پیروانش به‌آنها پیوستند و در تمام جنگها شرکت کردند تا بیرق آزادی را برسر در بهارستان برافراشتند و پس از فتح تهران هم برپای ننشستند و باقی عمر را بخدمت در راه وطن و تقویت مشروطیت گذراندند و عاقبت جان شیرین خود را فدای عقیده و ایمان راسخی که به‌آزادی داشتند نمودند.

منشی‌زاده از مردان دانشمند ایران و از آزادیخواهان اولیه بود و در نطق و بیان و تاریخ، سری پرشور و بیانی جاذب داشت و در مسلک مشروطه‌طلبی بسیار متعصب بود، این مرد از بدو مشروطیت در مجامع ملی عضو بود و در پیشرفت مشروطیت فداکاری می‌کرد و ریاست عده‌ای از مجاهدین را در جنگ مجلس عهده‌دار بود و با کمال شجاعت در آن روز جنگید و سپس باتفاق ابوالفتح‌زاده به‌گیلان رفت و یکسال تمام با آزادیخواهان آن سامان هم‌قدم بود، بعد به‌تهران آمد و بدستیاری دوستانش در خفا عده‌ای را مسلح نمود و در واقعهٔ تهران دوش‌بدوش قشون ملی با قشون استبدادی جنگید و درآخر عمر کمیته‌ای بنام کمیتهٔ مجازات تشکیل داد و عاقبت جان خود را درراه مسلک ایران دوستی و آزادیخواهی فدا کرد.

حامدالملک شیرازی برادر مرحوم میرزا محمود تاجرشیرازی ازخانوادهٔ روشنفکر و از تربیت شدگان مکتب نوین بود و خود و برادرش از روز ظهور مشروطیت بقیمت جان و مال برای حفظ آزادی و حکومت ملی کوشش نمودند و در جنگ مجلس با عده‌ای از مجاهدین یک سنگر مهم را در دست داشت و تا ساعت آخر با کمال تهور جنگید و سپس از تهران فراری شد و چون نهضت آذربایجان پیش‌آمد سفری به‌تبریز

کرد و از آنجا به‌رشت رفت سپس به‌تهران آمد و در کمیته جهانگیر عضویت یافت و با فروش خانه مقداری تفنگ و فشنگ تهیه کرد و عدهٔ زیادی از مشروطه‌خواهان تهران را گرد خود جمع کرد و آمادهٔ کارزار گردید و در جنگ فتح تهران شرکت کرد و چنان شجاعت و شایستگی از خود نشان داد که پس از فتح تهران از طرف سرداران ملی به‌ریاست اردویی از مجاهدین انتخاب گشت و مأمور فارس گردید و چون به کاشان رسید و نایب‌حسین کاشی و اتباعش را یاغی و مضر به‌آسایش مردم یافت به‌امید آنکه آن خار را از جلوی پای مردم بردارد و قسمتی از کشور را از شر جمعی دزد و غارتگر آسوده کند به‌جنگ با نایب‌حسین همت گماشت و او را شکست داد و نایب حسین در مسجدی از مساجد کاشان متواری شد.

حامدالملک دست از او نکشید و او را تعقیب کرد و برای دستگیر کردن او وارد مسجد شد ولی آن مرد نابکار که در یکی از مناره‌های مسجد پناهنده شده بود چون خود را در مخاطره دید از بالای مناره حامدالملک را هدف تیر قرار داد و آن آزادمرد فداکار را شهید کرد.

حسن‌خان پولادی یکی از صاحب‌منصبان ارشد قزاقخانه بود و باتفاق ابوالفتح‌زاده از قزاقخانه و منصب و مقامی که داشت استعفا کرد و در جرگهٔ مشروطه‌خواهان درآمد و در جنگ مجلس و سایر جنگها رشادت و فداکاری کرد و پس از فتح تهران به‌ریاست ژاندارمری کل ایران انتخاب گردید، مرحوم حسن‌خان سه‌پسر خود را در راه آزادی از دست داد، یکی از فرزندانش در جنگ مجلس کشته شد، دیگری مسعودخان در انقلاب شیراز بدست قوام‌الملک شیرازی شهید شد و پسر سومش محمودخان پولادی در واقعه سوءقصد به‌رضاشاه کشته شد.

سیدعبدالرزاق‌خان که از جوانان پرشور مشروطه‌خواه بود در جنگ مجلس تا آخرین دقیقه با رشادت جنگید و پس از شکست، زمانی در خانه یکی از دوستانش مخفی شد، سپس به‌اسلامبول رفت و در انجمن سعادت عضویت یافت و با سایر آزادیخواهان برضد دستگاه استبداد به‌مبارزه پرداخت و چون از قیام آزادیخواهان گیلان برعلیه محمدعلیشاه اطلاع حاصل کرد بزحمت خود را به‌رشت رسانید و در صف فداییان و قشون ملی جای گرفت و باتفاق آنان رهسپار تهران شد و در فتح قزوین و جنگهای یادامک و شاه‌آباد و تهران باتفاق مرحوم میرزامحمدعلی‌خان تربیت که یکی از شجاعان آزادی‌طلب و مفاخرملیون محسوب می‌شد و در لیاقت و شایستگی وشخصیت در میان تمام سردسته‌های قشون ملی بی‌نظیر بود شرکت کرد و شجاعتها نمود تا عاقبت پس از فتح تهران بطوری که در صفحات آینده این تاریخ خواهیم نگاشت در لاله‌زار تهران شهید شد.

اسمعیل‌خان سرابی که مجاهدین او را اسمعیل بزرگه می‌نامیدند و علت این لقب

این بود که درمیان مجاهدین دو نفر اسمعیل بودند، یکی همین اسمعیل‌خان که در زمان مظفرالدین‌شاه از جمله تفنگداران بود و در جنگ مجلس در انجمن مظفری شجاعت بی‌نظیری از خود نشان داد و عده‌ای از دشمنان را بخاک‌وخون کشید و پس از شکست مشروطه‌خواهان بطوری که در آینده خواهیم دید دست از فعالیت و فداکاری نکشید تا عاقبت به‌دست محمدعلیشاه گرفتار و شهید شد و دیگری اسمعیل کوچکه که اسمعیل بهادر نام دارد و از مجاهدین باغیرت و همت بود و فداکاری و جانبازی بسیار در راه آزادی نمود و خوشبختانه هنوز در قید حیات است و به‌خدمات ملی خود ادامه می‌دهد.

تیمورتاش سردار معظم خراسانی که ما او را در واقعهٔ میدان توپخانه یافتیم و شجاعتی که از خود نشان داده بود ستایش کردیم یکی از سردسته‌های مجاهدین بود و معلومات نظامی را در روسیه آموخته بود و بیش از دیگران به‌فنون نظامی آشنا بود روزها سربازها را مشق می‌داد و به‌سنگرها رسیدگی می‌کرد و دستوراتی به‌مجاهدین می‌داد و چون طبع سرکش و سرپرشوری داشت و از فصاحت بیان هم بهره‌مند بود با نطقهای پر حرارت و جذاب، سربازان ملی را به‌فداکاری و ایستادگی تشویق می‌نمود.

صاحب‌السلطان یکی از صاحب‌منصبان فوج تفنگدار مظفرالدین‌شاه بود و در جنگ مجلس با جمعی از مشروطه‌خواهان انجمن مظفری را سنگر کرده بودند و در آن روز با شجاعت جنگیدند.

عماد خلوت که یکی از مشروطه‌خواهان با حرارت و رابط میان سنگرهایی که مجاهدین اشغال کرده بودند بود و آنها را به‌پایداری و مقاومت تشویق می‌کرد.

خان‌خانان که از تربیت یافتگان ملک‌المتکلمین بود با شجاعت بی‌نظیری در آن روز جنگید و چند نفر را از پای درآورد و عاقبت تیری به‌پایش خورد و پس از دو روز فوت کرد.

شاهزاده‌حسین که از بستگان سالارالدوله بود در آن روز طاق حمام جنب‌مجلس را سنگر کرده بود و با رشادت تا آخر فاجعه جنگید و عده‌ای را بخاک و خون کشید وسپس خود را از معرکه بدربرد ومدتی در کوه و بیابانها سرگردان بود.

شجاع نظام یکی از مشروطه‌خواهان متعصب و با ایمان بود و با تندروهای مشروطه‌خواهان همفکر و همصدا بود در جنگ با کمال رشادت جنگید و پس از شکست یافتن مشروطه‌خواهان به‌سفارت انگلیس پناهنده شد و به‌خارج از ایران تبعید گردید ولی پس از آنکه اطلاع یافت که علم انقلاب درگیلان برضد استبداد برافراشته شده خود را با مشقت بسیار به‌ایران رسانید و در اکثر جنگها شرکت کرد و تا روزی که زنده بود نسبت به‌مشروطه و آزادی مؤمن بود و با وجود سختی معاش و از

دست دادن ثروت شخصی هیچوقت لب به‌شکایت نگشود و از تقدیرات خود ناراضی نبود.

ظهیرالسلطان پسر ظهیرالدوله از جوانان پرشوری بود که در دورهٔ مشروطیت با روح آزادمردی در ترویج اساس حکومت ملی کوشش بسیار نمود و در جنگ شرکت کرد و بدست قشون استبداد دستگیر و در باغشاه حبس و زنجیر شد و چون عمه‌زادهٔ محمدعلیشاه بود بوسیلهٔ مادرش ملکه ایران، بشرط اینکه از ایران تبعید شود از حبس باغشاه مستخلص شد.

الله‌یارخان پسر ارشد سردار کل که بعد از پدر به‌لقب سردارکلی نایل شد از کسانی بود که ازطلوع مشروطیت تا روزی که دنیا را وداع کرد به‌حکومت ملی ایمان داشت و در این راه فدا کاریها کرد و پس از خراب شدن مجلس به‌اروپا تبعید شد.

این مردان مؤمن به‌مشروطیت و از جان گذشته که در آن شب طوفانی گرد هم جمع شده بودند و برای نجات آزادی تلاش می کردند گرچه از فن نظام آگاهی زیادی نداشتند و نقشهٔ صحیحی برای جنگی که در پیش بود در دست نداشتند با استقامت و بدون کمترین تزلزل و تردید همت به‌مقاومت گماشتند و با اینکه از نیروی فوق‌العاده دشمن وضعف خود آگاه بودند برای جنگ فردا خود را آماده کرده بودند.

آنها عقیده داشتند که نیروی حق و عدالت هرقدر هم در ظاهر ضعیف و ناتوان باشد بر اهریمن استبداد غلبه خواهد کرد و حق مغلوب‌شدنی نیست و بعلاوه امیدوار بودند که از طرف انجمنها و مردم کمک برسد و قوایشان چند برابر گردد.

روح‌القدس می‌گفت محال است ملت ما را تنها بگذارد و همینکه جنگ شروع شود از اطراف فوج‌فوج بیاری ما خواهند شتافت.

نصرالله‌خان ابوالفتح زاده عقیده داشت که قزاقها مخصوصاً صاحبمنصبان ایرانی ومسلمان با مجلس و ملت نخواهند جنگید و به‌حکم صاحبمنصبان روس تسلیم نخواهند شد.

عماد خلوت خبرآورده بود که همین امشب سوارهای خلج که بیاری مجلس آمده به‌حضرت عبدالعظیم وارد شده‌اند و بیش از صدهزار نفر سرباز ملی و فدایی از اصفهان وشیرازوتبریزوگیلان که بیاری ما حرکت کرده‌اند وارد پایتخت خواهندشد.

در دربار باغشاه چه می‌گذشت

با اینکه محمدعلیشاه از فتح خود اطمینان داشت و قوه‌ای که اطراف خود جمع کرده بود کافی برای بدست آوردن حمله برمشروطه‌خواهان می‌پنداشت و می‌دانست که عدهٔ مدافعین مجلس ناچیزند و جاسوسانی که میان وکلا و اطراف مجلس داشت ساعت بساعت او را اوضاع مشروطه‌خواهان مطلع می کردند

و به‌او اطمینان داده بودند که قوای ملیون بحدی ناچیز است که قدرت جنگیدن ندارد و اقدام به‌جنگ نخواهند کرد، در آن شب فوق‌العاده مضطرب و پریشان بود و از روی احتیاط اسباب و وسایل فرار خود را فراهم کرده بود و آنچه از جواهرات و اشیای نفیس بود در جامه‌دانها جای داده و در روی هم انباشته بود و حکم کرده بود که کالسکهٔ او همیشه حاضر باشد و سوارهای کشیکخانه هم‌چنان مسلح مانده و زین از اسبها برنداشته و درصورت لزوم آمادهٔ حرکت باشند.

محمدعلیشاه در آن شب بیش از بیست مرتبه به‌اندرون رفت و از اندرون بیرون آمد و دائماً با صاحبمنصبان قزاقخانه و صاحبمنصبان افواج و سرکرده‌های سوار گفتگو می کرد و آنها را به‌مقاومت و ایستادگی تشویق می‌نمود چندین بار شخصاً پشت تلفن رفته باسفارت روس صحبت کرد.

قاصدها یکی بعدازدیگری وارد باغشاه می‌شدند و کاغذ و پیغام می‌آوردند، ملاهای مستبد درخانهٔ شیخ فضل‌الله انجمن داشتند و اکثر آنها آن شب را در خانهٔ شیخ به‌صبح رسانیدند، الواط واشرارطرفدار محمدعلیشاه درمحلات شهر غوغایی برپا کرده بودند و گروه‌گروه جامهای عرق سرکشیده عربده می کشیدند و به‌شاه اسلام پناه دعا می کردند و برندگی شمشیرش را سپلت می کردند.

لیاخف فرماندهٔ قزاقخانه با اینکه عهده‌دار امرخطیری بود چندین دفعه با عجله به‌باغشاه آمد و با شاه خلوت کرد. می‌گویند ملکه بیش ازهرکس محمدعلیشاه را بدشمنی با مشروطه‌خواهان و کشتن بیگناهان تحریک و تشجیع می‌نمود.

امیربهادر سرسلسلهٔ مستبدین و وزیر جنگ، آن شب را تا صبح بیدار بود و در میان افواج و سوارها گردش می کرد و به‌سرکردگان آنها می‌گفت اینها که در مجلس جمع شده‌اند و مشروطه می‌خواهند همه بابی و بیدین هستند و ما برای نجات اسلام می‌خواهیم با آنها جنگ کنیم.

ارشدالدوله که تا چند روز پیش رئیس انجمن مرکزی بود و خود را مشروطه‌خواه دوآتشه معرفی می کرد آن شب یکی از پهلوانان باغشاه بود و بیش از هرکس به مشروطه‌خواهان ناسزا می‌گفت و آتش جنگ را دامن می‌زد.

با وجود تماس تلفنی میان باغشاه و سفارت روس، آن‌شب سه‌دفعه مختارالملک وشاپشال ازطرف شاه به‌سفارت روس رفتند و پیغام بردند.

سفیر روس هم آن‌شب تا صبح بیدار بود و از روی احتیاط عده‌ای قزاق روسی دراطراف سفارت برای محافظت گماشته بود و خود و اعضای سفارت همه مسلح بودند زیرا بیم آن داشتند که هرگاه مشروطه‌خواهان در جنگ فاتح شوند به‌سفارت روس حمله ببرند و انتقام خود را بگیرند. همان شب یک باطری توپ شنیدر به‌قصر قاجار که محل مرتفعی مسلط برمجلس و مسجد سپهسالار است و از آنجا می‌توان مجلس را

هدف‌گیری کرد و در زیر آتش گرفت، بردند و عده‌ای توپچی و مهمات در آنجا جمع کردند و نیز در توپخانه و میدان مشق و در روی خاکریزهای خندق نیز توپ مستقر کردند و دهنهٔ آنها را به‌طرف مجلس گشادند.

فصل ششم

جنگ

هنوز آفتاب طلوع نکرده و کوچه‌های تهران از جمعیت خالی بود که سه ستون قشون پیاده و سواره و توپخانه به‌طرف بهارستان روانه گردید، یک ستون از خیابان شاه‌آباد داخل میدان بهارستان شد و توپهای خود را که به اسبهای قوی بسته شده بود در مقابل مجلس جای داد و در حال حاضرباش مستعد شروع به جنگ شد.

یک ستون از میدان توپخانه وارد خیابان پستخانه شد و تمام آن راه را گرفت و به‌افرادی که در میدان بهارستان بودند ملحق گردید، یک ستون انبوه از راه خیابان چراغ برق و چهارراه سرچشمه روانه گردید و پس از آنکه در سر راهها دسته‌های مسلح برای قطع آمدوشد مردم گذارد، خیابان جلوی مسجد سپهسالار را اشغال نمود.

نقشهٔ فرماندهان باغشاه این بود که مجلس را غافلگیر کنند و تمام راهی که از اطراف شهر به‌مجلس منتهی می‌شد برای اینکه مردم نتوانند خود را به‌مجلس برسانند و آنان را یاری کنند قطع نمایند ومجلس را در محاصره قرار دهند، همینکه سران مشروطه خواهان که در مجلس بودند و رؤسای مجاهدین که در مسجد جای داشتند متوجه وضعیت شدند بلافاصله سنگرها را اشغال کردند و با عدهٔ قلیل و وسایل ناچیزی که در اختیار داشتند آمادهٔ کارزار گشتند.

مجاهدین عضو انجمن آذربایجان و انجمن مظفری نیز در سنگرهای خود جای گرفته و تفنگ در دست انتظار پیش‌آمد را می کشیدند.

بطوری که پیش هم اشاره کردیم وزیر اکرم میرزاصالح خان و عده‌ای از نوکرها و بستگانش از بام خانه بانو عظمی که مجاور خانه ظل‌السلطان بود و از نظر دفاع موقعیت مناسبی داشت جای گرفته آمادهٔ جنگ شدند.

سروران مشروطه‌خواهان که در مجلس بودند به‌طباطبائی و بهبهانی تلفن کردند که مجلس مورد هجوم واقع شده و آنان با عجلهٔ تمام با جمعی از بستگان و پیروانشان راه مجلس را پیش گرفتند و با وجود جلوگیری شدیدی که از طرف قشون از آنها شد صف سربازها و قزاقها را شکافته خود را به‌مجلس رسانیدند.

سید جمال افجه‌ای که در آن زمان در حدود هشتاد سال داشت چون از واقعه مستحضر شد با عده‌ای از مشروطه‌خواهان که در حدود صدوپنجاه نفر بودند رهسپار مجلس شدند ولی در مقابل خانهٔ ظل‌السلطان قشون دولتی جلو آنها را گرفت و مانع رفتن آنها بطرف مجلس شد و چون آن سید شجاع کوشش می کرد که خود را به‌مجلس برساند و به‌همراهانش دستور داد که با فشار صف سربازها را بهمزده راه باز کنند یکی از صاحبمنصبان روسی حکم داد که توپی را که در همان محل جای داده بودند آتش کنند براثر صدای توپ، الاغی که افجه‌ای برآن سوار بود به‌زمین غلطید و سید پیرمرد زمین خورد و صدای توپ آشوبی میان کسانی که همراه سید بودند برپا کرد، صاحبمنصب روسی به‌عده‌ای از قزاقها که در آنجا صف کشیده بودند دستور شلیک داد و آنها در میان آن جماعت انبوه شلیک کردند و دونفر کشته شد و عدهٔ زیادی مجروح گشتند، چون وضعیت افجه‌ای خطرناک بود و بکلی از حال رفته بود چند نفر از گماشتگان وزیر اکرم او را برداشته به‌خانه بردند و در را بستند و در ساعاتی که جنگ بود سید درخانه وزیر اکرم بود ولی پس ازجنگ او را به‌منزلش بردند.

همینکه صدای توپ و تفنگ بلند شد مجاهدینی که دیوار غربی مجلس و سردر مسجد را سنگر کرده بودند و مجاهدین انجمن آذربایجان و مظفری با شلیک دسته‌جمعی آغاز جنگ کردند و با فریاد زنده‌باد مشروطیت زنده باد آزادی چنان حملهٔ به‌مهاجمان نمودند که عدهٔ زیادی از سربازها و قزاقها و اسبهایی که به‌توپها بسته بودند نقش برزمین شدند و خون چون سیل در میدان بهارستان جاری شد و صف قشون دولتی متلاشی گشت و عده‌ای از آنها راه فرار پیش گرفتند و توپچی که در پشت توپی که مقابل سردر مجلس جای داده بودند و مشغول شلیک کردن بود کشته شد و قزاقهایی که مأمور حفاظت توپ بودند فرار کردند، این پیش‌آمد نیروی جدیدی به‌مجاهدین بخشید. اسدالله‌خان عمه‌زاده جهانگیرخان و چند نفر دیگر ازمجاهدین برای اینکه توپ را بجنگ آورند در بزرگ مجلس را بازکرده و در میان باران گلوله که از هرطرف می‌بارید خود را به‌توپ رسانیدند و با زحمت به‌طرف مجلس کشانیدند ولی متأسفانه یکی از قزاقها آن جوان ناکام را هدف گلوله قرار داد و شهید کرد، چند نفری که با او بودند برای آنکه جسد او به‌دست دشمن نیفتد و یا خیال می کردند هنوز نمرده و امید نجاتی هست دست از توپ که تا چند قدمی مجلس آورده بودند کشیدند و بدن بیروح آن اول‌شهید آزادی را به‌مجلس رسانیدند.

همینکه صدای توپ درشهر بلند شد عده‌ای از مجاهدین بدون اسلحه خود را برای دفاع مشروطیت با زحمت زیاد به‌مجلس رسانیدند چون دست خالی نمی‌توانستند جنگ کنند، سران مشروطه‌خواهان به‌انباری که تفنگ و فشنگ برای چنین روزی

ذخیره کرده بودند رفتند ولی متأسفانه انبار را خالی یافتند، چنانکه قبلاً اشاره کردیم چند نفر از وکلای ملت که باباغشاه ارتباط داشتند درشب پیش تفنگها و فشنگها را ربوده بودند و مجاهدین که مشغول جنگ بودند بقدر کافی فشنگ نداشتند و نمی‌توانستند برای یک زمان طولانی جنگ کنند.

عقب‌نشینی و تارومارشدن قشون دولت درحملهٔ اول وحشت بسیاری درباغشاه ایجاد کرد و صاحبمنصبان روسی که مسئولیت فتح را برعهده داشتند دائماً بوسیلهٔ تلفن با قشون مهاجم در تماس بودند.

لیاخف فرماندهٔ قزاقخانه و یا بهتر بگوییم فرماندهٔ قشون دولتی بدون درنگ حکم داد که بیدرنگ مجلس را زیر گلوله توپخانه بگیرند و نیز امر داد که توپهایی که درباغشاه بود به‌طرف مجلس بکشند، توپهایی که درقصر قجر و میدان مشق و میدان بهارستان جای داده بودند و پیش از وقت هدف‌گیری کرده بودند بنای غرش را گذارد و سیل آهن و آتش برسر کسانی که درمجلس و مسجد جمع بودند فرو ریخت، صفیر گلوله‌های شرپنل در میان چارهای مجلس و اطراف و صدای خردشدن شیشه و پنجره و فروریختن عمارات، قیامتی برپا کرد و اضطرابی در دل کسانی که تا آن وقت صدای توپ نشنیده بودند و جنگ نکرده بودند ایجاد نمود. لیاخف که از حمله اول مجاهدین نگران بود خود سواره به‌میدان بهارستان آمد و فرماندهی قشون استبداد را به‌عهده گرفت.

در همان وقت که لیاخف سواره در میان میدان ظاهر شد یکی از مجاهدین که درسنگرسردرمجلس جای داشت ازسنگر پایین آمد وخود را بعجله به‌ملک‌المتکلمین که در چندقدمی ناظر جنگ بود رسانیده وگفت لیاخف در میدان بهارستان است و من بخوبی می‌توانم باگلوله او را از پای درآورم ولی متأسفانه ملک‌المتکلمین او را از این عمل بازداشت وگفت چون لیاخف تبعهٔ روس است می‌ترسم کشته شدن او بهانه‌ای به‌دست روسها بدهد و مشکلاتی برای مملکت پیش بیاید. این خبط وخطای ملک‌المتکلمین که از حسن نیت و وطنپرستی بود یکی از بزرگترین بدبختی و علت شکست مشروطه‌خواهان شد زیرا بطور تحقیق اگر لیاخف کشته می‌شد قشون مهاجم روحیهٔ خود را از دست داده و فرار می‌کردند و جنگ به‌نفع مشروطه‌خواهان تمام می‌شد از طرف دیگر لیاخف درخدمت دولت ایران بود و با ملت جنگ می‌کرد و هرگاه کشته می‌شد کمترین مسئولیت از نظر قوانین بین‌المللی متوجه دولت و ملت ایران نمی‌شد.

ازطرف دیگر بهبهانی وطباطبائی با نفوذ و احترامی که درمیان ملیون ومشروطه خواهان داشتند بجای آنکه مجاهدین را تشویق کنند قرآن در دست گرفته و به‌آنها قسم می‌دادند که دست از جنگ بکشند و از سنگرها پایین بیایند و از خونریزی

اجتناب کنند.

بهبهانی نماز وحشت می‌خواند و عده‌ای دعا می‌کردند. نعشهای خون‌آلود سطح مجلس را پوشانیده بود و فغان مجروحین از گوشه‌وکنار با یک وضع دلخراش بگوش می‌رسید. معتمدالواعظین که از آزادیخواهان صدر مشروطیت است و در حدود هفتاد وپنج سال از عمرش می‌گذرد برای نگارنده نقل کرد من همان روز در مسجد سپهسالار بودم و چون جنگ آغاز شد از در پشت مسجد به‌مجلس رفتم وقتیکه وارد صحن مجلس شدم دیدم عده‌ای از رهبران مشروطیت سرهای برهنه روبه‌قبله در پشت دیوار مسجد دست به‌آسمان بلند کرده صف کشیده بودند و ملک‌المتکلمین با همان صدای ملکوتی این کلمات را که گویی از عالم بالا بهاو الهام می‌شد می‌گفت: خدایا شاهد باش که ما برای نجات ملت از زیر بارظلم و بیدادگری آنچه در قوه داشتیم فروگذار نکردیم و برای رضای تو در راه حق و عدالت مجاهدت کردیم. اینک پاداش ما با گلوله توپ داده می‌شود ولی ما تا جان در بدن داریم در راه رضای توکه خدمت به‌بندگان توست دست برنخواهیم داشت وجان ناچیز خود را در راه عدالت که بزرگترین مظاهر و صفات توست و از هرچیزی نزد تو پسندیده‌تر است نثار خواهیم کرد.

غرش توپ و تفنگ، نالهٔ مجروحین، فریاد جنگجویان، شیهه اسبان مجروح، فرو ریختن دیوارها و پنجره‌ها و موج خون رستاخیزی برپا کرده بود که توصیف آن از قدرت قلم این ناچیز بیرون است.

انجمن آذربایجان و مظفری همچنان در جنگ پایداری می‌کردند و دشمن بدخواه را بخاک می‌کشیدند، وزیر اکرم و همراهانش که مسلط به‌خیابان سردر ظل‌السلطان بودند چنان آن محوطه را تحت آتش قرار دادند که صف مقدم قشون مهاجم از قسمت عقب جدا شد وجمعی ازقشون دولتی پا بفرار گذاردند و عده‌ای کشته شدند.

روسها چون ایستادگی آن سنگر را مشاهده کردند و تهدیدی که از آن ناحیه متوجه قشون مهاجم شده بود درک نمودند برای ویران کردن آشیانه آن آزادمردان به‌نیروی توپخانه متوسل شدند و توپها را بدان‌طرف کشیدند و با شلیکهای پی‌درپی آن بنا را ویران نمودند، با اینحال آن آزادمردان دست از جنگ نکشیدند و تا آخر کار مقاومت کردند.

قشون مهاجم چون آثار ضعف و ناتوانی در جنگجویان مجلس احساس کرد بایک هجوم دسته‌جمعی که از نیروی توپخانه بهره‌مند می‌شد سنگرهای مقدم مجلس را اشغال کردند و به‌صحن مجلس و مسجد راه یافتند. اعضای انجمن آذربایجان و مظفری با مردانگی می‌جنگیدند و تا آخر کار سستی از خود نشان ندادند ولی چون مطلع شدند که مجلس به‌دست مهاجمین افتاده برای نجات جان خود از آن ورطه

خطرناک فرار کردند.

ادیب‌السلطنهٔ سمیعی نقل می‌کند

در آن روزهای بحرانی که حیات مشروطیت و آزادی به‌مویی بسته بود و امید سازش میان شاه ستمگر و ملت نبود و جنگ و خونریزی اجتناب‌ناپذیر بود موضوع دفاع درکمیته ملی مطرح شد و بزرگترین مشکلی که همه را ناراحت و مضطرب کرده بود نداشتن اسلحهٔ کافی برای مجاهدینی که با دل‌وجان برای دفاع ازمشروطه و جانبازی آماده‌شده بودند بود، کلیه اسلحه و قورخانه دولتی را درباغشاه تمرکز داده بودند، بازارها بسته شده بود و یک تفنگ بقیمت جان یک آدم برای ملیون ارزش داشت.

بدون داشتن اسلحهٔ ناریه در مقابل توپ و تفنگ قشون مهاجم موفقیت محال بود. گفته شد ضیاءالملک همدانی مقداری تفنگ و فشنگ دارد و همه را مخفی کرده است، با آنکه شهر نظامی بود و دولت با تمام قوا کوشش می‌کرد که به‌رهبران ملت دست یافته آنها را دستگیر نماید و سران ملیون در مجلس متحصن و از آنجا بیرون نمی‌رفتند. ملک‌المتکلمین و من مصمم شدیم که به‌منزل ضیاءالملک رفته و از او تقاضا کنیم که هرمقدار اسلحه که دارد برای نجات مشروطیت دراختیارما بگذارد، پس از ملاقات طولانی و مذاکرهٔ بسیار با اینکه ضیاءالملک از دادن اسلحه به‌مشروطه‌خواهان وحشت داشت و از آن می‌ترسید که مقامات باغشاه آگاهی پیدا کنند و موجبات زحمت او را فراهم بیاورند درمقابل منطق قوی و قدرت بیان ملک‌المتکلمین نتوانست مقاومت کند و به‌اندرون رفت و پس ازساعتی دوقبضه تفنگ و سیصددانه فشنگ به‌ما تسلیم کرد.

شک نیست که در آن روز اگر ماگنجی پیدا کرد بودیم به‌اندازهٔ این دوقبضه تفنگ که برای دفاع آزادی بدست آورده بودیم خوشحال و مسرور نمی‌شدیم، تفنگها و فشنگها را در درشکه گذارده به‌مجلس آوردیم و آنها را به‌دو نفر مجاهد که بدون اسلحه بودند دادیم و بدین ترتیب دونفر مسلح برعدهٔ مدافعین مشروطیت افزوده شد.

یکنفر لاف‌زن

بسیاردیده‌شده است که اشخاصی که درموقع صلح عربده کشی واظهار شجاعت می‌کنند در روز جنگ زبونی ازخود نشان می‌دهند و میدان جنگ را ترک می‌کنند و یا بهتر بگوییم هنوز جنگ شروع نشده راه فرار را پیش می‌گیرند و هرگاه یکی از اینگونه اشخاص فرماندهی عده‌ای را عهده‌دار باشد مسلماً کار آن جماعت به‌شکست و تفرقه منتهی خواهد شد.

افراد انجمن مجاهدینی که اکثر آنها کسبه و مردمان فقیر بودند و در جنگ مجلس شرکت داشتند و فرماندهی آنها را امجدالملک عهده‌دار بود، برای اینکه بیشتر فداکاری از خود نشان بدهند، حفاظت سردر مجلس را که حساسترین سنگر بود و اگر این سنگر از دست نمی‌رفت و کسانی که حفاظت آن را عهده‌دار بودند مقاومت می کردند شاید سیر تاریخ عوض می‌شد و اوضاع بصورت دیگری درمی‌آمد، به‌عهده گرفتند.

امجدالملک جوان ۲۵ ساله، برادرزاده حسنخان سردار کل که عهده‌دار فرماندهی انجمن مجاهدین بود و در روزهای آرامش سرتاپا مسلح بود و لافها می‌زد و گزافها می‌گفت و شجاعت خود را ستایش می کرد و اطمینان می‌داد که در راه حفظ مجلس و درمقابل دشمن تا آخرین دقیقه مقاومت خواهد کرد و تا جان در بدن دارد خواهد جنگید و بهمین جهت داوطلب شده بود که حفاظت حساسترین سنگر را که سردر مجلس بود عهده‌دار شود همینکه جنگ شروع شد و صدای توپ بلند گشت با کمال پستی و نامردی مهمترین سنگر را که کلید فتح و شکست مشروطه‌خواهان بود ترک کرد و پا بفرار گذارد و همین عمل نامردانهٔ آن جوان سبب شد که عده‌ای از او پیروی کردند و سنگر را تخلیه کردند و بیش از چند نفر که ما نام چهار نفر از آنها را بدست آورده‌ایم اصغر تجار — یدالله — اصغر دالاندار — خان‌خانان در سنگر سردر مجلس باقی نماندند در نتیجه این نقطهٔ حساس و مقاوم خالی از مدافع ماند و قشون دولتی با مختصر زدوخورد توانستند آنجا را تصرف کنند و به‌فضای مجلس تسلط پیدا کنند.

اسدالله‌خان جهانگیر

این جوان ۲۵ ساله عمه‌زادهٔ میرزاجهانگیرخان بود و در حسن‌اخلاق سرسلسلهٔ جوانان مجاهد محسوب می‌شد با اینکه امور داخلی روزنامهٔ صوراسرافیل را که در آن روزهای خطرناک در مجلس اداره می‌شد عهده‌دار بود، شب و روز مسلح و در سنگری که حفاظت آن به‌او سپرده شده بود قراولی می کرد و عاقبت بطوری که از نظر خوانندگان گذشت باشجاعت بی‌نظیری درمیدان جنگ شهید شد.

دولت‌آبادی در تاریخ زندگانی یحیی می‌نویسد میرزااسدالله‌خان در ایام تحصن در بهارستان اغلب بامن بود، روزها زحمت روزنامهٔ صور را تحمل می کرد و شبها تا صبح در سنگر پشت‌بام مجلس کشیک می‌داد، شب دوشنبه، ۲۲ جمادی‌الاول که من در بهارستان بودم این جوان را در نیمه‌شب دیدم خورجینی بردوش داشت و به‌اطاقی که متحصنین در آن بودند وارد شد، در آن خورجین اوراق آخرین نمرهٔ روزنامهٔ صوراسرافیل که با هزار زحمت به‌طبع رسیده بود جا داشت.

چون پاسی از نیمه‌شب گذشته بود، من بخواب رفتم و سفیدهٔ صبح از خواب بیدارشدم و با کمال تعجب دیدم که آن جوان همچنان بمرتب کردن صفحات روزنامه

مشغول است، از او پرسیدم مگر نخوابیده‌اید جواب داد چون شب را در سنگر بودم و نتوانستم نمرات روزنامه را مرتب کنم اینک که صبح شده سعی می کنم که برای اول آفتاب روزنامه مردم منتشر شود.

از غیرت و همت این جوان که سبزهٔ زنخدانش تازه دمیده حیرت کردم و هیچ وقت چشمهای معصوم او و صورت برافروخته‌اش از نظر من محو نمی‌شود و به‌شاخهٔ نورس حکومت ملی به‌این‌نظر می‌نگرم که از خون اینگونه جوانان آبیاری شده. سپس اینطور می‌نویسد: در موقعی که نعش غرقه‌به‌خون اسدالله‌خان را کنار دیوار گذارده بودند میرزاجهانگیرخان که از کشته‌شدن عمه‌زاده و معاون خود بی‌خبر بود می‌رسد و نعش او را می‌بیند با آنکه بیش از برادر او را دوست می‌داشت بدون آنکه خم به‌ابرو بیاورد و اظهار تأسف کند به‌جوانهایی که اطراف نعش بودند می‌گوید او وظیفهٔ خودش را در راه وطن انجام داد حالا نوبت شماست زود بروید و نگذارید ظلم بر آزادی چیره شود و دشمن بدخواه کامیاب گردد.

مدیر روزنامه روح‌القدس

ادارهٔ روزنامه روح‌القدس در یکی از بالاخانه‌های خیابان چراغ برق بود و آن نامه ملی از آن کانون آزادی بیرون می‌آمد، همینکه جنگ شروع شد مدیر روزنامه روح‌القدس که یک انقلابی واقعی و آزادیخواه و فداکار حقیقی و متعصب درمسلک مشروطه‌طلبی بود و اگر برای لفظ غیور بخواهیم موردی پیدا کنیم باید او را غیور نامید. تفنگ در دست گرفت و تنها، ستون قشونی را که چون سیل به‌طرف مجلس سرازیر بود مورد حمله قرار داد و با هرگلوله‌ای که از تفنگ خارج می‌شد یک نفر از قشون استبداد را بخاک می‌انداخت این مرد چنان عرصه را برسربازهایی که آن خیابان را در دست داشتند تنگ کرد که صاحبمنصبان را خشمگین نمود و مصمم شدند بهر قیمتی که بود ادارهٔ روزنامه را تصرف و مدیرش را بکشند.

این بود که چندین دسته که عدهٔ آنها ازصدها تجاوز می کرد ازخانه‌های پشت ادارهٔ روزنامه و بالاخانه‌های مجاور به‌ادارهٔ روزنامه راه یافتند و آن آزادمرد فرزانه که تا آخرین نفس دست ازجنگ نکشید و چندین زخم برداشته بود و خون ازسرو بدنش می‌ریخت دستگیر کردند و کت‌بسته با بی‌احترامی به‌طرف باغشاه بردند و به‌دست دژخیمان شاهش سپردند.

ستارهٔ آزادی غروب کرد

کاخ آرزوها درهم ریخت و فداکاریهای نیم‌قرن برباد رفت، آزادی رخت بربست و ستارهٔ مشروطیت غروب نمود و ظلمت استبداد بار دیگر محیط ایران را فراگرفت و حق و

عدالت ازبین رفت و ظلم و بیدادگری جای آن را گرفت. هزارها سرباز و قزاق و صاحبمنصبان روسی تفنگ بردست و کفدزدهان وارد محوطهٔ مجلس شدند و هر که را سر راه خود یافتند کشته و یا مجروح کردند.

عمارت زیبای مجلس را بباد غارت گرفتند، در و پنجره‌ها را شکستند. قالیهای ممتاز را قطعه‌قطعه کردند و تمام اثاثیه را غارت نمودند. چهچراغها و آینه های بزرگ راشکستند و تکه های آن را میان خود تقسیم نمودند.

فصل هفتم

داستان توپ بستن مجلس به روایت روسها

ماموتوف خبرنگار روسی که شاهد و ناظر آن وقایع خونین بود در کتابی که در پطرسبورغ به‌طبع رسانیده چنین می‌نویسد: عمال جدی انقلابیون از اقدامات و عملیات علنی تا در موقع لزوم خودداری می کردند ولی سعی می کردند نفوذ خود را در مردم بیشتر کرده و آنها را برای جنگ قطعی حاضر کنند، اسلحه جمع می کردند و وسایل دفاع عماراتی که در صورت مصادمات جدی طرف احتیاجشان بود فراهم می‌ساختند، کیسه های خاکی برسر درها و پنجره‌ها قرار داده بودند و سنگرهای کوچک بر دیوارها ساخته بودند، این کارها شاید تجربیات بعضی از انقلابیون بود.

با اینکه در شبنامه‌ها که منتشر می کردند سعی می‌نمودند قزاقهای مسلمان را اغوا کنند ولی افراد تیپ قزاق بواسطهٔ ایمان و عقیده‌ای که به‌صاحبمنصبان روسی خود داشتند اصلا متزلزل نگردیدند، چون قشون ایران انضباط نداشت شاه برای مقابله با انقلابیون فقط به‌سر نیزه‌های قشون منظم بریگاد قزاق می‌توانست اعتماد داشته باشد اینست که باید گفت قشون قزاق و توپهایش از حکومت قانونی حمایت می کرد و چون تمام فشار مردم متوجه قزاقها بود باید حساب کرد که هر قزاق باید با پانصدنفر افراد مردم بجنگد و مقابله کند.

اگرچه سکوت در ظاهر شهر حکمفرما بود ولی عمل تسلیحات سرباران ملی و یاغیان در خفا و محرمانه با حالت جدی‌تری ادامه داشت، در ظاهر مثل اینکه تهران مرده است دکانها بسته بود و سکوت مرگ آسا تمام شهر را فراگرفته بود و سربازها و قزاقها درشهر گردش می کردند.

شب دوم تیرماه ازکوچه‌های تنگ خطرناکترین قسمتهای شهر عبورکردم و اوضاع را ازنظر گذراندم.

یکی از نمایندگان انقلابی مجلس بدرجه‌ای از موفقیت خودشان اطمینان داشت و خاطرجمع بود که به‌بی‌عزمی و تزلزل دولت می‌خندید.

خلاصه درسفارت روس ما هم اطمینان کاملی به‌خاتمه بی‌سروصدای وضعیتی که

من فوقاً تشریح کردم داشتیم. ساعت ۸ شب دوم تیرماه سرهنگ لیاخف رئیس قزاقخانه برای مشورت مهم به‌باغشاه رفت، پس از یک ساعت از باغشاه به‌قزاقخانه مراجعت کرده صاحبمنصبان روس را احضار نمود و به‌آنها چنین گفت: اعلیحضرت از هرج و مرجی که پیدا شده بسیار ناراضی و دلتنگ است و مصمم به‌اقداماتی است که وضعیت ایجاب کند.

اقدامات فعلاً عبارت است از برقرار کردن حکومت نظامی به ریاست من و قوای پلیس هم در اختیار من گذارده شده است، چون مسجد سپهسالار و مجلس مرکز انقلابیون شده به‌من امرشده که آن مرکز را مسخر کنم، اگرچه تصور نمی کنم انقلابیون به‌مقاومت قیام کنند ولی درهر حال اگر مقاومتی نشان دادند باید با تمام قوا آنها را منکوب کرد.

سپس دستور داد که ساعت دوازده شب باید چهار توپ آتشبار درمیدان بهارستان قرار داد و قاسم‌آقای میرپنج با قسمت خود تمام خیابانهای اطراف مجلس را اشغال کند. سپس چنین می‌نویسد:

برطبق اطلاعاتی که داشتیم دویست نفر مجاهد مسجد سپهسالار را محافظت می‌کردند و یکصدوپنجاه نفر پاسبانی مجلس را عهده‌دار بودند و عده‌ای برای دفاع در انجمن آذربایجان متمرکز شده بودند.

ساعت پنج صبح عدهٔ علی‌آقاخان سرتیپ به‌طرف مسجد روانه شد و بدون مقاومت وارد مسجد شده و به‌فرماندهٔ کل اطلاع داد که مأموریت خود را انجام داده است ولی پس از چند دقیقه جمعیت زیادی به‌قیادت یکی از مبلغین خطرناک از عمارت داخلی مسجد بیرون ریخته با فشار عدهٔ قزاق تحت فرماندهی علی‌آقاخان را از مسجد خارج ساختند درهای مسجد بسته شد و مسجد مجدداً به‌یک قلعهٔ محکم تبدیل گردید. پس از وصول خبر عدم کامیابی علی‌آقاخان میرپنج به‌رئیس بریگاد، فرماندهٔ کل امر داد کلیه قوا به‌طرف مسجد سرازیر شوند.

لیاخف پس از اینکه با دقت وضعیت قشون را بازدید کرد برای عرض راپورت به‌باغشاه رفت، پس از مراجعت از باغشاه شیپورچی با حال آشفته به‌او راپورت داد که قشون دولتی مورد هجوم انقلابیون واقع شده‌اند و به‌آنها شلیک کرده‌اند و توپخانه هم جواب داده و به‌قزاقها تلفات سنگینی وارد شده.

ساعت ۶ صبح کلیهٔ قوای آزاد تیپ، مرکب از چهار عراده توپ و دویست‌و پنجاه نفرسوار و دویست‌وپنجاه نفر پیاده درجلوی مجلس متمرکز شدند.

سلطان پریبونف‌فرماندهی توپهایی راکه در جلوی مجلس گذارده بودند عهده‌دار بود، یک عراده توپ هم در خیابان ظل‌السلطان و یکی هم بر مجلس عمودی مسلط بود و پهلوی هر توپی بیست‌نفر قزاق جای گرفته بود.

نزدیک ساعت ۷، هزاران نفر اشخاص مسلح از انجمن آذربایجان واقع در خیابان ظل‌السلطان بیرون آمده و سیدی را که دو نفر فدایی زیر بازوانش را گرفته بودند در جلو داشتند، درب انجمن با توپی که در گوشهٔ میدان گذارده شده بود بیش از هشتاد قدم فاصله نداشت و چنانچه آن جمعیت به‌طرف توپ می‌رفتند، می‌توانستند توپ را تصرف کنند ولی جمعیت بآرامی حرکت می کرد و به قزاقها فحش و نفرین می کردند و مشتهای خود را تکان می‌دادند.

قزاقهایی که جلوی توپ بودند با جماعتی که با سید همراه بودند دست‌بگریبان شدند، در همان وقت یک نفر سرباز که در قراولخانه بود بیرون آمد و تیری خالی کرد این تیر برای مجاهدین که انجمن آذربایجان را در دست داشتند علامت اعلان جنگ شد.

یک دفعه جنگ شروع شد و شلیک تفنگ آغاز گردید، تمام کسانی که در آن محوطه بودند و اسبهایی که به‌توپها بسته شده بود دفعتاً کشته شدند، توپی که در کنار بود و توپچی آن سالم مانده بود از پانزده‌قدمی به‌طرف جمعیت گلوله افشان شلیک کرد و دود بسیار آن را از نظر صاحبمنصبان روسی که در آنجا ایستاده بودند پنهان داشت.

بدستور سلطان پریبوتک با توپ شروع به‌شلیک به‌مجلس شد، از اثر شلیک خیابانها خلوت و فقط کشتگان در روی زمین افتادند، آتش شلیک انقلابیون چنان شدید بود که قشون مهاجم مجبور شد به کوچه‌ها و خیابانهای اطراف پناهنده شوند و وضعیت بسیار خطرناک شد بطوری که تصور می‌شد همه‌چیز از دست رفته است.

لیاخف خود را به‌میدان جنگ رسانید و چون وضعیت را خطرناک تشخیص داد تصمیم گرفت که توپهایی که در باغشاه بود بعجله وارد میدان جنگ کنند و نیز توپهایی که وسط میدان باقی مانده بود برای آنکه بدست مجاهدین نیفتد از میدان بیرون بردند و صاحبمنصب روسی بندارنکو دستور داد که بفوریت بتاخت پیش دستهٔ دوم توپخانه که نزدیک سه‌راه مسجد سپهسالار بود رفته بگوید از جناح چپ مجلس را بکوبند صاحبمنصب روسی مأموریت خود را بخوبی انجام داد، توپخانه چندین تیر به‌طرف مردم که از خیابانها برای کمک به‌مجلس هجوم آورده بودند شلیک کرد و آنها را متفرق نمود.

سلطان اوشاکف با دو نفر قزاق و اراذل بتاخت خیابانهای اطراف را دور زده تا دسته‌هایی که اطراف مجلس بود به‌طرف قوای عمده بیاورند، سلطان اوشاکف طرف حمله آتش تقاطعی گردید و هر دو نفر قزاق کشته شدند و عده‌ای از یاغیان به‌طرف کوچه حمله‌ورشدند و ادامهٔ حرکت دیگر امکان نداشت.

تیپ در زیر گلوله حمله کنندگان تلفات می‌داد، عده‌ای از چابکان خود را به

پشت‌بام انجمن رسانیده بنای زدوخورد راگذاردند ولی اکثر آنها کشته و یا زخمی شدند صاحبمنصبان روس بطور معجزه‌آسا از خطر جستند.

از طرف گوشه کوچه یکنفر به‌طرف صاحبمنصبان می‌آمد و به‌فریاد قزاقها توجهی نکرد ولی یکی از قزاقها او را با گلوله از پای درآورد، در جیب آن شخص که سید بود یک بمب کوچک که ایرانیها نارنجک می‌نامند پیدا کردند هیچوقت منظرهٔ سخت هولناک جلوی مجلس و عدم امکان بیرون بردن زخمیان از آن و نعش آدم و اسب و آتش لاینقطع دسته‌جمعی وگرما وگرد وخاك و خفگی هوا از نظر آنهایی که آن را دیده و در آن مهلکه بوده‌اند فراموش نخواهد شد.

برای آنکه بتوانیم توپها را نجات بدهیم بلازنف معلم سوار بمنظور حفظ روح سلحشوری در زیر دستان خود بتاخت از قربانگاه و زیر باران گلوله به‌طرف توپها تاخت و حلقه طناب را سر آن انداخت ولی طناب پاره شد، همین عمل را یکنفر قزاق ایرانی اجرا کرد و سه مرتبه گاهی طناب وگاهی سیم تلگراف را به‌توپ بست ولی تا طناب توپ کش را نیاوردند موفق به‌بیرون بردن توپ نشدند. با روبروشدن خطر ازجعبه‌های مهماتی که در میدان بهارستان افتاده بود گلوله برای توپ آوردند و در آن موقع دستهٔ دوم با وکیل‌باشی رسید ولی فشنگ نداشت.

ورود توپ و ذخیره و مهمات از باغشاه تقدیرات جنگ را معین کرد، توپ را در خیابان گذارده اول انجمن و بعد مجلس را با گلوله‌های افشان و محرقه کوبیدند اداره خوب و صحیح توپها به‌دست سلطان پریبوتف بود که مجلس و انجمن تبریز را مجبور کرد تیراندازی را ترک کنند.

در این موقع سلطان اوشاکف باساول بلازنف درزیرآتش انجمن تبریزتقریباً یکصدو پنجاه قدم دویده اسبهای کشته شده را از جعبه‌های مهمات باز کردند که بتوانند فشنگ برای توپها بیاورند ولی این اقدام پس از ساکت کردن دشمنان خطرناکی که از عقب وسمت چپ توپهای ما را گلوله‌باران می‌کردند و انتقال آتش به‌انجمن آذربایجان و خانهٔ ظل‌السلطان امکان‌پذیرگردید، بنابراین یک عرادهٔ توپ را از خیابان به‌میدان کشیدند، در این موقع عده‌ای داوطلب برای مراقبت انجمن آذربایجان به‌پشت‌بام قراولخانه اعزام داشتیم، انجام این مأموریت بسیارخطرناك بود زیرا آنهایی که انجمن را در دست داشتند بفاصله ۴۰ قدم تیراندازی می کردند، توپ چند تیز انداخت و بفاصله کمی از پنجره‌های فوقانی عمارت سردر ظل‌السلطان یکنفر تیرانداز ماهر با تفنگ ماوزر پیدا شد و توپچیان را یکی بعد از دیگری هدف ساخت، امیرپنج فرمانده توپخانه که پهلوی لیاخف بود بسختی مجروح شد پس از برگرداندن سرتوپ به‌آن خانه و تمرکز آتش به‌آنجا موفق شدند تیرانداز ماهر راکه بیش از ده‌دوازده نفر را از پای درآورده بود دور کنند.

ماموریت توپخانه این بود که انجمن آذربایجان را خراب کند، شورشیان بزودی خانه‌های ظل‌السلطان را تخلیه کردند، در ساعت یازده دشمن مجبور شده بود ساکت شود. توپخانه و عده‌ای سرباز به کمک ما رسیده و شروع به تخریب انجمن تبریز نمود— افواج و سربازها به غارت خانه‌های ویران‌شده پرداختند و مجلس را غارت کردند.

فتح قشون شاه یا بهتر بگوییم تیپ قزاق کامل و درخشان بود و باید این فتح را نتیجه لیاقت و خونسردی لیاخف و عملیات فداکارانه صاحبمنصبان روسی دانست که برای افراد و صاحبمنصبان ایرانی سرمشق شد. باید اعتراف کنم که هیچوقت تصور نمی‌کردیم ایرانی بتواند تا این درجه ابراز رشادت کند که چند نفری در مدت کوتاه این جنگ از خود نشان دادند یکی از زخمداران که سه گلوله در سینه و دو تا بدست چپش خورده بود دوباره به‌صف برگشت و دیگران در زیر باران گلوله یا فشنگ می‌آوردند یا به کمک رفقاشان که کشته و یا زخمی شده بودند می‌رفتند.

فصل هشتم

در پارک امین‌الدوله

در این روز که تقدیرات مشروطیت و آزادی بسته به پایداری و فداکاری کسانی بود که ملت مشروطیت را به‌آنها سپرده بود و آنها را حافظ و حامی آن قرار داده بود، از نمایندگان ملت و نگهبانان مشروطیت و یا بهتر بگوییم از صاحب‌خانه‌ها و کرسی‌نشینان بهارستان فقط چند نفر در آن رستاخیز دیده شدند و در میان آن چند نفر هم فقط حاجی‌میرزاابراهیم‌آقا تفنگ بدست گرفته بود و با سایر فداییان راه آزادی مردانه جنگید و در راه حق و عدالت شهید شد. سایر نمایندگان ملت با کمال پستی و بی‌غیرتی راه فرار پیش گرفته و یا در خانه‌های خود مخفی شدند.

همینکه قشون مهاجم چون سیل بنیان‌کن وارد مجلس شد سران مشروطه‌خواهان بناچار دیوار سمت شمالی مجلس را خراب کرده و خود را به‌پارک امین‌الدوله رسانیدند و در آنجا بلاتکلیف و مبهوت و مغموم گرد هم جمع شدند.

ما هنوز نتوانسته‌ایم بفهمیم چه جریانی آن بزرگواران را به‌طرف آن مکان شوم کشید همینقدر می‌دانیم که خود آنها هم علت آن را نمی‌دانستند، مسلم این است که سروران ملت که آن روز در مجلس بودند کمترین فکری برای نجات خود نکرده بودند و اندیشهٔ فرار در سر نداشتند و چون دیگران پیش از وقت مأمنی برای خود در نظر نگرفته بودند بدون اراده مجتمعاً از باغ مجلس بیرون رفته‌اند و چون پارک امین‌الدوله درهمسایگی مجلس و در آن باز بوده به‌آنجا رفته‌اند.

امین‌الدوله سران احرار را بداخل شدن درعمارت دعوت کرد ولی آنها به‌عمارت نرفتند و در وسط باغ با حال بلاتکلیفی گرد هم جمع شدند، صدای تفنگ از اطراف بلند بود ومعلوم بود که جنگ بکلی خاتمه نیافته است.

مرحوم بهبهانی رو به‌امین‌الدوله کرده گفت ملک‌المتکلمین درخطر است و باید او را درمحل امنی مخفی کرد امین‌الدوله جواب می‌دهد من ایشان را به‌محل امن و مناسبی که از انظار پوشیده باشد رهبری می کنم و از این بابت خیال شما آسوده

باشد.

آقای میرزامحمدصادق طباطبائی نقل می کند من باتفاق امین‌الدوله، ملک‌ـ المتکلمین، میرزاجهانگیرخان، قاضی قزوینی، میرزا داود خان‌علی‌آبادی، میرزاقاسم‌خان صور و چند نفر دیگر را که نمی‌خواستند از آنها جدا شوند به‌طرف یک حیاط کوچک که هنوزساختمان آن تمام نشده بود بردیم و در را به‌روی آنها قفل کردیم و دلخوش بودیم که آنها را از خطر وگرفتاری نجات داده‌ایم. از ورود رهبران مشروطیت به‌پارک امین‌الدوله بیش از نیم ساعت نگذشته بود که چندین هزار نفر سرباز و قزاق به‌طرف پارک حمله‌ور شدند و در بزرگ را شکسته تفنگ بدست و کف در دهان با حال خشم و غضب چون سیل وارد پارک شدند و هر کس را که سر راه خود یافتند بخاک و خون کشیدند و به‌طرف آن جماعت بی‌اسلحه و بی‌پناه حمله بردند. مرحوم حاجی‌میرزا ابراهیم‌آقا تفنگ خود را از دست نداده بود خواست که از آنها جلوگیری کند ولی فوراً هدف گلوله قرار گرفت و شهید شد.

مستشارالدوله نقل می‌کند: من فاجعهٔ عاشورا را شنیده بودم ولی آن روز به‌چشم خود دیدم‌که مهاجمین آن جماعت بی‌پناه را که همگی از سران ملت و رهبران‌مشروطیت بودند احاطه کردند و با قمه و ته‌تفنگ به‌آنها حمله بردند و از بیرحمی و قساوت هیچ فروگذار نکردند، من به‌چشم خود دیدم که سربازی با ته‌تفنگ برسروصورت بهبهانی می کوبید و خون ازسروصورت و ریش سفید آن روحانی بزرگوار جاری بود و بدون آنکه ناله کند به‌آسمان نگاه می کرد و فقط کلمهٔ لااله‌الاالله از زبانش جاری بود.

حکیم‌الملک می‌گوید من ناظر آن منظرهٔ فجیع بودم و به‌چشم خود دیدم که سربازی ریش سفید طباطبائی را می کند و یا مشت برسروصورت او می‌زند، مهاجمین آن جماعت را با وضعی که قلم از نوشتن آن عاجز است به‌طرف خارج پارک کشانیدند و چون وارد خیابان شدیم برای کشتن آنان شمشیرها را کشیده و حمله ورشدند خوشبختانه در همان موقع کاظم‌آقا سرتیپ قزاقخانه سواره با یک عده قزاق که بهمراه داشت رسید و چون آن منظرهٔ فجیع را دید شمشیر خود را کشید و با کمک قزاقهایی که همراهش بودند با زحمت موفق شد که آنها را ازکشته شدن نجات دهد و چون‌مهاجمین را ازگرد آنها دور کرد آنها را به‌طرف خانه‌ای که در کوچه مجاور بود برد و بدین ترتیب ازچنگ مهاجمین بیرحم نجات داد و چند نفرقزاق مسلح درخانه گماشت و به‌آنها دستور داد که از دخول سربازها به‌آن خانه با اسلحه جلوگیری کنند و نیزنگذارند کسی از آنها از خانه بیرون برود.

مستشارالدوله می‌گوید پس از آنکه کاظم‌آقا ما را در آن خانه محبوس ساخت به‌باغشاه تلفون می کند و چگونگی را بهشاه اطلاع می‌دهد محمدعلیشاه دستور می‌دهد که دستگیرشدگان را به‌باغشاه بیاورید. این بود که پس از نیم‌ساعت چندین

کالسکه و درشگه آوردند و آن جماعت را سوار کرده و تحت مراقبت یک عده سوار قزاق روانهٔ باغشاه نمودند.

مستشارالدوله می‌گوید بمحض آنکه ما را درجلوخان باغشاه پیاده کردند همان واقعه پارک امین‌الدوله تجدید شد صدها نفر سرباز توپچی فراش با کارد و قمه به‌طرف ما حمله کردند و عده‌ای را مجروح نمودند ولی رؤسای دربار منجمله حشمت‌الدوله به‌یاری ما شتافته و ما را از چنگال آنان نجات دادند و سپس هرچند نفری را به‌چادری برده در آنجا حبس و زنجیر کردند، شیخ‌الرئیس را قبل از ما دستگیر کرده بودند و در زیر آفتاب سوزان زنجیر کرده بودند و سر زنجیر را به‌درخت بسته بودند و آن پیرمرد محترم دانشمند مجروح و عریان در حالیکه عرق از سروصورتش جاری بود چنان ناتوان شده بود که بیحال گوشه‌ای افتاده بود.

مجلل‌السلطان که یکی از ندمای باغشاه بود نقل کرده بود که فراشها بهبهانی را بجای ملک‌المتکلمین گرفته بودند و می‌خواستند او را بکشند ولی من رسیدم و نگذاشتم.

چند نفر از سران آزادیخواه که در پارک امین‌الدوله بودند موفق شدند که خود را درگوشه‌ای مخفی کرده جان بدر برند.

حکیم‌الملک نقل می کند من درگوشه‌ای ایستاده بودم و آن منظرهٔ فجیع را می‌دیدم و چون حس کردم کسی متوجه من نیست خود را پشت آلاچیقی که درگوشهٔ پارک بود رسانیدم و در آنجا پنهان شدم آقاسیدمحمدبهبهانی و ممتازالدوله هم از کسانی بودند که در آن آلاچیق پنهان شده بودند و پس از خالی شدن پارک از مهاجمین توانستیم خود را مستخلص نماییم.

حکیم‌الملک و ممتازالدوله هم با زحمت خود را به‌سفارت فرانسه می‌رسانند و در آنجا پناهنده می‌شوند.

شهیدسعید
حاجی‌میرزا ابراهیم‌آقا

این آزادمرد که درعنفوان جوانی در راه مشروطیت شهید شد هنوز بیش از سی‌ودوسال از مراحل زندگانی را طی نکرده بود که به‌نمایندگی مجلس شورای ملی ازطرف مردم آذربایجان انتخاب شد و به‌تهران آمد و از روز اول در ردیف وکلای تندرو و آزادیخواه واقعی جای گرفت و یکی از شجاعان نامی بود که درمقابل استبداد با شهامت و شجاعت به‌مبارزه پرداخت و از بذل مال و جان در این راه مضایقه نکرد اگر بخواهیم ملکات فاضله و صفات حسنه و بزرگواری و بلندی همت و ایمان به‌آزادی و ثبات قدم و شهامت این جوانمرد آزادمنش را شرح بدهیم باید کتابی بنویسیم فقط می‌گویم (ولقدعاش سعیدا و لقدمات سعیدا) آزادمرد زیست و آزادمرد شهید شد و آنچه

درخور یک مرد وطن‌دوست و عدالتخواه است بجا آورد.

حاجی‌میرزا ابراهیم‌آقا روزی که جنگ شروع شد تفنگ بدست در صف جنگجویان مشروطه‌خواه جای گرفت و با کمال جسارت و شجاعت تا دقیقه آخر جنگید و پس از آنکه ملیون شکست خوردند و بهارستان از طرف قشون استبداد اشغال شد حاجی‌میرزا ابراهیم‌آقا باتفاق ملک‌المتکلمین — میرزاجهانگیرخان — بهبهانی — طباطبائی — حکیم‌الملک — مستشارالدوله — ممتازالدوله — آقامیرزاسیدمحمد بهبهانی — بهاءالواعظین — قاضی قزوینی — میرزاقاسم‌خان صور — امام‌جمعه خوئی و سایر رهبران و زعمای مشروطه‌خواه به پارک امین‌الدوله رفت.

حاجی‌میرزا ابراهیم‌آقا بخلاف سایر مجاهدین که پس از شکست مجلس اسلحه خود را دور انداختند و راه فرار پیش گرفته بودند همانطور مسلح تفنگ در دست و قطار فشنگ به کمر به‌پارک رفت و همین که قزاقها و سربازها در پارک را شکستند و وارد پارک شدند حاجی‌میرزا ابراهیم‌آقا یکه و تنها برای جلوگیری و مبارزه به استقبال قشون ظلم و شقاوت شتافت و با خشم و غضب به‌آنها امر کرد که ازمحوطه پارک خارج بشوند ولی هنوز کلام او تمام نشده بود که به‌طرف او شلیک شد و بزمین افتاد و جان داد.

دولت‌آبادی می‌نویسد قزاقها حاجی‌میرزا ابراهیم آقا را گرفته لخت کردند و چون می‌خواستند پیراهن و شلوارش را هم از تنش بیرون بیاورند دیگر طاقت این توهین را نیاورد و با آنها گلاویز شد و در نتیجه شهید شد ولی حقیقت مطلب همانست که در بالا نوشتیم و مدرک من هم گفتهٔ چند نفر از کسانیست که در آن معرکه حضور داشتند.

ایکاش به‌غارت کردن قناعت می کردند

پس از آنکه قشون استبداد مجلس را اشغال کرد سربازها و عدهٔ زیادی از غارتگران پست‌فطرت به‌مجلس و انجمن آذربایجان و خانه میرزاصالح‌خان و خانه ظل‌السلطان و خانه بانو عظمی که در نزدیکی مجلس بود و خانه‌های اطراف مجلس ریختند و آنچه از اسباب نفیس بدست آوردند اگر توانستند بردند و اگرنتوانستند ببرند خرد و نابود کردند.

اشیای قیمتی که از زمان میرزاحسینخان سپهسالار در بهارستان باقی مانده بود هم دستخوش یغما گشت، صدها چهلچراغ و جارهای بزرگ را خرد کردند و تابلوهای نفیس را پاره نمودند. قالیهای بزرگ قدیمی قیمتی را که نمی‌توانستند حمل کنند قطعه قطعه کردند و هرقطعه‌ای را تابکاری با خود برد، درو پنجره راشکستند، یکی ازاعضای سفارت هلند می‌نویسد که به‌چشم خود دیدم که مردپست‌فطرتی لنگه دری بردوش داشت و بعجله از عمارت مجلس دور می‌شد، حتی سنگهای هزاره‌ها را کندند و بردند و یا خرد کردند.

آیینه‌های قدی را خرد کردند و حتی قابهای سقفها را شکستند و از میان بردند.

آنچه میز، صندلی، اثاثیه خاتم کاری، اسباب آبدارخانه، قهوه‌خانه بالاخره هرچه بود یا به‌یغما بردند و یا معدوم کردند.

سنگهای مرمر پله‌ها و آهنهای معجر به‌یغما رفت، قزاقها که قشون منظم دولت بودند و صاحبمنصبان روسی آنها را اداره می‌کردند نه‌تنها در غارتگری دست کمی از سربازان سیلاخوری و سمقانی نداشتند، بلکه بیشتر اشیای نفیس و پرقیمت سهم آنها شد.

در ظرف چند ساعت بهارستان و خانه‌های اطراف مبدل به‌یک قبرستان شد و جز دیوارهای خراب و سقفهای واژگون شده چیز دیگری از آن بناهای مجلل و آباد دیده نمی‌شد.

در مسجد جامع

صدرالعلما و میرزاسیدمحمد برادر امام‌جمعه که در زمرهٔ مشروطه‌خواهان بودند همینکه صدای توپ بلند شد به‌مسجد جامع رفتند و میرزامحمد خراسانی مدیر روزنامه حقوق و حسین آقا کاشانی که از مشروطه‌خواهان بودند چون نتوانستند خود را به‌مجلس برسانند به‌مسجد جامع رفتند و عدهٔ زیادی از کسبه هم درمسجد جامع جمع شدند و کفن دربر کردند وفریاد وامظلوما را به‌آسمان رسانیدند ولی برای کمک به‌مجلس از جای خود حرکت نکردند، فقط شیخ مهدی پسر حاجی‌شیخ فضل‌الله که سرپرشوری داشت و از کسی نمی‌ترسید و از اول مشروطه بر ضد پدرش قیام کرده بود با عدهٔ زیادی از مردم تهران که شاید متجاوز از دو هزار نفر می‌شد از راه پامنار به‌طرف مجلس روانه شدند ولی همینکه وارد خیابان سرچشمه می‌شوند به‌مقاومت قشون دولت برمی‌خورند و زدوخورد میان آنها درمی‌گیرد، قزاقها میان جمعیت شلیک می‌کنند دو نفر کشته می‌شوند و درحدود بیست‌نفر مجروح می‌شوند و بناچار آن جمعیت بدون اسلحه درمقابل قشون مسلح تاب مقاومت نیاورده متفرق می‌شوند.

آقای میرزاعلی‌اکبر اراداقی برادر مرحوم قاضی قزوینی که خود شاهد و شریک این صحنه‌های غم‌انگیز بود چنین می‌نویسد قبل از طلوع آفتاب مرحوم عصر انقلاب جلوتر از ما بیدار شده و گفت نمی‌دانم درخیابان چه خبراست. آدم فرستادیم بفوریت برگشته گفت شهر شلوغ شده با عجله لباس پوشیده بدون خوردن چایی بیرون آمدیم و با مشاهدهٔ اشخاص مضطرب به‌نزدیک مجلس رسیدیم، دیدیم درجلوی بازارچه پامنار و سرچشمه قزاقهای سواره و پیاده صف کشیده و نمی‌گذارند احدی به‌طرف مجلس برود و در این بین دیدیم کالسکه مرحوم آقاسیدعبدالله از دور پیدا شد که تقریباً پنجاه‌شصت نفر دورش را گرفته بودند، مرحوم‌سیدعبدالله دستور داده بود کروک کالسکه را خوابانده

وخود معزی‌الیه با گردن کج و قیافهٔ حق بجانب در آن جلوس کرده بود و بعبارت مختصر وقتیکه ما هم خود را داخل آن جمعیت کرده با آنها هم‌صدا شده گفتیم برجمال دل‌آرای محمد و آل او صلوات این صحنه سازی چنان قزاقها را مرعوب و از خود بیخود نمود که بی‌اختیار راه را باز کرده و خودمان را به‌مجلس رساندیم.

البته حال مجلس و مجلسیان بقدری مضطرب و پریشان بود که قابل توصیف نیست و اولین چیزی که شنیدیم این بود که گفتند قبل از طلوع آفتاب عده‌ای قزاق وارد مسجد سپهسالار شده و قصد داشته‌اند از پله‌ها بالا رفته به‌پشت بام بروند ولی طلبه‌ها و کسان دیگری که شب در مسجد بوده‌اند باخواهش و تمنا هرطوری بود از این اقدام جلوگیری کرده و بالاخره حضرات را از مسجد خارج می‌سازند.

از طرف هیأت رئیسهٔ مجلس که البته آقاسید عبدالله و آقامیرزاسید محمد در رأس آن قرار داشتند پیوسته به‌سنگرها دستور می‌رسید دست از پا خطا نکرده و مبادرت به‌شلیک نکنند و بعلاوه از طرف عمال درباری هم اشخاصی در بین مردم بودند که بعنوان دلسوزی و خیرخواهی به‌این و آن نصیحت می کردند خوب است متفرق شوید، مضافاً آنکه من می‌دیدم این مسئله بیشتر برادر این جانب و دیگران را نگران کرده که می دیدند اگر شروع به زدوخورد بشود صاحب‌منصب لایقی نیست که بتواند قوای مسلح پراکنده را جمع آوری کرده و در تحت یک دستور واحدی مورد استفاده قرار دهد.

غرض اینکه با یک چنین اوضاع درهم برهمی که هیچکس نمی‌دانست چه بکند و چه خواهد شد، یکمرتبه صدای شلیک تفنگ از طرف پایین خیابان بهارستان بلند شد و رفته‌رفته به‌نقاط دیگر هم سرایت نمود و بالاخره معلوم نشد مبادرت به‌شلیک از طرف قوای قزاق بعمل آمده یا از طرف ملیون و در هر صورت از طرف بالا و پایین پیوسته مانند تگرگ، گلوله می‌بارید و نفرات قزاق تقریباً مثل برگ خزان به زمین می‌ریختند زیرا تمام مجاهدین پشت بام و بالاخانه‌های مسجد سپهسالار و مجلس و انجمن مظفری و انجمن آذربایجان و غیره را سنگر کرده و قوای دولتی در پایین ابداً پناهگاهی نداشته و چنانچه از طرف لیاخف این اقدام متهورانه بعمل نیامده بود تمام قزاقها پا به‌فرار گذاشته و میدان مبارزه به‌یک صورت دیگری تبدیل می‌گردید. یعنی لیاخف برای سرکشی به‌اوضاع سواره وارد میدان شده و با ملاحظه وضعیت جنگ فوراً فرمان داد از خیابان شاه‌آباد یک عراده توپ وارد اول خیابان بهارستان کردند و روبروی در مجلس نصب نمودند و یک نفر قزاقی که پشت توپ مشغول گرفتن فرمان بود از خانه بانوی‌عظمی گلوله به‌مغز او خورد و به‌زمین افتاد و همینکه توپچی دوم هم به‌سرنوشت اولی مبتلا گردید فوراً خود لیاخف به‌پشت توپ آمده و با شتاب هرچه تمامتر شروع به‌شلیک نمود و گلوله‌های توپ بخوبی از در مجلس وارد حیاط شده متلاشی می گردید.

متعاقب آن توپهایی که قبلا در میدان سرچشمه و قصر قجر نصب کرده بودند بصدا آمده و برای اینکه تا یک درجه معلوم شود چه وحشت و اضطراب شدیدی به‌جمعیت محصور مجلس عارض شده بود فقط کافی است بگویم متجاوز از دو هزار نفر مردم مانند گله گوسفند در عمارت مجلس بهم فشرده شده و سپس یک قسمت دیوار عمارت را بدون بیل و کلنگ از شدت فشار خراب کردند.

مرحومان آقا سید عبدالله و آقا میرزا سید محمد و جمعیت کثیری از عقب بیرون آمده و شروع بحرکت کردند بدون اینکه مقصد معینی در نظر داشته باشند ولی وقتیکه به‌نزدیک پارک امین‌الدوله رسیدند مانند سیل سرازیر پارک شده و امین‌الدوله نیز با یک حرارت فوق‌العاده به‌استقبال واردین شتافت، بعد از ورود مرحوم بهبهانی و طباطبائی و عدهٔ دیگر در جلوی عمارت به‌زمین نشستند و یک عده دیگر که عبارت بودند از ملک‌المتکلمین — میرزا جهانگیر خان — قاضی — بهاءالواعظین — میرزا محمد علیخان — میرزاتقی‌خان — بایکسمیعی و این جانب به‌تکلیف و هدایت امین‌الدوله رفتیم به‌طبقهٔ دوم عمارت پارک و مابقی جمعیت هم در سرتاسر عمارت پراکنده شدند. اتفاقاً این جانب در کنار در اطاق که مشرف به‌حیاط بود نشسته بودم، دیدم آقای امین‌الدوله آمد جلوی آقای سید عبدالله دوزانو نشست و بعد از پنج شش دقیقه گفتگو زیر گوشی بالا آمده و اظهار کرد آقایان: چون مابین این مردم ممکن است یک عده اشخاص مشکوکی باشند که بودن شما را در اینجا به‌باغشاه اطلاع دهند لذا یک محل در نظر گرفته‌ام که بفرمایید بروید به‌آنجا و خود جلو افتاده و ما از دنبال او روان شدیم وقتیکه نزدیک یک در دیگر پارک رسیدیم توقف کرده به‌پیشخدمت گفت آقایان را ببرید آنجا و سپس با یک تعظیم بالا بلندی از همه خداحافظی کرد. پس از بیرون آمدن از پارک پیشخدمت یک خانه را با انگشت نشان داد و فوراً برگشته در پارک را بست. خانهٔ مورد اشاره فقط یک اطاق بی‌در و پیکر بود که چند خروار گچ وسط اطاق ریخته بودند و اگر احیاناً کسی از کوچه عبور می کرد بخوبی همه را می‌دید و ما خیال کردیم پیشخدمت اشتباه کرده و یک نفر برگشت هرچه درزد جوابی نشنید و آنوقت معلوم شد آقایان را مخصوصاً از سرباز کرده‌اند و این هم برطبق نظریه مرحوم آقا سید عبدالله بوده یعنی ایشان تصور نمی کرده خود او را هم خواهند گرفت و بنظرش می‌رسد ممکن است آقایان دست و پا کرده گیر نیفتند و اگر احیاناً گیر افتادند لامحاله با حضور معزی‌الیه دستگیر نشده یعنی عنوان و حیثیت او محفوظ باشد تا بتواند در استخلاص آنها بکوشد. باعجله مرحوم قاضی، خانه آقا سید حسن برادر حبل المتین را به‌آقای میرزا تقی‌خان نشان داده گفت از قول من به‌او بگو اقدام عاجلی درحق ما بکند. سمیعی رفت و به‌اتفاق آقای سید حسن برگشت و او همینکه وضع ما را مشاهده نمود گفت فعلا برخیزید و برویم به خانه تا از انظار مخفی باشید. بهاءالواعظین گفت خوب است به‌سفارت انگلیس برویم،

مرحوم ملک‌المتکلمین گفت من که زیر بیرق اجنبی نمی‌روم، گویی این اظهار ملک‌المتکلمین مانند صاعقه آسمانی همه را خشک نمود زیرا بقدر پنج دقیقه سکوت مطلق همه را گرفت، من نمی‌دانم سایرین با این عقیده مخالف بودند یا نه ولی فرضاً هم که یکی از آنها موافق بود این اظهار شرافتمندانه که از تهٔ قلب پر حرارت او تراوش کرده بود چنان در قلب سایرین اثر بخشید که احدی جرأت نکرد قیافهٔ مساعد نشان دهد، بالاخره قرار شد تا شب صبر کنند و در تاریکی هر یک به‌تنهایی از خندق رد شده خودشان را به‌حضرت‌عبدالعظیم برسانند.

خبرنگار روسی

خبرنگار روسی می‌نویسد با اینکه علی‌بیک نوکر من نمی‌خواست بگذارد که من از خانه بیرون بروم ولی حس کنجکاوی مرا برآن داشت که لباس پوشیده به‌طرف میدان جنگ که هنوز صدای توپ و تفنگ از آنجا به‌گوش می‌رسید روانه شوم، از کوچه‌های خلوت تهران که گویی در خواب مرگ فرو رفته بودند خود را به‌میدان بهارستان رسانیدم، توپخانهٔ انقلابیون را که در خانهٔ ظل‌السلطان سنگربندی کرده بودند زیر آتش خود قرار داده بود.

سربازها، از خانه‌هایی که توپ خراب و ویران کرده بود مثل مورچه هرچه دستشان افتاده بود بیرون می‌بردند، روی یکی از جعبه‌های توپ یک دستگاه پیانو شکسته که بدستشان افتاده قرار داده بودند، میدان مجلس از خون رنگین بود و خون موج می‌زد و هنوز به زمین فرو نرفته بود، نعش قزاقها و کشتگان دیده می‌شد که قزاقها درگاری گذارده به‌طرف قزاقخانه حمل می‌کردند، قریب بیست نعش اسب در میدان دیده می‌شد یک نعش در کنار قراولخانه دیده می‌شد که خون از او جاری بود.

همه‌جا خرابی و ویرانی دیده می‌شد، خانه ظل‌السلطان بطوری غارت شده بود که حتی چهارچوبهای درو پنجره را کنده بودند، تلفات قزاقها در این جنگ خیلی سنگین بود، تمام مریضخانه‌ها از مجروحین پربود، دکتر ویسوبوسکی روسی و دو نفر طبیب ایرانی از بس زخم بسته بودند از پای درآمده بودند، کشتگان را در دو صف درحیاط قزاقخانه مقابل مریضخانه قرار داده بودند، در چادرها و اطاق عمل خون موج می‌زد و بوی گوشت تازه می‌آمد.

جمع زیادی دور کشتگان جمع شده وگریه می‌کردند وگویی کشتگان با سرهای شکافته و درخون غلطان طلب انتقام می‌کردند.

پس از چند دقیقه دو نفر را به‌خانهٔ فرماندهٔ کل آوردند، سه نفر قزاق دستهای آنها را با طناب بسته و آنها را محکم نگاهداشته بودند، قزاقها گفتند این دو نفر درخیابان چراغ برق جنگ می‌کردند و جمعی از سپاهیان را کشته‌اند.

دستور فرمانده خیلی مختصر بود، آنها را در میدان مشق بدار بزنید. اسرا را بیرون بردند و آن دونفر تسلیم مقدرات خود شدند، آنها را با ته تفنگ به‌طرف میدان بردند و در یک چشم بهمزدن آنها را با قمه و شمشیر پاره‌پاره کردند.
فردای آن روز من به‌باغشاه رفتم و از شاپشال که آجودان مخصوص شاه بود سئوال کردم،این دونفررا که دیروز کشتند چه کسانی بودند، او گفت یکی ملک‌المتکلمین و دیگری صوراسرافیل بود.
ناگفته نماند که شاپشال به‌یکی از درباریان گفته بود که من بیش از هر کس برای کشتن ملک‌المتکلمین و صوراسرافیل سعی و کوشش کردم ولی شرح کشتن این دونفراین است:
امروز آنها را به‌باغشاه آوردند، دو نفر جلاد طناب به‌گردن آنها انداخت و از دو طرف کشیدند خون از دهان آنها جاری شد، سپس جلاد دیگر خنجری به‌قلب آنها فرو برد که جواهر و الماس نشان بود. توضیح آنکه محمدعلیشاه به‌درجه‌ای با ملک‌المتکلمین دشمن بود که مکرر گفته بود او را به‌دست خودم خواهم کشت و خنجر خودش را به‌جلاد داده بود که در قلب ملک‌المتکلمین فرو کند.

تلفات جنگ

گرچه آمار صحیحی از کشتگان و مجروحین آن روز در دست نیست و آنچه تا حال گفته شده متکی به‌مدرک صحیحی نمی‌باشد ولی پس از تحلیل و تجزیه وقایع و مطالعه گزارشهایی که بدست آمده، تلفات آن روز فوق‌العاده زیاد بوده است و این حقیقت پس از فتح تهران به‌دست مشروطه‌خواهان روشن شد.
نمایندهٔ سفارت فرانسه می‌نویسد:من همان روز عصر میدان جنگ و خیابانهای اطراف بهارستان را معاینه کردم، سطح میدان بزرگ بهارستان آغشته به‌خون بود و حتی در بعضی از نقاط خون بطوری زیاد بود که اگر کسی می‌خواست عبور کند تا مچ پا در خون فرو می‌رفت و خیابانهای اطراف مخصوصاً خیابان جلومسجد سپهسالار و خیابان ظل‌السلطان و خیابان چراغ برق خون‌آلود بود، در تحقیقاتی که از مأمورین بهداری قزاقخانه بعمل آمد مسلم شد که عدهٔ مجروحین خطرناک از صدوپنجاه نفر متجاوز بود و کشتگان بیش ازصدنفر.
بطوری که در صفحات پیش اشاره کردیم خود روسها اقرار می کنند که تمام مریضخانه‌ها مملو ازمجروحین خطرناک بود.
روسها تلفات مشروطه‌خواهان را تا هزارودویست نفر قلمداد کرده‌اند ولی بطور تحقیق نمی‌توان به‌گفتهٔ آنها اعتماد داشت، تلفات سربازها بدون شک فوق‌العاده زیاد بوده ولی چون آنها کس و کاری درتهران نداشته‌اند و قشون هم‌آمار دقیقی نداشت

عدهٔ کشتگان را نمی‌توان بطور دقیق دانست.

سرلشکر محمد حسین خان آیرم که یکی از صاحب‌منصبان قزاقخانه بود و به‌امر صاحب‌منصبان روسی با ملت جنگید و در آن روز بطور خطرناک مجروح شده بود در زمانی که فرمانده قشون شمال بود برای میرزاسلیمان‌خان میکده که حاکم گیلان بود چنین حکایت کرده بود، تلفاتی که در حمله اول از طرف ملیون به‌قزاقها وارد شد بدرجه‌ای زیاد بود که اگر مجاهدین پافشاری می کردند و توپخانه به‌دادشا نمی‌رسید شکست ما حتمی بود ولی مجاهدین از صدای توپ به‌وحشت افتادند زیرا تا آن روز صدای توپ نشنیده بودند، سپس راست یا دروغ چنین گفته بود در یکی از شبهایی که حال من خیلی سخت بود و بواسطهٔ چندین زخم مهلک که برداشته بودم امید به‌بهبودیم نبود و تب شدیدی داشتم، در به‌قلب خود پشیمان بودم، ملک‌المتکلمین را در خواب دیدم که درجلو مجلس روی کرسی خطابه ایستاده وصحبت می کند من پیش رفتم که پایش را ببوسم پایش را عقب کشید و به‌من گفت تو خطا کار هستی ولی شفاخواهی یافت آن رؤیا چنان در من اثر کرد که اطمینان به‌شفا یافتن خود نمودم با وجود یأس شدید طبیبهای روسی.

فصل نهم

خیانت بی‌نظیر

عندلیب آشفته‌تر می‌خواند این افسانه را.

ما این واقعهٔ غم‌انگیز و داستان جانگداز را از قول محمدعلی ملک‌زاده و میرزاعلی‌اکبرخان ارداقی که هردوشاهد و ناظروقایع و شریک در حوادث بودند و باتفاق رهبران مشروطیت دستگیرشدند و زمانی با کمال سختی درباغشاه محبوس بودند نقل می کنیم.

پس از آنکه سران مشروطیت، آقایان طباطبائی ـ بهبهانی ـ ملک‌المتکلمین ـ میرزاجهانگیرخان ـ مستشارالدوله ـ حکیم‌الملک ـ امام‌جمعه خوئی ـ حاجی میرزا ابراهیم آقا ـ ممتازالدوله ـ قاضی قزوینی ـ آقامیرزاسیدمحمد بهبهانی ـ بهاءالواعظین ـ مساوات ـ میرزاداودخان علی‌آبادی و عدهٔ دیگر به‌پارک امین‌الدوله می‌روند و در زیر درختان وسط باغ به‌مشورت می‌پردازند مرحوم طباطبائی می گوید جان ملک‌المتکلمین درخطر است و باید بهروسیله که ممکن است اورا حفظ کرد. امین‌الدوله جواب می‌دهد من یک خلوت کوچکی درگوشهٔ باغ دارم که از هرجهت محفوظ است ایشان را بطوری که کسی نفهمد به‌آنجا برده مخفی می کنم.

امین‌الدوله شخصاً مرحوم ملک‌المتکلمین ـ قاضی قزوینی ـ بهاءالواعظین ـ محمدعلی ملک‌زاده ـ میرزاقاسم صور ـ میرزاداودخان علی‌آبادی ـ میرزاجهانگیرخان ـ میرزاعلی‌اکبرخان ارداقی را به‌آن خانه برده و در خانه را قفل می کند هنوز چند دقیقه از توقف آنها در حیاط خلوت نگذشته بود علی‌خان نامی که از مستخدمین امین‌الدوله بود ولی مشروطه‌خواه بود از پشت‌بام داخل حیاط خلوت می‌شود و می گوید من نزدیک تلفن بودم و به‌گوش خودم شنیدم که امین‌الدوله به‌محمدعلیشاه تلفن کرد که ملک‌المتکلمین و چند نفر دیگر از مشروطه‌خواهان را در محل مناسبی نگاهداشته‌ام و منتظر امر مبارک هستم.

پس از این خبر بناچار این چند نفر با کمک علی‌خان درب حیاط را شکسته و از راهی که علی‌خان به‌آنها نشان داده بود از پارک امین‌الدوله بیرون می‌روند و چند دقیقه در کوچه‌های پشت پارک نزدیک مریضخانهٔ امریکائیها سرگردان می‌مانند.

محمدعلی ملکزاده می‌گوید من به پدرم گفتم که مریضخانه امریکاییها نزدیک است و محل امنی است شما هم که چندی قبل می‌خواستید چشم خودتان را عمل کنید بیایید برویم به‌مریضخانه، پدرم گفت مقصود جان من نیست باید کاری کرد که مشروطیت از میان نرود اگر مشروطیت از بین برود دیگر زنده ماندن من چه فایده دارد، اگر ممکن است مرا به‌حضرت‌عبدالعظیم ببرید تا شاید آنجا بتوانیم مشروطه‌خواهان را جمع کرده و نگذاریم چراغ آزادی خاموش شود والا مریضخانه هم متعلق به‌اجانب است و رفتن به‌مریضخانهٔ امریکاییها حکم پناه آوردن به‌اجانب را دارد، چون منزل میرزاسیدحسن حبل‌المتین نزدیک بود یکی از همراهان می‌گوید بهتر است که برویم منزل حبل‌المتین، میرزاتقی‌خان رشتی که با آنها همراه بود به‌منزل میرزاسیدحسن رفته می‌گوید اگر ساعتی نیست ملک‌المتکلمین و چند نفر دیگر به‌منزل شما بیایند، حبل‌المتین با کمال میل آن عدهٔ سرگردان را به‌خانهٔ خود می‌پذیرد ولی بمحض اینکه آنها وارد خانه می‌شوند زنها که از شنیدن صدای توپ و تفنگ فوق‌العاده مضطرب شده بودند بنای گریه و فریاد را می‌گذارند، ملک‌المتکلمین می‌گوید نباید این بیچاره‌ها را پریشان کرد و ممکن است ما را در اینجا دستگیر کنند و خانه حبل‌المتین هم به غارت برود بهتر این است از این خانه برویم و راهی را که خداوند برای ما مقدور فرموده در پیش بگیریم. هنوز چند قدمی از خانه حبل‌المتین دور نشده بودند که یک عده قزاق بسرپرستی قاسم آقامیرپنج که مأمور دستگیری ملک‌المتکلمین از طرف باغشاه شده بود آنها را می‌بیند و فریادی از شادی بلند می‌کند که ملک را پیدا کردیم.

در موقعی که می‌خواستند از خانهٔ حبل‌المتین بیرون بروند حبل‌المتین صاحب خانه به‌ملک‌المتکلمین تکلیف می‌کند بهتر است برای آنکه شما را نشناسند لباس خود را تغییر بدهید، ملک‌المتکلمین می‌گوید من نمی‌ترسم و به‌این پستی تن درنمی‌دهم.

در اینجا ناگفته نماند که یکسال پس از این زمان در موقعی که مشروطه‌طلبان قزوین را تسخیر کردند همان قاسم‌آقا را که سمت ریاست ساخلو قزوین را داشت شکست داده و دستگیر نمود و بجرم دستگیر کردن ملک‌المتکلمین تیربارانش کردند.

محمدعلی ملک‌زاده که در تمام جریانات مخصوصاً روزهای وحشتناک آخر همراه و مصاحب پدر بزرگوارش بود چنین نقل می‌کند.

پس از آنکه پدرم باتفاق میرزاجهانگیرخان— قاضی قزوینی — ارداقی برادر قاضی —میرزا داودخان علی‌آبادی و من از خانه میرزاسیدحسن حبل‌المتین بیرون رفتیم هنوز وارد خیابان نشده بودیم که عدهٔ بی‌شماری قزاق به‌ریاست قاسم‌آقا امیرتومان با شمشیرهای کشیده و سرنیزه ما را احاطه کردند و فریاد می‌زدند ملک‌المتکلمین است و مصمم بودند همهٔ ما را بکشند ولی قاسم‌آقا مانع شد و گفت اینها مقصر دولت هستند

و باید همهٔ آنها را نزد شاه ببریم.

ملک‌المتکلمین را ترک اسب قاسم‌آقا سوار کردند و میرزاجهانگیرخان و قاضی را دو نفر صاحب‌منصب دیگر ترک خود گرفتند و مابقی را پیاده در وسط عده‌ای قزاق به‌طرف میدان مشق بردند و چون پیاده بودیم در وسط راه آنقدر سرنیزه و ته‌تفنگ به‌ما زده بودند که تمام بدنمان مجروح شده بود و خون از تمام اعضای ما جاری بود.

بمحض اینکه وارد میدان مشق شدیم هزارها افراد مسلح که آنجا جمع بودند به‌طرف ما حمله‌ور شدند و مصمم به کشتن همهٔ ما بودند، چنانچه چندین زخم مهلک به‌ملک‌المتکلمین وارد آوردند و یکی از انگشتهای آن مرحوم در نتیجهٔ شمشیر یکی از قزاقها قطع شد ولی در اینجا هم عده‌ای از صاحب‌منصبان به‌میان افتاده و ما را باتن مجروح و بدن خون‌آلود به‌طرف قزاقخانه بردند، ما بدرجه‌ای خون آلود شده بودیم که دیگر نمی‌توانستیم همدیگر را بشناسیم.

غلامرضاخان میرپنج فحش زیادی به‌ما داد، میرزاجهانگیرخان به‌او گفت ای مرد بیشرف که خود را ایرانی می‌دانی ما را بجرم وطن‌دوستی و عدالتخواهی بحکم لیاخف روسی به‌این روز درآورده‌اند، تو برای خوش‌آمد اجانب به‌ما فحش و ناسزا می‌گویی لعنت برتو ای مرد اجنبی‌پرست بیشرم، درهمان حال که غلامرضاخان میرپنج به‌پدرم ناسزا می‌گفت یک صاحب‌منصب جوان که رتبه سلطانی داشت باحال آشفته پیش‌آمد وگفت جناب ملک‌المتکلمین من از بیشرمی این شخص که برای حمایت از روسها به‌شخص محترم جنابعالی بی‌احترامی می کند معذرت می‌خواهم این شخص پست و بیشرف است و هرگاه شرافت داشت و ایرانی بود به‌شخص جنابعالی که مایهٔ افتخار ایران هستید و جان خود را برای حفظ مملکت نثار کرده‌اید اینگونه بی‌احترامی نمی کرد، سپس شروع کرد به گریه کردن و به‌روسها و لیاخف فحش دادن، بعد به‌پدرم گفت هرفرمایشی دارید با دل و جان فرمان بردارم، پدرم گفت ضعف زیاد دارم اگر ممکن است یک گیلاس آب یا یک فنجان شربت یا قدری نان به‌ما بدهید زیرا می‌خواهم برای آنچه مقدر شده تحمل و توانایی خود را از دست ندهم پس از چند دقیقه همان جوان مقداری نان و پنیر برای ما آورد ولی به‌تهیهٔ شربت موفق نشد.

چون میرزا جهانگیرخان را بواسطه تندی که با غلامرضا کرده بود بردند در یک اطاق تنها حبس کردند پدرم گفت من باید تا دم آخر با میرزاجهانگیرخان باشم و خواهش کرد او را نزد ما بیاورند برخلاف انتظار تقاضای پدرم پذیرفته شد، میرزا-جهانگیرخان را با حالت‌زار و ناتوان نزد ما آوردند.

در همان حال یک نفر صاحب‌منصب روسی وارد اطاقی که ما درآن حبس بودیم شد و با خشم و غضب پاهای خود را برزمین کوبید و دندانهای خود را بهم فشار داد وگفت ملک دین اسلام را خوب رواج دادی و مشروطه را خوب درست کردی حالا

تا می‌خواهی اینجا نماز بخوان تا در آخرت به‌بهشت بروی.

پس از چند دقیقه سرهنگ عزیزالله‌خان که طبیب قزاقخانه بود آمد و زخمهای ما را پانسمان کرد، پدرم به‌او گفت بواسطهٔ خون زیادی که از جراحات بدنم رفته پیراهنم به‌تنم چسبیده است و خیلی در زحمت هستم اگر ممکن است یک پیراهن بمن بدهید.

دکتر با کمال جوانمردی و مهربانی پیراهنی آورد و با کمال ملایمت پیراهن پدرم را که آلوده به‌خون بود وروی زخمها چسبیده بود از تنش بیرون آورد و پیراهن تازه را به‌او پوشانید و زخمهای خون‌آلود را مجدداً بست و تمیز کرد.

در همان موقع باقر بقال و حمزه سرباز را که هر دو از مشروطه‌خواهان بودند در مقابل چشم ما در میدان مشق تیرباران کردند و بدن آنها را در میان میدان انداختند.

ما در حدود دو ساعت در قزاقخانه بودیم، و هنوز خون از جراحات بدن ما جاری بود که بحکم لیاخف رئیس قزاقخانه امر شد ما را سوار توپ کرده به‌طرف باغشاه ببرند بعد نمی‌دانم به‌چه جهت نظر آنها تغییر کرد، همه ما را از روی توپها پیاده کردند و هر دو نفر را به‌یک طناب بستند و سرطناب را به‌دست یک قزاق سواره دادند و دستور دادند ما را کشان کشان به‌طرف باغشاه ببرند.

چون قزاقها می‌خواستند به‌ما بیشتر صدمه بزنند این بود که بسرعت حرکت می‌کردند و ما مجبور بودیم عقب اسبها بدویم، من و میرزا داودخان را به‌یک اسب بسته بودند و پدرم و قاضی قزوینی را به‌یک طناب، برای من که جوان بودم دویدن چندان مشکل نبود ولی برای پدرم و قاضی بیش از حد تصور سخت و غیرقابل تحمل بود چندین دفعه زمین خوردند و قزاقها با شلاق آنها را بلند کردند.

عدهٔ زیادی در خیابان جمع شده بودند و با یک حالت بهت و سکوت ما را نگاه می‌کردند. سر چهارراه حسن‌آباد یک پیرمرد تنگ آبی در دست داشت با کمال بیشرمی پیش آمد و به‌میرزاداودخان گفت ای بابی برای رضای خدا این تنگ را بسرت می‌زنم و آنرا برسر میرزا داودخان کوبید، خون از سر آن مرد آزادیخواه جاری شد و اشک از دیدگانش فرو ریخت.

سید پیری که در نزدیکی ما ایستاده بود و با حالت تأثر ما را تماشا می‌کرد بی‌اختیار این شعر را خواند.

قرآن کنند حنظ و به‌طاها کشند تیغ   یاسین کنند حرز و امام زمان کشند

هنوزفاصلهٔ زیادی تاباغشاه داشتیم که عدهٔ زیادی سرباز و قزاق و اوباش باشمشیرهای کشیده و چوب و چماق به‌استقبال ما آمدند و ما را درمیان گرفتند و کردند آنچه را که قلم از نوشتن آن عاجز است. در این میان عده‌ای فریاد کردند که اینها را نباید کشت

آنها باید استنطاق شوند و اسرار خود را فاش کنند این بود که بزحمت ما را از دست آنها نجات دادند و بردند. در باغشاه زیر یک چادری محبوس کردند، سپس عدهٔ دیگری از مشروطه‌خواهان را که بروز ما مبتلا شده بودند و خون از سروصورتشان جاری بود به‌ما ملحق کردند، سپس زنجیر بزرگی آوردند و همهٔ ما را بدآن بستند و چون در آن زنجیر جایی برای میرزاجهانگیرخان نبود یک زنجیر شکاری به‌گردن میرزا جهانگیرخان گذاردند، مرحوم میرزاجهانگیرخان به‌فراشها التماس کرد که من جوان هستم و بیشتر می‌توانم تحمل مصائب را بنمایم خواهش می کنم ملک‌المتکلمین را از آن زنجیر بزرگ که فوق‌العاده در زحمت است باز کنید و این زنجیرشکاری را به‌گردن او بگذارید و مرا بجای او به‌زنجیر بزرگ ببندید، فراشها از این جوانمردی میرزا جهانگیرخان در آن موقع در تعجب شدند و با درخواست او موافقت کردند و پدرم را با زنجیرشکاری مقید کردند.

مردمی که اطراف ما را گرفته بودند به‌ما ناسزا می‌گفتند و آب دهان به‌طرف ما پرتاب می کردند، روح‌القدس که مرد شجاع و غیوری بود و چنانچه در صفحات پیش بدان اشاره کردیم شخصاً چندین نفراز قشون دولت را کشته بود بنای پرخاش را نسبت به‌قزاقها گذارد و آنها را بیشرف و اجنبی پرست خواند، قزاقها که چنین انتظاری از یکنفر محبوس نداشتند به‌طرف او حمله کردند روح‌القدس که وسیله‌ای برای دفاع ازخود نداشت دست در جیب خود کرده یک گلوله ریسمان بیرون آورد و به‌طرف آنها پرتاب کرد قزاقها خیال کردند که بمبی به‌طرف آنها پرتاب شده همگی روی هم ریخته فرار کردند و این عمل سبب خنده و تفریح چند دقیقهٔ ما شد، هنوز غروب نشده بود که چند نفر قزاق آمده پدرم و میرزاجهانگیرخان و قاضی را نزد لیاخف فرمانده قشون دولتی که خود را در آن وقت چون سرداری فاتح می‌پنداشت بردند، ما تصور کردیم که آنها را برده‌اند بکشند ولی پس از نیمساعت برگردانیدند.

محبوسین از پدرم سؤال کردند که لیاخف به‌شما چه گفت؟ پدرم گفت که لیاخف مرا مخاطب قرار داده گفت ملک‌المتکلمین آیا بخاطر داری که چندین مرتبه از طرف سفارت وخود من به‌تو پیشنهاد شد که از این راه ناصواب که در پیش گرفته‌ای منصرف شوی و از دشمنی و مخالفت با امپراطور دست برداری و دوستی ما را بپذیری اینست عاقبت کسی که با امپراطور معظم روسیه مخالفت کند و با سیاست و منافع دولت روسیه درایران کج‌تابی کند. تو را فردا خواهند کشت و به نتیجهٔ اعمال خود خواهی رسید.

عبدالله‌خان سرهنگ که در آن زمان آجودان لیاخف بود و در آن جلسه حضور داشت چنین نقل می کند.

وقتیکه ملک‌المتکلمین را با آن حال زار و ریش خون‌آلود و بدن مجروح و لباسهای پاره نزد لیاخف آوردند آن قیافهٔ ملکوتی و متانت و قدرت ایمان و اتکای

به‌نفس چنان لیاخف را تحت تأثیر قرار داد که از دیدن ملک‌المتکلمین رنگ از صورتش پرید و چند دقیقه ساکت ماند سپس بنای سرزنش را گذارد و گفت آنچه را که از یک نفر صاحبمنصب خارجی دشمن ایران و مشروطیت انتظار می‌رفت.

در تمام طول مدتی که لیاخف صحبت می کرد ملک‌المتکلمین بدون آنکه کلمه‌ای جواب بدهد به‌آسمان نگاه می کرد و پس از آنکه حرفهای لیاخف تمام شد بدون آنکه اعتنایی به‌او بکند صورت خود را به‌طرف رفقایش میرزاجهانگیرخان و قاضی برگردانید و شعری را که مفهومش این بود: ترک جان و اهل عیال در راه عشق اول منزل است خواند.

سپس ما را زنجیر کرده از چادر بیرون بردند و در یک اطاقی که نه‌فرش داشت و نه اثاثیه حبس کردند و در اطاق را بستند. پدرم در بالای اطاق زنجیر بود و من که در آخر زنجیر بودم دم در اطاق واقع شده بودم و از دور بودن پدرم خیلی ناراحت بودم آن شب را تا صبح کسی نخوابید و همگی با بدنهای مجروح و برهنه در روی خاک سرد افتاده بودند و ناله می کردند.

بعضی از محبوسین خیلی بی‌تابی می کردند، پدرم به‌آنها دلداری داد و آنها را که ضعف نفس ازخود نشان می‌دادند تنبیه کرد و چنین گفت:

ما در راه خدا و خدمت به‌ملت دچار این سختی شده‌ایم و در پیشگاه خداوند و تاریخ اجر عظیم خواهیم داشت. شما باید چنان شجاعت و ازخودگذشتگی نشان بدهید که سرمشق سایر ایرانیهای وطنپرست بشوید و شخصیت خود را در مقابل دشمنان مشروطیت و مملکت نشان بدهید. سپس چنین گفت: فردا من و میرزا جهانگیرخان را خواهند کشت ولی به‌شما کاری ندارند و شما زنده خواهید ماند و امیدوارم روزی به‌آنچه که آرزومند بودیم برسید و از میوهٔ آزادی برخوردار شوید. من برای خودم نگران نیستم زیرا در زندگانیم آنچه از دستم برآمد برای نجات ملت ایران از قید اسارت و بندگی و هدایت آنها در راه سعادت و صلاح کوشش کرده و حال تخم مشروطیت و آزادی را با خون خودم آبیاری می کنم و روزی خواهد رسید که این گلهایی که رنگ خون من و شهدای راه آزادی را دارند از خاک وطن سردرآورده و ایران را گلستان کند. ولی برای میرزاجهانگیرخان خیلی متأثر هستم زیرااو هنوزجوان است و اگر زنده بماند می‌تواند خدمات بسیاری در راه وصول به‌مشروطیت و آزادی بکند.

(توضیح آنکه در آن زمان مرحوم ملک‌المتکلمین ۴۸ سال قمری و مرحوم میرزا جهانگیرخان ۳۳ سال داشت.)

ظهیرالسلطان که یکی از محبوسین بود برای نگارنده نقل کرد که مرحوم ملک‌المتکلمین آن شب طوری با اعتماد و اطمینان و فصاحت و قلبی مطمئن صحبت

می کرد که همهٔ ما حیران شده بودیم. به‌یکی از محبوسین که خیلی پریشان حال بود گفت، البلاءلالولاء.

همیشه در این دنیا مردمانی که سطح فکر و دانششان از دیگران بالاتر بوده و دامن همت برای نجات خلق و دفع ستمگری به کمر زده‌اند، دچار این‌گونه مصائب شده‌اند و این شعر را خواند.

کاش گشاده نبود چشم من وگوش من ‌‌‌ ‌ دشمن جان‌من است‌عقل من وهوش من

آقای ارداقی برادر مرحوم قاضی قزوینی که خود یکی از محبوسین باغشاه بود شمه‌ای از آن شب تاریخی را دریکی از جراید تهران اینطور نوشته است.

آن شب را مرحوم ملک‌المتکلمین مکرر با مرحوم قاضی شوخی می کرد و چون ایام عادی صحبت می‌نمود و کمترین تزلزل و فتوری در او دیده نمی‌شد.

آقای طالقانی که نیز از محبوسین بود نقل می کند که ملک‌المتکلمین ما را خطاب کرد و گفت رفقا فرضاً ما چندسال دیگر زنده ماندیم و چندین خروار نان و برنج و روغن خوردیم. عاقبت مرگ برای همهٔ ما حتمی و قطعی است، پس بهتر این است که با افتخار از دنیا برویم و ناظر این دستگاهی که فعلا اجانب در او حکمفرمایی می کنند نباشیم و روزهای ساعتی که این پادشاه ظالم و بیخرد به‌منافع دولت اجنبی در مملکت ما پیش آورده نبینیم.

پدرم به‌من فرمود فرزند کاری بکن که تا من زنده هستم تو را نشناسند زیرا این مردمان بیرحم برای اینکه بیشتر به‌من صدمه بزنند اگر بفهمند که تو پسر من هستی ممکن است تو را در جلوی چشم من بکشند ولی پس از کشته‌شدن من به‌تو کاری ندارند و پس از چندی تو را آزاد خواهند کرد و برای اینکه سایر محبوسین هم متوجه این نکته باشند و مستحفظین هم بشنوند باصدای بلند مرا مخاطب قرار داده فرمود پسرجان تو را چرا گرفته‌اند توگویا شاگرد مدرسه هستی و در این کارها وارد نبوده‌ای یقیناً اشتباه کرده‌اند و البته تو را مستخلص خواهند کرد که بروی تحصیلات خود را تمام کنی.

در آخر شب ما را با همان زنجیر بزرگ که بسته بودند برای رفع احتیاج طبیعی چون حیوانات بیرون بردند و در مراجعت از حسن اتفاق من سر زنجیر واقع شده بودم وطبعاً پهلوی پدرم که بالای اطاق زنجیر بود واقع شدم از این پیش‌آمد پدرم خیلی خوشحال شد و منهم از تنهایی بیرون آمدم، یک اطمینانی در قلب خودم حس کردم از پدرم احوال‌پرسی کردم فرمودند حالم خوب است ولی جراحت انگشتم خیلی اذیتم می کند من از بیکسی و پریشانی مادرم اظهار نگرانی کردم وگفتم اگر در خانهٔ ما ریخته باشند و غارت کرده باشند نمی‌دانم به‌سر او چه آمده است. فرمود مگر نه‌آنکه ما

عهد کرده بودیم که جان و مال و عیال و هستی خود را در راه آزادی و عدالت فدا کنیم اینک موقع آن رسیده که همگی به‌عهد خود وفا کنیم و هر یک در سهم خود با شجاعت مصائب را تحمل نمائیم. سپس فرمود درست گوش بده و آنچه به‌تو می‌گویم فراموش مکن، به‌برادرانت که در بیروت مشغول تحصیل هستند بنویس که من به‌شما وصیت می‌کنم که با هر دشواری که در پیش است تحصیلات خود را تمام کنید زیرا تمام این بدبختیها که ما مبتلا شده‌ایم درنتیجه جهل و نادانی مردم است و تا نور دانش و علم ارواح و قلوب مردم را روشن نکرده و درجهل و نادانی زیست کنیم همین آش و همین کاسه است و نیز من از شما انتظار دارم که رویهٔ پدرتان را شعار خود قرار دهید و خدمت به‌مملکت و مجاهدت در راه مشروطیت و آزادی را وجهه همت خود قرار داده و خود را برای ایران بخواهید نه ایران را برای خود. من برای شما نام نیک به‌ارث گذاشته‌ام و امیدوارم با سربلندی و شرافت در تحت لوای خدمت به‌نوع و عدالت، آنچه را که من به‌دست شما می‌سپارم حفظ و روح مرا از خود شاد و راضی کنید. سپس اضافه فرمود مأیوس نباش روزهای خوش و خرمی پیش خواهد آمد و عنقریب آفتاب آزادی از افق ایران طلوع خواهد کرد و با نور خود تمام تاریکیها را از میان خواهد برد. در آتیه ملت ایران بازماندگان مرا با نظر احترام خواهد نگریست و دوستان زیادی که در میان آزادمردان دارم شما را گرامی خواهند شمرد بشرط اینکه شما هم از راه تقوی و ایران‌دوستی و شرافت منحرف نشوید تا شایستهٔ پدری که تمام عمر و جان خود را به‌خدمت ابنای وطن و برای بدست آوردن آزادی و عدالت و نجات هموطنان خود از زیر بار ظلم و فساد صرف کرده، باشید.

هنوز صحبت پدرم با من تمام نشده بود که نایب‌باقرخان صاحبمنصب قزاق وارد شد که پدرم و میرزاجهانگیرخان را ببرد، از غرایب آنکه آنچه خواست قفل زنجیر پدرم را با کلیدی که در دست داشت باز کند نشد، ناچار قفل را شکسته و پدرم و میرزا جهانگیرخان را بیرون بردند. من از پدرم پرسیدم شما را کجا می‌برند باهمان خونسردی و شجاعت که مخصوص خودش بود جواب داد ما را می‌برند بکشند سپس رو به محبوسین کرد و گفت رفقا خداحافظ...

ناصرالممالک که یکی از محبوسین بود نقل می‌کرد همینکه ملک‌المتکلمین بپا- خاست که به‌طرف مرگ برود بجای آنکه ضعف و فتوری در او پیدا شود یک روح شجاعت و شهامتی در او ظاهر گشت و یک اعتماد به‌نفس از او دیده شد که موجب حیرت همهٔ محبوسین شد. یکی از محبوسین گریه و بی‌تابی می‌کرد ملک‌المتکلمین به‌او گفت ضعف‌نفس درمقابل دشمن نشان‌دادن شیوهٔ آزادمردان نیست. سپس گفت هرگاه از شماها بازخواست کردند که چرا چنین و چنان کردید تمام تقصیرها را به‌گردن من بیندازید.

میرزاجهانگیرخان بدون آنکه کلمه‌ای به‌زبان بیاورد از اطاق بیرون رفت.

شاهزاده ناصرالممالک که در وسط زنجیر بود خواست خود را روی پای ملک‌المتکلمین بیندازد ولی زنجیر مانع شد و فقط توانست دامان او را بگیرد و ببوسد و با سیل اشک که از چشمهایش جاری بود دامانش را ترکند.

روح‌القدس با صدای بلند گفت و بالیتنا کنتامعکم و نفوذ فوزاعظیما.

میرزاعلی‌اکبرخان برادر قاضی قزوینی در روزنامهٔ خبر می‌نویسد وقتیکه ملک‌المتکلمین را از اطاقی که در آن حبس بودیم به‌طرف قتلگاه می‌خواستند ببرند او مثل یک شیر، یک شیرشجاع، یک شیر با شهامت و با وقار بود.

آقای نظام وفا در کتاب پیروزی دل که اخیراً به‌طبع رسیده می‌نویسد من در باغشاه محبوس بودم، وقتیکه ملک‌المتکلمین را به‌طرف مرگ می‌بردند به‌چشم خود او را دیدم، ملک‌المتکلمین با متانت و وقار و اطمینان خاطر و بدون اضطراب مثل زمانی که برای ایراد خطابه به‌طرف کرسی نطق می‌رفت به‌طرف مرگ قدم برمی‌داشت و کمترین آثار ترس و وحشت در قیافهٔ او دیده نمی‌شد.

گفتگو با محمد علیشاه

ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان را زنجیر برگردن در میان دو صف قزاق و فراش به‌حضور شاه بردند.

شهامت و شخصیتی که ملک‌المتکلمین در این ملاقات از خود نشان داد تا نیم قرن نقل مجالس و محافل ایران بود.

یک پادشاه جابر فاتح که روی تخت سلطنت قرارگرفته و آن روز را اول روز زمامداری مطلق و کامرانی خود می‌داند و از هزارها متملق و بدخواه احاطه شده و در مقابلش یک مردی که چهل ساعت است چیزی نخورده، خواب نکرده، تمام بدنش مجروح است و میان او و مرگ جز چند قدم و چند ثانیه فاصله نیست، زنجیر به‌گردن ایستاده.

شیخ‌الرئیس ابوالحسن‌میرزا این داستان غم‌انگیز را در حضور هزارها نفر که برای تجلیل در مزار شهدای راه آزادی جمع شده بودند اینطور بیان کرد.

پس از آنکه عمال استبداد آزادمردان یگانه و خطیب و نویسندگان فرزانه و علمداران آزادی و دشمنان جور و ستمگری را به‌حضور آن پادشاه جبار که مظهر قساوت و بیرحمی و فساد و پست‌فطرتی بود بردند، چنان قوت‌نفس و نیروی ایمان از خود نشان دادند که همگی در حیرت شدند. محمدعلیشاه که با زور اجانب برملت خود ظفر یافته بود و برخلاف عهد و قسمی که با قرآن مجید مکرر در حضور نمایندگان ملت در حفظ مشروطیت خورده بود از منهدم کردن مشروطیت و از میان بردن حقوق ملت و خراب کردن خانهٔ امت چنان سرمست بود که سر از پا نمی‌شناخت و از بادهٔ غرور سرمست بود

و درباریان و صاحبمنصبانی که گردش را گرفته بودند چون کسانی که کشور را از دشمن گرفته و یا وطن را از تجاوز بیگانگان نجات داده با کبر و غروری که قلم از ذکر آن عاجز است آن منظره را تماشا می کردند. محمدعلیشاه پس از آنکه کلماتی که درخور خود او بود ادا کرد چنین گفت:

مملکت ایران را که هزارها سال در زیر سایهٔ پادشاهان با سربلندی زندگی می کرد دچار انقلاب و هرج‌ومرج کردی، رعایا که بندگان مطیع ما بودند به‌طغیان و عصیان و خودسری و مداخله در امور ملک و دولت وادار نمودی، مشروطه که بنا برأی و عقیدهٔ اکثر از علمای روحانی مخالف شریعت اسلام است برقرار نمودی و خواستی از این راه اعتبار سلطنت و شوکت پادشاه را از میان ببری و دین مزدک و بابیگری را در ایران رواج بدهی و ریشهٔ خاندان سلطنت را از بیخ بر کنی و برای ازمیان بردن من دسیسه‌ها نمودی و اسباب‌چینیها کردی. حتی سوءقصد به‌جان من کردی و خواستی مرا از میان برداری. آنچه لازمهٔ نصیحت بود بوسیله معتمدین خود به‌تو کردم و حتی وعده دادم که اگرمقصودت از این آشوبگری استفاده ازمقام و پول است من تو را بی‌نیاز خواهم کرد و هر مقام و منزلتی که بخواهی باید آنرا در پیشگاه سلطنت جستجو کنی. به‌نصایح من با بی‌اعتنایی وکمرگوش ندادی و به‌دبیرالسلطان و ارشدالدوله پرخاش کردی و به‌من بدگفتی، حتی اخیراً راضی شدم برای چندی از ایران خارج بشوی تا این خودسری و طغیان ازمیان برود وموفق بشوم امنیت را در مملکت برقرار کنم، باز تمکین نکردی و از خودسری و لجاجت دست برنداشتی تااینکه کار را به‌جنگ و خونریزی کشیدی و روزگار خود را سیاه کردی، حال در تلافی آنچه را که کرده‌ای ترا به‌بدترین وضعی خواهم کشت تا کشته‌شدن تو عبرت سرکشان دیگر بشود وبفهمند که نباید با پادشاه خود در مقام ستیز و مخالفت برآیند و رعایا و بندگان ما بدانند که هر کس از هرطبقه که باشد اگر در مقابل سلطنت گستاخی کند و حقی را که خداوند به‌سلاطین عطا فرموده به‌دست اجامر و اوباش بدهند به‌روزی که تو مبتلا شدی گرفتار خواهند شد.

ملک‌المتکلمین باعزمی راسخ بدون آنکه کمترین تزلزل درارکان وجودش پیدا بشود یا ضعف‌نفس از خود نشان بدهد با شجاعت مثل زمانی که در روی کرسی خطابه صحبت می کرد با کمال فصاحت و متانت چنین گفت:

«ای پادشاه، کوشش من در تمام دورهٔ زندگانیم برای این بود که مملکت ایران از تاریکی جهل و نادانی و پرتگاه فقر و مسکنت و پریشانی بیرون آمده در ردیف ملل بزرگ جهان جای گیرد و سعی من برای این بود که ایران مقامی را که درازمنه گذشته تاریخی داشته و برجهانیان حکمفرمایی می کرده بار دیگر بدست بیاورد نه اینکه

دست‌نشاندهٔ اجانب باشد و دیگران برما حکمفرمایی کنند.

مجاهدت من در راه مشروطیت برای این بود که پادشاه ایران در ردیف امپراطوران بزرگ جهان جا بگیرد و بریک ملت متمدن و آگاه به‌مقتضیات زمان و مترقی و سربلند سلطنت کند و چون ترقی ملت و عظمت مملکت و سلطنت جز در لوای قانون و عدالت و بسط دانش و علم میسر نبود برای وصول به‌مدارج عالیه تمدن و همقدم شدن با کاروان علم که دنیا را تحت نفوذ خود قرار داده وطولی نخواهد کشید که عالم شرق را از انوار تابناک خود روشن خواهد نمود، راهی جز برقراری حکومت مشروطه و بسط عدالت و شرکت دادن برگزیدگان مردم در تقدیرات خود نبود.

ناچار همان راهی را که دنیای متمدن و ملل راقیه را به‌آن مقام شامخ علم و تمدن و صنعت رسانید پیش گرفتم و این راه صواب را در مصلحت پادشاه و ملت خود تشخیص دادم. واگر راهی غیر از این اختیار می کردم و از نصایح درباریان بیخرد و متملقین چاپلوس که جز منافع شخصی و فریب‌دادن پادشاه و رسیدن به‌مقامات عالیه و استفادهٔ نامشروع منظوری ندارند و در نتیجه کار ملک و مملکت را به‌این پایه از مذلت و بدبختی رسانیده‌اند و اجانب را برمملکت مسلط نموده‌اند پیروی کرده بودم اول به‌تو که پادشاه ایران هستی وسعادت وشقاوت ایران در درجهٔ اول به‌تو متوجه است خیانت کرده بودم. زیرا اگر مملکت ایران به‌اوج سعادت و ترقی نایل شود و از ترقیات محیرالعقول دول راقیه بهره‌مند گردد و در ردیف ممالک بزرگ و سرافراز جهان جای بگیرد منافع و افتخار آن اول متوجه تو خواهد شد.»

سپس با دست بطرف میرزاجهانگیرخان که با لباسهای پاره و خون‌آلود در کنارش ایستاده بود اشاره کرد و گفت:

«اینست حاصل سلطنت و فرمانفرمایی تو برملت ایران و اینست محصول قسمهایی که برای حفظ مشروطیت وسعادت ملت خوردی و اما اینکه مرا به کشته‌شدن تهدید کردی و حکم قتل مرا صادر نمودی بدان که از کشته‌شدن من چیزی عاید تو نخواهد شد و منفعتی نخواهی برد زیرا از هر قطره خون من ملک‌المتکلمینی بوجود خواهد آمد و پرچم مشروطیت وعدالت را خواهد برافراشت.»

ناگفته نماند که این جملهٔ اخیر ملک‌المتکلمین را نه فقط همه مورخین نوشته‌اند بلکه سالها نقل مجالس و محافل ملت ایران بود و مردم این سرزمین به داشتن یک چنین مرد با شهامت وفدا کاری افتخار می کردند.

محمدعلیشاه از جملهٔ اخیر ملک‌المتکلمین چنان برآشفت که فریاد کشید من تورا بطوری بکشم که حتی یک قطره خون از بدنت بیرون نیاید سپس به‌حاجب‌الدوله و دژخیمان که اطرافش صف کشیده بودند گفت بروید این مرد را طناب بیاندازید.

آقای علینقی کوثری لیسانسیه دانشگاه تهران در رسالهٔ دکترای خود راجع به‌این

فاجعه چنین نوشته:

پس از بیانات ملک‌المتکلمین محمدعلیشاه چنان متغیر و آشفته خاطر شد که فریاد کرد بروید این مرد را به‌درخت ببندید و شکم او را پاره کنید و قلب او را برای من بیاورید تا ببینم قلب او از چه ساخته شده که با این جسارت و گستاخی با من حرف می‌زند.

دژخیمان، ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان را احاطه کردند و به‌طرف قتلگاه که فاصلهٔ زیادی نداشت بردند.

تمام کسانی که در آن روز تاریخی حضور داشتند و شاهد و ناظر آن صحنهٔ فجیع بودند به‌اتفاق نقل می‌کنند که این آزادمردان از جان‌گذشته با چنان عزمی راسخ و قدمهای ثابت به‌طرف مرگ رهسپار شدند که گویی مصداق آیه شریفه (یا ایتهاالنفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیتاًمرضیه) در مورد آنها نازل شده و چنان تجلیات پروردگار روح بلند و آزادمرد آنان را تحت تأثیر قرار داده بود که گویی در آسمانها گام برمی‌داشتند و با مردم زمین سرو کاری ندارند.

نایب‌عبدالکریم که یکی از سران فراشهای شاهی بود و در آن مصیبت شاهد و ناظر بلکه متصدی بود و پس از شهادت فجیع ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان چنان آشفته و متأثر شده بود که خدمت دربار را رها کرد و توبه کرد و به کسب مشغول شد چنین نقل می‌کند:

وقتیکه ملک‌المتکلمین را به‌طرف قتلگاه می‌بردند در تمام طول راه به‌آسمان نگاه می‌کرد و به‌اطرافیان خود توجهی نداشت. چون آن مظلومان را وارد محل قتلگاه کردند ملک‌المتکلمین نگاهی به‌اطراف کرد و با یک صدایی مؤثر که گویی از عالم غیب به‌او مدد داده شده این شعر را خواند

ما بارگهٔ دادیم این رفت ستم برما تاخود چه رسد خذلان برقصر ستمکاران

سپس به‌طرف میرزاجهانگیرخان متوجه شد و خواست همسفر گرامی و دوست حقیقی باوفای خود را ببوسد ولی دژخیمان مانع شدند و چون از وداع کردن و درآغوش گرفتن میرزاجهانگیرخان مأیوس شد، سر خود را به‌طرف آسمان بلند کرد و آهسته گفت درآنجا همدیگر را خواهیم دید.

دژخیمان که برای اظهار خدمت به‌آقای خود کمال قساوت و ملعنت را بکار می‌بردند طناب بلند ابریشمی که یکسر آنرا به‌توپ بسته بودند به‌دور گردن ملک‌المتکلمین خداوند فصاحت و مظهر خلق‌الانسان علمه‌البیان و قائد آزادی و دشمن ستمگران انداختند و سر دیگر طناب را چند نفر دیگر گرفتند...

چون خداوند مقدر فرموده که برخلاف آنچه که محمدعلیشاه می‌خواست خون ملک‌المتکلمین روی زمین ریخته شود و چنانچه او گفته بود از هر قطره‌اش آزادمردی

بوجود آید آن روح نیرومند چنان مقاومتی از خود نشان‌داد که میرغضبان برای خاتمه دادن به کاری که مشغول بودند کارد و شمشیرها را کشیده و بدن آن مظلوم را پاره‌پاره کردند.

منظرهٔ فجیع و جانگداز قتل ملک‌المتکلمین بطوری توانایی را از میرزا جهانگیرخان سلب کرده بود که قادر برایستادن روی پای خود نبود و چون نوبت شهادت او رسید دژخیمان او را کشان کشان تا پای طناب آوردند و چون نیمه جانی از او باقی مانده بود همینکه طناب را به‌گردنش انداختند بلافاصله جان داد و به‌دوست صمیمی خود پیوست.

سپس فراشها جسد آن دو شهید راه آزادی را برده در خندق مجاور باغشاه انداختند، شاید منظورشان از این عمل این بود که جسد آن دو شهید طعمهٔ سگها بشود و دیگر کمترین اثری از آنها باقی نماند.

ولی در نیمه شب عده‌ای از آزادیخواهان باوجود مخاطره‌ای که در پیش بود به‌خندق رفته و آن دو بدن پاره‌پاره را برداشته و درقبرستان کوچکی که درقسمت جنوبی باغشاه بود و اینک مقبرهٔ آنها در همان محل است برده و بدون غسل و کفن با همان لباسهای پاره و خون‌آلود دفن کردند.

مستشارالدوله و میرزاسلیمان‌خان میکده که در یکی از چادرها زنجیر بودند نقل می‌کنند که پس از آنکه جلادان با آن بیرحمی ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان را شهید کردند با کمال بیشرمی آمدند و درمقابل چشم ما کاردهای خون‌آلود خود را در نهر آبی که از کنار چادر می‌گذشت شستند و ما با قلبی دردناک و چشم گریان ناظر آن فاجعهٔ بی‌نظیر بودیم و هردقیقه منتظر بودیم که نوبت ما برسد و ما را به‌آنها ملحق نمایند.

هنوز یک‌ساعت از بردن ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان از محبس نگذشته بود و محبوسین همچنان نگران و چشم‌درانتظار بودند که نایب‌باقرخان در حالیکه دو زنجیر شکاری زیر بغل داشت وارد محبس شد، زنجیرها راگوشهٔ اطاق پرتاب کرد و با صدای بلندگفت ملک‌المتکلمین رفت آن دنیا را مشروطه کند از شنیدن این حرف محمدعلی ملک‌زاده که دیرزمانی بود دچار مالاریا بود و در آن ساعت هم تب داشت بیهوش به‌روی زمین افتاد و مدت بیست‌وچهار ساعت درحال اغما بود، حال سایر محبوسین هم معلوم و محتاج به‌ذکر نیست.

گرفتاری رهبران ملت در پارک امین‌الدوله

دولت‌آبادی می‌نویسد:

قشون استبداد در پارک را شکست و به‌طرف کسانی که در آنجا جمع شده بودند هجوم برد، حاجی‌میرزاابراهیم‌آقا را کشتند و سیدمحمد بهبهانی و آقاسیدعبدالله را آنقدر با سرنیزه و ته‌تفنگ زدند که تمام بدن آنها مجروح و متورم شد، ریش بهبهانی را کندند و سر طباطبائی را شکستند، حکیم‌الملک و ممتازالملک خود را مخفی کردند و روز بعد در سفارت فرانسه متحصن شدند.

قزاقها طباطبائی و بهبهانی را سروپا برهنه به‌قزاقخانه بردند ولی چون این دو پیرمرد طاقت راه‌رفتن نداشتند یک درشگه آورده آنها را به‌باغشاه بردند.

با ورود به‌باغشاه جمعی از اشرار آنها را احاطه کرده می‌خواستند معدومشان کنند ولی چند نفر از درباریان آنها را خلاص کردند و درچادری حبسشان کردند، امام‌جمعهٔ خوئی ازکسانی بود که دستگیر شده بود ولی چون قبلا باشاه رابطه داشت باعذرخواهی مرخصش کردند.

ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان و قاضی پس از آنکه اطلاع پیدا کردند که امین‌الدوله به‌باغشاه تلفن کرده که آنان در پارک هستند و تکلیف خواسته به‌خانه میرزاسیدحسن حبل‌المتین که درمجاورت پارک بود رفتند.

مادر حبل‌المتین که پیرزنی بود بنای گریه و ناله را می‌گذارد، ملک‌المتکلمین می‌گوید رفقا ما که باید کشته بشویم این بیچاره را ناراحت نکنیم، برخیزید از اینجا برویم. همگی از خانه بیرون می‌روند و در خیابان دوشان‌تپه گرفتار یکدسته قزاق می‌شوند، قزاقها آنها را احاطه کرده مجروح و مضروب می‌کنند و سپس آنها را به‌قزاقخانه می‌برند.

ناگفته نماند که سیدجمال‌الدین و میرزاقاسم‌خان صور و چند نفر دیگر خود را درخانهٔ حبل‌المتین مخفی می‌کنند و از آن مهلکه جان به‌سلامت درمی‌برند.

درحالیکه آن جماعت مظلوم را سروپا برهنه به‌ضرب سرنیزه به‌طرف قزاقخانه می‌بردند، میرزاجهانگیرخان از زخمهای کارد و ناسزاها اندیشه نکرده و با یک شهامت غیرقابل تصور فریاد می‌کشید ای مردم ما رفتیم شما دست از مشروطه نکشید ما را می‌کشند ولی شما تسلیم ظالم نشوید. ملک‌المتکلمین درمقابل صدمات و زخمهایی که به‌او می‌زدند می‌گفت لاحول‌ولاقوة‌الا‌بالله، پس از ورود به‌قزاقخانه آنها را در یک اطاق حبس می‌کنند، صاحب‌منصبها دسته‌دسته می‌آمدند و به‌آنها فحش می‌دادند.

میرزا جهانگیرخان آنقدر نطق می‌کند که او را می‌برند در یک اطاق تاریک حبس می‌کنند ولی ملک‌المتکلمین از صاحب‌منصب مأمور خواهش می‌کند که میرزا جهانگیرخان را به‌آنها ملحق کند و شرط می‌کند که دیگر نطق نکند.

پس از آنکه آنان را با خفت آنچه تمامتر به‌باغشاه می‌برند یکدفعه دیگر اشرار و مستبدین و سربازها آنها را احاطه کرده و کتک می‌زنند و مجروح می کنند، انگشت کوچک ملک‌المتکلمین از ضربت شمشیر یک قزاق قطع می‌شود. شب آن بینوایان را به‌محضر لیاخف می‌برند، شاپشال روسی و علی‌بک هم در آنجا حضور داشتند ملک‌المتکلمین از اذیت و آزاری که قزاقها به‌محبوسین می کنند شکایت می کند، لیاخف امر می‌دهد که تا فردا کسی مزاحم آنها نشود.

شاپشال به‌ملک‌المتکلمین می‌گوید شما مرا خائن می‌نامیدید و به‌من بد می‌گفتید ملک‌المتکلمین می‌گوید شما به‌نفع روسها برضد مملکت ایران رفتار می کردید.

شاپشال به‌میرزاجهانگیرخان از روی کینه می‌گوید شما در روزنامه نوشتید که من یهودی هستم، میرزاجهانگیرخان جواب می‌دهد من آنچه را که همهٔ مردم می‌گفتند نوشتم. شاپشال می‌گوید فردا شما را به‌دار خواهند زد، ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان جواب نمی‌دهند ولی یک نگاه تحقیرآمیزی به‌او می کنند.

دولت‌آبادی می‌نویسد «از حسن اتفاق، محمدعلی ملک‌زاده را در پهلوی ملک‌المتکلمین زنجیر می کنند، ملک‌المتکلمین به‌او می‌گوید مبادا بگویی تو پسر من هستی زیرا این قوم برای آنکه مرا بیشتر رنج بدهند ممکن است تو را در مقابل چشم من بکشند.

صبح ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان را به‌طرف قتلگاه می‌برند و پس از نیمساعت فراشها زنجیری که به‌گردن آنها بود می‌آورند و در مقابل محبوسین به‌زمین پرتاب می کنند و می‌گویند ملک‌المتکلمین رفت مردم آن دنیا را مشروطه کند.

در وقت رفتن، ملک‌المتکلمین می‌گوید رفقا دیدار بازپسین است و سپس با گامهای استوار و قلبی محکم و مطمئن بدون وحشت و اضطراب که گویی به‌طرف کرسی خطابه می‌رود به‌محل قتلگاه می‌رسد، اول ملک‌المتکلمین را طناب می‌اندازند و میرغضب شکمش را با کارد پاره می کند، بعد میرزاجهانگیرخان را که از مشاهدهٔ قتل ملک‌المتکلمین دیگر رمقی نداشت و نیم‌مرده بود کشان کشان به‌طرف قتلگاه می‌برند و شهیدش می کنند. فسیعلم‌الذین ظلموای منقلب ینقلبون.

بهبهانی و طباطبائی در باغشاه

این دو پیرمرد روحانی که موجد نهضت مشروطیت بودند و بدون کوشش و مجاهدت آنها غیرممکن بود که حکومت ملی جامهٔ عمل بپوشد و قانون اساسی تدوین گردد. تا زمانی که مجلس به‌توپ بسته شد با یک شهامت و از خودگذشتگی برای حفظ مشروطیت و مبارزه با ظلم و دربار استبداد از پای ننشستند و در تمام پیش‌آمدهای خطرناکی که مجلس و مشروطه با آن روبرو می‌شد شجاعانه مقاومت و مبارزه

کردند.

صبح روزی که مجلس را به‌توپ بستند به‌بهبهانی و طباطبائی خبر دادند که قشون استبداد مجلس را محاصره کرده و بیم آن می‌رود که در به‌جنگ و زدوخورد بکشند.

این دو مرد روحانی بخلاف بسیاری از مشروطه‌خواهان و نمایندگان بدون فوت وقت به‌طرف مجلس روانه شدند و بطوری که در صفحات گذشتهٔ این تاریخ نگاشتیم صف قشون دولتی را از هم شکافتند و وارد مجلس شدند و به‌سران احرار که در آنجا بودند ملحق گشتند.

بعد از آنکه قشون در بزرگ پارک امین‌الدوله را شکست و وارد پارک شدند آن دو بزرگوار به‌چنگال سربازان و قزاقها مبتلا و اسیر گشتند.

صدمه‌ای که به‌آنها زدند و بی‌احترامی که در حق آنها روا داشتند به‌قول مستشارالدوله واقعهٔ روز عاشورا را به‌خاطر کسانی که شاهد و ناظر آن منظرهٔ اسفناک بودند می‌آورد.

پس از آنکه آنها را با ته‌تفنگ و مشت‌ولگد کوبیدند و ریش آنها را کندند و بدن آنها را مجروح کردند سروپا برهنه به‌طرف باغشاه کشانیدند.

چون هردو پیرمرد درحدود هفتاد سال از عمرشان می‌گذشت و با آن حال ناتوان و مضروب و مجروح قادر به‌راه‌رفتن نبودند قزاقها یک درشکه بدست آورده و آنها را در درشکه نشانده به‌طرف باغشاه بردند.

بمحض ورود به‌باغشاه عده‌ای از اوباش و فراش و سرباز آنها را محاصره کردند و به کتک‌زدن آنها پرداختند و هرگاه حشمت‌الدوله و چند نفر دیگر از درباریان آنها را از چنگ مهاجمین نجات نداده بودند بطورقطع آنها را می‌کشتند.

حشمت‌الدوله می‌گوید طباطبائی سروپا برهنه و فقط یک پیراهن پاره و یک شلوار در تن داشت. سپس طباطبائی و بهبهانی را در یک چادر کوچک حبس کردند و پس از ساعتی چون بیحال بودند یک قهوه برای آنها آوردند، بهبهانی از خوردن قهوه امتناع کرد، حاجب‌الدوله گفت نترسید زهر در قهوه نیست، بهبهانی یک نگاه تحقیرآمیزی به‌او کرد و صورت خود را برگرداند و گفت لااله‌الاالله.

بعد از چند روز آنها را به‌حضور محمدعلیشاه بردند، محمدعلیشاه با خشونت با آنها رفتار کرد و کلمات ناسزا به‌آنها گفت. بهبهانی با آنکه در چنگال آن مرد جانی و بیرحم اسیر بود با همان شجاعت فطرتی که داشت گفت ما را بکشید ولی با ما با بی‌احترامی حرف نزنید. این حرف بهبهانی چنان آن پادشاه جابر را تکان داد که لحن صحبت را تغییر داد و با ملایمت با آنها صحبت کرد. حبس آنها در باغشاه طولانی نشد و پس از چند روز بهبهانی را که بیشتر مورد کینه محمدعلیشاه بود به‌اتفاق آقا

میرزامحسن داماد‌ش با عده‌ای مستحفظ روانهٔ کرمانشاه نمود و در آنجا آنها را با سختی در یک محل نامناسبی حبس کردند و تا موقعی که تهران از طرف مشروطه‌خواهان فتح شد در آنجا محبوس بودند و طباطبائی را هم به‌مشهد تبعید نمودند.

آقامیرزامحسن یادداشتهای سودمندی از دورهٔ یک سال و چند ماهه حبس خود و بهبهانی در کرمانشاه به‌یادگار گذارده که ما درموقع برای درج در تاریخ از آن استفاده کرده و بنظر خوانندگان خواهیم رسانید.

چگونه بهاءالواعظین جان بدر برد

بهاءالواعظین یکی از وعاظ تهران بود و بدون آنکه خود بداند و متوجه باشد دارای روح انقلابی بود و همینکه انقلاب مشروطیت آغاز شد آن قوهٔ مخفی، اعصاب او را تحت تأثیر قرار داد و چنان هیجانی در او بوجود آورد که بدون مداقه و مطالعه و اطلاع از فلسفهٔ انقلاب ملی، سر از پا نشناخته خود را در اقیانوس بیکران انقلاب که کسی ساحل آنرا نمی‌توانست تشخیص بدهد و عاقبت آنرا پیش‌بینی کند، انداخت.

چون واعظ و اهل منبر بود در مجالس و محافل به‌نطقهای انقلابی پرداخت و جلب توجه قائدین ملت را نمود و به‌معرفی چند نفر به‌اتفاق شیخ محمدعلی تهرانی در انجمن سری که یکی از شعبات جمعیت آزادیخواهان بود و در منزل اعتضادالحکما در پامنار تشکیل می‌یافت عضویت پیدا کرد و زمانی نکشید که در ردیف مشروطه‌خواهان دوآتشه قرار گرفت.

چون نیروی احساسات برقوهٔ عاقلهٔ او تفوق داشت بیش از آنچه مقتضیات وقت اجازه می‌داد راه تندروی پیش گرفت و خشم و غضب شاه مستبد را برضد مشروطیت برانگیخت چنانچه در یکی از نطقهایش محمدعلیشاه را پسر ام‌الخاقان خطاب کرد.

برای توضیح جملهٔ فوق متذکر می‌شوم که از دیر زمانی در آذربایجان معروف بود که محمدعلیشاه فرزند مظفرالدین‌شاه نیست و مادرش ام‌الخاقان با جلودار خودش سروکار داشته و محمدعلیشاه میوهٔ تلخ آن رابطهٔ حرام و نامشروع است.

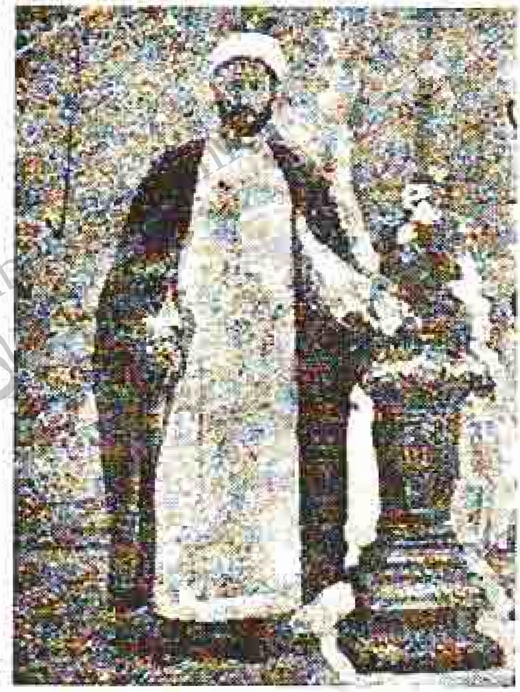
بهاءالواعظین بخلاف خطبای بزرگ که بواسطه قوت نفس و قدرت بیان مردم را تحت تأثیر افکار خود قرار می‌دهند و جامعه را به‌طرف هدفی که دارند می‌کشانند تحت تأثیر مردمی که در مجالس نطقش حاضر می‌شدند قرار می‌گرفت و آنچه که موردپسند آنان بود می‌گفت.

باری بهاءالواعظین تا آخر دورهٔ اول مشروطیت در ردیف انقلابیون تندرو بود و به‌همین جهت محمدعلیشاه کینهٔ او را در دل داشت.

روزی که مجلس به‌توپ بسته شد و سران ملت به‌پارک امین‌الدوله رفتند،

بهاءالواعظین هم با آنها بود و چنانچه ذکر کردیم به‌اتفاق ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و قاضی‌قزوینی و چند نفر دیگر در عمارت ناتمامی که درگوشهٔ پارک بود پناهنده شد.

همینکه پیشخدمت امین‌الدوله نزد آنان آمد و گفت امین‌الدوله به‌باغشاه تلفن کرد که ملک‌المتکلمین و چند نفر دیگر در منزل من هستند و دستور خواست و از طرف شاه جواب داده شد که آنها را نگذارید خارج شوند تا قشونیها آمده آنان را دستگیر کنند، همه یقین کردند که اگر در این محل بمانند تا نیم ساعت دیگر دستگیر خواهند شد و باید از پارک خارج شوند.



بهاءالواعظین

بهاءالواعظین گفت اگر اینجا بمانیم همه کشته خواهیم شد، بهترین راه اینست که از درعقب پارک همگی به‌سفارت انگلیس رفته و در آنجا پناهنده بشویم این پیشنهاد بهاءالواعظین یک امیدواری در قلب حاضرین تولید کرد و از چهرهٔ اغلب مشاهده می‌شد که با این پیشنهاد موافقند.

ولی ملک‌المتکلمین با خشم و تندی گفت من با اینکه یقین دارم کشته خواهم شد و بیش از هرکس مورد کینه شاه و روسها و مستبدین هستم مرگ را برپناهندگی به‌سفارت اجنبی ترجیح می‌دهم، این بیان ملک‌المتکلمین آنهایی را که طالب رفتن

به‌سفارت بودند تحت تأثیر قرار داد که حتی بهاءالواعظین هم جرأت نکرد دیگر در این موضوع صحبت بدارد.

و در همان موقعی که آن جماعت می‌خواستند از پارک امین‌الدوله خارج بشوند و به خانهٔ حبل‌المتین بروند بهاءالواعظین خودش را کنار کشید و بطوری که شخصاً در بیروت برای نگارنده نقل کرد در زیر بته‌های انبوهی که در یکی از نقاط دور‌دست پارک بود مخفی شد و همینکه شب شد به‌اطاق باغبان می‌رود و با التماس از او درخواست می‌کند که لباس باغبانی خودش را به‌او بدهد و در مقابل لباس او را که مسلماً قیمتی‌تر از لباس باغبان بود قبول کند مبلغی‌هم که در جیب داشته به‌باغبان می‌دهد، باغبان قبول می‌کند بهاءالواعظین لباس باغبان را می‌پوشد و سرووضع خودش را تغییر می‌دهد و فردا صبح پیش از طلوع آفتاب به‌طرف سفارت انگلیس می‌رود و با چابکی خود را به‌داخل سفارت می‌اندازد.

توپ‌بستن خانهٔ ظهیرالدوله

آنچه را که می‌نویسم عین یادداشتی است که ملکه ایران همسر ظهیرالدوله و عمه محمدعلیشاه به‌خط خود نگاشته است، با خواندن این داستان حیرت‌آور خوانندگان این تاریخ پی‌خواهند برد که درصورتی که قشون استبداد نسبت به‌ظهیرالدوله و خانواده‌اش که از منسوبین نزدیک سلطنت بودند تا این‌درجه بیرحمی و غارتگری روا داشته‌اند نسبت به‌خانه و کاشانه آزادیخواهان و اهل و عیال آنها چه شقاوت و بیرحمیها که قلم از نگارش آن عاجز است کرده‌اند.

روز پیش که اول جنگ شاه با مجلس بود من خواب بودم، شنیدم صدای فریادی از توی باغ بلند شد از خواب بیدارشدم پرسیدم گفتند یکنفر را قزاقها عقب کرده بودند بکشند خودش را انداخته توی باغ فریاد می‌کشد گفتم مبادا اینجا نگاهش دارید که اسباب فساد برای ما بشود، بیرونش کنید.

غلامرضاخان وظهیرالممالک ازانجمن اخوت آمدند توی باغ درهشتی که مرد که نشسته بود او را بردند، انجمن اخوت، یک‌ساعتی درآنجا بود بعد رفت خانهٔ غلامرضا خان. تمام شد و رفت دو ساعت به‌غروب مانده بعد از آنکه مجلس را توپ بستند و لابد شنیده‌اید تفصیلش را، غلامرضاخان آمد پشت حصیری گفتند عرض دارم، گفتم بگویید، گفتند الان یک کالسکه از دم خانهٔ ثنت رد کردند سیدعبدالله و ظهیرالسلطان و سید محمد تویش بودند اما هیچکدام عمامه یا کلاه نداشتند یک پیراهن و شلوار تنشان بود و از بس باته‌تفنگ اینها را زده بودند بخاک و خون آلوده بودند مقصودم این است که اینها را با این حال بردند باغشاه که بکشند شما یک عریضه به‌شاه بنویسید توسط ظهیرالسلطان را بکنید.

من گفتم ابداً در این موقع عریضهٔ من مثمرثمری نخواهد بود به‌شاه چیزی نمی‌نویسم اما به‌امیربهادر می‌نویسم که ظهیرالسلطان جوان بود اگر خطایی کرده است شاه از کشتنش بگذرد هر مجازات دیگر می‌خواهد بکند، کاغذ را دادم و اینها رفتند، شهر دیگر پیداست چه آشوبی است. تمام قزاقها و عراده‌های توپ از خیابان ما می‌روند حکایتی بود که چه عرض کنم من هم سپرده بودم چند نفر نوکرهای ما دم در بنشینند اگر کسی خواست وارد باغ بشود یا از این مقصرین خواستند پناه بیاورند نگذارند شب خوابیدیم و صبح بیدار شدیم میرآخور و علی‌اکبر دم در باغ می‌نشستند که کسی نیاید، پنج‌شش روز پیش هم هر جا قراول بودند خواستند برای دور باغشاه، قراول هم نداشتیم، میرآخور آمد پشت حصیری سیمین عذرا را صدا کرد و گفت به‌ملکه ایران عرض کنید نترسید روی پشت‌بامهای انجمن اخوت و عمارت بیرون و اندرون را تمام قزاق گذاشته‌اند، دو عراده توپ آوردند جلوی انجمن اخوت یکی جلوی عمارت اندرون وقتی میرآخور داشت این حرف را می‌زد یک گلوله تفنگ آمد توی اطاق، بنای شلیک را از روی پشت‌بام عمارت به‌اندرون و توی حیاط گذاشتند، من نگاه کردم دور تا دور بام قزاق ایستاده و به‌اندرون بیخود تفنگ می‌انداختند تا رفتم ببینم چه‌خبر است از آن در سفره‌خانه که رو به‌باغ است قزاقها ریختند توی سفره‌خانه، تقریباً قزاقها دویست نفر بودند خواستیم از پله‌ها برویم، سربازهای سیلاخوری شاید هزار نفر روی پله‌ها و توی ایوان و حیاط پر بودند و اسباب تالارها و اطاقها را غارت می‌کردند، من و سه‌نفر کلفت بالا مانده بودیم میان این همه قزاق و سرباز از هیچ طرف راه پایین آمدن نداشتیم یکدفعه هم عمارت بیرون را غارت می‌کردند یک قزاق روسی چادر را از سر من کشید من نمی‌گذاشتم آخر برداشت منهم چسبیدم تفنگش را گرفتم لولهٔ تفنگ دست من بود تهش دست قزاق که یکمرتبه توپ اول را به‌عمارت انداختند، خوابگاه و اطاق زمستانی خراب شد، چهلچراغهای طالار افتاد، یک توپ دیگر به‌اطاق سفره‌خانه زدند که ما تویش بودیم، گلوبها ریخت چهلچراغ افتاد و اطاق پر شد از گرد و خاک و دود، متصل هم از پشت‌بام شلیک تفنگ به‌عمارت می‌کردند، بیچاره قناریها قفس آنها در ایوان آویزان بود دیدم که با گلوله زدند قفس افتاد، یک عراده توپ هم آوردند توی باغ برای خراب کردن عمارت بیرونی، دود و گرد و خاک بهوا می‌رفت، قزاقها و مردم غارتی دیدند عمارت خراب می‌شود ترسیدند یکمرتبه از اطاقها دویدند بیرون و من و دو نفر کلفت هم با آنها آمدیم از پله‌ها پایین وقتی آمدیم پایین مادر آقای بیچاره بچهٔ ظهیرحضور را بغل کرده بود، آدمها همه توی ایوان سر برهنه جمع شده بودند. فروغ‌الملوک و دو نفر که حمام بودند لخت با یک قدیفه سرینهٔ حمام می‌خواستند بیایند بیرون قزاقها برایشان تفنگ می‌انداختند می‌ترسیدند، من آمدم پایین یکسره دویدم سرحمام فروغ‌الملوک را بیرون آوردم. بغل من می‌لرزید، رفتم توی حیاط از یک قزاق پرسیدم ما چه کرده‌ایم چرا

خانهٔ ما را خراب می‌کنید؟ حالا وقتی است توی حیاط چشم‌چشم را نمی‌بیند، خود پلکنیک دم صندوقخانه ایستاده بود اسباب صندوقخانه را بالا می‌داد هرچه التماس کردیم که یک چادر بدهید ما سرمان بکنیم فحش می‌دادند یا ابداً جواب نمی‌دادند مادرآقا و آدمها وسط حیاط دور من جمع بودند تا یک گلولهٔ تفنگ می‌آمد این بیچاره‌ها می‌ترسیدند می‌ریختند روی هم. من هم سربرهنه همین یک‌چادرنماز که دورم پیچیده بودند، فروغ‌الملوک لخت یک قدیفه بخودش پیچیده، دیگر هیچ کدام کلفتها چادر نداشتند، یک قزاق ازپیش پلکنیک آمد پیش من پیغام داد چرا اینطور می‌کنید جواب دادم اگر می‌گویید مقصر قایم کرده‌ایم بگردید مقصر را پیدا کنید و ببرید ما که خودمان ده‌یازده نفر زن خلافی نکرده‌ایم اگر حکم شده ملکهٔ ایران را بکشید من ملکهٔ ایران هستم مرا بکشید، راه بدهید دخترم و کلفتها از این خانه فرار کنند، گفتند راه فرار ابداً ندارید باید در همین خانه بمیرید، اذن راه و بیرون رفتن نمی‌دهیم اگر بگذاریم بروید بیرون می‌روید سفارت اشکال پیدا می‌شود باید در همین خانه بمیرید. مادر آقا با آدمها که این حرف را شنیدند ترسیدند خواستند التماس کنند گریه کنند من نگذاشتم به‌فروغ‌الملوک گفتم بیا زود از خانه بگریزیم همهٔ آدمها را صدا کردم، چون آمدیم عصر بود آشپزها رفته بودند و در را از آن طرف قفل کرده بودند اسبابها و غارتیها را هم از پلهٔ بالاخانه می‌آوردند بالا روی پشت‌بام می‌ریختند برای اینکار قزاق زیاد آن‌گوشهٔ حیاط جمع بود و هرطور بود من و فروغ‌الملوک و کلفتها از هول در آشپزخانه را از پاشنه درآوردیم رفتیم توی حیاط آشپزخانه آن در هم بسته بود آن را هم کندیم دویدیم توی کوچه که برویم خانهٔ اردشیرخان، نوکر اردشیرخان راه نداد، توی حیاط اردشیرخان و روی پشت‌بام هم پر از قزاق بود، دیدیم بدتر شد آمدیم توی کوچه پشت‌آشپزخانه هرچه در خانه اتابک را زدیم التماس کردیم گفتند در را باز نمی‌کنیم، بچهٔ ظهیر که بغل مادر آقا بود ترسیده بود گریه می‌کرد قزاقها از روی بام صدای بچه را شنیدند فهمیدند ما داریم فرار می‌کنیم بنا کردند به‌توی کوچه تفنگ خالی کردن خواستیم برویم توی خیابان سوار و سرباز جلوی ما را گرفتند که اگر در خیابان بروید شما را می‌کشیم در اینوقت کلفتها خیلی ترسیدند همه بلند گریه می‌کردند و به‌سربازها التماس می‌کردند بهرجهت یک نردبام شکسته اینجا بود من و فروغ‌الملوک آن نردبام را به‌دیوار گذاشتیم اول فروغ‌الملوک و مادر آقا را فرستادیم روی بام هرچه اصرار کردم چون نردبام شکسته بود کلفتها جرأت نکردند بروند دیدم اگر یک دقیقه معطل بشوم سربازها با تفنگ می‌زنند خودم هم بالا رفتم آدمها زیردست و پای اسبها ماندند وقتی رفتم بالا دیدم جامان از توی کوچه بدتر شد از آن طرف صدای توپ که یک‌ریز می‌زدند به‌عمارت بیرون و عمارت اندرون و انجمن اخوت را خراب می‌کردند و عربده می‌کشیدند، از نوکرها هیچکس نبود جز میرآخور که قزاقها گرفته بودندش و به‌درخت

بسته بودند، با یک قزاق گویا آشنا بوده التماس کرد که بازش کردند خلاصه از روی بام رفتیم پشت‌بام خانهٔ امین‌السلطان، حاجی ابوالفتح‌خان و تمام مردهاشان متوحش توی باغ بودند التماس کردیم که یک نردبام بگذارند ما بیاییم پایین درخانه شما هم نمی‌مانیم از درخانهٔ شما می‌رویم بیرون گفتند ما جرأت نمی‌کنیم اگر شما را راه بدهیم خانهٔ ما را به‌توپ می‌بندند، وای حالا حال مرا تصور بفرمایید با ده‌دوازده نفرزن سربرهنه که همه می‌ترسیدند و بچه هم حیوانی ترسیده متصل گریه می‌کند از هرطرف گلوله عبور می‌کند و می‌ریزد. فروغ‌الملوک جای من ایستاده می‌گوید اگر گلوله به‌تو بخورد منهم خودم را از پشت‌بام پایین خواهم انداخت که بمیرم. آفتاب هم در شدت گرماست خواجه‌اتابک را توی باغش دیدم التماس کردم گفت می‌روم پیش پلکنیک آدم می‌فرستم اگر مرخص کرد شما را راه می‌دهم اینهم رفت آدم بفرستد بقدر یک ساعت‌ونیم طول کشید ما روی پشت‌بام خانهٔ خودمان را که خراب و غارت می‌کردند نگاه می‌کردیم گاهی هم چندگلوله‌ای به‌اطراف ما می‌انداختند که بالای سر ما و از پهلوی ما می‌گذشت. دیگر تسلیم ایستاده بودیم واقعاً تعجب در این است که چطور شد که یک گلوله به‌ما نخورد جانم ازصدمه این دنیا خلاص بشود مگر یک آدم چقدر طاقت دارد، خدا شاهد است که الان که این کاغذ را می‌فرستم بقدری تنم می‌لرزد که قلم می‌خواهد از دستم بیفتد مسلمان نشنود و کافر نبیند آنوقتم که هنوز از نردبان بالا نرفته بودیم به‌دو نفر از کلفتها گفتم بروید به‌این قزاقها التماس کنید نفری یک چادر نماز چیت هم باشد بگیرید و بیاورید سرمان کنیم، آنها هم دلشان را به‌دریا زدند و رفتند دو سه چادر نماز چیت پاره با چه التماسها گرفتند و آوردند که وقتی روی بام اتابک رفتیم آنها را داشتیم.

یکساعت به‌غروب مانده چهار نفر صاحبمنصب آمدند توی باغ اتابک ما را بردند توی دالان آشپزخانه، این آشپزخانه نزدیک خانهٔ اردشیرخان بود چون قزاقها اسبابها را بیشتر آنجا می‌ریختند بدرسگها ما را دیدند، تا آنجا رفتیم ده‌پانزده تیر تفنگ عقب ما انداختند، ما توی دالان رسیده بودیم نخورد، یک‌قدری نشستیم رضا بالا که نایب پلیس است وعباسقلی‌خان کدخدای محلهٔ دولت با سی‌چهل نفر آمدند توی باغ، درباغ را هم بازکردند ما را بردند توی یک اطاق، یک زن فرنگی با چهار زن چاخچوری از اهل اداره آمدند پیش من که ببینند مرد میان ما نباشد ما را بگردند که بسب زیر چادرهامان نداشته باشیم، ما را گشتند وگفتند حالا هرکجا که می‌خواهید بروید. گفتیم می‌خواهیم منزل عضدالدوله برویم بعد از ده دقیقه شش تا درشگه آوردند ما را توی درشگه‌ها نشاندند، در درشگه من رضا بالا با تفنگ نشست و دونفر تفنگدار این‌طرف وآن‌طرف، درشگه‌های دیگر را هم با تفنگدارها آوردند، رفتیم خانه ملکه‌الملوک آن‌شب مثل مرده افتاده بودیم تمام خیالم پیش شما بود یقین داشتم یک تقصیری گردن شما

گذاشتند و شما و ظهیرحضور و ناصرقلی‌خان را کشته‌اند، من با سرورالدوله و فروغ‌الملوک رفتیم باغشاه، در باغشاه قیامتی است اندرونی شاه در باغ وزیر افخم است بیرونی همان باغشاه مقصرین توی اطاقهای زیر بالاخانه می‌نشستند هنوز هم روزی ده نفر بیست‌نفر می‌گیرند می‌برند باغشاه. بهرجهت رفتیم پیش شاه هیچ نگذاشت من عرض کنم، ازبس خودش وسلکهٔ جهان‌اظهارندامت و پشیمانی می کردند قسم می‌خوردند که ما اطلاع نداشتیم دیگر حرف زیاد است همه را نمی‌توانم عرض کنم آخرش شاه به‌من گفت چه‌می‌خواهی هرچه خواهش داری بکن که اطاعت کنم، عرض کردم شما اگرسلطنت دنیا را به‌من دهید تلافی این بلایی که برسرمن آمده نمی‌شود من ابداً هیچ‌خواهشی ندارم هرچه اصرار کرد همین را تکرار کردم شب شد هرچه اصرار کردم مرخص کنید بروم امیریه، نگذاشت. حاجی‌حسین‌آقا آمد باغشاه روی پای شاه افتاد و امان خواست شاه امانش داده مرخص کرد تقی‌زاده با چند نفر دیگر رفتند سفارت انگلیس هنوز هم آنجا هستند هرچه می کنند که سفارت آنها را بدهد نمی‌دهد سهل است دوسه روز است که مردم منتظر شورش تازه‌ای از طرف انگلیسها هستند، شاه متصل می‌فرستد که اگر آنها را بیرون نکنید توپ به‌سفارت خواهم بست می‌گویند جرأت داری بگو یک تفنگ به‌طرف سفارت خالی کنند. عجالتاً شهر در تحت اطاعت نظام بلکنیک است، غوغای غریبی است باری یک شب و دو روز در باغشاه ماندیم به‌شاه عرض کردم من نمی‌توانم اینجا بمانم ظهیرالسلطان این‌جا حبس است زیر زنجیر، متصل خواجه‌ها و غلام بچه‌ها می‌آیند تعریف می کنند که چه گفت، چه کرد، خوبست مرخص کنند من بروم امیریه آنجا هم مال قبله عالم است گفت پس برو شهر هم در تحت قاعده نظامی است دو نفر دور هم نمی‌توانند جمع بشوند اهل خانقاه همه سلامت هستند اما بیچاره‌ها از غصه و ترس مرده بودند کاغذ نوشتم همه را دلداری دادم آرام شدند.

البته شنیدید روزی که مجلس را به‌توپ بستند یک قزاق تفنگی به‌در خانقاه انداخته بود گلوله به‌آن بیچاره که درپشت دربود خورد و فوری مرد.

خانهٔ ظل‌السلطان و جلال‌الدوله و بانوی عظمی را هم خراب و غارت کردند خانهٔ عضدالسلطنه را هم که توی باغ بهارستان بود چاپیدند و خراب کردند خانه سید علی قمی را هم غارت و خراب کردند، دیروز زن و بچه‌اش آمده بودند خانهٔ آقای نایب‌السلطنه عضدالسلطنه هم بازنش خانهٔ آقای نایب‌السلطنه است.

خانه نصف از مردم جزو را ناحق چاپیدند، نمی‌دانید چه‌اوضاعی است آقای نایب‌السلطنه صبح که آمد پیش‌من این کاغذ را می‌نوشتم پرسید گفتم برای شما می‌نویسم گفت مخصوصاً ازقول من سلام برسانید خیلی خیلی دردسر دادم دیگر بس است ازحالات خودتان همه هفته مرقوم دارید. (ملکه ایران)

داستان دستگیری از زبان ارداقی

میرزاعلی‌اکبر خان ارداقی برادر قاضی‌قزوینی در روزنامهٔ خبر می‌نویسد:

پس از آنکه ملک‌المتکلمین با همان شهامت جبلی در جواب کسانی که گفتند جان ما در خطر است و خوبست به‌سفارت انگلیس برویم گفت: من محال است برای حفظ جان خودم در یک سفارت اجنبی متحصن بشوم. دیگر همهٔ امیدها به‌یأس مبدل شد و همه فهمیدند که باید مصائب بزرگی را منتظر بود، بعد لحظه‌ای فکر کرد و گفت ماندن ما در این خانه اسباب وحشت زنها شده است بهتر است برویم به‌طرفی که تقدیر برای ما معین کرده. ملک جلو افتاد و ما از عقب او وارد در کوچه‌ای که به‌خیابان ژاله منتهی می‌شد، شدیم.

پس از بیرون آمدن از در، من دیدم اول و آخر کوچه را سواران قزاق گرفته و قاسم آقای میرپنج امر به‌دستگیری ما داد و نیز دیدم حاجی محمدتقی بنکدار را هم دستگیر کرده‌اند و مستحفظ او چندین نفر اشخاص رجاله می‌باشند.

قاسم آقاخان امر کرد قاضی و ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیر خان را سوار به‌ترک قزاقها کردند و ما را تحویل اشخاص رجاله دادند.

سه نفر اولی را لخت نکردند ولی در حین لخت کردن اینجانب و ملک‌زاده، بابک سمیعی بواسطهٔ غفلت لخت کنندگان پا به‌فرار گذاشته و بعداً معلوم شد خودش را به‌مریضخانهٔ امریکاییها رسانیده سپس به‌طرف رشت عزیمت کرد.

دستهای ما سه‌نفر (من و ملکزاده و حاجی‌بنکدار) را از دوطرف دو نفر رجاله گرفته و به‌این ترتیب به‌طرف قزاقخانه حرکت دادند.

در بین راه دو اتفاق قابل ذکر است: اولی این بود که در جلو سفارت انگلیس چون یک زن و مرد ارامنه ایستاده و تماشا می کردند، لذا مرحوم میرزاجهانگیرخان از پشت ترک قزاق دستش را بلند کرده با صدای رسا فریاد کرد:

ای مردم! بدانید ما در نتیجه مبارزه با استبداد و تحصیل آزادی با کمال افتخار می‌رویم تا کشته شویم و به‌هموطنان ما بگویید برای گرفتن مشروطیت استقامت ورزیده و.... ولی یکنفر قزاق از عقب باشوشکه به‌او حمله کرد و سرش را شکافت و نگذاشت بقیهٔ نطق خود را بپایان برساند. دیگر اینکه یک عده سرباز سیلاخوری که آستینهای خودشان را بالا زده و گویا برای غارت می‌رفتند وقتیکه به‌نزدیک اینجانب رسیدند یکی از آنها به‌دو نفر مستحفظ من نهیب زده گفت:

ایست بروید کنار، آنها هم مرا ول کرده بعقب رفتند و تفنگ کشید به‌روی اینجانب ولی قبل از شلیک قاسم‌آقاخان رکاب کشیده با شلاق زد به‌سر سیلاخوری مزبور و اینجانب را از کشتن نجات داد.

بالجمله پس از ورود به حیاط قزاقخانه که مرحوم ملک و دو نفر همراه او جلوتر بودند چون چشمان خون گرفته قزاقها به‌آنها افتاد لذا مانند یک درنده وحشی به‌آنها حمله کرده و اگر چند نفر صاحبمنصب با عجله از بالا به‌داد آنها نرسیده بودند قطعاً تکه‌تکه شده بودند یعنی صاحبمنصبان گفتند:

(اعلیحضرت همایونی خیال دارند اینها را دم توپ بگذارند...) غرض اینکه با این قبیل بیانات ما را نجات داده و وارد محبس نمودند.

چون در موقع حمله دست ملک‌المتکلمین شکافته شده بود و نیز حاجی محمدتقی بنکدار هم زخم خورده و خون سرمیرزاجهانگیرخان بند نمی‌آمد لذا یک نفر دکتر قزاقخانه با یک انفرمیه آمده مشغول شستشو و زخم بندی شدند و رفتار دکتر خیلی نجیبانه و از روی دلسوزی بود اما انفرمنه گاهی به‌سروصورت میرزاجهانگیرخان سیلی زده و شماتت می کرد و ممانعت دکتر هم درحق او اثر نمی‌بخشید و بعلاوه قزاقها نیز دسته دسته آمده فحش می‌دادند و چون هتاکی آنها از حد گذشت لذا مرحوم ملک گفت:

آقایان ما غلط یا صحیح با حکومت مخالفت کرده و حالیه مغلوب شده‌ایم اعلیحضرت همایونی هر اقدامی که صلاح بدانند درحق ما اجرا خواهند فرمود ممکن است ما را دم توپ بگذارند و یا به‌چاه بیاندازید وحتی احتمال دارد ما را عفو فرموده و خلعت بدهند ما امروز اسیر شما هستیم و ادارهٔ قزاقخانه اولین ادارهٔ نظامی مملکت بوده و این به‌حیثیت وشرافت قزاقخانه برمی‌خورد، به‌یک عده اشخاص محترم این قبیل فحشهای رکیک داده شود مثل اینکه ما را در فاحشه‌خانه و یا قمارخانه گرفته باشند.

براثر این اظهارات ملک صاحبمنصبان به‌زور قزاقها را از محبس خارج کردند و دم درقراول گذاشتند و محبس یک صورت آبرومندی به‌خود گرفت و فقط صاحبمنصبان برای دیدن و تماشای ما می‌آمدند و بعضی از آنها قزاقهای روسی بوده که نفرات آنها پیش از صاحبمنصبان ایرانی توقف کرده و عمیقانه به‌مرحوم ملک و دیگران نگاه می کردند.

تقریباً دوساعت به غروب‌مانده‌ما را بیرون آورده‌و درمقابل دویست‌نفرقزاق‌سواری که صف کشیده بودند هردو نفر را سوار یک عرابهٔ توپ کرده و سر زنجیر را به‌عقب اتصال داده و قفل کردند.

قزاقی که زنجیر اینجانب وبرادرم را اتصال می‌داد اظهار کرد:

بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری خیال دارند شما را دم توپ بگذارند نه خیال کنید دم باغشاه توپ نیست بلکه خیلی هست ولی میل دارند شما را دم این توپها بگذارند که مجلستان را خراب سازند.

تقریباً یک ساعت با حال انتظاری روی توپها نشسته بودیم که یک نفرصاحبمنصب روسی سواره ازباغشاه وارد و وقتی که ما را دید با خشونت گفت:

بیاندازید پایین اینها را.

ما را پایین آورده و دستور داد در فاصله‌های معین سر زنجیرها را دادند یک نفر سوارقزاق و به‌این ترتیب از قزاقخانه خارج شده و وارد خیابان شدیم.

در اطراف خیابان جمع کثیری زن و مرد ایستاده به‌ما فحش می‌دادند و تف می‌انداختند و در پاره‌ای نقاط مخصوصاً پیرزنها هجوم آورده می‌خواستند ما را کتک بزنند ولی قزاقها نمی‌گذاشتند و بالاتر از همه اینها گاهی افسر روسی فوق‌الذکر فرمان یورتمه به‌سواران قزاق داده و نظر به‌اینکه نمی‌توانستیم پیاده باپای اسب راه برویم لذا از جلو بواسطه کشیده شدن زنجیر و از عقب باخوردن شلاق مشغول دویدن شده و با یک وضع مشقت‌بار مقارن غروب وارد جلوخان باغشاه شدیم.

اردوی ساخلوی آنجا ریختند به‌سر ما و از هجوم سربازان سیلاخوری و سمقانی فقط این قضیه را تذکر می‌دهم که یک نفر سرباز با قنداق تفنگ پنج‌تیر کوبید به پیشانی مرحوم قاضی و خون مانند فواره به‌سر و روی او سرازیر گردید.

و پس از اینکه مأمورین قزاق مقیم باغشاه با یک ولوله و دادوفریادی ما را از چنگال سربازان وحشی نجات دادند وارد حیاط باغشاه گردیده و بعد از عبور از یک خیابان به‌یک محوطهٔ وسیعی داخل نمودند.

در آنجا دیدیم در توی یک چادر قلندری عده کثیری دیگر محبوس هستند که جا ندارند ما را هم داخل آن جمعیت بنمایند بهمین جهت مجبور شدند درجلوی چادر مزبورما را به‌زمین نشانیده و بهتر درمعرض کتک‌خوردن قرار دهند چنانکه دادند.

یعنی نظر به‌معروفیت و اهمیت مرحوم ملک و همراهان او که طرف نسبت با دستگیرشدگان قبلی نبودند، اصلا ورود آنها مانند بمب در سراسر باغشاه صدا کرد و تمام ساکنین آنجا از سرباز و فراش و سرایدار و غیره دور ما جمع شده و با مشت‌ولگد می‌زدند برسروصورت ما و از حسن‌اتفاق اگر پیش‌آمد زیر رخ نداده بود زیر دست و پا بکلی له شده بودیم، یعنی یکنفر سرپنج (بعداً معلوم شد اسم او غلامرضاخان است) آمد با آهنگ نظامی اظهار کرد:

قاضی، ملک‌المتکلمین و صوراسرافیل را بیاورید. این سه‌نفر را بلند کرده بردند لازم به‌توضیح است که ما خیال می‌کردیم لدی‌الورود به‌باغشاه همه ما را خواهند کشت و در این صورت خودداری در این باب باعث استعجاب شده بود ولی پس از بردن این سه‌نفر همه تصور کردند نظر به‌اهمیت آنها اعدام آنها را مقدم شمرده و نوبت سایرین را به‌بعد موکول کرده‌اند. باوجود این تقریباً نیمساعت بعد آنها را برگردانیده و سرپنج فوق‌الذکر اظهار کرد.

حکم حضرت پالکونیک این است که می‌فرمایند اینها در امان هستند کسی حق ندارد اینها را بزنند و نیز این سه‌نفر را علیحده زنجیر کرده و به‌آنها چایی و سیگار هم

بدهند.

بموجب این دستور، آن سه‌نفر را چند قدم دورتر از ما برزمین گذاشته و سپس در اطراف ما قراولان گذاشته و دیگر مانع می‌شدند اشخاص خارجی به‌نزدیک ما بیایند.

و نیز یک مقدار توتون و کاغذ سیگار و کبریت آورده در پهلوی ما گذاشتند و خیال می کردیم چای هم خواهند داد ولی ندادند.

من دیدم براثر این ارفاق ترحم‌آمیز لیاخف از لگد و توسری‌خوردن نجات یافته و می‌توانم سرم را بلند کنم و به‌صاحبمنصب مستحفظ (باقرخان‌سلطان) گفتم جناب سرهنگ چون برادر بنده پیچیدن سیگار بلد نیست لذا خواهش می کنم مرا ببرید نزد ایشان. و نامبرده پس از اندک تأملی تقاضای مرا انجام داد و همینکه پهلوی برادرم نشستم فوراً دامن پیراهن عربی او را پاره کرده و یک قسمت آنرا سوزانده گذاشتم روی زخم پیشانی ایشان و با قسمت دیگر آن را بستم، چنانکه این اقدام من در عکس آن مرحوم نمودار است.

فوقاً گفتم پیغام لیاخف آزار و اذیت ما را برطرف نمود یعنی این اندازه مجال داد که افکار پریشان خود را در مقابل منظرهٔ دلربای سپهر و تلألؤ ستارگان در یک نقطه تمرکز داده و مانند اشخاص مغروقی که در وسط دریای طوفانی، ساحل نجاتی را جستجو نمایند همه متفکر و ساکت و آرام بودیم و بعبارت دیگر همین احوال نسبت به‌گذشته یک حال خوشی بود که متأسفانه دیری نپایید که از دور صدای وحشت‌زای چکمه‌های منظم یک عده قزاق بگوش رسید.

یک‌دو، یک‌دو، یک‌دو.

و وقتیکه به‌نزدیک ما رسیدند فرمان ایست به‌آنها داده شد و ته تفنگها را برزمین کوبیدند.

بعد همه محبوسین قبلی و بعدی را بلند کرده و مانند گلهٔ گوسفند دور آنها را احاطه کرده و امر به‌حرکت دادند. قلب همه مانند گنجشک می‌لرزید زیرا همه خیال می کردند در این وقت شب که تا یک درجه آرامش برقرار بوده قصد دارند همه را دسته جمعی اعدام نمایند و بهمین جهت قوهٔ زانوی پاره‌ای افراد ضعیف‌النفس بقدری سست شده بود که قادر به‌حرکت نمی‌شدند ولی این شکنجه‌های فکری بزودی برطرف شد زیرا پس از رسیدن به‌نزدیک عمارت درباغشاه دیدیم ما را پیچ داده و از چند پله بالا بردند و وارد یک اطاق پرعرض وطولی که بسیار بزرگ بود نمودند.

زمین اطاق با آجر مفروش بود و پس از اینکه همه محبوسین را در دور تادور طالار نشاندند آجرهای سه نقطه از وسط را با سرنیزه تفنگ از زمین کندند و میخهای سرزنجیرها را کوبیدند به‌زمین و قفل کردند و بعداً یک عدد چراغ موشی نفتی در وسط

گذاشته و گفتند بخوابید.

همهٔ ما دراز کشیده خوابیدیم ولی بواسطه کوفتگی بدن و زخمهای سروصورت و خصوصاً با زنجیر سنگین و بدن لخت مشکل بود کسی روی آجرها بخواید چنانکه با ناله‌های ضعیفی همه تا صبح بیدار بودند ولی از ترس قزاق می‌ترسیدند بلند شوند و بنشینند، زیرا دم در یه‌قراول امر شده بود که هریک از اینها برخاستند با گلوله بزنید.

مقارن طلوع آفتاب اجازهٔ بلند شدن یعنی نشستن به‌ما دادند و نظر به‌اینکه هر پنج‌شش نفر در یک زنجیر مقید بودیم لذا دسته‌دسته ما را به‌مبال برده برگرداندند و آفتابه هم برای طهارت به‌ما نمی‌دادند و عجب‌تر اینکه در مدت دورهٔ حبس حتی اجازه نمی‌دادند ما دست و روی خود را بشوییم.

باید بگویم مسئله مبال رفتن برای ما یک مصیبتی بود که واقعاً طاقت فرسا بود زیرا اولا روزی دومرتبه ما را به‌مبال می‌بردند که در وسط روز و یا نصف‌شب اگر کسی قضای حاجت داشت مانند مار به‌خود می‌پیچید و ثانیاً زنجیر را باز نمی‌کردند که بعد از تمام شدن کار نفر اول نفر دومی به‌روی مبال می‌نشست و این مسئله برای اشخاصی که در وسط زنجیر بودند هم برای آنها و هم برای طرفین زنجیر بی‌اندازه مشکل بود زیرا در توی مبال می‌بایست محبوسین اول و آخر زنجیر در دور افراد وسطی جمع شده و گردن خودشان را پایین آورده و آنقدر صبر کنند تا کار آنها تمام شود.

غرض اینکه پس از خاتمهٔ این عمل یعنی وقتی که تمام محبوسین را دسته‌دسته به‌مبال برده برگرداندند مرحوم ملک‌المتکلمین به‌باقرخان گفت من و آقای قاضی معتاد به‌خوردن تریاک هستیم و خواهش دارم یک استکان چای و قدری تریاک به‌ما بدهید. باقرخان پس از یک ربع ساعت مقداری تریاک آورده و داد به‌ما ولی گفت چای نیست با آب بخورید.

یکروز سیاه

مرحوم ملک گفت جناب قاضی.... که در همین آن باقرخان با دو نفر قزاق که در دست هر یک از آنها یک عدد زنجیر شکاری بود وارد اطاق شدند و باقرخان قفل زنجیر ملک و میرزاجهانگیرخان را باز کرده و پس از زدن زنجیر شکاری به‌گردن آنها به‌قزاقها گفت بلند کنید.

میرزا جهانگیرخان را جلو انداخته و ملک در عقب او حرکت می‌کرد و بهمین جهت او اول و زودتر از در اطاق خارج شد ولی خروج ملک بطور عادی صورت نگرفت یعنی ایشان مانند یک شیر موقر محتشمی با قدمهای سنگین و آرام رسید به‌در اطاق و در حین خروج از در اطاق کاری کرد که در آخرین دم‌مرگ ابداً فراموش شدنی

نیست، یعنی از حلقوم او مانند غرش رعد یک صدای موحش در اطاق پیچید که تمام شنوندگان را مرتعش نمود و آن این بود که گفت:

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما — بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

پس از خواندن این شعر پای خود را از درگاه اطاق بیرون گذاشتند و از نظر ما ناپدید گشت ولی طنین آهنگ گرم او یک لرزش و نوسانی در فضای اطاق ایجاد کرد که فوق‌العاده خوفناک بود.

یعنی اگر یک چشم حقیقت‌بین دقیقی که به‌جریان امور معنوی طبیعت هم ناظر بود، در همان آن می‌دید مدلول شعر ملک در حق درباریان همین اثرات را خواهد بخشید که بعداً همه دیدند به‌عبارت روشن‌تر، از غرش رعدآسای ملک برق سوزانی جهش خواهد یافت که غیر از دودمان یکصدوپنجاه سالهٔ قاجاریه، خرمن هستی خیلی از خانواده‌های جور و ستم را نیز آتش خواهد زد.

عجب‌تر اینکه من نمی‌دانم براثر چه الهام مؤثری در همان آن شعر اول قصیدهٔ خاقانی بخاطرم آمد که برادرم برای مرحوم ایرج میرزا خواند:

هان ای دل عبرت‌بین از دیده نظر کن هان — ایوان مداین را آیینه عبرت دان

البته خاطرات اینجانب که دورنمای یک آینده دورتری را نشان می‌داد در غریزهٔ ذاتی محبوسین که عبارت از حب حیات باشد کوچکترین تأثیری نداشت یعنی اظهار ملک مانند صدای ناقوس مرگ در خاطر همه واقعاً این تأثیر را بخشیده بود که با بی‌زبانی در قلب خود مترنم بودند: (نه برمرده، بر زنده باید گریست)

بالجمله یکساعت بعد زنجیر شکاری میرزا جهانگیرخان و ملک را آورده و روی زنجیرهای دیگری که برای محبوسان بعدی ذخیره بود انداختند و قاضی گفت آنها را کشتند و بنا بود مرا هم بکشند و نمی‌دانم چه‌طور شد منصرف شدند.

حاجی محمد تقی بنکدار پرسید دیشب شما را پیش شاه بردند؟

جواب داد نخیر بردند نزد لیاخف و شاپشال که می‌خواستند هیکل ما را ببینند وقتیکه وارد شدیم، لیاخف و شاپشال روی صندلی نشسته و ما را در جلوی آنها نگاه داشتند. و لیاخف بکلی ساکت بود و حرفی نمی‌زد ولی شاپشال شروع کرد به‌ما ملامت و سرزنش کردن، خصوصاً به‌میرزاجهانگیرخان گفت من یهودی‌زاده هستم؟ فردا معنی این حرف را به‌ذائقه تو خواهم چشاند. و در پایان اظهارت شاپشال آن مطالبی که در قزاقخانه گفته بود مدلول آنرا برای لیاخف تعریف کرده و احکامی که دیشب از طرف لیاخف به‌مستحفظین ابلاغ کردند براظهارات ملک بود.

لازم به‌توضیح نیست اعدام آن دو نفر که مبارزان سرسخت آزادی و مجسمهٔ شهامت و وطنپرستی بودند تا کدامین درجه محبوسین دیگر را عزادار کرده است و بعلاوه چون خیال می‌کردند خودشان هم تقریباً به‌سرنوشت آنها مبتلا خواهند شد لذا با

بغل کردن زانوی وحشت و اضطراب طوری مبهوت و از خود بیخود بودند که اشک تأثر از چشم هیچیک از آنها جاری نمی‌شد و به‌عبارت دیگر تقریباً شبیه به‌یک مجسمه بیروح شده بودند که منبع اشک آنها بکلی خشک شده باشد.

فقط چشمان پسر ملک که پدر بی‌نظیرش را از دستش گرفته بودند دقیقه بدقیقه نمناک شده و نظربه‌اینکه نامبرده هم در اندیشه وحشت و مبهوتی با سایرین شریک بوده لذا گریه ایشان نیز طوری نبود که اشکهای فراوان از چشمان او سرازیر گردد.

بعبارت مختصر بهت مرگ‌آمیز این جمعیت را فقط یک حادثه تازه می‌توانست تغییر دهد چنانکه تغییر داد و آن عبارت از آوردن شاهزاده یحیی‌میرزا با عبا و عمامه بود که ورود او با این هیکل و صورت البته غیرمنتظره و مضحک بود زیرا با کفش سفید کتانی و کت‌وشلوار و صورت تراشیده و سبیلهای پرپشت مشکی بایه بنظر آورد که با عبا و عمامه خصوصاً در آن تاریخ بی‌اندازه‌منافات داشت و ایشان تفصیل گرفتاری خود را اینطور بیان کردند:

با اخوی خود شاهزاده سلیمان‌میرزا در خانه..... بودیم که نامبرده حاضر نشد تبدیل لباس نماید و او جلوتر از من رفت و من بعد از رفتن ایشان با عبا و عمامه همینکه از خانه خارج شدم ساکنین آن محل مرا شناخته و گفتند یحیی‌میرزا را ببین و مرا دستگیر کرده و بدون درنظر گرفتن مقصد معین گرداندند، وقتیکه به‌خیابان جلیل آباد نزدیک ادارهٔ ژاندارمری رسیدیم برای اینکه لامحاله خود را از چنگال یک عده اشخاص رجاله غیرمسئول نجات داده باشم دستم را دراز کرده به‌ژاندارمها گفتم (مرا بگیرید من یحیی‌میرزا هستم) آنها مرا گرفته به‌باغشاه آوردند.

قاضی شخصی نبود که کور کورانه به‌چاه افتد یعنی بقدر کافی معرفت به‌احوال خود پیدا کرده بود که بداند خط سیر او به‌همین نتیجه منتهی می‌شود.

او می‌دانست برای گرفتن مشروطیت و آزادی باید صدها نفر مانند خود او کشته شوند.

او می‌دانست حفظ استقلال مملکت بدون فداکاری افراد آن ابداً ممکن نیست چنانکه میلیونها نفر مردم دنیا پیوسته برای همین مقصود جان می‌دهند.

بعبارت مختصر او قبل از دیدن لیاخف و شاپشال و قبل از اینکه این مسئله را به‌حاجی‌محمدتقی بنکدار بگوید به‌خود این جانب اظهار نمود، چنانکه از برخورد اولیه خود در مجلس شورای ملی که کاملاً معلوم نبود مجلس را به‌توپ خواهند بست ۳۵ تومان اسکناس از بغل خود در آورده و داد به‌من و ضمناً گفت علی‌جانم، خلاصی برای من ممکن نیست ولی احتمال می‌دهم تو از خطر مرگ نجات خواهی یافت غرض اینکه راجع به‌مبلغ مزبور تفصیل آنرا بعد موکول می‌کنم.

بالجمله پس از کشتن مرحوم ملک و میرزاجهانگیرخان، نزدیک ظهر یکعدد نان

گرده و یکعدد خیار پوسیدهٔ زرد ناهار برای ما آوردند که شام شب ما هم منحصر به همین بود.

بعلاوه سه ساعت بعداز کمیسیونی مرکب از قهرمان‌خان حاجب‌الدوله وغلامرضا خان‌میرپنج در پهلوی اطاق ما تشکیل شد و یک‌عده مردمی که مانند نوکرهای آقا سیدعبدالله و غیره بی‌ربط دستگیر شده بودند آنها را می‌بردند و بعد از تحقیق مختصر مرخص می کردند و قاضی گفت چون در حق من بی‌اندازه اظهار عداوت و دشمنی ابراز می‌شود لذا توخودت یک اظهاری بکن شاید تو را مرخص کنند.

وقتی که باقرخان وارد اطاق شد گفتم جناب سرهنگ مرا بیخود گرفته‌اند و چنانچه مرا هم باید استنطاق کنند... پرسید تو کی هستی؟ گفتم برادر قاضی، جواب داد پدرسوخته برادرقاضی هم استنطاق دارد؟

مختصر اینکه پس از استخلاص اشخاص متفرقه ما را برای انداختن عکس بردند به‌حیاط وقبل ازعکس‌برداری دیدم باقرخان دوان‌دوان آمد وعبا و عمامهٔ یحیی میرزا را آورد وگفت حضرت‌والا با این لباس لازم است عکس بردارید.

باقرخان ازصبح تا عصر یک مقدارتریا ک برای قاضی می‌آورد که نظر به‌زیادی و کمی آن مقدار زیادی را ذخیره کرده درموقع می‌دادم بخورد و مقدار بعدی را برای وقت بعدی ذخیره می کردم.

روزی رضابالاخان آذربایجانی (رئیس نظمیه) که سابقه دوستی با قاضی داشت برای استخلاص یکی از همشهریهای خود وارد اطاق شده و قاضی به‌او گفت (چون زن و بچه من نمی‌دانند ما زنده هستیم لذا خواهش دارم قدغن فرمایید فقط زنده بودن ما را به‌آنها اطلاع دهند).

روز دوم باقرخان وارد اطاق شده از قاضی پرسید شما حب می‌خورید؟

جواب دادند تریا کی که می‌خوردم می‌دادم دواخانه حب می کردند تا زیاد و کم نشود.

یک قوطی داد به‌ایشان و اظهار کرد ازمنزل شما فرستاده‌اند.

یکی ازمسائل جانگدازی که درحق ضیاءالسلطان و روح‌القدس هرشب تکرار می‌شد این بود که:

این دونفر بدبخت را هرشب درپشت اطاق ما شلاق می‌زدند و ضجهٔ گوشخراش آنها واقعاً طاقت‌فرسا بود و علت این اقدام برای این بود که آنها متهم بودند در انداختن بمب به‌محمدعلیشاه شرکت داشته‌اند.

اتفاقاً یک شبی روح‌القدس را بقدری زدند که قوهٔ حرکت از او سلب شده بود چنانکه دو نفر قزاق مشارالیه را بغل کرده آوردند و درحین زنجیر کردن او باقرخان گفت پدرسوخته آخر اقرار نخواهی کرد؟

جواب داد والله قربان...

مجال حرف زدن به‌او نداد یعنی با گذاشتن پای چپ و راست خود شروع کرد بشدت مشارالیه را کوبیدن و بعد از فراغت از او به‌زدن سایرین شروع نمود.

ولی من نفهمیدم چرا به‌بعضیها شلاق نمی‌زد که منجمله از آنها اینجانب بودم وقتی نوبت به‌مرحوم یحیی‌میرزا رسید چنان با غیظ و غضب شروع به‌زدن او نمود که گاهی شلاق به‌سروصورت ایشان می‌خورد و برای حفظ چشم خود برحمت به‌طرف دیوار می‌پیچید و عجب اینکه ابداً آخ نمی‌گفت وحتی بعد از بیرون رفتن باقرخان با خنده‌رویی و بشاشت برگشته به‌سایرین گفت این صدمات را باید در راه آزادی تحمل نمود چنانکه در انقلاب فرانسه عملیاتی در حق آزادیخواهان می کردند که بدن انسان مرتعش می‌شود.

قاضی یک صدای گرم گیرنده‌ای داشت که گاهی آیات قرآن و زمانی ترجیع‌بندهاتف و یا اشعار نظامی و سعدی را زمزمه می کرد و آهنگ صدای او بقدری جذاب بود که قزاقها هم اظهار تمایل به‌خواندن او می کردند و بعد او یک روزی راجع به‌فاجعهٔ صحرای کربلا شروع به‌خواندن این اشعار نمود:

یثرب بباد رفت به‌تمنای ملک ری بطحی خراب شد... الخ

غرض اینکه خواندن این اشعار یک گریهٔ شورانگیزی ایجاد کرد که حتی قزاقها هم بی‌اختیار شروع به‌گریه کرده و بعد از سکوت قاضی با قوطی سیگار پیچیده و بهریک ازما یک‌عدد سیگار داد.

ولی مقارن غروب باقرخان با یک قیافهٔ عبوس و غضب‌آلود وارد شده و پرسید کی اینجا روضه می‌خواند...؟

مرحوم باقرخان (فراشباشی مجلس) جواب داد سرکار سرهنگ کسی روضه نخوانده و فقط جناب قاضی کمی قرآن خوانده و نظر به‌اینکه دل ما هم خیلی گرفته بود لذا یک قدری گریه کردیم.

رو به‌قاضی کرده و گفت بعد از این حق نداری بخوانی و سپس با خشونت قوطی تریاک را از ایشان گرفته بیرون رفت، همان شب دو عدد حب آورده داد به‌ایشان، اما شب دوم اقدام او بکلی برخلاف معمول بود یعنی مقارن مغرب دو عددحب آورد داد به‌قاضی و خودش از وسط اطاق تنگ‌آب را برداشته داد به‌ایشان و اظهار کرد بخور.

نظر به‌اینکه من از ذخیرهٔ خود تریاک ایشان را قبلا داده‌بودم لذا بعد از بیرون رفتن باقرخان حب را از دهن خود درآورده و به‌من داد گفت ببین این تریاک است جواب دادم نمی‌توانم تشخیص بدهم.

تقریباً یک ساعت از شب رفته باقرخان آمد همهٔ ما را بیدار نمود و خودش با سر برهنه در پایین اطاق به‌زمین نشسته و شروع کرد به‌نوازش و مهربانی کردن و بعد از

یک سلسله مطالب متفرقه اظهار کرد بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری خیلی رئوف و بنده‌پرور هستند و گویا خیال دارند همهٔ شما را عفو فرمایند.

و بعبارت مختصر پس از اینکه قریب یک‌ساعت نشست و نظیر این قبیل صحبتها را نمود برخاست و رفت و ما تصور کردیم باید در خارج جریاناتی به‌نفع ما رخ داده باشد که رفتار باقرخان را بکلی تغییر داده و با یک اندیشهٔ خوشی بخواب رفتیم.

بعد از بیداری از خواب من دیدم در قیافهٔ قاضی نشاط امید موجود نیست زیرا با یک نگرانی و اضطراب خاطر حبها را از من گرفت و گفتم نظر به مشکوک بودن خوب است نخورید، جواب داد چاره ندارم زیرا فرضاً تریاک نباشد بار دیگر با شلاق بخورد من خواهند داد و این بگفت و حبها را خورد و سپس اظهار داشت من تصور می کنم از یک خانواده به‌قربانی یک‌نفر قناعت کنند و ممکن است ترا مستخلص سازند و چنانچه این شد...

نفهمیدم چرا دنبالهٔ صحبت خود را قطع کرد و دراز کشید و چند دقیقه بعد یک تشنج خیلی شدیدی به‌او عارض گشت و فقط توانست بگوید علی‌جانم بگیر مرا.

البته من نمی‌توانستم ایشان‌را بگیرم زیرا حاجی محمدتقی بنکدار مابین من و او حایل بود و زنجیر گردنم هم مانع بود بتوانم خویشتن را به‌او برسانم.

و او مانند مار به‌خود می‌پیچید و پاهای خود را برزمین می کوبید، غرض اینکه حال او طوری بود که این جانب و محبوسین دیگر را فوق‌العاده مضطرب و متأثر می کرد چنانکه نایب باقر و چندنفر از محبوسین دیگر فریاد کردند:

بابا بداد این بیچاره بدبخت برسید، قزاقها متوحشانه دویده و باقرخان را در حیاط از خواب بیدار کردند مشارالیه مثل اینکه منتظر همین پیش‌آمد بود با چشمان خواب‌آلود وارد اطاق شد و فوراً قفل زنجیر گردن قاضی را باز کرده و بدو قزاق امر کرد او را کشان کشان از اطاق بیرون بردند.

شهادت قاضی قزوینی

ما در جلد سوم این تاریخ شمه‌ای از حالات قاضی قزوینی نوشتیم و اینک تاریخ زندگانیش را با شرح شهادتش تکمیل می کنیم.

همه تصور می کردند که همان روزی که ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را شهید کردند قاضی‌قزوینی و روح‌القدس را هم خواهند کشت ولی بجهاتی که بعداً خواهم نگاشت در کشتن آنها عجله نکردند و بموقع دیگر گذاردند.

در یکی از همان شبهای غم‌انگیز که محبوسین باغشاه در زیر زنجیر سربه‌گریبان فرو برده و به‌آنچه از دست رفته بود تأسف می‌خوردند، قاضی قزوینی با یک صدای محزون و متأثر کننده این اشعار را خواند:

تا که غیرت مردی شد ز خلق ایرانی | ملک ملت ایران رفت رو به‌ویرانی
اولین جهانگیران خسروان ما بودند | از کیانیان یکسر تا گروه ساسانی
صیت سطوت ایران بود در جهان معروف | خوانده‌ای اگر تاریخ صدق قول من دانی
حال بشنو احوالش با خبر شو از حالش | بین چگونه افتاده روی در پریشانی
والیان والاجاه چاکران دولتخواه | خلق مملکت رانند جای مملکت‌رانی
وامحمدا زین خلق، واشریعتا زین قوم | کافران به‌ما گویند داد از این مسلمانی

این اشعار چنان حال تأثری در محبوسین و حتی فراشها و مستحفظین بوجود آورد که همه با صدای بلند بنای گریستن را گذاردند.

صدای گریه محبوسین بحدی بلند بود که در خارج اطاقی که در آن حبس بودیم به‌گوش می‌رسید. جاسوسان که اطراف بودند حالت هیجان محبوسین را به‌اطلاع محمد علیشاه رسانیدند و آن مرد بی‌رحم دستور داد که محبوسین را با شدیدترین وضعی تنبیه نمایند، این بود که از آن تاریخ هر روز چندین دفعه فراشها چوب و شلاق بدست وارد محبس می‌شدند و آن بدبختها را زیر شلاق می‌گرفتند، بطوری که خون از سر و صورت آنها جاری می‌شد.

دو روز بعد از آن شب تاریخی قاضی‌قزوینی را با استرکنین مسموم کردند آن آزادمرد در زیر زنجیر در تحت تأثیر استرکنین دچار چنان تشنجی شد که صدای استخوانهای او بگوش می‌رسید ومتصل فریاد می‌کرد سوختم‌سوختم، فراشها اورا از زنجیر بیرون بردند و تن متشنجش را در ایوان مقابل انداختند و چون بی‌اختیار فریاد می‌کشید یکی از دژخیمان پاره‌آجری که در دسترس بود برداشت و چنان بدهن آن مظلوم کوبید که دندانها با قسمتی از فکش خرد شده از دهنش بیرون ریخت و با همان حال جان داد.

فصل دهم

تشکیل محکمه در باغشاه

ما سابق بر این اشاره کردیم که از طرف سفرای خارجه مقیم تهران یادداشت اعتراض‌آمیز شدیدی راجع به قتل ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان برای محمدعلیشاه توسط وزیرخارجه فرستاده شد و دولت ایران را وحشی و دور از انسانیت خوانده بودند.

محمدعلیشاه بدستوردوستان روسیش صلاح دانست که محکمه‌ای بصورت ظاهر در باغشاه تأسیس نماید و کسانی‌را که می‌خواهند از میان ببرند برطبق رأی محکمه باشد.

این بود که شاهزاده محمدحسین میرزامؤیدالسلطنه را که یکی از شاهزادگان مستبد و باسواد و مورد اعتمادش بود برای ریاست محکمه انتخاب نمود (ما درموقعی که بحث از محاکمه شاه و مساوات می کردیم تذکر دادیم که مؤیدالسلطنه وکیل شاه بود و ملک‌المتکلمین وکالت مساوات را پذیرفت).

وصدرالاشراف رئیس انجمن آل‌محمد را که ازمستبدین تشکیل یافته بود باچند نفر دیگر به‌عضویت محکمه انتخاب نمود.

اول کسی راکه برای محاکمه به‌محکمه جلب کردند محمدعلی ملک‌زاده فرزند ملک‌المتکلمین بود که درآن زمان هیجده سال داشت.

محکمه دریک پوش بزرگی که گنجایش چندصد نفرجمعیت داشت تشکیل یافته بود وکلیه رجال لشگری و کشوری، وزرا و شاهزادگان و روحانیون مستبد در آن محکمه حضور داشتند.

علت اینکه ملک‌زاده را پیش از دیگران برای محاکمه احضار کردند این بود که دستگاه استبداد مشروطیت را قائم به‌وجود ملک‌المتکلمین می‌پنداشت و او را گردانندهٔ چرخ انقلاب می‌دانست و می‌خواست از راه محاکمه محمدعلی ملک‌زاده پی به‌اسرار مشروطه خواهان ببرد و ازجریانات مخفی انقلاب ملی آگاهی حاصل کند.

اینک شرح محاکمه وگفت‌شنودی که میان رئیس محکمه و محمدعلی

ملک‌زاده شده از زبان خود او بشنوید.

پس از آنکه مأمورین مرا با خفت آنچه تمام‌تر وارد محکمه کردند رئیس محکمه به‌من اجازهٔ نشستن داد و من درمقابل او نشستم، چادر از نشانها و سردوشی صاحبمنصبان و جبه‌های ترمهٔ وزرا و رجال و عمامهٔ بزرگ روحانی‌نماها ابهت مخصوصی داشت.

شاهزاده مؤیدالسلطنه از من سئوال کرد دوستان پدرت چه‌اشخاصی‌بودنداسامی آنها را بگو، من نگاهی به‌اطراف کردم و سرم را زیر انداختم و جواب ندادم مجدداً گفت مگر نشنیدی من به‌تو گفتم دوستان پدرت چه اشخاصی بودند.

من گفتم همهٔ این آقایانی که در دورتادور این چادر نشسته‌اند خودشان را از دوستان پدرم می‌خواندند و شب و روز منزل ما می‌آمدند و اظهار مشروطه‌خواهی و ملت‌دوستی می‌کردند حتی بعضی از این آقایان روزی چند دفعه به‌خانه ما می‌آمدند و پدرمرا محرمانه ملاقات می‌کردند، یکی از اشخاصی که بیش از همه اظهار دوستی با پدرم می‌کرد همین آقای ارشدالدوله‌اند که در اینجا حضور دارند. این جواب من یک حالت بهت در میان حضار که تا آن دقیقه سرگرم صحبت بودند و خنده برلب داشتند بوجود آورد.

ارشدالدوله که از جواب من بیش ازدیگران خشمگین شده‌بود گفت صحیح است من با ملک‌المتکلمین آمدوشد می‌کردم و اغلب او را ملاقات می‌نمودم ولی آمدوشد من برای خدمتگزاری به‌ولینعمت و پادشاهم بود و می‌خواستم بدین وسیله از خیالات باطنی و دسیسه‌هایی که پدرت برضد اعلیحضرت همایونی می‌کرد مطلع بشوم و از خطراتی که پادشاه را تهدید می‌کرد جلوگیری نمایم. سپس سئوالات دیگری از من کردند ولی چون جواب قانع‌کننده ندادم مرا با تشدد ازمحکمه بیرون کردند.

آقای ارداقی می‌نویسد: موضوع تشکیل محکمه را که بعضی از رفقا بطور تردید و بی‌اساس تلقی می‌کردند بعداً معلوم شد واقعیت دارد و حتی

علت تشکیل محکمه شنیدم تشکیل آن مبنی براین بود که:

پس از اعدام مرحوم ملک و میرزاجهانگیرخان که آنها را بطناب انداختند و با یک وضع بسیار فجیعی می‌کشند از طرف سفیر انگلیس شدیداً اعتراض می‌شود که این نحوه مجازات شبیه دورهٔ قرون وسطی است، مضافاً اینکه درقرن بیستم اصلا تمدن اجازه نمی‌دهد اشخاص را بدون محاکمه و ثبوت تقصیر مجازات نمایند، غرض اینکه شنیدم درباریان باغشاه براثر اعتراض دولت انگلیس مجبور می‌شوند درصدد تشکیل محکمه برآیند ولی نظر به‌اینکه بخوبی قاضی را شناخته می‌دانسته‌اند که از روی موازین قانون و مقررات می‌توانند کوچکترین جرمی برای او

اثبات نمایند لذا لازم می‌دانند قبل از تشکیل محکمه کلک او را کنده حتی شنیدیم خیلی پشیمان شده‌اند که چرا نامبرده را هم با آن دو نفر اعدام نکرده‌اند.

بالجمله اولین کسی را که به‌محکمه بردند آقای میرزامحمدعلی‌خان ملک‌زاده بود که معلوم شد برای تحقیقات ایشان خیلی طول و تفصیل قائل نشده او را مرخص کردند.

نفر دوم آقای سیدیعقوب شیرازی بود که ایشان را دیگر نزد ما نیاوردند و بعداً فهمیدیم چون نامبرده سید و اولاد پیغمبر بوده لذا اعضای محکمه با درخواست او موافقت می کنند که جزو محبوسین حاجب‌الدوله قرارگیرد (توضیح اینکه محبوسین حاجب‌الدوله مانند میرزاسلیمان‌خان میکده و مستشارالدوله و امثال آنها اولا مانند ما محبس نظامی نبوده و ثانیاً از حیث شام و نهار و چای و سیگار و آزادیهای دیگر مراعاتی در حق آنها می‌شده که ابداً طرف نسبت با ما نبود که از همه چیز محروم بودیم.)

موضوع دیگر اینکه هرکس را می‌بردند دیگر نزد ما نمی‌آوردند، چنانکه نفر سوم مرحوم حسین‌خان‌الله بود که او را برگردانیده و در طالاری که متصل به‌اطاق ما بود حبس کردند.

و بالاخره نفر چهارم اینجانب بودم که پس از ورود به‌محکمه وقتی که چشمم به‌آقایان صدرالاشراف و ارشدالدوله و آقای میرزااحمدخان اشتری افتاد البته از دیدن آنها متعجب شدم ولی از مشاهدهٔ نفر دیگر (میرزاعبدالمطلب مدیر روزنامهٔ آدمیت) که دیدم در این محکمه عضویت دارد چنان حال بهت‌آمیزی به‌اینجانب عارض گشت که از تشریح آن عاجزم، زیرا دیدم همین آدمی که در روزنامه آدمیت و در مجامع دیگر خصوصاً در نزد برادر من برای آزادی و مشروطیت پیراهن چاک می کرد امروز با کمال بیشرمی با عبا و عمامه در اینجا جلوس کرده که آزادیخواهان را محاکمه نمایند، آنچنان حیرت‌زده شدم که از دیدن او دهانم بازگردید.

و اما نسبت به‌آقایان صدرالاشراف و آقای میرزا احمدخان، البته از دیدن آنها هم متعجب شده ولی راجع به‌هریک از آنها دو عقیده مخفی دارم که حالا می‌روم بیان نمایم که بمناسبت نظریه مرحوم میرزاآقاخان کرمانی که در کتاب تکوین و تشریع خود که می‌نویسد: «نور و ظلمت، حرارت و برودت، منفی و مثبت عین همند و غیرهمنده خصوصاً مطالب عقیدهٔ خانم چمبرلین (رئیس الوزرای اسبق انگلستان) راجع به‌مثبت که تفصیل نظریهٔ ایشان را در روزنامه خوانده بودم یک روزی بخود صدرالاشراف گفتم: شب و روز عین همند و غیر همند و پس از توصیف اجمالی شب و روز علاوه کردم و تو با برادر من در محکمه جزء عضو محکمه بوده‌اید و در تحت ریاست مرحوم صدق‌الملک قرار داشتید ولی معلوم شد دو نفر آخوند و سید عادی نبوده که

به‌یک زندگی عادی و محدود قانع و دلخوش باشید یعنی بواسطهٔ وسعت نظر و افکار بلند و ایده‌آل شما این نبوده که مثلا خودتان را به‌معاونت وزارت عدلیه برسانید که پیوسته در تحت نفوذ و اطاعت وزیر عدلیهٔ وقت باشید و از طرف دیگر نظر به‌اینکه خط سیر شما مانند ریل راه‌آهن موازی هم نبوده یعنی به‌اصطلاح امروز جنابعالی به‌طرف راست می‌رفتید و برادر من به‌طرف چپ لذا هر دو به‌طرف ایده‌آل خودتان نایل شده‌اید و بعبارت مختصر برادر اینجانب مرد و شما هم خواهید مرد ولی قبل از مردن یک نفر سید محلاتی خودش را به‌مقام رئیس‌الوزرائی ایران رسانید و یک نفر آخوند ارداقی هم زمینه‌ای برای خود فراهم نمود که عکس او زینت بخش مطبوعات خارجی شده و چنانکه در کتاب پروفسوربراون و مسترشوستر و امثال اینها هیچوقت محوشدنی نمی‌باشد.

مرحوم ادیب پیشاوری می‌گوید:

گرهمت من چون دگران من ❊ باخوی جهان ساختمی چون دگران دون‌شدنی بود

غیر از صدرالاشراف و سه‌نفر دیگر سایر اعضای محکمه عبارت بودند: از مؤیدالدوله حاکم تهران، شاهزاده مؤیدالسلطنه و غلامرضاخان میرپنج و محقق نظمیه و یکنفر دیگر که اسم او را فراموش کرده‌ام.

طرف سئوال و جواب یعنی مستنطق محکمه فقط شاهزاده مؤیدالسلطنه بود و وقتیکه درباب اجتماع درخانهٔ مرحوم عضدالملک شروع به‌سؤالاتی نمود طپش قلب و نگرانی من راجع به‌انحلال انجمن خدمت و بهمزدن نقشهٔ تشکیلات انجمن مزبور برطرف گردید و فهمید رسیدگی یک چنین موضوع مهمی در بین نمی‌باشد. یعنی معلوم شد اساس تحقیق محکمه فقط در اطراف سه‌مسأله دور می‌زند.

۱ ــ مؤسسین اجتماع خانهٔ عضدالملک چه اشخاصی بودند؟

۲ ــ به‌مجاهدین مجلس و مسجد سپهسالار چه کسانی کمک مالی کرده و اسلحه می‌دادند؟

۳ ــ اشخاصی که بمب به‌اتومبیل محمدعلیشاه انداختند چه کسانی بودند؟

شاهزاده‌مزبورراجع به‌این‌موضوع سئوالاتی از اینجانب نمود که نظربه‌بی‌اطلاعی صرف و نظر به‌اینکه واقعاً در آن تاریخ کوچکترین اطلاعی نسبت به‌هیچیک از آنها نداشتم لذا کلیهٔ جوابهای من منفی بود ولی از فحوای اظهارات شاهزاده استنباط کردم بواسطهٔ برادربودن اینجانب بامرحوم قاضی خیال می کند من کم‌وبیش اطلاعی دارم و از گفتن آنها کتمان می کنم چنانکه براثر همین تصور اظهار نمود:

این خیال می کند آن لجام گسیختگی و هرزگی و آن رجال‌بازی مفتضحی که برپا کرده بودند هنوز هم بهمان صورت باقی است و تصور نمی کند آن سه‌رالولوبرد و حاضر نیست حقیقت را بیان نماید و علاج اینهم ابداً برای ما مشکل نیست و حالا

دستور می‌دهم آن خدمتی که به‌روح‌القدس و ضیاءالسلطان می کنند امشب در حق آقا هم اجرا کنند تا عین حقیقت را بگوید و صدا کرد: قزاق! و قزاق مانند اجل معلق وارد شد و شاهزاده با یک آهنگ خشنی گفت (بلند کن این را) وقتیکه قزاق اینجانب را حرکت داد دیدم بواسطهٔ جثهٔ ضعیف که از طفولیت ضعیف‌البنیه و ناتوان بودم اگر ده یک آن شلاقهایی که به روح‌القدس می‌زدند به‌من بزنند فوراً خواهم مرد و علاجی به‌نظرم رسید که به‌قزاق گفتم مرا برگردان مطلبی فراموش کرده‌ام می‌خواهم به محکمه بگویم.

قزاق بقدر چند ثانیه مکث کرد، زیرا یکنفر نظامی حق ندارد غیر از دستور مافوق کار دیگری را انجام دهد، غرض اینکه بعد از مدت کوتاهی اندیشه و تأمل مرا برگردانید و وارد آبدارخانهٔ محکمه شدیم.

در بدو به‌پیشخدمت گفتم به‌آقای سردار ارشد عرض کنید تشریف بیاورند بیرون عرض خصوصی دارم از پشت چادر شنیده میرزا عبدالمطلب بطور تمسخر گفت (میرزاعلی‌اکبر حضرت سردار را احضار فرموده و نمی‌دانم چه فرمایشی دارند.)

او حق داشت از این اقدام من تعجب کند و احتمال نمی‌داد ارشدالدوله اعتنا بنماید زیرا نمی‌دانست عوالم ارشدالدوله با برادرم چه‌جور بوده و چه شبهایی راجع به‌خرابی اوضاع و بدبختی مملکت باهم درد دل کرده‌اند.

بالجمله ارشدالدوله آمد و قبلاً لازمست بگویم مشارالیه بی‌اندازه خوش هیکل بود یعنی قد رسا و عیناً شبیه صاحب‌منصبان رشید آلمان بود که مابین صاحب‌منصبان قشونی کمتر نظیر داشت.

بابرق و بروق سردوشی و نشان شیروخورشید طلای سرداری در کلاه، در جلوی اینجانب ایستاده و گفت چه‌می گویی؟

من نه بواسطهٔ بی‌ادبی و تخفیف او بلکه نظر به‌عدم تناسب قد یعنی دو نفر بلند و کوتاهی که روبروی هم ایستاده بودند جواب دادم بنشینید تا عرض کنم.

پشت چادر چمباتمه زده نشست و منهم دو زانو در جلوی او جلوس کرده گفتم:

آقای ارشدالدوله (نگفتم سردار ارشد) چنانچه در عالم دیگر برادرم به‌جنابعالی بگوید اگر من در باغشاه جای تو بوده و موقعیت شما را داشتم محال بود بگذارم ترا بکشند و خودتان می‌دانید قاضی جوانمرد بود و در دوستی محکم و ثابت قدم بود و آیا در مقابل اعتراض او چه جواب خواهید داد نمی‌دانم و فقط خواستم عرض کنم که سه‌شب قبل از آمدن به‌باغشاه به‌منزل ما تشریف آورده و من سینی عرق را برای جنابعالی آوردم و برادرم اجازه نداد شرکت در گفتگوی شما بکنم، غرض اینکه شما از تمام عملیات برادر اینجانب کاملا مسبوق بوده و خودتان می‌دانید این مسائل که از من سئوال کردند برادر من هم اطلاع نداشت و در همینجا صحبت مرا قطع کرد و گفت

راست می‌گویی ترا می‌برم پیش اعلیحضرت همایونی و تفقد اعلیحضرت اقدس شهریاری را بیش از همه در حق تو جلب خواهم نمود ولی بشرط آنکه فردا بگویی آقامیرزاداود خان کاملا از این مطالب اطلاع دارد.

هیچ نمی‌دانم از شنیدن این تکذیب ارشدالدوله چه حالت بهت‌آمیزی به‌اینجانب عارض گشت و بدنم از سرتاپا طوری سرد و بی‌حس شد که دیدم قادر به‌تکلم نمی‌باشم بکلی سکوت اختیار کرده و سرم را زیرانداخته بودم.

نظر به‌اینکه سکوت علامت رضاست لذا ارشدالدوله خیال کرد من پیشنهاد او را قبول کرده‌ام و به همین جهت با خوشحالی بلند شده و منهم برخاستم و دست زد به‌پشت من و بار دیگر گفت همینطور بگو و اطمینان داشته باش که ترقیات تو را بیش از انتظار خودت فراهم می‌کنم و کاری خواهم کرد که یکی از مقربین خیلی نزدیک شاه قرار گیری.

مرا آوردند در همان طالاری که حسین‌خان‌لله را حبس کرده بودند در وسط یکی از درگاههای طالار مزبور زنجیر کردند و از این مصاحبه ارشدالدوله لامحاله مطمئن شدم استپ مرا شلاق نخواهند زد و بنا بمثل معروف تا ستون دیگر فرجی شد.

اول مغرب غذای معمولی خود را خورده و خوابیدم ولی همینکه عبور ومرور قطع و سکوت مطلق به‌باغشاه مستولی گشت یکمرتبه دیدم ندای وجدان بلند شد و بمن گفت برخیز بنشین و البته فوراً اطاعت کردم و آن شب برای این جانب یک شب فراموش نشدنی است.

یعنی خاطرات آن شب در صفحهٔ قلب من مانند صفحهٔ گراماقون طوری منقوش شده که گاهی صدای آنرا بعداً هم می‌شنیدم و مطالبی که قاضی وجدان به‌این‌جانب گوشزد نمود این بود که:

هیچ می‌دانی چه تکلیف شرم‌آور و ننگینی بتو کردند؟

آیا حاضر هستی یکنفر انسان را زیر پای خود گذاشته و او را نردبان ترقی خودت قراردهی؟

و آیا تصور نمی‌کنی که بیگناهی او تا کدامین درجه قلب ترا فشار خواهد داد؟

و آیا به‌نظر نمی‌آوری که آه و نالهٔ زن و بچهٔ او ممکن نیست بگذارد آب گوارا ازگلوی توپایین برود وچنانچه بپه تمام اینها را به‌تن مالیدی و آیا اجازه خواهی داشت که نام خود را انسان بگذاری؟

و آیا خودت تصدیق نخواهی کرد که تو ازگرگ پست‌تر و حتی منفورترین حیوانات دنیا برتوشرف و برتری خواهند داشت؟

و غرض اینکه این عتاب و خطاب قاضی وجدان تا نصف‌شب نگذاشت بخواب بروم ولی بالاخره تصمیمی که اتخاذ کردم خیال مرا آسوده و راحت نمود یعنی

خویشتن را حاضر کردم در زیر شلاق بمیرم زیرا بنظرم رسید تحمل چندین سال توبیخ و سرزنش قاضی وجدان بمراتب سخت‌تر و سنگین‌تر از جان دادن در زیر شلاق خواهد بود که مدت آن بیش از چند ساعت طول نخواهد کشید.

تأثیر شهادت ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان در ایران و ممالک متمدن جهان

همان روز که آن دو آزادمرد را با آن شقاوت شهید کردند از طرف کلیهٔ سفرای خارجهٔ مقیم تهران یادداشتهای اعتراض‌آمیز به‌دولت ایران داده شده و این ستمگری را برخلاف اصول انسانیت تلقی و متذکر شده بودند که حتی در میان طوایف وحشی هم کسی را بدون محاکمه اعدام نمی‌کنند مخصوصاً اشخاصی را که شهرت جهانی دارند و موجد و مؤسس آزادی بوده‌اند و گناهی جز نجات ملت خود از قید ظلم و بیدادگری نداشته‌اند.

تمام آژانسهای خارجه این فاجعهٔ بزرگ را در کلیهٔ کشورهای جهان منتشر کردند و از بیدادگری پادشاه ستمگر ایران انتقاد کردند و او را چنگیز عصر خود خواندند و شهادت آن آزادمردان را یک مصیبت بزرگ و لطمهٔ جبران‌ناپذیر برپیکر آزادی و دمکراسی جهان تلقی کردند و محمدعلیشاه را جابر و ستمگر و دشمن انسانیت خواندند.

تمام جراید مهم جهان در اطراف شهادت ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان قلمفرسایی نمودند و مقالات مفصلی نوشتند که اگر بخواهم در اینجا نقل کنم باید یک جلد برمجلدات این تاریخ بیفزایم.

روزنامهٔ «ماتن» که از مهم‌ترین جراید فرانسه است اینطور نوشته بود: «همانطوری که یهود، مسیح را که ناجی بشر بود به‌صلیب کشیدند پادشاه جبار و ستمگر ایران بزرگترین خطیب ملی و پیشوای آزادی و مشروطیت را به‌صلیب کشید.»

روزنامه «پتی‌پاریزین» درصفحه اول تصویری از چگونگی شهادت‌ملک‌المتکلمین کشیده و نشان داده بود که عده‌ای میرغضب با شمشیر کشیده بدن آن مظلوم را قطعه قطعه می‌کنند وسپس شرحی از مکارم‌اخلاق و منزلت آزادیخواهی او نگاشته بود.

روزنامه «تیمس» لندن و سایر جراید انگلستان در اطراف آن فاجعه قلمفرسایی کرده و ایران را یک کشور وحشی و دوراز تمدن خوانده بودند.

اکثر از مستشرقین معروف که به ایران علاقه مخصوصی داشتند و تاریخ مشروطیت ایران را نگاشته‌اند از فداکاریهای ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان در راه آزادی و قدرت سحرآسای خطابه‌های او شرح مفصلی نوشته و شهادت او را یک فاجعهٔ ملی قلمداد کردند.

روزنامهٔ المنار که معروف‌ترین جراید مصر بود در اطراف آن فاجعه عظیم چنین نوشته بود:

«ملت ایران که قرنها در تاریکی و تحت شکنجه ظلم و استبداد ستمگران جان می‌داد بواسطه پیدایش دانشمندان بزرگ و حکمای بی‌نظیر مانند سیدجمال‌الدین افغانی و خطیب شهیر ملک‌المتکلمین پرده سیاه و جهل و استبداد را پاره کرده و با رنج بسیار آزادی و حقوق ملی را در آن سرزمین بدست آوردند و عالم شرق را به‌یک آیندهٔ روشن امیدوار نمودند ولی باز هم ظلم و استبداد برعدالت چیره شد و آن ستاره‌های درخشان آزادی را که در افق مشروطه ظهور کرده بودند خاموش کرد، مجلس مبعوثان را با توپ ستمگری خراب کردند و ایران آزادیخواه را با یک شقاوت بی‌نظیری شهید نمودند و ملک‌المتکلمین بزرگترین خطیب شرق و میرزاجهانگیرخان مؤسس مشروطیت را با بی‌رحمی بی‌نظیری شهید کردند.»

روزنامه حبل‌المتین که از هندوستان نالهٔ ملت ستمکشیده ایران را به گوش جهانیان می‌رسانید نوشت و در دوماه پیش ما برای اولین دفعه تقویمی بسبک نوین و آزاد که از آثار نهضت مشروطه و آزادی ایران بود و در دوازده صفحه منتشر کردیم و در صفحه اول، شمایل ملک‌المتکلمین که موجد انقلاب آزادی و مؤسس مشروطه بود گذاردیم.

امروز با یکدنیا تأسف و تأثر عکس همان آزادمرد را در حالیکه دور آنرا سیاه گرفتیم که علامت سوگواری ما و ملت ایران است در روزنامه گذارده‌ایم و با چشم گریان و قلبی افسرده مظالم دستگاه استبدادی ایران را منتشر می‌کنیم و بصدای بلند می‌گوییم هنوز زمین باغشاه از خون شهدای راه آزادی رنگین است و خون پاک آنها خشک نشده که ملت ایران برضد ستمگران و شاه مستبد قیام کرده و ازگوشه و کنار نالهٔ مظلومان بلند شده و یقین داریم همانطوری که ملک‌المتکلمین درموقع شهادتش گفت، از هر قطره خونش آزادمرد فداکاری بوجود خواهد آمد و برای بدست آوردن مشروطه قیام خواهد کرد و انتقام خون آن رادمرد شهید را از ظالمین و ستمگران خواهد گرفت.

حاج‌شیخ فضل‌الله نوری می‌گوید

آقای سیدعلی یزدی مدرس مدرسه سپهسالار که از پیروان متعصب استبداد ولی مرد فاضلی بود و با حاجی‌شیخ فضل‌الله سرسلسله مستبدین کمال دوستی و یگانگی را داشت نقل می کند: چند روز پس از شهادت ملک‌المتکلمین در مجلس درس حاجی شیخ فضل‌الله که صدها طلاب مستبد در آن حضور داشتند و همگی از بادهٔ موفقیت دربار استبدادی سرمست بودند برای از میان رفتن مشروطه اظهار خرسندی می کردند. یکی مشروطه‌خواهان را بیدین می‌نامید و دیگری آنان را بابی و دشمن شریعت اسلام می‌خواند. صحبت از ملک‌المتکلمین به‌میان آمد حاجی‌شیخ فضل‌الله گفت با آنکه ملک‌المتکلمین یکی از دشمنان سرسخت من بود و پیشرفت مشروطیت و همهٔ این پیش‌آمدهای ناگوار که بضرر ما تمام شد در نتیجه سعی و کوشش و حسن بیان و نفوذی که آن مرد در جامعه پیدا کرده بود بوجود آمد و ما صدمه بسیار از او خوردیم ولی باید از روی انصاف تصدیق کرد که ایران مردی را از دست داد که نظیر نداشته و شاید تا پانصد سال دیگر هم نظیر او را نخواهیم داشت.

بهبهانی گفت

آقامیرزا محسن صدر وکیل دورهٔ اول مجلس برادر صدرالعلما و داماد بهبهانی که بجرم مشروطه‌خواهی پس از توپ‌بستن مجلس باتفاق بهبهانی با کمال سختی به کرمانشاه فرستاده شدند و در آنجا محبوس بودند نقل می کرد یکی از روزها که صحبت از ملک‌المتکلمین به‌میان آمد بهبهانی بی‌اختیار با صدای بلند که معلوم بود از حال طبیعی خارج شده بنای گریستن را گذارد و پس از آنکه تسکینی در اعصابش پیدا شد به‌من رو کرد وگفت این ظالمان از روی عناد و خیره‌سری مردی را از میان بردند که یکی از بزرگترین مفاخر شرق بود و در شهامت و مردانگی و استقامت و ایمان به‌آزادی و مشروطیت و فصاحت‌بیان کسی‌را بپایهٔ او ندیده و نمی‌شناسم و روزی از کردهٔ خود پشیمان خواهند شد و به کیفر اعمال خود خواهند رسید که دیگر راه چاره برای آنها مسدود است.

مراثی و قصایدی که شعرا در شهادت ملک‌المتکلمین سروده‌اند

بعد از شهادت ملک‌المتکلمین شعرا و فصحای آزادیخواه مراثی و قصایدی در شهادت آن مرحوم نگاشته‌اند که اغلب در جراید ملی درج شده و اگر بخواهیم همهٔ آنها را در اینجا بنویسیم کتاب قطوری خواهد شد اینست که فقط بنوشتن چند قطعه که در خاطر دارم قناعت می کنم.

آنچه بخاطر دارم اول کسی که روز بعد از شهادت ملک‌المتکلمین مرثیه جانسوزی سرود آقای پورداود استاد فعلی دانشگاه تهران بود که در آن زمان در بیروت مشغول تحصیل بودند، از مرثیه ایشان فقط یک شعر در خاطر دارم که برسم یادبود در این تاریخ می‌نویسم:

آه صد آه که از جور فلک حاجی ملک   همچه منصور سردار شد افسوس افسوس

آقای معظم‌السلطنه دولت که خود یکی از محبوسین باغشاه بود و در آن مرکز ظلم و شقاوت صدمات بسیار خورد و ناظر و شاهد آن فجایع نیز بود قصیده‌ای سروده‌اند که در کتاب تاریخ زندگانی ملک‌المتکلمین درج شده ولی از نظر حق‌شناسی در اینجا عیناً نقل می‌کنم:

چون مجلس شوری شد با توپ ستم ویران   گردید اسیر چنگ یک نابغهٔ دوران
برخیل سخن‌سنجان در رتبه (ملک) بودی   مانند او ناطق نادیده بخود ایران
خود از فضلای عصر مشهور (بهشتی) بود   هم بر خطبا سرور (نصرالله) با ایمان
بر قاطبهٔ احرار می‌بود مهین قائد   مفهوم وطنخواهی آن جوهرهٔ انسان
مجلس چوشدی محصور از خیل زایمان دور   می‌بود ملک از خشم چون شیر ژیان غران
گاهی بسخن می‌داد خود داد سخنرانی   گاهی بعمل می‌کرد تشجیع وزدی جولان
در مسجد و در مجلس احرار شدی مغلوب   چون تیر ستم بارید هر لحظه چنان باران
سیلاخوری و قزاق آساج ستم کردند   هرسو که بدست آمد از مردم والاشان
بردند (بباغشاه) سیلاخوریان زاحرار   مرنی کله و خونین پابرهنه و عریان
افتاد (ملک) در بند در چنگ گروهی چند   زاشرار ستم پیشه بی‌عاطفه و وجدان
در محنت و رنج او گردنده فلک می‌ریخت   از چشم ثریا اشک هر دم به‌رخ کیهان
شد وارد (باغشاه) مغلول شه گمراه   رنج و غم و آزارش کی یافت دمی پایان
سرتا بقدم مجروح مانند تنی بی‌روح   برشاه ستم پیشه گردید شبی مهمان
با امر شه گمراه در مقتل (باغشاه)   در پنجهٔ دژخیمان در ظلمت آن زندان
سوی چو درش سرپوش زنجیر سیه بردوش   چون گنج فریدونی دو بار برو غلطان
چو گشت ورا نوبت برقتل شدی دعوت   آمد بسوی مقتل با قاتل و زندانیان
چه از پی دیدارش استاد که تا بیند   کاین صید حرم این دم چون نیک سپارد جان
دریافت (ملک) زآن‌سوشه می‌نگرد براو   آن مرد سخن‌پرور از زجر شده نالان
با دست اشارت کرد، برشاه حقارت کرد   کای شاه شده غافل از دایرهٔ یزدان
«ما بارگه عدلیم این رفت ستم برما   برقصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان»

برگردنش افکندند یک رشته پرتابی   بی‌تاب وتوان گردید چشم چه‌مه تابان

آن رشته مستحکم پرحلقه و پیچ وخم
چون (ذوذنبی) گردید برگردن خود پیچان
و آنگاه یکی جلاد براو نمود پیداد
بدرید شکم او را با خنجر بی بران
در عالم علوی شد وین دامگه سفلی
آن مرد سخن‌پرور وآن نادرهٔ دوران
تاریخ وطن باقی می‌دارد و محفوظش
اندرکنف یزدان پاینده و جاویدان
وآن یار (جهانگیرش) هم‌محبس و زنجیرش
گردید پس از او نیز در راه وطن قربان
بادا بروان او پرنطق و بیان او
هرلحظه دوصد رحمت ازبارگهٔ منان
این سانحه را (دولت) دیدی به‌غم‌ومحنت
خود بود به‌باغشاه مغلول و درآن زندان
صد آه از این ماتم و از عاقبت عالم
کاین پایه مظالم را تا نبود پایان؟

خانم خورشید کلاه دختر میرزا سلیمان‌خان میکده همسر دکتر ملکزاده

ای خاک وطن می‌باش پاینده‌وجاویدان
تا بارد گر آرد همچون تو خطیب ایران
ای رهبر آزادی ای هادی مظلومان
بس رفت ستم برتو از ظلم ستمکاران
پنداشت‌ملک‌ کشته‌ درخا کشده‌پنهان
از خون ملک‌روید گلهای بهارستان
آهنگ صدای‌تو آن نطق و بیان تو
در سر بسر ایران باقی بد جاویدان
آن روز که‌خون تو می‌ریخت به‌روی‌تو
توسینه سپر کردی در آن‌صف جلادان
فریاد رسای تو درپاس چنان حرسان
آورد شبه صبح برگوش وطنخواهان
«ما بارگهٔ دادیم این رفت ستم برما
برقصرستمکاران تاخودچه رسد خذلان»
برکشته تو مرغی نالان بسحر می‌خواند
مشروطه و آزادی ازخون توشد خندان
برتربت تو خورشید با دیدهٔ گریان گفت
مشروطه زتو زنده ایران زتو آبادان

اثر طبع آقای امیرحسن وزیری

براه مُلک مَلک گشت بیگناه شهید
که باد رحمت ایزد بران شهید سعید
هزار بار بروحش درود حق بادا
که مرغ جان جوانش ز آشیانه پرید
چو جان براه وطن داد از غم مرگش
زچشم کیست که درجای‌اشک‌خون‌نچکید؟
اگرچه صاحب فضل و وطنپرستی بود
ولی بجز ستم از مردمان سفله ندید
هزاروسیصدوبیست‌وشش ازجهان بگذشت
هماره هست ولی نام نامیش جاوید.

اثر استاد معظم آقای نظام‌وفا که خود یکی از محبوسین باغشاه بود در موقع نصب مجسمهٔ مرحوم ملک‌المتکلمین

هزاروسیصد با بیست بود و نه مقرون
نه این مجسمه برپا شده بدست هنر
گر ازشرافت و مردانگی و دانش وداد
توان مجسمه‌ای ساخت درجهان صور

بدین مجسمه بنگر که هست کالبدی — ز دادخواهی و جانبازی و فتوت و فر
زبیکری بود این کالبد نمونه که بود — نمونه‌ای ز جهان و کمال آن پیکر
سپهر با همه رفعت دگر نخواهد دید — بزرگ منزلتی چون ملک به‌مد نظر
کجاست آنکه چو او گلبن عدالت را — بخون خویش دهد آب و آورد بثمر

سرا به باغ شه از قهر چون فرو بستند — به‌محبسی که نگشتش گشوده هرگز در
ز روزبانا آن روزی شنیدم این گفتار — که گفت این ز سر کین برای آن دیگر
بگفت خون چه شد از صورت ملک جاری — بگفت جای چو بر فرق دادش خنجر
بروی من نگهی گرم کرد و سوزان گفت — چنانکه لرزه براندامم اوفتاد و شرر
زخون ناحق ما سیلها شود جاری — که کاخ ظلم بهرجا کنند زیر و زبر
نظام خون کسی چون ملک نگیرد خشک — کز او شهامت و آزادگیست تازه و تر.

اثر طبع جناب آقای ادیب السلطنهٔ سمیعی رئیس فرهنگستان و سناتور گیلان

مالک ملک سخن نصرالله آن یکتا خطیب — واعظ مشهور ملی حق پرست نیکخواه
آنکه چون بر کرسی وعظ و خطابت برشدی — درگرفتی صیت ارشادش ز ماهی تا به ماه
آنقدر در علم و آزادی سخن راند او که گشت — روزگار دشمنان علم و آزادی سیاه
لاجرم اندر کشیدندش به باغشاه و شد — زندگانی بروی از بیداد دژخیمان سیاه
بافشار حلق از گفتار بستندش زبان — قاتلش شاه قجر شد باغشاهش قتلگاه
باز پرسیدم همی تاریخ این بیداد را — پاسخم آزاد مردی گفت داد از باغشاه
قمری ۱۳۲۶

اثر طبع ثابت اردستانی

از محمد علی شه قاجار — آن جفا کار سرکش مغرور
شده مقتول ظلم و استبداد — راد نصرالله آن خطیب غیور
چونکه در بحر مغفرت شده غرق — هست تاریخ قتل او «مغفور».

اثر طبع جناب آقای مسعودی خراسانی سناتور

افسر فضل و زینت منبر — ملک منطق و کلام که بود
حامی دین مروج احکام — عابد بی‌ریا بر معبود
صاحب قلب پاک نصرالله — واقف راز و پاسدار عهود
آنکه آمد نهال آزادی — ز آبیاری خون او به وجود
شد شهید فساد استبداد — به روانش ز کردگار درود

نام نیکو در این جهان بگذاشت / که نگردد الی الابد مفقود

سیصد و بیست و شش ز بعد هزار
رفت و اندر جوار حق آسود

در ره عشق وطن جان داده‌ام / نز هوا از روی ایمان داده‌ام
نام من در صف عشاق وطن / ثبت شد با افتخار از خون من
من نمردم در دو عالم زنده‌ام / عشق داده هستی پاینده‌ام
مرده آن باشد که با شرمندگی / بندگی را خوش کند در زندگی

هر که جان بدهد پی حب وطن
زنده و جاوید باشد همچو من

فصل دوازدهم

شهادت روح‌القدس

سلطان‌العلمای خراسانی مدیر روزنامه روح‌القدس که پس از انتشار آن نامه ملی به‌نام روح‌القدس معروف شد و در تواریخ هم او را به‌نام روح‌القدس خوانده‌اند یکی از مجاهدین راه مشروطیت و آزادی بود که از طلوع نهضت مشروطیت با تمامی قوای مادی و معنوی خود برضد استبداد قیام کرد و از پای ننشست تا آنکه جان خود را در این راه داد.

فضیلتی که روح‌القدس برپسیاری از شهدای راه آزادی دارد اینست که این مرد با قلم و شمشیر در راه آزادی مجاهدت کرد و با مستبدین جنگید.

ما در جلد سوم شمه‌ای از مقالات آتشین او را نگاشتیم و در این جلد هم از جنگ شجاعانه‌ای که کرد سخن گفتیم.

پس از آنکه روح‌القدس مجروح و ناتوان بدست لشگر ظلم و ستم گرفتار شد آنقدر او را زدند و کوبیدند که شاید اگر دیگری بجای او بود جان داده بود ولی روح‌القدس همچنان مقاومت می کرد و کلمهٔ زنده‌باد مشروطه و آزادی از دهانش نمی‌افتاد وقتی که او را وارد باغشاه کردند و به‌سایر محبوسین پیوست قزاقها محبوسین را احاطه کرده بودند و به‌آنها فحش می‌دادند و بی‌احترامی می کردند روح‌القدس چنان ازرفتار آنها متغیر شد که دست در جیبش کرد که چیزی برای حمله به‌آنها بدست بیاورد اتفاقاً یک گلوله ریسمان درجیبش بود آن گلوله را با خشم به‌طرف قزاقها پرتاب کرد و مضحک اینست که قزاقها خیال کردند که بمب به‌طرف آنها پرتاب شده با وحشت فرار کردند.

پس از آنکه محبوسین را به‌زنجیر کشیدند همه روز و اغلب شبها نایب باقرخان با چند نفر فراش با شلاق و چوب می‌آمدند و محبوسین را زیر شلاق می کشیدند ولی بیشتر از همه روح‌القدس را شلاق می‌زدند گاهی هم او را به‌اطاقی که ضیاءالسلطان محبوس بود می‌بردند و آن دو نفر بیگناه را آنقدر می‌زدند که صدای فریاد آنها باغشاه را فرا می‌گرفت، چنانچه یکی ازشبهایی که آنها را بسختی می‌زدند و آنها فریاد و ناله

می‌کردند لقمان‌الممالک طبیب محمدعلیشاه از خواب بیدار می‌شود و به‌روی ایوان می‌رود و فریاد می‌کشد مگر اینجا آدمکش‌خانه است پس از چندی روح‌القدس را به‌انبار دولتی که بنایی بود در پشت جبه‌خانه ارک و هرکس به‌آنجا می‌رفت دیگر برگشتی برای او نبود بردند و دیگر خبری از او نشد تا آنکه پس از فتح تهران وفرار محمد-علیشاه جسد آن آزادمرد را در حالیکه طنابی برگردن داشت از چاه عمیقی که در انبار دولتی بود بیرون آوردند و پس از تحقیقات معلوم شد که پس از روزها و شبها شکنجه عاقبت آن مظلوم را خفه کرده و در چاه انبار دولتی انداخته‌اند، فسیعلم‌الذین‌ظلموا ای منقلب ینقلبون. بطوری که سابق براین اشاره کردیم علت اینکه قاضی قزوینی را مسموم کردند و روح‌القدس را محرمانه در انبار کشتند تأثر و هیجانی بود که شهادت ملک‌المتکلمین ومیرزاجهانگیرخان بآن وضع ظالمانه در ایران و در کشورهای متمدن جهان بوجود آورده بود.

شهادت سیدجمال‌الدین واعظ

بطوری که در فصل قبل نگاشتیم سیدجمال‌الدین با عده‌ای از سران احرار روزهای پیش از جنگ را در مجلس بودند و شبها را در مجلس می‌خوابیدند و شب آخر هم سید بزرگوار را در مجلس دیدیم، صبح آن روز هم در مجلس بود مدافعین آزادی را به‌پایداری و مقاومت تشویق می‌نمودولی همینکه‌مجلس بدست قشون استبداد افتاد و ستارهٔ مشروطیت در افق ایران غروب کرد و کاراز کار گذشت و دیگر امیدی باقی نماند، سیدجمال‌الدین با رهبران مشروطیت به‌پارک امین‌الدوله نرفت و با یأس و ناامیدی از در پشت مجلس بیرون رفت و با زحمت زیاد از کوچه های پشت مجلس بطوری که کسی او را نشناسد خود را به‌خانه یکی از دوستانش در محله سرچشمه رسانید و در آنجا مخفی شد نظر سید این بود که خود را به‌نجف رسانیده و در آنجا باتفاق روحانیون مشروطه‌خواه و حوزهٔ عملیه عتبات مبارزه را برضد دستگاه استبداد شروع کند با اینکه این تصمیم خطر بزرگی را دربر داشت و با موقعیت و شهرتی که داشت ممکن بود شناخته شود و دستگیر گردد و می‌توانست چون سایرین به یکی از سفارتخانه‌ها پناهنده شود و جان بسلامت ببرد از نیت خود صرفنظر نکرد و تهیه مسافرت خود را فراهم نمود.

برای اینکه شناخته نشود لباس خود را تغییر داد و دوستانش در دلیجانی که به‌طرف غرب می‌رفت محلی برایش تهیه کردند و سید روانه همدان گردید، با اینکه مأمورین دولتی درجستجوی او بودند و محمدعلیشاه برای دستگیر کردن او مبلغی جایزه معین کرده بود بدون آنکه کسی او را بشناسد از تهران بیرون رفت و با زحمت زیاد خود را به‌همدان رسانید.

سید می‌توانست راه کرمانشاه را پیش گیرد و خود را به‌سرحد برساند ولی از بخت بد او با مظفرالملک حاکم همدان دوستی قدیمی داشت و خیال می‌کرد مظفرالملک او را یاری خواهد کرد و تسهیلاتی برای مسافرتش فراهم خواهد نمود.

این بود که با زحمت زیاد یکی از نوکرهای محرم مظفرالملک را که مورد اعتمادش بود پیدا کرد و محرمانه بوسیلهٔ او ورود خود را به‌همدان به‌مظفرالملک پیغام داد.

مظفرالملک سید مظلوم را به‌منزل خود دعوت کرد و در ظاهر با روی گشاده از او پذیرایی نمود ولی آن مرد ناپاک و پست‌فطرت در همان شب تلگراف رمزی به‌محمدعلیشاه مخابره نمود و دستگیر کردن سید را به‌او اطلاع داد وسید باعتماد دوستی دیرینه گرفتار و اسیر شد و جان خود را از کف داد، پس از چندی که سید در همدان محبوس بود مظفرالملک او را باخواری و خفت در تحت نظر مستحفظین به‌بروجرد فرستاد و تسلیم امیرافخم همدانی حاکم بروجرد کرد.

از نظر حقیقت‌گویی یک نکته برما مجهول است و تا حال نتوانسته‌ایم آن را روشن کنیم و آن این است که محمدعلیشاه مصمم به کشتن سید بود و در هر زمان و هر مکان که سید به‌چنگ او می‌افتاد او را می‌کشت، بچه علت سید را در همدان نکشت و دستور داد او را به‌بروجرد ببرند و درآنجا شهیدش کنند.

بعضی عقیده دارند که مظفرالملک با وجود این خیانت بزرگی که مرتکب شده بود از محمدعلیشاه خواهش کرده بود که او را ازکشتن سید معاف بدارد و این مأموریت هولناک به‌دیگری که با سید سابقه دوستی ندارد واگذار گردد.

اگر چه این عمل مظفرالملک هرگاه حقیقت هم داشته باشد ازگناه او نخواهد کاست و تاریخ او را قاتل سید می‌داند و روح مردانی که پایند دوستی و غیرت و مردانگی هستند او را نفرین می‌کند دلیل دیگر بجز آنکه گفته شد برای فرستادن سید از همدان به‌بروجرد نداریم.

پس از آنکه سید بزگوار را وارد بروجرد کردند او را در محل نامناسبی حبس نمودند و پس از چندی در نیمه‌شب دژخیمان بامر امیرمفخم وارد محبس شدند و طناب بگردنش انداخته واو را شهید کردند.

معین‌العلما که از دوستان سید بود وگویا برای تحقیق در اطراف شهادت سید به‌بروجرد رفته بود می‌گفت امیر مفخم همدانی که خود را مسلمان می‌دانست یکی از نوکرهای خود را که سید بود مأمور کشتن سیدجمال‌الدین کرده بود وگفته بود که کشتن سید بدست غیرسید گناهی بزرگ است و بهتر است که کشنده او نیز سید باشد تا در پیش جدشان به‌حساب همدیگر بهتر برسند. امروز قبرسید بزرگوار زیارتگاه مردم بروجرد است و ایلات و عشایر اطراف اعتقاد زیادی به‌او دارند و تاریخ آزادی ایران

نام پرافتخار او را در سرلوحهٔ آزادمردان و مجاهدین راه عدالت و شهدای طریق انسانیت ضبط کرده است دولت‌آبادی بواسطه نسبت نزدیکی که با مظفرالملک داشته در تاریخ زندگانی یحیی که به‌طبع رسیده کوشش کرده که با ادله خیر و موجه مظفرالملک



مظفرالملک

را تبرئه کند و اینطور نشان بدهد که محمدعلیشاه از طریق جاسوسانی که در دستگاه حکومتی همدان داشته از ورود سید به‌خانه مظفرالملک اطلاع پیدا کرده ومظفرالملک در این کارگناهکار نیست ولی حقیقت همان است که نوشتیم زیرا با تحقیقات عمیقی که پس از فتح تهران در این موضوع بعمل آمد شرکت مظفرالملک در آن جنایت فجیع مسلم و غیرقابل انکار است و آن مرد ناپاک برخلاف اصل دوستی برای حفظ مقام چند روزهٔ خود مردی را که افتخار ایران بلکه ملل شرق بود بکشتن داد.

چگونه مساوات جان بدر برد

سیدمحمدرضامساوات از رهبران بزرگ انقلاب بود و در پاکدامنی و شهامت بی‌نظیر بود و محمدعلیشاه او را دشمن سرسخت خود می‌پنداشت و هرگاه پس از انهدام مشروطیت به‌چنگ آن پادشاه جابر می‌افتاد مرگ او حتمی و غیرقابل تردید بود.

مساوات روزهای آخر عمر مشروطیت را با ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین و میرزاجهانگیرخان و سایر رهبران مشروطیت در مجلس می‌گذرانید و در روز جنگ آنقدر که در قوه داشت برای فتح آزادیخواهان کوشش کرد و چون بیرق مشروطیت و آزادی واژگون گردید سید بیچاره با حالی مضطرب از مجلس بیرون رفت و بخیال اینکه خانه بهبهانی هنوز مصون از تعرض است خود را بدانجا رسانید.

آقای میرزاسیدمحمد بهبهانی فرزند ارشد مرحوم بهبهانی که ما او را در پارک امین‌الدوله در میان سران مشروطه‌خواه یافتیم و خوشبختانه چون پدر بزرگوارش بدست قشون مهاجم اسیر نشده بود با زحمت و احتیاط خود را به‌منزل رسانید و سید محمدرضا مساوات را در خانهٔ خود یافت و چون دیگر آن خانه که صاحبش در باغشاه اسیر شده بود نمی‌توانست مأمن مظلومین قرار گیرد اما میرزاسیدمحمد بر آن شد که سید را بدست مرد مورد اعتمادی بسپارد و در محل امنی مخفی کند، این بود که پاسی از شب گذشته حاجی‌حسین‌خان‌شفیعی که از معروفین محل بود و در قراشخانه دولتی مقامی داشت و اظهار ارادت به‌خانوادهٔ بهبهانی می کرد و مورد اطمینان بود احضار کرد و بدون‌آنکه اسم مساوات را به‌او بگوید گفت این سید درخطر است و من ازشما خواهش می کنم او را به‌خانه خود ببرید و درمحل امنی مخفیش کنید.

حاجی‌حسین‌خان، سید را بطوری که کسی نبیند با احتیاط به‌منزل خود برد و در زیر زمین خانه‌اش جای داد روزها را حاجی‌حسین خان به‌خدمات دولتی مشغول بود و شبها که به‌خانه می‌آمد با سید می‌نشست و با مهربانی و صمیمیت با هم صرف شام می کردند و از اوضاع و وقایع گفتگو می‌نمودند.

یکی از شبها که حاجی‌حسین‌خان به‌خانه برگشت به‌سید گفت گرفتاری تازه‌ای پیدا کرده‌ام و نمی‌دانم چه باید بکنم حاکم تهران مرا مأمور پیدا کردن سیدمحمدرضا مساوات کرده و انجام این کار را از من خواسته و چهار هزار تومان هم برای کسی که مساوات را پیدا کند پاداش معین کرده.

حاجی‌حسین‌خان، مساوات را نمی‌شناخت ولی نام بزرگ مساوات را شنیده بود و از اهمیت او در جامعه و نفوذ او در میان مشروطه‌خواهان آگاه بود و می‌دانست او یکی از آزادمردان معروف و دشمن سرسخت محمدعلیشاه است و محمدعلیشاه هم نسبت به‌او بغایت خشمگین و دشمن است و کوشش می کند بهرقیمت که هست او را به‌چنگ آورده و انتقام خود را از او بگیرد.

حاجی‌حسین خان خیال می کرد همانطور که نام مساوات بزرگ است خود او هم باید یک شخص تنومند و قوی هیکل باشد و تصور نمی کرد که مساوات معروف همین سید ضعیف و نحیف و کوچک اندام است که درمقابلش نشسته است.

مساوات با دقت به‌حرفهای حاجی‌حسین‌خان گوش می‌داد و چون گفته‌های او

را شنید سربلند کرد و گفت در مقابل محبتهایی که این چند روزه شما در حق من کرده‌اید متهم می‌توانم به‌شما خدمتی بکنم و مساوات را دست بسته تسلیم شما کنم و بدین وسیله شما مورد محبت و اعتماد دولت بشوید و آن چهار هزارتومان انعام را نیز دریافت کنید.

حاجی‌حسین‌خان از روی تمسخر گفت شما که در این خانه محبوس و مخفی هستید و کمترین ارتباطی با خارج ندارید چگونه می‌توانید مساوات را پیدا کنید و او را به‌من تسلیم کنید، سپس گفت خدا می‌داند که مساوات با آنچه از او نقل می‌کنند حالا در کجا و در کدام سفارتخانه هست و یا یکدام یک از شهرهای دوردست رفته.

مساوات با خنده جواب داد مساوات مقابل شما نشسته و آن کسی را که شما مأمور پیدا کردنش هستید من هستم، از شنیدن این کلمات حاجی‌حسین‌خان مبهوت شد و گفت تو! تو مساوات هستی؟! و شاید می‌خواست بگوید تو با این ریخت و ترکیب و جثه مساوات معروف هستی مساواتی که محمدعلیشاه از دست او به‌محکمه متظلم شد مساواتی که بدست خود یک‌نفر قزاق را کشته، آن مساوات شیردل. باری حاجی‌حسین خان پس از قدری تأمل با رنگ پریده جواب داد آقا شما در پناه من هستید و من حفظ و حراست شما را عهده‌دار شده‌ام و تا جان در بدن دارم نخواهم گذاشت آسیبی بشما برسد.

پس از چندی حاجی‌حسین‌خان مصلحت در این دید که باتفاق یکدیگر تهران را ترک کرده به‌قزوین بروند و برای آنکه مساوات را نشناسند لباسهای او را تغییر داد و باصطلاح آن زمان لباس نوکرمآب به‌او پوشانید و موی ریش و سرش را اصلاح کرد و نام مستعار بر او نهاد و او را بعنوان منشی مخصوص با خود به‌قزوین برد و در آنجا نایب‌الحکومه یکی از نواحی شد و مساوات همچنین سمت منشی‌گری او را داشت تا آنکه نهضت مشروطه‌طلبی در تبریز آغازگشت و جنگ میان مستبدین و مشروطه خواهان درگرفت و مساوات با زحمات طاقت‌فرسا خود را به‌تبریز رسانید و برای بار دیگر درصف مشروطه‌خواهان قرار گرفت.

بعد از فتح تهران حاجی‌حسین‌خان بخلاف امین‌الدوله و مظفرالملک بواسطه جوانمردی که از خود نشان داده بود مورد تکریم و احترام عموم آزادیخواهان واقع شد و به‌پاداش رفتار نیک خود صد چندان بهره‌مند گشت و مساوات تا آخر عمر نسبت به‌او حقشناس بود.

چرا مشروطه‌خواهان شکست خوردند

با وجود تجهیزاتی که محمدعلیشاه با تمام قوا از دیر زمانی آماده کرده بود و تقویتی که روسها از او می کردند و انگلیسها هم بطوری که سابقاً اشاره کردیم مایل به‌بقای او بودند و در موقعی که ممکن بود از میان برود پا درمیان نهادند و کوشش بسیار برای نگاهداری او کردند اگر مشروطه‌خواهان خبط نکرده بودند و راه خطا پیش نگرفته بودند و بجای آنکه قوای ملت را ضعیف و فرسوده کنند در تقویت آن کوشش کرده بودند موفقیت محمدعلیشاه در برانداختن مشروطیت غیر ممکن بود.

اینک برای روشن شدن وضعیت به‌فهرست عللی که موجب شکست مشروطه خواهان شد می پردازیم.

اول — مجلس شورا که در رأس حکومت مشروطه قرارگرفته بود و قانوناً وظیفه‌دار حفظ مشروطیت بود بطوری که مکرر نگاشتیم ملت را بحال خود گذارد وروية تماشاچی یا بی‌طرفی را در پیش‌گرفت و در موقعی که حقاً باید ملت را به‌پایداری و مقاومت تشجیع کند، آنان را متفرق نمود و سبکسرانه با اینکه می‌دید دشمن بدخواه با تمام قوا خود را آمادهٔ جنگ می کند دم ازصلح و مظلومیت زد ووقت را به‌حرفهای پوچ و بی‌اساس گذراند.

دوم — جمعی از وکلای ملت که در باطن با دربار همدست بودند میان ملت افتادند و تخم رعب و وحشت در دل آنها کاشتند واسلحه‌ای که با خون جگر درمجلس جمع‌آوری شده بود بیرون بردند بطوری که در روز جنگ عده‌ای از مجاهدین اسلحه برای جنگیدن نداشتند.

سوم — سران مشروطه‌خواهان را که منتظر کمک و امداد بودند اغفال کردند.

چهارم — بواسطه زندانی شدن میرزاسلیمان‌خان میکده از طرف محمدعلیشاه انجمن برادران دروازه قزوین که چندین صدنفر افراد مسلح آماده کرده بود از هم پاشیده شد و دست خیانتکاران آنها را متفرق نمود بطوری که یک نفر از آن انجمن در روز جنگ دیده نشد.

پنجم — سوارهای خلج که به‌یاری مجلس آمده بودند درحضرت‌عبدالعظیم منزل کرده بودند راه نفاق پیش گرفته بشهر نیامده یا ترسیده درجنگ شرکت نکردند.

ششم — امیرحشمت که رئیس قسمتی از مجاهدین بود و همه انتظار داشتند در جنگ صف مقدم فداییان ملت را تشکیل دهد آن روزخود و مجاهدین تحت امرش مخفی شده و پس از خاتمه جنگ به‌سفارت انگلیس پناهنده شد.

هفتم — حیدرخان عمواغلی که عده‌ای قفقازی در اختیار داشت و وعده کرده بود اگر جنگ پیش آید بابمبهای آتشین دشمن را از پای درخواهد آورد اصلا در آن روز

دیده نشد و گویا تهران را ترک کرده بود.

هشتم — طباطبائی و بهبهانی که درمیان مردم نفوذ داشتند و می‌توانستند ملت را به‌فدای کاری تشویق کنند قرآن در دست گرفته و به‌مجاهدینی که مشغول جنگ بودند قسم می‌دادند که دست از جنگ بکشند.

نهم — بهبهانی که درشجاعت و استقامت رأی معروف بود متأسفانه آن روز بجای تشویق جنگجویان به‌نماز وحشت و دعا پرداخته بود و غافل از این بود که در جنگهای صدر اسلام دعای پیغمبر با شمشیر علی متفقاً مسلمانها را به‌فتح و پیروزی نائل گرداند.

(معروف است که پس از آنکه درنتیجه اعلان جهادی که ملاها در زمان فتحعلیشاه دادند و جنگ میان ایران و روسیه درگرفت با از دست رفتن چندین شهر و شکست قشون ایران جنگ خاتمه پیدا کرد، روزی فتحعلیشاه علما را احضار کرد و با خشم و غضب به‌آنها گفت شما می‌گفتید که ما همانطور که پیغمبرا کرم درجنگها دعا می‌کرد و لشگر اسلام فاتح می‌شد ما هم دعا می‌کنیم چه شد اثر دعای شما؟ علما همه سربزیر انداختند و جوابی ندادند. ملااحمد نراقی گفت راست است که در جنگهای صدر اسلام پیغمبرا کرم دعا می‌کرد ولی شمشیر علی مرتضی هم درکار بود.)

دهم — بطوری که درآتیه خواهیم نگاشت تقی‌زاده که رئیس انجمن آذربایجان بود و ریاست عالیه جنگجویان مشروطه‌خواه را عهده‌دار بود و چند نفر دیگر، آن روز درجنگ نتوانستند حضور یابند و عدم حضور آنان روحیه جنگجویان را متزلزل کرد.

یازدهم — بطوری که اشاره کردیم ملک‌المتکلمین مانع شد که مجاهدین لیاخف را از پای درآورند و همین خبط بزرگ عاقبت کار را عوض کرد زیرا شک نیست که اگر لیاخف کشته می‌شد قشون مهاجم بلافاصله از هم پاشیده شده و راه فرار پیش می‌گرفت.

دوازدهم — بااینکه انگلیسها به‌طرفداری مشروطه‌خواهان معروف بودند و از دیر زمانی می‌دانستند که محمدعلیشاه و روسها خود را برای جنگ با مشروطه خواهان آماده می‌کنند و از تجهیزات دولت و تقویتی که روسها به‌شاه می‌کردند آگاهی داشتند، می‌توانستند میان افتاده و از جنگ جلوگیری کنند، کمترین اقدامی در این راه نکردند و همچنان ساکت و بی‌طرف ماندند و در همان روزها شهرت دادند که هرگاه اغتشاشی در تهران روی بدهد سفارت انگلیس به کسی پناه نخواهد داد.

سیزدهم — هرگاه رئیس مجلس یک مرد انقلابی و جسور بود می‌توانست در آن روز زمام جنگ را در دست بگیرد و مثل یک فرمانده مقتدر مجاهدین و فدائیان را گرد خود جمع کند و وکلا را مجبور به‌حضور در مجلس نماید و نظم و انضباط را برقرار سازد و روح شجاعت و پایداری را در ملت تشویق کند و یک هماهنگی و ارتباط میان مجاهدین که در نقاط مختلف در جنگ بودند برقرار نماید ولی متأسفانه رئیس

مجلس مردی بود روحاً معتدل، بدون نفوذ و با اینکه در مجلس بود کمترین تأثیری، وجودش، در جریان اوضاع نداشت و چون سایر تماشاچیان صحنهٔ جنگ را تماشا می‌کرد و سپس چون دیگران از محوطه مجلس بیرون رفت.

چهاردهم ــ هرگاه قشون دولتی راههای ارتباط میان مجلس و سایر نقاط شهر را قطع نکرده بودند یا اینکه دولت مجلس را غافلگیر نکرده و بطور غیرمترقبه حمله نمود هزاران نفر از مشروطه‌خواهان به‌یاری مجلس برمی‌خاستند و خود را به‌میدان کارزار می‌رسانیدند ولی متأسفانه صفوف قشون مانع آمدن آنها شد.

تقی‌زاده نقل می‌کند

شبی که فردای آن مجلس به‌توپ بسته شد من تا پاسی از شب رفته در مجلس بوده و با ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین مشغول صحبت بودم و مصمم بودم شب را در مجلس بمانم ولی سیدجمال‌الدین به‌من گفت شما وکیل مجلس هستید و مصونیت دارید و برای شما خطری نیست و بهتر است به‌منزل بروید و با اصرار مرا مجبور به‌رفتن به‌منزلم که بیش از یک کوچه فاصله نداشت نمود. آنشب من فوق‌العاده خسته و کسل بودم و همینکه به‌منزل رفتم با وجود آنکه چند نفر از مشروطه‌خواهان از قبیل دهخدا منزل من بودند نتوانستم شام بخورم و رفتم خوابیدم. صبح که از خواب بیدار شدم به‌طرف مجلس روانه شدم ولی متأسفانه مجلس از پیش از طلوع آفتاب از طرف قشون دولتی محاصره شده بود و هرچه کوشش کردم موفق نشدم وارد مجلس بشوم بناچار به‌خانه بازگشتم و تا بعدازظهر با کسانی که در منزل من بودند در حال اضطراب گذرانیدم و چون دیدم کار یکسره شده و مجلس اشغال گشته و جمعی از سران مشروطه‌خواهان با وضع فجیعی گرفتار شده‌اند و جان ما در خطر بود بناچار با زحمت زیاد درشکه‌ای پیدا کرده برای حفظ جان خود به‌سفارت انگلیس رفتیم و در آنجا پناهنده شدیم.

دهخدا می‌گوید

عصر روزی که فردای آن جنگ شد تقی‌زاده به‌من گفت شما امشب بیایید منزل من می‌خواهم یک لایحه مفصل و جامع از اعمال ناشایسته و کردار ناپسندیده محمدعلیشاه تهیه کنم و مواردی را که او برخلاف مشروطیت و قانون اساسی رفتار کرده یک شرح بدهم و خیانت او را به‌ملک و ملت ثابت کنم، تا فردا آن لایحه را در مجلس قرائت نموده و کار او را یکسره کنیم.

من شب را به‌منزل تقی‌زاده رفتم و پس از صرف شام چون هوا گرم بود روی پشت‌بام رفتم و در روی فرشی که گسترده بودند نشستم و قلم در دست گرفتم و تا نزدیک

طلوع صبح مشغول به‌نگارش لایحه مذکور بودم، هوا داشت روشن می‌شد که لایحه را تمام کردم و چون بسیار خسته بودم خوابم برد ولی صدای توپ و شلیک تفنگ مرا از خواب بیدار کرد تا بعدازظهر را با اضطراب در خانه تقی‌زاده گذرانیدم سپس بوسیلهٔ درشکه‌ای که تهیه شده بود بطرف سفارت انگلیس روانه شدیم، در راه یک عده سرباز جلو درشکه ما را گرفتند ولی دو نفر سوار هندی که با ما بودند به‌طرف سرباز نهیب زدند که جلو درشکه سفیر انگلیس را می‌گیرید، سربازها سر بزیر انداخته خود را عقب کشیدند و ما توانستیم خود را به‌سفارت برسانیم و اگر سربازها ما را دستگیر می کردند حتماً کشته می‌شدیم.

همینکه وارد سفارت شدیم من از کاردار انگلیس پرسیدم که چطور شد که دولت انگلیس حاضر شد که محمدعلیشاه با دستیاری روسها مجلس را به‌توپ ببندند و مشروطه را از میان بردارند کاردار سفارت انگلیس فقط این جمله را درجواب من گفت: «آلمان در اروپا خیلی قوی شده است»!

فصل سیزدهم

پناهنده شدن در سفارتخانه‌ها

پس از جنگ و از میان رفتن مشروطیت و تسلط اهریمن استبداد بر آزادی جمعی برای حفظ جان خود به سفارتخانه‌ها رفته پناهنده شدند.

مخصوصاً وقتی که خبر قتل ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان با آن وضع فجیع در تهران منتشر شد آزادیخواهانی که درگوشه کنار خود را مخفی کرده بودند بیشتر نگران شدند و برای حفظ جان خود عده‌ای توانستند به سفارتخانه‌ها پناهنده شوند.

نزدیک به هفتاد نفر از مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس متحصن شدند که از جمله تقی‌زاده، معاضدالسلطنه، دهخدا، بهاءالواعظین، سیدحسن حبل‌المتین و دولت‌آبادی بودند.

حکیم‌الملک و ممتازالدوله رئیس مجلس هم در سفارت فرانسه متحصن شدند.

دولت‌آبادی می‌نویسد مشروطه‌خواهان پاک‌نیت و ساده‌لوح خیال می‌کردند که انگلیسها حامی مشروطه هستند و از توپ‌بستن مجلس ناراضی هستند و غافل از این بودند که انگلیسها برای حفظ مصالح سیاسی خود قبر مشروطه و آزادی را می‌کندند تا مشروطه‌خواهان و مشروطه را در آن دفن کنند.

همینکه محمدعلیشاه مطلع شد که عده‌ای از مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس متحصن شده‌اند از ترس آنکه مبادا عده آنها روزبروز زیادتر بشود و همان وقایع دورهٔ نهضت مشروطیت پیش بیاید فوق‌العاده نگران شد و عده‌ای سرباز و قزاق مأمور کرد تا سفارت را محاصره کرده و مانع رفت و آمد اشخاص به‌آنجا بشوند، قزاقها هم شرارتها کردند و افرادی را دستگیر نمودند و در نتیجه انگلیسها فوق‌العاده عصبانی شدند و به‌این عمل دولت ایران شدیداً اعتراض کردند.

محمدعلیشاه که از بادهٔ نخوت و موفقیت سرمست شده بود تلگراف شکایت آمیزی از رفتار سفارت در تهران به‌پادشاه انگلیس نمود ولی بجای آنکه روی موافقتی به‌او نشان بدهند جواب سختی دریافت کرد و در نتیجه مجبور شد وزیر خارجهٔ خود

علاءالسلطنه را با لباس رسمی به‌سفارت انگلیس برای عذرخواهی بفرستد و از کردهٔ خود اظهار ندامت کند و موافقت‌نامه‌ای را که درج مینماییم امضا نماید.

نامهٔ سفیر انگلیس به‌وزیر خارجهٔ ایران

جناب اشرف ارفع که برحسب امر اعلیحضرت اقدس شهریاری برای وهنی که در چندین روز به‌سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان وارد آمده اظهار تأسف فرموده‌اند به‌نظر اولیای دولت خود رسانیدم بموجب دستورالعمل که امروز از وزیر امور خارجه انگلستان رسیده مأمورم به‌جناب اشرف ارفع اطلاع بدهم که عذر بی‌احترامیهای مکروه که با وجود پروتستهای رسمی دوستار از طرف پلیس و بریگاد قزاق نسبت به‌سفارت شده است دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پس از دقت کامل مطالب ذیل را طلب می‌نماید:

اول—قزاق و پلیس را از اطراف سفارت بردارید و متعرض رعایای انگلیس نشوید.

دوم—وزیر دربار از طرف اعلیحضرت همایونی و وزیر امور خارجه از طرف دولت ایران هر دو با لباس رسمی به‌سفارت انگلیسی در شهر دارالخلافه آمده رسماً و کاملا معذرت بخواهند و پیش از وقت به‌مدت کافی اطلاع بدهند.

سوم—تمام اشخاصی را که در این اواخر برای کارهای متداولی به‌سفارت می‌رفته یا از آنجا بیرون می‌آمدند فوراً مرخص نمایند.

چهارم—ضمانت‌نامه به‌امضای اعلیحضرت شهریاری برای امنیت جانی و مالی و شخصی اشخاصی که حال در این سفارتخانه متحصن هستند به‌دوستار داده شود.

اگر در میان متحصنین اشخاصی پیدا شوند که اتهام جنایتی به‌آنها برود باستثنای جنایات پلتیکی که حال معفو است آنها را بقاعده در حضور یکنفر از اعضای سفارت انگلیس استنطاق نمایند. اینک که این مطالب را به‌جناب اشرف می‌رسانم مأمورم اظهار نمایم اگر فوراً این مطالب بموقع قبول نیاید و از روی دقت مجرا نشود دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مجبور خواهد بود که هر اقدامی را که مناسب بداند برای تحصیل و ترمیم این رفتاری که خود را محق می‌داند بنماید. بدستورالعمل اولیای دولت متبوعه خود شروط فوق را به‌نظر اعلیحضرت شهریاری می‌رسانم.

پس از ابلاغ شرایط فوق دولت ایران بدون فوت وقت در مقام تسلیم و تمکین برآمد.

تمام مقررات فوق را بدون کم و زیاد اجرا نمود و درنتیجه عده‌ای از متحصنین با اطمینان کامل بهمراهی مأمورین سفارت انگلیس راه اروپا را پیش گرفتند و چند نفر دیگر از قبیل سیدعبدالرحیم خلخالی، سعیدالممالک و برادرش میرزا آقاخان و حسین آقای کاشانی نیز به‌خارج مسافرت کردند.

عدهٔ زیادی از مردم تهران که تسلیم و تمکین شاه را درمقابل سفارت انگلیس مشاهده کردند برآن شدند که مجتمعاً برای اعاده مشروطیت به‌سفارت انگلیس بروند ولی انگلیسها از پذیرفتن آنها جداً ممانعت بعمل آوردند و آنان را با سختی جواب گفتند.

انعکاس حوادث ایران درمیان مجامع آزادیخواه روسیه

فرقه‌های مترقی و آزادیخواهان روسیه پیش از همه در این مصیبت با ایرانیان همدردی می‌کردند و از آنچه برای ملت ایران پیش آمده بود اظهار تأثر نمودند.

حقیقت این است که مشروطیت ایران برای آزادیخواهان روسیه یک‌نوع طلیعهٔ آزادی بود و آزادی درکشور همسایه، قدمی آنها را به‌مقصود نزدیکتر می‌کرد.

این بود که پس از قیام آذربایجان برضد محمدعلیشاه، آزادمردان روسیه کمک بسیار به‌مشروطه‌خواهان ایران نمودند و عدهٔ زیادی وارد ایران شده و در صف مجاهدین جای گرفتند و در راه‌آزادی ایرانیان ازقید اسارت فداکاریها کردند و با زحمت و مشقت بسیار اسلحه و مهمات به‌تبریز و گیلان وارد کردند و از این راه تاحدی نیازمندی مجاهدین را تأمین نمودند.

سران آزادیخواهان روسیه که درکشورهای آزاد اروپا می‌زیستند مخصوصاً «لنین» که درسوئیس زندگی می‌کرد و با مهاجرین آزادیخواه ایران روابط دوستانه پیدا کرد و علاقمندی بسیار نسبت به‌ایران ازخود نشان داد و دستوراتی چند به پیروانش که در قفقاز می‌زیستند فرستاد و آنها را درکمک به‌مشروطه‌خواهان ایران تشویق نمود و در روزنامه‌ای که منتشر می‌کرد مقالاتی چند از فجایع دربار ایران نگاشت و مردمان آزاد جهان را به‌یاری مشروطه‌خواهان دعوت کرد.

اما انگلیسها مشروطیت ایران را فدای منافع خود نمودند، بعبارت دیگر انگلیسها برای جلب رضایت روسها و متحد نگاهداشتن آنها با خود در مقابل آلمان، ایران را فدا کردند و تقدیرات ایران را بدست روسها گذاردند، چنانچه در نگاهداری تاج‌وتخت محمدعلیشاه با روسها همدست شدند و نیز در اعلامیه‌ای که منتشرکردند گفتند که هرگاه ملت ایران بخواهد شاه را خلع کند آنها مداخله خواهند کرد.

پس از انهدام مشروطیت هم دولت انگلیس رویهٔ خود را تغییر نداد و مقامات دولتی و روزنامه‌هایی که پیروی از سیاست انگلیس می‌کردند نه‌فقط طرفداری از ملیون ایران ننمودند حتی بعضی از رجال دولت ایران را نابالغ برای داشتن حکومت ملی خواندند.

درمقابل سیاست عالیه دولت انگلستان که اساس آن جلب رضایت و دوستی روسها بود، جمعی از نمایندگان مجلس عوام انگلیس و عده‌ای از آزادمردان آن

سرزمین بطوری از فجایع روسها در ایران متأثر شدند و از اعمال ظالمانه آن دولت نسبت به ایران عصبانی گشته بودند که کمیسیونی در مجلس عوام تشکیل داده بنای اعتراض و انتقاد را گذاردند.

از جمله وکلای آزادیخواه انگلیس که بیش از سایرین نسبت به‌آزادی ایران اظهار علاقه می‌نمود یکی «مستردموند» لیدر و «جون دیلن» نایب‌رئیس نمایندگان ایرلند از مخالفین سرسخت دولت بودند.

مستردموند که ناطق فصیح و متکلم بلیغی بود چندین نطق مفصل در مجلس عوام انگلیس راجع به‌مشروطیت و حقوق ملت ایران نمود و در تمام نطقهایش از ملک‌المتکلمین و سایر شهدای راه آزادی نام برد و از فداکاریهای آنها سخن راند و رویهٔ دولت انگلیس را در سیاست ایران ظالمانه و برخلاف اصول عدالت و انصاف اعلام نمود و از نمایندگان مجلس عوام درخواست کرد که کاری بکنند که دولت روس و انگلیس دست از گریبان ملت بیچارهٔ ایران بردارند و آنها را در کار خود مختار بگذارند.

فصل چهاردهم

پراکندگی

طوفان سهمگین استبداد که از دل توپها و تفنگهایی که در دست صاحبمنصبان روسی و تربیت‌یافتگان آنها سرچشمه گرفته بود و سیل آهن و آتش در میان حامیان آزادی سرازیر کرد همه‌چیز را از میان برد و از مشروطیت و آزادی ایران جز اجساد کشتگان و عمارت ویران بهارستان و خیابانهای خون‌آلود چیزی بجا نگذارد.

جمعی از آزادیخواهان به‌سفارت انگلیس پناهنده شده بودند و بعضی دیگر نیز در سفارت فرانسه متحصن گشتند. صنیع‌الدوله و چند نفر از بستگانش در سفارت ایتالیا و سایرین خود را در بیغوله‌ها مخفی نمودند و عده‌ای همان شب از تهران فرار کردند.

در تلگرافی که سفیر انگلیس به‌وزیر خارجه آن کشور در ۲۴ ژوئن نمود می‌نویسد با اینکه به آتاشه نظامی سفارت دستور داده‌ام که از تحصن در سفارت جلوگیری کند تقی‌زاده و چند نفر دیگر از بیم جان در سفارت پناهنده شدند و سپس اضافه می کند که عدهٔ متحصنین به‌سی نفر می‌رسد.

محمدعلیشاه که از بادهٔ فتح و پیروزی سرمست شده بود و خود را کامیاب تصور می‌کرد از پناهنده شدن جمعی از سران مشروطه‌خواه در سفارت انگلیس سخت برآشفت و وزیرخارجه، علاءالسلطنه را مأمور کرد که از سفیر انگلیس تقاضا کند پناهندگان را از سفارت بیرون کنند ولی سفیر انگلیس زیر بار نرفت و جواب داد در صورتی که دو نفر از سران ملیون را بدون محاکمه در باغشاه کشته‌اند چگونه می‌توان امیدوار بود کسانی که در سفارت انگلیس پناهنده شده‌اند اگر بیرون بروند جان آنها در خطر نخواهد بود.

محمدعلیشاه در ۲۹ ژوئن تلگرافی بدین مضمون به‌پادشاه انگلستان مخابره نمود.

اخیراً اقداماتی برای تنبیه بعضی ازمفسدین که بتحریک ظل‌السلطان می‌خواستند مرا از تخت‌وتاج و جقه موروثی خود محروم سازند نموده‌ام، من خیلی متأسف هستم که از طرف سفارت انگلیس غلامانی به‌خانه‌های سردسته‌های انجمن مفسدین فرستاده و آنها را به‌سفارت دعوت کرده‌اند و این مسأله دخالت آشکار در امور داخله ایران

است من از آن اعلیحضرت تقاضا دارم از پناه دادن به‌اشخاص مفسد در سفارت جلوگیری بعمل آید، از جواب مساعد آن اعلیحضرت بی اندازه ممنون و متشکر خواهم شد.

جواب پادشاه انگلیس— در جواب تلگرافی که آن اعلیحضرت متذکر شدند من مایل نیستم در امور داخلی مملکت شما مداخله نمایم، ما کسی را برای تحصن به‌سفارت خود دعوت نکرده‌ایم و اگر کسانی از بیم‌جان در سفارتخانهٔ ما پناهنده شده‌اند آن اعلیحضرت می‌دانند که در مملکت شما ممنوع نیست که کسانی که مرتکب جنایتی نشده‌اند در سفارتخانه پناهنده شوند و همینکه به‌آنها تأمین داده شد از آنجا خارج خواهند شد و از اینکه در تلگراف خود متذکر شده بودید که شارژدافر انگلیس مفسدین را به‌سفارت دعوت کرده بکلی برخلاف حقیقت است، سربازهای شما سفارت مرا محاصره کردند و اشخاصی که از آنجا بیرون می‌رفتند دستگیر نموده‌اند و این توهینی است که نمی‌توان آن را تحمل نمود و اگر از این‌گونه اعمال جلوگیری نشود دولت من از روی بی‌میلی مجبور خواهد شد اقداماتی برای حفظ شئون بیرق خود بنماید و من به‌شارژدافر خود کمال اعتماد را دارم و لی وزیر خارجه انگلیس به‌سفارت خود در تهران دستور می‌دهد که باید از طرف شاه به‌پناهندگان تأمین قطعی داده شود.

حکومت نظامی و عفو عمومی

محمدعلیشاه از ترس آنکه مبادا مردم به‌طرف سفارتخانه‌ها هجوم آورده و در آنجا متحصن بشوند و یا آنکه در حضرت عبدالعظیم پناهنده گردند و اعاده مشروطیت را بخواهند اعلان عفو عمومی داد و اطمینان داد که دیگر مزاحم کسی نخواهد شد. مقصود دیگر او از اعلان عفو عمومی این بود که مشروطه‌خواهانی که در گوشه و کنار مخفی بودند اطمینان پیدا کرده آفتابی بشوند و آنها را هم دستگیر کند. چنانکه پس از اعلان عفو عمومی عدهٔ زیادی را دستگیر کردند و مأمورین نظمیه خانه‌ها را تفتیش می‌نمودند و برای بدست‌آوردن مشروطه‌خواهان معروف کوشش بسیار می‌کردند.

این بود که جماعتی از ترس جان به‌سفارت انگلیس پناهنده شدند و هرگاه مأمورین دولت اطراف سفارت را نگرفته بودند و درهای سفارت بروی مردم باز بود بدون شک در اندک‌زمانی عدهٔ زیادی در سفارت انگلیس پناهنده می‌شدند ولی سفارت درهای خود را بروی مردم بست، باوجود این متجاوز از هفتاد نفر در سفارت متحصن شده بودند.

در تلگرافی که سفیر انگلیس به‌وزارت خارجه انگلیس کرده می‌نویسد برای اینکه از دخول مشروطه‌خواهان به‌سفارت جلوگیری شود مقرر داشتم درب‌های سفارت را ببندند.

بلافاصله پس از اعلان عفو عمومی اعلامیه ذیل از طرف لیاخف حاکم نظامی، و درحقیقت فرمانده کل قشون ایران منتشر گردید.

برای اطلاع عموم مطالب ذیل شمرده می‌شود:

۱ــ استقرار نظم در شهر مخصوصاً به‌بریگاد قزاق اعلیحضرت همایونی و ژاندارمری و افواج خلج و زرند محول گردیده است.

۲ــ اشخاصی که برخلاف این قوانین رفتار کنند مورد مؤاخذه سخت واقع خواهند شد.

۳ــ هرکس به‌دیگری تعدی نماید مورد تنبیه قرار خواهد گرفت.

۴ــ هرگاه از خانه‌ای به‌قراولی تیراندازی شود آن خانه با توپ خراب‌خواهد شد.

پس از این اعلامیه بازعده‌ای را دستگیر کردند و به‌باغشاه بردند و جمعی را در انبار دولتی محبوس نمودند چند نفر از مشروطه‌خواهان که نتوانسته بودند از تهران فرار کنند از ترس آنکه مبادا گرفتار شکنجه مستبدین قرار گیرند خود کشی کردند.

سکوت مرگ‌آسا محیط تهران را فراگرفته بود و مردم غمگین و ساکت چون عزاداران به کار خود مشغول بودند ولی در باغشاه بساط عیش وعشرت گسترده بود و امیربهادر وزیر جنگ و سپهسالار قشون و لیاخف و شاپشال هم زمام امور را در دست داشتند و آنچه می‌خواستند می کردند.

کابینهٔ وزرا که بریاست مشیرالسلطنه چند روز پیش از به‌توپ‌بستن مجلس تشکیل یافته بود کمترین تأثیری در امور نداشت و مورد اعتنا نبود، مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک که متأسفانه در آن کابینه ننگین شرکت کرده بودند تا آنجا که طبع محافظه کار آنها اجازه می‌داد از مداخله در امور خودداری می کردند. علاءالسلطنه وزیر امور خارجه برای تولید حسن تفاهم میان شاه و سفارت انگلیس کوشش می‌نمود. سعدالدوله با آنکه سمتی نداشت همه کاره بود و هر روز به‌ملاقات شاه می‌رفت و با او خلوت می کرد.

محمدعلیشاه پس از برهمزدن مشروطیت برای اینکه مردم را فریب بدهد و دولی را که مشروطه ایران را شناخته بودند گول بزند اعلامیه‌ای منتشر نمود که در آن خود را طرفدار مشروطیت معرفی کرده بود و علت بهمزدن مشروطیت را خودسری و تجاوز انجمنهای ملی از حدود قانونی خود و ناشایستگی وکلای مجلس و سرسختی سران احرار اعلام داشته بود و وعده داده بود که بزودی مجلسی که موافق با اصول شرع و مقتضیات باشد تأسیس خواهد نمود.

انگلیسها که بدست خود میدان را به‌حریف دیرین خود روسها داده بودند و زمام کلیه

امور ایران را در دست روسها می‌دیدند و خشم ملت ایران را بیش از پیش نسبت به‌خود استنباط می کردند برای جبران همدستی که با روسها در بهمزدن مشروطیت کرده بودند و بدست‌آوردن قلب ملت ایران و یا بهتر بگوییم جبران باختی که در آن سیاست نابکارانه کرده بودند به‌محمدعلیشاه فشار وارد می‌آوردند که به‌وعده خود وفا نموده مجلس شورای ملی را مفتوح نماید.

از مفهوم مذاکراتی که نمایندگان روس و انگلیس با شاه می کردند و مکاتباتی که در میان آنها رد و بدل می‌شد چنین بنظر می‌رسید که نمایندگان آن دو دولت بشرط آنکه پس از ازمیان بردن مشروطیت و مجلس، بشرط آنکه محمدعلیشاه در فاصلهٔ کمی مجدداً مجلس تازه‌ای روی کار بیاورد توافق نظر داشتند و محمدعلیشاه با رضایت روسها و انگلیسها اقدام به‌جنگ با ملت و سرکوبی مشروطه‌طلبان نمود.

برای آخرین دفعه این حقیقت تلخ تاریخی را تذکر می‌دهم که انگلیسها در موقعی که محمدعلیشاه در مخاطره بود کمال کوشش را برای حفظ تاج و تخت او نمودند ولی در اوقاتی که محمدعلیشاه مشغول خودآرایی و تهیه برهمزدن مشروطیت بود و توپها را به‌طرف مجلس کشیده بود و به‌حمله پرداخت کمترین اقدامی برای جلوگیری در حفظ مشروطیت و اساسی که رسمیت آن را شناخته بودند نکردند ولی پس از آنکه کار از کار گذشت و میدان به‌دست حریفشان افتاد کمال کوشش را نمودند که محمدعلیشاه را مجبور به‌افتتاح مجلس تازه بکنند ولی دیگر سعی و کوشش آنها فایده‌ای نداشت بهمین جهت بود که سران مشروطه‌خواه که از ایران فرار کرده و به‌لندن و پاریس رفته بودند اعلام داشتند که ما از دولت انگلیس و روس تقاضا داریم که در امور داخلی ایران مداخله نکنند و ما را به‌حال خودمان بگذارند و ما خود حسابمان را با محمدعلیشاه و مستبدین تصفیه می کنیم.

تشکر محمدعلیشاه از لیاخوف

«یاکارف» یکی از سیاحان روسی می‌نویسد پس از اینکه محمدعلیشاه بکمک صاحبمنصبان روسی بر انقلابیون ظفر یافت و خانهٔ آنها را با توپ خراب کرد و سرکردگان انقلابیون را کشت و زنجیر کرد برای حقشناسی و تشکر از صاحبمنصبان روسی بعنوان سان قشون به‌قزاقخانه آمد.

شاه آن روز بر یک کالسکه طلا که شش اسب سفید قوی هیکل آنرا می کشید سوار بود و سرتا پا غرق جواهر و آثار بشاشت از چهرهٔ او هویدا بود، قزاقها لباس سرخ چرکسی در بر کرده بودند و صاحبمنصبان روسی با سربلندی در جلوی صفها جا گرفته بودند، من آن روز ایران را فراموش کرده بودم و خیال می کردم در روسیه هستم زیرا در آن روز همه چیز شکوه روسیه را جلوه‌گر می‌ساخت.

لیاخف قدم بقدم در پهلوی شاه حرکت می کرد و شاه با او صحبت می کرد و اظهار تشکر از مساعی او می‌نمود. پس از بازدید افواج و نمایش توپخانه، شاه بهریک از قزاقهای ایرانی مبلغی انعام داد مخصوصاً کسانی را که در جنگ مجلس شجاعت از خود نشان داده بودند مورد محبت قرار داد و بهریک از صاحبمنصبان روسی نشان و حمایل داد و از آنها قدردانی نمود.

شاه به لیاخف گفته بود که شما تاج و تخت مرا حفظ کردید و من تا زنده هستم نسبت به شما حق‌گزارم. پس از مراجعت شاه، امیربهادر جنگ و سایر وزرا و اعیان و شاهزادگان به طالار بزرگ که در روی میزها انواع خوراکیها دیده می‌شد دعوت شدند و چند نفر از اعیان و رجال زبان به تملق و چاپلوسی و حقشناسی از صاحبمنصبان روسی و دولت امپراطوری باز کردند و شجاعت صاحبمنصبان روسی را در شکست دادن هموطنان خود ستایش کردند.



محمدعلیشاه در لباس قزاقی

محمدعلیشاه در لباس قزاقی

محمدعلیشاه برای اینکه تشکر و سپاسگزاری خود را از صاحبمنصبان روسی به‌ثبوت کامل برساند و علاقمندی خود را به‌آنان عملا نشان بدهد در یکی از روزها برای سان قشون به‌میدان مشق رفته و لباس قزاقی دربر کرده بود و سوار اسب سفیدی شده و از جلوی صفهای قشون درمیان فریادهای زنده‌باد شاه پاینده‌باد امپراطور روسیه عبور نمود.

در تلگرافی که محمدعلیشاه پس از جنگ مجلس به‌امپراطور روسیه نیکلا نموده بود صاحبمنصبان روسی را ناجی خود خوانده و خود را تحت‌الحمایه نیکلا اعلام داشته بود.

درگزارشی که لیاخف به‌نایب‌السلطنه قفقاز داده می‌نویسد: امروز ایران در تحت ارادهٔ صاحبمنصبان اعلیحضرت امپراطور اداره می‌شود و همهٔ رجال و بزرگان ایران در مقابل نام امپراطور سر فرود می‌آورند. شاه ایران صاحبمنصبان روسی را یگانه حافظ تخت و تاج خود می‌داند و در مقابل هرنوع درخواستی که بکنیم تمکین می‌نماید شاهزادگان و وزرا برای جلب اعتماد ما مسابقه گذارده‌اند و همه کوشش می کنند که خود را در نظر ما روس پرست معرفی نمایند و خود را خادم امپراطور وانمود کنند.

اینک خاک ایران از انقلابیون که دشمن واقعی امپراطور معظم ما بودند پاک شده است و همه به‌قدرت و نیروی سیاست عالیه دولت روس در ایران پی برده‌اند و فهمیده‌اند که همه چیز آنها در دست ما و در اختیار ماست.

تلگراف روحانیون مشروطه‌خواه نجف

عموم صاحبمنصبان و امرا و قزاق و نوکرهای نظام و سرحدداران ایران ایدهم‌الله تعالی را به‌سلام وافرا مخصوص می‌داریم، هماره حفظ حدود و نفوس و اعراض و اموال مسلمین درعهدهٔ آن برادران محترم بوده و هست، همگی بدانند که همراهی با مخالفین اساس قویم مشروطیت هر که باشد و ادنی تعرض به‌مسلمانان حامیان این اساس قویم محاربه با امام عصر علیه‌السلام است البته باید همگی ابداً بر ضد مشروطیت اقدامی ننمایند. محل امضاء و مهر سه رئیس روحانی تهرانی و خراسانی و مازندرانی.

ایضاً تلگراف روحانیون نجف

عموم برادران لشگری و توپخانه و قزاق و رؤسای عشایر و ایلها و قاطبه عساکر اسلامیه دامت تائیداتهم بدانند سابقاً به‌آن برادران گرامی تلگراف کردیم که حفظ و حراست نفوس و اعراض و اموال مسلمین درعهدهٔ کفایت شماهاست حال هم صریحاً می‌گوییم

همه بدانند همراهی و اطاعت حکم شلیک بر ملت و قتل مجلس‌خواهان در حکم اطاعت یزیدبن معاویه و با مسلمانی منافی است.

محل امضاء و مهر سه رئیس محترم روحانی.

ایضاً تبریز

توسط انجمن ایالتی به تمام عشایر و ایلات و سرحدداران آذربایجان— اردبیل و قرچه‌داغ و مشکین و میانج و ماکو و غیرهم دامت تأییداتهم.

اهتمامات این خدام شریعت مطهره در تشیید اساس مشروطیت برای حفظ مذهب اثنی‌عشری و جلوگیری از دشمنان دین اسلام است و تمام دلگرمی ما‌ها در این سعی و اقدامات به‌غیرت دینی آن برادران بوده و هست و آنچه برخلاف مشروطیت تا بحال از هر کس ظاهر شد همه بتحریکات بوده حال علانیه خود شاه در مقام قتل مسلمانان برآمده است، لهذا صریحاً می‌گوییم که اهتمام در تشیید مشروطیت چون موجب حفظ دین است در حکم جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه و سر مویی همراهی با مخالفین و اطاعت یزیدبن معاویه با مسلمانی منافی است. امضاء و مهر سه رئیس محترم روحانی.

و نیز تلگرافاتی بمضمون تلگرافات فوق از طرف روحانیون نجف به‌ایل بختیاری و قشقایی مخابره می‌شود.

همینکه خبر اعلام مشروطیت در مملکت عثمانی به‌اطلاع علمای نجف می‌رسد تلگراف ذیل را به‌محمدعلیشاه مخابره می‌کنند.

توسط جناب آقای رئیس‌الوزرا حضور اقدس ملوکانه من‌الله‌علی‌الرعیته برآفته بدبختی و سوءحظ همین است که دولت علیه عثمانیه با آن درجه نفوذ و اقتدار و عدم قدرت احدی کائناً ما کان تخلف از اوامر شاهانه را چون دانستند که امروز حفظ بیضه اسلام و قدرت و قوت دین مبین اسلام و دولت متوقف بر مشروطیت است اعلان مشروطیت فرموده اسلام و مسلمین را سربلند و نتایج آن عماً قریب انشاءالله تعالی مشهور خواهد بود. لیکن سوءحظ ایرانیان بخت برگشته چنین نتیجه داد، با آنکه شاهنشاه مبرور ماضی رضوان‌الله‌علیه این اساس مقدس را استوار فرموده بوده همینکه نوبت تاجداری به‌ذات اقدس رسید احاطه خائنین خودخواه و دشمنان دین و دولت به‌اریکه سلطنت یوماً فیوماً جز القای فساد و اغتشاش بلاد و تحریک مفسدین و اتلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین و مکر و نقض عهود نگردید و آنچه داعیان را باقتضای وظیفه و تکلیفی که در حفظ دین و دولت و ملت که در عهده داریم دولتخواهانه استحکام رشته اتحاد و عدم قطع روابط استدعا نمودیم قولاً کمال مساعدت اظهار و عملاً بر ضد حقیقت رفتار و بالاخره به‌بازشدن لسان جسارت به‌مقام سلطنت مؤدی و نتیجهٔ سوءتدبیرهای خائنین دفع فاسد به‌افسد شد و تفرقه کلمهٔ دولت و ملت در تهدیر دماء و تخریب بیوت و غارت

اموال مسلمین و تبعید علمای عظام بعد از این همه اهانتها بدست دشمن روسی و استخفاف کلام مجیدالهی عزاسمه و سایر شعایر اسلامیه که دول کفر هم محترم می‌شمارند الی غیر ذلک هیچ فروگذار نکردند، این دسته اعادی دین و دولت که خود را چنین دولتخواه قلم داده‌اند تا مرزوبوم ایران را بکلی ویران و دولت و ملت را بالمره معدوم و ملک را تسلیم اجانب نکنند مرادشان حاصل نخواهد شد لیکن سزاوار است ذات اقدس بخود آمده ملاحظه فرمایند با مملکت و دولت خود چه کرده و می کنند، مقام سلطنت اسلامیه را وسیله هدم اساس دین مبین و اعدام ملک و ملت فرموده‌اند آذربایجان از دست رفت حال بقیه هم معلوم نیست چنانکه بعد از این بنا برنگاهداری باقی ماندگان دارند انشاءالله تعالی تدارک این شنایع به‌جلب قلوب و طرد مفسدین و خاصه ممذقین کلام‌الله و حاربین ملت و عقد مجلس محترم مبادرت فرموده زیاده بر این بربادادن دین و دولت همت نگمارند و این خدام شرع انوار را به‌آنچه مهماامکن از اعلان آن بقاطبه مسلمین ایران و غیره تحذر داریم ناچار نفرمایند انشاءالله تعالی.

الاحقر نجل المرحوم میرزاخلیل قدس‌سره محمدحسین — الاحقر محمد کاظم خراسانی — الاحقر عبدالله المازندرانی.

انعقاد سلام

پس از آنکه محمدعلیشاه به‌آرزوی دیرینهٔ خود رسید تصور می کرد که با ازمیان‌رفتن مشروطه دورهٔ حکمفرمایی مطلق او رسیده و می‌تواند با خودسری و استبداد سلطنت کند و کوچکترین آثاری که از دورهٔ مشروطیت و انقلاب ملت باقی مانده بود ازمیان ببرد و با اتکای اجانب و قوهٔ نظامی و روحانیون مخالف مستبد و هزاران شاهزاده و رجال، دورهٔ استبدادی نوینی را آغاز نماید.

برای مرعوب کردن مردم و خیره کردن چشمها و نشان‌دادن جلال و جبروتی که به‌قیمت خون بهترین فرزندان این آب‌وخاک بدست آورده بود سلام عام باشکوهی که تا آن زمان سابقه نداشت برپا کرد و از کلیه رجال و شاهزادگان و مستخدمین کشوری و لشکری برای حضور درسلام و بخاک افتادن درمقابل پادشاه ستمگر دعوت نمود. آنچه جواهر درخزانه بود به‌سروتن خود و سلطان‌احمدمیرزا ولیعهدش آویخت و آنچه اشیای نفیس درخزانه و موزه بود درمعرض نمایش قرارداد، با تفرعن و تشریفاتی که تا آن روز سابقه نداشت درمیان هزاران متملق و چاپلوس که هریک در روی خاک افتادن و سجده کردن بردیگری سبقت می‌جستند به‌طرف تخت سلطنت رفت و با تکبر و جبروت در روی آن قرارگرفت و چنانچه درعکسی که موقع جلوس محمدعلیشاه برتخت سلطنت برداشته شده و ازنظر خوانندگان می‌گذرد، رئیس‌الوزرا و وزرا که چند نفر آنها متأسفانه از مشروطه‌خواهان بودند... و به‌این صفت معرفت بسزایی داشتند چون عبد

ذلیل در عقب یکدیگر صف کشیده و چنان کمر خود را در مقابل آن ظالم جابر خم کرده‌اند که نزدیک است جبه آنها به‌خاک مالیده شود.

لیاخف فرمانده کل قشون و حاکم نظامی و یا بهتر بگوییم فرمانفرمای مطلق آن روز و حاکم بر وضعیت و چشم و چراغ دولت در جلو صف نظامیان قرار گرفته بود و امیربهادر جنگ که پس از توپ بستن مجلس به‌مقام وزارت جنگ نایل شده بود و سپهسالاری کل قشون را عهده‌دار بود و دشمن شمارهٔ یک مشروطه نامیده می‌شد رتق و فتق سلام را عهده‌دار بود.



مجلس سلام محمدعلیشاه

خطیب‌الممالک که یکی از مستبدین بنام بود خطبه طولانی با صدای بلند که به‌شمرخوانی مجالس تعزیه بیشتر شبیه بود خواند و در آن خطبهٔ سرتا پا تملق، آن شاه جابر و دست‌نشاندهٔ اجانب را ظل‌الله، قدرقدرت، قوی‌شوکت، قبله عالم، سلطان سلاطین نامید و او را بزرگترین پادشاه جهان و اسلام و مظهر عدل و داد خواند و دشمنان او را خیانت‌پیشه و کافر ملحد خواند.

سپس چند نفر از شعرا که نان تملق و چاپلوسی را می‌خورند در آن روز بیش از هر وقت هنرنمایی کردند و حرفهٔ خود را بهتر نمایش دادند و اشعاری خواندند و ابیاتی سرودند که قلم از ذکر آن شرم دارد. پس از ختم سلام محمدعلیشاه با نخبه‌ای از

مستبدان که اطرافش بودند عکس‌برداری کرد و ما برای نمونه یکی از عکسهایی که آن روز برداشته شده از نظر خوانندگان می‌گذرانیم.

همکاری سلطان‌عبدالحمید با محمدعلیشاه

مملکت ایران اولین کشور اسلامی بود که بر ضد دستگاه استبداد قیام کرد و به‌برقراری مشروطه نایل گردید.

این موفقیت ملت ایران برای پادشاهان و زمامدارانی که پایه حکومتشان در روی استبداد مطلق برقرار بود بسیار ناگوار و خطرناک بود، مخصوصاً برای سلطان‌عبدالحمید که مقام خلافت داشت و دارای سلطنت روحانی و جسمانی بود و بر اکثر کشورهای مسلمان مخصوصاً عرب حکمفرمایی می‌کرد.

مهم‌تر از آنچه که در بالا گفتیم اینست که از سالهای پیش حزب مقتدری از آزادیخواهان در کشور عثمانی تأسیس شده بود و مراکز مهمی درممالک متمدن اروپا و پیروان بسیاری درعثمانی داشت و شب‌وروز برضد حکومت استبدادی عثمانی فعالیت می‌کرد وموجب نگرانی سلطان عثمانی شده بود.

و قیام یک کشورمسلمان همسایه، تأثیرغیرقابل انکاری در روحیه آزادیخواهان عثمانی داشت وآنها را بیش ازپیش به‌مقاومت با دستگاه استبدادی تشویق می‌نمود.

این بود که بمحض آنکه انقلاب مشروطیت در ایران برپا گشت وستاره آزادی در افق ایران طلوع کرد وکشور ایران در ردیف کشورهای کنستیتوسیون قرارگرفت، سلطان‌عبدالحمید بی‌اندازه نگران شد و برای خراب کردن بنیان مشروطه ایران و تقویت دستگاه استبدادی محمدعلیشاه دست‌به‌کارشد.

اول ــ پس از اعلام مشروطیت در ایران و امضای قانون اساسی و شناسایی مشروطه از طرف کشورهای متمدن به‌امر سلطان‌عبدالحمید یک قشون نیرومند به‌طرف آذربایجان سرازیرشد و بطوری که درجلد دوم این تاریخ نگاشتیم یک قسمت ازخاک آذربایجان را تصرف کرد و با سران مستبدین و متنفذین شهرستانها برای مخالفت با مشروطه‌خواهان ایران دست‌به‌کارشد و هرگاه اوضاع بین‌المللی و رقابت دولتهای ذی‌نفع درسیاست خاورمیانه مخصوصاً روس وانگلیس درکارنبود و روسها کینه نسبت به‌عثمانیها نداشتند و می‌خواستند دامنه نفوذ عثمانیها درقسمتهای ترک‌زبان توسعه پیدا کند، بطورقطع دولت عثمانی در آن دوره بی‌سروسامانی ایران آذربایجان را تصرف می‌کرد وحتی به‌نقاط دیگر هم دست‌درازی می‌نمود.

دوم ــ دولت عثمانی بعد ازاعلام مشروطیت شمس‌الدین‌بک سفیرکبیر خود را که مرد آزادمنشی بود و قلباً طرفدار نهضت آزادی ایران بود احضارکرد و بجای او مرد مستبدی راگماشت.

سوم- ارفع‌الدوله که در آن زمان سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی بود نقل می کرد که روزی سلطان‌عبدالحمید مرا احضار کرد و در خلوت با من راجع به‌اوضاع ایران صحبت کرد و از پیش‌آمد نهضت مشروطه اظهار نگرانی نمود و به‌من گفت اگر اوضاع ایران به‌همین منوال باقی بماند و مشروطه در ایران ریشه کند بزودی چون مرض مزمن به‌سایر ممالک اسلامی سرایت خواهد کرد و دیگر چاره برای جلوگیری از آن نخواهیم داشت.

اینست که من و محمدعلیشاه باید متفقاً با این خطر مبارزه کنیم و آن را ریشه کن نماییم.

پس از مذاکرات بسیار در خاتمه به‌من گفت یک تلگراف رمز به‌محمدعلیشاه بکن و از قول من به‌او بگو که من حاضرم پنجاه‌هزار لیره طلا و عده‌ای قشون در اختیار او بگذارم تا بدین وسیله در کشمکشی که با مشروطه‌خواهان پیدا کرده فاتح و کامیاب گردد.

من به‌او گفتم تلگراف را دولی که در ایران ذی‌نفع هستند کشف خواهند کرد و نتیجه خوبی نخواهند داشت، اندکی فکر کرد و بعد گفت که پس مطلب مرا به‌محمد-علیشاه بنویسید، منهم جوابدادم اطاعت می‌کنم و همان‌شب عریضه مفصلی به‌محمدعلیشاه نوشتم و آنچه را که سلطان‌عبدالحمید به‌من گفته بود بدون کم‌وزیاد بنظرش رسانیدم ولی در خاتمه اظهارعقیده کردم که هرگاه شاه از عثمانی کمک بگیرد و قشون عثمانی را مداخله در امور داخلی ایران بدهد و پول از سلطان عثمانی بگیرد مسلماً دچار اشکالات زیاد ازطرف همسایگان که بهیچوجه مایل نیستند عثمانی کمترین قدرت و نفوذی در ایران داشته باشد خواهد گردید و زحماتی که درصلاح اعلیحضرت نیست پیش خواهد آمد. فردا صبح قبض سفارشی عریضه‌ای که برای محمدعلیشاه فرستاده بودم برای سلطان‌عبدالحمید فرستادم و پیغام دادم اوامر مبارک را انجام دادم.

سپس اضافه می کند محمدعلیشاه هم به‌نکته دقیقی که من تذکر دادم متوجه شد و جواب مساعد به‌سلطان عثمانی نداد، زیرا وی می‌ترسید که روسها که یگانه حامی و نگهدارش بودند و به‌اعتماد آنها می‌خواست تاج‌وتخت متزلزل خود را حفظ کند از او سوءظن پیدا کرده و روگردان بشوند.

قیام آزادیخواهان تبریز

خبر توپ‌بستن مجلس و کشتن پیشوایان مشروطه چون صاعقه بر سر مردمان ایران مخصوصاً مردمان شهرستانها فرود آمد و همه را گیج و مبهوت کرد ولی این گیجی و بهت دوامی پیدا نکرد و هنوز زمین باغشاه از خون شهدای راه آزادی رنگین بود و دود از خرابه‌های مجلس بلند بود که آزادمردان تبریز برضد دستگاه استبدادی قیام کردند و علم مخالفت را برضد پادشاه ستمگر بلند نمودند و آزادمردی بنام ستارخان که تا آن زمان یکی از مجاهدین نامی بود پیشوایی نهضت را در کف کفایت خود گرفت و انجمن ایالتی آذربایجان که اکثرشان مردان مشروطه‌خواه بودند عهده‌دار رهبری آن قیام ملی شدند.

علت اینکه مردمان تبریز پیش از سایرین برضد حکومت استبدادی قیام کردند این بود:

اول — مردم تبریز بهتر از هرکس محمدعلیشاه را می‌شناختند و سالها که ولیعهد بود به‌اخلاق او آشنا شده بودند و از خبث طینت او اطلاع داشتند.

دوم — انجمن تبریز از مردانی تشکیل شده بود که به‌مشروطه و حکومت ملی ایمان داشتند و بخلاف جاهای دیگر هیچوقت راه نفاق و خلاف و ابن‌الوقتی پیش نگرفتند.

سوم — بخلاف بسیاری از نقاط ایران که مشروطه‌طلبی‌شان از مرحله حرف خارج نمی‌شد رهبران انقلاب آذربایجان یک قوهٔ مسلح از عده‌ای قابل ملاحظه مجاهد فداکار در اختیار داشتند و با آن عدهٔ مسلح می‌خواستند جواب توپ و تفنگ حریف را با آهن و آتش بدهند.

چهارم — خوشبختانه در آنوقت مردی از میان جامعه بپاخواست و زمام انقلاب مسلح را در دست گرفت که در پاکی و شجاعت و سادگی و از خودگذشتگی و ایمان به‌مرام در ایران کمتر نظیر او دیده و شنیده شده است.

پنجم — بخلاف سایر شهرستانها که همانروزی که مجلس بتوپ بسته شد از

جریانات مطلع شدند و مأمورین و حکام که همگی دست‌نشانده باغشاه بودند بلافاصله بر اوضاع مسلط گشتند، چون تلگرافخانه تبریز در اختیار مشروطه‌خواهان بود و مرد آزادیخواه و مورد اعتمادی چون میرزامحمدعلیخان تربیت بر آن نظارت داشت همینکه بوسیله تلگراف ازواقعه توپ‌بستن مجلس و بهم‌خوردن دستگاه مشروطه مطلع شد بدون آنکه بگذارد خبر در شهر منتشر بشود و بگوش دشمنان مشروطه برسد تلگرافخانه را تحت سانسور شدید قرار داد و بلافاصله واقعه را در جلسه محرمانه انجمن ایالتی به‌اطلاع اعضا رسانید و آنها فرصت پیدا کردند که با دقت در اوضاع مطالعه کنند و بیش از آنکه حریف از آنچه در تهران گذشته بود آگاه شود خود را برای مقابله و مبارزه حاضر نمایند.

ششم — خوشبختانه در آنوقت مخبرالسلطنه که از زمرهٔ مشروطه‌خواهان بود و محمدعلیشاه را بخوبی می‌شناخت و از روابط او با روسها اطلاع کامل داشت والی آذربایجان بود و از در مخالفت با انجمن و مشروطه‌خواهان برنیامد و بکناررفتن از کار اکتفا نمود و راه اروپا را پیش گرفت.

هفتم — پس از کناره‌گیری مخبرالسلطنه چون انجمن و مشروطه‌خواهان بر اوضاع شهر مسلط بودند بلافاصله قورخانه دولتی را تصرف کردند و مقدار زیادی اسلحه از قبیل توپ و تفنگ و فشنگ بدست آوردند و بوسیلهٔ همین مقدار اسلحه بود که شهر تبریز توانست مدت یکسال در مقابل سی‌هزار قشون دولتی که دائماً از تهران اسلحه دریافت می کرد ایستادگی نماید و به‌فتوحاتی نایل شود.

چون ما تاریخ قیام دلیرانه و جنگهای مردانه فرزندان آزادیخواه تبریز را در جلدهای آیندهٔ این تاریخ بتفصیل خواهیم نگاشت فعلا به‌آنچه در اینجا تذکر دادیم قناعت می کنیم و شرح آن داستان را که صفحه‌ای از مفاخر تاریخی ایران است بموقع خود می‌گذاریم.

محمدعلیشاه نگران بود

با اینکه محمدعلیشاه خود را فاتح و کامیاب می‌دانست و مشروطیت را برای همیشه ازمیان‌رفته تصور می کرد و خیال می‌نمود که تحت حمایت دولت مقتدر استبدادی روس زمینهٔ یک دوره سلطنت استبدادی با دوامی برای خود تهیه کرده است از دو چیز فوق‌العاده نگران بود.

اول از قیام آزادیخواهان تبریز — همانطوری که مردم تبریز محمدعلیشاه را بخوبی می‌شناختند محمدعلیشاه هم مردم تبریز را می‌شناخت و از استقامت و بردباری و شهامت آنها اطلاع داشت و یقین داشت که این مردم سرسخت که از روز اول نهضت مشروطیت بیاری آزادی قیام کردند به‌آسانی دست از مشروطه نخواهند کشید و تا جان

دارند درمقابل او پایداری خواهند کرد.

این بود که همینکه از قیام تبریز اطلاع پیدا کرد بدون فوت وقت اردوی مفصلی ازسرباز، قزاق و ایلات که شرح آن را بتفصیل خواهیم نگاشت بفرماندهی مستبدترین و سرسخت‌ترین شاهزادگان (عین‌الدوله) که نهضت مشروطه در دورهٔ صدارت او آغاز شد تشکیل داد و او را مأمور سرکوبی آزادیخواهان تبریز نمود و آنچه درقوه داشت برای تقویت او بکار برد و از هر ایل و طایفه‌ای عدهٔ زیادی سوار برای کمک اوگسیل داشت و با خالی بودن خزانه دولت مبلغ هنگفتی دراختیار اوگذارد.

دوم از روحانیون نجف ــ محمدعلیشاه از حوزهٔ روحانی نجف که به‌قیادت حاجی میرزاحسین، حاجی‌میرزاخلیل و آخوندملا کاظم و آخوند مازندرانی که از بدو انقلاب مشروطیت به‌حمایت مشروطه قیام کرده بودند و در هر موقع و مورد از مشروطه‌خواهان حمایت می کردند و قانون اساسی را تصدیق کرده و مفید برای مملکت تشخیص داده بودند بیمناک بود.

این بود که پس از آنکه تلگرافاتی چند به‌آنها مخابره کرد و کوشش بسیار نمود که آنها را فریب بدهد و به‌دروغ وعده داد که مجلس را مجدداً تأسیس خواهد نمود و نتیجه‌ای نگرفت درصدد برآمد که با دستیاری حاجی‌شیخ‌فضل‌الله و امام‌جمعه تهران و جمعی از روحانیون مستبد پایتخت، یک هیأت روحانی که در تمام شهرستانهای ایران شعبات داشته باشد برای طرفداری و یاری دستگاه استبدادی و مخالفت با مشروطه تشکیل بدهد و از این راه یک قدرت روحانی درمقابل حوزهٔ علمیه نجف بوجود بیاورد و اقدامات روحانیون مشروطه‌خواه نجف را خنثی نماید و نیز بطوری که خواهیم نگاشت حاجی‌میرزاابوالقاسم امام‌جمعه را با عده‌ای برای بهمزدن حوزه علمیه نجف مأمور عتبات نمود.

دو عامل دیگر هم موجب اضطراب خاطر و نگرانی محمدعلیشاه شده بود.

یکی عکس‌العملی بود که کردارظالمانه او درکشورهای آزاد جهان بخشیده بود و درنتیجه هرروزاعمال استبدادی او وظلمهایی که نسبت به‌آزادیخواهان روا می‌داشت درجراید آزاد و مجامع ملی منتشر می‌شد و از او بدگویی می کردند و با شدیدترین لحنی او را انتقاد می‌نمودند.

دیگرمهاجرین آزادیخواه بودند که یا از ایران تبعید شده بودند و یا اینکه چون قدرت تحمل اعمال حکومت استبدادی ایران را نداشتند راه دیار غربت را پیش گرفته بودند و به کشورهای آزاد از قبیل فرانسه، سویس و انگلستان رفته بودند و در آن ممالک با عده‌ای از آزادمردان مخصوصاً مستشرقین، محافل و مجالس تشکیل داده بودند و برای ازبین‌بردن دستگاه باغشاه بطوری که درجلد دیگر این تاریخ بتفصیل خواهیم نگاشت دست به‌اقدامات مؤثر زده بودند.

در کشور عثمانی هم با اینکه رژیم استبداد حکمفرمایی می کرد و کسی آزادی عمل نداشت ایرانیان روشنفکر مجمعی بنام انجمن سعادت تشکیل داده بودند و عده‌ای از مهاجرین به‌آنها پیوسته و در آن انجمن عضویت پیدا کرده و متفقاً برضد حکومت بیدادگر باغشاه اقدام و تشریک مساعی می‌نمودند.

اهمیت انجمن سعادت بیشتر از این جهت بود که انجمن مذکور یک مرکز واسطه میان شهرستانهای ایران مخصوصاً گیلان و تبریز و حوزهٔ علمیه نجف شده بود و احکام و دستورات علمای نجف را به‌آزادیخواهان ایران که در نقاط مختلف دست به‌نهضت ضد استبداد زده بودند می‌رسانید و مراکز ملی را به‌پایداری و استقامت تشویق و تقویت می‌نمود و نیز با مجامع مهاجرانی که در اروپا بودند رابطه دائمی داشت و با یکدیگر هم‌آهنگی داشتند و در پیش‌آمدها با هم تبادل نظر می کردند و خط‌مشی متحدی برای مبارزه با استبداد اتخاذ کرده بودند.

آیا انگلیس به‌اشتباهات خود در ایران پی برده بود؟

انگلیسها که برای سیادت امپراطوری خود هر عملی را، ولو برخلاف حق و عدالت باشد و در منافع و مصالح ملتها نباشد مرتکب می‌شوند بطوری که در صفحات گذشته این تاریخ بتفصیل نگاشتیم برای جلب اتحاد روسها برضد آلمان معاهدهٔ ۱۹۰۷ را که ایران را به‌دو منطقه نفوذ تقسیم می کرد منعقد نمودند و در موقعی که حیات سلطنت و تاج و تخت محمدعلیشاه به‌یک مویی بسته بود از او حمایت کردند و باز از برای استرضای خاطر روسها تن به‌توپ بستن مجلس و خاک‌وخون کشیدن ملت ایران دردادند، انتظار داشتند بجای ازدست دادن دوستی و اعتماد ملت ایران و کینه و خصومتی که آزادیخواهان نسبت به‌سیاست جابرانهٔ آنان پیدا کرده بود صمیمیت و همکاری نزدیک محمدعلیشاه و درباریان او را بدست بیاورند و با روسها متفقاً یک سیاست مشترک داشته باشند و همان اعتمادی را که دربار استبدادی ایران به‌روسها داشت به‌انگلیسها هم داشته باشد و کفه ترازوی سیاست باغشاه بعد از این بطرف روسها سنگینی نکند.

ولی هنوز چند روزی از توپ‌بستن مجلس نگذشته بود که انگلیسها متوجه شدند که قمار را باخته‌اند و آنچه که کرده‌اند فقط‌وفقط بنفع دشمن دیرینه و دوست امروزی آنها روسها تمام شده و شاه ایران و دربار ایران و دستگاه دولتی و همه چیز در اختیار روسها قرارگرفته و انگلیسها جز تماشاچی سمت دیگری ندارند.

لیاخف فرماندهٔ کل قوا و حاکم مطلق بر اوضاع است و شاپشال مشاورشاه است و سفیر روس فرمانفرمای حقیقی دستگاه دولتی ایران می‌باشد.

حتی از همان روز اول بطوری که نگاشتیم برای پناهنده‌شدن چند نفر در سفارت

انگلیس قزاقها سفارت را محاصره کردند و بی‌احترامیهایی که هرگز انگلیسها انتظار نداشتند نسبت به‌اتباع انگلیس وسفارت انگلیس نمودند.

انگلیسها که از یک‌طرف اعتماد و محبت ملت ایران را از دست داده بودند و از طرف دیگر صمیمیت و اعتماد دولت باغشاه را نتوانسته بودند جلب کنند بی‌اندازه عصبانی بودند و در عقب راه چاره می‌گشتند خوشبختانه پیش از توپ‌بستن مجلس با اینکه محمدعلیشاه هیچوقت تسلیم به‌رژیم مشروطیت نمی‌شد برای انجام منظوری که داشت قول داده بود که پس از انحلال مجلس طولی نخواهد کشید انتخاب عمومی را اعلام خواهد کرد و مجلس جدید را تأسیس خواهد نمود.

انگلیسها برای آنکه جلب قلبی از مشروطه‌خواهان درمقابل ناجوانمردیهایی که کرده بودند بنمایند و از طرف دیگر به‌محمدعلیشاه که برخلاف میلشان سرکشی کرده بود بفهمانند که هنوز مشروطه از میان نرفته است وحریف کاملا از پای درنیامده است و ریش او درگرو است به‌محمدعلیشاه فشار آوردند که رژیم مشروطیت رژیم رسمی حکومت ایران است و تمام ملل و دول دنیا حتی دولتهای استبداد مشروطیت ایران را برسمیت شناخته‌اند و سرکار و معامله رسمی ما با دولت ایران معامله با یک دولت مشروطه است و شاه باید بلادرنگ به‌عهد خود وفا کند و اقدام به‌انتخابات وکلا و افتتاح مجلس شورای ملی بنماید.

بدست‌وپا افتادن محمدعلیشاه

محمدعلیشاه که نمی‌توانست منکر مشروطیت بشود و مجدداً حکومت استبدادی را رسماً در دنیا اعلام نماید و اگر هم می‌کرد محال بود دولتهای دنیا مجدداً رژیم استبدادی را در ایران برسمیت بشناسند و درنتیجه روابط ایران با تمام کشورهای متمدن دنیا قطع می‌شد و تاج‌وتخت و حتی حیاتش درخطر می‌افتاد، فوق‌العاده مشوش شد و بدست‌وپا افتاد و پس از جلسات متعدد که با روسها و محارم متنفذش منجمله حاجی‌شیخ فضل‌الله و امام‌جمعه و سعدالدوله و مشیرالسلطنه نمود و کنکاش بسیار کرد این‌طور مصلحت دانستند که شاه امتناع از افتتاح مجلس نکند ولی آنها مردم ومخصوصاً روحانیون و رجال و متنفذین کشور را درتمام نقاط برضد مشروطیت قیام بدهند و روحانیون اعلام کنند که مملکت ایران مملکت اسلامی است و پادشاه ایران پادشاه اسلام است و مشروطه و قانون اساسی مخالف اسلام است و هرکس از مشروطیت طرفداری بکند کافر و ملحد و راندهٔ جامعه اسلامی است.

برای عملی کردن منظور فوق دست به‌اقداماتی زدند که ما درفصول آیندهٔ این تاریخ خواهیم نگاشت و هرگاه بخواهیم عملیات و اقداماتی راکه دربار باغشاه بدستیاری یک‌عده از روحانیون مستبد و روسها در تحریم مشروطیت نمود، بنویسیم باید چند جلد

بر این تاریخ بیفزاییم.

فشار انگلیسها به محمدعلیشاه برای افتتاح مجلس

همینکه آتش جنگ در آذربایجان میان مشروطه‌خواهان و قشون دولتی آغاز گشت و روزبروز مشتعل‌تر شد، انگلیسها که از محمدعلیشاه رنجیده‌خاطر بودند و تنفر افکار عمومی را نسبت به‌خود استنباط می کردند، می‌ترسیدند در نتیجه جنگ و خونریزی در آذربایجان حریف دیرین (روسها) ببهانهٔ حفظ جان اتباع خود قشون به‌آذربایجان وارد کنند و یک قسمت مهم ایران را اشغال نمایند و شک نبود که اگر روسها قشون وارد می کردند دیگر بیرون کردن آنها از خاک ایران مشکل و محال بود چنانچه همینطور هم شد.

عاقبت روسها قشون وارد تبریز کردند و فجایعی مرتکب شدند که در تاریخ بشر کمتر نظیر آن دیده و شنیده شده است و هرگاه انقلاب کبیر روسیه پیش نیامده بود شاید قشون روس برای همیشه در ایران باقی می‌ماند و عملا قسمت مهمی از خاک ایران را متصرف و در تحت فرمان خود قرار می‌داد.

این بود که انگلیسها تصور می کردند که اگر محمدعلیشاه را به‌تمکین در افتتاح مجلس جدید وادار کنند هم جلب قلبی از ملت ایران می‌شود و هم جنگ تبریز خاتمه پیدا می کند و دیگر بهانه برای وارد کردن قشون از طرف روسها باقی نمی‌ماند.

و چون روس و انگلیس در ظاهر در کارهای ایران با هم همکاری و مشورت می کردند محتاج بودند که روسها هم که مورد ملاحظه محمدعلیشاه‌اند و از آنها حرف‌شنوی می کند در تقاضای افتتاح مجلس تشریک مساعی کنند.

بعد از یک سلسله مذاکرات مفصل در پطرسبورغ و لندن میان زمامداران طرفین چون روسها رژیم مشروطیت را در ایران برسمیت شناخته بودند و نمی‌توانستند منکر بشوند موافقت کردند که نمایندگان روس و انگلیس در تهران شاه را ملاقات نموده و جداً از او وفای به‌عهد که افتتاح مجلس شورایملی بود تقاضا نمایند.

گزارش چرچیل از تهران به وزیر خارجهٔ انگلستان:

موافق دستور شما من امروز به اتفاق «مسیوبارناوسکی» به باغشاه رفتم. من در راه یادداشتی را که تهیه شده بود که به‌شاه داده شود به‌بارناوسکی نشان دادم او موافقت کرد. همینکه حضور شاه رسیدیم مسیوبارناوسکی پیغام سفارتین را به‌شاه ابلاغ کرد شاه در جواب گفت اطمینان مرا به اطلاع دولتهای خودتان برسانید که من با افتتاح مجلس مخالف نیستم و اقدامی که درگذشته کردم برضد رولوسیونرها و انجمنها و مفسدین بوده و مقصودم نگاهداری مشروطیت است که من خود قانون آنرا

امضا کرده‌ام.

محمدعلیشاه می‌خواست قانون اساسی تازه‌ای تهیه کند

همینکه محمدعلیشاه بواسطه فشار افکار عمومی و شکست قشون دولتی در آذربایجان و پایداری علمای نجف و تقاضای انگلیسها خود را مجبور دید که مجلس را باز کند، با مشورت همکارهای مستبدش و روسها بخیال افتاد یک قانون جدیدی وضع کند که بر طبق آن قانون وکلای مجلس به‌میل خود او انتخاب بشوند و اختیار آنها هم محدود باشد و مجلس سنا را هم تشکیل بدهد.

همینکه این خبر در خارج منتشر شد طوفانی از مخالفت از تمام نقاط ایران و خارجه برپا گشت و او را مورد هجوم و حمله قرار دادند و گفتند او می‌خواهد قانون اساسی و حقوق مشروع ملت را از میان ببرد و بر طبق دستور روسها یک مجلس دوما که دست‌نشانده‌اش باشد و اختیاری نداشته باشد و وکلایش از طرف خود او انتخاب بشوند تأسیس کند و نیز برای بلااثر کردن عملیات مجلس شورای ملی یک مجلس سنا از مستبدین معروف تشکیل بدهد.

اما حقیقت اینست که محمدعلیشاه بهیچ قیمتی نمی‌خواست مجلس و مشروطه‌ای در ایران باشد ولو آنکه مجلس به‌میل او تشکیل شود و تمام این نیرنگها برای این بود که مردم را فریب بدهد و آزادیخواهان تبریز را تا حدی ساکت کند و به‌خارجی‌ها هم اینطور بفهماند که او مخالف با مشروطه و تأسیس مجلس نیست ولی در باطن بطوری که خواهیم دید با ملاهای همدستش و سعدالدوله مشغول تهیه نقشه‌ای بود که بکلی خودش را از قید مشروطه و مجلس خلاص کند.

مراسله سفارتین روس و انگلیس در ۳۱ ماه اوت به‌محمدعلیشاه:

چون اعلیحضرت‌شاه قصد خود را آشکار ساخته‌اند که بهمین زودی قوانین جدید انتخابات را که بزودی بعمل خواهد آمد انتشار دهند سفیر روس و انگلیس بر وفق تعلیمات دولت متبوعه خود نظر بمصالح عالی مملکت و بسط تجارت و آسایش عموم خیلی مطلوب است و بموقع خواهد بود که اعلیحضرت‌شاه اعلام نمایند که تصمیم خود راجع به‌استقرار این اساس که به‌مملکت خود داده تغییرناپذیر بوده و مجلسی که در صدد انتخاب اعضای آن هستند روز غره ماه نوامبر امسال انعقاد خواهد یافت.

مستر مارلینگ به‌وزیر خارجه انگلیس سر ادوارد گری در ۱۹ سپتامبر می‌نویسد:

دیشب وزیر خارجه ایران جواب شاه را برای من فرستاد، مضمون آن از این قرار

است:

من مشغول اقدامات برای تشکیل مجلس هستم که موافق مقتضیات مملکتی و مذهبی بوده و شکلی نباشد که مجدداً باعث انقلاب گردد و به‌این ترتیب من بقول خودم رفتار خواهم کرد، من امیدوارم برای روزی که سفارتین در نامه خود معین کرده‌اند اعلان انتخابات را صادر نمایم ولی تا اغتشاشات نیز تمام نشود مجلس باز نخواهد شد.

سپس سفیر انگلیس اینطور اظهار عقیده می کند: جواب شاه نامساعد است و علائم نارضایتی مردم روزبروز ظاهرتر می‌شود من به‌شاه اخطار خواهم نمود که زودتر اعلان انتخابات را منتشر کند بشرط آنکه اسباب تأخیر در افتتاح مجلس فراهم نشود.

ایضاً تلگراف مسترمارلینگ به‌سر ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس:

ملاقات امروز صبح من با شاه خیلی دوستانه بود، اعلیحضرت فوق‌العاده اظهار میل برای اصلاح در امور، بخصوصاً در مالیه نمود، اعلیحضرت به‌من قول داد که اعلان انتخابات جدید را همین امروزمنتشر نماید.

قنسولگری انگلیس در تبریز شرحی به‌انجمن ایالتی نوشته که مفهومش اینست که شاه اعلان انتخابات را منتشر نمود و باز خواهد کرد و مصمم است مجلس را باز کند و خوب است مردم تبریز دست از جنگ و مخالفت با شاه بکشند.

انجمن در جواب قنسول انگلیس اینطور می‌نویسد «زمانی که شاه مشروطه را برقرار دارد آنها خود را رعایای فرمانبردار شاه خواهند دانست ولی تا پارلمان مفتوح نگردیده و اعضای آن را باز نخواهند از خود خلع اسلحه نخواهند نمود، دیگر آنکه سرکردگان شاه که درقسمتی ازشهر هستند باید دستگیرشده و پس از محاکمه مجازات شوند و امور آذربایجان تحت نظر انجمن ایالتی اداره بشود تا آنکه مجلس مفتوح گردد.»

سفیر انگلیس در یکی ازگزارشهایی که به‌وزارت خارجه لندن داده می‌نویسد: من وزیر خارجه ایران را ملاقات کردم و او محرمانه به‌من گفت امیربهادر فرمانفرمای مطلق است و در هیأت وزرا هرچه او بخواهد بتصویب می‌رسد و همه از او متابعت می کنند حتی مشیرالسلطنه (رئیس الوزرا) بدون حضور امیربهادر نمی‌تواند شاه را ملاقات کند او می‌گفت امیربهادر دو منظور دارد اول اینکه از اعلان انتخابات جلوگیری کند و دوم آنکه خود را متمول کند و از هر راهی که ممکن است جیب خود را پر کند. دادن القاب و رشوه‌گرفتن و فروختن مقامات دولتی معمول است و شاید اغراق بنظر برسد اگر بگویم که در این مدت کوتاه قریب یک‌میلیون‌وپانصدهزارتومان از طرق فوق پول

دریافت داشته و چون آنچه پول وارد دستگاه دولت می‌شود به‌جیب اشخاص فرو می‌رود بانکها دیگر از دادن پول بطور مساعده سرباز می‌زنند.

اعلان انتخابات از طرف شاه

پس از آنکه محمدعلیشاه در زیر پرده با مشاورینش کلیه وسایل ممکنه را برای مخالفت با افتتاح مجلس تهیه کرد اعلان بی‌سروته و مبهمی منتشر نمود که مفهومش این بود که با تغییراتی که در قانون اساسی داده خواهد شد انتخابات در اول ماه شوال آغاز خواهد گشت.

با آنکه اعلانی که محمدعلیشاه برای شروع انتخابات منتشر نمود کمترین ارزشی نداشت و مشروطه‌خواهان با تمسخر آنرا تلقی نمودند و از منظور واقعی او آگاه بودند هنوز چند ساعتی از انتشار اعلان مذکور نگذشته بود که عمال استبداد تمام آن اعلانها را از درودیوار کنده و پاره کردند.

می‌گویند ملکه ایران که در دشمنی با مشروطیت از شوهرش دست کمی نداشت از انتشار اعلان انتخابات فوق‌العاده عصبانی شد و جمعی از مستخدمین خود را مامور کرد که بروند و اعلانها را پاره کنند.

برای آنکه حقیقتی را که در بالا نگاشتیم برای خوانندگان روشنتر بشود و جای تردید در خیمه‌شب‌بازی‌ای که محمدعلیشاه و درباریانش فراهم کرده بودند باقی نماند تلگرافی را که سفیر انگلیس پس از انتشار اعلان انتخابات به‌وزیر خارجه انگلیس کرده در اینجا نقل می‌کنم:

۲ اکتبر، سرجان‌بارکلی به‌سرادواردگری:

دستخطی شاه صادر نمود که مفهوم آن مبهم است ولی ظاهراً اشاره شده است که در مشروطیت سابق تغییرات داده خواهد شد و نیز اشاره شده تا زمانی که انتظامات در تبریز برقرار نشود انتخابات در آنجا بعمل نخواهد آمد.

در اینجا ناگفته نماند که روز پیش از آنکه محمدعلیشاه اعلان انتخابات را منتشر کند از تبریز خبر رسید که مشروطه‌خواهان قشون دولتی را سخت شکست داده و تلفات زیادی به‌آنها وارد آوردند و پل آجی را که از نظر استراتژی و جنگی کمال اهمیت را دارد بتصرف درآوردند.

سپس می‌نویسد «جوابی که شاه بوسیله وزیر خارجه ایران در مقابل پافشاری ما برای اعاده مشروطیت داده برای ما مسلم شد که شاه مطلقاً خیال افتتاح مجلس و اعاده مشروطیت را ندارد، این بود که باز وقت ملاقات خواستم، شاه مرا در یک چادر بزرگ مخمل که قلاب‌دوزی شده و بسیار مجلل بود پذیرفت، من آنچه را که در پیش گفته

بودم صریح تر تکرار کردم و اضافه کردم که برای امنیت ایران و جلوگیری از هر نوع خطر احتمالی اعلیحضرت چاره‌ای جز اعاده مشروطیت و تأسیس مجلس بر طبق همان اصول سابق ندارند ولی شاه بنای شکایت را از مجلس و وکلای انقلابی و انجمنها گذاشت و گفت امیدوارم در تحت قانون جدید یک مجلسی که حقیقتاً مفید باشد تأسیس گردد، بس در ملاقاتی که سپس با وزیر خارجه کردم بطور صریح گفتم که با وضعیت فعلی ایران رویه‌ای که شاه پیش گرفته مطلوب نیست و دولت پادشاهی انگلیس را قانع نخواهد کرد.»

نامهٔ وزیر خارجه ایران به‌سفیر انگلیس

حسب‌الامر اعلیحضرت جوابی را که به‌نامه جنابعالی فرموده‌اند به‌جنابعالی ابلاغ مینمایم چنانچه اهالی مملکت و نمایندگان دولتین را به‌تأسیس مجلسی که مناسب با مقتضیات مملکت و بر وفق قوانین مذهبی و مقام مقدس شاه بوده و مجدداً باعث هرج‌ومرج و اغتشاش نباشد وعده داده‌ایم الحال درصدد تهیه ملزومات آن هستیم امیدواریم در تاریخی که معین نموده‌ایم اعلانی برای افتتاح مجلس مبعوثان صادر شود ولی چنانچه نوشته می‌شود افتتاح این مجلس پس از اعادهٔ نظم آذربایجان خواهد بود و آنوقت اولیاء امور ایران فرصت خواهند داشت که ترتیبات تأسیس مجلس و اجتماع نمایندگان آن را فراهم آورند.

دستخط محمدعلیشاه

جناب صدراعظم پس از اینکه دولت محض استقرار نظم در مملکت و جلوگیری از مفسدین و انجمنها و اشخاص لامذهب که باعث اذیت مردم بودند مجلس را منحل نمود ما قول دادیم که پس از اعادهٔ نظم و قلع‌وقمع رولوسیونرها و انجمنها و استقرار امنیت و خاموشی اهالی، مجلسی منعقد نماییم که قوانین آن مقتضی با اوضاع مملکتی و قوانین مقدس اسلام بوده و حامی و مروج عدالت گردد تا اینکه ما بتوانیم تمام طبقات رعایای خود را که نگاهداری آنها از طرف خدای تعالی به‌ما واگذارشده در صلح و آسایش نگاهداشته و مفسدین را قلع‌وقمع نموده و آیین مقدس اسلام را که اولین وظیفهٔ ماست حفظ‌وحراست نماییم.

حتی به‌تمام نمایندگان دول متحابه هم اینطور اعلان کردیم. اکنون که موقع انعقاد آن مجلس نزدیک شده ما به‌جناب شما اخطار می‌نماییم که مجلس با شروط معین و محدود موافق مقتضیات مملکت که قوانین آن بر وفق شرع انور اسلام باشد و از بروز اغتشاش جلوگیری کند در ۱۹ شهر شوال، منعقد خواهیم نمود.

لذا به‌تمام اهالی مملکت و تمام طبقات رعایا اعلام می‌نماید که چون خدا شخص

مقدس ما را حافظ مملکت و مردم و تاج و تخت و حامی مذهب قرار داده و نظر ما اینست که طریقهٔ عدالت پیغمبر را پیش بگیریم، اینست که به‌مردم امر نموده و حکم می کنم که مجلسی مرکب از اشخاص متدین تأسیس شود، بوسیلهٔ این مجلس که موافق شرع خواهد بود مردم راحت خواهند بود و قوانین اسلام محفوظ و اجرا خواهد شد و ناامنی و اغتشاشات انجمنها محو خواهد شد و مردم در ظل عنایت و مرحمت ما راحت خواهند شد، اینست که به‌شما حکم می کنم که قانون انتخابی و قانون مملکتی موافق شرع ترتیب داده برای اول شوال حاضر نمایند تا اینکه هردو مجلس منعقد گردد تا تمام مردم تکلیف خود را شناخته از حدود خود تجاوز نکنند.

لیکن یاغیان تبریز طوری مقصرند که دولت نمی‌تواند از تقصیر آن اراذل بگذرد اینست که به‌همه اعلان می‌شود که تا هرمدتی که نظم در تبریز برقرار نشود و یاغیان قلع وقمع نشوند و اهالی آن شهر از شر آنها خلاص نشوند تبریز از حکم این دستخط خارج است

۲۷ شعبان ۱۳۲۶، محمدعلیشاه قاجار

فصل شانزدهم

استقراض

هنوز از دورهٔ کامرانی محمدعلیشاه بیش از یکی دو هفته نگذشته بود که خود را در مقابل مشکلاتی دید که از میان بردن آنها بسیار دشوار بود و پی برد که اندیشه‌های او در روی یک پایه مستحکمی استوار نبوده است، مهم‌ترین مشکلی که در همان روزهای اول با آن مواجه بود ضعف مالی و خالی بودن خزانهٔ دولت بود.

بواسطهٔ اغتشاشات داخلی مالیاتها وصول نمی‌شد و اگر هم وصول می‌شد بجای آنکه وارد در خزانه دولت بشود به‌جیب دزدهای درباری که دیرزمانی بود بواسطه بودن مجلس و مشروطه از مداخلهای سرشار بی‌نصیب شده بودند، فرو می‌رفت.

مخارج اردوکشی آذربایجان مستلزم مخارج گزاف بود که اگر پرداخته نمی‌شد و رشته انتظام قشونی که یگانه ملجأ و پناه مستبدین بود و به‌اتکای آن می‌خواستند نهضت تبریز را از میان ببرند از هم پاشیده می‌شد.

از طرف دیگر دستگاه تبلیغاتی دامنه‌داری که بوسیلهٔ ملاهای مستبد تشکیل داده بود و در تمام شهرستانها دست به‌فعالیت زده بودند مخارج هنگفتی بر خزانه دولت تحمیل می کرد، آخوندهای مستبد که در زمان مشروطه دکانهاشان تخته شده بود بجبران گذشته هر یک کیسه‌ای برای استفاده دوخته بودند و صدای «هل‌من‌مزید» از حلقوم آنها بلند و بگوش محمدعلیشاه می‌رسید.

چون آخوند، کاری بدون پول انجام نمی‌داد و طمع آخوند هم حدوحسابی نداشت مواجه‌شدن با بی‌پولی و بیم آنکه اوضاع روزبروز خراب‌تر خواهد شد موجب نگرانی و اضطراب دستگاه استبداد شد.

صحبت از وضع مالیات تازه به‌میان آوردند ولی این کار هم با مخالفت مردم روبرو شد و حتی مستبدین ثروتمند هم از ترس آنکه مبادا مالیاتی بر آنها تحمیل بشود در این مورد بخصوص مشروطه‌طلب شدند و گفتند بدون اجازهٔ مجلس نمی‌شود مالیات از مردم گرفت و وضع مالیات برطبق قانون اساسی از مختصات مجلس شورای ملی است.

بناچار محمدعلیشاه برای بدست‌آوردن پول دست نیازمندی به‌طرف اجانب دراز کرد و درصدد استقراض از کشورهای خارجه برآمد و چون سعدالدوله را مرد سیاستمدار و مطلع به‌اوضاع کشورهای خارجی می‌پنداشت وگمان می کرد که او قادر خواهد بود عمل قرضه را انجام بدهد مأمور کرد که با سفارتخانه‌ها و دولتها تماس گرفته برای گرفتن قرضه وارد مذاکره بشود، سعدالدوله که برای هر عمل نامشروعی که در ضرر مملکت بود آماده بود بدون تفکر و تعقل به‌فعالیت پرداخت و باب مذاکره را با اکثر کشورهای اروپایی مفتوح ساخت.

با آنکه موضوع قرضه محرمانه بود و وزرا کوشش می کردند که مردم، مخصوصاً مشروطه‌خواهان از راز آنها آگاه نشوند طولی نکشید که راز آنها برملا شد و مردم به‌نیت ناپاک آنها پی بردند و دانستند برای دفعه دیگر محمدعلیشاه می‌خواهد بیاری اجانب قید دیگری بر دست و پای ملت ایران بگذارد و با پولی که از استقراض اجانب با شرایط سخت و زیان‌آور بدست می‌آورد برای خرد کردن نهضت آذربایجان و از بین بردن آخرین تلاش و فداکاری‌ای که ملت ایران برای بدست آوردن مشروطه می کرد بکار ببرد.

انتشار خبر استقراض سروصدایی در ایران و در مجامع ایرانیان مهاجر کشورهای اروپا برپا کرد و سیل اعتراضات بطرف دولتهایی که وارد مذاکره برای دادن قرض به‌دولت ایران شده بودند سرازیر شد، صدها تلگراف اعتراض به‌وزارتهای خارجه دول مذکور از طرف مجامع ملی و لیدرهای مشروطه مخابره شد و اعلامیه‌های شدیداللحنی منتشر گشت و اکثر روزنامه‌های آزاد جهان مقالات انتقادآمیزی بر ضد دولتهایی که برضرر ملت ایران وارد مذاکره با دولت ایران شده بودند منتشر نمودند، ملیون ایران بطور صریح و روشن اعلام داشتند که صرفنظر از اینکه پولی که محمدعلیشاه می‌خواهد از یکی از دول اروپایی قرض کند منحصراً برای خرج در راه مبارزه با ملت ایران و آزادی و مغلوب کردن قیام مشروطه‌خواهان می باشد، بطور صریح و روشن به‌دول مذکور تذکر می‌دهیم و اعلان می‌داریم:

«برطبق اصول مشروطیت و قانون اساسی ایران که جمیع دول عالم رسمیت آن را شناخته‌اند، هیچ دولتی در ایران نمی‌تواند بدون تصویب مجلس شورای ملی از یک دولت خارجی پول قرض کند و یا امتیازی بدهد و بنابراین هرگاه یکی از دول به‌دولت ایران پولی قرض بدهد ملت ایران خود را مدیون در مقابل دولت قرض‌دهنده نمی‌داند و باید پولی را که به‌دولت ایران قرض می‌دهد از دست رفته بداند.»

از میان دولی که با دولت ایران برای قرضه وارد مذاکره شده بودند یکی دولت انگلیس و دیگری دولت فرانسه و بلژیک بود، دولت انگلیس حاضر شده بود به‌دو شرط مبلغی

به‌دولت ایران قرض بدهد. شرط اول اینکه قرضهٔ مذکور بتصویب مجلس شورای ملی ایران برسد و چون مجلس وجود نداشت و دولت ایران فوق‌العاده در مضیقه مالی بود مبلغی بعنوان مساعده نقداً بپردازد.

شرط دوم آنکه مبلغی را که به‌دولت ایران می‌دهد برضد قیام مشروطه‌خواهان خرج نشود و فقط اختصاص به‌احتیاجاتی که جنبه سیاسی ندارد خرج شود.

دولت فرانسه به‌ملاحظه اینکه مسیو بیزو، فرانسوی، مستشار مالیه ایران بود و او بیش از هرکس برای بدست‌آوردن قرضه از دولت فرانسه کوشش می کرد حاضر شد که مبلغی به‌دولت ایران قرض بدهد بشرط آنکه مبلغ مذکور با تصویب مستشار مالیه خرج بشود ولی سیل افکار عمومی بر ضد قرضه مذکور و متوجه کردن دول قرضه دهنده به‌اینکه ملت ایران خود را مدیون قرض‌دهندگان نمی‌داند و خبرهایی که هر روز از اوضاع آشفته و رویه ظالمانه محمدعلیشاه و درباریانش می‌رسید و فتوحات مشروطه‌خواهان تبریز و نهضتهای ملی که در نقاط مختلفه ایران بوجود آمده بود: سبب شد که دولتهایی که برای دادن قرضه به‌دولت ایران داخل مذاکره شده بودند از دادن قرضه امتناع نموده و پای خود را کنار کشیدند ولی محمدعلیشاه تا روزی که به‌سفارت روسیه پناهنده شد و از سلطنت معزول گردید دست از کوشش برای بدست‌آوردن پول از راه قرضه برنداشت و در این راه اقدامات شرم‌آوری کرد که شرح آن موجب طول کلام و صرف وقت خوانندگان می‌شود.

ناگفته نماند، با اینکه محمدعلیشاه محال بود که بمیل و رغبت زیر بار مشروطه برود و مجلس را باز کند، یکی از علل اینکه برخلاف حقیقت هر روز به‌سفرای خارجه وعده می‌داد که مجلس را باز خواهد کرد، بدست‌آوردن پولی بود که از راه استقراض می‌خواست بدست بیاورد.

تأمین جان و مال ظل‌السلطان

یکی از بدبختیهای دورهٔ اول مشروطیت این بود که ظل‌السلطان عموی شاه که از مظفرالدین‌شاه بزرگتر بود و همیشه خود را وارث و مستحق تخت و تاج ایران می‌دانست و در شقاوت و ستمگری از محمدعلیشاه دست کمی نداشت همینکه نهضت مشروطه آغاز شد و به‌نفع ملیون خاتمه یافت و کشمکش میان محمدعلیشاه و مشروطه‌خواهان درگرفت بخیال افتاد از آب گل‌آلود استفاده کند و از موقع بهره‌مند شود، شاید به‌آرزوی دیرینه خود که رسیدن به‌تخت و تاج سلطنت بود نائل گردد و برای این منظور راهی جز این نبود که محمدعلیشاه بدست مشروطه‌خواهان از میان برداشته شود و او به‌یاری آنان پادشاه بشود، بنابراین پس از آنکه بواسطه فشار مشروطه‌طلبان از حکومت اصفهان معزول شد و به‌تهران آمد خود را طرفدار

مشروطه قلمداد کرد و با سران مشروطه‌طلبی بنای آمدوشد را گذارده مشروطه‌خواهان هم که با حریف زورمندی مثل محمدعلیشاه دست بگریبان بودند مشروطه‌خواهی ظل‌السلطان را بنفع خود تصور کردند و با اینکه او را ظالم و ستمگر می‌دانستند و محال بود به‌سلطنت او راضی شوند همان معامله‌ای را که در اول نهضت مشروطه با طرفداران اتابک نموده و با آنها ساخته و با کمک آنها عین‌الدوله را از میان بردند در پیش گرفتند و تصور کردند تمایل ظل‌السلطان به‌مشروطه و کمکهایی که ممکن است در این راه بکند به‌نفع آنها و تضعیف محمدعلیشاه تمام خواهد شد.

ظل‌السلطان هم علناً به‌مشروطه‌طلبی تظاهر می کرد و در واقعه میدان توپخانه که یک‌عدد تفنگ بقیمت جان یکنفر برای مشروطه‌خواهان ارزش داشت مقداری تفنگ و فشنگ در اختیار سربازهای ملی گذاشت و مسلماً پول هم به‌بعضی از افرادی که در انجمنها عضویت داشتند می‌داد. این نزدیکی ظل‌السلطان با ملیون گواینکه حقیقت نداشت و ظاهرسازی بیش نبود و بطوری که گفتیم سران ملیون و آزادیخواه ظل‌السلطان را هم نظیر محمدعلیشاه می‌دانستند سوءظن زیادی در محمدعلیشاه تولید کرد و او یقین پیدا کرد که مشروطه‌خواهان در باطن با ظل‌السلطان متحد و قراردادی دارند که محمدعلیشاه را خلع و ظل‌السلطان را بجای او بنشانند. این بود که پیش از پیش برای ازمیان برداشتن مشروطه کمر بست و سعی کرد ظل‌السلطان را از تهران دور کند لذا او را به‌سمت فرمانفرمای کل فارس و بنادر انتخاب کرد و سفارت روس و انگلیس هم که جداً از محمدعلیشاه دفاع می کردند چون وجود او را در تهران نامناسب دیدند به‌او فشار آوردند که فرمان شاه را اطاعت کند و به فارس برود.

ظل‌السلطان هم که از بدو جوانی خود را تحت حمایت انگلیسها می‌دانست نصیحت آنها را قبول کرد و به‌طرف فارس روانه شد و در چند ماهی که والی فارس بود لیاقتی ازحیث تأمین راهها و عبورومرور مال‌التجاره و جلوگیری از سرکشی ایلات از خود نشان داد، چنانچه در کتاب آبی انگلیسها از کاردانی و لیاقت او تمجید می کنند. تا مجلس به‌توپ بسته نشده بود ظل‌السلطان خود را حامی مشروطه می‌خواند ولی همینکه مجلس به‌توپ بسته شد این مرد جابر و جبون بجای آنکه با قوهٔ نظامی‌ای که دراختیار داشت درفارس بماند و علم مخالفت را برضد محمدعلیشاه بلند کند و طبعاً اکثر مردم فارس هم با او همداستان می‌شدند چنان ترس ووحشتی ازخود نشان داد که همه را بتعجب درآورد و برای حفظ جان ومالش به‌انگلیسها متوسل شد و پس از آنکه سفیر انگلیس به‌اتفاق سفیر روس دستخط امنیت جانی و مالی او را از محمدعلیشاه گرفتند سه روزه خودش را به‌اصفهان رسانید و چند روزی در باغ نو مخفی بود و سپس بمساعدت همان سفارتخانه اجازهٔ مسافرت به‌اروپا را گرفت و رهسپار اروپا گردید و آن مردی که

چهل سال با ظلم و بیدادگری مال بسیاری اندوخته کرده و بطور یقین متمول‌ترین ایرانیها بود عاقبت وجودش برای آزادی و آزادیخواهان شوم بود و از مشروطه‌خواهیش جز بدبختی برای مشروطه‌خواهان یادگاری بجای نگذارد.

فصل هفدهم

تحریم مشروطه از طرف روحانیون مستبد

پس از آنکه محمدعلیشاه بواسطه فشار مردم و انقلاب تبریز برخلاف میل قلبی و تصمیم واقعیش اعلان مبهم و بی‌سروته انتخابات را منتشر نمود، برطبق نقشه‌ای که قبلا تهیه کرده بودند سیل تلگراف از طرف روحانیون و اعیان شهرستانها در مخالفت با مشروطه و حرمت آن به‌طرف دربار گردون مدار سرازیر شد و ما مجموع آن تلگرافات و عریضه‌ها و اعلامیه‌ها را که صدراعظم وقت جمع‌آوری کرده بود و در محل امنی گذارده بود بدست آورده و در فصول آیندهٔ این تاریخ خواهیم نگاشت.

روحانیون مستبد تهران و رؤسای طلاب، مجلسی در منزل حاجی‌شیخ‌فضل‌الله و منزل امام‌جمعه تهران منعقد نمودند و برضد مشروطه و اعلانی که از طرف شاه شده بود به‌کنکاش پرداختند و پس از جلسات متعدد و مذاکرات بسیار بر آن شدند که متفقاً بدربار رفته و از شاه تقاضا نمایند که چون مشروطه و قانون اساسی مخالف شرع اسلام است و مشروطه‌خواهان کافر و مرتدند شاه باید از اعطای مشروطه و انتخاب مجلس بکلی صرفنظر کند و اعلام دارد که چون بر طبق فتاوی علمای اعلام و حجج اسلام مشروطه مخالف شرع اسلام است از اعطای آن بکلی صرفنظر کرده است و دیگر در تحت هیچ عنوان در پیرامون آن تصمیم نخواهد گرفت و موافقت نخواهد کرد.

اینک شرحی که مشیرالسلطنه صدراعظم وقت نوشته از نظر خوانندگان می‌گذرد:
بعد از آنکه تلگرافات و احکام کتبی علمای اعلام و حجج اسلام از ممالک محروسه ایران دایر بر حرمت مشروطیت و عرایض متضرعانه اهالی در استیحاش از ایجاد مجلس شورایملی توسط حجج اسلامیه دارالخلافه و امنای دربار جاوید اقتدار از لحاظ مبارک بندگان اقدس همایونی خدالله ملکه و سلطانه گذشت و در بیست‌وچهارم شهر شوال دستخط آفتاب نقط همایونی که بقلم معجز شیم ملوکانه در صدر عریضه علمای عظام و حجج اسلام شرف صدور یافت، طبقات اهالی مجدانه مطالبه صورت آن را می کردند، برای اطمینان خاطر عموم طبع و منتشر گردید.

صورت عریضه علمای تهران به‌شاه

بموقف عرض بندگان اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه خلدالله ملکه و سلطانه معروض می‌داریم در روز دوازدهم شهر شوال کارگزاران دولت، جمع کثیری از وجوه علما و شاهزادگان و وزرا و امرا و اعیان و اشراف و تجار را حسب‌الامر احضار به‌دربار گردون مدار نمودند.

و از طرف قرین‌الشرف ارادهٔ سنیه را به‌اعطای مجلس شورای عمومی و تأسیس قوانین آن ابلاغ فرمودند.

تمام حاضرین متفق‌الکلمه جواب عرض نمودند که مجلس شورایملی منافی با قواعد اسلام است و ممکن‌الجمع نیست، چنانچه به‌رأی‌العین مشاهده کردیم و ما مسلمانان که در تحت اقتدار سلطنت اسلامیه هستیم ابداً راضی نمی‌شویم که وهنی به‌اسلام و دین ما برسد و بر همه لازم است حفظ دین و آیین شریعت سیدالمرسلین.

بعد از آن تلگرافات عموم ولایات و ایالات که قریب به‌دویست طغرا بود بعضی تفصیلا و بعضی اجمالا قرائت شد. و پس از آن احکام حجج اسلام و علمای اعلام ولایات گوشزد حاضرین شد و عرایض عدیده متظلمانه در استیحاش از این بلیه عظیمه از طبقات علما و اهل علم و طلاب و تجار و اصناف که غائب از آن محضر بودند یکان یکان خوانده شد، بعد از ذالک کلیه حضار مجلس از علما و تمام طبقات توسط جناب اشرف صدراعظم عریضه متضرعانه در استدعای انصراف از این عزیمت به‌حضور باهرالنور ملوکانه تقدیم داشتند و استیذان شرفیاب حضور معدلت ظهور شدند و استدعای مجدانه حضوری هم نمودند و به‌وعدهٔ مراحم ملوکانه قبول استدعای مقصد اسلامی به‌اصدار دستخط انجم نقط مرخص شدند تا کنون که یوم بیست‌وچهارم است از ناحیه مقدسه اعلیحضرت همایونی دستخط آسایش شرف صدور نپذیرفته از آنجاییکه بحکم محکم خلاق عالم جل اسمه و حفظ بیضه اسلام در قرون و اعصار بر عهدهٔ سلطان وقت و علمای اعلام است از آن روز تا بحال از داعیان مطالبه انجاز وعد و اصدار دستخط می‌نمایند و داعیان بدفع‌الوقت گذرانیده تا امروز که مطالبه از حد گذشت چاره ندیده جز شرفیابی در دربار معدلت آثار و بحمدالله نائل شدیم و از پیشگاه همایونی ایفای به‌وعده را جداً مستدعی هستیم و چون این استدعا از جهت ادای تکلیف شرعی است از صاحب شرع رخصت رجوع نداریم و متضرعانه جداً دستخط آفتاب نقط در آسودگی اهل اسلام از اضطراب و وحشت و دهشتی که در این مرحله دارند ازسده سنیه استدعا داریم، قسم به‌جمیع معظمات شرعیه که ماها، بلکه تمام اهالی اسلام این مملکت برای تأسیس مجلس شورای عمومی حاضر نیستند و نتیجه آنرا جز هدم دین و هرج‌ومرج و هدر دمای محترمه و هتک نوامیس اسلامیه نمی‌دانیم الامر امرالاقدس الاعلی مطاع.

حاجی شیخ فضل‌الله نوری ــ حاجی سیدابوالقاسم امام‌جمعه ــ ظهیرالاسلام ــ

سیداحمد طباطبائی (برادر طباطبائی) — حاجی میرزا هادی نوری — حاجی علی اکبر بروجردی — حاجی شیخ عبدالنبی — حاجی سیدعلی شوشتری — آخوند ملامحمد عاملی — حاجی ملامحمد رستم آبادی — حاجی آقا یحیی کرمانشاهی — شیخ محمدصادق شریف العلماء — شیخ محمدعلی — پسرهای آقامحمد کاشانی — شیخ حسن سنگلجی — شیخ علی اکبر تفرشی — شیخ باقر گیلانی — شریعتمدار کاشانی — شیخ جعفر گلپایگانی — شیخ جعفر سلطان العلماء — حاجی سیدمحمد تفرشی — شیخ حسین چاله میدانی — سیدحسن شوشتری.

دستخط محمدعلیشاه

جنابان مستطابان حجج اسلام سلمهم الله تعالی عزم ما همه وقت بر تقویت اسلام و حمایت به‌شریعت حضرت نبوی صلوات‌الله‌علیه وآله بوده و هست، حال که مکشوف داشتند تأسیس مجلس با قواعد اسلامیه منافی است و حکم به‌حرمت دادید و علمای ممالک هم بهمین نحو کتباً و تلگرافاً حکم بر حرمت نمودند در این صورت ما هم از این خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان همچو مجلسی نخواهد شد لیکن بتوجهات حضرت امام زمان عجل‌الله فرجه در نشر عدالت و بسط معدلت دستورالعمل لازم داده و می‌دهیم و رعایت حقوق رعیت و اصلاح مفاسد بقانون دین مبین اسلام حضرت خاتم النبیین صلوات‌الله وسلامه علیهم اجمعین اطلاع بدهند.

محمدعلیشاه قاجار

تجار و رؤسای اصناف در حضور شاه

برای آنکه نمایش تأثرآور و در عین حال مضحکی که محمدعلیشاه و درباریانش بدست یک عده از ملاهای مستبد منفعت‌پرست ساخته و آماده کرده بودند خوب بازی بشود و بعقیدهٔ خودشان بدنیا ثابت کنند که ملت ایران مخالف مشروطیت است و مشروطه مخالف دین است دست به کارها و اقداماتی زدند که در ذکر حوادث و بحث وقایع تا آن اندازه که حوصله ما اجازه بدهد و حیا و شرم مانع نشود بنظر خوانندگان این تاریخ و فرزندان آتیه ایران که از نعمت حکومت ملی و آزادی و عدالت بهره‌مند خواهند شد و خواهند درک کرد که این آزادی که برایگان به‌آنها عطا شده بچه قیمتی برای آزادمردان فداکار تمام شده خواهیم نگاشت.

دربار به‌نغمهٔ دیگری دست زد و مردی را بنام مفاخرالملک که از نعمت سواد فارسی بی‌بهره بود و در استبداد رأی و شقاوت فطرت شهرت داشت به‌حکومت تهران منصوب کرد و او را مأمور نمود که تمام تجار و کسبه را مجبور نماید عریضه حضور شاه بنویسند

و از مشروطه اظهار تنفر کنند و نیز عدهٔ بیشماری را به‌حضور شاه بفرستند و عریضه مذکور را بنام کلیه تجار و اصناف پایتخت تقدیم نمایند.

مفاخرالملک بدستیاری ملک‌التجار تهران مجالس و مجامعی تشکیل دادند و عدهٔ زیادی از تجار و اصناف را دعوت کردند و آنان را به‌مخالفت با مشروطه و وفاداری به‌محمدعلیشاه برانگیختند.

بسیاری از تجار و رؤسای اصناف که از مشروطه‌خواهان بودند و در نهضت مشروطیت خدماتی کرده بودند از ترس تن به‌این پستی دردادند و در مقابل تقاضاهای حاکم تهران که درحقیقت خواسته محمدعلیشاه بود تسلیم شدند، بعد از آنکه اطمینان پیدا کردند که تمام تجار و رؤسای اصناف پایتخت را با خود همراه کرده‌اند مفاخرالملک از هشتصد نفر تجار و اصناف دعوت کرد که برای شرفیابی حضور شاه در ساعت معین در چادر مخصوصی که برای پذیرایی آنها در باغشاه معین شده بود حضور پیدا کنند ولی با همه مساعی که به کار برده‌شده‌بود عدهٔ مدعوین از نود نفر تجاوز نکرد.

این جماعت را به‌طالاری که شاه در آن جلوس کرده بود بردند، ملک‌التجار که در صف مقدم قرار داشت و ریاست طبقه تجار را عهده‌دار بود همینکه از دور چشمش به محمدعلیشاه که در روی یک صندلی زرنگار قرارگرفته بود افتاد دستها را به‌سوی او دراز کرد و با یک صدایی که آثار عجز از آن هویدا بود گفت: «یا ربی‌اغفر ذنوبنا و بخاک افتاد.»

تجار مشروطه بحدی از رفتار این مرد پست‌فطرت متأثر شدند که سیدمرتضوی با صدای بلند گفت: «ای کیک‌اغلو»

آن جماعت در مقابل تخت محمدعلیشاه دست بسته صف کشیدند و ملک‌التجار عریضه‌ای را که قبلا با دقت تهیه کرده بود قرائت کرد، مضمون آن عریضه بحدی تملق‌آمیز بود که شنیدن آن عرق بر جبین شنونده می‌آورد.

مفهوم آن بدگویی از مشروطه و قانون اساسی و انزجار عموم تجار و کسبه تهران از حکومت ملی و مجلس شورا بود و در خاتمه از خاکپای جواهرآسای قبله عالمیان استدعای عاجزانه کرده بودند که برای همیشه از برقراری مشروطه و افتتاح مجلس شورای ملی صرفنظر فرمایند، محمدعلیشاه هم آنچه را که در جواب روحانیون نوشته بود و ما عین آنرا درصفحات قبل نگاشتیم به‌زبان آورد و بطور صریح گفت که چون علمای اعلام مشروطه را مخالف دین مبین اسلام می‌دانند و قاطبه طبقات ملت ایران از مشروطه و مشروطه‌خواهان تنفر دارند ما هم بکلی از تجدید آن اساس منصرف و دیگر پیرامون افتتاح مجلس نخواهیم گشت.

غفلتاً صدایی از میان آن جماعت بلند شد و گفت قربان آنچه حضور مبارک عرض کردند فقط نظر شخص ایشان بود، ملت ایران مشروطه‌خواه است و طالب مشروطه است و اگر کسی بغیر از این حضور مبارک عرض کند خلاف عرض کرده است. این صدای یکنفر تاجر مشروطه‌خواه بنام میرزاابوالقاسم اصفهانی بود که به‌قیمت جان خود صدای آزادیخواهان ایران را بدون خوف و وحشت در دربار ایران منعکس نمود و امروز بعد از چهل وچند سال صدای آن مرد شجاع و آزادمرد در صفحات این تاریخ منعکس می‌شود و برای همیشه در تاریخ ایران بیادگار باقی می‌ماند.

کلمات میرزاابوالقاسم تاجر مثل یک بمب درمیان آن جماعت تأثیر کرد و حیرت و بهت مجلس را فراگرفت رنگ از صورت محمدعلیشاه پرید و مجلس در یک سکوت مرگ‌آسا فرورفت ولی محمدعلیشاه بعد از یک دقیقه بهت و سکوت بخود آمد و برای آنکه گفته میرزاابوالقاسم در خارج انعکاس پیدا نکند حرف او را نشنیده گرفت و چند کلمه سروته شکسته در حالی که خود نمی‌فهمید چه می‌گوید به‌زبان آورد و سپس با سردی آن جماعت را مرخص کرد و این خیمه‌شب‌بازی هم بدین ترتیب خاتمه یافت.

تلاش محمدعلیشاه برای بدست‌آوردن پول

پس از آنکه سعدالدوله با کلیه وسایل ممکنه کوشش کرد که با شرایط بسیار سنگین و ننگ‌آور مبلغی ازکشورهای بیگانه قرض کند وسعی و کوشش او بیهوده گشت و بجایی نرسید برای جلوگیری ازتوقف دستگاه رسوا و زنگ‌زدهٔ باغشاه دست به‌اقدامات دیگری زد که گرچه زیاد سودبخش نبود ولی تا حدی بهبودی در وضعیت مالی محمدعلیشاه بخشید.

اول: منافع چندساله نفت جنوب را به «توسانیانس» که یکی از تجارتخانه‌های معتبر و بستگی به‌روسها داشت واگذار کرد و ازاین راه مبلغی بدست آورد.

دوم: امتیاز پوست بره را به‌تاجرباشی روس واگذار کرد و در مقابل صدهزار تومان دریافت کرد.

سوم: مبلغی ازبابت امتیازسیم تلگراف هند و اروپ ازانگلیسها گرفت.

چهارم: منظریه و کامرانیه را دربانک روس رهن گذارد و درمقابل چهارصدهزار تومان دریافت کرد ولی روسها بشرطی این مبلغ را به‌او پرداختند که صرفاً برای تقویت اردوی آذربایجان و سرکوبی مشروطه‌خواهان آن سامان خرج کند.

پنجم: نقشه‌ای کشیدند که جمعی از تجار مشروطه‌خواه متمول را ازقبیل حاجی امین‌الضرب، حاجی‌معین بوشهری و چند نفر دیگر را حبس کنند و ازآنها مبلغی بگیرند ولی این نقشه آنها نگرفت و پیش از آنکه دست‌به‌کار بشوند تجار مزبور از نیت محمدعلیشاه اطلاع پیدا کردند و دریکی ازسفارتخانه‌ها متحصن شدند.

با همهٔ این احوال جمعی از مردمان بی‌گناه را بجرم ثروتمند بودن حبس کردند و مبلغی از آنها گرفتند.

در یک دست خنجر و در یک دست تکفیر

پس از آنکه محمدعلیشاه آن نمایش رسوا و مفتضح مصنوعی را در حرمت مشروطه و تکفیر مشروطه‌خواهان در باغشاه فراهم کرد و صدها تلگراف از روحانیون مستبد در تکفیر مشروطیت تهیه نمود و حاجی‌شیخ‌فضل‌الله رساله مفصلی در تحریم مشروطه و قانون اساسی منتشر کرد، مردم ایران وکسانی که در کشورهای خارجه علاقمند به‌آزادی ایران بودند یقین کردند که این مرد مستبد و ظالم در این مدت آنچه گفته و وعده داده جز دروغ و نیرنگ نبوده و محال است به‌مشروطیت و تأسیس مجلس تن دربدهد ولو اینکه مجلس مطابق میلش تشکیل بشود و قانون در منفعتش تغییر کند و غیرممکن است که جز با ازمیان برداشتن او بوسیله آهن و آتش بشود مجدداً رژیم مشروطیت را در ایران برقرار کرد.

محمدعلیشاه هم پس از انتشار اعلانی که در آن انصراف خودش را از تجدید مشروطه و مجلس منتشر نمود با عجله و شتاب تمام دستگاه استبدادی را برای بدست‌آوردن پول و تقویت اردوی آذربایجان و کشتن و ازمیان بردن هر فردی که اظهار مشروطه‌خواهی می‌کرد بکار برد و حکومت ترور و وحشت چون قیافه مرگ در تمام نقاط مملکت ظاهر گشت و بازار ریاکاری و سالوسی و تکفیر آخوندهای مستبد که پایه حکومت جابره محمدعلیشاه در روی آن استوار بود رونق پیدا کرد و هر صدایی که بطرفداری آزادی از حلقوم کسی بیرون می‌آمد با خنجر و تکفیر خفه می‌شد.

کشتن اسماعیل‌خان بجرم مشروطه‌خواهی، ریختن در خانه‌ها و قتل‌وغارت افراد متهم به‌مشروطه‌طلبی، عربده‌کشی اوباش و اراذل در کوچه‌وبازار و فحش به مشروطه‌خواهان عکس‌العمل شدیدی در ملت ایران و محافل خارجی بوجود آورد و انعکاس اعمال وحشیانه دربار استبداد در کشورهای آزاد جهان افکار عمومی دنیا را به‌یاری ملت مظلوم ایران برانگیخت.

سعدالدوله که درحقیقت مستشار سیاست خارجی محمدعلیشاه بود با دادن رشوه مقالاتی چند در بعضی از جراید اروپا بر ضد نهضت مشروطه در ایران منتشر نمود و ملت ایران را نالایق و نارسیده برای حکومت ملی و مشروطه خواند و کوشش بسیار نمود که کسانی را که در اروپا از مشروطیت ایران طرفداری می‌کردند قانع کند که مشروطه برای یک ملت جاهل مثل ملت ایران جز هرج‌ومرج و بی‌نظمی نتیجه دیگری نخواهد داشت و رژیم حکومت باید با عقاید مذهبی مردم سازش داشته باشد و حکومت دموکراتیک با مبانی و اصول اسلام سازگار نیست.

بطوری که خواهیم دید چند نفری را که بخیال خودشان باب ممالک اروپا بودند و تا حدی با زبانهای خارجی آشنایی داشتند مأمور کرد که به کشورهای اروپا بروند و در مقابل تبلیغاتی که از طرف مهاجرین آزادیخواه در دنیای متمدن می‌شد بنفع دستگاه استبدادی باغشاه اقدام نمایند و با مقامات رسمی راه یافته و با دادن امتیازات و مزایا تمایل آنان را به‌طرف محمدعلیشاه جلب نمایند.

نقل از کتاب آبی

تلگراف جرج بارکلی به‌وزیر خارجه انگلیس — نمایشی که برعلیه مشروطه اتباع شاه ترتیب آن را داده بودند دیروز در باغشاه روی داد، هیأتی مرکب از چندصد نفر اشخاص نماینده همه طبقات اهالی به‌اردوی شاه رفته صدراعظم و وزرای دیگر از آنها پذیرایی نمودند، پس از آنکه تلگرافاتی از ولایات و یک تلگراف هم از تبریز راجع به‌عدم میل مردم به‌مشروطه قرائت گردید درباریان عریضه‌ای در این خصوص به‌هیأت مذکور داده و تمام حضار آن عریضه را امضا کردند و به‌خدمت شاه بردند.

اعلیحضرت پس از اظهار اینکه من می‌خواستم قانون انتخابات را اعلام نمایم، قول دادند که به‌صدراعظم حکم خواهم کرد که بطور دلخواه امضا کنندگان آن عریضه رفتار نمایند.

احتمال کلی دارد که اغلب اشخاص آن عریضه را از ترس امضا کرده‌اند همانطور که یکی از وزرا به‌من گفت که من از ترس آن عریضه را امضا کردم.

سپس می‌نویسد من و سفیر روس از شاه وقت خواسته‌ایم که به‌ایشان خاطرنشان کنیم که به‌قول و وعدهٔ خود وفا کند.

تلگراف سفیر انگلیس به‌وزیر خارجه

من شاه را برای نمایشی که درشنبه گذشته برعلیه مشروطه ترتیب داده بودند ملاقات کردم و اصرار نمودم که اعلیحضرت نباید برخلاف ضمانتی که به‌ملت ایران و دولتین داده‌اید رفتار نمایید، شاه در جواب گفت اکثر مردم ایران مشروطه را برخلاف مذهب خود می‌دانند و باین جهت با آن مخالف هستند، شاه مصنوعی بودن نمایش روزشنبه را تکذیب کرد ولی گفت در آن‌موقع رأی قطعی نداده است، بعد گفت من شخصاً مایل به‌مجلس هستم ولی بشرط آنکه مثل مجلس سابق نباشد. من به‌شاه گفتم عقیدهٔ مردم براینست که شما خیال ندارید که به‌قولهایی که داده‌اید رفتار نمایید و باز تکرار کردم که برای خاتمه انقلاب آذربایجان و اطمینان مردم، صلاح خود اعلیحضرت در اینست که به‌قول و وعده‌هایی که داده‌اید وفا کنید.

با آنکه حکومت نظامی در کمال سختی در تهران برقرار بود و رؤسای ملیون و کسانی که معروف به‌مشروطه‌خواهی بودند با کمال دقت تحت مراقبت و جاسوسان قرار گرفته بودند و هر روز عده‌ای را بجرم مشروطه‌خواهی حبس و شکنجه می کردند و اظهار مشروطه‌طلبی و فعالیت در آن راه ممکن بود بقیمت جان اشخاص تمام بشود مشروطه‌خواهان تهران با کمال مراقبت مجالس و محافلی داشتند و از سیاهی شب استفاده می کردند و هرچند نفر درمحلی جمع می‌شدند و به‌مشورت می‌پرداختند و روابط خود را با شهرستانهایی که قیام بر ضد استبداد کرده بودند برقرار کرده بودند و مأمورینی به اطراف می‌فرستادند و از جریان نهضتهای داخلی و فعالیتهایی که در خارج از ایران بنفع مشروطیت می‌شد آگاهی پیدا می کردند و با هزار زحمت جراید خارجی را که در اطراف اوضاع ایران قلمفرسایی می کردند بدست می‌آوردند و ترجمه کرده منتشر می‌نمودند و از انتشار شب‌نامه‌ها و اعلامیه‌های محرمانه خودداری نمی کردند.

پس از آنکه محمدعلیشاه و دستیارانش صحنه نمایش باغشاه را که بتفصیل نگاشتیم پدید آوردند و مشروطیت را تحریم نمودند عده‌ای از جان‌گذشته مرکب از تجار و اصناف معروف و رجال مشروطه‌خواه و علما یادداشتی که درحقیقت پروتستی بود بر ضد محمدعلیشاه نوشته و امضا نموده به‌سفرای خارجه مقیم دربار تهران فرستادند و در آن پروتست بطور صریح و روشن نوشته بودند که تمام صحنه‌پردازیهایی که محمدعلیشاه بر ضد مشروطیت کرده مصنوعی و ساختگی و دور از حقیقت می‌باشد و آنها مردم را بزور و جبر مجبور به‌امضای عریضه بر ضد مشروطه نموده‌اند و تلگرافاتی که از شهرستانها رسیده همگی از روی تهدید و تطمیع بوده است جمعی را با زور و جمعی را با پول به‌مخابره آن تلگرافات مجبور کرده‌اند و ملت ایران با دل‌وجان طرفدار مشروطه و قانون اساسی است و تا آخرین نیرویی که در بدن دارد برای بدست‌آوردن مشروطه بکار خواهد برد و از پای نخواهد نشست تا شاهد مقصود را در بر بگیرد و یا چون برادران تبریزی خود درآن راه جان بدهد.

در خاتمه از سفرا تقاضا کرده بودند که چون کلیه ملل جهان دولت ایران را یک دولت مشروطه شناخته و دولت فعلی یک دولت غاصب بیش نیست تقاضا داریم با ملت ایران هم صدا شده و برای احقاق حق این ملت مظلوم از تشریک مساعی مضایقه نکنند.

تلگراف سفیر انگلیس به‌وزارت خارجه

از زمانی که در باغشاه در روز ۷ شهر جاری بنای نمایشات بر علیه مشروطیت گذارده شد در میان مشروطه‌خواهان تا اندازه‌ای جوش وخروش پیدا شده و ملتیان چندین جلسه داشته‌اند، دیروز، عریضه‌ای را که رئیس سابق مجلس شورای ملی ایران

صنیع‌الدوله و سایر نمایندگان محترم و بعضی از علما و تجار امضا نموده بودند بتمام سفارتخانه‌ها فرستاده شد صاحبان امضای این نوشته بر علیه نمایشات مصنوعی بر ضد مشروطیت در باغشاه پروتست نموده و بیان نموده بودند که ملت منتظر معاونت سفرا برای تحصیل مشروطیت بوده و با کمال اشتیاق انتظار آن را دارند.

رسالهٔ شیخ فضل‌الله نوری در تحریم مشروطه و قانون اساسی

با آنکه مشروطه با توپ ستمگران و دشمنان آزادی از میان رفته و پیکر آزادی در خاک و خون کشیده شده بود و حامیان حکومت ملی یا کشته و یا فراری شده بودند و تمام شهرها و ولایات در تحت سلطه حکومت جابره قرار گرفته بود و دستگاه عظیم استبدادی که متکی به قدرت دولت امپراطوری روسیه بود و همه شاهزادگان و رجال و روحانیون مستبد او را تقویت می کردند و کمال کوشش را می کردند که لفظ مشروطه و آزادی از دهان احدی بیرون نیاید، محمدعلیشاه و دربارش از مشروطه وحشت داشت و نگران بود و از مشروطهٔ از میان رفته که بقول خودشان کمترین اثری از آن باقی نمانده بود می‌ترسیدند و برای آنکه طبقهٔ عوام را بر ضد مشروطه برانگیزند و آثار و علاقمندی‌ای که در دلها باقی بود از میان ببرند دست به‌انتشار یک سلسله تبلیغات مذهبی زدند و بدستیاری روحانیون مستبد مجلات و نشریه ها در مخالف بودن مشروطه با مذهب اسلام منتشر نمودند و مشروطه و حکومت ملی را مخالف دین اسلام و پیروان مشروطه را کافر و زندیق خواندند و ریختن خون آنها را مباح کردند.

اینک متن رساله:

از محضر مقدس حضرت حجة‌الاسلام والمسلمین محی الملة والحق والدین مجدد منهاج سیدالانبیاء والمرسلین المجاهد بمهجته و ماله فی سبیل السنة والکتاب المبین الذاب عن احکام الله المعدود یومه فی ایام‌الله بقیة‌السلف الصالح فقیه اهل البیت العلامة الربانی والوحید الثانی الرئیس الاعظم الحاج شیخ فضل‌الله النوری الطبری المازندرانی مدالله ظلاله و اناله فی ترویج الحق آماله سئوال می‌شود که در این عصر ما عنوان (کنستیتوسیون) که از مخترعات ملل خارجه است بتوسط جمعی که خود را سیاسی و (سیویلیزه) لقب می‌دادند در مملکت ایران ظهور یافت و اهالی ایران را بر سه فرقه تقسیم کرد یک فرقه فریفته و شیفتهٔ بیانات گویندگان و مؤسسین این اساس شده استقبال کردند و پذیرفتند، فرقهٔ دیگر منکر محض شدند و اظهار داشتند که این

وضع از بدع ممالکی است که قانون مدون سماوی ندارند و به‌شرایع انبیا و رسل معناً معتقد نیستند اگرچه بصورت در عداد ملیین محسوب می‌شوند و فرقه‌ای هم بواسطهٔ استماع کلمات متضاده از فرقتین مزبورتین متردد ماندند و متوقف شدند، حضرت حجةالاسلام در افتتاح انتشار این عنوان جداً مساعدت فرمودید ولی در اثنای عمل یکبار منفصل شده از حضور در مجلس شوری استنکاف و تجافی فرمودید و چیزی نگذشت که بواسطه سوءقصد طرف مقابل با گروهی از مجتهدین و ائمهٔ جماعت و اهل تقوی و غیرهم به‌زاویهٔ مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهیدید. صیت این مهاجرت به‌تمام ممالک محروسه پیچیده، اکثر مساعدین را مطرود وگروهی را منکوب ساخت تا آنکه فشارهای شدید مشروطه‌گرها و نتایج سوءمجلس مزبور کرد آنچه کرد و شد آنچه شد.

محل سئوال از این فقرات معروضه اینست که این مساعدات جدی بچه جهت به‌مخالفت و مهاجرت پیوست، آیا موجب شرعی و مقتضی مذهبی داشت و مشروطه را با قوانین قرآنی و موازین شریعت آسمانی مخالف یافتید که مخالفت فرمودید یا آنکه انفصال و مخالفت موجب دیگری از عوارض عادیه و دواعی اتفاقیه داشت. بینوا توجروا.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

جواب

الحمد لولیه والصلوة علی نبیه وآله‌الطاهرین ولعنةالله علی اعدائهم اجمعین الی یوم‌الدین.

بعرض برادران دینی و اخوان مؤمنین زادهم‌الله ایماناً و توفیقاً می‌رسانم اولا شکر می‌نمایم خداوند عالم جلت عظمته را که در این فتنهٔ بزرگ آخرالزمان و امتحان عظیم اهل اسلام و ایمان که یشیب فیهاالصغیر و یهرم فیهاالکبیر این ضعیف عاجز را با کثرت اعادی موفق به‌این توفیق بزرگ و مشرف به‌این تشریف سترگ فرمود که در بحبوحهٔ غلبهٔ اهل فساد و هیجان فتنه‌های جهانسوز اهل عناد کلمهٔ حقهٔ اسلامیه را امتثالا لامرالمولی و مجانباً عن‌الغرض والهوی به‌بانگ بلند و صوت کافی وافی در محضر و منبر و لوایح به‌همهٔ بلاد و عباد رساندم. و در موقعی که بزرگان متزلزل‌الارکان و بلغت‌القلوب والحناجر نترسیدم و ادای تکلیف لازم خود را کردم فله‌الحمد اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و ثانیاً اگرچه جهات فساد این امر نه به‌اندازه‌ایست که این اوراق گنجایش آن‌را داشته باشد بلکه شایسته است که رساله‌های مبسوطه در این باب نوشته شود چنانچه جمعی از اهل علم به‌استدعای داعی مشغول‌اند و انشاءالله تعالی به‌انجام رسانیده انتشار داده خواهد شد.

لکن اجابة للسؤال بقدروسعت ورقه و مساعدت وقت محض زیادی بصیرت دانستن

عموم مسلمین حکم و فتوی را در این قضیهٔ حادثه به‌وجه اختصار اظهار می‌دارد که منشاء این فتنه فرق جدیده و طبیعی مشربها بودند که از همسایه‌ها اکتساب نمودند و بصورت بسیار خوشی اظهار داشتند که قهراً هر کس فریفتهٔ این عنوان و طالب این مقصد باشد بانیکه در طلب عدل برآمدند و کلمهٔ طیبهٔالعدل را هر کس اصغا نمود بی‌اختیار در تحصیل آن کوشید و به‌اندازهٔ وسعت به‌بذل مال و جان خودداری نکرد منجمله خود داعی هم اقدام در این امر نموده و متحمل زحمات سفر و حضر شدم و اسباب هم مساعدت نمود، وقتی که شروع به‌اجرای این مقصد شد دیدم دسته‌ای از مردم که همه‌وقت سرمی ببعضی از انحراف بودند وارد بر کار شدند، کم کم کلمات موهمه از ایشان شنیده شد که حمل بر صحت می‌شد، تا آنکه یک‌درجه پرده از آن برداشتند و بنای انتخاب وکلا و مبعوثین و اعتماد بر اکثریت آرا گذاردند، باز هم اغماض شد که اینها برای انتظام امور و بسط عدالت است، تا رفته رفته بنای نظامنامه و قانون نویسی شد، گاهی با بعضی مذاکره می‌شد که این دستگاه چه معنی دارد چنین می‌نماید که جعل بدعتی و احداث ضلالتی می‌خواهند بکنند والا وکالت چه معنی دارد موکل کیست و موکل فیهٔ چیست اگر مطالب امور عرفیه است این ترتیبات دینیه لازم نیست و اگر مقصد امور شرعیه عامه است این امر راجع به‌ولایت است نه وکالت، و ولایت در زمان غیبت امام زمان عجل‌الله‌فرجه با فقها و مجتهدین است نه فلان بقال و بزاز و اعتبار به‌اکثریت آرا بمذهب امامیه غلط است و قانون نویسی چه معنی دارد قانون ما مسلمانان همان اسلام است که بحمدالله تعالی طبقة بعد طبقة رواة اخبار و محدثین و مجتهدین متحمل حفظ و ترتیب آن شدند و حال هم حفظهٔ آن بحمدالله تعالی بسیارند جواب این کلمات را بعضی بتسویلات و تسویفات می‌دادند تا آنکه آن دستور ملعون که مسمی به‌قانون اساسی است نوشته شد و خواهش تطبیق آنرا با قواعد اسلامیه نمودند داعی با یأسی که از فلاح این ترتیبات داشتم مماشاتاً مساعدت نمودم و وقتی را صرف این کار با جمعی از علما کردم و بقدر میسور تطبیق به‌شرع یکدرجه شد چنانچه مطبوعهٔ مشتمله بر اصطلاحات و تصحیحات نزد داعی ضبط است، لکن فرقه‌ای که زمام امور حل و عقد مطالب و قبض و بسط مهام کلیه بدست آنها بود مساعدت نمی‌کردند بلکه صریحاً و علناً گفته که ممکن نیست مشروطه منطبق شود با قواعد الهیه و اسلامیه و با این تصحیحات و تطبیقات دول خارجه ما را بعنوان مشروطه نخواهند شناخت.

چون دیدم اینطور است بمساعدت جمعی مادهٔ نظارت مجتهدین در هر عصر برای تمیز آرای هیأت مجتمعه اظهار شد چون نتوانستند ظاهراً رد کنند قبول کردند و فصلی با زحمات زیاد و توافق همه نوشته شد محض تثبت و اینکه رجوعی نشود علیحده به‌طبع رسانده و بهمهٔ ولایات انتشار داده شد. چون این را دیدند و فهمیدند که با این

ترتیب اگر بدون تغییر واقع شود بالمره از مقاصد فاسدهٔ خود محروم‌اند، کردند آنچه کردند و دیدم آنچه دیدم و کشیدم آنچه کشیدم و متعقب بواقعهٔ زاویهٔ مقدسه شد و در ظرف نود روز تمام با جمعی کثیر از مجتهدین و اساطین و فقها آنچه گفتنی و نوشتنی بود گفته شد و نوشته شد و به‌همه رسانده شد تا عاقبت. ثانیاً آن ورقه التزام به‌احکام اسلام و عدم تخطی از آن را دادند و داعی و علمای اعلام مراجعت کردیم.

بعد التفریق و انکشاف‌الملحمه جو را صافی و عرصه را خالی دیدند قانون ملعون را بعد التصحیح تحریف و آن مادهٔ نظارت را به‌اغوای جمعی از امثال خوارج نهروان تصرف نموده بروجهی که بالمره فایدهٔ مقصوده از آن را بردند و صورهٔ ساده‌لوحان تصدیق می کردند ولنعم ما قال.

دزدی که نسیم را بدزدد دزد است در کعبه گلیم را بدزدد دزد است

بعد از فراغ از تأسیس بدع و تدوین ضلالت شروع بعملیات نمودند و فعلوا ما فعلوا من القبایح والمنکرات و توهین الاسلام و تبدیل الاحکام و تذلیل العلماءالربانیین و هتک ناموس الشریعة والدین والامر بالمنکر والنهی عن المعروف و تشیید الباطل و ترویج کل ضال جاهل ورفع الاحترام من کتاب‌الله والوسوسة فی اذهان العوام من اقامة شعائر الله و اراقة الدماء و اعمال الآراء کل ذلک بعین‌الله و نظر اولیائه فاملی لهم الله لیزدادوا اثماً و یکتبوا کفراً ولم یکتفوا بذلک بل حملوا علی سلطان‌الاسلام و احاطوا به من کل جانب و اساؤا الادب الیه بمالا یلیق بالذکر و هو فی کل ذلک صابر محتسب ولقد تعجب من صبره و تحمله عقلاءالممالک و جل الرعیته بلغ‌الامرالنهایة و انصرفوا علناً عن صراط‌الهدایة فعند ذلک اتی امرالله تعالی باهلاکهم فجعل کیدهم فی تضلیل و فعل بهم السلطان العادل ما فعل باصحاب‌الفیل.

و بالجمله این فتنهٔ عظمی از بدو ظهور و بروز تا یوم انقراض سه مرحله را طی کرده، اول مرحلهٔ تقریر و عنوان، دویم مرحلهٔ تحریر و اعلان، سیم مرحلهٔ عمل و امتحان اما مرحلهٔ اولی متابعت کردند در آن شیطان مزین سوء را باندازه‌ای عنوان خوش کردند که عالم و عامی مفتون آن شدند و از پی تحصیل آن به‌بذل جان فضلا عن‌المال حاضر شدند و اما مرحله ثانیه تحریر و اعلان را در بدو امر باجمالیات و مبهمات قناعت کرده و بعد از خوض در کار پرده برداشته چه از طرف خود آن هیأت خبیثه بالمباشره به‌نظامنامه و قانون‌نویسی و غیره و چه به‌تسبیب از آن هیأت ببرداشتن کند و زنجیر شریعت از مردم بی‌باک ناپاک که هرچه بتوانند به‌اعلانات و روزنامجات نسبت بهر محترمی از دین و پیشوایان دین و علمای عاملین و متدینین بگویند و بنویسند و به‌طبع برسانند و یک برهه‌ای از زمان به‌این کار شنیع مشغول بودند و هرچه داعی و سایر علما و مسلمانان استغاثه نمودیم بجایی نرسید و اگر کسی بخواهد مزخرفات روزنامجات این مدت را جمع نماید کتابها می‌شود و اما مرحلهٔ سیم مرحلهٔ عملیات و

کفی فی ذلک ما صدر منهم من الظلمیة المسمات بالعدلیه فی فقرة مجازات دم المجوس و بحمدالله همین فقره موجب غضب پروردگار و ماحی آثار خبیثه آنها شد و له الحمد ثم مخفی نماناد که جهات حرمت مشروطه و منافات آن با احکام اسلامیه و طریقه نبویه علی صادعها السلام در مراحل ثلاثه که اشاره بدان شد بسیار و مقدم بر همه این است که اصل این ترتیب و قانون اساسی و اعتبار با کثرت آرا اگرچه در امور مباحه بالاصل هم باشد چون بروجه قانون التزام شده و می‌شود حرام تشریعی و بدعت در دین است و کل بدعة ضلالة مباح را هم اگر التزام به‌آن نمایند و لازم بدانند و بر مخالفت آن جزای مرتب نمایند حرام است.

قل آلله اذن لکم ام علی الله تفترون مطالب دولتی و دستورات آن همه وقت بود لکن مسلم بود که این قواعد خارج از دین است.

اما اتباع مزخرفات قانونی و آرای سخیفهٔ مجلسی را همه دیدند که از اوجب واجبات در نظر عموم مسلمانان بود و مخالفت او را بدتر از ارتداد دانستند کدام بدعتی بالاتر از این، لکن تعرض همه غیر میسور فقط در این ورقه برای اشارهٔ اجمالیه به‌مدرک فتوی و حکم تعرض به‌مفاسد مرحلهٔ دویم که مکتوبات و اعلانات است می‌شود آنهم نه اموری که خارج از هیأت است بلکه فقط بما صدر عن الهیة آنهم خصوص آن تلفیقات خبیثه که مسمی به‌قانون اساسی است و در آنهم چند مادهٔ آن را برای توضیح تعرض می‌نمایم و باقی را باید از مؤلفات علمای اعلام که مشغول‌اند مطالبه نمود فنقول و بالله الاستعانه.

یکی از مواد آن ضلالت نامه این است که افراد مملکت متساوی‌الحقوقند و در این طبع آخر باین عبارت نوشته شد، اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود و این کلمهٔ مساوات شاع و ذاع حتی خرق‌الاسماع و این یکی از ارکان مشروطه است که به‌اختلال مشروطه نمی‌ماند. نظرم است در وقت تصحیح در باب این ماده یکنفر که از اصول هیأت معدود بود گفت به‌داعی که این ماده چنان اهمیت دارد که اگر این باشد و همه مواد را تغییر بدهند دول خارجه ما را بمشروطه می‌شناسند و اگر این ماده نباشد لکن تمام مواد باقیه باشد ما را به‌مشروطگی نخواهند شناخت فوری در جواب او گفتم فعلی الاسلام السلام و برخاستم و گفتم حضرات جالسین بدانید مملکت اسلامیه مشروطه نخواهد شد زیرا که محال است با اسلام حکم مساوات.

حالا ای برادر دینی تأمل در احکام اسلامی که چه‌مقدار تفاوت گذاشت بین موضوعات مکلفین در عبادات و معاملات و تجارات و سیاسات از بالغ و غیر بالغ و ممیز و غیر ممیز و عاقل و مجنون و صحیح و مریض و مختار و مضطر و راضی و مکره و اصیل و وکیل و ولی و بنده و آزاد و پدر و پسر و زن و شوهر و غنی و فقیر و عالم و جاهل و شاک و متیقن و مقلد و مجتهد و سید و عام و معسر و موسر و مسلم و کافر و

کافر ذمی و حربی و کافر اصلی و مرتد و مرتد ملی و فطری و غیرها مما لا یخفی علی الفقیه الماهر مثلا کفار ذمی احکام خاصه دارند در مناکحات آنها با مسلمانان که جایز نیست نکاح آنها با مسلمان را و نکاح مسلمانان در کافرات بروجه انقطاع جایز است دون دوام و همچنین ارتداد احدی الزوجین موجب انفساخ است و اسلام احدی الزوجین نیز احکام خاصه مختلفه دارد و نیز در باب مواریث کفر یکی از موانع ارث است و کافر از مسلم ارث نمی‌برد دون‌العکس و نیز مرتد احکام خاصه مسلمه دارد مثل انتقال مال بوارث بینونهٔ زوجه و نجاست بدن و وجوب قتل و همچنین در باب معاملات ربویهٔ احکام مختلفه است مثل معاملات ذمی در اراضی که اگر بخرد از مسلم باید خمس بدهد و نیز در جنایات و قصاص و دیات احکام مختلفه است.

ای برادر دینی اسلامی که اینقدر تفاوت گذارد بین موضوعات مختلفه در احکام چگونه می‌شود گفت که مساوات است جز آنکه خیال این باشد که دکانی در مقابل صاحب شرع باز کند و احکام جدیدی تأسیس کند اعاذناالله تعالی منه.

و عمدهٔ این بازی مشروطه از طایفهٔ ضاله شد محض فرار از احکام اربعهٔ مسلمه در حق مرتدین از اسلام هیهات من‌الخیالات‌الواهیه فان للبیت رباً و للدین صاحبا و من‌العجب که تمویه و اشتباه بر عموم تقلید نمودند بقانون دولتی دروغگو حافظه ندارد.

ای ملحد اگر این قانون دولتی مطابق اسلام است که ممکن نیست در آن مساوات و اگر مخالف اسلام است منافی با آنچه در چند سطر قبل نوشته شده که آنچه مخالف اسلام است قانونیت پیدا نمی‌کند.

ای بی‌شرف، ای بی‌غیرت، ببین صاحب شرع برای اینکه تو منتحل به‌اسلامی برای تو شرف مقرر فرمود و امتیاز داد تو را و تو خودت از خودت سلب امتیاز می‌کنی و می‌گویی من باید با مجوس و ارمنی و یهودی برادر و برابر باشم الا لعنةالله علی من یعرف قدره واعجب من‌الکل. اینکه می‌گوید مواد قانونیه قابل تغییر است آیا این تغییر از اسلام به کفر است یا از کفر به‌اسلام است و خرافت هردو معلوم اگر گفته شود که این تغییر من‌الاسلام الی‌الاسلام یعنی از مباحی به‌مباح دیگر این تغییر اگرچه این متصور است لکن امر مباح که عندالشارع جایزالفعل والترک است غلط است که قانون لازم‌العمل شود و مجازات برمخالفت آن مرتب شود و عناوین ثانویه که در شرح منشاء اختلاف حکم می‌شود مثل اطاعت والد یا نذر یا یمین و نحو آن در فقه محصور است و اکثریت آرای بقال و بزاز از آنها نیست.

ای بی‌دین تو می‌خواهی بدعتی تازه در دین بگذاری و تغییربدهی به‌این تدلیسات و تلبیسات حاشا که پیشرفت نماید فان للباطل جولة و سیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون. بدوساعت تجومی تمام رشته‌های ضلالت که مدتها بافتند گسیخته شد والحمدلله

بجمیع محامده کلها علی جمیع نعمه کلها مادهٔ دیگر که در این ضلالت‌نامه است آزادی قلم و آزادی مطبوعات است بعد از تغییرات و تبدیلات عین عبارت این است:

عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره بدین مبین آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است بموجب این ماده بسیاری از محرمات ضروری الحرمة تحلیل شد زیرا که مستثنی فقط دو امر شد و حال آنکه یکی از محرمات ضروریه افترا است و یکی از محرمات مسلمه غیبت از مسلم است و همچنین قذف مسلم و ایذا و سب و فحش و توهین و تخویف و تهدید و نحو آن من الممنوعات الشرعیه والمحرمات الالهیه آزادی این امور آیا غیر از تحلیل ما حرمه‌الله است و من حلل حراماً حال او معلوم و حکم آن مبین است.

والعجب که در غیر مورد مستثنی منع از ممیزی شد و حال آنکه نهی از منکر از اصول عملیات است و این نویسنده و رأی‌دهنده نهی از منکر کرده است و اعجب من ذلک که در ذیل این ماده حکم مجازات برای مخالفت مقرر شد و حواله به‌قانون مطبوعات شد و این هم غلط و بدعت است زیرا که مجازات مالی در شرعیات در ارتکاب منهیات نداریم و در آنجا برای اینکار مجازات مالی معین نموده.

ای مسلمان برادر فقد ضاق الصدر تمام این مزخرفات و خرافات برای عدم اساس دین و اضمحلال شریعة سیدالمرسلین بوده والذی فلق الحبه و بریء النسمه که دزدان دین داخل شدند و تمام هم آنها به‌بردن دین و اهلاک اهل آن بود والا نشر عدالت محتاج به‌این ترتیبات نیست و برای رفع شبهه عدالت که اعظم سبب قبول این حادثه در نظر اکثر از مردم این کلمه بوده و مختصر شرحی داده می‌شود.

بدانکه بالعدل قامت السموات والارض و لزوم عدل عقلا و شرعاً ظاهر است لکن کلامی که هست در تمیز مصداق است این کلمه معروفه که ظلم بالسویه عدل است به‌ظاهرش ناصحیح است.

ای مسلمان، اسلام که دین ما و امتان حضرت ختمی مرتبت است از همهٔ ادیان اکمل و بنای آن بر عدل تام است کما قال‌الله تعالی ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان. و در دین اسلام بحمدالله تعالی نیست مگر عدل و نبوت و سلطنت در انبیای سلف مختلف بود، گاهی مجتمع و گاهی مفترق و در وجود مبارک نبی اکرم و پیغمبر خاتم علیه و علی آله الصلوة مادام العالم و همچنین در خلفای آن بزرگوار حقا او غیره نیز چنین بود تا چندین ماه بعد از عروض عوارض و حدوث سوانح مرکز این دو امر یعنی تحمل احکام دینیه و اعمال قدرت و شوکت و دعای امنیت در دو محل واقع شد و فی الحقیقه این دو هر یک مکمل و متمم دیگری هستند یعنی بنای اسلامی بر این دو امر است نیابت در امور نبوتی و سلطنت و بدون این دو احکام اسلامیه معطل خواهد بود فی الحقیقه سلطنت قوهٔ اجرائیهٔ احکام اسلام است پس تحصیل عدالت به‌اجرای احکام اسلام است و در اسلام انذار و وعد و وعید مثل اقامه حدود دو درکار اجراست بلکه انذار مدخلیت آن

بیشتر است و آن عبارت است از خداترسی و اذعان به‌مبدأ و معاد که از این رو خوف و رجا حاصل می‌شود و این دو امر قلبی نفسی باطنی بیشتر مؤثر است در اقدام به‌معروف و اجتناب از منکر که حقیقت عدل است و هرمقدار یقین به‌مبدأ و معاد و خداترسی و امیدواری شدیدتر است عدالت منبسط‌تر خواهد بود و هرچه از این کاسته شود بی‌اعتدالی زیاده خواهد شد در اوایل اسلام نظر به‌قرب عهد رسالت و ظهورات اولیای حق بسط عدالت زیادتر بود بعد از زمان غیبت امام زمان علیه‌السلام که امر راجع به‌نواب خاص و عام آن بزرگوار شد کم کم بواسطه سوانح ضعیف درعقاید شد و از این رو بی‌اعتدالی زیاد شد، علی‌حسب اختلاف‌الاوقات من اهتمام‌العلماء والسلطنه و عدمه پس به‌حکم این مقدمه ظاهر و هویدا شد که اگر بخواهند بسط عدالت شود باید تقویت به‌این دو فرقه بشود یعنی جملهٔ احکام و اولی‌الشوکة من اهل‌الاسلام این است راه تحصیل عدالت صحیحهٔ نافعه.

بلی یک‌مطلب عدالت‌نما این اعصار متداول شد باین ترتیب که جمعی از مردم طبیعی که منکر مبدأ و معادند و منحصر می‌دانند زندگانی را بهمین دنیا، دیدند بدون ترتیب قانونی یا هرج‌ومرج به‌انتفاعات زندگانی نائل نمی‌شوند از این رو از شرایع مقدسهٔ آسمانی و ازعقول ناقصه ترتیبی دادند و نام قانون بر آن گذاردند و رفتند زیر بارآن محض نیل به‌مشتهیات خود و از این ترتیب انتظاماتی دادند و فقط آمرو ناهی آن همان قانون و مجازات مترتبه بر آن است و الا آمرو ناهی قلبی ندارند از این است که قبایح بروجه انتظام درآنها شایع و ظلم بروجه تساوی درآنها زیادتر تا امنیت از طرف قانون پیدا می‌کنند فوراً مرتکب خیانات و بی‌اعتدالی هستند.

حالا ای مسلمان و ای مسلمان‌زاده که قدر نعمت الهی را نمی‌دانی که چه دین قویمی داریم و چه انتفاعات می‌شود برد و چه اصلاحات دنیا و آخرت می‌توان نمود شایسته است که دست از این راه مستقیم برداریم و متأسی شویم به‌مردمان ناقص‌العقل که اگر ملاحظه نمایی خود هیأت شهادت می‌دهد به‌نقصان آنها و آن ظلم عظیم را که بواسطه عمومیت مسمی به‌عدل شد متحمل شویم و منهمک در دنیا و معروض ازمبدأ و معاد گردیم فقط درمقام اصلاح دنیا و تحصیل ثروت باشیم، اینهمه انبیا که ازجانب خداوند مبعوث شدند نتیجهٔ بعث آنها ترغیب بنی‌آدم بود به‌عوالم آخرت و تزهید از این دنیای فانی، برعکس آنچه این دوسال ناطقین ما به‌ذهن عامهٔ مردم می‌دادند که باید پی دنیا رفت و تحصیل ثروت کرد و حظوظ برد. شخصی از این شیاطین وقتی در خلوت بعنوان دلسوزی به‌اهل مملکت می‌گفت که اصلاح فقر این مملکت به‌دو چیز است اول کم کردن خرج، ثانی زیاد کردن دخل و از برای اول بهتر چیزی که کلیه خرج را تضعیف می‌کند رفع حجاب است از زنها که آنوقت عوض بیرون و اندرون یکدست خانه کافیست او را، یکدستگاه خدمتگزار بس است، یک دستگاه عراده کار

براه می‌افتد، یک میهمانی از دوستان زنانه و مردانه مجتمعاً بس است وهکذا ای غیرتمند تأمل نما که چه خیالات دربارهٔ تو داشتند و شواهد این امر از ارباب جراید و صاحبان نطق بسیار بود الحمدلله که به‌مراد خود نرسیدند و امید که بتوفیق من‌الله من بعد هم نخواهند رسید.

فقطع دابرالقوم‌الذین ظلموا والحمدلله رب‌العالمین مقصود از این تطویل کلام این بود که برادران دینی و اخوان مؤمنین زادهم‌الله توفیقاً و حفظهم من شرور شیاطین الجن والانس بدانند و بفهمند اندکی از خیالات فاسده و نیات سوء وگفتار و کردار این شیاطین انسی را که دیگر گوش به‌این کلمات دلفریب و مزخرفات دین سوز ندهند و بریسمان پوسیدهٔ این طایفه خسرالدنیا والاخره نباشند.

ای برادر تأمل کن اگر مطلب خوب بود چرا حامی او مردمان فاسدالعقیده و فاسدالعمل بودند بلی بعضی ظاهرالصلاح هم بودند که یا ازساده لوحی گول خوردند یا آنکه از سنخ خوارج نهروان بودند حقیقتاً امتحان بزرگ الهی بود و به‌اندازه‌ای شیاطین به‌تردستی و تندی و چابکی حرکت می‌کردند که دراحساس مشتبه به‌نظر می‌آمد واعجب من‌الکل که این حادثهٔ خبیثه را مستند می‌کردند به‌نصرت امام زمان علیه‌السلام و به‌مردمان فسقه و فجره بلکه کفره مخاطبات و توصیفات و تکریمات که شأن اولیاءالله و شهداء و صالحین بود می‌نمودند واقعاً فتنهٔ بزرگی بود از فتن آخرالزمان واگر کسی رجوع نماید به کتب غیبت و اخبارملاحم و علائم ظهورامام عصرعجل‌الله تعالی فرجه و سهل مخرجه خواهد مطلع شد بر روایاتی چند بر احوال این دوسال که تمام انطباق را دارد و می‌توان این را از آیات باهرات دانست اگر فرصتی بشود انشاءالله آنها را از کتب حدیث و تفسیر التقات کرده با توضیحات انتشار خواهم داد تا موجب مزید معرفت و رسوخ عقاید برادران دینی و اخلاء ایمانی باشد اللهم وفقنی بتوفیقاتک واستعملنی فیما یرضیک وجنبنی عما یسخطک بجاه محمد وآل‌الطاهرین صلواتک علیهم اجمعین الی یوم‌الدین.

و از جمله مواد آن ضلالت‌نامه اینست حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر بموجب قانون. این حکم مخالف مذهب جعفری علیه‌السلام است که در زمان غیبت امام علیه‌السلام مرجع درحوادث فقها ازشیعه هستند و مجاری امور به‌ید ایشان است.

و بعد از تحقیق موازین احقاق حقوق و اجرای حدود می‌نمایند و ابداً منوط به تصویب احدی نخواهد بود.

و ازجمله ازمواد تقسیم قوای مملکت به‌سه شعبه که اول قوهٔ مقننه است و این بدعت و ضلالت محض است زیرا که دراسلام برای احدی جایز نیست تقنین و جعل حکم هرکه باشد و اسلام ناتمامی ندارد که کسی او را تمام نماید.

و در وقایع حادثه باید به‌باب‌الاحکام که نواب امام علیه‌السلام‌اند رجوع کنند واو استنباط از کتاب و سنت نماید نه تقنین و جعل.

و از این قبیل در این ضلالت‌نامه بسیار با آنکه محض اشتباه زحماتی کشیدند ومجملاتی نوشتند و همه را حواله نمودند به‌قانون معهذا قریب به‌بیست مطلب مخالف حکم صریح اسلام است و ابداً محمل صحتی ندارد.

این بود حال مجمل نویسی اما قوانین مفصلات دیگر حالش معلوم.

قانونی برای عدلیه نوشتند که چندین ماه مضبوط بود و جرأت ننمودند که امضا نموده بیرون بدهند، این اجمالی است از مفصلات حالات حادثه این فتنهٔ عظیمه و این حادثهٔ جدیده که محض زیادتی بصیرت مدرکا للفتوی والحکم خدمت اخوان مؤمنین عرض شد.



حاج شیخ فضل‌الله نوری و آقا سید عبدالله بهبهانی

وفذلکة الکلام و حاصل المرام این است که شبهه وریبی نماند که قانون مشروطه

با دین اسلام حضرت خیرالانام علیه آلاف التحیة والسلام منافی است و ممکن نیست که مملکت اسلامی در تحت قانون مشروطگی بیاید مگر به رفع ید از اسلام. پس اگر کسی از مسلمین سعی در این باب نماید که ما مسلمانان مشروطه شویم این سعی و اقدام در اضمحلال دین است و چنین آدمی مرتد است و احکام اربعهٔ مرتد بر او جاری است، هر که باشد از عارف یا عامی، از اولی الشوکة یا ضعیف، هذا هو الفتوی والرأی الذی لااظن المخالف فیه و علیه حکمت والزمت فرحم الله من اعان الاسلام و اهله.

اللهم اید سلطاننا و اید جیشه و اید عیشه و خلد ملکه و سلطانه و ثبته علی الصراط المستقیم والعن اللهم من اهان الاسلام او اراد توهینه او تبدیله.

یک پاکت سربسته

محمدعلیشاه از یکطرف بر تن بیدادگریهای خود لباس صاحبمنصبان روسی کرد و با ملت به‌جنگ پرداخت و از طرف دیگر استبداد را به لباس روحانیت درآورد و می‌خواست با حربهٔ تکفیر آزادی را از میان بردارد.

یک پاکت بزرگ از چلوار که سر آن مهر و لاک شده بود ولی لاک و مهر بواسطه طول زمان ریخته و نتوانستیم مهر را تشخیص بدهیم و روی پاکت نوشته است امانت حضرت مستطاب اجل امجد افخم اکرم اشرف عالی آقای صدراعظم دام حشمته‌العالی، به‌دست نگارندهٔ این تاریخ افتاده، شک نیست که صدراعظم مشیرالسلطنه می‌باشد، ولی نام شخصی که این پاکت نزد او بامانت گذارده شده برما مجهول است.

این پاکت سربسته بدست دکتر خلیل‌خان اعلم‌الدوله که یکی از مشروطه‌خواهان بود می‌افتد و سالها درگوشهٔ کتابخانهٔ ایشان محفوظ و از دستبرد زمان مصون می‌ماند تا آنکه فرزند ارجمند ایشان از نظر علاقمندی به‌مشروطیت و روشن شدن حقایق تاریخی پاکت معهود را در اختیار نگارنده می‌گذارد.

در این پاکت صدها حکم و فتوا و تلگراف و نامه است که بعد از توپ بستن مجلس از طرف روحانیون مستبد و رجال معروف در تحریم مشروطیت و مخالفت آن با مذهب اسلام منتشر نموده و یا تقدیم دربار استبداد کرده‌اند.

اکثر این فتواها بصورت سئوال و جواب است و بطوری که اطلاع پیدا کردیم همهٔ این سئوالها در تهران تهیه شده و بوسیلهٔ نمایندگان مخصوص و حکام و مأمورین دولت به‌ولایات فرستاده‌اند و جواب تحصیل کرده تقدیم شاه و صدراعظم وقت نموده‌اند.

از نظر حقیقت‌گویی این نکته را ناگفته نمی‌گذارم که اشخاصی که این احکام و فتاوی را داده‌اند همه را نباید در یک ردیف قرار داد و با یک نظر قضاوت کرد و به‌یک چشم نگاه کرد. عده‌ای از این اشخاص مثل آخوند ملاقربانعلی زنجانی و حاجی سیدحسین سبزواری از روز اول نهضت مشروطیت، با مشروطه مخالف بودند و تا زنده بودند در مسلک خود پابرجا و استوار ماندند، عدهٔ دیگر با رشوه و پول تن به‌طرفداری

استبداد دردادند و با محمدعلیشاه دمساز شدند، عده‌ای هم چون در نهضت مشروطیت در جرگهٔ مشروطه‌خواهان وارد شده بودند بعد از توپ بستن مجلس یا از ترس و یا بواسطهٔ ضعف نفس راه چاکری دربار باغشاه را پیش گرفتند.

ولی جماعتی راه نفاق پیش گرفتند و هر روز به‌لباسی درآمدند، چنانچه تا مجلس سرپا بود مشروطه‌خواه بودند و همینکه مشروطه از میان رفت مستبد شدند و بعد از فتح تهران دوباره مشروطه‌خواه گشتند، اینک متن فتواها و احکام و تلگرافات را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم تا درس عبرت برای کسانی که راه نفاق پیش می‌گیرند بشود و بدانند که حقیقت همیشه زنده و پابرجاست و با مردن اشخاص از میان نمی‌رود.

سؤال از حضرت حجة‌الاسلام و مروج الاحکام مرجع الانام
آقای حاجی ملامحمد خمامی مدظله‌السامی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

معروض محضر منور حجج اسلام و مروجین احکام مدالله ظلالهم علی رؤس‌الانام می‌دارد در توقیع مقدس حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه به‌ما پیروان مذهب جعفری خطاب مستطاب چنین صادر شده است که (اماالحوادث‌الواقعة فارجعوا فیها الی رواة اخبارنا) یکی از حوادث بزرگ که در عصر ما واقع شد در موافقت کردن و مخالفت نمودن آن تکلیف ما مسلمانها رجوع به‌شما سلسله جلیله مجتهدین داستان مشروطه بود که همه دیدند و شنیدند این وضع مستحدث که از مخترعات مردم اروپا بود و معمول به‌آن ملل در هیأت اجتماعیه خودشان است آیا با دین مبین اسلام کارساز است یا خیر و قانون مساوات و حریت که اساس عمدهٔ این وضع است با قوانین مقدسهٔ شرع مطاع منطبق می‌شود یا خیر و تکلیف کافه اهل قبله خاصه دارالشو که در ابقا و افنای مشروطه در ممالک اسلامیه چه چیز است چون سلیقه‌های عوام‌الناس و جاهل باید به‌حکم عقل رجوع به‌عالم نماید لهذا بتوسط این چند سطر درمقام تصدیع برآمد.

قال‌الله تعالی فاسئلوا اهل الذکران کنتم لاتعلمون

جواب: این حادثه که در این عصر واقع و تسمیه به‌اسم مشروطه شده اعاذناالله و کافةالمسلمین من شرها قلع و قمع آن بر هر مقتدری لازم است و ابداً سازگاری با قواعد اسلام و مسلمانی ندارد و قانون حریت و سویت با قوانین مقدسه شریعت مطهره انطباق ندارد کدام عضو از اعضای انسان درشرع انور به‌حریت موسوم است، خداوند متعال برای هر عضو حدی مقرر فرمود، نه چشم و نه گوش و نه زبان و نه سایر اعضا را آزادی نداده برای هر یک حدی درشرع است و سویت درطبقات افراد و اصناف انسان چه وقت بوده و صاحب شرع این سویت را کی مقرر فرموده و این مشروطه که ملحوظ شده جز فتنه و فساد و ترویج باطل و توهین اسلام نیست برقاطبه اهل قبله و اهل اسلام است

که در اطفای نائرهٔ این فتنه مشروطه بجان و مال کوشش نمایند و دین قویم اسلام را از شر این مشروطه آسوده دارند.

«چون کلیهٔ سئوالات و استفتائات بطور متحدالمآل و بشرح بالا بوده»
«لذا از چاپ مجدد آن در مقدمهٔ جوابها از نظر تکرار خودداری شد.»

سئوال از جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالاسلام والمسلمین قوام‌الملة والدین آقای آقاسیدمحمدجعفر شیرازی سلمه‌الله تعالی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

جواب: بر اخوان دینی و اخلاء ایمانی مخفی نباشد که در باب مسئلهٔ مشروطه که سئوال شده بود هرکس از علمای اسلام از اول موافقت و همراهی نموده باین اعتقاد بوده که معنی مشروطه احیای احکام دین مبین حضرت خاتم‌النبیین صلی‌الله‌علیه وآله و اعلای کلمهٔ حق و ترویج قوانین اسلام و رفع ظلم است والا از بدیهیات است که التزام به‌قوانین مخترعهٔ اجانب حرام و مخالف دین اسلام است و ان دین الله لا یصاب بالعقول مگر دین اسلام ناقص و غیر وافی به‌مصالح عباد بوده که تکمیل بواسطه عقول اجانب شود، اگر ملل دیگر رو بعالم تمدن و ترقی نهادند بواسطه اخذ قوانین اسلام و عمل به‌آن است، کدام یک از قواعد اسلام مانع از ترقیات نوع بشر است که اهل اسلام از آن اعراض نموده و ریزه‌خور خوان دیگران شوند حکمای اعصار بعد از قرون و ادوار پی به‌مصالح قوانین اسلام برده پس لازم است بر اهل آن که درصدد التزام و عمل به‌قوانین آن باشند تا نایل به‌سعادت دنیا و آخرت شوند، اگر خواهندگان مشروطه که ظاهراً متسم به‌سمت اسلام هستند مرادشان این است که رفع حدود الهیه و خلع قیود شرعیه و حریت از تکالیف دینیه کمارأینا و شاهدها من خطبائهم و ارباب قلمهم و مظهری شعائرهم و مروجی آثارهم اللهم انا براء منهم و من طریقتهم و جملة‌الکلام این مشروطه که التزام بقواعد متخذهٔ از عقول اجانب و اتکال مصالح عباد به‌آرای فاسده جهال و مساوات همهٔ ملل و ادیان در احکام و غیرها من‌المجعولات والمختلقات والمحرمات حرام و محرم و بدعت و اجتناب از آن لازم اللهم نجنا من مضلات‌الفتن و نوائب‌الزمن حررة‌العبد جعفرالموسوی فی ۲ شهرالله‌المبارک من شهور ۱۳۲۶ من‌الهجرة‌المبارکه علی مهاجرها الف سلام و تحیة.

سؤال از حضرت حجة‌الاسلام ابولارامل والایتام حافظ‌الشرایع والاحکام مقلدالخواص والعوام آقای آقاشیخ محمدحسن کبیر دامت برکاته و جنابان شریعتمداران ملاذی اسلام آقاشیخ یوسف و آقاشیخ جعفر و آقاشیخ محمد ضاعف‌الله اقدارهم

بسم‌الله خیرالاسماء و اعوذ به من شرور اهل الهوا

جواب: بحمدالله تعالی مذهب جعفری سلام‌الله علیه مشروطه‌ایست که قانون آن قرآن و مبلغ پیغمبر آخرالزمان علیه و علی آله صلوات‌الله الملک‌المنان و مبین آن علمای اعلام و مجری آن سلطان اسلام است دارند این وضع مستحدث را که بعضی برای پیشرفت مقاصد باطلهٔ خود مقدم شده مشروطه‌اش نام نهادند چنانچه در این مدت مرئی و مسموع شد موجب تهدیم بنیان شریعت و تخریب آثار ملت است.

نمقه‌الجانی محمدحسن الکبیرالمازندرانی.

سؤال از جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالاسلام والمسلمین و مروج‌الاحکام والدین آقای شیخ سلمان سیف‌الاسلام

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

جواب از این سئوال بطور اجمال به دو منوال عرضه می‌دارد اولا این اساس مستحدثه در این دوسال که جزو تاریخ عالم در ایران شد ماحصلی نداشت جز احراق دماء مسلمین و نهب اموال و هتک عرض و شرف و نوامیس و تضییع حدود و تفویت حقوق حرمت و قبح آن بالذات ثابت و محتاج به‌حدوسط نخواهد بود و ثانیاً مشروطیت که در دول ملل اروپاست محققاً عبارت است از مساوات در حقوق و جمیع احکام و حریت نفوس از قیودات مذهبیه بتمام پس موضوعاً منافی با ملت اسلامیه است زیرا مبنای مذهب حنیف جعفری (ص) بر تفاوت ظاهر بین مسلم و کافر در بسیار از احکام از قبیل ارث ودیات و حدود و جنایات و غیرها که جمع با معنی مشروطیت مصطلحه غیرممکن است چنانچه فرض شود موافقت با تمام احکام اسلامیت قبول مشروطیت نزد دول مشروطه نخواهد شد و در محذور اشد خواهیم واقع شد بعلاوه که از روی تحقیق معلوم و واضح و ثابت شد که مؤسسین این امر در هر بلدی از بلدان ایران جماعت بی‌بهره از دین و طایفهٔ ضاله بودند که فقط این عنوان را وسیله پیشرفت مقاصد ضلالت و نشر کفر و اضمحلال شریعت حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه وآله قرار داده بودند والسلام علی من اتبع الهدی و نهی النفس عن الهوی والحمدلله رب العالمین.

حرره‌الاحقر الجانی سلمان المازندرانی.

جواب جناب مستطاب شریعتمدار ثقةالاسلام آقا شیخ جعفر بارفروشی

بسم‌الله تعالی. جواب از این سئوال همانست که جناب مستطاب مروج‌الاحکام حجةالاسلام آقای سیف‌الاسلام سلمه‌الله مرقوم فرمودند زیاده از این حشو و تکرار است حرره‌الاحقر الجانی.

جواب جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام آقا شیخ علی‌اصغر سلمه‌الله تعالی

بسم‌الله تعالی. از داستان مشروطه واقعهٔ خوف زیاد از انهدام قوانین شرعیهٔ محمدیه صلی‌الله علیه و آله بود حرره‌الاحقر الجانی.

جواب از جناب مستطاب شریعتمدار مروج‌الاحکام آقا شیخ محمد دام علاه

موضوع مشروطه لوازماتی دارد که منافات با قواعد و قوانین اسلام دارد بر زمرهٔ مسلمانان لازم است تبری از این اساس مستحدثه و اهتمام در عمل بقوانین شرعیه علی مقننها آلاف‌التحیة حرره‌الاقل الاحقر.

جواب از جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام آقا شیخ ابوالقاسم مدرس سلمه‌الله تعالی

بسم‌الله تعالی شانه: حکم به‌صحت و فساد در هر قضیه موقوف به‌معرفت و تشخیص موضوع آن است پس اگر مراد و مقصود لفظ مشروطه نشر احکام و قوانین بدعیه که در این دوسال در تهران و سایر نقاط ایران بعضی از آن را مجری و بعضی دیگر را در مقام اجرا بودند باشد فساد و بطلان آن ثابت بالعیان و غنی از برهان است زیرا که تمام آن منافی با قواعد شرع انور و معارض با دین پیغمبر (ص) بوده و این اقل خدام شریعت مطهره سال گذشته در تهران بوده کفریات و مزخرفات و اعمال و افعال مشروطه‌طلبان را دیده مساوات قولی و فعلی‌شان را با گبر و یهود و نصاری به‌رأی‌العین در جشن ملی مشاهده نمودیم، ثمره و بار این شجرهٔ خبیثه را جز شرارت اشرار و غلبهٔ کفار و فجار و ذلت اخیار و ابرار ندیده و نفهمیدم، پس همراهی در ابقای این اساس درحکم محاربه با امام زمان علیه‌السلام و چون جنگیدن نمرودیان با حضرت خلیل‌الرحمن است و کوشش در افنای آن از اهم واجبات و اعظم طاعات است بر هر مسلمان فطرت لازم است بقدر قدرت کوشش در رفع بدع و ضلالت در هر وقت نماید تا مسئول صاحب شرع نشود و اگر مراد از مشروطه جعل و احداث قوانین موافق و مطابق با قوانین اسلام است علاوه بر اینکه تحصیل حاصل است به‌یک معنی همسری با صاحب شرع است، حاجت به‌آن نیست زیرا که قوانین شرعیه کتاب و سنت تمام طبقات مسلمین را کافی و وافی است در امور دین و دنیا و اگر مراد ترویج ملت بیضا و شریعت غرا و اشاعهٔ امر

به‌معروف و نهی از منکر و رفع فساد و ظلم است علی فرض الامکان فی آخرالزمان فنحن من الطالبین رعایة للدین و حمایة لشریعة السیدالمرسلین حرره‌الجانی ابوالقاسم المازندرانی.

جواب از جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام ثقةالاسلام آقا شیخ محمدحسین مازندرانی سلمه‌الله تعالی

بسم‌الله تعالی شأنه: مشروطه مصطلحه نزد اهالی اروپا و سایر ملل خارجه مبتنی بر قانون مساوات بین مسلم و کافر در اغلب احکام و حریت و آزادی از قیودات مذهبیه و عدم تعرض مرتکبین مناهی شرعیه است و بدیهی است تنافی و عدم انطباق آن با قانون اسلامیه بجهات عدیده که از جملهٔ آنها تعطیل احکام امر به‌معروف و نهی از منکر است و صاحب شرع شریف از این مشروطه و تابعینش بیزار و مشروطهٔ مشروعه که محط نظر رؤسای اسلام مدظلالهم است باید نحوی باشد که مجری و ممضی نزد سایر دول مشروطه باشد تا رعایای آنها در ممالک ایران تحت این قانون واقع شوند و آن غیر ممکن است زیرا تا قانون مساوات و حریت در میان نباید جامع شتات و مورد اجرا و امضای آنها نخواهد بود، پس بر هر مکلفی لازمست متابعت نمودن قانون اسلامیهٔ مطابقه با مذهب جعفری صلوات‌الله علیه و تابع غیر این ضال و مضل خواهد بود.

حرره‌الاقل الجانی الفانی حسین ابن محمدعلی المازندرانی.

سئوال از حضرات آقایان علمای اعلام و حجج اسلام دارالایمان قم دامت برکاتهم

بسم‌الله الرحمن الرحیم

جواب: فی الخبر عن سیدالبشر علیه آلاف‌التحف والتحیه اذا ظهرت‌البدع فعلی العالم ان یظهر علمه والا فعلیه لعنةالله تأسیس اساس مشروطیت به‌نحوی که مشاهده شد غیر ازدیاد هرج ومرج و غصب اموال و سفک دماء و هتک اعراض و اشاعه کفریات زنادقه نتیجه نداشت یکی در اول امر جمله‌ای از مردم اظهار رغبت نمودند و عاقبت نادم و پشیمان و معترف به‌فساد این عنوان واضح و هویداست که قانون اسلام حاجت به‌اجرای قانون اساسی ندارد، چنانچه اشاعه حریت و مساوات با بعضی از قواعد اسلام منافات تمام دارد بالجمله تقویت این اساس حرام و مخرب اساس مقدس اسلام است بر اولی‌الشوکة والاقتدار رفع و دفع فتنه اشرار و مداخله اغیار و تحفظ بر حدود اسلام واجب و متحتم است هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین‌الحق لیظهره علی‌الدین کله ولو کره‌المشرکون حرره تراب نعال العلماء غلامرضا القمی عفی عنه فی شع غشکو.

جواب صادره از طرف جناب مستطاب حجةالاسلام والمسلمین آقای حاجی سیدصادق قمی دامت برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

ان الدین عندالله الاسلام: وقد اخبرالصادق المصدق جعفرابن محمد صلوات الله علیهما بابتلاء المؤمنین فی زمان غیبة امام العصر عجل الله فرجه بتولدالشکوک فی قلوبهم و ارتداد اکثرهم عن دینهم و خلعهم ربقةالاسلام عن اعناقهم و حدوث الهرج والمرج وقد شاهدنا و عاینا کل ذلک من هذاالمجلس المستحدث. آنچه از مجلس مستحدث ظاهر شد و بر همهٔ اهل اسلام واضح و هویدا گردید هرج ومرج و تخریب قواعد اسلام به‌استعمال قوانین اروپا و تعطیل ضروریات دین الله و توهین شعائرالله و صدور احکام غیرما انزل الله و آرای عوام کالانعام و نهب اموال و هتک اعراض و سفک دماء و توهین علمای اسلام و خمود عمودالدین و قدجری الدموع من العیون علی غربةالاسلام ولولا عنایةالله و الطاف حجةالله ارواحنا له الفدا فی تأیید سلطان الاسلام شیدالله ارکانه فی قلع المجلس و قمعه و دفع المفسدین و تبعیدهم لانهدمت آثارالشریعة و انتشرت آثار ایام الجاهلیه ولاشک ولاریب فی حرمة تأسیس مثل هذاالمجلس والعقود فیه و متابعة اهله هذا اعتقادی علیه احیی و علیه اموت من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر کتب هذا فی السادس من شهرشعبان المعظم ۱۳۲۷ و انا الجانی الحاج سیدصادق الحسینی القمی.

جواب صادره از طرف جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالاسلام والمسلمین غوث الملة والدین المؤید المسدد المولی حاج میرزا محمد قمی دامت تأییداته

بسم الله الرحمن الرحیم

الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ایبتغون عندهم العزة لقد فان العزة لله جمیعاً اگرچه در مجامع مسلمین و منابر و محافل مؤمنین آنچه باید وشاید تنبیه غافلین و ارشاد جاهلین بقدرالمقدور نموده بحدی که از برای نفوس سلیمهٔ اهل دارالمؤمنین قم که مرکز عبور و توجه اهل ایمان واعیان ممالک ایران است شک وشبهه باقی نمانده ولیکن باطاعت امر الهی و تحذیر کریمهٔ مبارکه و من یکتمها فانه آثم قلبه مجدداً و مکرراً مرقوم می‌شود که ترویج و تأسیس قانون اساس و بنیان مشروطیت بجز تشبه به‌ممالک خارجه اروپا فایده ندارد و جمع بیان قواعد اسلام و قوانین مرسومه مشروطه جمع بین الضدین است و از نشر این عناوین و تدوین این قوانین بغیر از تجری عموم و تعطیل رسوم امری معلوم نشد، ملاحده و زنادقه را قرةالعین و اهل فتنه و جاه‌طلبان را بهانه در بین آمد، سب علمای ملت و امنای دولت و هرج ومرج از حد گذشته بلکه یوماً فیوماً در تزاید و تفاحش منکرات شرایع اسلام را برملاء درمنابر و جراید اشاعه و تقویت

کردند بعضی مردم جاهل و برخی مفسد و متجاهل بحلاوت الفاظ حریت و مساوات و معدلت و آبادی گول خورده و از تحفظ بر حدود دین مبین نکول نموده بگمان قاصر خودشان نقصان مملکت بداین خیالات واهیه کامل شود، کریمهٔ الیوم اکملت لکم دینکم فراموش و از تذکر حلال محمد صلی الله علیه وآله حلال الی یوم القیمة و حرام محمداً حرام الی یوم القیمة خاموش شدند، تدوین قانون برای مملکتی نافع است که قانون الهی نداشته باشد (به‌آب ورنگ وخال وخط چه حاجت روی زیبا را) اگر بعضی دوردستان و ساده‌لوحان از مفاسد این اوضاع جدیده غافل باشند شطر وافری ازعلمای ربانیین اطلاع کامل دارند ولیس الخبر کالعیان اقدام در انجام چنین اساس حرام و مخرب بنیان اسلام است فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر.

حرره خادم علوم الشریعه بیمناه الوازره فی سابع شعبان ۱۳۲۶

جواب صادره از جناب مستطاب شریعتمدار مروج الاحکام ملاذالاسلام آقای آخوند ملامحمدصادق قمی دامت برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

ومن یتبع غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی آخره من الخاسرین.

استحکام قواعد مقدسه اسلام نه بحدیست که محتاج به‌تتمیم از قوانین مرسومه اروپا باشد و از این خیالات جدیده مستحدثه بغیر از تجری اهل عناد و اشاعه کفر و الحاد و زیادتی هرج ومرج نتیجه مشهود نشد دعای وجود مسعود سلطان اسلام پناه که بغایت عنایت در تحفظ دین و قتنه مفسدین فرمود لازم و اقدام در تجدید اساس مشروطه حرام و محظوراست.

حرره الآبق محمدصادق القمی

جواب صادره ازطرف جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالاسلام آقای حاجی میرزامحمد قمی نجل مرحوم حجةالاسلام آقامیرزا محمدحسن طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحیم

بر احدی از ارباب بصیرت و متدین بشریعت مخفی و مستور نمانده که در مدت دوسال که کلمهٔ مشئومهٔ مشروطه تولید شد چه مفاسد ظاهر و چه مهالک پدیدار گشت. جماعتی از حریت‌طلبان و طبیعی‌مذهبان بعنوان ازدیاد ثروت و نشر عدالت نزدیک بود که شریعت مقدسهٔ محمدیه علی مشرعها آلاف الصلوات والتحیه و سلطنت اسلامیه ادامها الله رب البریه منعدم و مضمحل نمایند و قانون حریت را برای اعمال مقاصد فاسده و اغراض کاسدهٔ خود که منافی با دین متین اسلام است اجرا بدارند با آنکه بتوجهات خاصهٔ

امام زمان و ولی عصر ارواح العالمین له الفدا و بذل مساعی عالیهٔ ملوکانهٔ اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه اسلامیان پناه خلدالله سلطانه قلع مادهٔ فساد و قمع مفسدین شد فقطع دابرالقوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین فعلی هذا شبههٔ در حرمت آن اساس و محشوربودن اعوان او در زمرهٔ جیش یزیدابن معاویه علیهما الهاویه کالشمس فی رابعةالنهار نیست و نخواهد بود.

حرره الاحقر الافقر محمدابن محمدحسن القمی قدس الله سره

جواب صادره از طرف جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالاسلام والمسلمین آقای آقاشیخ داود و سایر آقایان دامت افاضاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

بمقتضای تطابق عقل و شرع در وجوب متابعت جمیع افراد انسان مقتضیات مصالح و مفاسد کامله در افعال بشریه را فعلا و ترکا بر هر نفسی از نفوس انسانیه لازم است که هر فعلی از افعال خود را خواه متعلق بشخصی باشد و خواه متعلق بنوع مطابق مصلحت نماید پس اگر مصلحت در فعل موجود است ایجاد کند و اگر مفسده در فعل موجود است ترک نماید و چون غالب عقول بشریه قاصر است از بلوغ بکنه مصالح و مفاسد جمیع افعال بنحوی که امر معاش و معاد هردو بدون تدافع و تضاد منتظم شوند و منحصر بود علم و احاطه به جمیع این مراتب در ذات اقدس حق جلت عظمته و بر او من باب اللطف لازم بود ارائه و هدایت نفوس بشریه باقصی مراتب کمالات ممکنه در حق هر یک من حیث المعاش والمعاد من باب الارشاد والهدایة در مقام امر بمافیه المصلحة و نهی عمافیه المفسده برآید و چون هر نفسی قابلیت استماع اوامر و نواهی الهیه بنفسه نداشت و حضرت حق چون عالم بود که کدام نفس در مرحله عقل نظری و عقل عملی اکمل از جمیع افراد هر عصری القا فرموده که بتوسط آنها ابلاغ فرمایشات الهی به سایر افراد انسانیه شود و همین است معنی بعث انبیا و مرسلین و این سنت سنیه الهیه مستمر ماند تا نوبت رسالت به حضرت خاتم الانبیا والمرسلین محمدبن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم رسید و حضرت حق شریعتی به آن حضرت مرحمت فرمود که بحسب مرتبهٔ کمال تکمیل نفوس بشریه در اعلی مرتبهٔ ممکنة التصور والوجودالخارجی می باشد، از حیث نظم معاش و معاد شخصاً و نوعاً الی یوم القیامه و تکذیب نمی نماید این مطلب را مگر جاهل بقوانین عبادیه و سیاسیهٔ شرع مطهر و یا معاند مجاهد، بعد از آن بزرگوار چون این شریعت لازم البقاء الی یوم القیامه بود کما یقضی به الادلة الاربعة بل الضرورة من الدین نوبت امره بولاة حفظ شرع آن حضرت رسید که حضرات ائمهٔ طاهرین باشند و ایشانند شارح کتاب الهی و مبین مراد قرآنی که مفارقت نمی نمایند قرآن را تا وارد شوند حضرت رسالت پناهی را در حوض و ایشانند اهل ذکر و راسخین در علم

و باید اخذ جمیع احکام شرعیه از ایشان نمود و چون نوبت ولایت به‌حضرت خاتم‌الاولیا سلطان حقیقی عصر عجل‌الله‌فرجه رسید و بواسطه امر الهی غیبت اختیار فرمودند مرجع جمیع امور و وقایع و حوادث را علما و فقها جامعین شرائط فتوی را قرار دادند پس فقیه عادل مرجع جمیع امور در این اعصار خواهد بود و حکم او در هر واقعه متبع است و مخالفت و رد او رد حکم الهی و رد حکم خداوند در حد شرک به‌خداست درصورتیکه علم قطعی به‌فساد حکم از جهت استلزام حکم درواقعه شخصیهٔ مفسدهٔ عظیمه را حاصل نشود پس اگر علم قطعی حاصل شود به‌فساد حکم خاصی در واقعهٔ خاصه خصوصاً از جهت استلزام آن حکم مفسدهٔ عظیمه متعلقه به‌عامهٔ مسلمین را و خصوصاً در وقتیکه اثر آن حکم از امور مستمره باشد که فساد مترتب بر آن استمرار یابد در چنین صورت اطاعت این حکم بر هیچ احدی از مسلمین و غیرهم لازم نیست بلکه اطاعت آن حرام زیرا که اطاعت و انفاذ آن موجب احداث مفسدهٔ عظیمه و ابقای آن است بلکه بر سایر فقها و حکام شرع انور لازم است که حاکم به‌چنین حکم را منع بلیغ بنمایند و بوجه من‌الوجوه ترتیب اثر بر حکم ننماید. برهر ذی‌مسکه و بر هر عامی فضلا عن‌الخواص فضلا عن‌العلماء فضلا عن‌الفقها فضلا عن‌رؤساءالاسلام مکشوف و هویدا و اظهر من‌الشمس و ابین من‌الامس است که واقعهٔ خاصهٔ مجلس مشروطه منعقده‌در دارالسلطنه تهران المشتمله علی‌الاشخاص المعهودة و غیرهم و علی خصوصیات والکیفیات‌الخاصه المتعلقه بها علی‌القوانین والضوابط المخترعه المبتدعة المکتنفه بها ازاعظم مفاسد و اقبح مقاصد واحدوثات حادثه در طریقهٔ شیعهٔ اثناعشریه بوده چقدر ترویج مذاهب باطله و چقدر تشیید اقاویل عاطله و چقدر احکام اُحکام فاسده و چقدر تربیت مقاصد کاسده می‌نمود فرقه ضاله بابیه خذلهم‌الله از یک‌طرف ترویج طریقهٔ ملعونهٔ خود می‌نمودند و جماعت طبیعیه و دهریه از یک‌طرف تشیید قوانین افرنجیه و هکذا و همه مضاده با طریقهٔ قویمهٔ شریعت مطهرهٔ اسلامیه داشتند ولکن کانوا یقولون باقواههم ما لیس فی‌قلوبهم کانوا یظهرون‌الحق بالسنتهم و یتمسکون بالایات‌القرآنیه والاحادیث‌النبویه والوصویه و یریدون بها ترویج‌الکفر والحاد و اضلال‌الخلق من منهج‌السداد.

خدا می‌داند و شاهد است و همه انبیا و مرسلین و مؤمنین و اهل ذکا و فطانت در دین شاهدند که اهل مشروطه چه خیالات فاسده در این اقاویل کاذبه و افعال کاسده خود داشتند و شواهد خارجیه موجب علم قطعی در این باب ازحدوحصر بیرون است و این ورقه ذکرگنجایش آنها را ندارد.

پس ثمرهٔ عقد این مجلس در تهران و بلاد دیگر ایران هدم و اضمحلال دین اسلام بود وکسانیکه از مسلمین و مؤمنین ظاهرالاسلام والایمان و متدینین و علما تصویب عقد این مجلس و تشیید آن می‌نمودند بین سه طایفه بودند، طایفه چشم و گوش بسته و مغفل از مزایای امور و مقاصد مستورهٔ اهل مجلس و غافل از خدعه و

فریب ایشان و از بسکه در انظار این طایفه تزیین نتایج مطلوبه وهمیه که اصلا مقصود اهل مجلس نبود داده می‌شد و به‌وعده‌ها و نویدهای موهومه که چنین و چنان ثمرات شرعیه دارد و چنین و چنان تقویت اسلام و شوکت و مکنت و تمول اهل اسلام می‌شود گول می‌خوردند و تبعیت می‌نمودند و طایفه دیگر بودند که غرض اصلی ایشان حصول ریاست و مطاعیت مشارالیه یا لبنان شدن در مملکت اسلام و حصول مال‌وجاه درمیان مردم از برای خود بود خواه دین اسلام منهدم شود و خواه نشود اهل اسلام به‌هدر بروند یا نروند خلاصه جز خودپرستی مهمی نداشتند و طایفه سیم جماعتی دور از مملکت و غیر مسبوق به‌اوضاع باطله و کیفیات حاصله و غیر عارف به‌اشخاص و اجزای مجلس مشروطه و خیالات آنها بمجرد شهادات شهدای زور از مراسلین و منافقین تصویب عقد مجلس نموده بدون اطلاع بر حقیقت امر.

و ادون از همه این مراحل مرحلهٔ قتل نفوس محترمه و نهب اموال و هتک اعراض و هرج‌ومرج شدید در قاطبهٔ بلاد ایران بود که بر هیچ احدی مستور نیست و بعدالیوم والتی اگر العیاذ بالله ثانی مجدداً پیرامون تجدید مجلس و اعادهٔ اوضاع مشروطه بگردد و یا در مقام تمهید مقدمات اعاده باشد یا اعانت دراین احدوثه بوجه من‌الوجوه نماید در مقام محاربهٔ با حضرت ولی‌عصر امام زمان عجل‌الله فرجه برآمده است و انما جزاءالذین یحاربون‌الله و رسوله و یسعون فی‌الارض فساداً ان یقتلوا اویصلبوا اوتقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف اوینفوا من‌الارض الآیه.

سئوال از حضرات آقایان علمای اعلام و حجج اسلام کرمانشاهان دامت برکاتهم

بسم‌الله خیرالاسماء

جواب: الحمدلله رب‌العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله‌الطاهرین ولعنة‌الله علی اعدائهم و معاندیهم اجمعین الی یوم‌الدین و بعد بر عموم برادران دینی مخفی و مستور نیست که در حسن عدل و قبح ظلم هیچ عاقلی تأمل ندارد و کذلک در تحدید ظلم لیکن باید مصداق و موضوع را بدست آورد الحق والانصاف آنچه از این اساس باالتباس دیده شد جز تخریب اهل شرع و قانون اسلامیت چیز دیگر نبود عاجلا و آجلا آنچه ظاهر شد از لسان ناطقین مثل منع از زیارت اعتاب مقدسه و تبدیل مصافحه و سلام به‌آن وضع که اغلب دیده‌اید برهانی است قاطع که غرض اصلی چه بود و اطفال را به‌مدارس بردن و این اوضاع را تعلیم نمودن بواسطه همین بود که طبع و وضع مسلمانی را یاد نگیرند بلکه به‌این وضع جدید تربیت شوند این بود می‌گفتند بلکه خدا به‌زبان آنها می‌انداخت بعد از سنین عدیده آنوقت خوب می‌شود خوبی آنوقت همین بود که این اطفال باین وضع تربیت شده و پدران از میان رفته شرع و شریعتی بگوش آنها نخورده

دراین صورت مسلم است باعتقاد آنها خوب می‌شد یعنی از مسلمانی اسم ورسمی دیگر نمی‌ماند ای برادران مؤمنین گوش دل بازکنید و تغافل نورزید و تأمل نمایید در هر بلدی از بلدان ایران اشخاصی که طالب این امر بودند اغلب غیر اشخاصی بودند که وضع هیأت و لباس آنها بشکل هیأت خارجه بود کسی که طالب وضع خارجه شد وخود را به‌قانون آنها تربیت نمود چگونه می‌شود مروج مذهب اسلام باشد پس گرگ است و به‌این نطقهای ظاهر خوب می‌خواهد مقصود خود را عمل آورد هیهات که بتوانند کما اینکه بحمدالله نتوانستند ان للبیت رباً بیصاحب نیست تأمل نمایید آیا بذل مال در زیارت اعتاب مقدسه اولی خواهد بود بطریقهٔ مسلمانی یا اینکه بذل مال و جان که نمودند به‌ازای این اساس مقتبس از قوانین خارجه که برخلاف قانون سید انبیاست ای عاقل هوشیار با کدام قانون مسلمانی مساوات بین افراد انسان ملحوظ شده است مراجعه کنید بدقه آل محمد (ص) خواهید دید چه اختلاف در احکام نسبت به‌عموم انام هست معذلک مساوات چگونه موافق خواهد بود و در کدام کتاب نوشته شده است جواز غیبت مسلمان و افترا که لازمه حریت مطلقه مشروطه میشومه بود و درچه کتابی ولسان چه عالمی نوشته و نطق نموده توهین سلطان و حال اینکه اخبار لا تعد بر لزوم احترام و دعا بر سلطان وارد است والله شخص متحیر است چه عرض نماید که توضیح واضح نباشد و بالجمله بر کافهٔ مسلمین لازم که طریقهٔ مسلمانی را محکم دارند و دعای ذات اقدس پادشاه اسلام را فرض ذمه دانند و هیچ عالمی و عاقلی که در ایران بوده و این اوضاع را دیده است تأمل در حرمت نخواهد نمود الا من کان شبه‌العالم ولا عالم واشباه‌الرجال ولا رجال والحمدلله علی کل حال وصلی‌الله علی‌محمد وآله‌الطیبین الطاهرین.

الاحقر محمد ناصر — الاحقر ابوعلی امام‌جمعه

جواب صادره از طرف جناب مستطاب شریعتمدار وثقةالاسلام آقای آقاسید نورالدین سلمه‌الله تعالی

بسم‌الله الکافی و تعالی شأنه

آنچه بنظر می‌رسد از این تاریخ ببعد که مشاهده شد فسادها و ریختن خونها یا مسموع شد بر نحوی که قطع حاصل گردید چون چیزی در نظر صاحب شرع و عقل انور برابری نمی‌کند با اراقهٔ دماء مسلمین مگر حفظ بیضه اسلام و معلوم نیست که در این امر یعنی اقدام بر تأسیس مشروطیت این مطلب مترتب شود بلکه خلاف او معلوم است چون نزاع با کفار در سر مذهب فعلا نیست حرام بودن اقدام در این کار است زیرا که مقدم در این امر خائض در دماء مسلمین است بدون جهت مجوزه و کسی خیرخواه مسلمین است نباید مقدم در این امر بشود بلکه هر که بتواند باید سعی در اطفای نایره

فسادی که فی‌الجمله اشتعالی دارد در سمت آذربایجان بنماید و اگر بتواند نحوی نماید که اعلیحضرت شهریاری خلدالله ملکه بآنها سرمهر آید غرض چون سبب درضمان نحو مباشر نیست ولی در عقاب فرق ندارد و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزائه جهنم خالداً در حق سبب‌شوندهٔ قتل هم جاری است پس کسی که سبب قتل نفوس کثیره بشود البته اولی به‌این جزاست و مقدم در تأسیس با این مشاهده‌ها سبب‌شوندهٔ اتلاف نفوس کثیره است پس حرام بین است اقدام و اما مسئله مساوات هر که تسویه در احکام بین مسلم و کافر را معتقد شود کافر است و هر که بخواهد الزام نماید بدون اعتقاد مبدع است و باید از او تبری جست بلی تسویه ممدوح این است که بجهت ثروت و فقر و قوت و ضعف فرق نگذارند والله الهادی و ولی التوفیق.

جواب صادره از طرف جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالاسلام آقای رئیس العلما سلمه‌الله

بسم‌الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بر اخوان دینی مخفی نماند که مدت دوسال است از اعلی و ادنی و از عالم و جاهل برای این کیفیت مشروطه و ظاهر شدن اشرار و مفسدین تماماً خانه‌نشین شده و دیگر شرف و مالی برای کسی باقی نماند و نزدیک بود که بکلی اسلام را برای اغراض شخصی و جلب منفعت خودشان ازمیان ببرند غافل از آنکه توجه امام عصر عجل‌الله فرجه مانع و دین حضرت ختمی‌مترتب (ص) ازمیان نخواهد رفت و مدتهاست که علمای اعلام کثرالله امثالهم در ترویج این دین مبین کوشیده و سلاطین هم اجرای احکامات آنها را فرموده و این بی‌نظمی در این مدت دوساله مشروطه‌بازی بواسطه آن بود که خواستند قوهٔ مجریه را از ید سلطان وقت خارج نمایند و بحمدالله والمنه از برکت توجهات امام عصر عجل‌الله فرجه نتوانستند و دست باطن آشکار گردید و نصرت داد اعلیحضرت قدرقدرت قویشوکت همایونی خلدالله ملکه و سلطانه را اکنون که توجهات ائمه اطهار نسبت به‌عامه عباد گردید امید است که دیگر به‌این راه غیر حق خود را داخل ننمایند و اینگونه مطالب را باطل و رخنه در دین فرض شمارند و بر هر عاقلی و دین کاملی لازم است بلکه واجب که این فعل را حرام بداند و این اقل خادم شریعت مطهره بهیچوجه جایز نمی‌دانم و دیگر داخل شدن در این کار حرام است نمی‌دانم مگر حضرت مستطاب ملاذالانام مروج‌الاحکام حجةالاسلام آقای حاجی‌شیخ فضل‌الله مد ظله‌العالی بدعتی در دین حضرت نبوی (ص) گذارده بودند که در ولایات اسلامیان این قسم توهین نمودند امیدوار به‌صاحب شریعت هستم که همیشه نصرت به‌علمای اعلام و قوت به‌اعلیحضرت همایونی مرحمت فرماید که دین اسلام برپا و مستدام باشد.

الداعی رئیس العلما

جواب صادره از طرف جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالاسلام
آقای آقا رحیم زیدافضاله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی خلق الانسان و علمه البیان و اوضح له مناهج الحق بعلم الدلیل والبرهان واحتج علی عباده برسله و اوصیائه یخرجونهم من ظلمة الکفر والضلالة الی نورالهدایة والایمان والصلوة علی نبیه محمد (ص) الذی نورالله به‌صدور انبیائه و اصفیائه بلوامع العلم و بوارق العرفان و علی آله خزنة علم‌القرآن و حماة اهل الایقان و بعد قال‌الله تبارک وتعالی افرایت من اتخذالهه هواه الی قوله افلا تذکرون.

بر اخوان دینی و اخلاء روحانی پوشیده و مخفی نیست که در این دوسال بواسطهٔ آزاد نمودن قلم و لسان ، هرج ومرج و خرابی قراء وسفک دماء و هتک شرف هرذیشرف ونهب اموال هرذی‌المال و اتلاف نفوس فوق‌العاده برعموم وارد آمده و منشاء حضرات مفسدین وارباب ادیان باطله بوده که خود را ملبس به‌لباس نیکان و غمخوارمسلمانان قرار داد امر را مشتبه به‌اغلب ناس نموده تا به‌مقامات سخیفه اقدامات کرده و مجلس شورا را دست‌آویز خود قرار داده خوب تأمل بفرمایید چگونه به‌تدلیسات اشخاص فاسدالعقیده امورات محرمه را حلال و اساس شرع پیغمبری صلی‌الله علیه‌وآله و مذهب جعفری صلوات‌الله‌علیه را در شرف انهدام بلکه زندقه والحاد خود را چه در مجالس علی ما حقق و چه در جراید علی مالوحظ بروز داده از قبیل استهزا به‌اذان اعلامی و جسارت به‌حضرت ختمی مرتبت بعنوان قانونگزار عرب و قرآن‌مجید را کتاب کهنه شمردن و استهزا به‌استشفا از تربت حضرت سیدالشهداء سلام‌الله علیه و توسل به‌ختم امن یجیب‌المضطر الی غیر ذلک پس دخول درچنین مجالس حرام و دفع مفسدین و مخربین دین مبین بر هر فردی از افراد مسلمین واجب و لازم چنانچه بتوجهات امام عصر عجل‌الله فرجه وسهل مخرجه و تأئیدات غیبیه آن بزرگوار اشرار و مفسدین بسزای خود رسیده فقطع دابرالقوم‌الذین ظلموا و حدود شرع انور محفوظ ماند والحمدلله رب‌العالمین وازجواب حجج اسلام عتبات عالیات دامت برکاتهم تخطئه هواپرستان ظاهر و هویداست زیرا که بعضی ازعبارات جواب این است این مجلس که مبنای آن برنشر عدل و رفع ظلم و حفظ حدود شرعیه الی آخر پس چنانچه برعلمای اعلام و حجج اسلام دامت برکاتهم لازم است بیان احکام همچنین برسلطان لازم است اجرا و معین است به‌احسن عقیدهٔ که اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله ملکه در ترویج شرع انور و حفظ حدود الهیه دارند اولیای دولت قاهره کمال مواظبت و مراقبت را در رفع ظلم و نشرعدل و حفظ نوامیس الهیه خواهند فرمود که مبادا ارباب ادیان باطله و مخربین شریعت مطهره متدرجاً همدست و همداستان شده درصدد اشتعال نایرهٔ فتنه و فساد و حصول مقاصد خودشان برآیند والله‌الموفق والمعین.

تلگرافات حضرات آقایان علمای اعلام و حجج اسلام کرمان دامت برکاتهم

تلگراف جناب حجةالاسلام آقای آقامحمدباقر کرمانی دامت برکاته

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضور مهر ظهور بازیافتگان حضرت ظل الهی خلدالله ملکه و سلطانه تلگراف مبارک که از الهامات غیبی و ملوک کلام بود زیارت شد اسباب خوشوقتی تمام رعایا و برایا بخصوص این دعاگوی هشتادساله دولت ابد مدت و دعاگویی گردید در اوایل بروز این امر دعاگو فهمید همین فرمایشات را که از تأییدات امام عصر عجل‌الله فرجه می‌باشد داعی به‌فرمان قدما هم عرض نمود ایشان هم تصدیق نمودند کلمات حقیر را هم که به‌مجلس رسانده بودند از مجلس بدگفتند اشراری هم که مقاصد آنها معلوم است بنای بدگفتن و هتاکی را گذاردند و بواسطهٔ حرکات جاهلانهٔ آنها قریب یکماه می‌باشد که این اقل ازشهر بیرون رفته و گوشهٔ انزوا اختیار کرده مشغول دعای ذات اقدس و عقلا را متنبه نمود که این کارها منافی است با ملت و دولت اغراض فاسدهٔ آنها را خاطرنشان مردم می‌نماید بنده‌زاده میرزاعلیمحمد با وجود اینکه از جناب علما منتخب بود این مطلب را که شنید استعفا داد تمام مردم امیدوار به‌مرحمت ملوکانه شدند چون اشرار دیدند که مقاصد آنها را این اقل فهمیده تهمتها به‌اقل و بنده‌زاده به‌دولت و مجلس عرض نمودند و این اقل در خدمت به‌دولت و ملت به‌دادن مال و جان حاضر هرچه حکم بشود در اجرای آن خودداری نخواهد داشت.

خادم دولت و ملت محمدباقر

جواب تلگرافی جنابان مستطابان حجتی‌الاسلام آقامحمدباقر و آقا علیمحمد کرمانی دامت افاضاتهما بساحت همایونی خلدالله سلطانه

بتوسط حضرت مستطاب اشرف صدراعظم دام اقباله حضور مبارک اعلیحضرت اقدس همایونی خلدالله ملکه و سلطانه دستخط تلگرافی مطاع مبارک که مشعر بر خیر ملت و دولت بود و مرحمت درحق تمام رعیت زیارت شد چون از حضرات سابق این‌قدرچشم مردم ترسیده است که از اسم مشروطه متنفر هستند. عرض و استدعای اهالی کرمان و داعیان به‌خاکپای مبارک این است که غرض از مشروطه هرگاه وضع سابق می‌باشد احدی از دعاگویان و اهالی مملکت به‌آن راضی نیست و در این باب اقدام نخواهند نمود و هرگاه غرض مشروعه است لفظ مشروطه لازم نیست مشروعه همین قراری است که شارع مقدس مقرر فرموده و اعلیحضرت همایونی دستخط تلگرافی نمود هرقدر دولت در تشیید این امر اهتمام بفرماید اسباب رضای خدا و رسول و ائمهٔ اطهار و عموم اهالی ملت بیضا خواهد بود مملکتی که دوسال خراب و مردم از جان و مال خود ایمن نبودند فعلا از قدرت دولت و اهتمام حکومت نظم گرفته و بنای وصول مالیات و اصلاح خرابیها

گذارده شده است به‌مجرد انتشار لفظ مشروطه مردم همه پریشان‌خاطر و از خدمتگزاری سرد و اسباب هرج و مرج خواهد شد خادم شریعت مطهره محمدباقرخادم شرع علیمحمد.

جواب تلگرافی جناب مستطاب ثقةالاسلام والمسلمین آقای حاجی میرزا رضا نجل مرحوم حجةالاسلام حاجی ابوجعفر کرمانی دامت افاضاته به‌حضور مقدس همایونی ادام‌الله ملکه

بتوسط حضرت اشرف صدارت عظمی دامت شوکته حضور مبارک اعلیحضرت اقدس شهریاری ادام‌الله ملکه و سلطانه دستخط جهان مطاع مبارک تلگرافی زیارت بحمدالله این اوان از مراحم الطاف ملوکانه و حسن کفایت و دیانت ایالت جلیله مملکت آرام و برای عموم رعایا امنیت و آسایش حاصل است چون معدودی از اشخاص شورش‌طلب درگوشه و کنار مترصد اخباری جدیدند که تجدید مطلع نمایند و همان عنوان سابق و اغراض فاسد خود را که اسباب خرابی مملکت و اتلاف جان‌ومال و هدر اعراض و نوامیس مسلمانان است پیش آرد لهذا انتشار آن تلگراف در همه جا باعث خرابی و بی‌نظمی و هرج ومرج خواهد شد سایر بلاد را چه عرض کند کرمان تصور نفرمایید علما و اعیان و عقلا جز قانون محمدی (ص) و متابعت احکام مقدسه احمدی طالب چیز دیگر باشند بلی شاید در تمام این مملکت از بلده و بلوکات معدودی که عدهٔ آنها به‌دویست نفر نمی‌رسد و در عقایدشان هزار حرف می‌رود و جز شرارت و هرزگی غرضی ندارند درطلب اینگونه ترتیبات باشند والا از خواص و عوام بقدری ضرر مالی و جانی و اعتبار برده‌اند که قلباً از این ترتیبات انزجار و تنفر دارند.
من احقر جانی محمدرضا ابن ابوجعفر کرمانی.

از جمله کسانی که از ترس و جبر فتوا داده حاجی میرزامحمدرضاست که شرح حال او را در کتاب اول این تاریخ نوشتیم.

جواب تلگرافی صادره ازجنابان شریعتمداران ملاذی‌الاسلام آقای آقامیرزا اسمعیل و آقامیرزامحمود کرمانی

بتوسط حضرت صدارت دام اجلاله‌العالی بسدهٔ سنیه اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه تلگراف اقدس حضرت ظل‌الله بشارت موهبت قواعد مشروطه و تأسیس آن اساس در یوم نوزدهم شهر شوال زیارت شد اشهدالله و ملائکته که این دونفر اضعف دعاگویان که اکنون سی‌سال است در این ولا دعاگوی دولت و خادم ملت بوده و هستیم ابداً مایل و راغب به‌مشروطه و معاودت قواعد مشروطه سنه ماضیه نیستیم و نیز عرض می‌دارند که قلوب تمام اهالی این ولا از مشروطه متنفر و طبایع

متمنّز است و طالب مشروطه نیست احدی مگر معدودی از رجاله و اوباش که بملاحظه صرفهٔ خود اغتشاش مملکت را طالب و ترخص ارتکاب مناهی شریعت راغب و باک ندارند که بساط ملت و شریعت برچیده شود بالله‌العظیم مرگ گواراتر است از اینکه سلطانان با غیرت بعد از قرآن مجید تأسیس قانونی نماید و مقابل احکام شریعت راضی شود که از نوزا کونی نهند مگر کلام‌الله مجید و شرع نبوی نیست که قوانین اجانب را ملاک امور خود قرار دهند اگر کسی بدیدهٔ بیغرضی بنگرد تأسیس اساس مشروطه را با پیچیده‌شدن اساس ملت مقرون نیست اگرچه تمام نام آن را ملت نهند و بر عوام مشتبه نمایند چنانچه در صدر اسلام به‌اسم ملت و اسلام فرزند صاحب اسلام را در زمین کربلا به‌اعلی درجهٔ ظلم و جور شهید نمودند اقل خدام ملت و دعاگوی دولت میرزا اسمعیل و میرزا محمود کرمانی.

تلگراف حضرات اولاد مرحوم حاجی کریم‌خان و غیره

بتوسط حضرت مستطاب اجل اکرم آقای مشیرالسلطنه دام اقباله پیشگاه حضور باهرالنور مقدس معدلت دستور اعلیحضرت اقدس همایون ظل‌الله خلدالله ملکه و سلطانه عرضه می‌داریم اگرچه در جواب دستخط آفتاب نقط ابتدایی و در تلو عریضه تلگرافی قاجاریه کرمان نیز عرض تشکرات قلبی خود را نموده ولی باز محض مزید شکرگزاری از این نعمت کبری و موهبت عظیم که در حق قاطبه رعیت ایران فرموده‌اید از جانب عموم سلسله شیخیه ایران باز عرض تشکرات باطنیه خود را مینماییم که الحمدلله بتوجهات کاملهٔ ملوکانه مجدداً در مهدامان و اطمینان از جهت مال وجان به‌فضل خداوند منان آرمیدیم از دست و زبان که برآید کز عهدهٔ شکرش بدرآید همان به که به‌دعا پردازیم خداوند وجود اقدس شاهنشاه را در پناه خود پاینده دارد و این دولت قوی‌شوکت را به‌دولت ابد مدت حضرت حجة عجل‌الله فرجه منتهی فرماید داعیان دولت خدام شریعت مطهره کریم زادگان — محمدقاسم — زین‌العابدین — عبدالعلی — علی‌بن محمد.

تلگراف جناب مستطاب شریعتمدار ثقة‌الاسلام والمسلمین آقای آقامحمدابراهیم دامت افاضاته

حضرت مبارک حضرت شاهنشاه خلدالله ملکه عرضه می‌دارد دستخط مبارک تلگرافاً زیارت گردید اقدامات شاهانه که اصلاح دولت ابدمدت وملت قویم را نتیجه‌بخش بوده و خواهد بود مزید شکرگزاری نعمت وجود چنین شاهنشاه رعیت پروری گردید آنی از وظیفهٔ دعای دوام این دولت که مشید ارکان بقای ملت است متقاعد نخواهد بود.

اقل خدام شریعت مطهره محمد ابراهیم.

تلگراف ازجناب مستطاب حجةالاسلام آقامحمدباقر

بتوسط حضرت مستطاب اجل اکرم آقای مشیرالسلطنه دام مجده‌العالی حضور مهر ظهور اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه خلدالله ملکه و سلطانه اقل دعاگویان هشتاد سال عمر خود را صرف دعاگویی دولت قاهره در اماکن مشرفه و سایر اماکن نموده بخصوص در این مدت اغتشاش که همه مفسدین بر تمام نمودن دعاگو و بنده‌زاده بوده به‌موعظه و نصیحت مردم را به‌اطاعت دولت بازداشته شب‌وروز دعای نصرت و شوکت اعلیحضرت همایونی را که جبلی دعاگوست می‌نماید شکر خدای را که دعای خالصانه مستجاب شد و دفع شر مفسدین گردید. خادم شریعت محمدباقر، ۲۷ شعبان ۱۳۲۶

تلگرافات شیراز

تلگراف جناب مستطاب ملاذالاسلام آقای امام‌جمعه فارس دامت برکاته

حضور مبارک حضرت مستطاب اجل اشرف اکرم آقای صدراعظم دامت عظمته تلگراف معدلت اتصاف و دستخط مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه ملت و دولت و رعیت‌خواه اعزالله نصره و جعل ارواحنا فداه را زیارت کرده برسر و چشم گذاشته الحق مایهٔ تعجب و حیرت گردید چنانچه حسن تدبیر حضرت اشرف فرمانفرمای مملکت و نکته‌دانی و شاه‌پرستی نواب مستطاب والاشاهزاده بشیرالدوله و همراهی این حقیر علیل ضعیف دعاگو نبود و بدون ملاحظه و رعایت پاره‌ای نکات مردم را به‌مضمون دستخط قضا مشحون انورمسبوق می‌کرد فریاد وامصیبتا واعجبا واحسرتا از عموم خلق به‌آسمان رسیده بود اگر تصور شود از ایام ماضیه و قتلها و غارتها ضمیر منیر بی‌اطلاع بوده ان هذا لشئی عجاب والخبر عندالامیر باعلم از مفاسد ایام گذشته باز تجدید هلاک نفوس و ضیاع اموال و ذلت عموم را چرا راضی می‌شوند بحمدالله به‌هزار زحمت از بلوای بزرگ و رستخیز عام جلوگیری شد امید است به‌تدبیر صحیحی از اطمینان حالاتیه مردم غیر ازآنچه مرقوم شده بعمل آید بحفظ جان و مال و ناموس خود در مهد امنیت غنوده دعاگوی ذات ملکوتی صفات مبارک باشند.

یحیی امام‌جمعه.

تلگراف جناب آقای شیخ محمدتقی نجفی

بعرض حضور مبارک حضرت مستطاب اشرف مشیرالسلطنه وزیر داخله دامت شوکته می‌رساند بحمدالله اصفهان که اعظم بلاد اسلام است در کمال امنیت و فراوانی نعمت کافهٔ اهالی شهر و بلوک درقرار امن و امان شاکر هستند محض تشکر معروض داشتم.

داعی شیخ محمدتقی نجفی.

تلگراف حضرات علمای شیخیه از کرمان

توسط حضرت مستطاب اشرف صدارت عظمی دام اقباله حضور باهرالنور بندگان اعلیحضرت قدرقدرت ظل الله خلدالله ملکه وسلطانه عرضه می داریم که چون به فضل الله بعد از قطع امید زندگانی در این مملکت به همت والا نهمت اعلیحضرت شاهنشاهی ادام‌الله‌ظله دست اشرار از دست‌اندازی مقطوع و شر آنها ممنوع گشت و مایهٔ هزارگونه امیدواری و تشکرات صمیمی قلبیه و ادعیه خالصانه دعاگویان گردید اینک مجدداً اعلان مشروطیت شده است فی‌الواقع این اعلان بجای وعده و نوید تهدید و وعید است زیرا که هرگاه مثل مشروطیت این دوسال باشد باید از جان و مال و عرض و ناموس گذشت و تمکین این مشروطیت که بی‌قیدی محض است نمود و شرع مطهر نبوی را وداع باید گفت و علی‌الاسلام سلام دعاگویان از قبل خود و عموم سلسله شیخیه ممالک ایران و تمام فامیل دولتخواهان عرض می‌نماییم که مقصود اصلی دعاگویان استحکام مبانی شریعت و بقای ذات مقدس سلطنت و دولت ابد مدت و نظم مملکت است چنانچه کارگزاران دولت زمام امور را در دست اشرار مملکت ننهند و جهال مطلق العنان نباشند شاکریم و الا هرگاه مثل دوسال گذشته باشد رخصت فرمایند این دعاگویان به‌عتبات عالیات مهاجرت نموده به‌دعاگویی ذات مقدس ملوکانه مشغول باشیم.

دعاگویان محمدقاسم‌بن کریم، زین‌العابدین‌بن کریم ـ علی‌بن کریم.

تلگراف جناب مستطاب ملاذالاسلام آقای آقارحیم دامت افاضاته از کرمانشاهان

بتوسط حضرت مستطاب اشرف اعظم امنع اسعد اقدس والا آقای نایب‌السلطنه امیر کبیر دامت شوکته حضور معدلت دستور بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلامیان پناه خلدالله ملکه و سلطانه پس از تقدیم ادعیه خالصانه از بذل این موهبت عظمی که بنیان شریعت نبوی را محکم و ارکان مبانی طریقه جعفری را مستحکم و خاطر مبارک امام عصر عجل‌الله فرجه را مسرور و جان ومال و شرف مردم را محفوظ و خوف اهالی مملکت را که از تأسیس مجلس و بروز هرج ومرج داشتند مبدل به‌امن فرموده‌اند عرض تشکر می‌نماید هرگاه رأی جهان آرای مقدس ملوکانه علاقه پذیرد و دستخط جهانمطاع مبارک به‌حکام بلاد صادر شود که بر طبق نیات مقدسه همایونی ابدالله عیشه نسبت به‌رعایای شاه‌پرست در مقام نشر عدالت و بسط نصفت باشند در منابر و محافل قرائت گردیده زایداً لما سبق بر مراتب استظهار و امیدواری عموم خواهد افزود.

اقل خدام الشریعة المطهره آقا رحیم.

تلگراف عموم علمای اعلام کرمانشاهان

بتوسط جناب مستطاب شریعتمدار حجةالاسلام شیخ نوری دامت برکاته حضور مبارک بندگان اعلیحضرت قدر قدرت اقدس ظل اللهی اسلام پناه خلدالله ملکه وسلطانه پس از تقدیم دعوات صمیمی معروض می‌داریم از زمانی که خاطر دریا مقاطر همایونی برسد باب شرارت و طغیان یک عده مردمان هواپرست آشوب‌طلب که لفظ مشروطیت موهومه را قوهٔ مجریهٔ خیالات فاسدهٔ خود قرار داده و امور مملکت ایران را بکلی هرج ومرج و نعمت امنیت به‌مردم بیچاره سلب کردند خونها ریخته فتنه‌ها انگیختند علاقه فرمود و به‌مختصر اراده با تفضل خداوندی و توجه امام عصر عجل‌الله فرجه تمام اهل طغیان را طرد و تدمیر و امور مملکت را از نشر عدالت منظم و اعاده آسایش عموم را فراهم فرمودید عموم داعیان دولت از بذل این مرحمت متشکر و به‌لوازم دعاگویی ذات ملکوتی صفات اقدس اعلی قیام نمودند مطمئن شدیم که درسایه عنایت آن شاهنشاه رؤوف عادل حق‌پرست مملکت آباد و ارکان اسلام در نهایت تشیید و خلایق آسوده و دلشاد خواهد بود این اوقات که دستخط انجم نقط ملوکانه تلگرافی درباب تشکیل مجلس و انتخاب وکلا شرف صدوریافته اگرچه تصریح فرموده‌اند قانونی که موافق مزاج مملکت باشد تأسیس شود اما این فقره باعث تزلزل و اضطراب ضعفا و اجتراء اشرار و آشوب‌طلبها گردیده و محتمل است که مجدداً کارطغیان بالا گرفته و فتنه خوابیده این دوساله زیاده ازسابق درمقام اشتعال آید صریحاً عرض می‌نماییم که اگر مجدداً عنوان مشروطیت به‌میان آید چون مضیع ترتیب قوانین مشروعه وکاسر بیضهٔ مقدس اسلام است محققاً امورمملکت مختل خواهد شد. داعیان غیر از آنچه طریق مهاجرت را اختیار کرده و در عتبات عالیات مجاورت گزینیم گزیری نداریم. رئیس‌العلماء — حاجی آقا اکبر — آقاعلی آقا — آقارحیم — آقامحمدصالح — حاجی آقاولی — سلطان‌العلماء.

تلگراف جناب مستطاب ناصرالملة‌والدین آقای سیف‌الاسلام زید افضاله از بارفروش

به‌خاکپای اعلیحضرت اقدس ظل‌الله خلدالله ملکه و ابدالله بقائه عرض می‌نماید اقل دعاگو که ازوقت تأسیس اساس مشروطه در هر ولایتی عده‌ای از مفسدین هواپرست بی‌بهره از دین حنیف مذهب جعفری آن را وسیلهٔ رواج مذهب باطله و اغراض شخصیه قرار داده از آن‌جمله بارفروش که دعاگو بدو امر مطلع به‌مفاسد خیالات فاسدهٔ آنها شده بقدر وسع درصدد مجاهده برحسب تکلیف برآمده مورد انواع صدمات و ضربت و شتم شده تمام دارایی تلف متحمل انواع خسارت که فعلا در غایت اضطرار و شدت در زاویه خوف نفس خمول شاید به‌سمع مبارک رسیده باشد و بتوسل ذیل ولی عصر عجل‌الله فرجه مترصد فرج نظر باینکه قلب‌السلطان بین اصبعی‌الرحمن تأییدات غیبیه و

الهامات باطنیه شامل خاطر خطیر مهر مظاهر شاهنشاه اسلام‌پناه جلوه‌گر گردید که آثار آن ظاهر عموم دعاگویان دولتخواهان روح در قوالب تازه استدعای عاجزانه قلوب مجروح که هدف انواع از سهام اشرارشده به‌مراحم ملوکانه شفا عنایت فرمایند مشتبه نشود که تمام اساس فتنه و آشوب از ملامحمدخان علامه و میرمحمدعلی و چند نفر اشرار از اتباع ایشان است اگر تلگرافات به‌اسم و عنوان عموم کرده باشند غیر واقع همه بندگانیم خسروپرست اگر این مادهٔ فساد قلع و طرد و منع نشوند اسباب زحمت دعاگویان و دولتخواهان خواهد بود و در این موقع حالا که سالم دولتخواه لازم لازال سیف قهره علی مفارق اعدائه قاطعة.

دعاگو سیف‌الاسلام.

تلگراف علمای اعلام و حجج اسلام اردبیل دامت برکاتهم

توسط وزارت جلیلهٔ عظمی حضور معدلت ظهور حضرت اقدس و ذات مقدس اعلیحضرت همایونی خلدالله ملکه و سلطانه تلگراف مشتمل بشوکت و قوت و حاکی از ترفیه عباد و تأمین بلاد و قلع مواد فتنه و فساد بتوسط حکومت جلیله عز وصول بخشید ارواح به‌اجساد بالیه رسید دلهای رمیده آرمیده و عموم خلایق از این توجهات ملوکانه و اقدامات عادلانهٔ خسروانه در اقصی درجه متشکر و امیدوار شدند و حکومت جلیله هم بیش از پیش در دفع اشرار و تقویت اخیار مساعدت و مراقبت داشته و آنی غفلت نکرده به‌حسن تدبیرات خدمات شایان خود را کاملا ظاهر نمود نهایت امیدواری حاصل است. ابراهیم‌الموسوی دعاگو حاجی‌نایب‌الصدر صدرالعلماء امام‌جمعه امین‌الاسلام سلطان‌العلماء حاجی‌ملاحسین پیشنماز میرزاشفیع پیشنماز میرزامحمدحسین پیشنماز سیدمحمد پیشنماز عمادالعلماء.

تلگراف جناب ملاذالانام آقای حاجی‌شیخ‌الاسلام دام افضاله از آستارا

توسط جناب‌حشمةالدوله خاکپای جهان‌آرای‌اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله‌ملکه. پارسال وضع اردبیل منقلب ولایات دوتیره فرقه‌ای بآغاز مشروطه‌بازی و فرقه‌ای در دولت‌پرستی ایستاده مدتی دعوا و تیراندازی گردید تا اینکه چند نفر از تبریز آمده انجمن ترتیب دادند.

جنابان حاجی‌میرزاابراهیم‌آقا مجتهد و حاجی‌نایب‌الصدر و جمعی از علمای دعاگو هم در خدمت ایشان در طرف سلطان‌پرستان واقع بودیم محض ملاحظه اینکه یکلی رشته در دست بیگانه و مجلس فقط به‌معاندین تسلیم نشوند بهروسیله آقایان عظام دعاگو را وادار نموده در مجلس نشاندند و در مدت اقامت راه مداخله به‌معاندین دولت نداده و

نگذاشتند از اردبیل حرکت خلاف نسبت به دولت صادر شود بمجرد ظهور تلگراف جهان مطاع مجلس را برچیده بحمد و ثنا مشغول شد حکومت هم بملاحظه دولت‌پرستی دعاگو نهایت لطف را دارند ولی بعضی معاندین می‌خواهند اسباب توهین به دعاگو فراهم نمایند استدعای بذل توجه سریعهٔ ملوکانه می‌نماید که آسوده و دعاگو گردد.

حاجی شیخ الاسلام.

تلگراف جناب ملاذالاسلام آقای عسگری و سایر علمای اعلام از بروجرد

بتوسط جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالاسلام والمسلمین آقای حاجی آقا علی اکبر دامت برکاته حضور مبارک اعلیحضرت اقدس همایونی خلدالله سلطانه و نصراعوانه. دو سال بود بجهت تشکیل مجلس که از روی قوانین غیر مشروعه ترتیب داده بودند وضع زندگانی اهل این مملکت بالمره بهم خورده و هیچکس مالک جان و ناموس و مال نبوده و علاوه برخلاف قوانین اسلامیه تشریفات و بدعی ایجاد نموده بودند و اسمش را نظامنامه گذاشته بودند که بحمدالله تمام این ترتیبات برخلاف شرع مطهر بود و اسم مساوات و حریت و آزادی از مطبوعات و جراید که داده بودند برای کندن ریشهٔ اسلام بود بحمدالله تعالی از وقتی که این لباس کفر برچیده شد کمال امنیت و راحت برای عموم و قاطبهٔ طبقات خلق این صفحات حاصل شد والله اگر بخواهند مجدداً این عنوان را بهر شکلی باشد تجدید نمایند بدتر از سابق خواهد بود جان و مال به هدر خواهد رفت استدعای این دعاگویان آنست که بکلی موقوف فرمایند و اسمی از این مجلس نبرند که عامه مرده دعاگوی وجود مبارک بندگان اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شاهنشاهی بوده باشند.

خادم الشریعه عسگری و سایر علماء.

تلگراف عموم علمای اعلام و سایر طبقات محترمین اهالی بروجرد

بتوسط حضرت مستطاب حجةالاسلام آقای امام دامت افاضاته به دربار کیوان مدار جم اقتدار اعلیحضرت قدر قدرت اقدس مقدس شاهنشاه اسلام‌پناه خلدالله ملکه عموم طبقات این دیار از آقایان علما و شاهزادگان و اشراف و تجار به کلمهٔ واحده بعرض می‌رسانند. که بعد از پیه اختلال در دین مبین و شریعت حضرت سیدالمرسلین و ظهور بی‌نظمی و بی‌ترتیبی که در کلیه امور از همخوردگی تجارات و زراعات و تخریب املاک و قتل و غارت و بی‌نظمی ثغور و سرحدات و اتلاف نفوس و نهب اموال و اعراض و ابتلائات لاتعد ولاتحصی که از فتنه مشروطه‌گویان و هجوم هنگامه‌طلبان حادث گردید و نزدیک بود که بکلی دین و شریعت و نظام امور معیشت از میان برود باز بعواطف قلبیه خداوند عالم نخواست که این شریعت غرّا و ملت بیضا و این مشت نفوس محترم

که ناموس پروردگار و ودایع حضرت آفریدگارند بیشتر از این همه بود پایمال هوای نفس اشرار و مفسدین فی‌الارض گردد بحمدالله تعالی بتوجهات قدسیه و تأییدات حضرت حجةالله اعظم ارواح‌العالمین فداه همت ملوکانه و غیرت شاهانه را بر آن داشت که جهد خسروانه در دفع اشرار مبذول گردید و شکر خدا را مدتی است اهالی ایران از لوث انکدار و ظلمت آیین جدید که منافی هر عقل و هر شرع و مذهب است منزه و مبرا و خلقی در کمال آسایش و آرامش به‌دعای ذات اقدس مقدس مشغول و از فصول این طریقهٔ حدیثه که جز اغراض نفسانیه در او متصور نیست آسوده‌اند تا این اوقات که خاطر مبارک به‌تشکیل مجلس تعلق گرفته باز از هرگوشه و کنار از شنیدن این خبر آشوب‌طلبان زمزمه آغاز نموده و از هر سری نغمه دیگر بلند است باز هریک در هر گوشه بهیجان و مشغول اغوایی و افساد و توریث فتنه و فساد هستند و عنقریب اختلال امور به‌حالت اولیه عود خواهد نمود و این فقره اسباب یأس مسلمانان و متفق‌الکلمه استدعا می‌نمایند که خاطر مبارك از تأسیس این مجلس منصرف گردد زیرا بیم آنست که بخیالات باطلهٔ فاسدهٔ مغرضین دماء و اموال و اعراض و نفوس مسلمانان درمعرض هباء و هدر و دیهٔ آنها به‌ذمهٔ اولیای دولت و این داعیان تا بتوانیم قبول این مجلس را نخواهیم کرد و اگر ناچار شویم در محضرعدل حکیم از اولیای دولت دادخواهی خواهیم نمود والسلام‌علی من‌اتبع‌الهدی. خادم‌الشریعه یعقوب طباطبائی خادم‌الشریعه صادق طباطبائی خادم‌الشریعه محمدحسین طباطبائی داعی دولت علی طباطبائی محمدعلی اقل‌التجار یوسف اقل‌التجار محمدرضا داعی غلامحسین طباطبائی محمد طباطبائی داعی حسین طباطبائی چاکران ابناء ملوك و خوانین قاجار بروجرد رحیم علی‌اکبرالحسینی و رضاقلی و محمدحسن.

تلگراف جنابان ملاذی‌الاسلام آقای آقاسیدمهدی و آقاسید یعقوب زید افضالهما از استرآباد

حضور مبارك حجةالاسلام آقای حاجی‌شیخ فضل‌الله و آقای امام‌جمعه دامت برکاتهم تلگراف حاکی از اتفاق علمای اعلام و سایر طبقات دارالخلافه بر رفع مشروطیت زیارت شد دعاگویان ازمتابعت علمای اعلام خارج نبوده و بر اتفاق کلمه زایدالوصف شاکر ازدیاد شوکت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله ملکه را از خداوند تبارك و تعالی خواهانیم. محمدمهدی‌الحسینی یعقوب‌الحسینی

تلگراف جناب ملاذالاسلام والمسلمین آقای آقاسیدطاهر زید افضاله از استرآباد

حضور مبارك حجج‌الاسلام ادام‌الله تعالی اجلالهم‌العالی آنچه را بتوسط تلگراف مرقوم

فرموده‌اند زیارت شد تماماً صحیح و واجب‌الاذعان و لازم‌الاتباع محله میدان که نصف شهر است با متفرقه از محلات از بدو الی کنون و جمیع قدری دیگر هم از اطاعت حکم حقیر خارج نیستند و با کمال انقیادند امیدوارم خداوند منان بر عمر و شوکت اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله ملکه و سلطانه بیفزاید که غایت آمال دعاگوست محمدطاهرالحسینی.

تلگراف همدان جمعی از علمای اعلام دامت برکاتهم

حضور مبارک حجج‌الاسلام دامت برکاتهم تلگراف مشتمل براخبار اجتماع علمای اعلام بر موقوف‌بودن قواعد مستحدثه که مباین احکام شرع مقدس است زیارت شد البته آنچه درخاطر قدس مظاهر علمای ملت جلوه نموده باشد اتباع آن واجب و تخلف از آن حرام است و از اینکه بشارت نوید معدلت ازطرف اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی دام ملکه و سلطانه درطی تلگراف مبارک مندرج گردیده بود اسباب کمال امیدواری و دعاگویی عامه و خاصه شد ادام عزه و اتقن حرزه بمحمد و آله.

اقل داعی حسین رضوی — ابراهیم رضوی — اقل السادات علی رضوی.

تلگراف همدان ازجناب ملاذالاسلام آقای آقاسیدمحمدباقر دام افضاله

خدمت جناب مستطاب قدوةالعلما آقای حاجی شیخ فضل‌الله دام افضاله و جناب مستطاب سیدالعلما آقای امام‌جمعه مدظله داعی و عموم داعیان تابع شریعت مطهره و قوانین شریعت مقدسهٔ متبوعهٔ داعیانست آنچه را که موافق شرع مقدس و ملایم خاطر خطیر اعلیحضرت شاهنشاهی است مطاع و متبع می‌دانیم و آنچه را که مخالف و غیر ملایم است خلاف و ناصواب می‌شماریم والحمدلله‌الذی هدانا لهذا و ما کنالنهتدی لولا ان هداناالله.

الداعی محمدباقر رضوی.

تلگراف همدان ازجناب ملاذالاسلام آقای آقاسیدمحمدحسین طباطبائی مدظله

محضر مبارک حجةالاسلام‌والمسلمین ملاذالانام آقای حاجی شیخ فضل‌الله نوری و آقای امام‌جمعه دامت برکاتهم تلگراف مبارک زیارت شد و چون مشعربر رفع مشروطیت و دستخط از جانب سنی‌الجوانب بندگان اعلیحضرت قوی‌شوکت شاهنشاه جمجاه ادام‌الله‌تعالی سلطنته بود در نهایت درجه و اقصی‌الغایة مسرور و متشکر گردیده دیده‌ی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند بالجمله حضرت باریتعالی عزاسمه و جلت عظمته ذات کثیرالبرکات اعلیحضرت همایونی

را از کافهٔ آلام و اسقام مصون و پیوسته ظل ظلیل آن وجود میمنت مسعود را پاینده و برقرار بدارد بدیهی است لولاالسلطان لاکل‌الناس بعضهم بعضاً عموماً اهالی این بلدرطب‌اللسان و با کمال مسرت و امتنان به‌دعای ذات خجسته صفات مشغول گردیده‌اند.

الاحقر محمدحسین الطباطبائی.

تلگراف حجج اسلام فارس دامت برکاتهم

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمدلله و صلی‌الله علی محمد و آله‌الطاهرین خدمت شریعت آیت جناب مستطاب علام فهام حجةالاسلام شیخ‌المجتهدین الحاج شیخ فضل‌الله مجتهد نوری ضاعف‌الله عمره و فضله و جناب مستطاب شریعت حجةالاسلام آقای امام‌جمعه تهران دام افضاله جمیع داعیان و حجج‌الاسلام مملکت فارس سلام می‌رسانیم و عرض می‌نماییم که از وصول تلگراف معدلت اتصاف که از بیضهٔ عدل و انصاف و رعایت ملت و دولت و رحمت و مرحمت اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه خلدالله سلطانه صادر شده بود نهایت شکرگزاری و مسرت و دعاگویی حاصل شد و محض ادای شکر این بزرگ نعمت و گرامی مرحمت به‌عرض این معروضه مبادرت نموده و بقای این سلطنت عظمی و صدارت کبری را مسئلت می‌نماییم. حجج‌الاسلام فارس امام احقر محمد موسوی فال اسیری — شیخ‌الاسلام — نصیرالشریعه — شیخ محمدحسین — حاجی هدایت‌الله — شیخ ابوالقاسم — مؤیدالشریعه — میرزاحبیب‌الله — حاجی میرزامحمدباقر.

تلگراف جناب مستطاب حجةالاسلام والمسلمین آقای آقامیرزا محمدابراهیم شیرازی دامت برکاته از فارس

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بتوسط جنابان مستطابان عمادی‌الاسلام آقای حاج شیخ فضل‌الله و آقای امام‌جمعه دامت برکاتهما حضور معدلت ظهور اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه اسعدالله تعالی ایامه و اعلی اعلامه و ارغدعیشه و فرجیشه و شکر مساعیه و ارغم اعادیه معروض می‌دارد شهدالله تعالی دعاگویی داعی نسبت به‌ناحیهٔ مقدسهٔ سلطنت اسلامیه مخصوص به‌وقتی دون وقتی نبوده است بلکه پیوسته با سعی بلیغ در تخلیص نیت از شوائب رسمیت دعای دوام عمروشوکت و توفیق ذات همایونی را درسد ثلمات واقعه در دین و دفع خسارات وارده بر عموم مسلمین از اهم فرایض دانسته و به‌تأییدات خاصهٔ حجة عصر عجل‌الله تعالی فرجه و ارواحنا فداه ظهور آثار این دعوات خالصانه یوماً فیوماً در تزاید و بروز قوت و شوکت و غلبهٔ دولت اسلامیه با معاندین دین آناً فآناً در تجدد خواهد بود

الداعی ابراهیم الشریف

تلگراف اصفهان از جناب ملاذالاسلام آقای آقا سید ابراهیم دام افضاله

خدمت ذیشرافت غوثی الملة والدین حجتی الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ فضل الله و امام جمعه دام افضالهما العالی تلگراف جهان مطاع که مشتمل بر ابلاغ فرمایشات شاهانه بود الیوم زیارت شد و اجرای تکالیف چندی از او کما هو مستفاد شد ولکن العجب از این که قبل از ارائه آن ابلاغ لازم الانقیاد و الاطاعة چهار روز قبل صورت تلگراف ابتدا بهسا کنی آوردند که اول آن در خصوص جنس مالیات که هفتاد سال الی آخره بود و اظهار داشتند که این ضعیف هم مهر کند چون شرعاً و عقلا راجح بنظر رسید اجابت نمود بعد به‌اخبار از ثقات واضح شد که شرحی در اول او الحاق شده اسباب غلق و اضطراب شد و زیاده متألم از این خیانت و حکایت که آیا شرح الحاقی چه بوده خاطر مبارک آن دو بزرگوار مستحضر باشد که داعی اطلاعی از صدر تلگراف ندارد و از قرار مکشوف دو ثلث اضافه شده والله علیهم بذات الصدور همینقدر از وضع مراحم مخصوصهٔ اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام پناه خلدالله ملکه و سلطانه داعی تشکر و خرسند و عموم خلق را دلپسند است و انشاءالله مساعی جمیلهٔ نورین نیرین حجتین در این مرام مرضی خاطر حضرت امام عصر عجل الله فرجه بوده و می‌باشد.

الدّاعی محمد ابراهیم الموسوی.

تلگراف عموم علمای اعلام و حجج اسلام قزوین دامت تأییداتهم

حضور مبارک حضرتان مستطابان ملاذی الاناسان و حجتی الاسلام آقای حاجی شیخ فضل الله و آقای امام جمعه دامت بر کاتهما به‌زیارت مرقومهٔ تلگرافی که متضمن دستخط آفتاب نقط اعلیحضرت اقدس همایونی خلدالله ملکه بود زیارت شد از رفع مفاسد سابقه و مرحمت اعلیحضرت همایونی ابدالله عیشه نسبت به‌تمام اهالی ایران و دفع کفر و زندقه و تقویت اسلام که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه خشنود بودند تمام اهالی در نهایت تشکر به‌دعاگویی ذات ملکوتی صفات همایونی مشغول و تمام استدعای این تشکر دعای دولت علیه نشر عدل و امنیت بلاد ایران است بهر نحوی که وجود مقدس اعلیحضرت همایونی صلاح بداند البته خواهند مرحمت فرمود و مستدعی چنانچه عرض تشکر این داعیان حضور مبارک اعلیحضرت قدر قدرت همایونی خلدالله ملکه معروض دارند. ابراهیم الحسینی — عیسی الشهیدی — جواد الحسینی — علی اکبر — امام جمعه — عماد الاسلام — ابوتراب — صادق.

تلگراف عموم علمای اعلام و حجج اسلام دارالایمان قم دامت برکاتهم

بتوسط جنابان مستطابان حجج اسلام آقای شیخ فضل‌الله و آقای امام‌جمعه ادام‌الله برکاتهما خدمت ذی‌موهبت اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام پناه مخابرهٔ تلگرافی که مژدهٔ انصراف اعلیحضرت همایونی از مشروطه غیر مشروعه که موجب قتل نفوس محترمه و توهین رؤسای شرع و هتک نوامیس بوده مزید بر تشکر مراحم ملوکانه و ازدیاد دعاگویی گردید امید از الطاف واسعهٔ خلاق عالم جل شانهٔ و برکات امام عصر عجل‌الله فرجه مؤید و منصور و در وعدهٔ ترویج اسلام و شرع و نشر معدلت و عدالت معجلا موفق و مأجور خواهد بود و امر قدر قدرت ملوکانه در این باب نفاذ یافته کمال تشکر و دعاگویی داریم. متولی‌باشی — جناب حاجی‌ملاغلامرضا — جناب حاجی‌سید صادق — جناب حاجی‌میرزامحمد جناب آخوندملامحمد صادق — جناب حاجی‌آقا احمد.

تلگراف عموم علمای اعلام و حجج اسلام مازندران دامت برکاتهم

بتوسط حضرت مستطاب حجةالاسلام آیةالله فی‌الانام آقای حاجی‌شیخ فضل‌الله دامت برکاته به‌ساحت قدس اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام پناه ایدالله‌عیشه و انصاره معروض می‌دارد دوسال است نتیجهٔ وخیمهٔ مشروطهٔ ایران و قبایح اعمال مشروطه‌طلبان و آشوب‌خواهان را در این مملکت دیدیم و همه بملاحظهٔ اعلیحضرت همایون روح‌العالمین فداه فرمودند غمض عین نمودیم تا آنچه خواستند با ضعف اسلام و تقویت کفر و آزادی و برابری و توهین به‌سلسله علما و هتک عرض محترمه و نهب اموال در اطراف مملکت کوتاهی ننمودند تا اینکه بتوجهٔ صاحب شریعت مطهره و همت بلند ملوکانه خداوندشان از سر مسلمانان کوتاه نفرماید حالا دوباره شنیدیم دستخط اجازهٔ تشکیل مجلس شوری و تجدید اوضاع سابقه به‌آنها مرحمت فرموده‌اید عموم دعاگویان آرام نداریم و مسلم می‌دانیم این دفعه با متدینین چه خواهند کرد چنانچه ما را هم از این ملت و اهالی این مملکت محسوب می‌فرمایید صریحاً عرض می کنیم مشروطه و مجلس نمی‌خواهیم هرگز اطاعت اکثریت آرا نخواهیم کرد مگر آنکه امر فرمایند عموم دعاگویان از خاک ایران جلای وطن نموده به‌مملکت دیگر دعاگو باشیم اعلیحضرت همایونی را به‌روح پاک ائمه اطهار علیه‌السلام قسم می‌دهیم که دوباره راضی به‌زوال استقلال دولت اثنی‌عشری و آیین مقدس محمدی نشوند و این راحت و امنیت حالیه از ما رعایا که فرزند سلطنت هستیم سلب نفرمایند و ما را بدست اشرار سفله مملکت دچار نفرمایند.

احقر محمدحسن کبیر — دعاگو سیف‌الاسلام — دعاگو شیخ ابوالقاسم — دعاگوشیخ محمدحسین — دعاگو شیخ جعفر — دعاگو شیخ یوسف — دعاگو شیخ حبیب‌الله — دعاگو شیخ یعقوب — دعاگو حاجی میرشفیع — دعاگو شیخ محمدرفیع — دعاگو شیخ علی‌اصغر —

دعاگو شیخ محمدآقا شیخ سلیم — دعاگو شیخ مهدی — دعاگو شیخ علی امام — دعاگو شیخ عبدالله — دعاگو شیخ علی — دعاگو شیخ حسن — دعاگو شیخ علی اکبر — دعاگو سید مرتضی — شیخ محمدعلی — شیخ حسن — شیخ صادق — شیخ احمد — سید رحیم — سید ابراهیم — شیخ محمدحسن — سید حسن — شیخ تقی — شیخ علی اکبر — شیخ محمدعلی — شیخ حسن — محمدحسن — سیدحسین — سید ابراهیم — میرزاعسگری — حاجی سیدحسن — تاجر مولانا حاجی علی اکبر — تاجر حاجی رحیم — تاجی میراسدالله — تاجر حاجی حسنخان — تاجر مشهدی رجب — تاجر سیدتقی — سیدحسین و عموم اصناف و کسبه.

تلگراف کرمان از عموم سادات محترم سلمهم‌الله

بتوسط حضرت مستطاب اجل آقای مشیرالسلطنه وزیر داخله مدظله به‌خاکپای مبارک اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا فداه. عموم طبقه سادات میرزاحسینخانی و سادات سیدجعفری مشهور به‌اولیا از بذل مراحم ملوکانه و استخلاص این چاکران از شر مفسدین و متفرعین تشکر چاکرانه را تقدیم می‌داریم و شرح خدمات سابقه و حالیه چاکران را ایالت کبری به‌عرض می‌رسانند. هاشم‌الحسینی ۲ ج ۲

تلگراف قم

بتوسط جناب اجل مشیرالسلطنه دام اجلاله حضور مسعود اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلام‌پناه خلدالله ملکه تشکر بی‌نهایت از اقدامات ملوکانه در حفظ امنیت مقرون به‌دعاگویی داریم برای تحفظ قم و اطراف علیخان غیاث‌لشگر سرتیپ که اباً عن‌جداً از خدمتگذاران دولت ابد آیت و جان‌نثار بوده حاضر و با سواران مهیاست در کمال دولتخواهی و مترصد ارجاع خدمات و حاجت به‌حرکت مأموری از دارالخلافه نیست محض دولتخواهی عرض شد.

خادم‌الشریعه محمدقمی.

ایضاً از قم

به‌خاکپای مبارک اعلیحضرت همایونی ظل‌الله ارواح‌العالمین فداه بشکرانهٔ سلطنت مستقله چراغان نموده نان قم را پانصد دینار فروختم استدعای عاجزانه اینکه جناب مستطاب آقای متولی‌باشی را که بواسطهٔ شاه‌پرستی اینهمه توهین و خسارت وارد آوردند بتلافی مورد مرحمت و الطاف شاهانه شود که نظم و امنیت بلد بوجود ایشان حاصل خواهد شد.

جان‌نثار خبازباشی و عموم اهل خبازخانه.

تلگراف جناب ملاذالاسلام آقای آقاسیدابراهیم اردبیلی دام افضاله از آستارا

توسط وزارت عظمی حضور معدلت ظهور مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلامیان پناه خلدالله ملکه بحمدالله تعالی از توجهات حضرت حجة معاندین بدسیرت مبتلا به انواع مذمت و فرقهٔ دولتیان و سلطان‌پرستان مسرور و خوشوقت لوای اسلام قرین استحکام و امور مسلمین مقارن انجام و موافق مرام گردید وضع و حالت دعاگوی قدیمی محتاج به‌بیان و اقامهٔ ادله و برهان نیست خاطر اقدس کاملا مسبوق است که در این مدت عسرت مصدر هرگونه خدمت و مورد هر قسم شدت بوده‌ام از بذل مال‌وجان نهایت امتنان را داشته و دارد برای جبران کسورات و تلافی مافات در نهایت امیدواری مترصد شمول توجهات سریعهٔ ملوکانه می‌باشد بعضی از مفسدین و مغرضین قدیم باز درخیال و پی مجال می‌گردند توجه به‌دفع از واجبات فوریه.

خادم‌الشریعه سیدابراهیم اردبیلی.

تلگراف سلماس از جناب سیف‌الشریعه و سایر اهالی

خاکپای جواهرآسای همایونی روح‌العالمین فداه فرمان واجب‌الاذعان تلگرافی مانند وحی ربانی نازل زبان از تشکرات قاصر بیان از ذکر آن عاجز دعای ملهوفین مستجاب عالم ازورطه فنا نجات همواره عموم درجان‌نثاری منتظر فرمان مبارک.

سیف‌الشریعه امین‌الرعایا متولی حسین عبدالله رضاقلی کهنه‌شهری.

تلگراف تبریز از جناب سلطان‌الواعظین

خاکپای اقدس بندگان اعلیحضرت شاهنشاه اسلام‌پناه ارواحنا فداه حمد خدا را از یمن اقبال بی‌زوال همایونی ریشهٔ فتنه و فساد در شرف قلع‌وقمع و عموم دعاگویان دولتخواه از این توجهات رعیت‌پرورانه ملوکانه کمال تشکر را داشته و از عفو عمومی که مبذول شده موجب مزید دعاگویی و امیدواری گردید خداوند سایهٔ بلندپایه را بر فرق ملت اسلام مستدام و دشمن دین و دولت را مضمحل و نابود سازد.

فدوی دعاگو جعفر سلطان‌الواعظین.

تلگراف مراغه از جناب شریعتمدار ملاذالاسلام آقاسید هدایت‌الله سلمه‌الله توسط حضرت مستطاب اجل اکرم وزیر اعظم دام اقباله

حضور مراحم مبارک بندگان اعلیحضرت قویشوکت همایون شاهنشاه عالمیان‌پناه خلدالله ملکه و ابدالله سلطانه زیارت دستخط مهرطلعت جهان مطاع عموم اهالی و علمای عظام را موجب مزید دعاگویی و امیدواری گردید اهالی مراغه در ایام فترت و جهالت آذربایجانیها از خیرخواهی دولت و دعاگویی وجود مسعود شاهانه فروگذاری

نموده همواره از درگاه خداوندی مسئلت داشته و داریم که روزبروز بر شوکت و اقتدار شاهنشاه اعظم افزود بر اعدای دین مبین قاهر و غالب با توجهات خاص اولیای حق علیهم‌السلام در استحکام قواعد شرعیه و انتشار مذهب حقهٔ جعفریه منصور و مؤید فرماید خادمان شرع ضعفای ملت درظل عطوفت ملوکانه مدتهای متمادی بآسودگی مشغول دعاگویی شویم استدعای مخصوص عمومی این ولایت از کارگزاران دربار معدلتمدار این است که حکومت ضعفا را از اهل ولایت معین نفرموده از چاکران علیحده مقررفرمایند اسباب ازدیاد دعاگویی ضعفا خواهد بود خادم‌الشریعه‌سید هدایت‌الله.

تلگراف مراغه از عموم رعایای بناب

بتوسط حضرت مستطاب اشرف وزیر دربار اعظم دامت شوکته

خاکپای مهر اعتلای اقدس همایونی ادام‌الله ایام سلطانه به‌شرف زیارت دستخط جهان مطاع مبارک به‌افتخار حضرت اشرف آقای وزیر اعظم دامت شوکته دایر به‌اعلان نیات حسنه و مقاصد مستحسنه راجع بحفظ بیضهٔ اسلام و اجرای شریعت حضرت رسول انام و تجلیل علمای اعلام بتوسط رئیس تلگرافخانهٔ مراغه نایل گشته به‌عموم رعایای اطراف اعلان داده طبقات رعیت درمسجد جامع جمع و خطیب پس از انشای خطابه و دعای بقای سلامت ذات اقدس ملوکانه فرمایشات خدیوانه را قرائت مدلول آنرا کماهی به‌مردم گوشزد و ذهنی نموده قاطبهٔ ازدرگاه احدیت جل شانه پس از استدعای بقای ذات‌مقدس همایون شاهنشاهی سائل و خواستارشدند که قلب مبارک را بیشتر از این نسبت به‌عموم رعایا رؤوف فرموده و هیأت محترمه وزرای عظام را زودتر موفق بتأسیس اساس قوانین عدلیه مطابق نیات مقدس و موافق شریعت مطهر فرماید که شعبات آن عاجلا ازکلیه امصار و بلدان متشکل و بدین واسطه رعایا از تطاول حکام و یکدیگر محفوظ و مستظهراً منتظر اقدامات دایر به‌ترقی وطن و ابنای آن شوند انشاءالله عما قریب به‌تأییدات حضرت حجةالله اعظم عجل‌الله فرجه و به‌توجهات پدر تاجدار مهربان خاک پاک وطن واجد باشد کمالاتی را که فاقد بوده محض اظهار مسرت قلبی و ادای شکرانهٔ اینگونه تلطفات خسروانه عموم رعیت بازار را آیین بسته و با ادعیهٔ خالصانه ذات ملکوتی صفات رطب‌اللسان شدند.

علی‌اصغر و عموم رعایای بناب.

تلگراف متولی‌باشی از اردبیل

توسط حضرت مستطاب اجل آقای وزارت داخله دامت شوکته

به‌خاکپای جواهرآسای مقدس اعلیحضرت قدرقدرت همایون اواحنا فداه

شکر خدا که هرچه طلب کردم ازخدا بر منتهای همت خود کامران شدم

از زیارت تلگراف مبنی بر آسایش اهالی ایران نهایت تشکر و دعاگویی عمومی حاصل خاصه برای دعاگویان حقیقی جان‌نثار قدیمی که سروجان را در عرض این دوسال فدای وجود مقدس نموده متحمل همه نوع صدمات و اتهامات بوده جای هزاران تشکر را داشته بدین مژده گرجان فشانم رواست بعرض تهنیت و تبریک متجاسر از درگاه احدیت جل شأنه سائلم روزبروز بر قدرت و قوت همایونی افزوده سایهٔ ابدپایهٔ مبارک را در حق دعاگویان دریغ نفرمایند.

فتاح متولی‌باشی.

تلگراف رشت از حضرت مستطاب حجة‌الاسلام والمسلمین آقای خمامی دامت برکاته

سریر سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام‌پناه جهان مطاع خلدالله ملکه و سلطانه استدعای دعاگویی قدیمی و پیرمرد نودساله عفو عمومی از اهالی مملکت گیلان در این تقصیر خارج‌العاده فریب خورده‌های از مفسدین مملکت است به‌مقتضای آیه شریفهٔ و ان عدتم عدنا و جعلنا جهنم للکافرین حصیراً درصورت عود مبتلا به‌جزای ابدی دولت ابد آیت خواهند شد. انما یعجل من یخاف‌الفوت‌الامرالاقدس‌الاعلی‌مطاع خمامی.

تلگراف مراغه از جناب ملاذالاسلام آقای آقاسیدمحمدرضا ابن کبیر موسوی دام افضاله

توسط حضرت مستطاب اشرف آقای سپهسالار اعظم دامت شوکته خاکپای مهر اعتلای بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله ملکه و سلطانه دستخط آفتاب نقط مبارک صادر و به‌تمام ولایات مبنی براضمحلال و اذلال بدخواهان دولت ابدمدت و استقلال و استقرار ارکان سلطنت زیارت گشت دعاگوی بی‌مقدار که در عرض این مدت دل‌خون شده بود تشکرات خداوند را قیام نموده از درگاه حضرت احدیت با صمیم قلب و خلوص نیت مسئلت می‌نماید که ذات ملکوتی صفات بیهمال اقدس مقدس ملوکانه را از هرگونه مخاطرات مصون و محروس فرموده چندین ازمنه و دهور در اریکهٔ سلطنت و تاجداری مستقل و برقرار فرماید عموم رعیت مراغه از اینگونه عواطف و مراحم خسروانه متشکر و به‌دعای ذات اقدس مقدس پرداختند.

دعاگوی صمیمی رضاابن کبیر موسوی

تلگراف عموم آقایان سادات نهاوند

بتوسط جناب وزیر اعظم مدظله به‌خاکپای جواهرآسای عدل اقتضای مبارک اعلیحضرت

قدر قدرت همایون ظل اللهی خلدالله ملکه و سلطانه عرضه می‌دارد صد شکر که از عدالت شاه فلک‌فرسا صفحهٔ ایران چوگلستان معطر خداوند جل شأنه را شکرها نموده که از پرتو مرحمت شاهنشاهی دولت و ملت ولایات منظم مغرضین معدوم با توجه مخصوص امام عصر عجل‌الله فرجه و حسن نیات ملوکانه عنقریب خرابیهای ایران قرین اصلاح خواهد شد داعیان سلسلهٔ سادات نهاوند همیشه از دعاگویان مخصوص دولت ابد آیت بوده حتی در این دوسال ابداً خود را داخل مسئله غیر مشروعه نکرده همواره مبتلای معارضه مخالفین بوده‌ایم بصدق داعیان حکومت جزء و کل و تلگرافات شکوه‌آمیز مشروطه‌طلبان نهاوند که در تلگرافخانه‌ها ضبط است از نتایج مشروطه در این دوسال تجری الواط جول‌وحوش است که مدد معاش این سلسلهٔ سادات منحصر به دوسه آبادی چه سنهٔ ماضیه و چه قتل جماعت لرستان و حزر تمام اموال و احشام رعایای آنها را غارت بحدی که قدرت توقف نداشته تمام متواری محصول آنها در صحرا بی‌صاحب مانده سابقاً تلگراف تظلمی در این خصوص بخاکپای مبارک عرض منتظر زیارت دستخط آفتاب نقط بوده‌ایم جناب افخم نهاوند تشریف داشته خاطرشان مسبوق مخصوصاً آدم امین برای تحقیق فرستاده حالیه حکومت از بابت مالیات دیوانی سخت گرفته داعیان در این دوسه آبادی قریب ششصد تومان مالیات بده هستیم نه خرید داریم نه فروش مستدعی است محض ازدیاد دعاگویی به‌ذات ملکوتی صفات اعلیحضرت حق منظور شود از تحقیق وصدق عرایض رعایتی دربارهٔ این رعایای بی‌غرض بفرمایید که بتوانیم مرفه‌الحال دعاگو باشیم دستخط آفتاب نقط مبارک شرف صدور یابد که لیلاونهاراً صغیراً وکبیراً سلامتی را از صمیم قلب از درگاه الهی مسئلت نماییم. اقل دعاگویان دولت ابد مدت.

اسدالله‌الحسینی ــ آقا سیدمهدی ــ علی‌الحسینی ــ هادی ــ حسین‌الحسینی ــ جواد الحسینی ــ محسن‌الحسینی.

تلگراف صاحبمنصبان ساری

به‌خاکپای مهراعتلای مبارک اعلیحضرت قدرقدرت اقدس شهریاری روحنا فداه غلام خانه‌زادان صاحبمنصبان و سوارکرد و ترک چهارصد نفر و قریب پنجهزار خانوار ایل می‌باشیم از وقتیکه اوضاع و اساس مجلس اشرار و غوغاطلبان پیشنهاد کرده اسباب اغتشاش شدند دچار همه قسم زحمت و مشکلات و اذیت گردیده حکم مردهٔ متحرک داشتیم از آنجایی که چندیست پروردهٔ نعمتهای گوناگون دولت علیه هستیم گوشت و پوست و خون ما از دولت است بروز آن اغتشاشات مصیبت بسیار بزرگ به‌خانه‌زادان بوده چارهٔ متصور نمی‌شود از روزی که غلبهٔ دولت بر آنها و رفع اشرار و اشخاص فاسدالعقیده خبر رسیده روحی تازه به‌اجساد آحاد و افراد هریک از چاکران و خانه‌زادان

صاحب‌منصبان و سوار کرد و ترک دمیده شده کمال تشکر و بشاشت را داریم در اجرا و اطاعت هرگونه فرمایشات و اوامر مقدسه مطاعهٔ ملوکانه روحنا فداه جاناً و مالاً حاضر و سرمویی غفلت و خودداری نداریم.

محمدخان ــ اشرف‌خان ــ حسن‌خان ــ علی‌اکبرخان ــ اسدالله ــ اسمعیل‌خان.

تلگراف حضرت حجة‌الاسلام والمسلمین آقای شیخ کبیر دامت برکاته

حضور مبارک اعلیحضرت قدر قدرت اقدس ظل‌الله اسلامیان پناه متع‌المسلمین بطول بقائه معروض می‌دارم دستخط تلگرافی اعلیحضرت شهرباری که خطاب بعموم بود به‌زیارت آن نایل عموماً از توجهات و اقدام حالیهٔ اعلیحضرت ظل‌الله متشکر سابقاً اقدامات عدد معدود که از اهل فسادند خود را منشاء بی‌نظمی مملکت و انهدام بنیان شریعت قرار دادند داعی واقعی به‌عرض حضور مبارک رسانیده از نرسیدن جواب یک‌مشت خلق ضعیف ناچار برحسب ظاهر ساکت بوده در تقیه بودند بحمدالله حال که دولت در مقام مجازات اهل فساد برآمدند نهایت امیدواری حاصل عموم طبقات به دعاگویی ذات ملکوتی صفات حضرت ظل‌الله قیام نموده از حضرت رب‌العزه مسئلت دارند در هر نقطه اهل فساد منهدم شوند که بمملکت منظم حدود شریعت محکم رعایا و برایا آسوده‌خاطر بعبادت پروردگار قایم و بدعای دوام دولت ابدمدت قاهره مشغول باشند.

شیخ کبیر.

تلگراف تجار انزلی

توسط کارگذاران مبارک بندگان حضرت مستطاب اجل اشرف آقای مشیرالسلطنه رئیس‌الوزرا روحی فداه به‌خاکپای جواهرآسای مبارک اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاهی ارواح‌العالمین فداه از تأسیس مشروطه الی کنون از صدمات رجاله و اشرار گرفتار از خانه و وطن متواری شبانه‌روز از درگاه حضرت احدیت همچو روزی را درخواست می‌نمود که مملکت ایران بحال سابق خود برگشته و کارگزاران حکام در هر شهری به‌اقتدار حرکت کرده تا غلام و سایر غلامان دولت‌پرستان آسوده در امن باشند بحمدالله والمنه به‌آمال و آرزوی خود نایل رجاله و اشرار و مخالفین مغلوب و منکوب کارگزاران حکام با شوکت و اقتدار سرحد درکمال امنیت علما و تجار و کسبه به‌دعاگویی ذات مقدس شاهانه ارواحنا فداه مشغول چنانکه از امروز ببعد تصدق آستان مبارک شده آرزویی ندارد. غلام خانه‌زاد حاجی‌میرمصطفی امین‌التجار انزلی‌چی.

تلگراف عموم علمای اعلام و حصون اسلام قزوین دامت برکاتهم

مقام منیع اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه تلگراف گوشمال اشرار و مفسدین زیارت شد عموم دعاگویان و اهالی از طرد و منع اشرار و جلوگیری آنها تشکر دارند و همه یکزبان و یکدل از ملک منان مسئلت سلامتی ذات ملکوتی صفات سایهٔ یزدان می‌نمایند و امیدواریم در سایر نقاط نیز امر و اجازهٔ دفع آنها از مقام منیع شهریاری مرحمت شود علما و مجتهدین جمال‌الدین رضوی — صدرالاسلام — محمدتقی — تقی الحسینی — مهدی — اعتمادالاسلام — عیسی‌ابن شهید — عبدالجوادالحسینی — هدایت‌الله — عمادالاسلام — امام‌جمعه — عیسی‌ابن فتح‌الله — زین‌العابدین الحسینی.

تلگراف جناب امین‌الاسلام از کردستان

توسط حضرت مستطاب اجل اکرم افخم آقای وزیر اعظم دامت شوکته حضور لامع النور مبارک بندگان اعلیحضرت قوی‌شوکت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه دستخط تلگرافی جهان مطاع مبارک بیش از پیش در تأیید دین مبین و ترویج شرایع و سنن ختم‌المرسلین صلوات‌الله و سلامه علیه و آله اجمعین ملوک کلمات ملهمات و آیات محکمات بود زیارت و با تسجیل و تصویر مواعظ مقتضیه در مسجد جامع ادای فریضهٔ جمعه اصغا و قرائت گردید در آن مجمع عالی استجابت عموم اهالی که از اعالی و ادانی خاصه طبقهٔ داعیان در اطاعت و انقیاد اوامر مقدسه ملوکانه اشتهار و امتیاز تمام دارند از صمیم قلب به‌دعای بقای ذات ملکوتی صفات شاهنشاهی و تقدیم ادعیه مأثوره خالصانه مأمور به‌رطب‌اللسان گشته با تأییدات غیبیه و توفیقات ربانی بندگان اعلیحضرت همایونی را در ابراز منویات خیریه و مطویات صافیه مسئلت داشته و می‌دارد.

الاحقر الداعی عبدالصمد مدعو بامین‌الاسلام.

تلگراف کردستان از علمای اعلام دامت برکاتهم

توسط حضرت مستطاب اشرف اسعد آقای وزیر اعظم دامت شوکته به‌ساحت اقدس اعلیحضرت ظل اللهی تاجدار شاهنشاه کیوان حشمت ایده‌الله تعالی از اقدامات شاهانه و مجاهدات رعیت‌پرورانه و تأییدات غیبیه و توفیقات واهبیه فریضهٔ تشکر را بحق گذارد بحقیقت شایسته است که عموم ملاء ایران خصوصاً سکنهٔ کردستان که ناصیه افتخارشان به‌زیور شاه‌پرستی مزین است تمام دقایق و لمحات عمر خود را در دعاخوانی همچو ذات مقدس مصروف دارند که به‌یک جنبش غیرتمندانه چهل کرور نفوس را احیا فرموده یک مملکت افسرده از دست رفته را باز بدست آورده اگر سلطان نفرماید سیاست زند هر ناکسی لاف ریاست از صاحب شریعت غرا ممتنی هستیم که آن شهسوار میدان غیرت و

معدلت را از ما ملت ایران نگیرد بمحمد (ص) و علی (ع).

معین‌الاسلام — فخرالعلما — امین الشرع — افتخارالعلماء.

تلگراف کرمانشاهان از جناب ملاذالاسلام آقای آقا رحیم سلمه‌الله

توسط حضرت مستطاب اجل اشرف آقای وزیر داخله دامت شوکته حضور معدلت دستور بندگان اعلیحضرت قدر قدرت اقدس ملوکانه خلدالله ملکه و سلطانه به‌ذروهٔ عرض می‌رساند سابقاً بتوسط تلگراف مقام خدمتگذاری خود را عرضه داشت فعلا تهنیت و تبریکه از دفع اشرار و مغروضین و تنظیم مملکت و دعای ذات اقدس شاهنشاهی را تقدیم می‌نماید بحمدالله چشم اهل کرمانشاه روشن و داد شاه‌پرستی را می‌دهند چنانکه ضعف مزاج از صدمهٔ زخم گلو و ابتلای چهارماهه مانع نبود از فرط شوق شرفیاب شده حضوراً تشکر می‌نمود رجای واثق اینکه مراحم ملوکانه جبران ناملایمات ماضیه را تدارک فرماید.

اقل خدام شریعت مطهره آقا رحیم.

تلگراف جناب مستطاب ملاذالاسلام آقای رئیس‌العلماء زید افضاله از کرمانشاهان

به‌شرف‌عرض حضور عنایت‌ظهور مقدس همایون‌شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه از این اقدامات شاهانه که حیات‌بخش ایران و ایرانیان بود برای داعیان کمال تشکر حاصل و نمی‌دانم بچه زبان تشکرات این مراحم ملوکانه را بجای آوریم که فعلا از دست اشرار مطمئن از جان و ناموس خود هستیم و مطمئن به‌لوازم دعاگویی که وظیفه داعیان است اشتغال داریم که این دوسال هرج‌ومرج انواع ناملایمات را دیده حتی آنکه اشرار خیلی داعی را هدف گلوله قرار دادند معهذا عقیدهٔ نیاکان خود از تقدیم خدمت به‌دولت و دعاگویی غفلت نداشته و نخواهد داشت و حالا هم خود داعی با جمع کثیری برای هر قسم فرمایشات حاضریم که احضار به‌تهران بفرمایید یا در اینجا فرمایشی باشد مفتخراً بموقع اجرا گذاشته شود.

رئیس‌العلما.

تلگراف عموم علمای اعلام و اعیان عظام کرمانشاهان دامت تأییداتهم

بتوسط حضرت مستطاب اجل اکرم آقای اقبال‌الدوله حضور مبارک بندگان اعلیحضرت قوی‌شوکت اقدس همایونی خلدالله ملکه و سلطانه از زیارت دستخط آفتاب نقط بی‌اندازه مزید بر دعاگویی تمام اهل دارالدوله گردید گویا به‌مرده جان آمد امیدوار به‌ذات قادر متعال چنانیم که اقتدار و رأفت اعلیحضرت اقدس همایون خلدالله ملکه و سلطانه نسبت

به‌عامهٔ دعاگویان و جان‌نثاران دائم و مستدام باد و قریب دوسال است بواسطهٔ اجتماع اشرار و مفسدین و اشخاص با غرض بکلی امنیت را ازمیان برده بخیال اینکه مملکت با نظم ششهزارسالهٔ ایران هرج‌ومرج شود غافل از آنکه توجه امام عصر عجل‌الله‌فرجه مانع از عدم امنیت است و بحمدالله والمنه و از توجهات امام زمان و اهتمامات اعلیحضرت همایونی فعلا درکمال انتظام و امنیت است و تمام اهل دارالدوله جاناً و مالاً حاضر و بیش از این اقتدار اعلیحضرت همایونی را از خداوند عالم خواهانیم و در باب نرسیدن حقوقات و وظایف علت معلوم بواسطه عدم امنیت و بی‌نظمی و بی‌اقتداری حکومت بود امید است به‌مراحم ملوکانه اعلیحضرت همایونی تمام مردم به‌وظایف خود رسیده و آسوده مشغول دعاگویی و جان‌نثاری بوده باشند و همیشه اوقات از حضرت احدیت مسئلت می‌نماییم بواسطهٔ اهتمام اعلیحضرت همایونی و مرحمت درحق عموم اهل ایران بکلی رفع مادهٔ بی‌نظمی شود. رئیس‌العلماء — آقا هادی — آقا محمدمهدی — امام‌جمعه — حاجی آقا اکبر — آقارحیم — آقامحمدصالح — آقامحمود — معتضدالدوله — وثوق‌الممالک — معین‌الرعایا — بیگلربیگی — حاجی حسنخان — امین‌الممالک — حاجی ابراهیم‌خان — آقامحمدخان.

تلگراف عموم علمای اعلام و اعیان عظام و خوانین و تجار فخام و سایر اهالی عراق

بتوسط حضرت مستطاب اجل اشرف آقای وزیر اعظم دامت شوکته به‌خاکپای جواهرآسای مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلام‌پناه ارواحنا فداه دستخط انجم نقط مبارک تلگرافاً دردفع و رفع مغرضین و مفسدین هنگامه‌طلب که هرج‌ومرج مملکت شده بودند زیارت اسباب امیدواری و دعاگویی عموم از صمیم قلب تبریک عرض می‌کنیم فوج کمره را که برای حاضربودن دراردوی کیوان شکوه بسرکردگی شاهزادهٔ حیدرقلی‌میرزا احضار بدارالخلافه باهره شده عموماً شاکر و باکمال افتخار عماً قریب حرکت داده شرفیاب خواهد شد عموم خدام شریعت مطهره علما و خوانین و رعیت کمره — محمدجواد شریعتمدار — وکیل‌الرعایا — شمس‌العلماء — علی‌الحسینی — علی — الاحقرمیرزامحمدمهدی — امام‌جمعه طاهرالحسینی — جعفرالحسینی — جلال‌الحسینی — علی‌الحسینی — علی — باقرالحسینی — شریف‌العلماء — محمودالحسینی — باقرالحسینی — کمال‌الحسینی — ذبیح‌الله‌الحسینی.

تلگراف عموم علمای اعلام و اهالی عراق

به‌خاکپای اعلیحضرت اقدس همایونی ارواح‌العالمین فداه به‌شرف عرض اقدس می‌رسانیم هنگام بروز مشروطه نهایت تحسر حاصل گشت که ذات خجسته صفات

ملوکانه که منبع حقایق اسرار و مصدر عقول کامله است چگونه است در آغاز این مطلب نظر به‌انجامش نفرموده‌اند اکنون که تلگراف مبارک حضرت اجل وزارت داخله مشعر بر قلع وقمع اشرار و رفع این افسانه‌ها بود که خاطر دریا مقاطر همایونی محض رفاهیت رعیت و امنیت طرق و شوارع متغیر شده ایران را گلستان و این شعبده‌ها برچیده است قاطبهٔ انام مرده بودند زنده شده‌اند خصوصاً اهل کمره وگلپایگان که به‌معاونت حضرت اجل انتصارالسلطنه وجناب حاجی میرشکار که در کمره نایب‌الحکومه است منجوق عیش و طرب را به‌عیوق برافراخته چراغان مفصل وشادیهای کامل تماماً یک آواز عرض می‌نمایند زنده‌باد شاهنشاه پاینده‌باد استبداد لیلاونهاراً متشکر بوده.

شکر خدا که آنچه طلب کردم از خدا   برمنتهای همت خود کامران شدیم

علی‌الظاهر فتنه‌ای بود که به‌تمام ولایات ایران سرایت نموده و نفوس محترمه و ناموسها بباد رفت البته به‌مقام منیع و سدهٔ سنیهٔ همایونی مشروحاً عرض شده است تصور بفرمایید که درکمره وگلپایگان هیاهوی شده است از فرط عدالت و نصفت جناب انتصارالسلطنه و حاجی میرشکاراست که از وجاهت عقل و سماحت طبع و روشنی ضمیر و حسن تدبیر بنوعی مردمداری و رعیت‌پروری فرموده‌اند که عموم مخلوق از حسن سلوک ایشان شاکر و ممنون یکنفر منکر ندارند خداوند جان و مال قاطبهٔ ناس را تصدیق ذات خجسته صفات اعلیحضرت همایونی نماید که خاطر دریامقاطر مصروف به‌آسودگی رعیت و همچوحکومت عادلی صحیح‌العقیده و شاه‌پرستی بر فدویان گماشته‌اند. خادم شریعت مطهره محمدجواد — وکیل الرعایا — میرزاابوالقاسم — صدرالعلماء — جناب آقامیرزاهاشم — جناب افتخارالعلماء — آقامیرزامحمود.

تلگراف ازجناب مستطاب ملاذالاسلام آقای آقامحمدمهدی زید افضاله

به‌خاکپای اقدس بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام‌پناه ارواحنا فداه اسلاف داعی همیشه طرف توجه و مراحم سلاطین فردوس مکین بوده خود داعی چهل سال است که اختصاص در دعاگویی و شاهنشاه‌پرستی داشته این دوساله از این ترتیب مبتدعه ممانعت و بدین واسطه مورد تعرض مجلس واقع شد جناب صاحبدیوان حاکم سابق گواه است بعضی مغرضین گلپایگانی که حامی مشروطه بودند کسان خود را به تهران فرستاده از داعی شاکی شدند و مکرر به‌حکم مجلس وزرای عظام داعی را به تهران احضار چون راجع به‌مجلس بود قبول نکردم امروز که اشعهٔ معدلت و استقلال دولت ابدمدت تابنده به‌شکرگزاری و دعاگویی پرداخته چیزی که باعث زحمت عموم است وضع حکومت جناب انتصارالسلطنه می‌باشد که به‌اغوای مغرضین ولایت از داعی شکایت می‌نماید که امر را شبهه کند و ازگلپایگان و خونسار اشرار اهل غرض را بر جان ومال بیچارگان انداخته مکرر علمای گلپایگان و خونسار عرض کرده اولیای دولت

توجه نفرموده هرگاه دریای ترحم ملوکانه در تلاطم آمده این حاکم با غرض را تبدیل به‌حاکم رؤوف بیغرض فرمایند تفضلی دربارهٔ عموم و موجب مزید دعاگویی است.
داعی دولت و خادم شریعت محمدمهدی.

تلگراف از محترمین و اعیان تبریز

توسط وزارت جلیلهٔ داخله خاکپای مهر اعتلای بندگان اعلیحضرت قوی‌شوکت شاهنشاه اسلامیان‌پناه ارواحنا فداه جهال و رجالهٔ قوم به‌اغوای چند نفر سفهای بی‌سروپا اگر بعضی حرکات ناشایسته کردند که خاطر دریامقاطر ملوکانه از رعیت خود که بجای فرزند هستند متنفر و محل غضب و سیاست شدند ولیکن از خاکپای مبارک اعلیحضرت اقدس ارواحنا فداه معلوم است.

چه از قومی یکی بیدانشی کرد　　نه که را منزلت ماند نه مه را

به‌اقتضای مروت و انصاف ملوکانه در این موقع بمدلول الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس رفتار فرموده جمع کثیر صغیر و کبیر معصوم در زیر دست‌وپای جلادان بی‌انصاف و در مهلکه هستند ترحماً مستخلص فرمایند درعفو لذتی است که در انتقام نیست استدعای عاجزانه است که عفو عمومی مرحمت شود که دعای اطفال و نسوان فقرا در محافظت آن وجود مقدس در درگاه خداوند بالقطع بی‌اثر نخواهد بود.

الاحقر میرزاعلی مقدس — محمود مهندس — کربلخان کدخدای خیابان — داعی یوسف الحسینی — اقل الحاج والسادات سیدمحمد — الاحقر محمدعلی — سیدابراهیم شاهکلی — اقل الحاج علی ورثه — اقل الحاج حاجی — حاجی آقای ورثه — اقل الحاج میرزا آقای کهنمونی — اقل الحاج میرهاشم کهنمونی — میرمصطفی — حاجی محمد — اقل الحاج محمدتقی کهنمونی — اقل ناس مهدی دلال — اقل السادات فریدالدوله — جاکرباقر.

تلگراف حاجی نظام‌الدوله از تبریز

توسط حضرت اجل آقای حشمةالدوله خاکپای جواهرآسای مقدس بندگان اعلیحضرت قدرقدرت قوی‌شوکت شاهنشاه جمجاه اسلام‌پناه ارواح‌العالمین فداه در این موقع فتح و فیروزی که بحمدالله تعالی بیرق اسلام در تمامی ممالک ایران به‌توجهات شاملهٔ ذات اقدس ملوکانه بلند شده بر قاطبهٔ اهالی و خانه‌زادان مخصوص لازم بل واجب است که تبریک این موقع سعید را بمصداق اینکه الیوم انجزت آمال ما وعدت که شامل حال است به‌عرض عاکفان آستان ملایک پاسبان برساند امیدوار است که انشاءالله از توجه مخصوص حضرت حجة عجل‌الله تعالی فرجه ذات مقدس همیشه مؤید و منصور و در پناه خداوند بوده و اهالی ایران نیز درظل عاطفت ملوکانه با نهایت رفاهیت مشغول دعاگویی ذات مقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه خواهند بود و این غلام خانه‌زاد

بی‌مقدار هم در جانفشانی حاضر و مترصد است که محض مزید افتخار از طرف اولیای دولت بهرنحو اوامر مطاعه صادر و دستورالعمل مقرر شود به‌مزید خدمتگزاری و جانفشانی خود بپردازد. صالح و طالح متاع خویش فروشند— تا که قبول افتد و که در نظر آید، غلام خانه‌زاد حسینقلی.

تلگراف جناب مستطاب ثقةالاسلام علی‌بن موسی از تبریز

حضرت اشرف اعظم آقای وزیر داخله دام اجلاله تلگراف محترم که مبنی بر خیرخواهی عموم و خصوص بود بنظر دقت ملاحظه شد مسلک آبا و اجدادی داعی نباید بر احدی مخفی باشد که همیشه طرفدار اصلاح بوده در مواقع عدیده در حفظ حقوق دولت و ملت اسلام از بذل مال وجان مضایقه نکرده‌اند و تعداد آن نوعی از رعونت است در این مقدمه مشروطه داعی به‌اقتضای عقل فطری و مکتبی و تجاربی که دیده و یا در تواریخ خوانده و یا از عقلا شنیده بود می‌دانست که چه مخاطرات عظیمه در پیش است و نباید رشته به‌دست عوام بیفتد کاری کنند که صد دانا در آن حیران بماند و تا مدتی در ترویج این نیت اقدامات کافیه نموده تا مقدمهٔ معلومهٔ سال گذشته پیش آمد داعی ترک وطن کرده بالاخره مجبور و مستأصلم کرده از سه منزل مراجعتم دادند چون دیدم که کار از نطاق عقل خارج شده کم کم ترک معاشرت کرده و از ماه شوال بالمره انزوا گرفتم و در عرض چهارده ماه چه طعنها و چه توبیخها در سر منبر در مجمع پنجهزار نفر که نکردم و اقدامات عوام را که مقدمهٔ نتایج سوء بود با گریه و تأسف چه تهجینها که ننمودم و حالی کردم که چرخ این انقلاب با کدام آب فساد که قالع بنیان استقلال دولت و ملت است می‌گردد و آب حیات جاوید دولت و ملت را زهرآلود کردن خلاف عقل است بالجمله بحکم طبع اصلاح‌جویی که بحمدالله طبعم بر آن مجبول است آنچه مقدورم بود گفتم و کردم چون هوای نفس جمعی را مخالف خود دیدم ترک ماجرا کردم و در این مقدمه حالیه هرچه در جزو با عدم نفوذی که داشتم سعی در اصلاح کردم فایده ندیدم بالاخره گوشهٔ انزوا را سخت‌تر از اول گرفتم و در خانهٔ خود را از پانزده روز به‌اینطرف بالمره بستم و گمانم این بود که اگر پاره‌ای عوام که از من دورند از من نپذیرفتند لااقل خواص و عقلا و کارآگاهان مسلک اقتصادی و اصلاحی مرا کما هو حقه می‌دانند و سعی من در حفظ حقوق حقهٔ حقیقی دولت و ملت و زحماتم در ائتلاف و اتفاق و اتحاد و وجود واحدشدن این دو بر همه مکشوف و مبرهن است و معارضاتم با اشخاصی چند که چندی در تبریز مرکز دوایر تضییع حقوق شده بودند بر احدی مخفی نیست مجملا آشوب‌طلبی و انقلاب‌جویی را برحسب حکم شرع و عقل منکرم و در حفظ حقوق مملکت و سعی در ترقی مادی و معنوی آن خودداری ندارم و در ادای حقوق شرعیه و عقلیه بجز خدا از احدی متوقع تحسین نیستم و جز اینکه از اظهار لطفی که

بعد از ویران و دوران فرموده‌اند عرض امتنان نمایم عرض دیگرنمی کنم.
علی‌بن موسی.

تلگراف جناب ملاذالاسلام امام‌جمعه نائین

توسط حضرت اجل آقای امیربهادرجنگ دامت‌شوکته به‌خاکپای فلکفرسای اعلیحضرت قدر قدرت همایون ارواحنا فداه از توجهات خاصه ملوکانه و رعیت‌پروری بر تمام دعاگویان دولت قوی‌شوکت و عموم رعایا لازم است لیلاونهاراً دوام عمر و دولت اقبال اعلیحضرت شهریاری را ازخداوند مسئلت نمایند.
دعاگوی وجود مبارک امام‌جمعهٔ نائین.

تلگراف جناب مستطاب حجةالاسلام آخوند ملاحبیب‌الله دامت برکاته و جناب ملاذالاسلام آقامیرزامحمدعلی نراقی از کاشان

حضور مبارک جنابان مستطابان شریعتمداران حجج‌الاسلام والمسلمین دامت افاضاتهم تلگراف مطاع زیارت شد چون از بذل مراحم و الطاف بندگان اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاه دین‌پناه خلدالله به‌عامهٔ رعایا که درواقع ودایع الهیه هستند بشارت داشت و از انتظام دارالخلافه و اطراف برای رفع بعضی مفسدین بین دولت و ملت اشارت فرموده بودید کمال تشکر حاصل نمود و دعای دولت روزافزون را جاهد گردید خصوصاً آنکه مبین اتحاد هیأت مجموعهٔ محترمهٔ علمای اعلام و حجج اسلام بود امید است این فقره چون موجب قوام شریعت است مستدام باشد باتفاق آرا حصون دین مبین و توجه بندگان اعلیحضرت همایونی مبتدعین و مخربین ملت حنیف نتوانند بطرایف حکم مختلفه تخریب و تحریف قولی بین شریعت مطهره نمایند و ساده‌لوحان مردم را از جادهٔ مستقیم قدیم خارج دارند و خدمات علما و سلاطین سلف را منهدم نمایند العبد ضعیف حبیب‌الله شریف — العبد خاطی میرزامحمد نراقی.

تلگراف حضرات علمای اعلام و اعیان عظام یزد

توسط حضرت اشرف وزیر دربار اعظم ضاعف‌الله اقباله به‌پیشگاه واقفان آستان ملک پاسبان اعلیحضرت سلطان سلاطین و قهرمان ماء وطین ناصر ملت و ماحی بدعت ایدالله ظل رأفته علی‌العالمین به‌عرض می‌رسانم که چنانچه تمام وجود اهل اسلام‌زبان گردد با هزاران بیان از عهدهٔ تشکرات اقدامات ملوکانه در دفع مفاسد ملک و ملت نتوانیم برآمد داعیان در هیچ حال جز سلطان اسلام را نشناخته و بغیر از اوامر ملوکانه از دیگری اطاعت و همراهی نکردیم چنانچه درطی تلگراف قبل به‌عرض همایونی رسانیدیم ولی بروجه لزوم محض نمودن طریق دعاگویی بعرض اقدس ملوکانه می‌رسانیم که

دوسال است که اهل بلد عموماً گرفتار فساد چند نفر مفسد گردیده که هر روز بعنوانی طرح فسادی انداخته گاه ندادن مالیات را وسیلهٔ فساد قرار داده و گاه تظلم از مشیرالممالک را عنوان می‌نمودند و حال آنکه جز صلاح و اصلاح بلد از مشیرالممالک چیزی ظاهر نگردیده و مادامی که امر ملوکانه بحرکت ایشان به‌یزد شرف صدور نیابد بسیاری از مفاسد اصلاح‌پذیر نخواهد بود از پیشگاه حضور مهر ظهور ملوکانه مستدعی که اقلا امر به‌دفع و رفع چند نفر مفسد شرف صدور یابد که بلد و اهل بلد آسوده گردند و مشیرالممالک را هم محض اصلاح بسیاری از امور بحرکت به‌یزد مأمور فرمایند داعیان دولت و خادمان ملت صدرالعلماء — محمدجعفر — شرف‌الممالک — نظام‌العلماء وکیل سرکار فیض آثار محمد رضوی.

تلگراف جناب ملاذی‌الاسلام آقای میرزا محمدحسین و امام‌جمعهٔ کرمان و غیره

توسط حضرت اشرف صدراعظم حضور مبارک اعلیحضرت اقدس همایونی خلدالله ملکه و سلطانه عرضه می‌دارد دستخط مبارک که وعدهٔ مرحمت اساس مشروطیت بود توسط ایالت جلیلهٔ عموم علما و قاطبهٔ اهالی زیارت کرده از زیارت دستخط تلگرافی بی‌اندازه و انقلابی بی‌نهایت عموم دعاگویان و رعایا را حاصل شده در این دوسالهٔ هرج‌ومرج جز اتلاف دماء و اموال و نوامیس مسلمین نتیجه نداشت و ضرر عمومی به‌تمام رعایا که به‌تلگراف نمی‌گنجد داد چون حفظ دماء و اموال مسلمین و حدود مملکت فریضهٔ ذمهٔ اعلیحضرت اقدس است لازمست دعاگویان عرضه بداریم اگر چنانچه اساس مشروطیت جدید بطوری که دستخط فرموده‌اند موافق با احکام الهی و شرع مقدس نبوی (ص) است که متشکرانه به‌بذل این موهبت در ایفاد دعاگویی دوام عمر و دولت اعلیحضرت می‌کوشیم و اگر بهمان وضع سابق است و هرج‌ومرج را بازدیاد و درثانی اموال و نوامیس ما بیچاره‌ها در معرض تاخت‌وتاراج الواط و اوباش است بهیچوجه به‌همچو موهبتی راضی نیستیم کرمان که دوسال است یکنفر شب تا صبح آسایش نداشته باندازه‌ای اموال ما بیچاره‌ها تلف شده و تقریباً دوسه ماه است بواسطهٔ قدرت اعلیحضرت و ورود ایالتی مثل ایالت حالیه آن اغتشاش مبدل به‌نظم و آسایش شده و اهالی آسوده و راحت شدند سزاوار نیست بعد از این موهبت عظمی که به‌ما‌ها شده درثانی هرج‌ومرج شده و سلب نعمت از ما‌ها شود خوب است مقرر شود در عوض لفظ مشروطه که باعث اینهمه بی‌نظمی است کلمهٔ مشروعه دین احمدی باشد.

اضعف داعیان میرزا حسین — محمدحسین — امام‌جمعه ۱۸ شهر رمضان ۱۳۲۶

تلگراف کرمان انجمن زردشتیان

بتوسط جناب ارباب جمشید حضور مبارک بندگان اعلیحضرت قدرقدرت اقدس همایونی ارواحنا العالمین فداه قربان خاکپای معدلت‌فرسای مبارکت گردیم در این موقع که بنیروی عدالت شهریاری اغتشاشات ایران مبدل به‌آسایش و هستی این طایفه ضعیف شاه‌پرست تا حدی از پنجهٔ اشرار رها شده تشکرات صمیمی را تقدیم آستان معدلت بنیان همایونی داشته در ظرف مدت هرج‌ومرج اهل بیت ضعیف بکلی از حقوقات زندگی مسلوب‌الاختیار و مهار سپرده‌دست اشرار بودیم بشکرانهٔ این نعمت کبری که باز باهتزاز شمول معدلت مشمول خسرو ایران‌پناه خاطر مبارک شاهنشاه به‌سرکوبی اشرار و آسایش بلاد تأمین حال عباد متوجه و مصمم گردید از خداوند متعال درخواست داریم این دوره سلطنت جاوید آیت تا ابد به‌سعادت همدم و ذات مقدس شاهنشاه جهانبخت در اریکهٔ جهانبانی بتوفیق نصرت توأم ماناد تراج امیدوار چنانیم به‌توجهات ملوکانه و تفقدات شاهانه امر موا کید در تأمین و جبران خسارات زمان ماضیه من جمیع جهات این ملت ضعیف به‌بندگان اجل ایالت جلیلهٔ کرمان مدظله متعالی شرف صدور یابد اقدامات وافیه در حفظ حقوق و ترفیه‌حال ما بیچارگان ضعیف فرموده بکلی دست اشرار و موانعین حقوق را از سر این طایفهٔ مظلوم کوتاه فرمایند تا مرفه به‌دعای ذات مقدس ملوکانه ارواحنا فداه و امر رعیتی اهتمام نمایند.

امیدواران شاه‌پرست انجمن ناصری زرتشتیان کرمان.

تلگراف عموم اعیان و اشراف کرمان

بتوسط حضرت مستطاب اجل اشرف افخم صدارت عظمی مدظله‌العالی به‌خاکپای فلکفرسای اقدس همایونی اعلی ارواحنا فداه دستخط جهان مطاع مبارک که مبنی بر تجدید مجلس شورای ملی و اعطای مشروطه و تعیین وکلا بود زیارت گردید این جان‌نثار اباعن جدٍّ پروردهٔ نعمت دولت و خانه‌زاد اعلیحضرت قدر قدرت هستیم به‌جز شاه‌پرستی شیمه و دیدنی نداریم در این دوسال که عنوان مشروطه در خطهٔ ایران شد احدی به‌جان و مال و عرض و ناموس خود ایمن نبوده هر فتنه‌جویی بعنوان آنکه حامی مجلس مقدس است خود را مالک‌الرقاب دانسته آنچه خواست کرد به‌خدای قاهر قادر غالب و به‌تاج‌وتخت بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی که در این دوسال دو ساعت خواب راحت به‌چشم عموم خانه‌زادان نرسیده چه جانها که تلف شد چه پرده‌های عرض و ناموس مسلمانان که پاره شد چه مالها که به‌تاراج رفت چه قریه‌های معتبر که غارت شد جمیع ابواب دادوستد مسدود جمیع املاک به‌قیمت ثلث تنزل کرده ملکی که درسه‌سال قبل هزار تومان ارزش داشت در این دوسال طوری تنزل کرده که امروز در چهارصد تومان پول نقد مشتری نخواهد داشت قالی و سایر امتعهٔ کرمان بهمین منوال

بهرجهت طوری تمام طبقات مردم از اعلی و ادنی و خاص وعام و غنی و فقیر ناامید شده بودند که این بذل توجه آخری بندگان اعلیحضرت اقدس همایون را در اصلاح حال رعیت فقط تفضل مخصوص دانستند از خداوند قادر منتقم و توجه امام زمان عجل‌الله فرجه تا الحمدلله از برکت آن وجود مسعود مقدس ارواح‌العالمین فداه بیچارگان درمهد امان آسوده و هرکس خود را صاحب جان ومال و عرض و ناموس و هستی خود دانسته با نهایت تشکر و دعاگویی مشغول اصلاح خرابیهای وارده شد که پاره‌ای ابداً اصلاح‌پذیر نیست و پاره‌ای یکسال و دوسال وقت می‌خواهد تا به‌اصلاح اولی خود برسد چنانکه الحمدلله در این اندک وقتی که ایالت کرمان مفوض به‌ایالت حالیه شد به‌مراقبتها و دقتهای مخصوص که با حسن سلوک در انتظام امور مملکتی کرمان فرموده‌اند طوری مردم آسوده و امیدوار شده و رفع غالب هرج‌ومرجها را نموده‌اند که عموم مردم به‌دعای دوام عمر مبارک می‌گذرانند درصورتی که خاطر خطیر ملوکانه بر صدق تمام عرایض صادقانهٔ خالصانهٔ خانه‌زادان دولتخواه آگاهی تمام دارد پس صدور این فرمان جهان مطاع نتیجهٔ کدام گناه و تقصیر خانه‌زادان است که باز مبتلای به‌این درد بیدرمان شویم درکمال عجز و انکسار به‌آستان طبیب آگاه می‌رسانیم که اگر فرمان قضا جریان برقتل عموم خانه‌زادان شرف صدور یابد هزار مرتبه بهتر و گواراتر از اوضاع مشروطه وگرفتاری دست اشرار خواهد بود دیگر صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

عموم اعیان کرمان سالار نصرت ــ موقرالملک ــ نصرة‌الممالک ــ مختارالملک ــ مستعان‌الملک ــ سایر اعیان و اشراف کرمان.

تلگراف وجوه علما و حصون اسلام و رجال عظام از همدان

بتوسط جناب مستطاب اجل مختارالدوله دام اقباله به‌آستان مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی خلدالله ملکه و سلطانه حکومت جلیله حسب‌الامر همایون مبارک مراتب عطوفت و مراحم خسروانه قاطبهٔ اهالی همدان ازعلما و سادات و اعیان واعزه و رعایا در امنیت و اطمینان کامل مثل آفتاب تابان روشنی‌بخش گشته بود ابلاغ نموده دلها را خرم و زبانها را ثناخوان گردانید ادام‌الله‌النعم و دفع النقم بحمدالله شهر در نهایت امنیت و عموم رعایا و تمام طبقات مردم به‌آسودگی مشغول دعاگویی و منتظر اوامر ملوکانه هستند.

دعاگویان صمیمی ــ آقاحسین ــ حاجی‌شیخ باقر ــ آقاابراهیم امام‌جمعه ــ حاجی میرزاحسن ــ حاجی‌میرزاحسین ــ شیخ‌الاسلام قاضی ــ آقاسیدمحمد ــ آقاتقی ــ محمدعلی میرزای مشکوة‌الملک ــ محسن‌میرزای امیرپنجه ــ میرزاسیداحمد شریف‌الملک ــ میرزاابوطالب مستوفی ــ میرزاجعفرخان ذوالریاستین ــ رئیس‌التجار ــ عموم تجار و

اصناف و رعایای همدان

بتاریخ ششم جمادی‌الاخری

تلگراف شیراز از حضرت ملاذالاسلام والمسلمین آقای فال اسیری دامت افاضاته

توسط جناب مستطاب اشرف افخم آقای مشیرالسلطنه دامت شوکته حضور رأفت ظهور اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی شاهنشاه اسلام‌پناه خلدالله ملکه و سلطانه الحمدلله الذی ایدک و لیه و نصرک بنصرته و فتح لک فتحاً مبیناً بعد از عزل و حرکت سرکار والاظل‌السلطان مملکت فارس راحت و اهالی به‌شاه‌پرستی در کمال اطاعت منقاد سیدلاری شب هنگام فراراً به‌محل خود عودت مفسدین مختفی و کل ما جاؤ به‌السحران‌الله سیبطله ان‌الله لا یصلح اعمال المفسدین انشاءالله از برکت وجود حضرت حجةالله ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه و از اقبال بی‌زوال و بخت بلند اعلیحضرت شهریاری امید است هریک به‌سزای عمل خود برسند والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

الداعی الدولة والخادم الشریعة محمدالموسوی فال‌اسیری.

تلگراف عموم علمای اعلام و اعیان عظام از رفسنجان

بخاکپای مبارک اعلیحضرت اقدس همایون خلدالله ملکه و سلطانه ارواحنا فداه عرضه داشت می‌نماییم از دستخط مبارک همایونی که بتوسط جناب مخبرالدوله عموم اهالی ایران را مورد مباهات فرموده بودند فدویان نیز قرین افتخار و نهایت تشکر و امیدواری را حاصل نمودیم امیدوار از برکات مراحم ملوکانه عنقریب هرج‌ومرج بلاد خصوص از این صوب رفع و از فتنهٔ مفسدین و شر اشرار آسودگی حاصل شود جان‌نثاران هم بقدر مقدور در امتثال اوامر ملوکانه و فرمانبرداری و اطاعت و انقیاد و رعیتی خود حاضر و از خود جان و مالی نداریم ظل ظلیل اقدس ظل اللهی مستدام باد.

فدویان علما و اعیان و تجار و سایر اهالی رفسنجان سیدابوالقاسم — محمدتقی — محمدعلی — اسمعیل — محمدعلی — یوسف — علی‌اکبر.

تلگراف حضرات حجج اسلام قم دامت برکاتهم

حضور مبارک اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله ملکه و سلطانه بشارت ملوکانه تلگرافاً که نص صریح بود بر مساعدت و همراهی مشروطهٔ مشروعه و عزیمت مجدانه شاهانه بر محو آثار ظلم و عدوان و کفر و طغیان و رفع هرج‌ومرج منتشر در بلاد ایران که باعث شد بر تلف‌شدن نفوس و هتک اعراض و نهب اموال بحدی که وصف از

عهدهٔ تحریر قلم و تقریر لسان بیرون است موجب مزید تشکر این خادمان شریعت و داعیان دولت و ملت گردید بلکه عموم اهل اسلام را که از دست تعدی مفسدین بیدین در این مدت دلهای مرده و خونهای افسرده بود حیاتی تازه و مسرتی بی‌اندازه حاصل شد الحق قلب منیر مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی آینهٔ صافی تمامی ملت است قاطبهٔ حجج‌الاسلام و فقهای اعلام بالتمامی اهل اسلام در همراهی مشروطه مشروعه و تقویت مذهب جعفری رفع‌الله اعلامه حاضر و مهیا در بذل مهج و خوف لجج عن آخرهم کلمه واحده هستند و اگر از طرف پاره‌ای از منحرفین و مفسدین در این زمان به‌اغوای بعضی از شیاطین تهران برخلاف مقاصد حقه ملوکانه مخابره و تلگراف شود باعث تشویش خاطر مبارک اعلیحضرت همایونی نگردد فانها نفحت بالاضرام فکن بعون‌الله کالجبال‌الراسخ لایحرکه‌العواصف و عمده اغتشاش این بلد از مقهوریت حکومت است بجهت مقاصد شخصی خود از دست این مغرضین انشاءالله امید است به‌تبدیل حکومت این بلدهٔ طیبه از اینگونه آلودگیها پاک و پاکیزه شود.

داعی محمدصادق‌الحسینی ــ احقر محمدصادق قمی ــ الحقیرمحمدحسن قمی.

تلگراف جناب ملاذالاسلام آقای حاجی میرزامحمد قمی سلمه‌الله

حضور مراحم ظهور بندگان اقدس همایون شاهنشاه اسلامیان‌پناه خلدالله ملکه و سلطانه معروض می‌دارد بواسطهٔ عدم قدرت بر توقیف مصادف با حرکت موکب همایونی به‌باغشاه به‌عزم دعاگویی و توسل وارد قم شده تا آنکه بحمدالله از توجهات حجة عصر ارواحنا فداه و مساعی جمیلهٔ خسروانهٔ اعلیحضرت ظل اللهی عود اسلام و عید مسلمانان شد عموم اسلامیان خاصه اهل قم از آن موهبت عظمی شاکر و دعاگو ولی افسوس که معدودی مفسد با کمال تجری در اشاعهٔ اغراض باطله آزاد خصوص از صدور دستخط آفتاب نقط که مشعر بر عنایات شاهانه و تأسیس عدلیه بود زیاده بر جسارت افزوده و به‌خیالات فاسده مشغول جلوگیری و قلع ماده مغرضین جداً موقوف به‌اوامر مطاعه ملوکانه است.

اقل خدام شریعت‌الداعی دوام دولت محمدبن حسن قمی ۱۳ جمادی‌الاولی.

صورت تلگراف و مکتوبی است که از طرف حضرات علمای اعلام و حصون اسلام مازندران دامت افاضاتهم شرف صدور یافته

بتوسط حضرت مستطاب حجةالاسلام آیةالله فی‌الانام آقای حاجی شیخ فضل‌الله دامت برکاته به‌ساحت قدس اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاهی ایدالله جیشه و انصاره معروض می‌داریم که دوسال بود گرفتار هیاهوی مشروطه‌طلبان و آشوب‌خواهان که غالباً از اراذل و اوباش مملکت بودند آنچه خواستند گفتند و کردند از اشتهار کتب ضلال و

روزنامجات کفریه و هتک عرض و شرف رؤسای دین و ملت و نهب اموال و خونریزی در اطراف مملکت ایران و سلب امنیت و تقویت کفر و تضعیف اسلامیان تا کار را بجایی رساندند که قلب مبارک اعلیحضرت همایونی از عموم دعاگویان منکسر شده مجال رسیدگی و توجه به‌امور رعیت که فرزندان سلطنت هستند نمی‌فرمودند همهٔ امورات مملکت و مسلمانی از دست رفته سلسلهٔ جلیلهٔ علما که حافظ قوانین محکمه آلهیه هستند از تکالیف آلهیه بازماندند بواسطهٔ شرارت اشرار درگوشه و کنار مخذول و پنهان شدند تجار که مایهٔ ثروت اهالی هستند دست از کسب و معامله کشیدند و اگر هم یکنفر بیچاره حمل جنس از بلادی به‌بلادی می کرد مالک او نبود باز بملاحظهٔ اینکه مبادا مورد مواخذهٔ اعلیحضرت شویم همه را تحمل کردیم تا اینکه بحمدالله از توجه صاحب شریعت و همت بلند ملوکانه صدای توپ اسلام بلند شد و شر آنها از سر این دعاگویان کم شد حالیه دوباره شنیدیم دستخط اجازه تشکیل مجلس و تجدید اوضاع سابقه به آنها مرحمت فرموده عموم دعاگویان آرام نداریم و بعین می‌بینیم که اگر خدا نخواسته مشروطه دوباره برپا شود دیگر اسمی و رسمی از شریعت و دین چیزی باقی نخواهد ماند لهذا صریحاً عرض می کنیم چون این مسئله مضر دین و مذهب است نه مجلس می‌خواهیم نه مشروطه چنانچه این امر راجع به‌دنیای محض ما بود جای سکوت و تحمل بود لیکن چه کنیم چون امر دین و مذهب است مجال از برای سکوت نخواهد بود لهذا تا جان‌ومال داریم در دفع این اساس حاضریم اعلیحضرت همایونی را به‌روح پاک ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام قسم که دوباره راضی به‌زوال استقلال دولت اثنی‌عشری نشوند در تحت لوای معدلت همایونی آسوده و مرفه‌الحال بوده به‌دعای بقای ذات ملکوتی صفات مشغول باشیم آقاشیخ‌محمد و شمس‌العلما اللهم انصر من نصر دین محمد صلی‌الله علیه وآله سیما شیخنا و ملاذنا دام بقائه

انعقاد مجلس مشروطه بدعت و حرام است و اعدام آن واجب وقد حکمت بذلک والله احکم الحاکمین حرره‌الاحقر شیخ العراقین.

صریحاً عرض می کنم که بعد از انعقاد مجلس شوری محسوس و مشاهده شد که تغیر احکام شرع خاتم‌النبیین صلوات‌الله علیه وآله و تذلیل اهل اسلام بوده حرام و خلاف دین مبین است حرره‌الراجی عفوربه‌الکریم.

جای شبهه از برای احدی از مسلمین در حرمت اساس می‌شوم مشروطه نخواهد بود حرره‌الاحقر.

بسم‌الله وله‌الحمد ذلک‌الکتاب لا ریب فیه حرره‌الاقل.

چون قول مشروطه‌طلبان در ملاء قول مسلمین و قول ایشان در خلاء مثل افعال و آثار فعلیه ایشان افعال و اقوام ملحدین امر بر رؤسای ملل مشتبه اطاعت در خصوص واقعه حرام واللعنة علی اعداءالله والامناء والاولیاء والمسلمین.

بسم الله الرحمن الرحیم

این مجلس مشروطه که بالعیان در این بلده مشاهده شد و از سایر بلدان اسلام اوضاع آن را متواتراً نقل نمودند که موجب اختلال نظام امور مسلمین است معاداً و معاشاً بحکم عقل و شرع حرام است حرره الاقل الاحقر.

صورت سئوال و جوابی که از حضرت مستطاب سیدالفقها والمجتهدین محیی شریعت سیدالمرسلین المولی المعظم والاستاد المکرم آقای آقاسید محمدباقر مدرس اصفهانی درجه دامت افاضاته شرف صدور یافته

بسم الله الرحمن الرحیم

حجج اسلام و مروجین شریعت خیرالانام دارالسلطنه اصفهان دامت برکاتهم چه می‌فرمایند در این مجلسی که در تهران تشکیل شده و به‌خیال اینکه مروج شریعت غرا می‌باشد عامهٔ مسلمین جانها فدا کردند و اموال و اعراض هدف تیر بلا کردند که حاجت شرح نیست که در ظرف این دوسال از برای هر عاقلی نتایج آن مکشوف است آیا جایز است انعقاد چنین مجلسی در شریعت مطهره یا خیر مستدعی آنکه رأی مبارک را در صدر این ورقه مرقوم فرمایند.

وکان ذلک فی ربیع الثانی ۱۳۲۶

بسم الله الرحمن الرحیم

مفاسدی که ظهور نمود در این دوساله از جهت بپاشدن این مجلس از حد وحصر بیرون است و از جمله امهات آنهاست رواج مذاهب باطله و منها اضمحلال طریقهٔ اسلام از جهات متکثره بلکه متصدی‌شدن کسانی که در زمرهٔ مروجین احکام شرعیه محسوبند از برای ترویج محرمات واضحه یا نهی نکردن از عاملین با تمکن از نهی یا ننشاشدن از عاجزشدن سایرین از نهی از منکرومنها توهین شدن به‌صاحب شریعت و ارکان اسلام و به‌بعض احکام شرع و منها کثرت توهین به‌علمای اعلام و رفع قبح آن در اکثر انظار یا بخصوص بعض آنها حتی ازکسانی که باید اظهار عدالت و تقوی آنها بکنند با توهین مؤمنین محترمین و منها انتشار بعمل مساوات میان مسلمین و کفار در دیت و قصاص از خود اهل مجلس که یک فقرهٔ آنرا خود فی‌الجمله درکار بودم بلکه اخذ کردن مسلم از برای قصاص از برای کافر بمجرد تهمت بلکه مشهور شد کشته‌شدن چندین نفر بجهت یک کافر بلکه با تعدیات دیگر و از آن طرف در بسیاری از موارد قتل مؤمنین و جرح به‌آنها بالمره انتقام از آن مرتفع ومنها کثرت انتشار فحش میانهٔ مردم و هرزگیهای بی‌میزان و اندازه وظلمهای بی‌میزان و مأخذ فراش و غیره و منها رفع امنیت که موجب قتل یکدیگر و نهب اموال و دزدیها درطرق و آبادیها منتشر ومنها آنکه از

قبل خود اهل مجلس منع کردن حمل مردم اجناس از مال خود از قبیل برنج و غیره به‌سایر بلاد و گرفتن مقداری پول از هر که می‌خواهد حمل بکند بلکه صدمات دیگری که بعضی از برای من نقل کردند و بالجمله مفاسدی که از جهت خصوص بپاشدن این مجلس پیدا شده از حد و حصر بیرون است و اعانت کردن بر بپاشدن چنین مجلس از چندین جهت حرام است که ازجمله آنها اعانت بر اثم باشد بلکه در این اوقات که مجلس بین رفته اقامهٔ آن مفاسدش اکثر است و اعانت کردن بر آن حرمتش اشد است.

ازید از این مجال بیان نیست و الا حرف بسیار است والله الموفق والمعین.

حرره باقربن المرتضی الموسوی.

صورت سئوال و جوابی است که از طرف حضرات علمای اعلام و حصون اسلام ساری داست افاضاتهم شرف صدور یافته

بسم الله الرحمن الرحیم

به‌عرض انورحضرات حجج اسلام و حمات احکام مدالله ظلالهم می‌رساند در توقیع رفیع خطاب مستطاب چنین صادرگردیده که اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا ازجمله وقایع بزرگ مستحدثه که تکلیف حتمی ما معاشر مسلمین رجوع به‌شما سلسلهٔ مجتهدین عظام و نواب عام امام علیه‌السلام است واقعهٔ مشروطه است که موضوع و توابع و آثار آن را در همه اصقاع این مملکت دیدید و شنیدید اصول عمدهٔ مشروطیت که در تمام ممالک خارجه ارباب ملل متفرقه مؤسس داشته‌اند حریت و مساوات است و در آن ممالک که کتاب آسمانی و قانون روحانی ندارند برای تنظیم معاش خود قوانین مشروطیت معمول به و مخترع داشته‌اند آیا درممالک اسلامی خاصه اثنی عشری تکلیف اهل ایمان درمساعدت با آن اساس و عدم همراهی با آن چیست مستدعی است حکم‌الله واقعه را مرقوم و به‌خاتم شریف مختوم فرمایید.

قال‌الله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون و ما علی المحسنین من سبیل

جواب صادره از طرف حضرت مستطاب حجةالاسلام آقای شیخ کبیر وجم غفیری ازسایر فقها عظام داست برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

قال‌الله تعالی هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون ــ افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لایستون چون اغلب از احکامات محکمه الهی جلت عظمته مبنی بر عنوان عدالت و دیانت می‌باشد مشروطیت و حریت که مشتمل است بر تسویه بین مسلم و کافر و عادل و فاسق و عالم و جاهل لاشک ولاریب فی‌حرمتها و چنانچه کسی حلال بداند تقویت آن را و اعانت نماید اساس آن را از ربقهٔ اسلام و ایمان و عقل خارج است در

این مدت دوسال آنچه از مشروطه و مجلس دیدیم و شنیدیم جز سفک دماء محترمه و نهب اموال و تقویت اهل ضلال و نشر انواع منکرات و هتک شرف رؤسای دین وملت و تجری اهل شقاق و نفاق دیگر چیزی نبود فعلی هذا اعانت مشروطه و مجلس حرام و بدعت است و تجدید آن هدم بنیان اسلام و تقویت آن تضعیف قوانین شریعت حضرت خیرالانام (ص) و تسدید و تشیید آن معاندت و محاربه با امام زمان است عجل‌الله فرجه لقد حکمت بذلک و قد صدرالحکم به من الاحقر قولا سابقاً.

نمقه‌الجانی محمدحسن الکبیر– الاحقرشیخ جعفر– الاحقرعلی‌اصغر– الاحقرمحمدرفیع– الاحقرشیخ یوسف– الاحقرشیخ مهدی – الاحقر محمد– الاحقر شیخ علی امام.

جواب صادره از ناحیه جناب ملاذالانام ثقةالاسلام والمسلمین آقای آقا شیخ سلمان و جل کثیری از علمای اعلام دامت افاضاتهم

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

لاحول ولاقوة الا بالله‌العلی‌العظیم واقعهٔ مشروطیت مملکت ایران از جمله امتحانات الهیه بود که بندگان خود را آزمایش فرماید لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی بینة در بدو امر مقصد محترم عدل و آسایش را بهانه کردند و بعد از شروع درکار مفسدین و منحرفین وارد شدند و هرروز یک عنوانی روی کار آوردند و هرج ومرج را در مملکت شایع کردند هزاران نفوس و اموال و اعراض محترمه را بباد فنا دادند نعوذ بالله من شرورهم حقیقتاً خوب امتحانی دادند و چشم جبت و طاغوت را به‌اعمال ناشایستهٔ خود روشن کردند و آنچه سفارش حضرت ختمی مرتبت (ص) دربارهٔ دین متین و قرآن مبین فرموده بود پشت سر انداختند گمان ندارم در همهٔ این مملکت صد نفر طالب آن هرج ومرج بوده باشد و می‌توان گفت همراهی با مشروطه محاربه با امام عصر عجل‌الله فرجه است و حرمت تجدید و تأسیس آن بر همهٔ مسلمین واضح و مبرهن است ولقد حکمت وقضیت به والله خیرالحاکمین.

حضورشریعت دستورحجج اسلام قاطنین درعتبات عالیات دامت ظلالهم معروض می‌دارد چه می‌فرمایید در همراهی با مشروطه و عمل بقوانین موضوعه جدیده که برای اهالی ایران نوشته‌اند آیا عمل به‌آن قوانین موضوعهٔ جدیده لازم و واجب است یا خیر استدعا آنکه جواب را درصدرعریضه مرقوم و مرحمت فرمایند که تکلیف شرعی عبادالله معلوم شود ایام افاضت و افادت مستدام.

بسم‌الله خیرالاسماء

چون این سئوال ازوظیفهٔ این داعیان خارج است و نمی‌دانم ازمشروطه چه اراده دارند مرقوم می‌شود اگر مراد مشروطه عمل به‌احکام قرآن مجید و شریعت سیدالمرسلین (ص)

است هیچ شبهه نیست که لازم است بر تمام مسلمین که همراهی از او بنمایند و معلوم است نبی اکرم (ص) در شریعت مطهره تمام احکام را ذکر نموده‌اند و اتمام دین و کمال او را از احکام و سیاسات فرموده و هیچ مسلمی در این امر شک ندارد و الا خاتمیت حضرت رسول (ص) صحیح نبود پس بنابراین عمل به‌قوانین موضوعه جدید را که مرقوم نموده‌اند در سئوال نفهمیده‌ایم که چه بوده است مراد از او چون امور شرعیه وضع جدید نمی‌خواهد علمای اعلام قدس‌الله ارواحهم از صدر اسلام مرقوم فرموده‌اند و بجهت اعمال مسلمین فارسی هم نوشته‌اند و اگر مراد به‌مشروطه عمل به‌قوانین موجود در ممالک خارجه است چنانچه بعضی از مطبوعات از ایران مشاهده شده است معلوم است که این امر با شریعت سیدالمرسلین (ص) بلکه با هیچ شریعت و مذهبی درست نمی‌آید که اموات به‌اختلاف بلدان و اقطار و ازمان فرق کند بلکه این واضح بر هر عامی است و قابل سئوال نیست و نفهمیده‌ایم که چه مقصود بوده والله اعلم.



کتاب پنجم

بیاد قاضی قزوینی

فصل اول

قیام تبریز

قیام تبریز در راه آزادی و بپا خاستن جماعت معدودی برضد یک دولت ستمگر که به تمام وسایل مجهز و از بادهٔ نخوت و کامیابی سرمست بود نه فقط یکی از صحنه‌های پرافتخار نهضت مشروطیت ایران را تشکیل می‌دهد بلکه یکی از حوادث مهمی است که در تاریخ عمومی جهان ضبط و جاویدان خواهد بود.

اگر بخواهم وقایع و حوادث قیام تبریز را به‌تفصیل بنگارم باید لااقل یکی از مجلدات این تاریخ را بدان اختصاص بدهم ولی بطوری که درجلد اول این تاریخ نوشتم خوشبختانه یکی ازفرزندان محقق این آب و خاک (مرحوم کسروی) این خدمت ملی‌را انجام داده و در تحت‌عنوان «تاریخ هیجده‌سالهٔ آذربایجان» قیام تبریز را به‌تفصیل نگاشته و در دسترس عموم گذارده است. با قدردانی و ستایش از زحمتی که نگارندهٔ تاریخ هیجده‌سالهٔ آذربایجان تحمل نموده و تصدیق شایستگی او در تحقیق و تجزیه و تحلیل از نظر حقیقت‌گویی از ذکر یک نکتهٔ دقیق نمی‌توانم خودداری کنم و آن نکته اینست که کسانی که تاریخ انقلابات ملل و تحولاتی که درمیان اقوام و امم ظهور کرده نوشته‌اند بعضی در متن وقایع بوده، یعنی در مراکز ملی و مجامعی که مغز جامعهٔ انقلابی را تشکیل می‌داده، شرکت داشته و احاطه و اطلاع از رموز مسائل و کمون وقایع داشته‌اند و در حقیقت ازسلسله جنبانان دستگاه‌اعصاب انقلاب بوده‌اند و بعضی دیگر در حاشیهٔ حوادث و دور ازوقایع بوده و آنچه شنیده و یا دیده‌اند به‌رشتهٔ تحریر در آورده‌اند.

مرحوم کسروی با اینکه مرد مطلع و محققی بود متأسفانه در مراکز انقلاب راه نداشته و بطوری که‌اشاره کردیم در حاشیهٔ آن نهضت راه می‌رفته و آنچه را که از دور مشاهده می‌کرده به‌رشتهٔ تحریر در آورده و قضاوت نموده.

بهمین دلیل کتب کسروی بیشتر حاوی ذکر وقایع است و فلسفهٔ حوادث در آن دیده نمی‌شود. نگارنده برای آنکه این دورهٔ تاریخ از هرجهت کامل باشد با احزابی که هستهٔ مرکزی قیام تبریز را تشکیل داده بود و با عناصری که موتورآن دستگاه بودند تماس پیدا کرده و به‌پرونده‌های مراکز انقلابی راه یافته و اجتهادات مستخرجه و

اطلاعات بدست آورده را در صفحات این تاریخ منعکس نمودم.

تبریز غافلگیر نشد

کودتای محمدعلیشاه و یا بهتر بگوییم نقشهٔ دولت استبدادی روس که از دیرزمانی با مهارت برای از میان بردن قیام ملی ایران تهیه شده بود غفلتاً چون صاعقه برسر ملت ایران فرود آمد و همه را گیج و مبهوت کرد ولی خوشبختانه مشروطه‌خواهان تبریز غافلگیر نشدند و بهمین‌جهت توانستند سرپا بایستند و در مقابل دشمن آزادی پایداری کنند.

مشروطه‌خواهان تبریز به‌خوبی محمدعلیشاه را می‌شناختند زیرا سالها با او سروکار داشته و از خبث نیت او با اطلاع و یقین داشتند که این مردناپاک دیر یا زود ضربهٔ مهلکی بر پیکر مشروطهٔ جوان که هنوز مبانی‌اش مستحکم نشده و پایه‌هایش در روی زمینهٔ مستحکمی استوار نگشته وارد خواهد آورد و از تحریکات محمدعلیشاه در ایلات و عشایر آذربایجان بخوبی مطلع بودند و از رابطهٔ سران فئودال مستبد آذربایجان با روسها آگاهی داشتند و از تهیه‌هائی که در شهر تبریز و ایلات برای هجوم به‌مراکز ملی می‌شد با خبر بودند و خود را تاحدی درحال آمادگی و حاضرباش نگاهداشته بودند.

وکلای تبریز مخصوصاً تقی‌زاده — مستشارالدوله — حاجی میرزا ابراهیم آقا که از رهبران انقلاب بودند با موکلین خود در تماس بوده و به‌وسیله تلگرافها و مخابرات حضوری، انجمن ایالتی تبریز و سران ملیون را از وخامت اوضاع وخطری که در پیش بود آگاه می کردند، این بود که از چندروز پیش از آنکه مجلس به توپ بسته شود دو دسته مستبد و مشروطه که در تبریز درمقابل هم قرار گرفته بودند درحال آماده‌باش بوده و با بی‌صبری و نگرانی انتظار وقایع و پیش آمدهای تهران را می کشیدند.

مستبدین تبریز که از طرف علمای آن سامان رهبری می‌شدند و انجمنی به‌نام انجمن اسلامی تشکیل داده و درآنجا برای خود را متمرکز کرده بودند بهتر ازمشروطه‌خواهان از حقایق امور اطلاع داشتند زیرا آنان دائماً با محمدعلیشاه و دربار باغشاه در تماس بودند و دستور می گرفتند به‌علاوه قنسول روس مقیم تبریز آنها را مطمئن کرده بود که دیری نخواهد گذشت که انقلاب‌ملی سقوط خواهد کرد و محمدعلیشاه بر اوضاع مسلط خواهد شد و کارها برطبق آمال آنان خاتمه خواهد یافت.

همه روزه سران مستبدین به‌ریاست حاجی میرزا حسن آقا مجتهد و سید هاشم که ما شرح نام آنها را در مجلدات پیش نوشتیم و در آینده هم به جای خود خواهیم نوشت [illegible] علمای تبریز در اسلامیه جلسه می کردند و عده زیادی [illegible] مسجد گرد خود جمع کرده منتظر رسیدن اخبار [illegible] بودند [illegible] انجمن ایالتی و مشروطه خواهان تشکیل [illegible] و علاقه‌مند [illegible] نمودند.

حربهٔ تکفیر که برنده‌ترین اسلحهٔ استبداد است هر روز بدست آخوندها تیزتر می‌شد و چماق دین برای سرکوبی آزادی از آستین کسانی که خود را رهبر دین می‌دانستند نمایان‌تر می‌گردید.

با آنکه مشروطه‌خواهان با نگرانی و اضطراب سخت‌ترین دقایق را می‌گذرانیدند و منتظر اخبار تهران بودند احتیاط را از دست نداده عده‌ای افراد مسلح که در اختیار خود داشتند گرد انجمن و مراکز ملی جمع نموده و افراد را به‌پایداری و استقامت در راه‌حق و عدالت تشجیع می‌نمودند، مجاهدین در خیابانها و میدان عمومی و مقابل تلگرافخانه رژه می‌رفتند و خطبای ملت مردم را به‌اتحاد و پایداری در مقابل استبداد دعوت می‌نمودند.

نگرانی محمدعلیشاه از اوضاع تبریز

همانطوری که مردم تبریز مخصوصا مشروطه‌خواهان محمد-علیشاه را می‌شناختند و به‌خوبی از خیانت کاری و اجنبی-پرستی او آگاه بودند و از بدوطلوع مشروطیت با همهٔ تظاهرات مشروطه‌طلبی که گاه‌گاهی برای فریب دادن مردم از خود نشان می‌داد کمترین اعتمادی نداشتند و یقین داشتند که دیر یا زود باید با آهن وآتش حساب خود را با آن مرد سفاك تصفیه کنند. محمدعلیشاه هم مردم تبریز را بخوبی می‌شناخت و از پایداری و سرسختی آنها اطلاع داشت و یقین داشت که اگر همهٔ شهرستانها از پای درآیند و مجلس شورای‌ملی ازمیان برداشته شود، مردم شجاع و سخت کمان تبریز دست از مقاومت برنخواهند داشت و به‌سهولت تسلیم نخواهند شد. بهمین جهت پیش ازآنکه مجلس را به‌توپ ببندد بیشتر سعی خود را معطوف سرکوبی مردم تبریز و ویران کردن آن آشیانهٔ آزادیخواهی می‌نمود.

با اینکه هزارها فرد مسلح در اطراف انجمن اسلامی جمع کرده و بیش از نیمی از شهر تبریز در تصرف مستبدین بود و روزبروز دامنهٔ نفوذ و قدرت آنها افزونی می‌یافت و به‌دستیاری روسها کلیهٔ افراد متمکن و متنفذ به‌طرف انجمن اسلامی تمایل پیدا کرده بودند، به کلیه رؤسای ایلات و خوانین مستبد و سرکش دستور داده شده بود که آنچه درقوه دارند عدهٔ مسلح گرد خود جمع نموده و برای هجوم به‌تبریز آماده باشند و بمحض اطلاع به‌طرف شهر هجوم برده و با کمک انجمن اسلامی، کانون مشروطیت را خاموش کنند و آن آتش مقدس را تبدیل به‌خاکستر نمایند.

محمدعلیشاه می‌خواست از آزادیخواهان تبریز انتقام بگیرد وشهر تبریز را به‌خاك و خون بکشد. او قانع به از میان بردن نهضت مشروطه نبود، او می‌خواست همهٔ کسانی که در این نهضت مقدس شرکت کرده و آتش انقلاب را روشن کرده بودند از میان ببرد و سلطنت استبدادی خود را در روی اجساد شهدای راه آزادی و ویرانه‌های مراکز

ملی استوار نماید.

آزادیخواهان تبریز که می‌خواستند عده‌ای مجاهد مسلح به یاری مشروطه‌خواهان تهران و محافظت مجلس شورای ملی بفرستند یک وقت متوجه شدند که خود آنها بیش از تهران در خطرند و دشمن بدخواه از هرطرف آنها را محاصره کرده دیر یا زود مورد هجوم قرار خواهند گرفت، این بود که بناچار ستارخان و مجاهدینی که از شهر بیرون رفته و رهسپار تهران بودند به‌شهر برگردانیدند و مراکز مهمی که در تصرف داشتند به دست توانای او سپردند.

سه روز بی‌خبری

بطوری که در جلد چهارم این تاریخ نگاشتیم محمدعلیشاه پس از آنکه تمام تدارکات لازم را برای از میان بردن مشروطه و ویران کردن مجلس تهیه نمود پیش از آنکه شروع به‌جنگ کند مخبرالدوله را که از مستبدین معروف بود به وزارت پست و تلگراف انتخاب کرد و برای آنکه مردم شهرستانها را غافلگیر کند و نگذارد به‌یاری تهران قیام کنند و از آنچه در تهران می‌گذشت بی‌خبر باشند دستور داد کلیه سیمهای تلگراف شهرستانها را به‌مرکز قطع نمایند، بهمین جهت آزادیخواهان تبریز که تلگرافخانه را دردست داشتند و هرساعت با وکلای تهران و مراکز ملی شهرستانها گفتگو و کسب اطلاع می کردند، رابطه‌شان با تهران بکلی مقطوع شد و آنچه درصدد برآمدند بوسیلهٔ سیم تلگراف هند و اروپ که دردست انگلیسها بود و یا از طریق قفقاز خبری از اوضاع تهران به‌دست بیاورند نتوانستند و سه‌روز را درحال بهت و بلاتکلیفی و نگرانی گذرانیدند.

میرزامحمدعلیخان تربیت که یکی از سران مشروطه‌خواهان تبریز بود برای نگارنده اینطور نقل کرد:

من از طرف انجمن ایالتی مأمور ادارهٔ تلگرافخانه بودم و در کلیه مخابراتی که میان تهران و تبریز می‌شد شخصاً سردستگاه حضورداشته نظارت می کردم. پس از سه روز بی‌خبری دستگاه تلگراف به‌صدا درآمد و بدون آنکه بدانیم از کجا با ما حرف‌می‌زنند این خبر را به‌ما داد، مجلس به‌توپ بسته و ویران شد، رهبران مشروطه همگی دستگیر شدند و در باغشاه زیر زنجیرند، ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان را درباغشاه شهید کردند.

این خبر مرا چنان از خود بیخود کرد که نزدیک‌بود از پای درآیم ولی در نظر گرفتن مخاطره‌ای که تبریز را تهدید می کرد مرا وادار نمود که براعصابم مسلط شوم و تا وقت نگذشته و این خبر موحش درشهر منتشر نشده اعضای انجمن و رهبران انقلاب را ازچگونگی امر وآنچه در تهران گذشته بود آگاه نمایم.

بلادرنگ به‌انجمن رفتم و جلسهٔ سری تشکیل دادیم و در اطراف اوضاع به گفتگو و کنکاش پرداختیم.

تربیت معتقد بود که اگر این خبر اول به‌مستبدین و اسلامیه‌نشینان رسیده بود ملیون غافلگیر می‌شدند و بلافاصله بدون آنکه بتواند از خود دفاع کنند مورد هجوم قرار می‌گرفتند و کار از کار می‌گذشت ولی خوشبختانه بواسطهٔ بدست آوردن خبر، ما فرصتی پیدا کردیم که تا آنجایی که وسیله داشتیم خود را جمع‌آوری کنیم و برای مقاومت درمقابل هجومی که فردای آنروز به‌ما شد آماده شویم.

کسروی می‌نویسد مخبرالسلطنه خبر توپ بستن مجلس را بوسیلهٔ تلگراف حضوری که با اردبیل داشت بدست آورد.

یکی از مورخین می‌نویسد خبر توپ بستن مجلس را میرزاحسن رئیس المجاهدین از قزوین به‌اطلاع انجمن ایالتی رسانید، بهرحال این پیش آمد فرصتی به‌دست مشروطه‌خواهان داد که خود را جمع‌آوری نموده و با یأس و ناامیدی آمادهٔ دفاع شوند.

انتشار و تأثیر خبر توپ بستن مجلس

تصور می‌کنم خوانندگان این تاریخ خود متوجه تأثیری که خبر توپ بستن مجلس در مجامع آزادیخوه و مستبدین تبریز در موقعی که درمقابل هم صف‌آرایی کرده و هر طرف برای ریختن خون طرف دیگر مهیا شده بود می‌باشند.

هنوز چند ساعتی از انتشار آن خبر شوم در شهر تبریز نگذشته بود که هزارها اوراق چاپی و اعلامیه ازطرف علمای اسلامیه‌نشین و مستبد درمدح و ثنای پادشاه جابر و تکفیر مشروطه‌خواهان و تحریم مشروطیت منتشرگردید و فریاد مرده‌باد مشروطه و زنده‌باد محمدعلیشاه از انجمن اسلامیه و محلات اطراف آن بلند شد.

یک اعلامیه از طرف سران مستبدین منتشر شد که کسانی که مشروطه‌خواه نیستند و از مشروطه‌طلبها و بابی‌ها و کفار بیزارند و می‌خواهند جان و مالشان در امان باشد باید یک بیرق سفید بالاسر درخانهٔ خود نصب کنند.

مردم تبریز بطوری مرعوب و آشفته‌خاطر شده و ترسناک بودند که درظرف چند ساعت به‌استثنای یک ربع از شهر از این امر اطاعت کرده و برای حفظ جان و مال خود بیرق سفید برافراشتند و دسته‌دسته راه انجمن اسلامیه را پیش گرفتند.

ساعت بساعت از عدهٔ کسانی که ادعای مشروطه‌خواهی می کردند کاسته می‌شد و برجمعیت مستبدین و اسلامیه افزوده می‌گشت، جمعی از مشروطه‌خواهان معروف همینکه جنگ شروع شد و مستبدین قسمتی از شهر و بازار را بتصرف درآوردند از شهر فرار کردند و جمعی به‌قنسولخانه انگلیس و عثمانی پناه بردند.

دسته دسته افراد مسلح از خارج بیاری مستبدین می‌رسید و تلگرافهای پی‌درپی

محمدعلیشاه آنها را برای هجوم به‌مشروطه‌خواهان و از میان بردن آنان تشجیع می‌نمود قنسول روس چه شخصاً و چه بوسیلهٔ تاجرباشی و افراد متمولی که در پناهشان بودند به‌مشروطه‌خواهان اندرز می‌دادند که مقاومت جز خود کشی و انتحار نتیجه‌ای ندارد و بهتر است بدون کمترین مقاومت به‌شاه تسلیم شوید و هرگاه از جان‌ومال خود نگران هستید ما شما را در پناه خود می‌گیریم و گزندی به‌شما نخواهد رسید.

تمام عوامل نفوذ برای مرعوب کردن و به‌زانو درآوردن یک مشت مردم مشروطه خواه که فقط اعتماد به‌خدا و ایمان راسخ خود داشتند و دستشان از هرنوع مساعدت و کمکی کوتاه بود بکار افتاد بود.

فصل دوم

مردی برپا خاست

در آن محیط ترس و وحشت، در آن سرزمین یأس و ناامیدی، در آن روزیکه روزنهٔ امیدی برای احرار و آزادمردان دیده نمی‌شد و تاریکی استبداد و نفوذ اجانب همه‌جا را فراگرفته بود، در آن روزی که حتی مردانی که به‌شجاعت و تهور معروف بودند و دم از مشروطه‌خواهی می‌زدند از روی یأس و ناامیدی راه فرار پیش گرفته و یا در کنج خانه سربر زانوی غم نهاده به‌حال زار مملکت و آزادی زاری می‌کردند، در آن روزی که دشمنان بدخواه آزادی کمترین تردیدی در موفقیت و کامیابی خود نداشتند و نقشهٔ کشیدن انتقام از یک مشت مردم از جان گذشته و وطن دوست را می‌کشیدند، درآن روزی که نمایندهٔ امپراطوری روسیه خود را حاکم برتقدیرات آذربایجان می‌دانست و کسانی که لباس روحانیت دربرداشتند و حجة‌الاسلام و امام‌جمعه و آیت‌الله بودند با شاه ستمگر و سیاستمداران اجنبی همدست و هم‌پیمان شده برای ریشه کن کردن افکار نوین و از بن کندن درخت آزادی کنکاش و تلاش می‌کردند یک مرد باریک اندام بلندقد سیاه چهره از طبقهٔ سوم و یا به‌قول معروف اواسط‌الناس که کمترین معروفیتی نداشت و دورهٔ عمرش را به کسب و کارهای کوچک گذرانیده بود و از زمانی که ستارهٔ آزادی در افق تبریز طلوع کرد با یک ایمان راسخ و قلبی پاک برای حفظ وطن وآزادی تفنگ بردوش گرفته در صف مجاهدین وارد شده بود و در روزهای اخیر بواسطهٔ استقامت و ایمانی که ازخود نشان داده بود و علاقه‌ای که به‌حفظ مبانی مشروطیت داشت با عده‌ای هم‌عهد وپیمان شده بود که برای نجات مجلس ومشروطه روانهٔ تهران بشود و درردیف حافظین مجلس‌شورای‌ملی قرار بگیرد، قدمردی ومردانگی علم کرد وبیرق مشروطیت و آزادی را بردست گرفت و بطوری که در صفحات آیندهٔ این تاریخ خواهیم دید یکه‌سوار تاخت و تاز میدان نهضت مشروطیت گردید و در مقابل خصم بیدادگر که دارای همه وسایل بود و تمام مملکت را بجز یک محله از محلات شهر تبریز دردست داشت چنان پایداری و مجاهدت کرد و شجاعت ازخود نشان داد و به‌فتوحاتی نایل گردید که دیری نگذشت شهرت جهانی پیدا کرد و نامش نقل مجالس وشرح حالش درسرلوحهٔ جراید و

عکسش برصفحات روزنامه ها و مدالش زینت سینهٔ جوانان آزادیخواه شد و نامش در تاریخ انقلاب ایران جاویدان گشت و در ردیف پهلوانان آزادی جای گرفت.



ستارخان سردار ملی

شاید حق این بود که در آن موقع که یکی از بزرگترین مردان انقلاب مشروطیت وارد در سیر تاریخ شود شرح حال و زندگانی و یا به‌اصطلاح امروز بیوگرافی او را

می‌نگاشتم و فصلی برفصول این تاریخ می‌افزودم ولی اندیشهٔ اینکه هرگاه فقط بنوشتن بیوگرافی ستارخان اکتفا کنم ظلمی در حق سایر رهبران مشروطیت روا می‌داشتم و هرگاه می‌خواستم بیوگرافی همه را بنویسم مجبور بودم مجلداتی چند براین تاریخ بیفزایم موقتاً صرف‌نظر کردم. از خداوند توفیق مسئلت می کنم که پس از خاتمهٔ تاریخ انقلاب مشروطیت شرح حال زعما وقائدین مشروطیت را نوشته و به‌جامعه تقدیم نمایم.

اعلان جهاد

همان روز که خبر توپ بستن مجلس و کشته شدن سروران ملت در شهر تبریز منتشر شد، سران مستبدین از قبیل حاجی میرزاحسن آقای مجتهد و امام جمعه و سید هاشم وعده‌ای از خوانین و رؤسای ایلات و جمعی از کسانی که با روسها سروکار داشتند اعلان بسیج عمومی داده و در اسلامیه جلسه کرده و برضد مشروطه‌خواهان اعلان جهاد دادند.

افراد مسلح به‌سنگربندی مشغول شدند و هرساعت عده‌ای از عشایر و ایلات تفنگ دردست برای یاری مستبدین وارد شهر می‌شدند.

به‌قول کسروی آخوندهایی که در اسلامیه جلوس کرده بودند یک دلیل وبرهانی برارتداد مشروطه‌خواهان می‌آوردند وآنها را دشمن دین و زندیق می‌خواندند، عجب در اینست که عدهٔ کثیری از همین مردم که دراین مجلس جمع شده و برضد مشروطه قیام کرده بودند تا چند روزپیش که خبر توپ‌بستن مجلس نرسیده‌بود مشروطه خواه بودند و برای اثبات حق بودن مشروطه به‌آیات قرآن کریم و احادیث ائمهٔ اطهار تمسک می‌جستند.

اولین هجوم مستبدین

قسمت شمالی شهرتبریز تا کنار مهران رود که عبارت از محلات پرجمعیت از قبیل دوه‌چی و سرخاب و باغمیشه بود طرفدار محمدعلیشاه و دشمن مشروطه بودند و تنها مردم امیر خیز از مشروطه‌خواهان هواداری می کردند.

مستبدین پس از آنکه مقامات مرتفع مجاور رودخانه را سنگربندی کردند به‌ریاست و فرماندهی شجاع نظام شروع به‌حمله و تیراندازی نمودند. و درمقابل مشروطه‌خواهان به‌رهبری باقرخان که سپس از طرف ملیون لقب سالار ملی یافت طرف جنوب رودخانه و مغازه‌های اطراف آنرا اشغال و به‌مدافعه پرداختند.

با اینکه بسیاری از افراد انجمن فرار کرده بودند این جنگ که به‌فرماندهی ستارخان اداره می‌شد تاسه روزطول کشید و مستبدین نتوانستند پیشرفتی بنمایند.

قنسول روس که خیال می کرد پس از انتشار خبر توپ بستن مجلس رشتهٔ اتحاد مشروطه‌خواهان تبریز از هم باشیده خواهد شد و مجاهدین بناچار تسلیم شده و یا راه

فرار پیش می‌گیرند. پس از آن سه روز جنگ به‌اشتباه خود پی‌برده و فهمیدند که باوجود کثرت قشون مهاجم، مشروطه‌خواهان که با نیروی ایمان و فداکاری می‌جنگیدند پابرجا و استوارند و قشون استبداد نمی‌تواند تزلزلی در ارکان آنها وارد آورد.

این بود که قنسول روس به‌اتفاق تاجرباشی برای ملاقات ستارخان به‌اردوی مشروطه‌خواهان رفت.

ستارخان در آن‌موقع در میدان جنگ مشغول زد وخورد بود، همینکه به‌او خبر دادند قنسول روس انتظار او را دارد به‌محل فرماندهی مراجعت کرد و در حالیکه تفنگ در دست و یک کلاه‌نمدی برسرداشت و سر وصورت و لباسش از گردوخاک و دود باروت پوشیده شده بود تفنگش را کناری گذارد و با همان صداقت و پاکدلی به‌قنسول روس سلام کرد؛ پس از تعارف معموله قنسول به‌اوگفت می‌دانم که شما برای حفظ جان خودتان جنگ می‌کنید والا می‌دانید که محال است. یک‌عده معدود و محصور در یک محله با دولتی که دارای هزارها قشون نظامی و مسلح با تجهیزات کامل می‌باشد و هزارهزارها افراد ایلات از اوامرش پیروی می‌کنند بتواند مقاومت کند.

من از نظر مصلحت به‌شما پیشنهاد می‌کنم که دست از جنگ با شاه بکشید و برای حفظ جان و مال خودتان و کسانی که در تحت امر شما هستند از طرف امپراطور به‌شما امنیت می‌دهم و در زیر بیرق امپراطوری از هرنوع گزندی محفوظ خواهید بود.

بعلاوه قراسورانی آذربایجان را با ماهی بیست‌هزار تومان به‌شما واگذار می‌کنم و مجاهدینی که تحت امر شما هستند با حقوق کافی قراسوران خواهند شد.

ستارخان با همان زبان سادهٔ عوامانه با کمال خونسردی جواب داد: ما نه امنیت می‌خواهیم و نه مقام، ما طرفدار مشروطه هستیم و تا مشروطیت مجدداً در ایران استوار نشود و مجلس بازنگردد دست از جنگ نخواهیم کشید و تا آخرین نفس مقاومت خواهیم کرد تا کشته شویم.

چند نفر از تجار ایرانی که طرفدار روسها بودند به‌میان افتادند که شاید به‌نحوی آن مرد پاکدل را راضی به‌تسلیم کنند ولی ستارخان بطور روشن و صریح گفت مطلب همان است که گفتم. قنسول روس خشمگین و کله خورده مراجعت کرد و حتی می‌گویند خداحافظی هم نکرد.

روز بعد این ملاقات مستبدین با سرسختی به‌سنگرهای مجاهدین حمله کردند ولی مجاهدین پایداری نمودند و با یک حملهٔ دلیرانه آنها را عقب راندند و قسمتی از شهر را تصرف کردند منجمله خانهٔ مجتهد را تصرف نموده و آتش زدند.

نعش یکی از مشروطه‌خواهان را که مستبدین کشته و آتش زده بودند در همان مکان پیدا می‌کنند و برای تحریک مردم نعش را روی تخته گذارده و در کوچه وبازار می‌گردانند و فریاد می‌کنند اینست رفتار دشمنان مشروطه با مردمان بیگناه.

مردم خشمگین شده میرزا محمدآقا برادر امام جمعه را به‌چنگ می‌آورند و او را می کشتند.

عزل مخبرالسلطنه و نصب عین‌الدوله

مخبرالسلطنه تازمانی که مجلس به‌توپ بسته نشده بود با کمال مهربانی با مردم رفتار می کرد و از مشروطه‌خواهان طرفداری می‌نمود ولی همینکه خبر ویرانی مجلس به‌تبریز رسید و جنگ میانهٔ دوطرف آغازشد او خود را از کارها کنار کشید و بیشتر جنبهٔ بی‌طرفی اختیار کرد و کوشش بسیار نمود که شاید صلح وصفایی میان دودستهٔ مخالف به‌وجود بیاورد ولی کوشش او بجایی نرسید و برطبق امر محمدعلیشاه معزول گشت و عین‌الدوله بجای او والی و فرماندهٔ کل قشون آذربایجان گردید.

مخبرالسلطنه بچابکی دست و پای خود را جمع کرده و از راه قفقاز رهسپار اروپا شد.

جمعی از مشروطه‌خواهان می‌گفتند که حق این بود مخبرالسلطنه در تبریز می‌ماند و اعتنایی به‌حکم محمدعلیشاه نمی کرد و رهبری مشروطه‌خواهان را عهده‌دار می‌شد و میدان را تسلیم مرد مستبد و بدخواهی چون عین‌الدوله نمی کرد.

شاید اگر مخبرالسلطنه مطابق آرزوی مشروطه‌خواهان رفتار کرده بود بسیاری از مشکلات پیش نمی‌آمد و عاقبت کار وضع دیگری پیدا می کرد.

انتخاب عین‌الدوله به‌سمت فرماندهی کل قشون یک ضربهٔ سختی به‌روحیه مشروطه‌خواهان تبریز فرود آورد و آنها را بیش از پیش مضطرب و پریشان‌خاطر نمود.

ما در کتاب اول این تاریخ بقدر کافی از حالات و اخلاق عین‌الدوله سخن گفتیم و سرسختی و طبع استبدادی او را برای خوانندگان شرح دادیم اینک همان مرد با یک اردوی مکمل که در نیم قرن سابق نظیر آن در ایران ساخته و آماده نشده بود با قدرت و اختیار کامل برای سرکوبی مشروطه‌خواهان تبریز حرکت کرده بود.

محمدعلیشاه برای تشکیل اردویی که رهسپار آذربایجان شد بحدی سعی و کوشش کرد که از هرجهت کامل و مجهز باشد که حتی شخصاً به‌جزئیات امور آن قشون کشی رسیدگی می کرد.

بمحض آنکه خبر قیام تبریز به‌تهران رسید بلادرنگ به‌تشکیل یک اردوی بیست هزارنفری پرداخت، این قشون مرکب بود از زبده‌ترین و جنگجوترین قبایل و عشایری که در ایران بودند.

عده‌ای از بهترین سواران بختیاری به‌ریاست امیرمفخم و سردارجنگ وعده‌ای از سواران سنجابی و کلهر و از سواران جنگجوی لرستان و چند فوج سرباز سوارشاهسون و هزارنفر قزاق به‌ریاست صاحبمنصبان روسی.

عده‌ای تفنگچی و سوار تنکابنی و مازندرانی که تحت امر مستقیم نصرالسلطنه که بعداً از اردوی عین‌الدوله جدا شده و راه مخالفت پیش گرفت و به‌مشروطه‌خواهان ملحق شد در این اردو شرکت داشتند.

محمدعلیشاه در آن روزها آنچه پول به‌دست می‌آورد خرج تشکیل و تجهیز این اردو می‌کرد و برای ریاست آن عین‌الدوله را که زمانی صدراعظم مقتدر و دشمن سرسخت مشروطه بود انتخاب کرد.

باید تذکر بدهم که اکثرایلات و عشایر آذربایجان هم که محمدعلیشاه درخفا برای حمله به‌تبریزآماده کرده بود باید برعدهٔ این اردو افزود بعضی از مطلعین می‌گویند زمانی رسید که قشونی که تحت فرمان عین‌الدوله اداره می‌شد از چهل هزارنفر تجاوز می‌کرد.

بعلاوه چند اردوی دیگر در آذربایجان به‌ریاست خوانین متنفذ تشکیل شده بود که پیش از عین‌الدوله دشمن مشروطه‌خواهان بودند ولی چون مایل بودند استقلال خود را حفظ کنند و تحت سلطهٔ عین‌الدوله قرار نگیرند جداگانه با مردم تبریز وارد جنگ شدند اگرچه عدهٔ قشون عشایری را نمی‌توان بطورتحقیق تعیین کرد ولی بطوری که مطلعین می‌گویند جمعیت آنان از بیست هزارنفر تجاوز بود.

چیزیکه مایهٔ خوشبختی و عامل عمدهٔ موفقیت مجاهدین مشروطه‌خواه شد این بود که ارک دولتی دردست آنها بود و همینکه مخبرالسلطنه از کار برکنار شد ذخایر و قورخانهٔ دولتی به‌دست مجاهدین افتاد و آنها توانستند خود را مسلح نموده درمقابل دشمن پایداری کنند.

درنتیجهٔ پیشرفتی که مجاهدین در همان روزهای اول کردند عده‌ای ازمشروطه‌خواهان و مجاهدین که از ترس و یا از یأس راه فرار پیش گرفته بودند و اسلحه را کنار گذارده به‌خارج شهر رفته بودند و یا درخانه‌ها مخفی و منزوی شده بودند امیدوار و تشجیع شده تدریجاً به‌قوای ستارخان ملحق شدند و طولی نکشید که یک هستهٔ مقاومت کوچک ولی متحد و ازجان گذشته درقسمتی ازشهر تبریز تشکیل شد.

ناگفته نماند که عدهٔ قلیلی از آزادیخواهان قفقاز که بیش از پنجاه نفر نبودند تک‌تک برای یاری به‌مشروطه‌خواهان به‌تبریز آمده و در تحت فرماندهی ستارخان قرار گرفته بودند و در همان روزهای اول جنگ چنان مقاومت و شجاعت ازخود نشان دادند که موجب امیدواری مشروطه‌خواهان شد و اطمینان پیدا کردند که آزادیخواهان قفقاز که از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب‌سوسیال دمکرات روسیه الهام می‌گرفتند در این جنگ حیاتی میان استبداد و آزادی آنها را تنها نگذارده تاحد امکان به‌این نهضت مقاومت تبریز کمک و مساعدت خواهند کرد.

حمله بیوک خان

بیوک خان پسر رحیم خان معروف در چهارم جمادی الاول با چهارصد سوار وارد تبریز شد و در باغ صاحب دیوان سکنی گزید و راه قنوات و کاروانهایی که آذوقه به‌شهر می‌آوردند بست بطوری که شهر گرفتار کمی خواروبار شد و همینکه وضعیت خود را مستقر نمود غفلتاً به‌طرف باغمیشه که یکی از محلات تبریز بود حمله برد و صدها خانه و کاشانه را ویران نمود و جمعی را کشت و آنچه بدست آورد به‌یغما برد.

فردای آنروز مجدداً بیوک خان با سواران خود در حالی که از صدها نفرتفنگچی شهری تقویت و یاری می‌شد به‌طرف خیابان که دردست باقرخان بود و در آنجا یک‌عراده توپ قرار داده و سنگرها ساخته بودند هجوم آورد باقرخان به مجاهدینی که در تحت امرش بودند دستور داد که تا حکم شلیک نداده از تیراندازی خودداری کنند و حتی‌الامکان خود را در سنگرهاتشان ندهند سواران بیوک که از بادهٔ فتح روزگذشته وغارتی که بدست آورده بودند سرشار بودند بدون ملاحظه و احتیاط به‌طرف خیابان و سنگرهای مجاهدین هجوم بردند و فاتحانه پیش رفتند که از طرف باقرخان دستورشلیک داده شد چند توپ درمیان سواران مهاجم انداخته شد و تلفات زیادی به‌آنها وارد آورد بیوک با سوارانش شکست خورده راه فرار پیش گرفتند و میدان را به‌دست حریف دادند مورخین و کسانی که در آن جنگ شرکت داشته‌اند می‌گویند که عدهٔ تلفات سواران بیوک‌خان از هفتاد تن متجاوز بود.

ولی متأسفانه درهمان ساعاتی که باقرخان با مجاهدینی که در تحت امرش بودند درجنگ بود و شاهد فیروزی را درآغوش گرفته بود غفلتاً سواران مرندی و قره‌داغی که در دوه‌چی بودند از موقع استفاده کرده به‌هجوم پرداخته و قسمتی از شهر را تصرف کردند و آنچه خانه و مغازه و دکان درسر راهشان بود یغما کردند و کشتار وحشتناکی نمودند و تا نزدیک بازار رسیدند و تا غروب عملیات وحشیانهٔ خود را ادامه دادند و پس از غروب آفتاب به‌محل خود بازگشتند.

رحیم خان درچه کاربود

من در مجلدات پیش شرح بیدادگریهای رحیم‌خان را در آذربایجان به‌دستور محمدعلیشاه و رفتنش به‌تهران ومحبوس شدنش بامر مجلس شورای ملی و فرارش از محبس به‌دستیاری محمدعلیشاه و فریب دادن طباطبائی و رفتنش به مجلس و قسم خوردنش در اطاعت از مشروطیت و فرارش به‌تبریز و رفتنش به‌انجمن ایالتی و مطمئن کردن انجمن به‌هواخواهی ازمشروطه و پول و اسلحه گرفتن از انجمن ایالتی رابه تفصیل نگاشتم.

اینک رحیم خان به دستور محمدعلیشاه در مرکز قراجه‌داغ سکنی کرده و به‌جمع‌آوری سوار و استعداد با همان پول و اسلحه‌ای که از مشروطه خواهان تبریز گرفته بود می‌پردازد و خود را برای مقابله و از میان بردن مشروطه که به‌قرآن قسم خورده بود از آن طرفداری کند آماده می کند.

رحیم‌خان که خطرناکترین و محیل‌ترین و مقتدرترین دشمنان قیام تبریز بود خیال می کرد با فرستادن بیوک خان پسرش و چهارصد سوار زبده و کمک قوایی که در اختیار انجمن اسلامی و مستبدین تبریز بود میتوان کانون آزادی را که درگوشه‌ای از شهر تبریز بوجود آمده بود خاموش کنند و قوهٔ ناچیز مجاهدین را که از چند صد نفر تجاوز نمی کرد متفرق کرده ازمیان بردارند.

ولی خبر شکست سوارانی که در تحت فرماندهی بیوک خان بودند و تلفات خوفناکی که به‌آنها وارد شده بود این مرد شقی را بی‌نهایت خشمگین کرد و بدون فوت وقت به‌تشکیل یک اردوی چندین هزارنفری برای حمله به‌تبریز پرداخت.

ورود رحیم خان با یک اردوی مکمل و مسلح با توپ و تفنگ و سواران جنگجو و انتقام‌جو همانطوری که مستبدین را بی‌نهایت شاد و امیدوار کرد تسمه ازگردهٔ مشروطه‌خواهان کشید و آنها را بی‌نهایت مأیوس و ترسناک گردانید، و اهمه از رحیم خان بحدی بود که مردم خیابان به‌تحریک حاجی ابراهیم آقا صراف که تبعهٔ روس بود و چند نفر دیگر باقرخان را ترسانیده و او را متقاعد کردند که مقاومت در مقابل دشمن بیدادگر جز خود و مردمان بی‌گناه را به‌خطر انداختن فایده‌ای ندارد و برای حفظ جان خود و مردم خیابان که در سرراه حملهٔ رحیم خان قرارگرفته بود بهترین راه چاره تسلیم و تمکین است.

این مردمان بددل و بدخواه به‌درجه‌ای دردل سادهٔ باقرخان وسوسه کردند که او را راضی به‌تسلیم نمودند.

باقرخان یک توپ و مقداری تفنگ به‌باغ شمال که مقر فرمانفرمایی رحیم‌خان بود فرستاد و سنگرها را رها کرد و مجاهدینی که اطرافش بودند و سنگرهای خیابان را محافظت می کردند، متفرق شدند.

رحیم‌خان و اسلامی‌نشینان کارتبریز را تمام شده می‌پنداشتند، مردم بیرقهای سفید درسردرخانه‌ها برافراشتند و رجال کهنه کار و منافق و اشخاص ترسو راه باغ شمال را پیش گرفتند و مژده دادند که کار تمام شد و قیام مشروطیت برای همیشه از پا درآمد و چراغ آزادی خاموش گردید، و این مرد که یکی از مستبدین سرسخت و مورد اعتماد محمدعلیشاه بود موقتاً تا ورود عین‌الدوله و اردوی اعزامی به‌تبریز به‌سمت نیابت ایالت انتخاب شد.

برای آنکه بتوانم وضع آن روز تبریز را درنظر خوانندگان این تاریخ مجسم کنم و

امیدواری کامل مستبدین را به کامیابی و موفقیت خود نشان بدهم، بهتر دانستم تلگرافی را که درچند صفحه مقتدرالدوله نیابت ایالت به‌محمدعلیشاه کرده در اینجا نقل کنم.

تهران — عرض جواب به‌خاکپای جواهرآسای اقدس اعلی ارواحنافداه تصدق خاکپای جواهرآسای اقدس همایونت شوم دستخط جهان مطاع مبارک زیارت شد راپرت از دیروزکه دوشنبه بود طرف عصر سردار نصرت آمده وارد باغ شمال شد و این غلام جان‌نثار به‌اتفاق سهام‌الدوله رفته با او ملاقات و تا دوساعت از شب گذشته در آنجا به ترتیب اجرای اوامر مقدسه مشغول بود همانطورکه مقرر فرموده به‌شکل نظامی به کوچه‌ها وگذرها سوارگذاشته شد که هر کس را با اسلحه ببینند گرفتار و اسلحه راضبط نمایند و از اتفاقات حسنه این است که دیشب پسر میرنصیر دچار سوارها شده از طرفین تیراندازی کرده مشارالیه تیر خورده به‌درک واصل گشته. چون مسجد صمصام خان‌در حدود ارمنستان و به‌قنسولخانه نزدیک است هنوز صلاح نشده که قوهٔ قهریه در منع اجتماعات آنجادر همان نقطه استعمال شود ولی درگذرگاه‌های آن مسجد سوار و استعداد گذاشته شد و تا این ساعت که ظهرسه‌شنبه است کسی به‌مسجد آنجا جمع نشده، یک ساعت قبل برادر و پسرعلی‌مسیو هم گرفتاروبحبوس شدند و انشاءالله از اقبال بی‌زوال اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی ارواحنافداه موجبات دفع اشرار و انتظام شهر به‌زودی فراهم خواهد شد فعلا این غلام در دیوانخانه‌شب وروز با اجرای کار به‌انجام اوامر مقدس مشغول و سردار نصرت در باغ مواظب اجرای مأموریت خود و آنی از همدیگر غفلت نداشته همگی جان درکف گرفته به‌جان‌نثاری اشتغال داریم چیزی که اسباب نکث کارها و اختلال امر خبازخانه و غیره شده بی‌پولی است آن ده‌هزار تومان حواله گمرک هم هنوز نرسیده حاجی‌ابراهیم هم بواسطهٔ بستن بازار پول ندارد هرگاه معجلا وجهی مرحمت می‌شد کار خوب پیشرفت می کرد همانطورکه دیروز به‌عرض خاکپای مقدس رسانده بازهم تذکاراً جسارت می‌نماید که اجتماعات درمسجد صمصام و بعضی مفاسد دیگر تماماً ناشی از تحصن بصیرالسلطنه و اجلال‌الملک در قنسولخانه است و تا دفع آنها از آنجا نشود ریشهٔ فساد قطع نخواهد شد امر فرمایند بهرطور هست به‌دفع و تبعید آنها ازآنجا پرداخته شود.

غلام‌جان‌نثار(منوچهر)

در همین گیرودارکه اکثر مردم کار را ازکار گذشته می‌دانستند و عقیده داشتند که ستارهٔ مشروطه در تبریز افول کرد و چشمهٔ نوری که ازگوشهٔ شهر تبریز روشنایی می‌داد خاموش شده و ظلمت سرتاسر این را بکلی فراگرفته، فقط کسی که درمقابل یأس و ناامیدی و قدرت طرف مقابل سپرنینداخت و مرعوب نشد و تسلیم نگردید ستارخان و مجاهدین از جان گذشته بودند که گرد او جمع شده بودند و سربرکف دست گرفته

تصمیم داشتند تا آخرین نفس بجنگند و از حق ملت و آزادی دفاع کنند.

در همین روز مستبدین به‌خانهٔ علی مسیو که یکی از رهبران نهضت آزادی آذربایجان بود حمله بردند و خانهٔ او را خراب و آنچه داشت به‌یغما بردند و دوپسرش را هم اسیر کردند، علی‌مسیو که دایماً با ستارخان در تماس بود و دوش به‌دوش او همراه پسرانش



کربلایی علی مسیو

می‌جنگید نه فقط از این پیش آمد زبون نشد بلکه خم به‌ابرو نیاورد و بیش از پیش در راه نجات مشروطیت دلاوری از خود نشان داد. در آن روزهای وحشت‌زا فقط محلهٔ امیرخیزی وچند کوچه و برزن اطراف آن دردست مشروطه‌خواهان بود و سایر نقاط شهر رامستبدین اشغال کرده بودند و نقاطی را که اشغال نشده بود مردم از ترس بیرق سفید افراشته بودند، ستارخان با عدهٔ معدودی مجاهد تفنگ در دست راه کوچه‌ها و برزنها را در پیش گرفت و هر کجا بیرق سفید برسردرخانه‌ها دید پایین آورد و درظرف چند ساعت قسمت مهمی ازشهر را از آثار انجمن اسلامی پاک کرد و در بعضی نقاط که مردم ترس داشتند عده‌ای مجاهد برای حفاظت آنها گماشت.

شکست و فرار رحیم‌خان

سواران و سربازانی که در تحت فرمان رحیم‌خان بودند روز و شب در کوچه و بازار به‌یغماگری و آزار مردم می‌پرداختند و کار بیشرمی و افسارگسیختگی را بجایی رسانیدند که مردم بی‌طرف و پدران خانواده‌ها بیچاره و مضطرب شده در صدد راه نجات خود و خانوادهٔ خود از این بلای عظیم افتادند و بناچار به‌چند مسجد که مأمن بیچارگان است پناه بردند چون همه در این بدبختی شریک بودند در ظرف چند ساعت مساجد مملو از جمعیت شد.

خطبای ملت و آزادیخواهان که در کمین چنین موقعی بودند خود را به‌مساجد رسانیدند و منبر رفتند و مردم را مخاطب قرارداده چنین گفتند: «ای مردم این جماعت که دست بیرحمی به‌جان و مال و ناموس شما دراز کرده قشون محمدعلیشاه است که می‌خواهد عدالت و آزادی را که ما به‌قیمت یک‌سال مجاهدت بدست آوردیم از ما بگیرد امروز که دولتیها هنوز فاتح نشده‌اند و هنوز در مقابل خود صفی محکم از آزادیخواهان را می‌بینند با شما مردم بیچاره و بی‌پناه اینطور بی‌رحمانه و بی‌شرفانه معامله می‌کنند هرگاه فاتح بشوند خدا می‌داند به‌روزگار شما چه خواهند کرد.» مردم که از رویهٔ قشون دولتی بی‌نهایت آزرده‌خاطر بودند راه خیابان را که مرکز مشروطه‌خواهان بود پیش گرفته و به‌باقرخان گفتند ما این محل را سنگر می‌کنیم و با قشون وحشت و بی‌رحمی می‌جنگیم تا کشته شویم و یا جان و مال خود را از شر آنها نجات بدهیم.

باقرخان که به‌واسطهٔ رفتار نابخردانه‌ای که کرده بود فوق‌العاده پشیمان و سرافکنده شده بود و مجاهدینی که اطرافش بودند می‌خواستند موقعی به‌دست بیاورند و آن خبطی را که کرده بودند ولو باخون خود باشد جبران نمایند از این که یک‌عده‌مردم بی‌اسلحهٔ بازاری و کاسب و آخوند می‌خواهند سنگربندی کنند و برای حفظ شهر و هموطنان خود جنگ کنند خونشان به‌جوش آمد و فریاد کردند مگر ما مرده‌ایم که کنار بایستیم و بگذاریم شما جنگ کنید. خواهید دید که ما حق کسانی را که اینهمه‌بی‌احترامی به‌ملت کرده‌اند کف‌دستشان خواهیم گذارد.

مردم متفرق شدند و مجاهدین در تحت ریاست باقرخان مجلسی آراستند و به‌گفتگو پرداختند و متفق‌العقیده شدند که چون رحیم‌خان از بادهٔ غرور و غفلت مست و مدهوش است و ما را بقدری ضعیف و از میان رفته می‌داند که تصور نمی‌کند به‌او حمله کنیم بهتر اینست که برای نجات مشروطیت و حفظ ملت و مردم تبریز و به‌جبران خطایی که درگذشته کردیم از خودگذشتگی و شهامتی از خود نشان بدهیم و رحیم‌خان را غافلگیر کرده به‌او حمله کنیم اردو و دستگاهش را متفرق سازیم.

باقرخان و مجاهدین در اجرای این امر عهد وپیمان بستند و در خفیه بدون آنکه کسی مطلع بشود وسایل کار حمله را فراهم کردند و همینکه پاسی از شب گذشت

بی‌سروصدا تفنگ دردست به‌طرف باغ صاحب دیوان که محل اقامت رحیم‌خان بود روانه شدند و غفلتاً از دو طرف، باغ و نقاطی را که سوارهای رحیم‌خان اردو زده بودند مورد هجوم و شلیک قرار دادند.

این حمله بطور ناگهانی و با نقشهٔ ماهرانه انجام شد و رحیم‌خان و کلیه اتباعش غافلگیر شده برای نجات خود بدون آنکه بتواند مقاوست مهمی از خود نشان بدهند سرو-پای برهنه راه فرار را پیش گرفتند و تمام آذوقه و ذخیره و توپی که باقرخان تسلیم کرده بود و عده‌ای اسیر به‌دست مجاهدین می‌افتد.

بعد از این موفقیت مجاهدین بافریاد زنده‌باد مشروطیت به‌طرف شهر مراجعت می‌کنند، این فیروزی و یا بهتر بگوییم این موفقیت اوضاع مشروطه‌خواهان را درمقابل مستبدین بکلی تغییر داد.

کفهٔ ترازوی ملیون بنای چریدن را گذارد و کسانی که مأیوس و ناامید بودند امیدوار شدند سوء رفتار قشون دولتی، مهربانی و از خود گذشتگی مشروطه‌خواهان وفرار رحیم‌خان سبب شد که‌عده زیادی به‌طرفداری مشروطه‌خواهان برخاستند.

چون انجمن ایالتی را غارت کرده و بیرق آنرا پاره کرده بودند ستارخان بدست‌خود یک بیرق بزرگ برسر در انجمن با تشریفات زیاد برافراشت و از آنروز قیام تبریز جنبهٔ عمومی به‌خود گرفت و با جنگ و گریزهای کوچک قسمت مهمی از شهر بدست مشروطه-خواهان افتاد. چون آمار صحیحی ازعدهٔ کشتگان درحمله‌ای که به‌اردوی رحیم‌خان شد در دست نیست در این باب اظهار عقیده نمی‌کنم و فقط به‌گزارش یکی از مجاهدین به‌نام عبدالعظیم که می‌گفت در آن شبیخون شرکت داشته و از جنگجویان بود قناعت می‌کنم، به‌گفتهٔ او عدهٔ مقتولین و کسانی که مشرف به‌موت بودند در حدود سیصدنفر بوده است.

اقدام به‌تشکیل و تنظیم قشون ملی

تا این زمان قشون ملی عبارت بود از یکعده مجاهد فداکار و از جان گذشته که بدون انضباط و تشکیلات منظم تفنگ دردست گرفته ازمشروطیت دفاع وجنگ می‌کردند. تفنگهای این افراد متعلق به‌خود آنها بود و بعضی با فروش لانه و کاشانهٔ خود اسلحه تهیه کرده بودند، لباسهای آنها همان لباسهای معمولی بود و مخارجشان هم برعهدهٔ خود آنها بود، با اینکه بسیاری از مجاهدین به‌زحمت قادر به تحصیل نان و پنیری بودند با بردباری وگاهی با شکم گرسنه تحمل مصائب جنگ را می‌نمودند و بردشمن پشت نمی‌کردند و ازفقر و بیچارگی خود شکایت نداشتند.

بعد از شکست رحیم‌خان و اتباعش وجه کارها تغییر کرد و امید و اطمینان کامیابی دردلها پیدا شد، هرروز عدهٔ زیادی داوطلب از شهر و اطراف به‌قشون ملی

می‌پیوستند حتی عدهٔ زیادی از مشروطه‌خواهان شهرستانها بالاخص مشروطه خواهانی که در جنگ مجلس شرکت کرده بودند و یا توفیق شرکت در آن جنگ برای آنها دست نداده بود و قلباً ناراضی بودند که به‌وظیفهٔ ملی خود عمل نکرده و حقوقی که در راه آزادی برعهده‌شان بود ادا نکرده‌اند راه تبریز را پیش گرفتند و وارد قشون ملی شدند، بطوری که در اندك زمانی عدهٔ مجاهدین به‌چندین هزار نفر رسید.

اداره کردن چندین هزار نفر افرادی که هیچوقت مشق نظامی نکرده و از مقررات و انتظامات سربازی روحشان فرسنگها دور بود و هریک، یک نوع استقلال فکری و شخصی برای خود قایل بود کار بسیار مشکلی بود و هرروز برای ستارخان که‌فرماندهٔ کل بود و همه از او اطاعت می کردند دشواریهایی به‌وجود می‌آورد.

چون ادامهٔ این وضع غیرممکن و محال بود سران مجاهدین و افراد برگزیدهٔ ملیون بر آن شدند تشکیلاتی به‌قشون بدهند و مقررات و انتظاماتی میان آنها برقرارنمایند متأسفانه در میان رؤسای مجاهدین هم افرادی که به‌فنون نظام و سربازی آگاه باشد بسیار کم بود اگر چند نفری هم بودند معلومات زیادی نداشتند.

بهرحال مجاهدین را به‌دسته‌های کوچك تقسیم کردند و ریاست دودسته را به‌عهدهٔ یک‌فردی که در جنگها لیاقت و شهامت از خود نشان داده و بر دیگران برتری و ریاست معنوی پیدا کرده بود واگذار کردند و هردسته را مامور محافظت یک‌سنگر و یا یک محله و یا یک کوچه نمودند و به‌این ترتیب توانستند حدود مسئولیت و وظایف قسمتها را معین نمایند.

به‌مجاهدینی که تفنگ نداشتند و یا تفنگ سرپر وبی‌مصرف دردست‌داشتند تفنگ دولتی که از ذخیره بدست آورده بودند دادند ولباس متحدالشکل برای آنها تهیه کردند و برای تأمین زندگی هریک جیره و مواجب ناچیزی معین نمودند و بدین ترتیب سروصورتی به‌قشون ملی دادند و انتظاماتی برقرار کردند. بالاتر قوه‌ای که مجاهدین را به‌اطاعت و انجام وظیفه وادار می کرد اطاعت از ستارخان بود، این مرد که در سایهٔ شجاعت و یا کدلی رهبری نهضت و فرماندهی قشون ملی را پیدا کرده بود بواسطهٔ حسن‌سلوك و آزاد منشی و پیش قدم شدن در جنگها و استقبال از مخاطرات چنان محبوبیت در میان افراد قشون ملی پیدا کرده بود که همگی اطاعت از اوامر او را واجب و لازم و وظیفهٔ وطن‌خواهی ملی و ملت دوستی خود می‌دانستند.

مشکل دیگری که در پیش بود تأمین مخارج این اردوی چندین هزارنفره بود. خوشبختانه حس فدا کاری مردمان ثروتمند تبریز و علاقمندی آنها به‌موفقیت و ترس از هجوم قشون وحشی ایلات و عشایر و نجات از قتل و غارت دسته های غارتگر و ایماتی که اکثر آنها به‌مشروطیت داشتند سبب شد که از بذل مال ولو هرقدر سنگین باشد دریغ نکنند و هر فردی به‌اندازهٔ استطاعت خود در این امر ملی کمک کند بهمین منظور

صندوقی برای جمع آوری اعانه و تنظیم و پرداخت بودجهٔ قشون در تحت ریاست چند نفر معتمد درستکار بوجود آوردند و هریک از متمولین بلکه اشخاص متوسط الحال در ماه مبلغی اعانه به‌صندوق پرداختند، شوق و علاقهٔ جمعی از تجار در این راه‌خیر وسلی بحدی بود که می‌گویند بعضی از آنان پس از خاتمهٔ جنگها ورشکست شدند و بعضی دیگر قسمت مهمی از ثروت خود را در این راه با رضایت خاطر از دل و جان فدا کردند.

بدین ترتیب نظم قشون و بودجهٔ آن برقرار و مدت یک‌سال پایدار ماند و قشون ملی مشروطه‌خواهان تبریز به‌موفقیتهایی نایل شد که موجب تعجب و ستایش ملل جهان گشت و آوازهٔ فداکاری و شجاعت سربازان ملی تبریز گوشزد عالمیان گردید.

ادامهٔ جنگ

رحیم‌خان پس از اینکه در یک فرسخی شهر مستقر و اردوی خود را برقرار کرد و فهمید که دشمن سرسخت‌تر از آنست که تصور می‌کرده به‌جبران توهینی که به‌او وارد آمده و او را نه فقط درآذربایجان بلکه در تهران رسوا و سرافکنده کرده بود با یک سرسختی به‌جمع آوری افراد و استحکام اردوی خود برآمد و توپها را در نقاط مرتفع قرار داد و مراکز مهم ملیون را هدف بمباران دائمی ساخت و سپس به‌تهیهٔ یک هجوم دسته جمعی برای اشغال سنگرهای مجاهدین پرداخت.

قشون ملی هم که نقاط حساس و مرتفع را در اختیار داشتند سنگرهای محکم بستند و توپها را بر باروها استوار کردند و جواب توپ را با توپ دادند، این جنگ تا اول مرداد ادامه داشت و هیچیک از دوطرف نتوانست پیشرفتی بکند و به حریف دست یابد.

یک واقعهٔ جانگداز

مردم شهر که از صدای توپ و تفنگ و ادامهٔ جنگ و کمی آذوقه و بسته شدن بازارها و از میان رفتن کسب و کار خسته شده بودند برای طلب صلح وصفا یک هیئت دوهزارنفری به‌ریاست عده‌ای از سادات و اهل علم و معمرین به‌اسلامیه فرستاده و با رؤسای مستبدین مخصوصاً روحانیون و خوانین وارد مذاکره شده که شاید موفق بشوند به‌این خونریزی و دودستگی خاتمه بدهند. این جمعیت انبوه دوهزارنفری در حالیکه سادات و ملاها درجلو و قرآن دردست و یا صاحب‌الزمان گویان به‌طرف اسلامیه که مرکز مستبدین بود روانه شدند، هنوز مسافت زیادی با اسلامیه فاصله داشتند که مورد هجوم و شلیک وحشتناک فراوان اسلامیه واقع شدند و عده‌ای چون برگ خزان به‌زمین ریختند و سایرین پابه‌فرار گذاردند عدهٔ مقتولین این فاجعه بیش از چهل نفر وعدهٔ مجروحین ازصد نفر تجاوز می‌کرد. این حادثه سبب شد که مردم شهر

تبریز که تا آن زمان بی‌طرفی اختیار کرده بودند بفهمند که با چه مردم سنگدل و بی‌رحمی سروکار دارند و هرگاه زن و فرزند و هستی آنها به‌دست آن بی‌رحم‌ها بیفتد چه روزگاری خواهند داشت در نتیجهٔ این اقدام عدهٔ بسیاری از کسانی که تا آن تاریخ بی‌طرفی اختیار کرده بودند به‌طرف مشروطه‌خواهان متمایل شدند و برای کامیابی و موفقیت قشون ملی مساعدتهای ذیقیمت نمودند.

در همان روزها که رحیم‌خان با سرسختی هرچه تمامتر با ملت ستمدیدهٔ تبریز در جنگ بود و از هیچ نوع بی‌رحمی فروگذار نمی‌کرد تلگراف ذیل را دریافت نمود و آن مردجانی را بیش از پیش در بی‌رحمی و قساوت تشویق نمود.

تلگراف محمدعلیشاه به‌رحیم‌خان

رحیم‌خان سردار نصرت دستورالعملهای شفاهی که وقت حرکت از تهران فرمودیم البته فراموش نکرده حال هم دستورالعمل می‌دهم که در سرکوبی مخالفین دولت از هیچگونه اقدام شدیدی کوتاهی نکنید تا دیگر اهالی فراموش نکنند، از خرابی و قتل و غارت شهر چیزی فروگذار مکن تا موجب عبرت همه بشود تو نزد احدی مسئول نیستی همانطوری که کلنل لیاخوف در تهران عمل کرد تو باید در تبریز عمل کنی. هرقدر زودتر مخالفین را سرکوبی کنی و شهر را امن کنی بیشتر مورد مرحمت ما قرار خواهی گرفت رعیت باید در مقابل احکام دولت تسلیم باشد با ژنرال قنسول روس مشورت کن و اهمیت به‌تحصن نده و بهیچ بشمار.

محمدعلیشاه قاجار

مدت یازده ماه همه روزه میان مشروطه‌خواهان و اردوی دولتی بلاانقطاع جنگ بود.

شرح تفصیلی زد وخورد و جنگهای یازده‌ماهه از حوصلهٔ این تاریخ خارج است و نوشتن جزرومدهایی که در این یازده‌ماه در میدان جنگ پیش آمد فرصت بسیار لازم دارد اینست که ما در این تاریخ به‌شرح جنگهای بزرگ که در تقدیرات طرفین تأثیر بسزایی داشته قناعت می‌کنیم و نیز از پیش آمدهای وقایع فوق‌العاده که قابل ضبط در تاریخ است گفتگو می‌کنیم و اوضاع اجتماعی و اخلاقی مردمی راکه در آن نهضت بزرگ شرکت کرده بودند از نظر دور نخواهیم داشت.

قتل ملا امام وردی

این مرد یکی از روحانیون غیرتمند و مؤمن به‌مشروطه بود و برای تبلیغ و جمع‌آوری ایل شاهسون و مردم اردبیل به طرفداری مشروطه به‌آن سامان رفته بود و گروهی را گرد خود جمع کرده و یک کانون آزادیخواهی در آن شهر بوجود آورده بود.

مستبدین که کینهٔ سختی از او دردل داشتند و از فعالیت او نگران شده بودند غفلتاً درخانهٔ او ریخته گرفتارش کردند و به‌گناه مشروطه‌خواهی دارش زدند.

انتشار خبر مشروطیت عثمانی در تبریز

چون وعده کردیم که عواملی که موجب تقویت یا تضعیف روحیهٔ طرفین می‌شد بطور مختصر در این تاریخ بنگاریم ناگفته نمی‌گذاریم که انتشار خبر انقلاب عثمانی و موفقیت مشروطه‌خواهان و شکست مستبدین و دستگیر شدن و خلع سلطان عبدالحمید و اعلام حکومت مشروطه تأثیر فوق‌العاده خوبی در روحیهٔ مشروطه‌خواهان و مجاهدین تبریز نمود و آنها را بیش از پیش امیدوار و به‌پایداری تشویق کرد مخصوصاً تلگرافاتی که از انجمن سعادت اسلامبول می‌رسید وقایع را با آب و تاب بیشتر ازآنچه حقیقت داشت جلوه‌گر می‌ساخت.

طبعاً همانطوری که مشروطه‌خواهان از این خبر فرح‌بخش خوشحال و امیدوار شده بودند و عشایری که با کشور عثمانی همجوار بودند و خیال می کردند که عنقریب قشون فاتح ملی عثمانی به‌یاری مشروطه‌خواهان تبریز خواهند رسید بسیار نگران شده بودند و چند روزی به‌ظاهر با آزادیخواهان تبریز دم از صلح وصفا می‌زدند.

افتادن قورخانه بدست اسلامیه

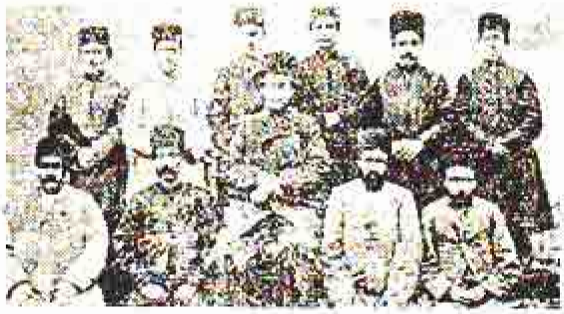
بطوری که سابقاً تذکر دادیم موقعی که فرمانفرما والی آذربایجان برای امنیت و سرکوبی ایلات متمرد و جلوگیری از قشون عثمانی که به‌خاک ایران تجاوز کرده بود یک اردو از چندین هزارنفر با تجهیزات تهیه و روانهٔ مراغه شد چون نمی‌خواست یا نمی‌توانست با عثمانیها مقابله و روبرو بشود چندی در آن دیار زیست تا اینکه ازطرف محمدعلیشاه معزول و رهسپار تهران گشت و قورخانه‌ای که همراه داشت همانطور دست نخورده در مراغه گذارد.

پس ازقیام تبریز اسلامیه نشینان بدستیاری سیدهاشم وچندنفر ودیگربه‌قورخانهٔ مذکور دست یافتند و به‌تبریز حمل کردند و در اختیار سواران و سربازانی که درتحت اختیار اسلامیه بودند گذاردند.

درشهر شهرت دادند که شاه برای تقویت نیروی دولتی قورخانهٔ معظمی از تهران

فرستاده که با بکار بردن آن تا چند روز دیگر ریشهٔ مشروطه خواهان کنده خواهد شد.

بهرحال ورود ذخایر مذکور کمک بسیاری به دستگاه استبداد کرد و آنها را برای یک حملهٔ عمومی به‌مشروطه‌خواهان مهیا نمود.



رحیم‌خان و شجاع نظام و ضرغام

در همان روز که قورخانه وارد تبریز شد و میان دسته‌ها تقسیم گشت یک‌عده‌سوار هم از شاهسون به‌یاری اسلامیه وارد تبریز شد و در نتیجهٔ پیدایش این دو عامل جدید سران مستبدین در شب دوشنبه ۴ مرداد جلسهٔ مفصلی آراسته و نقشهٔ جنگی فردا را تهیه کردند و برآن شدند که قشون مهاجم را به‌دو دسته تقسیم کنند یک دستهٔ کوچک به خیابان که درتصرف باقرخان بود هجوم ببرد و دستهٔ بزرگ که یک‌قشون چندین هزار نفری را تشکیل می‌داد به‌سرکردگی رحیم‌خان و شجاع نظام و ضرغام و موسی‌خان و نصرالله‌خان قورچی و سوارهای شاهسون به‌امیر خیز که مرکز اصلی قشون ملی بود و ستارخان شخصاً فرماندهی آنجا را عهده‌دار بود حمله برده و کار را یکسره کنند.

یک جنگ خونین

تا این تاریخ همه روزه میان دوطرف جنگ بود و این جنگها با شلیک تفنگ و توپ آغاز می‌شد و درحدود ده‌بیست نفر از طرفین کشته می‌شدند و پس از چند ساعت سکوت جای صدای تفنگ و توپ را می‌گرفت. علت واقعی عجله در این جنگ دسته‌جمعی این بود که سران قشون استبداد (رحیم‌خان و سایرین) مطلع شده بودند که عین‌الدوله و محمدولی‌خان (سپهسالار) با یک‌قشون مجهز تا چند روز دیگر وارد تبریز خواهند شد و بلافاصله به‌جنگ خواهند پرداخت و در همان حملهٔ اول کار مشروطه‌خواهان را خواهند ساخت و شهر را تصرف خواهند کرد و دراینصورت برای رحیم‌خان و ضرغام و همکارانشان آبرویی باقی نخواهد ماند و اعتبار آنها نزد محمدعلیشاه بکلی از میان خواهد رفت و کوس رسوایی آنها در همه‌جا صدا خواهد کرد این بود که

می‌خواستند که پیش از آنکه عین‌الدوله و قشون دولتی وارد تبریز بشوند مشروطه‌خواهان را شکست بدهند و شاهد فتح و فیروزی را در بربگیرند و در پیش شاه مستبد و دربارگردون مدار و مردم آذربایجان به‌قیمت ریختن خون جمعی آزادیخواه که حق مشروع ملت را مطالبه می کردند، سربلند و سرافراز گردند.

اگر بخواهم بتفصیل ماجرای این جنگ را بنویسم باید نقشهٔ جغرافیای شهر تبریز را با جزئیات آن از نظر خوانندگان بگذرانم تا به‌چگونگی حمله و دفاع وموقعیت طرفین و اهمیت نقاط استراتژیک واقف شوند ولی متأسفانه نه نقشهٔ جغرافیایی شهر تبریز را در دست دارم و نه فرصت اجازه می‌دهد که برای هریک از جنگهایی که پیش آمده وارد جزئیات بشوم.

قشون استبداد به‌قول مورخین و کسانی که در آن شرکت داشته‌اند درحدود هفت‌هزار نفر بود و هزارنفر عمله هم با بیل و کلنگ برای سوراخ کردن خانه‌ها به‌یکدیگر و خراب کردن دیوارها و طاقها و باز کردن وسد کردن معابر همراه داشتند.

نقشهٔ مستبدین این بود که محلهٔ امیرخیزی را از دوطرف محاصره کنند و رابطهٔآن محله را که مرکز اصلی مشروطه‌خواهان بود وستارخان و قسمت عمدهٔ قشونش درآنجا متمرکز شده بود از محلات دیگرجدا کنند و با فشار و هجوم آن کانون اصلی را اشغال نمایند.

طبعاً اگر مرکز اصلی ملیون به‌دست مستبدین می‌افتاد مراکز دیگر شهر ازقبیل خیابان و غیره تسلیم می‌شدند.

صبح زود قشون مهاجم از راه کوچه‌ها و خانه‌ها و پشت بامها به‌طرف مقصود حرکت کردند، آنچه خانه در مسیر آنها بود خراب و بهم متصل و راه دادند، اکثر این خانه‌ها قبلا تخلیه شده بود ولی خانه‌هایی که هنوز مردم درآنها سکنی داشتند مصایب زیادی ازمهاجمین دیدند که بی‌رحم‌ترین اقوام وحشی درحق دشمن خود روا نمی‌دارد.

در حملهٔ اول قشون استبداد موفق شد که خود را به بازارچه اسلامبول که موقعیت مهمی ازنظر دفاع داشت برسانند و آن نقطه را اشغال نمایند، مجاهدینی که آن سنگر را نگاهداری می کردند بیش از بیست نفر نبودند و غافلگیر شدند و راه فرار پیش گرفتند فقط دونفر آنها با کمال شجاعت استقامت کردند و تا آخرین نفس جنگیدند، عاقبت یکی از آنها کشته شد و دیگری که ستار نام داشت دستگیر شد قشون مهاجم آن اسیر بدبخت را که خون ازسروصورتش می ریخت با وضع فجیعی به‌اسلامیه بردند و درمقابل روحانیون اسلامیه نشین سر او را بریدند.

سنگر بازارچهٔ اسلامبول بواسطهٔ اهمیتی که داشت بوسیلهٔ یک توپ محافظت می‌شد و این توپ جایی قرار داده شده بود که مجاهدین می‌توانستند اردوی دولتی را

بمباران کنند.

قشون استبداد توپ را تصرف کرده و با هلهله و شادی به‌طرف اسلامیه بردند و از این فتحی که کرده بودند بخود می‌بالیدند، موفقیتی که نصیب مستبدین شد آنها را جسورتر کرد و به‌طرف سنگرهای مستحکم مجاهدین حمله بردند ولی زمانی نکشید که خود درمقابل شلیک سخت مجاهدین که از طرف ستارخان فرماندهی می‌شدند تاب مقاومت را ازدست داده و راه اسلامیه را پیش گرفتند.

مستبدین بواسطهٔ گرفتن توپ خود را فاتح می‌دانستند ولی حقیقت اینست که قشون استبداد نه فقط نتوانست قسمتی از مواضعی که مشروطه‌خواهان دردست داشتند اشغال کنند بلکه مقداری ازاراضی که درتصرف داشتند ازدست دادند.

آن روزجنگ بدرجه‌ای پرسروصدا بود که گویی روز رستاخیز است صدای هزارها گلولهٔ تفنگ و توپ تمام عمارات شهر را به‌لرزه درآورده بود وگلوله‌هایی که به‌طرف انجمن انداختند مختصر خسارتی وارد آورد ولی ازاعضای انجمن کسی زخمی نشد. دریکی ازکاروانسراها دویست نفرشاهسون از طرف مجاهدین محاصره شدند و مجاهدین می‌توانستند همهٔ آنها را بقتل برسانند ولی با جوانمردی آنها را آزاد کردند، چون به شاهسونها گفته بودند که این مشروطه‌خواهان مسلمان نیستند و خدا و پیغمبر وامام دیگر دارند آن بدبختها به‌مجاهدین می‌گفتند شما را به‌حضرت‌عباس خودتان قسم می‌دهیم ما را نکشید و ما به‌حضرت‌عباس شما قسم می‌خوریم که دیگر پیرامون جنگ با شما نگردیم. اگر چه در اینگونه جنگهای غیرمنظم تعیین عدهٔ تلفات بسیار مشکل بلکه محال است ولی بطوری که بعضی مطلعین که خود درآن رستاخیزحضورداشته‌اند عدهٔ مقتولین قوای مستبدین را در حدود هفتادوپنج نفر می‌نویسند ولی از مجروحین که مسلماً زیاد بوده اسمی نمی‌برند همین مطلعین می‌گویند تلفات مجاهدین نسبت به‌خصم ناچیز بود و از ده‌دوازده نفر تجاوز نمی کرد و علت را اینطور توضیح می‌دهند که چون قشون درحال دفاع بودند و پشت سنگرها قرارگرفته بودند کمتر هدف گلولهٔ طرف قرار می‌گرفتند ولی مهاجمین اغلب سواره بودند و پیاده‌ها هم پناهگاهی نداشتند بدین‌جهت بیشتر کشته و زخمی می‌دادند.

فردای آن روز

مستبدین بواسطهٔ توپی که روز پیش ازمجاهدین گرفته بودند مغرور شده و تلاش می‌کردند که پیش از ورود عین‌الدوله که فاصلهٔ زیادی با تبریز نداشت شاهد فیروزی را درآغوش بگیرند این بود که روز بعد دوباره به‌هجوم پرداختند و راه سنگرهایی که مجاهدین دردست داشتند پیش گرفتند و با تهور وبی‌باکی پیش رفتند، مخصوصاً رحیم‌خان و سوارانش به‌طرف خیابان حمله‌ورشدند و امیدوار بودند با یک

یورش آن ناحیه را از دشمن خالی کنند، در ساعت اول موفقیت و پیشرفت کمی نصیبشان شد ولی عقلتاً به‌مقاومت شدید باقرخان و مجاهدینی که در اختیارش بودند برخورد کردند و با دادن تلفات زیاد حملهٔ آنها متوقف شد ولیکن از پا در نیامدند وهمچنان سرسختی می کردند و به‌جنگ مداومت می‌دادند. چون کار برمجاهدین مشکل شد یکعدهٔ ده‌دوازده‌نفری از مردمان ازجان گذشته با زحمت زیاد از بی‌راهه خود را به‌عقب قشون مهاجم رسانیدند و از عقب سر برآنها شلیک کردند قشون مهاجم که خود را در میان دوآتش دید خیال کرد که قوهٔ معتنابهی از عقب به‌آنها حمله کرده پای استقامتشان سست شد و روبه‌فرار گذاردند.

دسته دیگر با یک‌عراده توپ راه محلهٔ امیرخیزی را پیش گرفته و انجمن حقیقت را بزور اشغال کردند و سپس خود را به‌مسجد ایریلو که یکی از سنگرهای محکم ملیون بود رسانیدند و چند تیر توپ در میان مدافعین مسجد خالی کردند، فرو ریختن قسمتی از بنا وگرد و خاک و کشته شدن چند نفر از مجاهدین محافظین آن دژ محکم را به‌وحشت انداخت و پس ازمقاومت مختصری راه‌فرار را پیش گرفتند وسنگر مسجد که از نظر دفاع و استراتژیک کمال اهمیت را برای مشروطه خواهان داشت به‌دست قشون استبداد افتاد.

بلافاصله خبر این شکست به‌ستارخان رسید و او بلادرنگ با عده‌ای مجاهد ویک توپ به‌طرف مسجد روانه شد و اول کاری که کرد این بود که دستور داد با توپ دیوار مسجد را خراب کنند و چون یکی از دیوارهای مسجد رو به‌ویرانی گذارد و فروریخت راه برای دخول به‌محوطهٔ مسجد آسان شد و ستارخان موفق شد با یک یورش دیوار مسجد را تصرف کند و کسانی را که در مسجد بودند تارومار نماید، دراین زدوخورد عدهٔ زیادی ازمستبدین مقتول شدند وسایرین پابه‌فرار گذاردند.

کسروی می‌نویسد معتمدالتجار می‌گفت تلفات مستبدین در این دوروزه از دویست وپنجاه نفر تجاوز نمی کرد.

پس از این موفقیت تا ورود عین‌الدوله به‌تبریز که بیش از چند روز طول نکشید دیگر جنگ مهمی روی نداد و فقط زد وخوردهای محلی و تیراندازی از دوطرف می‌شد.

تشکیل انجمن ایالتی آذربایجان

پس از آنکه خبر توپ بستن مجلس به‌تبریز رسید و انجمن اسلامی به‌تقویت قوا پرداخت و شروع به‌مهاجمه نمود انجمن ایالتی منحل شد و اعضای انجمن راه‌فرار پیش گرفتند و بعضی ازشهر بیرون رفتند و چند نفری هم در قنسولخانه فرانسه و روس پناهنده شدند ولی پس از اینکه ستارخان مردانه قیام کرد و جمعی دور او جمع شدند و نظم وترتیبی در کار قشون ملی داده شد و کارها سروصورتی پیدا کرد و در

جنگها بطوری که نوشتیم قشون ملی شجاعت و پایداری از خود نشان داد، امیدی در دلها پیدا شد و رهبر انقلاب برای بوجود آوردن یک هیئت مدیره از سران مشروطه‌خواهان درصدد تأسیس انجمن ایالتی برآمد و کسانی که نام آنها ذیلا نوشته می‌شود به‌عضویت انجمن انتخاب شدند: حاجی ابراهیم آقا طاهباز—میرزا اسماعیل نوبری—حاجی اسماعیل آقا امیرخیزی—آقا میرزا حسین واعظ—حاجی علی‌اصغر لیل‌آبادی—حاجی میرزا علینقی گنجه‌ای—آقای میرزا محمدتقی طباطبائی—حاجی میرزا محمدعلی‌آقا اصفهانی—شیخ محمد خیابانی—معتمدالتجار و مشیرالسادات. پس از تشکیل انجمن سید محمد تقی طباطبائی به‌ریاست انجمن انتخاب شد و انجمن رسماً شروع به کار کرد و زمام انقلاب را دردست گرفت و به اوضاع ملی و بودجهٔ قشون ملی سروصورتی داد و تا آخر کار اکثر این مردان با کمال صمیمیت و ایمان چنانچه در صفحات آیندهٔ این تاریخ خواهیم نگاشت زحماتی کشیدند و خدماتی کردند که در خور حق‌شناسی و ستایش است.

ناگفته نماند که در آن موقع خطرناک که حیات مشروطیت و قیام آذربایجان به موئی بسته بود و چندین هزار نفر دشمن سرسخت و مسلح درمقابل بود و عین‌الدوله با یک اردوی جرار نزدیک تبریز رسیده بود، قبول این مسئولیت یک فدا کاری بود که همه کس جرأت و جسارت آنرا نداشت.

نمایندگان عین‌الدوله

عین‌الدوله همینکه در چند فرسخی تبریز رسید این اشخاص را به‌نمایندگی برای افتتاح مذاکرهٔ صلح نزد ستارخان و سران مشروطه‌خواهان فرستاد: صارم‌الدوله حاکم طالش—رشیدالملک وکیل‌الرعایای اردبیلی.

نمایندگان به‌محلی که مرکز اجتماع سران مشروطه‌خواه بود رفتند، ستارخان نبود ولی میرزا سید حسین‌خان عدالت که یکی از آزادیخواهان پاکدامن و معروف بود در جلسه حضور داشت و با نمایندگان وارد مذاکره شد طولی نکشید که ستارخان وارد شد.

نمایندگان عین‌الدوله اول شرحی از رحم وشفقت محمدعلیشاه نسبت به‌مردم تبریز بیان کردند و سپس گفتند که عین‌الدوله می‌گوید من خودم در حقیقت تبریزی هستم وسالها عمرم را با شما گذرانیده‌ام و آرزومندم دراین موقع که من عهده‌دار ایالت آذربایجان شده‌ام این اختلافات بدون خونریزی خاتمه پیدا کند، من ازطرف شاه اختیار دارم که به‌شما اعلام کنم که درصورتی که تسلیم بشوید و اسلحه را کنار بگذارید نه فقط کمترین زحمتی متوجه شما نخواهد شد بلکه مورد مرحمت و تفقد همایونی قرار خواهید گرفت ومن هم شخصاً آنچه بتوانم برای آسایش شما به کار خواهم برد. بعد از گفتگوی زیاد، ستارخان با همان زبان ساده و قلب صاف به‌صحبت پرداخت و صریح و

روشن گفت ما نه از کسی ترسی داریم و نه منفعت از کسی می‌خواهیم، من حقی را که به‌ملت داده شده می‌خواهم، محمدعلیشاه چندین دفعه به‌قرآن‌مجید قسم خورده که از مشروطه پشتیبانی کند و نقض عهد و قسم خود را کرده و مجلس و مشروطه را برانداخته. می‌خواهیم شاه مجلس را باز کند و مشروطه را دوباره برقرار نمایند، ما مطیع‌ترین رعایای شاه هستیم ولی تا دوباره مشروطیت برقرار نشود دست از جنگ و مقاومت نخواهیم کشید.

حضرت‌والا تاج سر ما هستند اگر با این فکر ما موافق هستند تشریف بیاورند جای ایشان در روی چشم ما خواهد بود ولی درصورتی که موافق نباشند ما همانطوری که از شاه تمکین نکردیم از ایشان هم تمکین نخواهیم کرد.

این مذاکره تقریباً نیمی از روز طول کشید ولی به‌نتیجه‌ای نرسید و نمایندگان عین‌الدوله مأیوس مراجعت کردند.

عین‌الدوله از فرستادن نمایندگان دو منظور داشت: اول آنکه اگر بتواند ملیون را به تسلیم وادار کند و به‌محمدعلیشاه و درباریان نشان بدهد که کاری را که چندین هزار نفر سرباز و سوار و قشونی نتوانستند انجام بدهند او بواسطهٔ نفوذ کلمه و احترامی که همهٔ مردم نسبت به‌او دارند و ترس و وحشتی که ورود او به آذربایجان در دل مشروطه‌خواهان ایجاد کرد، توانست بدون خونریزی انجام بدهد و مشروطه‌خواهان‌را مجبور به تسلیم نماید.

دوم آنکه هرگاه مشروطه‌خواهان تسلیم نشوند و مجبور به‌جنگ کردن و خونریزی بشود درمقابل نمایندگان دول خارجه خود را بی‌گناه معرفی کند و بفهماند که آنچه در قوه داشته برای جلوگیری از جنگ و خونریزی عمل کرده ولی مشروطه‌خواهان زیربار نرفته و او را مجبور به‌جنگ نمودند.

ورود عین‌الدوله به تبریز

کسروی در تاریخ مشروطیت می‌نویسد که بهترین انتخابی که محمدعلیشاه در دورهٔ عمرش کرد همان انتخاب عین‌الدوله بود برای ایالت آذربایجان و ریاست کل قوا زیرا برای منظوری که داشت مردی مستبدتر و سرسخت‌تر از او پیدا نمی کرد.

با اینکه آزادیخواهی و مساوات‌طلبی در قاموس عین‌الدوله کفر بود و کسانی را که به‌مشروطه معتقد بودند و ایمان به‌حکومت مردم بر مردم داشتند واجب‌القتل می‌دانست، ازنظر حق‌گویی و حقیقت‌جویی به‌عقیدهٔ نگارندهٔ این تاریخ عین‌الدوله اجنبی‌پرست نبود و از اینکه ممکن بود دامنهٔ جنگ میان ملت و دولت بدرازا بکشد و در نتیجه پای مداخلهٔ روسها به‌میان بیاید فوق‌العاده نگران بود و بهمین جهت کوشش داشت که از راه‌صلح و سازش و یا از راه جنگ و آهن و آتش واقعهٔ قیام تبریز زودتر خاتمه پیدا کند و فرصت برای مداخلهٔ روسها پیش نیاید.

وصول برسازش بسیار مشکل بلکه محال به‌نظر می‌رسید زیرا محمدعلیشاه و عین‌الدوله می‌خواستند با تسلیم بلاشرط مشروطه‌خواهان و صرف‌نظر کردن آنان ازاعادهٔ مشروطه غایله خاتمه پیدا کند و مردم تبریز فقط و فقط به‌شرط اعادهٔ مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی بی‌هیچگونه شرط و قراری حاضر به کنارگذاردن اسلحه و دست کشیدن از جنگ و مقاومت بودند.

عین‌الدوله در نتیجهٔ تجربه‌ای که در زمان صدارتش به‌دست آورده‌بود می‌دانست که چون در قلب و روح ملتی تخم آزادی فشانده شد دیگر محال است آنرا ریشه کن کرد و از میان برد و یقین داشت که در تهران و اکثر نقاط ایران تدارک یک قیام عمومی دیده می‌شود و هرگاه آزادیخواهان تبریز در مدت قلیلی سرکوبی نشوند طولی نخواهد کشید که صدای مخالفت برضد دولت استبدادی از همه‌جا بلند خواهد شد و دیگر جز تسلیم در مقابل ارادهٔ ملت راه و چاره‌ای نیست. مشروطه‌خواهان تبریز هم با اینکه بوسیلهٔ محاصره از همه‌جا جدا شده بودند و درحقیقت در انزوا زندگی می کردند و

اعتماد و اطمینانشان فقط و فقط به‌فداکاری خودشان بود از آنچه در شهرستانهای ایران مخصوصاً گیلان می‌گذشت بی‌خبر نبودند و از پافشاری روحانیون نجف در راه مشروطیت اطلاع داشتند و بطور مخفی از طریق انجمن سعادت اسلامبول احکام علمای نجف به‌آنها می‌رسید و نیز از فعالیت مشروطه خواهانی که از ایران تبعید و یا فرار نموده و در کشورهای خارجه مسکن کرده بودند بی‌اطلاع نبودند. در نتیجه مذاکره و رفت‌وآمدها مسلم شد که عین‌الدوله و مشروطه‌خواهان تبریز راهی جز جنگ در پیش ندارند و خود را مجبور می‌دیدند که به‌قوهٔ آهن و آتش شاهد مقصود را دربرگیرند و به‌آرزویی که در دل داشتند و برای آن دست به‌شمشیر برده بودند نایل گردند. عین‌الدوله وارد تبریز شد و چون ارک دولتی در تصرف مشروطه‌خواهان بود در باغ صاحب دیوان که در بیرون شهر بود سکنی کرد و با اردویی که با خود آورده بود در اطراف خیمه و خرگاه بپا کردند و سوارهایی که احضار کرده بود متدرجاً می‌رسیدند و در مقابل اوسان می‌دادند و در جایگاه مخصوصی که برای هرقسمت اختصاص داده شده بود مستقر می‌شدند.

پیام عین‌الدوله به‌مشروطه‌خواهان

عین‌الدوله پس از ورود به‌تبریز و مطالعهٔ دقیق از اوضاع و احوال آن‌سامان و اطلاع به‌موقعیت مشروطه‌خواهان برای سران ملیون پیام فرستاد که ده‌نفر از اشخاص معتبر و معروف را از میان خود برگزیده و به‌اردوی باغ صاحب دیوان بفرستند تا با آنها مذاکره کنند. پیام عین‌الدوله در مجمعی که از سران مشروطه‌خواهان به‌ریاست ستارخان تشکیل یافت مورد مطالعه و مذاکره قرارگرفت و با علم به‌اینکه مذاکرهٔ صلح و اصلاح با این مرد جابر و خودخواه بجایی نخواهد رسید و با اطمینان به‌اینکه هرگاه عین‌الدوله از راه سازش و مسالمت و یا از طریق جنگ به‌تبریز دست یابد برکسی ترحم نخواهد کرد و شهر به‌یغما خواهد رفت و زعمای ملت را به‌دار خواهد کشید، مصلحت برآن دانستند که دست رد به‌سینهٔ او نزنند و تقاضای او را رد نکنند. این بود که چند نفر را به‌نمایندگی با دستورات و شرایط معین به‌باغ صاحب دیوان فرستادند.

اینک داستان آن ملاقات را از طرف میرزا رحیم‌خان منشی عین‌الدوله که در آن مجلس حضور داشته به‌نظر خوانندگان این تاریخ می‌رسانم:

همینکه نمایندگان ملت پس از ساعتی انتظار وارد چادری که عین‌الدوله در آن نشسته بود شدند شاهزاده به‌بهانهٔ اینکه پایش درد می‌کند یکی از پاهایش را دراز کرده و روی آن یک‌پتو کشیده بود با همان تکبر فطری و تفرعن جبلی و صدای توی دماغی مثل اینکه کسالت دارد گفت بنشینید نمایندگان ملت بدون آنکه این بی‌احترامی را به‌روی خود بیاورند دور تادور چادر نشستند.

عین‌الدوله مدتی را به‌سکوت گذرانید و دائماً کلمه لااله‌الاالله را بطور آهسته

تلفظ می کرد و گاهی هم دست به‌سبیلهای پرپشت و کلفتش می کشید و روی نقش قالی نگاه می کرد، بعد امر کرد چای و قلیان آوردند، سپس به‌گفتگو پرداخت و همان صحبتهایی که پیغام داده بود و ما در صفحات پیش نوشتیم تکرار کرد، از اوضاع دنیا و خطری که مملکت را احاطه کرده بود و کجرفتاریهای مشروطه‌خواهان و نمایندگان مجلس و تندرویهای ناطقین ملت و روزنامه‌ها و مراحم شاهانه نسبت به‌مردم آذربایجان مخصوصاً اهالی تبریز و علاقه‌مندی خودش به‌مصلحت و خیر مردم تبریز سخن گفت و در خاتمه اضافه کرد که برای او مسلم شده است که چون مردم ایران جاهل هستند هنوز مستعد برای مشروطه و حکومت ملی نیستند و نتیجهٔ مشروطهٔ بی‌موقع و بدون مطالعه همین خواهد بود که دیدند و ثمرات آن را چشیدند.

سپس گفت که اگر ملت ایران استعداد برای مشروطه داشت و مشرطه در خیر و صلاح مردم و مملکت بود خود من که فرنگستان را دیده‌ام و در ممالک مشروطه سیاحت و مسافرت کرده‌ام بیش از شما از مشروطه طرفداری می کردم.

عین‌الدوله برای ترساندن نمایندگان بیشتر سنگینی گفته‌های خود را در روی خطری که برای مملکت در پیش بود قرار می داد و صریحاً و کنایتاً مکرر در مکرر به‌آنها می‌خواست بفهماند که با دشمنی دولت مقتدر روسیه با رژیم آزادی و مشروطه و قدرتی که این دولت در ایران دارد و همسایگی با آذربایجان که فاصله‌اش با خاک روسیه بیش از رودخانه‌ای نیست محال است بگذارد رژیم مشروطیت در ایران برقرار بشود و سعی و کوشش شما در این راه جز خودکشی و دیوانگی و مملکت را برباد دادن و ریختن خونها و خرابیها نتیجهٔ دیگری نخواهد داشت.

عین‌الدوله بیش از یک ساعت صحبت کرد و نمایندگان ملت با سکوت کامل و خونسردی حرفهای او را گوش دادند، پس از آنکه صحبتهای عین‌الدوله تمام شد نمایندگان با کمال نزاکت و ادب در اطراف مشروطیت و حقوق طبیعی و حقهٔ ملت که از طرف مظفرالدین‌شاه عطا شده و محمدعلیشاه هم مکرر به‌پیروی و احترام آن قسم خورده صحبت کردند و در خاتمه گفتند ما از خود اختیار صلح و جنگ نداریم ما فرستادگانی هستیم که مأموریت داریم فرمایشات حضرت‌والا را گوش بدهیم و به‌عرض ملت برسانیم و عرایض ملت تبریز را هم به‌عرض حضرت‌والا برسانیم هرگاه استدعای ملت تبریز را قبول بفرمایید همهٔ ما از دل و جان فدایی حضرت‌والا خواهیم شد و در روی چشمان شما را جای خواهیم داد و هرگاه قبول نفرمایید ما فرمایشات و عقیدهٔ حضرت‌والا را به عرض ملت می‌رسانیم و در سهم خود کوشش می کنیم که صلح و صفایی پیش بیاید و برادرکشی نشود در خاتمهٔ مذاکرات برای صلح و سازش شرایط ذیل را به‌نام ملت تبریز به‌اطلاع عین‌الدوله رسانیدند.

اول ــ مشروطه تعطیل بردار نیست و باید همیشه قانون اساسی فرمانروا باشد.

دوم ــ باید شاه هرچه زودتر مجلس شورای ملی را در تهران برپا نماید.

سوم ــ باید عین‌الدوله رحیم‌خان و شجاع نظام و دیگر سرکردگانی که به‌تبریز حمله کرده و صدها مردم بی‌گناه را کشته و هزارها خانه را غارت کرده‌اند گرفته و تسلیم عدلیه نماید که به کیفر قانونی برسند.

چهارم ــ تا مجلس شورای ملی افتتاح نشده انجمن ایالتی تبریز قائم‌مقام او خواهد بود.

پنجم ــ کسانی که بی‌گناه از ایران رانده شده‌اند باید به‌ایران مراجعت داده‌شوند.

عین‌الدوله که انتظار این درجه مقاومت و ایستادگی را از طرف ملت تبریز وانجمن ایالتی نداشت چنان در خشم شد که دیگر کلمه‌ای برزبان نیاورد و مجلس با سردی خاتمه یافت و نمایندگان به‌شهر مراجعت کردند.

افزایش عدهٔ مجاهدین

همانطوری که همه روزه از طرف ایلات و عشایر آذربایجان و از طرف مرکز اردوی عین‌الدوله تقویت می‌شد و دسته‌های سوار و پیاده و سرباز وارد لشگرگاه عین‌الدوله می‌شدند، روزبروز برعدهٔ مجاهدین نیز افزوده می‌گشت و مردم تبریز دسته‌دسته وارد در حرگهٔ سربازان مجاهد می‌شدند و اسلحه می‌گرفتند و در قیام ملی شرکت می‌کردند و همه روزه دامنهٔ تصرفات ستارخان فزونی می‌یافت و ناحیه و برزنی را تصرف می‌کرد و سنگرهای نو درمحلهای مناسب می‌ساختند و در آنجا عده‌ای مجاهد برای حفاظت آن می‌گماشتند بطوری که وقتی عین‌الدوله وارد تبریز شد بیش از دوثلث بلکه سه‌ربع شهر در تصرف مشروطه‌خواهان بود.

یارمحمدخان

ازجمله کسانی که حقاً نامش باید در تاریخ مشروطیت ایران جاویدان بماند یارمحمدخان کرمانشاهی است، این مرد غیرتمند و شجاع و مشروطه‌خواه که در انقلاب و کشمکش میان مشروطه خواهان ومستبدین کرمانشاه فداکاریها کرد و شجاعت بسیار از خود نشان داد همینکه شنید محمدعلیشاه خیال حمله به‌مجلس شورای ملی و از میان بردن مشروطه را دارد به‌اتفاق برادرش و چند نفر سوار برای محافظت مجلس و مشروطه با عجله راه تهران را پیش گرفت ولی همان روزی که به‌قم رسید مجلس به‌توپ بسته شد و جمع مشروطه‌خواهان متفرق گردید، یارمحمدخان چند روز در قم درحال تحیر وبلاتکلیفی گذرانید و در اندیشه بود که ازچه راه می‌تواند حقی را که درمقابل وجدان و آزادی برعهده گرفته ادا نماید.

همینکه از قیام ستارخان و مشروطه‌خواهان تبریز اطلاع پیدا کردبلادرنگ راه

آذربایجان را پیش گرفت و با اینکه راهها دردست قشون و مأمورین دولتی بود و شهر تبریز از طرف مستبدین محاصره شده بود با هزار زحمت و رنج خود را به تبریز رسانید و در صف مجاهدین قرارگرفت و در همان روزهای اول چنان شجاعت و تهور از خود نشان داد که مورد احترام و توجه ستارخان و انجمن واقع گردید و ریاست دسته‌ای از مجاهدین به‌او واگذار شد و محافظت دفاع یک ناحیهٔ مهم شهر را عهده‌دار گردید و تا آخرین روز جنگهای تبریز با کمال صداقت و دلاوری جنگید و پس از آنکه تبریز بناچار بواسطهٔ ورود قشون روس دست از جنگ کشید این مرد شجاع به‌آنچه تا آن موقع کرده بود قانع نشد و تبریز را ترک کرد و رهسپار اردوی مجاهدین که از رشت به‌طرف تهران حرکت کرده بود گردید.

شهادت شریف‌زاده

شریف‌زاده منصوب به‌یکی از خانواده‌های اصیل اصفهانی بود، پدرش که یکی از تجار معتبر بود به‌تبریز رفت و در آن شهرستان سکنی کرد. این خانواده به‌امانت و درستکاری و وطن دوستی معروف بودند چنانچه بازماندگان آنان صفات پسندیده و سجایای مطلوبه را از پدران خود ارث برده بودند.

عموزاده‌های شریف‌زاده مخصوصاً معتمدالتجار در راه مشروطیت زحمات بسیار کشید و نیز سایر عموزادگان مانند دکتر رفیع امین، حسین امین و سرتیپ امین درامانت و آزادیخواهی معروف خاص و عام بودند.

شریف‌زاده یکی از آزاد مردانی بود که پیش از نهضت مشروطیت فلسفهٔ نوین را پذیرفته و در جرگهٔ آزادیخواهان عضویت داشت و پس از طلوع ستارهٔ آزادی آنچه در قوهٔ یک فرد مؤمن به‌آزادی بود برای پیشرفت مشروطیت و برقراری حکومت ملی فرو گذار نکرد.

پس از آنکه مجلس به‌توپ بسته شد شریف‌زاده در قنسولخانهٔ فرانسه متحصن شد ولی چون کارهای ملیون رونقی گرفت و ستارخان توانست زمام امور قیام را به‌دست گیرد شریف‌زاده از تحصن بیرون آمد و در مجالس و محافل شرکت کرد و چون از نطق و بیان بی‌بهره نبود، اغلب در اجتماعات نطق می‌کرد و مردم را به‌پایداری و دفاع از آزادی تشویق می‌نمود.

روزسوم شهریور مردم از هرسو به‌طرف انجمن رو آوردند هزارها مجاهد از جان گذشته تفنگ دردست فریاد می‌کشیدند باید به‌اردوی عین‌الدوله هجوم برد و کار را یکسره کرد، ستارخان با ملایمت آنها را به‌خونسردی و احتیاط دعوت می‌نمود. انبوه جمعیت به‌اندازه‌ای بود که زمین و پشت‌بام از افراد متعصب پوشیده بود، ناطقین خطابه‌ها ایراد کردند ازآنجمله شریف‌زاده روی کرسی خطابه رفت و در ضمن بیاناتش

به‌انتقاد از رفتار بعضی از مجاهدین پرداخت و آنان را سرزنش نمود، سران مجاهدین به او پرخاش نمودند و در نتیجه شریف‌زاده موفق نشد نطق خود را تمام کند ولی چند نفر از پیرمردها برای فرو نشاندن خشم مجاهدین بیانات شریف‌زاده را تفسیر کردند و مجلس خاتمه یافت و مردم متفرق شدند ولی متاسفانه پیش از آنکه شریف‌زاده به‌خانه‌اش برسد مورد هجوم عده‌ای از مجاهدین واقع شد و با گلوله‌ای که به‌رانش زدند شهید گشت. رئیس این دستهٔ نابکار عباسقلی نام بود که همان لحظه به‌خطای خود پی‌برد و خطری که او را تهدید می‌کرد دریافت و بلادرنگ با همراهانش به‌طرف خانهٔ ستارخان رفت و در طویلهٔ ستارخان متحصن شد ولی ستارخان پس از آنکه از واقعهٔ جانگداز قتل شریف‌زاده آگاه گردید فوق‌العاده متأسف شد و قاتلین را از خانهٔ خود راند و آنها را به‌دست مستحفظین سپرد و برای انتقام خون پاک آن شهید و ایجاد نظم میان مجاهدین و جلوگیری از اینگونه رفتار ناشایسته پس از تشریفات لازمه امر کرد قاتلین را تیرباران کردند و مجلس ختم مفصلی که درخور مقتول مظلوم بود برپا نمودند و عموم مشروطه‌خواهان از آن واقعهٔ جانگداز اظهار تأسف کردند.

جنگ آزمایشی

همینکه عین‌الدوله از موافقت و یا بهتر بگوییم تسلیم مشروطه‌خواهان مأیوس شد و یقین کرد که بدون جنگ تصرف شهر تبریز و دست یافتن به‌حریف غیرممکن است برای شروع به‌جنگ عجله نکرد و چند روزی به‌مطالعه و کسب اطلاع از قوهٔ طرف و حالت روحی آنان پرداخت. عین‌الدوله پیش از آنکه آغاز به‌جنگ کند به‌خیال افتاد از تدابیر خائنانه‌ای که سلاطین قاجاریه برای دست یافتن به‌مخالفین خود بکار می‌بردند استفاده کند و از آن راه برحریف غالب آید.

دولت قاجاریه در تمام دورهٔ صدوپنجاه سال سلطنت استبدادی که در ایران کرد هرگاه جماعتی برضد او قیام می‌کردند چنانچه صفحات تاریخ سرتاپاننگ آنها نشان می‌دهد اول اقدام می‌کردند که از راه عهد وسوگند و قرآن مهر کردن حریف را مطمئن کنند و به‌مصالحه و تسلیم وادارند و همینکه طرف تسلیم می‌شد قسم و عهد را شکسته و او را از میان برمی‌داشتند و با آنکه با افروختن آتش نفاق در میان مخالفین آنان را گرفتار جنگ داخلی کرده و به‌مقصود خود می‌رسیدند.

در مورد ملت تبریز چون یقین داشت که مشروطه‌خواهان کمترین اطمینان و اعتماد به‌قول و قسم محمدعلیشاه ندارند به‌خیال افتاد که از طریق دوم استفاده کند و با بکار انداختن اشخاص متنفذ که خود او می‌شناخت و افرادی که دست نشاندهٔ روسها بودند دودستگی درمیان مشروطه‌خواهان بوجود بیاورد.

به‌عین‌الدوله گفته بودند که باقرخان که در آن زمان از طرف ملیون سالار ملی

تقب یافته بود روحاً بمراتب از ستارخان ضعیف‌تر است و هرگاه مورد حمله قرار بگیرد ممکن است روحیهٔ خود را از دست داده و تسلیم بشود.

از یکطرف عین‌الدوله بوسیلهٔ جاسوسان و همدستان خفیه خود وعده‌هایی به باقرخان داده بود و از طرف دیگر کوشش کرده بود که قدرت قوای دولتی را بمراتب بیش از آنچه حقیقت داشت در نظر او جلوه‌گر سازند و او را مرعوب نمایند این بود که عین‌الدوله برای پی‌بردن به‌نیروی مقاومت مادی و معنوی مشروطه‌خواهان به‌یک جنگ آزمایشی دست زد و محله خیابان را که محافظتش برعهدهٔ باقرخان بود مورد حملهٔ ناگهانی قرار داد.

قشون دولت اول محلهٔ خیابان را بوسیلهٔ چند عراده توپ بمباران کرد و سپس سوار و پیاده چون سیل به‌طرف سنگرها و نقاط مهمی که دردست مجاهدین بود حمله بردند ولی بعداز چندساعت زد وخورد و دادن تلفات سنگین بناچار دست از حمله کشیده به‌اردوگاه خود بازگشتند و برخلاف انتظار عین‌الدوله باقرخان در آن روزشجاعت و پایداری بی‌نظیری ازخود نشان داد.

گفتگو در سنگرها

شبها که نسبتاً آرام بود میان مجاهدین و قشون دولتی که در سنگرها بودند مذاکراتی می‌شد که ذکر آن خالی از تفریح نیست، مثلا سربازهایی که در سنگرها بودند با صدای بلند از مجاهدینی که در سنگرهای نزدیک بودند می‌پرسیدند که شما چرا با قشون دولت جنگ می‌کنید کسی که با پادشاه خودش جنگ نمی‌کند. جواب—شاه به‌قرآن قسم خورده بود که مشروطه‌خواه باشد ولی برخلاف قسم خود رفتار کرد.—مشروطه‌خواهان که بابی هستند وشاه ما مسلمان است و مسلمان زیربارمشروطه نمی‌رود.—به‌شما دروغ گفته‌اند و شما را فریب داده‌اند به‌خدا ما هم مسلمان و معتقد به‌قرآن هستیم.—شما چند نفر امام دارید پیغمبر شما کیست آیا شما هم حضرت عباس دارید.—همهٔ ما مثل شما مسلمان هستیم و به‌پیغمبر خدا اعتقاد داریم.—اگر مسلمان هستید پس چرا با شاه جنگ می‌کنید.—ما می‌خواهیم درمملکت عدالت باشد و به‌مردم ظلم نشود.—این حرف شما که بدنیست البته ظلم بد است.—ما برطبق احکام علمای بزرگ برای عدالت و جلوگیری از ظلم جنگ می‌کنیم.—علما که می‌گویند مشروطه‌طلبها کافر هستند مگر شما احکام علما را که در اسلامیه هستند نشنیده‌اید، آنها به‌ما گفته‌اند کشتن مشروطه‌طلبها عبادت است و هرکس یکنفر را بکشد خدا گناهان او را می‌آمرزد. گاهی عاقبت کار به‌فحش و بدگویی می‌کشید و بنای تیراندازی را می‌گذاردند وگاهی برای یکدیگر خوراکی می‌فرستادند و اظهار مهربانی و همدردی می‌کردند.

غارت

شب چهارشنبه دهم شهریور که شهر نسبتاً ساکت بود و گاهگاهی صدای تیر و تفنگ از سنگرها بلند می‌شد عدهٔ بیشماری از سوارهای رحیم‌خان خانه‌های اطراف و تیمچهٔ خرازیها که در تصرف انجمن اسلامی بود خراب کرده و خود را به تیمچه مذکور رسانیده و تمام حجرات و انبارها که اجناس بسیار در آنها انباشته بود غارت کردند و صدها نفر تاجر را از هستی ساقط کردند.

این طعمهٔ شیرین به‌ذائقهٔ آنان لذیذ آمده فردا شب به‌چندین کاروانسرا دستبرد زدند و در حدود هفتاد دکان رابکلی غارت کردند.

ناگفته نماند که بعضی از مجاهدین‌هم اگر دستشان می‌رسید آمادهٔ چپاول بودند چنانچه در یکی از شبهایی که آتش جنگ بشدت میان دوطرف شعله‌ور بود عده‌ای از مجاهدین نامردانه بجای آنکه به‌جنگ بپردازند از تاریکی شب استفاده کرده به‌خانهٔ امام‌جمعه ریختند و آنچه بدست آوردند به یغما بردند خوشبختانه ستارخان و باقرخان از آن واقعه مطلع شدند و دستور دادند که مجاهدین یغماگر بعد از این اعدام خواهند شد و سایر مجاهدین موظف‌اند درصورتی که ببینند مجاهدی محلی را غارت کرد یا اسبابی را به‌سرقت برد او را فوراً با تیر بزنند.

بزودی عمل غارتگری قشون محمدعلیشاه درقنسولخانه‌ها سپس درسفارتخانه‌ها و درجراید خارجه منعکس شد وعکس‌العمل شدیدی درمیان مردم بخشید. عین‌الدوله که خود را فرمانفرمای مقتدری می‌دانست ولی قادر نبود از غارتگری و خودسری سوارهای رحیم‌خان و سایر ایلات جلوگیری کند هرچه اظهار خشم و غضب می‌کرد نتیجه نمی‌برد و قادر به‌جلوگیری غارتگران نمی‌گردید.

عاقبت فریاد غارت شدگان ومردمی که هستی‌شان در خطر یغما بود به‌آسمان رسید همه از ناامنی مال و جان و فرزند و عیال خود شکایت می‌کردند و به‌مرتکبین این بلوا نفرین و ناسزا می‌گفتند، بناچار عده‌ای ازمردمان بی‌طرف به‌میان افتادند و به‌اسلامیه و به‌انجمن ایالتی رفتند و بنای داد و فریاد و شکایت گذاردند وگفتند اگر شما باهم جنگ دارید مردم ضعیف و بیچاره چه گناهی کرده‌اند که به‌این وضع بی‌رحمانه هرشب مورد تاخت و تازجمعی دزد و غارتگر قرار گرفته‌اند.

بعد ازمشاوره تصمیم گرفتند که چند نفر ازمعروفین با عین‌الدوله ملاقات کنند و از او بخواهند که به‌این وضع ناهنجار خاتمه بدهد و جلو یغماگران را بگیرد. آقای شیخ محمد خیابانی ــ آقای میرزاحسین واعظ ــ آقا میرزا محمدتقی طباطبائی ــ میرزاسید حسین خان عدالت ازطرف انجمن ایالتی مأمورملاقات با عین‌الدوله شدند و باتفاق نمایندگان قنسولخانه انگلیس به‌باغ صاحب‌دیوان رفتند و عریضه‌ای که از طرف مردم تبریز تهیه شده بود تقدیم عین‌الدوله کردند، عین‌الدوله پس از آنکه بسیار اظهار تأسف و

دلسوزی کرد باز همان حرفهایی‌را که زده بود تکرار کرد و صریح گفت تا مجلس‌شورای ملی در تهران افتتاح نشده من نمی‌توانم انجمن ایالتی تبریز را به‌رسمیت بشناسم.

باری چون گفتگو با عین‌الدوله به‌جایی نرسید نمایندگان مأیوس به‌شهر مراجعت کردند و از آن ببعد رابطهٔ میان عین‌الدوله و مشروطه‌خواهان بکلی مقطوع شد.

ورود قشون ماکو در صحنهٔ کارزار

اقبال‌السلطنه که یکی از خوانین متنفذ و ثروتمند آذربایجان بود و بیش از صدوپنجاه‌سال خانواده‌اش در ماکو و اطراف آن حکومت مطلقه داشتند یکی از دشمنان سرسخت مشروطه بود و چنانچه درجلد سوم این تاریخ نگاشتیم پس از پیدایش مشروطیت بنای دشمنی و مخالفت را با ملیون گذارد و به‌جنگ وستیز پرداخت و درنتیجه شکست خورد و به‌روسیه فرار کرد.

پس ازچندی مراجعت کرد واقتدارِاولیه را بدست آورد و بیش ازگذشته به‌محمد-علیشاه خود را نزدیک کرد وقشونی تهیه نمود و در کمین بود که موقعی بدست بیاورد و شکست سابق را جبران کند. همینکه مجلس به‌توپ بسته شد و عین‌الدوله عهده‌دار ایالت آذربایجان گشت اقبال‌السلطنه قشون جراری تهیه کرد و هنوز چند روزی از ورود عین‌الدوله به‌تبریز نگذشته بود عزیزاللهخان خواهرزادهٔ اقبال‌السلطنه با چهارهزار نفر سوارمسلح وارد تبریزشدودر کنار اردوی عین‌الدوله سکنی‌گزید. این قشون که مرکب ازماکویی، شکاك وجلالی بود، دارای پنج توپ‌وتوپچیان کارآزموده بود.

درطول راه آنچه توانستند مردم را غارت کردند و چهارنفر مشروطه‌خواه راکه اسیر کرده بودند دم توپ گذاردند.

روز نوزدهم شهریور

هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که صدای توپ ازاردوی استبداد بلند شد و شهر را در زیر آتش گرفت حملهٔ توپخانه بدرجه‌ای شدید بود که سابقه نداشت و تمام شهر را به‌لرزه در آورد و خسارات زیادی وارد کرد.

سپس قشون سوار و پیاده در پناه آتش توپخانه چون سیل خروشان به‌طرف شهر سرازیر شد سوارها از راه خیابانها و کوچه‌ها و پیاده‌ها از راههای خانه‌ها و پشت‌بامها پیشروی کردند و خود را تا نزدیک انجمن رسانیدند و چندسنگر معتبر را از دست مجاهدین گرفتند وعده‌ای را به‌خاك و خون کشیدند.

مورخین و مطلعین عدهٔ قشون عین‌الدوله را سی‌هزارنفر می‌نویسند و عده‌ای مجاهدین را ده‌هزارنفر قلمداد می کنند، این جنگ خونین که تا غروب آفتاب طول کشید یکی ازشاهکارهای قیام تبریز است.

ستارخان پس از آنکه قشونی که به‌طرف امیرخیزی هجوم برده بود شکست داد با عدهٔ زیادی از مجاهدین چون سیل بنیان کن به‌طرف قشون ماکو که با بی‌باکی می‌جنگیدند سرازیر شد و آنها را غافلگیر کرد و از دوطرف زیر آتش توپهایی که همراه آورده بود گرفت. مجاهدین از سنگرها بنای تیراندازی را گذاردند و عده‌ای بی‌باکانه به‌قشون مهاجم حمله بردند و پای استقامت آنها را سست کردند. درهمین موقع مشهدی محمدعلیخان که یکی از سران نامدار ملیون بود با چند صد نفر مجاهد از جان گذشته جناح چپ قشون ماکورامورد حمله قرار داد و چنان مردانه می‌جنگید که دشمن ناگزیر شد میدان را خالی کرده پا به‌فرار گذارد. عدهٔ مقتولین و مجروحین در آن‌روز بطور یقین زیاد بود ولی چون مختلف نوشته‌اند و بعضی‌ها راه‌گزاف پیش گرفته‌اند از ذکر عقیده خودداری می‌کنم و متذکر می‌شوم که جنگ آن‌روز و شکست قشون ماکو که نخبه‌ترین افراد قشون علیه عین‌الدوله بود چنان ترس و وحشتی در اردوی عین‌الدوله بوجود آورد که تا چندی نقل مجالس بود و مجاهدین از این فتح و فیروزی برخود می‌بالیدند. قشون ماکو اردو را ترک کرد و راه ماکو را پیش گرفت.

شب پانزدهم شعبان

شب بعداز این فتح و فیروزی شب پانزدهم شعبان بود و مشروطه‌خواهان به‌پاس موفقیتی که بدست آورده بودند جشن بزرگی برپا کردند و شهر را آیین بستند و چراغان کردند. تأثیر شکست قشون دولتی در میان اردوی استبداد و سران آنان بحدی بود که محمدولیخان سپهدار اعظم تلگرافی به‌محمدعلیشاه مخابره می‌کند و در آن تلگراف به‌او اندرزمی‌دهد که مجلس را مفتوح کند و بیش از این در مقابل خواستهٔ ملت سرسختی نکند. چون عین تلگراف سپهدار را نتوانستم بدست بیاورم جوابی که محمدعلیشاه داده برای روشن شدن وضعیت به‌نظرخوانندگان این تاریخ می‌رسانم.

سپهدار اعظم از تلگراف رمز شما تعجب کردم از روزاول سلطنت دستخطی که در اعطای مشروطیت دادم لفظ مشروطه مشروعه مطابق قانون محمدی بود بعد لامذهب‌ها بنای خودسری راگذاشتند و خواستند دین و دولت را از میان ببرند هرچه نصیحت کردم نشد تا آنکه به کمک حضرت‌حجت مفسدین و دشمنان دین و دولت را قلع وقمع کردم.

حالا شما می‌گویید دولت گفته است مشروطه خواهم داد، صحیح است من به سفرای خارجه قول داده‌ام مشروطهٔ مشروعه که مطابق با شرع نبوی باشد بدهم ولی حالا که عده‌ای مفسد در تبریز اسم خود را مشروطه‌طلب گذارده و عصیان کرده‌اند من از راه تملق به‌آنها مشروطه بدهم و برای سلطنت خودم و دین اسلام یک ننگ تاریخی بگذارم! هرگز نخواهد شد. عجب از غیرت شما، عجب دولتخواهی می کنید، همانست که گفته‌ام تا این اشرار تنبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود دست بردار نیستم الحمدالله

قشون سوار و سرباز دارم پول هم هرقدر خرج بشود اهمیت ندارد.

اگر مراقبت کرده بودید قشون ماکو مراجعت نمی‌کرد اینک اقدام برای برگرداندن آنها کرده‌ام و یک صد سوار و اسلحه و مهمات هم فرستادم گلولهٔ توپ هم بقدر کفایت فرستاده شد باز هم قوا فرستاده خواهد شد. محمدعلیشاه

بستن راهها

پس از جنگ روز چهاردهم شعبان و پشت کردن سواران ماکو بمیدان جنگ و عزیمت آنان به‌طرف ماکو، یک یأس و ناامیدی در میان اردوی دولتیان پیدا شد و عین‌الدوله متوجه شد که با دشمن سرسخت و از جان گذشته سروکار دارد و با هجوم بردن به‌آنها نمی‌تواند کاری از پیش ببرد، این بود که جلسه‌ای از سران سپاه در باغ صاحب‌دیوان تشکیل دادند و به‌مشورت پرداختند و پس از گفتگوی بسیار براین عقیده شدند که بهترین راه برای به‌زانو در آوردن مشروطه‌خواهان اینست که شهر را محاصره کرده و از طریق بستن راههایی که به‌تبریز منتهی می‌شود از ورود خواربار و خوراک به‌شهر جلوگیری شود و درنتیجه مردم تبریز را دچار قحطی کرده و مجبور به تسلیم نمایند.

این بود که عین‌الدوله قشون را به‌چندین دسته تقسیم کرد و هردسته را مأمور بستن یکی از راهها نمود.

راه هشترود و گرمرود و سراب را قزاقهایی که در تحت فرمان مستقیم صاحب‌منصبان روسی بودند بستند، سالار ارفع راه‌سردرود را مسدود کرد و پسر شجاع نظام مأمور بستن راه جلفا و مرند شد و قره‌ملکیان راه اتراب و اروتق را سنگربندی نمودند.

چون قسمت عمدهٔ خوراک شهر از راه قره‌ملک وارد می‌شد ستارخان یک‌دسته از مجاهدین را مأمور کرد که با هر فداکاری که ممکن است قره‌ملک را فتح کنند و راه عبور آذوقه را به‌شهر آزاد نمایند، پانصد نفر مجاهد پیاده راه قره‌ملک را پیش گرفتند و به‌جنگ پرداختند این جنگ سه‌روز طول کشید و مردم قره‌ملک با شجاعت پایداری می‌کردند همینکه خبر به‌عین‌الدوله رسید که قوای مجاهدین متوجه قره‌ملک شده و عنقریب آن نقطهٔ حساس را فتح خواهند کرد برای نجات قره‌ملک و غافلگیر کردن ملیون دستور داد به‌شهر حمله بردند.

در روز بیست‌وششم شهریور جنگ سختی میان دوطرف درگرفت و تا غروب آفتاب ادامه داشت ولی این دفعه هم جز دادن تلفات نتیجه‌ای عاید قشون دولت نشد.

روز بعد از این واقعه عده‌ای از مجاهدین قفقاز که از دیر زمانی برای یاری مشروطه‌خواهان راه ایران را پیش گرفته بودند وارد تبریز شدند. ورود آنان یک شادمانی بی‌نظیری درمیان مشروطه‌خواهان بوجود آورد.

با اینکه مجاهدین قفقازی بیش از صدنفر نبودند چون همه مردمان شجاع و مؤمن به‌آزادی و با بمبهای دستی مجهز بودند تأثیر آنها در جنگ بیش از چندهزارنفر بود، چنانچه مطلعین می‌گویند مهمترین علت شکست چهارهزارنفر قشون ما کو حملهٔ مجاهدین قفقازی و پرتاب کردن بمب درمیان آنها که تلفات زیادی وارد آوردمی‌باشد.

التیماتوم عین‌الدوله

درخلال این احوال روزبروز اردوی عین‌الدوله تقویت‌می‌شد چنانچه صدوپنجاه نفر قزاق سوار با تجهیزات کامل و دو توپ کوهستانی وعده‌ای سوار بختیاری و سنجابی و سوارهای متفرقه وارد اردوی عین‌الدوله شدند و مقداری هم اسلحه و گلوله توپ و مبلغ معتنابهی پول و نشان و حمایل و احکام و فرامین در تقدیر و تشویق رؤسای اردوی دولتی دریافت داشتند.

پس از اینکه عین‌الدوله خود را از هرجهت مجهز برای سرکوبی مشروطه‌خواهان یافت روز ۲۴ شعبان از هریک از محلات تبریز دونفر نماینده برای مذاکره خواست و با همان کبر و غروری که مخصوص خودش بود آغاز سخن کرد و چنین گفت دراین مدت یک‌ماه هرچه خواستم رأفت ملوکانه را به‌شما بفهمانم فایده نکرد و به‌فرمان من تمکین نکردید و دست به‌جنگ و خونریزی گشودید تا آنکه دولت شما را به‌گردنکشی و عصیان شناخته و ناچار برای گوشمال شما تصمیم گرفته است.

اینست که به‌شما صریح می‌گویم که هرگاه ازفردا که ۲۵ شعبان است تا چهل و هشت‌ساعت کلیه اسلحه و ابزار جنگ را کنارگذارده وارک دولتی را تسلیم نموده و متفرق شدید مورد عفوملوکانه واقع خواهید شد والا پس از انقضای چهل‌وهشت‌ساعت لشگر دولت به‌شهر هجوم برده و سزای متمردین وگردنکشان را کف دستشان خواهد گذارد، در صورت قبول آنچه که گفتم مردم باید درسردرخانه‌های خود بیرق سفید که علامت تسلیم و صلح است برافرازند و درمساجد جمع شوند و مطلقاً سروصدا و تظاهراتی نکنند تا قشون دولتی شهر را تصرف و امنیت را بدون خونریزی و رساندن زحمت به‌مردم برقرار نماید.

نمایندگان محلات گفته‌های عین‌الدوله را به‌اطلاع انجمن و سران مشروطه‌خواهان رسانیدند.

خبرالتیماتوم عین‌الدوله درشهر منتشر شد و مردم را کم و بیش تکان داد ولی در تصمیم و عزم راسخ مجاهدین کمترین تأثیری نداشت چنانچه می‌گویند ستارخان پس از شنیدن حرفهای عین‌الدوله گفت مگر این سه‌ماه ما شوخی می‌کردیم که‌حال می‌خواهند با ما جنگ کنند سران ملیون برای اینکه جوابی به‌عین‌الدوله داده باشند به‌مشورت پرداخته و نامهٔ ذیل را تهیه نموده برای او ارسال داشتند:

حضور مبارك بندگان حضرت اشرف والا شاهزاده عين‌الدوله دامت شوكته اعلام يا نظام حضرت‌والا كه منشور قتل و فتوای اعدام مردم تبريز بود عز وصول يافت فرموده‌ايد آنچه خواستيم شمارا از راه محبت و پندواندرز از طريق عصيان بازداشته به‌رأفت ملوكانه اميدوار ومتقاعد نمايم نشد وشما دولت را مجبور نموديد برای اثبت اقدام به‌قلع وقمع و جلوگيری از عصيان نمايد. ملت با كمال توقير عرض می كند كه مناظر قراء و قصبات منهوبه و ناله و ضجهٔ زنهای مسلمان ديگر طاقت اين را درما نگذارده كه زيربار اين رأفتهای شايان پادشاهي برويم ما هم هرقدرخواستيم با تحمل و و تأمل فرياد مظلومانهٔ خود را به‌گوش وجدان حضرت‌والا رسانيده و ايشان را درباب استيفای حقوق ملی نايل يك سعادت ابدی نماييم ميسر نشد بنابر اين در مقابل اظهارات حضرت‌والا جز تكرار اظهارات حضرت فخر مجاهدين سيدالشهدا جوابی نداريم اذا كانت الابدان للموت انشأت فقتل امرء والله بالسيف اجمل.

ازاين قبيل التيماتوسها گوش ملت پرشده ديگر حالت پذيرايی اين تهديدات را نداريم منتظر اقدامات فعلی هستيم والسلام علی من اتبع الهدی.

رستاخيز

پس از آنكه جواب التيماتوم عين‌الدوله از طرف مشروطه‌خواهان داده شد با اينكه مدت چهل‌وهشت ساعت سپری شده بود سروصدايی ازطرف اردوی دولتی شنيده نمی‌شد و فقط درشهرميان سنگرهای طرفين گاه‌گاهی تيرتفنگ ردوبدل می‌شد، بطوری كه تحقيق كرديم علت تأخير عين‌الدوله در حمله اقداماتی بود كه برای بازگردانيدن قشون ماكو به‌عمل می‌آورد.

تلگرافات محمدعليشاه به‌سردارماكويی و فرستادن نمايندگان ازطرف عين‌الدوله نزد سپاهيان ماكو كارخود را كرد و آنها به‌مراجعت وشركت درجنگ تن دردادند و به‌اردوی عين‌الدوله ملحق شدند.

روزسوم سهر هنوز هوا به‌خوبی روشن نشده بود كه چهارده توپ ازدشت شاطرانلو دامنهٔ كوه سرخاب پل آجی بنای آتش‌فشانی راگذارد وشهر را زيربمباران گرفتند.

مردم تبريز تا آن‌روز چنين بمبارانی را نديده بودند، تمام شهر بلرزه درآمده بود و بعضی ابنيه سست‌بنياد ازشدت فشار هوا درهم ريخت. ازطرف مليون هم توپخانه بكار افتاد واردوی دشمن را زير آتش گرفت.

پس ازشش ساعت بمباران با توپخانه يكساعت به‌ظهر مانده صدای شيپور از دومچی بلند شد و حملهٔ عمومی را اعلام نمود، سوارو پياده چون مورو ملخ به‌طرف سنگرها و محلاتی كه درتصرف مشروطه‌خواهان بود حمله بردند و هرچيز راكه در جلو پای خود می‌يافتند ازميان برمی‌داشتند.

دسته‌ای از قزاق پیاده از راه پشت بامها خود را به‌طرف ارک دولتی نزدیک می‌کرد و شجاع نظام با یک سپاه انبوه از شاهسون خود را به‌نزدیکی بازار رسانید، صدای شیپور و کرنا و غرش توپها گوش انسان را کر می‌کرد.

آن روز درحدود چهل هزار نفر بلکه متجاوز در جنگ شرکت داشتند و هرطرف تلاش می‌کرد طرف دیگر را از پای در آورد و شاهد فیروزی را بدست آورد از سمت دوه‌چی و بل آجی دوستون قشون از دوطرف محلهٔ خیابان و اطراف آنرا مورد هجوم قرار دادند.

قشون ماکو که در دفعهٔ گذشته تلفات زیادی داده بود و سرشکسته فرار کرده بود این دفعه برای انتقام و جبران جنگ پیش با جان گذشتگی می‌جنگیدند.

رحیم‌خان هم به‌خلاف گذشته که درمرکز فرماندهی خود می‌نشست وسپاهیانش را به‌جنگ می‌فرستاد در آن روز تفنگ دردست درجلو سپاهیان خود از راه دروازهٔ دوه‌چی به‌حملهٔ بی‌رحمانه‌ای پرداخت و با توپی که همراه داشت دروازهٔ اسلامبول را پی‌درپی بمباران می‌کرد، این بمباران و هجوم تلفات زیادی به‌مجاهدین وارد آورد از جمله محمدخان برادرزادهٔ ستارخان بود که ازپا در آمد.

سالار ارفع با عدهٔ زیادی سوار و پیاده ازراه هکما حمله برد و چون در آن‌حدود مجاهدین سنگرهای محکمی نداشتند مقداری از اراضی و خانه‌های آن محل را تصرف کرد و آنچه بدست آورد تاراج نمود، بعضی از مورخین می‌نویسند این مرد بی‌انصاف بدستیاری سربازها و سوارها و عده‌ای از لوطیان شهر یک ثلث از یک‌محله را تاراج و کمترین اثری از آبادی در آنجا باقی نگذارد. چون شرح جزئیات جنگ خونین آن‌روز که در هر دقیقه ده‌ها هزار گلوله از دهنهٔ توپها و تفنگها خارج می‌شد و صدای انفجار و ضجه و نالهٔ مجروحین و مردم بی‌پناه و صدای خرابی ابنیه و عمارات و صدای گوش خراش صدها شیپور و کرنا ازقدرت قلم ناچیز نگارنده خارج است به کوتاهی می‌پردازم.

ستارخان که محافظت و دفاع محلهٔ امیرخیز که حساس‌ترین و مهمترین مرکز ملیون بود شخصاً عهده‌دار بود، آن‌روز به‌تمام سنگرها رسیدگی می‌کرد و مجاهدین را به پایداری تشویق می‌کرد و به‌آنها می‌گفت اگر امروز دشمن موفقیت پیدا نکند وشکست بخورد ما برای همیشه فاتح خواهیم بود.

هنوز بیش از دوساعت ازظهر نگذشته بود که خبر رسید که مجاهدین که حسین‌خان ریاست آنها را داشت با یک حملهٔ جسورانه قوای دشمن را درهم شکسته و مقداری تفنگ و شیپورهایی که دردست داشتند ازآنها گرفته است.

این خبر مسرت بخش چون برق درتمام شهر منتشر شد و مجاهدین بیش ازپیش دلگرم و دلیر شدند.

سپس مجاهدینی که در تحت فرمان باقرخان بودند و خیابان و اطراف آنرا محافظت می‌کردند و با کمال سختی می‌جنگیدند با فریاد زنده‌باد مشروطه به‌قشون مهاجم فشار آوردند و آنان را عقب نشاندند.

قسمتی از قشون دشمن که مرکب از سواران سرندی بوچی و سربازان قزوینی که مغازه‌های مجدالملک را سنگر کرده بودند با چند بمب که از طرف مجاهدین قفقازی در میان آنها پرتاب گردید تارومار شدند و آن سنگر مهم به‌دست مجاهدین افتاد.

یکی از جوانان مجاهد که در این جنگ شجاعت بی‌نظیری از خود نشان داد و کشته شد حاجی خان پسر علی مسیو بود.

هنوز آفتاب غروب نکرده بود که قشون دولتی با دادن تلفات سنگین بدون آنکه کمترین موفقیتی نصیبشان بشود پشت به‌میدان جنگ کرده راه فرار را پیش گرفتند و به‌اردوگاه عین‌الدوله که با کمال بی‌صبری انتظار فتح شهر را داشت بازگردیدند.

عدهٔ تلفات قشون دولتی را تا پانصد نفر نقل می‌کنند ولی در اینگونه جنگها کشته و زخمی را نمی‌توان بطور تحقیق بلکه تخمین معین کرد، نگارنده از اظهار نظر خودداری کرده ولی آنچه مسلم است تلفات طرفین در این جنگ حیاتی بسیار سنگین بود و شهر بواسطهٔ گلوله‌های توپ خرابی و خسارت زیاد دید.

در گزارشی که قنسول انگلیس مقیم تبریز به‌وزیر مختار انگلیس می‌دهد می‌نویسد: قوای رولسیونرها ده‌هزار نفر است و با کمال سرسختی جنگ می‌کنند و ممکن نیست تا مشروطیت برقرار نشود و مجلس شورای ملی مفتوح نگردد دست از جنگ و مقاومت بکشند و برای خاتمه دادن به‌اوضاع تبریز جز اینکه شاه بدون فوت وقت مجلس را مفتوح کند راهی نیست.

تأثیر موفقیتها

جنگ سوم مهر که با موفقیت مشروطه‌خواهان خاتمه یافت یک روح امیدواری و اعتماد در مردم تبریز ایجاد کرد و رعبی که اردوی سی‌هزار نفری دولت دردلها بوجود آورده بود از میان رفت، اردوی ماکو که پیش از همه موجب وحشت مردم شده بود زبون گردید و اطفال در کوچه و بازار از خان ماکو با مسخره و استهزا سخن می‌گفتند و اشعاری که در بزدلی آنها سروده بودند می‌خواندند.

از طرف دیگر محمدولیخان سپهدار اعظم که رکن اعظم قدرت و نیروی دولتیها بود و در تهور و خودسری شهرت بسیار داشت بنای مخالفت را با عین‌الدوله گذارد پس از آنکه چند تلگراف به‌محمدعلیشاه کرد و او را دعوت به‌سازش با مشروطه خواهان تبریز نمود بنای مکاتبه و گفتگو را با سران ملیون و انجمن گذارد.

علی‌خان منتصرالدوله را محرمانه نزد ستارخان فرستاد و پیغام داد که حاضر است

دست از شاه و عین‌الدوله کشیده به‌شهر بیاید و به‌مجاهدین یاری کند و به کمک آنان با دولت استبدادی بجنگد.

ستارخان با کمال ادب وصمیمیت به‌سپهدار جواب داد که ما از عهدهٔ مقابله با قشون دولت بخوبی برخواهیم آمد. و تا جان داریم در این راه مبارزه خواهیم کرد هرگاه از سایر نقاط ایران هم قیامی برمخالفت محمدعلیشاه بشود کامیابی آسانتر خواهد شد و مردم دنیا هم خواهند فهمید که فقط اهالی تبریز خواهان مشروطه نیستند بلکه همهٔ ایرانیان طرفدار حکومت ملی و برقراری مجلس می‌باشند، بالاترین کمکی راکه شما می‌توانید به‌ملت تبریز و مشروطیت بنمایید اینست که به تنکابن تشریف برده وسایل یک قیام ملی را در آنجا فراهم بیاورید.

نهم رمضان

در این روز یکی از جنگهای مهم تبریز به کامیابی ملیون پایان یافت، قشون ماکو که راه شوسه تبریز—جلفا را در دست داشتند عماراتی‌را که روسها در نزدیک شهر کنار جادهٔ شوسه بنا کرده بودند سنگر کرده و چند توپ در روی بلندیها نصب و قسمتی از شهر را زیر آتش می‌گرفتند، چون این ابنیه و عمارات متعلق به‌روسها بود و روسها بی بهانه می‌گشتند که قشون به‌تبریز وارد کنند مشروطه‌خواهان از توپ‌بستن به‌این اماکن خودداری می کردند.

از طرف دیگر مجبور بودند راه تبریز را به‌خارج بازکنند و این مانع بزرگ راکه سنگرهای قشون ماکو بود از میان بردارند و پل آجی‌راکه مرکز حساسی بود و از نظر سوق‌الجیشی اهمیت بسزایی داشت بدست بیاورند چون در روز هجوم برآن سنگرها که بوسیله توپ و تفنگچی محافظت می‌شد مشکل بود عده‌ای ازمجاهدین از جان‌گذشته فتح آن سنگر مهم را برعهده گرفته در نیمه‌شب رهسپار کوی دشمن شدند.

نزدیک پل اسبهای خود را در محل امنی گذارده پیاده از رود آجی عبور کرده تپهٔ بلندی راکه در مقابل استحکامات دشمن و بر آن مسلط بود سنگر نموده و آمادهٔ کارزارگشتند، ازطرف دیگر یک عدهٔ دویست‌نفری به‌سرکردگی مشهدی محمدصادق و حسن آقا قفقازی‌و حاجی علی‌خان پسرعلی‌مسیو بر سرپل آجی تاختند و با یک حملهٔ دلیرانه قشون ماکورا مورد هجوم قرار دادند، قشون‌ماکوکه از جلو و از جناح چپ مورد هجوم واقع شده بود روحیهٔ خود را از دست داده ازجا کنده شدند و راه‌فرار را پیش گرفتند، فقط کسانی که ابنیه روسها را سنگر کرده بودند مقاومت شدیدی از خود نشان دادند ولی پس از هفت‌ساعت جنگ پای استقامت آنها سست شد و سنگرها یکی بعد از دیگری به‌دست مجاهدین افتاد.

درگزارشی که قنسول انگلیس به‌سفیرانگلیس مقیم تهران داده تلفات جنگ

آن روز را دویست نفر نوشته ولی ایرانیانی که در آن جنگ شرکت داشته‌اند می‌گویند تا چند کیلومتر اطراف پل آجی از کشتگان و مجروحین مالامال بود. مژدهٔ این فتح بزرگ ستارخان را وادار کرد که شخصاً میدان جنگ را بازدید کرده و از مجاهدین وسر دسته‌های آنها تشکر کند و بازماندگان شهدا را دلداری بدهد.

۱۲ رمضان

ستارخان برآن شد که قسمتی از شهر تبریز را که هنوز در تصرف مستبدین بود اشغال کند تا دیگر برای امنیت شهر مانعی در جلو نداشته باشد؛ این بود که از سمت خیابان ونوبران به‌ششکلان و سرخاب که در تصرف سواران رحیم‌خان و شجاع نظام بود حمله بردند سالار ملی پیش از طلوع آفتاب برای آنکه قشون عین‌الدوله نتواند به‌یاری سواران رحیم‌خان و شجاع نظام برخیزد با سیصدنفر سوار برسر قله شتافت و از سه‌طرف دیگر دسته‌های انبوه مجاهدین به‌سردستگی حاجی‌خان قفقازی و پسرعلی مسیوورزیل که یکی از دلیران بودبه‌طرف محلاتی که در تصرف قشون استبداد بود هجوم بردند، اول خانهٔ مقتدرالدوله را که یکسنگر استواری بود واز طرف چندصد نفر محافظت می‌شد با یک یورش دلیرانه تصرف کردند، سپس پسرعلی-مسیو با دویست‌نفر مجاهد سنگر مغازه‌های مجدالملک را که اهمیت بسزایی داشت بدست آورد، از سمت بازار کربلایی حسینخان و مشهدی محمدعلیخان با ششصد نفر مجاهد خود را به‌سرخاب رسانیدند و حسینخان کوی نظام‌العلما را تصرف نمود و پس از یک جنگ‌خونین که تا غروب آفتاب طول کشید و به‌قیمت جان چندصدنفر از طرفین تمام شد مشروطه‌خواهان موفق شدند باقی‌ماندهٔ شهر تبریز را از قشون استبداد وعده‌ای اوباش که با آنان همکاری می کردند پاک نمایند. گرچه این جنگ به‌قیمت جان چندنفر از برگزیدگان آزادیخواهان تمام شد ولی نتیجهٔ آن بدرجه‌ای مهم بود که ملیون با لب خندان و چشم گریان این موفقیت را به‌یکدیگر شادباش می گفتند.

نوزدهم رمضان

روزنوزدهم رمضان قشون ملی به‌طرف انجمن اسلامی‌سرازیر شد و پس از جنگ خونینی آن مرکز فساد که بیش ازیکسال بود نقشهٔ انهدام مشروطیت در آنجا کشیده می‌شد و کانون روحانیون مستبد بود به‌دست مشروطه‌خواهان افتاد، سپس محله دوه‌چی که از نظر سوق‌الجیشی اهمیت بسزایی داشت در همان روز در تصرف مجاهدین در آمد و امام‌جمعه و حاجی‌میرزا حسن‌آقا مجتهد و حاجی‌میرزامحسن و شجاع نظام و رحیم‌خان راه‌فرار را پیش گرفته و در اردوی عین‌الدوله پناهنده شدند.

مجاهدین انجمن اسلامیه را خراب کردند و آنچه در آن یافت می‌شد به‌تاراج

بردند. سپس ستارخان سنگرهایی که قشون استبداد در محله‌های مفتوحه بنا کرده بودند بازدید کرده دستور ترمیم آنها را داد وعده‌ای از مجاهدین را به نگاهداری گماشت. عین‌الدوله چون موقعیت خودش را در باغ صاحب‌دیوان خطرناک دید بناچار آنجا را تخلیه کرد و در باسمنج سکنی نمود. برای آنکه محلاتی که مفتوح شده بود غارت نشود ستارخان و باقرخان اعلان داشتند که هرکس مزاحم مردم بشود و یا کسی را غارت بکند بسختی مجازات خواهد شد و نیز چند دسته از مجاهدین را مأمور حفظ انتظام و امنیت مردم محلات فتح شده نمودند.

برای آنکه از وقایع و حوادثی که در آن روزهای تاریخی درسایر نقاط ایران مخصوصاً در رشت، اصفهان و تهران می‌گذشت جلو نیفتیم و هم‌آهنگی را در مسیر تاریخ حفظ کنیم قشون استبداد و مشروطه را که در تبریز مقابل هم صف کشیده و با سر سختی می‌جنگیدند به‌حال خودگذارده به‌تهران و شهرستانها برمی‌گردیم و حوادثی را که در ایام مسافرت ما به‌تبریز روی داده بود به‌نظر خوانندگان می‌رسانیم.

فصل چهارم

تحصن درسفارت عثمانی

با فشار دستگاه استبداد به‌آزادیخواهان و یأس از باز شدن مجلس و اطمینان به‌اینکه آنچه محمدعلیشاه وعده می‌دهد جز دروغ و نیرنگ مقصود و منظوری ندارد، مشروطه‌خواهانی که درگوشه و کنار تهران منزوی و مخفی بودند بناچار جلسات سری تشکیل دادند و بر آن شدند که یک‌مرکز اجتماعی بوجود آورند و صدایی برضد محمدعلیشاه و دولت پادشاه بلند کنند. پس از مشورت با دو روحانی مشروطه‌خواه (صدرالعلما و میرزاسیدمحمدامام) که پس از برقراری مشروطه امام‌جمعه تهران شد، تصمیم گرفتند که به‌ملاحظهٔ شرکت این دو روحانی از تحصن در یک سفارت اروپایی اجتناب کنند و به‌رهبری آنان درسفارت عثمانی که یک سفارتخانه اسلامی است متحصن گردند.

این بود که صدرالعلما و میرزا سیدمحمد امام با جمعی از مشروطه‌خواهان و تجار و اصناف به‌سفارت عثمانی رفتند و به‌زحمت موفق شدند که در آنجا پناهنده گردند دیری نگذشت که عدهٔ پناهندگان به‌چند صدنفر رسید که اکثر آنها از معاریف تهران و مورد احترام مردم بودند.

مشکلی که درکار بود و متحصنین آن مشکل را نادیده و یاناچیز تصور کرده بودند این بود که رژیم استبداد مطلق درعثمانی حکمفرما بود و سلطان‌عبدالحمید پادشاه‌عثمانی که یکی از ظالمترین سلاطین جهان بود با نهضت مشروطیت ایران مخالفت می کرد وکمال کوشش را در تقویت محمدعلیشاه برای ریشه کن کردن آزادی درایران بکارمی‌برد.

همینکه به‌سلطان‌عبدالحمید خبر رسید که جمعی از مشروطه‌خواهان ایران در سفارت عثمانی تهران پناهنده شده‌اند بسیار برآشفت و به‌صدراعظم دستور داد که موضوع را در هیأت دولت مطرح و به‌یک نحوی که مخالف با حیثیت دولت عثمانی نباشد پناهندگان را ازسفارت عثمانی بیرون کنند.

انجمن سعادت اسلامبول از قصد دولت عثمانی آگاه شده و درصدد جلوگیری

برآمد و با کلیهٔ وسایل ناچیزی که دردست داشت کوشش کرد که دولت عثمانی را از آن قصد بازدارد.

دولت‌آبادی می‌نویسد چون من با شیخ‌الاسلام عثمانی که ریاست روحانیون آن کشور را عهده‌دار بود و در هیأت دولت عثمانی عضویت داشت و مورد احترام همگی بود دوست بودم پس از آنکه مسبوق شدم که سلطان عثمانی تصمیم دارد به‌سفیرش امر بدهد پناهندگان را از سفارت برانند بی‌درنگ به‌ملاقات شیخ‌الاسلام شتافتم و به‌او از طرف ایرانیان مقیم عثمانی گفتم راست است که رژیم دولت عثمانی برپایهٔ سلطنت مطلقه استوار است ولی باید به‌این نکته توجه بفرمایید که جمعی از مسلمانان ایران به‌قیادت عده‌ای از روحانیون که مورد احترام جامعهٔ مسلمانان اند از نظر اینکه سفارت عثمانی یگانه سفارت دولت اسلامی در تهران است و مردم ایران هم مسلمان هستند، و نخواستند در یک سفارت عیسوی مذهب پناهنده بشوند به‌سفارت مسلمان عثمانی پناهنده شده‌اند و هرگاه آنها را ازسفارت بیرون کنند آنها بناچار در یکی ازسفارتخانه‌های نصرانی پناهنده خواهند شد واین یک توهین بزرگ برای اسلام است و در تمام دنیا گفته خواهد شد که یک دولت اسلامی جمعی از روحانیون و مسلمانان را ازسفارت خود بیرون کرد وسفارتخانه‌های غیرمسلمان آنها را پناه دادند.

گفته‌های من در شیخ‌الاسلام که مردپاک نژادی بود و از ادبیات فارسی هم بی‌بهره نبود و نسبت به‌ایرانیها محبت مخصوص داشت اثر بسزایی نمود و به‌من قول داد که آنچه درقوه دارد برای جلوگیری از راندن ایرانیها ازسفارت بکارخواهد برد این بود که درجلسهٔ دولت موضوع را مطرح کرد و بطورصریح گفت که جمعی ازمسلمانان به‌یک دولت اسلامی پناه برده‌اند وقوانین و قواعد اسلام به‌ما اجازه نمی‌دهد که آنها را برانیم و آنها ناچار بشوند به‌یک سفارت مسیحی پناهنده بشوند به‌علاوه این عمل یک لطمهٔ شدیدی به‌حیثیت ما وارد خواهد کرد و بسیاری از مسلمانان جهان را از ما ناامید خواهد ساخت. و هرگاه هیأت دولت چنین تصمیمی بگیرد من ازمقامی که دارم استعفا خواهم کرد. این تهدید شیخ‌الاسلام هیأت دولت را وادار کرد که از تصمیمی که گرفته بودند صرفنظر کنند و مزاحم پناهندگان نشوند.

ولی با همهٔ این احوال سفیرعثمانی و اعضای آن سفارتخانه که کارکنان دستگاه استبدادی بودند نسبت به‌ایرانیان متحصن بی‌اعتنایی می‌کردند و مشکلاتی برای آنها تولید می‌نموده‌اند که شرح آن بسیار مفصل و نگارش آن از حوصلهٔ این کتاب بیرون است.

ولی خوشبختانه طولی نکشید که آتش انقلاب مشروطیت درکشور عثمانی شعله‌ورشد وستارهٔ آزادی درافق اسلامبول طلوع کرد، سلطان‌عبدالحمید جابر خلع شدو حکومت مشروطه در آن سرزمین برپاگشت. این پیش آمد صرف‌نظر از آنکه یک عامل

بسیار مهم و مؤثر در پیشرفت انقلاب مشروطیت ایران گشت و آزادیخواهان ایران را تقویت و دلگرم نمود پناهندگان سفارت عثمانی از آن تاریخ به‌بعد با آزادی بیشتری دست‌بکار مخالفت با دربار باغشاه شدند و سفیر عثمانی و اعضای آن‌سفارتخانه هم به‌خلاف گذشته نسبت به‌متحصنین راه مهربانی پیش گرفتند و در راه رضایت آنان آنچه مقدور بود فروگذار نکردند.

محمدعلیشاه و دربار استبداد چون نتوانستند دولت عثمانی را وادار کنند که پناهندگان را از سفارت بیرون کنند برای بیچاره کردن آنان دست‌بکارها و اقدامات پستی زدند که انسان را دچار حیرت می‌کند از جمله کارهایشان یکی این بود که عده‌ای مارگیر پیدا کرده و پول گزافی به‌آنها دادند و آنها چندین جعبه پرمار کردند و در نیمه‌شب به‌سفارت عثمانی رفته و مارها را درسفارت ریختند.

صبح که متحصنین از خواب بیدار شدند با تعجب دیدند که صدها مار از در و دیوار اطاقها و باغ بالا وپایین می‌روند و بناچار چند روزی کار آن بدبختها مارگیری و مارکشی بود.

بعلاوه صدها سرباز و پلیس اطراف سفارت عثمانی راگرفته بودند و چون کسی می‌خواست به‌آنجا برود دستگیر و حبس می‌کردند و انواع مصائب نسبت به‌آنان روا می‌داشتند.

ناگفته نماند که ازجمله وقایعی که درسفارت ترکیه پیش آمد و همهٔ مردم را متأثر نمود این بود که مرحوم صدرالعلما که پیشوای متحصنین بود و در نیکی فطرت و آزادی عقیده و خیرخواهی نه‌فقط در میان روحانیون بلکه میان ایرانیها نظیر نداشت چون دوماه بود حمام نرفته بود دستور داد سماور بزرگی را آتش کردندتا استحمام کند بدبختانه درموقعی که برای حمام گرفتن لخت شده بود سماورآب جوش برگشت و تمام بدن پیرمرد ضعیف‌المزاج را بطوری مجروح و سوزاند که چندین ماه با سختی و درد بستری بود.

پیوستن آقاسیدعلی‌آقا یزدی به‌مشروطه‌خواهان

بعد از توپ بستن مجلس طولی نکشید که آقا سیدعلی‌آقا یزدی آمد و شد را با دستگاه استبداد کم کرد و برای چند ماهی انزوا اختیار کرد ولی درمجالس خصوصی از اوضاع دولت انتقاد می‌کرد و اظهار عدم رضایت از شاه می‌نمود، دوستانش می‌گفتند چون آقاسیدعلی‌آقا از بیدادگریهای محمدعلیشاه ناراضی و متنفر است از او روگردان شده، دشمنانش شهرت می‌دادند که چون به‌انتظاراتش ترتیب اثر نداده‌اند و به‌عبارت دیگر او را به‌بازی نگرفته‌اند دلتنگ شده، بعضی ریشهٔ دلتنگی او را ازمخالفتی که با حاجی‌شیخ فضل‌الله پیدا کرده بود می‌دانستند، بهرحال علت دلتنگی

و مخالفت آقاسیدعلی‌آقا هرچه بود ما امیدواریم که همان‌علتی که دوستانش می‌گفتند صحیح باشد. طولی نکشید که علم مخالفت را برضد دستگاه استبدادی بلند کرد و علناً به‌طرفداری از مشروطیت قیام نمود.

چون این مرد روحانی از نعمت جرأت و جسارت و نطق و بیان برخوردار بود مخالفتش با دستگاه باغشاه بسیار سودمند افتاد بهمین جهت مشروطه‌خواهان تهران گرد او جمع شدند و در اندک مدتی حوزهٔ اوگرم شد و پیروانی پیدا کرد.

اتفاقاً یک واقعهٔ تأسف‌آوری در آن روزها پیش آمد که موقع را برای تظاهر برضد محمدعلیشاه و مستبدین مساعد کرد و آن فوت مرحوم حاجی میرزاحسین حاجی میرزاخلیل بود. این مرد بزرگ روحانی و مرجع تقلید که از همهٔ علمای شیعه محترمتر و مسن‌تر و از طرفداران مشروطه بود در همان روزها به‌رحمت‌ایزدی پیوست و تمام مسلمان مخصوصاً مشروطه‌خواهان را متأثر و عزادار نمود. پس از انتشار خبر فوت آن مرحوم، آقای سیدعلی‌آقا بدستیاری مشروطه‌خواهان مجلس ترحیم مفصلی در خانه‌اش ترتیب داد وچادری برپا کرد و هرروز هزارها نفر در آن مجلس ترحیم شرکت می‌جستند. در آخر مجلس سوگواری آقاسیدعلی‌آقا که از توجه مردم و استقبالی که از طریقهٔ تازه‌اش کرده بودند خوشوقت و مسرور بود منبر می‌رفت و با حسن بیانی که داشت از اوضاع مملکت و دستگاه دولت انتقاد می‌کرد و از اصول مشروطیت و حکومت ملی و قانون‌اساسی طرفداری می‌نمود.

این مجلس ختم که صورت جلسهٔ تبلیغاتی به‌نفع مشروطه‌خواهان به‌خود داده بود و در میان مردم با حسن نظر استقبال شده بود انعکاس شدیدی در باغشاه ایجاد کرد و شاه را نسبت به‌آقاسیدعلی‌آقا خشمگین نمود و امر داد که عده‌ای سرباز به خانه آقا سیدعلی‌آقا رفته و چادر را بخوابانند.

با وجود آنکه چادر را خوابانیدند باز فردا مجلس ختم با جمعیت بیشتری تشکیل شد و احساسات پرشور از طرف مردم نشان داده‌شد. محمدعلیشاه دستور داد که مجلس ختم را بهم زنند و از حضور مردم جلوگیری نمایند.

آقاسیدعلی‌آقا چون موقعیت خود را خطرناک دید و به‌او گفته بودند که ممکن است حکم دستگیریش از طرف شاه صادر بشود و زندانی گردد و از طرف دیگرنمی‌خواست از کاری که دست‌زده بود و از طرف مردم بانیکویی استقبال شده و وجههٔ ملی بدست آورده بود و در حقیقت دکانی درمقابل حاجی‌شیخ فضل‌الله باز کرده بود دست بکشد با مشورت عده‌ای از مشروطه‌خواهان و ملاها مخصوصاً آقای میرزامصطفی آشتیانی برآن شدند که در یک محلی که مصون ازحمله و تعرض باشد رفته و در آنجا علناً و بدون پرده برضد محمدعلیشاه قیام نمایند و هرگاه به‌یک سفارتخانه‌ای پناهنده می‌شدند

نمی‌توانستند آزادانه منبر بروند و مردم را جمع کنند، بهتر دانستند که مجتمعاً به حضرت عبدالعظیم رفته و در آنجا متحصن شوند و راهی را که روحانیون صدر مشروطه اختیار کرده بودند در پیش بگیرند.

فصل پنجم

تلگرافات سفیر انگلیس

ذیلا تلگرافات سفیر انگلیس سرجان‌بارکلی به وزیرخارجهٔ انگلیس سرادواردگری را دربارهٔ اوضاع ایران به‌نقل از کتاب آبی در اینجا می‌آوریم:

وزیرخارجه ایران به‌من اطلاع داد که شاه در نظر دارد خود یک‌مجلس شورایی تأسیس نماید، من از اینکه شاه از این طریق درصدد است از مواعید خود دوری جوید اظهار یاس نموده و خاطر نشان نمودم که انتخاب اعضا و تشکیل مجلس توسط ملت یکی از خصوصیات هرنوع حکومت مشروطه است و سه‌نفر از وزرایی که نفوذ و اقتدار زیاد دارند باعث این اوضاع اندوهگین مملکت شده‌اند و برمجلسی که پیشنهاد شده کنترل تام خواهند داشت و باید سفارتین متفقاً اقدام نمایند و مطالب را صاف و روشن بگویند.

صدراعظم ایران دیروز به‌من اطلاع داد که شاه بنابرنمایشی که روز پنجشنبه درباغشاه داده شد دستخطی برای طبع فرستاده و درآن مذکوراست که مجلسی که مخالف با اسلام است اعطا نخواهد شد.

کمال لزوم را دارد که بدون فوت وقت من و سفیر روس یادداشتی به‌شاه بفرستیم وصراحتاً متذکر بشویم و اظهار تأسف بنماییم که شاه مواعید خود را نقض نموده وچنین روش تأسف‌انگیزی گرفته است و به‌نصایح مشاورین بدخواه گوش داده و به‌عرایضی که نمایندهٔ احساسات حقهٔ ملت ایران نیست گوش داده‌است، فقط راهی که برای فرونشاندن انقلاب آذربایجان و رضایت ملت ایران است برقراری مشروطیت می‌باشد.

سپس اضافه می کند: دستخط شاه امروز منتشر شد و در آن صریحاً نوشته شده بود که اعلیحضرت بکلی از تأسیس پارلمان منصرف شده است زیرا علما چنین مجلسی را مخالف دین اسلام می‌دانند.

در تلگراف دیگر تذکر می‌دهد که، انقلاب آذربایجان و موفقیت مشروطه خواهان آن سامان موجب خشم وعدم رضایت روسها شده است مخصوصاً از این جهت که

انقلابیون قفقاز با مشروطه‌خواهان تبریز همدردی و اقدامات مشترک می‌نمایند.

روزنامهٔ بورس گازت و روزنامهٔ نوویه‌ورمیا مقالاتی در باب انقلاب آذربایجان نگاشته و در آن مقالات متذکر شده بودند که بواسطهٔ عدم مداخلهٔ روسها در آذربایجان و عدم توانایی محمدعلیشاه موقعیت ستارخان محکمتر می‌شود و هرگاه این وقایع سابقاً روی می‌داد دولت روس طور دیگر عمل می کرد چنانچه خیوه و خجند و ترکمانیه برای آنکه برقوافل روس حمله می کردند آزادی خود را از دست دادند ولی حالا تجارت‌روس در آذربایجان خسارت می‌بیند و اقدامی نمی‌شود، باید دانست تا کی دولت روس این وضع را تحمل خواهد کرد و خسارات مالی و خسارات سیاسی و از دست دادن نفوذ خود را نادیده خواهد گرفت، سپس اضافه می کند دولت روس مثل یک تماشاچی اوضاع ایران را نگاه می کند و اقدام مؤثری نمی کند.

دولت روس بواسطهٔ رویهٔ باری بهر جهت که در آذربایجان پیش گرفته مقصر است زیرا ممکن است فردا آذربایجان به‌دست انقلابیون مستقل بشود و ما خود را در کنار یک مملکت انقلابی و هرج ومرج طلب بیابیم و اثرات سوء آنرا در قبال تاتار و قفقاز بکشیم، اگردولت روس نمی‌خواهد دولت‌عثمانی ازوضعیت ایران استفاده کند باید بدون فوت وقت راجع به‌آذربایجان تصمیم بگیرد و آن ناحیهٔ خطرناک را از صورت فعلی بیرون بیاورد وسلطهٔ خود را در آنجا با قدرت برقرار کند.

ماژراستکس چنین می‌گوید

یکی از اعضای سفارت‌انگلیس که گویا منشی‌زاده بود و یا میرزا زین‌العابدین‌خان‌منشی باشی برای نگارنده نقل کرد که یکی از همان روزهای بحرانی ماژراستکس آتاشه نظامی سفارت‌انگلیس که سپس به‌مقام ژنرالی نایل شد با حال عصبانی به‌من گفت این شاه ایران قول و فعلش هردو ناصواب است و به‌او کمترین اعتمادی نمی‌توان داشت زیرا پیش از توپ بستن مجلس با ما قول و قرارداد کرده بود که به‌هیچکدام آن عمل نکرد.

سپس چنین گفت روسها از انقلابات ایران فوق‌العاده عصبانی و ناراضی بودند چون انقلابیون ایران با انقلابیون روسیه رابطه پیدا کرده‌بودند و بهم کمک می کردند، روسها نمی‌خواستند به‌قول خودشان یک کانون انقلاب و فساد در همسایگی کشورشان وجود داشته باشد و می‌خواستند بهرنحو که ممکن است انقلابات ایران به‌نفع محمدعلی شاه از میان برود ماهم چون با روسها متحد بودیم و برای سیاست عمومی مجبور بودیم که با آنها همکاری کنیم و رضایت آنها را جلب نماییم و کاری نکنیم که در سیاست عمومی که اهمیت حیاتی برای انگلستان دارد و ما به‌دوستی و حمایت روسها احتیاج کامل داریم سرباز زنند و از مارنجش پیدا کنند، این بود که به‌دوشرط موافقت کردیم

که آتش انقلاب در ایران خاموش شود و آرامی جای انقلاب و کشمکش ها را بگیرد. شرط اول ما این بود که برای از میان بردن مجلس و انجمنها خونریزی نشود وحتی‌الامکان به‌مردم صدمه نرسد وشرط دوم ما این بود که بعد از انحلال مجلس بدون فوت وقت اعلان انتخابات عمومی صادر شود و مجلس دیگری جای مجلس از میان رفته را بگیرد، البته ما هم مایل بودیم که مجلسی که بعداً سرکار می‌آید افرادش عاقل‌تر و اعتدالی باشند و برای اینکه دوباره آتش انقلاب روشن نشود از انتخاب افراد انقلابی به‌نحوی جلوگیری بشود.

محمدعلیشاه هر دوشرط ما را قبول کرد و قول قطعی به‌ما داد که به‌عهد خود وفادار باشد ولی این مرد بی‌حقیقت به‌عهدی که کرده بود وفا نکرد، اول آنکه جمعی بی‌گناه را بدون محاکمه کشت و اگر پروتستهای پی‌درپی ما و سایر دول جلو بی‌رحمی او را نمی‌گرفت شاید عدهٔ زیادی را از میان می‌برد، ثانیاً با اینکه مکرر در مکرر قول صریح و وعده داد که اعلان انتخابات را امضا و منتشر نماید و مجلس جدید را افتتاح کند به‌قول و وعدهٔ خودش وفا نکرد و ما تا امروز از این مرد جز دروغ و دوروئی چیزی ندیدیم.

یک حقیقت غیر قابل انکار

حقیقت مطلب اینست که با آنکه روسها در ظاهر با انگلیسها همکاری می‌کردند و سفیر روس و انگلیس به‌اتفاق شاه‌را ملاقات می‌کردند و فشار می‌آوردند که محمدعلیشاه به‌قول و وعده‌ای که داده وفا کند و مجلس را افتتاح کند ولی در باطن روسها مطلقاً به‌گسترده شدن بساط مشروطیت مایل نبودند و نمی‌خواستند که مجلس و مشروطیت دوباره در ایران برپا بشود و محمدعلیشاه هم به‌خوبی به‌این حقیقت پی‌برده بود و با اعتماد کامل به‌پشتیبانی باطنی روسها در مقابل ملت وانگلیسها مقاومت می‌کرد زیرا دستگاه حکومتی ایران در آن زمان دردست روسها بود و در حقیقت سفیر روس ولیاخف فرمانفرمای مطلق ایران بودند و پس از یک قرن موفق شده بودند که دست انگلیسها رقیب دیرینهٔ خود را از کارهای ایران کوتاه کنند.

بعلاوه روسها که از دیر زمانی دیگ طمعشان برای بردن آذربایجان به‌جوش آمده بود و می‌خواستند بهر قیمت که شده آذربایجان را اشغال کنند جنگ میان مشروطه‌خواهان و محمدعلیشاه موقع را مناسب برای اشغال آذربایجان از طرف روسها کرده بود چنانچه عاقبت هم روسها آذربایجان را اشغال کردند و کردند آنچه را که در تاریخ نظیر آن کمتر دیده و شنیده شده و هرگاه جنگ جهانی اول پیش نیامده و انقلاب سرخ در روسیه ظهور نکرده و دولت تزاری از میان نرفته بود بطور حتم و یقین نه‌فقط آذربایجان بلکه قسمتی از خاک ایران منجمله خراسان و مازندران و گیلان و گرگان از

ایران جدا و ضمیمه روسیه می‌شد.

تلگراف دیگر سفیر انگلیس

دیروز وزیر خارجه ایران علاءالسلطنه از من ملاقات کرد و گفت متحدالمآل روز یکشنبه شما مخصوصاً نصایح شما راجع به‌سوء سلوک اطرافیان، شاه بسیار رنجش‌خاطر پیدا کرده سپس گفت دستخط شاه درجواب تقاضای علما برای این بود که مجلس مثل مجلس سابق دیگر تشکیل نشود و هنوز شاه براین عقیده است که مجلسی که مناسب با اوضاع و مخالف شرع اسلام نباشد تأسیس نماید بعد گفت شاه مصمم است هرچه زودتر یک مجلس مشاوره تأسیس کند.

پناهندگان قلهک

در زمان استبداد، قلهک و زرگنده که محل باغ تابستانی سفارت انگلیس و روس بود در تحت حمایت آن دوسفارتخانه قرارگرفته و مردمانی که در آن دو دهکده سکنی داشتند و یا سکنی می‌کردند از حمایت آن سفارتخانه‌ها بهره‌مند می‌شدند و مأمورین دولت حق دخالت درامورآن دومحل را نداشتند.

پس از آنکه محمدعلیشاه و عمال استبداد بنای سختگیری را نسبت به‌مشروطه‌خواهان پیش گرفتند و حتی کسانی که تأمین گرفته بودند امنیت و آسایش نداشتند و عده‌ای که پس‌ازچندماه حبس وزنجیردرباغشاه متحصن شده بودند دیگرنمی‌توانستند درتهران زیست کنند و وسایل مهاجرت بخارج ایران را هم نداشتند و نمی‌خواستند رسماً درجرگهٔ متحصنین حضرت‌عبدالعظیم وسفارت‌عثمانی واردبشوند، برای اینکه درمحل نسبتاً امنی سکنی کنند و تا حدی از تجاوزات مأمورین دولت درامان باشند به‌قلهک رفته و هریک باغی اجاره کرده و درآنجا سکنی نمودند و درنتیجه در اندک زمانی قلهک یک مرکز مهم فعالیت مشروطه‌خواهان شد و از آنجا توانستند با قشون ملی که دراصفهان و گیلان تشکیل یافته بود رابطه پیدا کنند و اطلاعات لازمه را ازاوضاع تهران وقوائی که محمدعلیشاه جمع‌آوری کرده بود به‌آنها برسانند و نیزوسایل مسافرت افراد و مشروطه‌خواهانی که مایل بودند به‌اردوهای مجاهدین ملحق شوند فراهم کنند و مهمترازآنچه گفته شد قوائی درتهران تهیه وتجهیز نمایند که بمحض نزدیک‌شدن قشون ملی به‌تهران مسلح شده وبیاری آنان به‌جنگ بپردازند، طبعاً برای موفقیت دریک همچه امر خطیری یک مرکزی که از دستبرد مستبدین مصون باشد کمال ضرورت را داشت واحتیاط ایجاب می‌کرد که درخفا و دورازچشم بدخواهان نقشه‌ای که درپیش بود انجام یابد.

ازجمله کسانی که درقلهک سکنی گزیدند یکی مرحوم صنیع‌الدوله بود که در آنجا باغ تابستانی داشت، دیگری میرزاسلیمان‌خان میکده بود که پس از استخلاص از حبس باغشاه چون نمی‌توانست درتهران بماند درقلهک باغی اجاره کرد و تا فتح تهران خود وخانواده‌اش درآن باغ سکنی داشتند و با سایر مشروطه‌خواهان مشغول فعالیت

بود، حسینقلی‌خان نواب، حاجی‌میرزاعلیمحمد دولت‌آبادی، مستعان‌الملک رئیس کمیته جهانگیر که در آینده از آن سخن خواهم گفت، اسدالله‌خان ابوالفتح زاده و خانواده و برادرانش، اعتضادالحکما، کریم دواتگر، مستشارالدوله بعد از استخلاص از باغشاه محمدعلی ملک‌زاده بعد از استخلاص از حبس باغشاه و جمعی دیگر منجمله عده‌ای از ارامنه آزادیخواه.

فعالیت این عده که در قلهک سکنی کرده بودند برای کامیابی مشروطیت سهم بسزایی داشت و کمک مؤثری نمود، چنانچه در اندک زمانی موفق شدند صدها نفر را مسلح کرده با هزار زحمت بیاری اردوهای ملی گیلان و اصفهان که در حال تشکیل بود بفرستند و نیز صدها نفر را در تهران مخفیانه مسلح و آماده نمایند تا درموقع وارد کارزار بشوند بالاتر از همه رعبی بود که درنتیجهٔ تبلیغات شدید توانستند در دل مستبدین و کرسی‌نشینان باغشاه بوجود بیاورند و روحیه آنها رامتزلزل نمایند.

فعالیت مهاجرین

آزادیخواهانی که از ایران تبعید شده و یا فرار کرده بودند به‌چند دسته تقسیم شدند و هردسته‌ای یکی از پایتختهای مهم را مرکز فعالیت خود قرار داده مبارزه را با دستگاه استبدادی ایران آغاز کردند، تقی‌زاده و چند نفردیگر به‌لندن رفته و به‌رهبری پروفسور براون مستشرق معروف و ایران دوست نامی مجمعی تشکیل دادند و جمعی از نمایندگان آزادیخواه مجلس عوام انگلیس وعده‌ای از طرفداران آزادی ایران در آن مجلس عضویت یافتند و به‌فعالیت پرداختند و سیاست دولت انگلیس را نسبت به‌ایران ظالمانه اعلام کردند و معاهدهٔ ۱۹۰۷ را که با پافشاری انگلیسها منعقد شد ریشهٔ همه مصائب و بدبختیهای ایران خواندند و به‌دولت‌انگلیس فشار آوردند که باید در سیاست خود در ایران تجدیدنظر کند و برای اعادهٔ مشروطه و انتخابات مجلس شورای ملی در ایران پافشاری کند و بیش از این راضی نشود که ملت ستمدیدهٔ ایران ملعبهٔ هوای نفس یک پادشاه جابر و سیاست مستبدانه روسیه گردد.

مقالات مفصلی در جراید کثیرالانتشار برای منظور فوق به‌طبع رسانیدند و اعلامیه‌های متعدد منتشر کردند و سر وصدایی در انگلستان به‌نفع مشروطیت ایران بوجود آوردند از جمله اقدامات مؤثر آن مجمع این بود که با تمام قوا کوشش کرد که دولت انگلیس کمک مالی به‌دستگاه استبدادی ایران نکند و دربار باغشاه موفق به‌قرضه‌ای که برای بدست آوردن آن کوشش می کرد نشود، زیرا یقین داشتند که اگر پولی به‌دست محمدعلیشاه برسد موفق خواهد شد قیام تبریز را از میان بردارد و ملیون آن سامان را شکست بدهد.

مشروطه‌خواهانی که در پاریس بودند عدمشان زیادتر از سایر نقاط و مجامعشان

پرسروصداتر بود، بیش از پنجاه نفر از کسانی که به‌مشروطه‌خواهی معروف بودند و زحماتی در آن راه کشیده بودند در پاریس جمع شده بودند، یکعده از شاهزادگان و اعیان هم که مشروطه‌خواه نبودند ولی چون دشمن محمدعلیشاه بودند مثل ظل‌السلطان و جلال‌الدوله و علاءالدوله با مشروطه‌خواهان هم صدا شده بودند و تاحدی به‌آنها یاری می کردند، مهاجرینی که در انگلستان و فرانسه بودند با مراکز ملی ایران رابطه داشتند و آنها را به پایداری و مقاومت تشویق می کردند و نمایندگانی هم از طرف خود به‌تبریز و گیلان فرستادند و نیز با انجمن سعادت اسلامبول تماس تلگرافی داشتند و یک هم‌آهنگی میان این مراکز ملی موجود بود، کلیهٔ مجامع مذکور با روحانیون نجف رابطه داشتند و احکام و دستورات مراجع تقلید به‌وسیلهٔ انجمن سعادت به‌نقاط مختلفه ایران می‌رسید.

معاضدالسلطنه که یکی از مشروطه‌خواهان پاکدامن و با ایمان بود و تا آخر عمرهم تقوای سیاسی خود را حفظ کرد و سرپرشور و روحی متعصب در راه مشروطه‌خواهی داشت به‌خیال افتاد روزنامهٔ صوراسرافیل را در پاریس منتشر کند و در این راه زحمت بسیار تحمل کرد ولی متأسفانه مقامات دولتی فرانسه با نشر آن روزنامه موافقت نکردند و معاضدالسلطنه مجبور شد برای نشر روزنامهٔ مذکور به‌سویس که یک کشور آزاد در تمام معنی‌کلمه بود برود و در آنجا روزنامهٔ صوراسرافیل را منتشر کند این بود که به‌سویس رفت و با دستیاری چندنفر از مشروطه‌خواهان به‌نشر آن نامهٔ ملی همت گماشت و موفق شد که چند نمره با همان سبک و مسلکی که روزنامه مذکور داشت منتشر نمایند و مجاناً به‌تمام نقاط ایران بفرستند.

از جمله کارهایی که معاضدالسلطنه در سویس کرد این بود که یک تابلونقاشی که در آن ملک‌المتکلمین در روی کرسی خطابه قرارگرفته مشغول سخنرانی است و اکثر پیشوایان مشروطه ایستاده و نشسته و به‌خطابهٔ او گوش می‌دهند تهیه کرد وعکسهای متعدد از روی آن برداشت و برای مجامع مشروطه‌خواهان فرستاد، این تابلو که به‌دست یک نقاش ماهر کشیده شده کمال دقت را در شباهت اشخاص به کار برده بود.

بطوری که میرزا کریم‌خان رشتی و معاضدالسلطنه نقل می کردند، لنین رهبر آزادیخواهان روسیه در آن‌زمان در سویس می‌زیسته و با آنان آشنایی پیدا کرده و توصیه‌هایی به‌مراکز آزادیخواهان روسیه برای تقویت و معاضدت انقلابیون ایران نموده و در روزنامه‌ای که درسویس به‌مدیریت خود منتشر می‌نمود مقالاتی چند راجع به‌مشروطیت ایران و همکاری دولت مستبد ایران با دولت تزاری و مظالم روسها در ایران و فجایع اعمال محمدعلیشاه منتشر نمود.

یکی از کارهای مهمی که در پاریس شد و ما در موقع خود به‌تفصیل خواهیم

نگاشت تهیه قیام ایل بختیاری به‌قیادت سرداراسعد که آن‌زمان در پاریس می‌زیست برضد دستگاه استبدادی باغشاه بود. ناصرالملک در آن زمان در پاریس می‌زیست و با آنکه همیشه با احتیاط زندگی می کرد و رویهٔ محافظه کاری را از دست نمی‌داد و در مجامع و محافلی که مهاجرین داشتند کمتر حضور پیدا می کرد به‌واسطه اطلاعات عمیقی که در سیاست اروپا مخصوصاً انگلستان و آشنایی که با بعضی از رجال مهم انگلیس داشت اندرزها و راهنماییهایش فوق‌العاده سودمند بود و وجود او یک تکیه‌گاه معنوی و یک ناصح عاقل و مطلع برای مشروطه‌خواهان بود.

از جمله مهاجرینی که به‌نیکی باید از آنها نام برد و زحماتشان را تقدیر کرد ممتازالدوله رئیس مجلس شورای ملی — میرزا محمدصادق طباطبائی — دکتر اسماعیل‌خان امیراعلم — حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی — میرزا علی‌اکبرخان دهخدا — معاضدالسلطنه و معتمدخاقان شکرالله‌خان بودند و از جمله کسانی‌که وجودش سبب بالاترین خطر و بدبختی برای مشروطه شد و در آن زمان در پاریس می‌زیست و همه انتظار داشتند که با ثروت زیاد و پول وافری که در بانکهای اروپا داشت مساعدت و کمک مالی در راه نهضت مشروطیت به‌مردم تبریز خواهد نمود ظل‌السلطان بود ولی آن‌مرد نظر تنگ با اینکه سبکسرانه آرزوی تخت وتاج ایران را دردل می‌پرورانید و خیال می کرد که هرگاه مشروطه خواهان محمدعلیشاه را از میان بردارند ممکن است‌به آرزوی خود برسد کوچکترین کمک مالی به‌مشروطه‌خواهان تبریز که با کمال تنگدستی با دشمن بی‌رحم در جنگ و ستیز بودند نکرد.

تحصن و شهادت میرزامصطفی آشتیانی

بیدادگریهای روزافزون عمال استبداد و فشاری که به‌مردم وارد می‌شد مخصوصاً لجام گسستگی اوباش در شهر تهران که هرشب به‌سلامتی شاه اسلام پناه عرق می‌خوردند و عربده می کشیدند مردم را به‌جان آورده بود و از طرف دیگر فتوحات مشروطه‌خواهان تبریز روزنهٔ امیدی دردلها بوجود آورده بود و امیدوار شده بودند که مشروطه برای همیشه نمرده و بزودی با جراحات زیادی که بر پیکرش وارد آمده بپا خواهد خاست. این بود که جمعی به‌قیادت آقاسیدعلی آقا یزدی و آقاسیدمصطفی‌قنات‌آبادی و آقامیرزامصطفی آشتیانی وعده‌ای از وعاظ و طلاب بر آن شدند به‌حضرت‌عبدالعظیم رفته تحصن اختیار کنند و در آن حصن حصین علم مخالفت را برضد محمدعلیشاه بلند نمایند این فکر لباس عمل پوشید وعدهٔ زیادی در حضرت‌عبدالعظیم گردهم جمع آمدند روزها وعاظ به‌منبر می‌رفتند و مردم را به‌یاری مشروطه و آزادی دعوت می کردند. این متحصنین با کسانی که درسفارت عثمانی پناهنده‌شده بودند و با پناهندگان قلهک در تماس بودند و نیز با انجمن آذربایجان رابطه داشته و چند نفر را به‌زحمت‌به

آن سامان روانه کردند.

در میان مردانی که در حضرت‌عبدالعظیم متحصن شده بودند میرزامصطفی‌ـ آشتیانی سرپرشوری داشت و در تدبیر و کاردانی قدرت بسزایی از خود نشان می‌داد و در حقیقت محور عملیات خصمانهٔ شدیدی برضد محمدعلیشاه شده‌بود، مرحوم آقامیرزا-مصطفی بطوری که در جلد اول این تاریخ نگاشتیم از عنفوان جوانی رغبت به‌سیاست داشت و جنبهٔ سیاسی‌اش برجنبهٔ روحانیتش غلبه داشت. و از طلوع مشروطیت به طرفداری از امین‌السلطان اتابک برضد عین‌الدوله قیام کرد و به‌جرگهٔ مشروطه‌خواهان پیوست.

در این زمان هم طولی نکشید که تأثیر وجودی و لیاقت ذاتی و کاردانی خود را نشان داد و مصدر کارهایی شد که محمدعلیشاه را نگران کرد. آن شاه بیدادگر که ریختن خون بی‌گناهان برایش مثل آب خوردن بود کمر قتل مرحوم میرزامصطفی را بست و تصمیم به کشتن او که گناهش طرفداری از مشروطه و مخالفت با ظلم و ظالم بود گرفت و مفاخرالملک حاکم تهران را مأمور کشتن او نمود.

مفاخرالملک‌هم با عده‌ای او باش به‌حضرت‌عبدالعظیم رفت و در نیمه شب چون دزدان نامردانه آن مرد را با گلوله کشته و عموم مشروطه‌خواهان را عزادار کرد.

از کشته شدن مرحوم میرزامصطفی نتیجه‌ای عاید محمدعلیشاه نشد و گرچه او یک حریف سرسخت خود را از پای درآورد ولی در مقابل شهادت آن مظلوم نه فقط آزادیخواهان را مرعوب نکرد بلکه کینهٔ محمدعلیشاه دردلها صد چندان شد و برای از میان بردن او مصمم‌تر از پیش شدند و بیش از پیش دست به‌فعالیت زدند.

زندگانی و شهادت اسمعیل خان بقلم اسمعیل بهادر

جناب آقای دکترمهدی‌ملک‌زاده، بنا بفرموده، مشاهدات‌خود را دربارهٔ فعالیت اسمعیل خان شهید در زیر یادداشت و تقدیم می‌دارد.

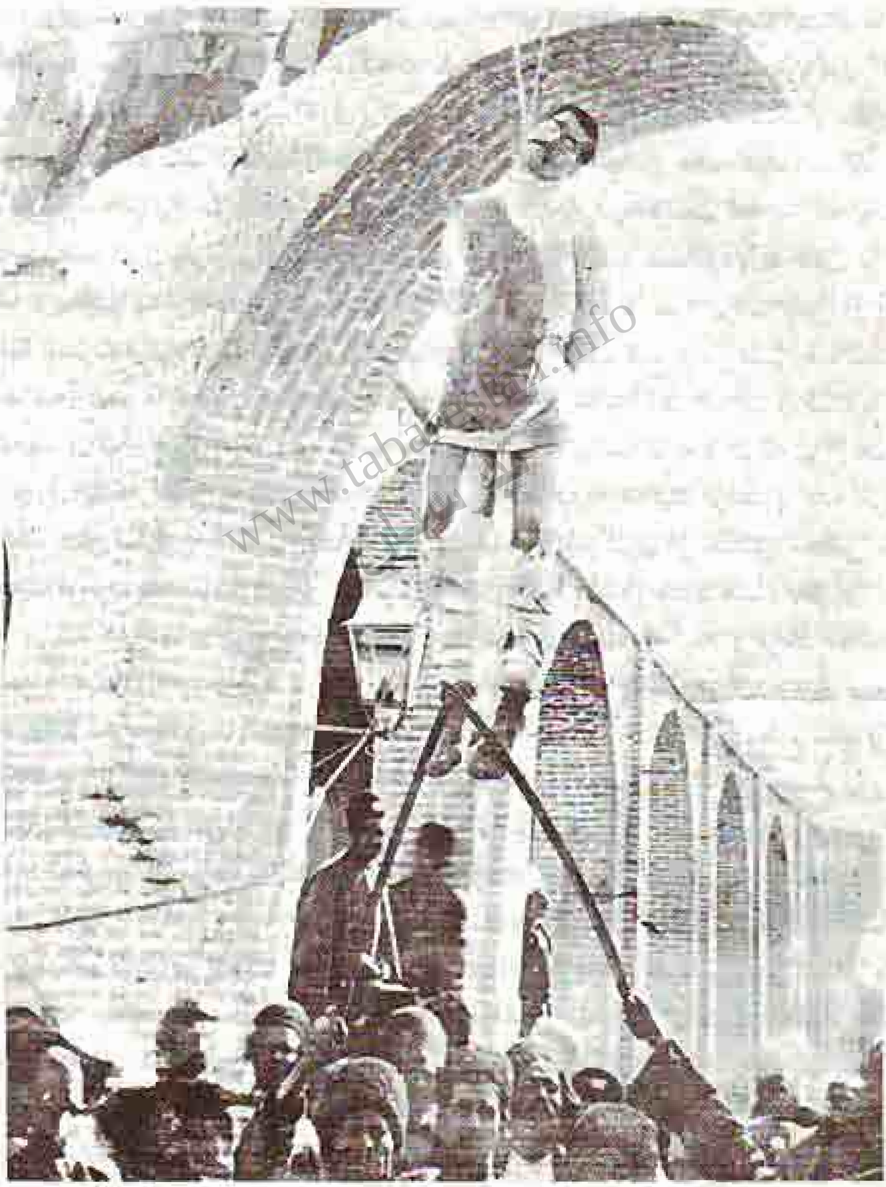
اسمعیل‌خان شهید اهل آذربایجان درسال ۱۳۲۷ قمری‌حدود سی‌تاسی‌وپنج سال داشته است و یکی از افسران کشیکخانه مظفرالدین‌شاه بود و پس‌از فوت مظفرالدین شاه داخل جرگهٔ مشروطه‌خواهان وعدهٔ کارمندان انجمن آذربایجان شده و اغلب اوقات درمجالس سخنرانی ملک‌المتکلمین و سیدجمال‌شهید حاضر و در دفاع مجلس شرکت داشته است. پس از بمباران مجلس، رهبران و راهنمایان و سرشناسان مشروطه‌خواهان شهید و گرفتار و فراری و پنهان شدند.

در نتیجهٔ قیام عمومی و نهضت تبریز برای افتتاح مجلس و برقراری مشروطیت‌چون مقرر بود درمدت شش‌ماه پس از بمباران مجلس تجدید انتخاب و افتتاح مجلس به عمل آید لذا محمدعلی‌شاه دستور تشکیل جلسه‌ای به‌نام تهیه مقدمات انتخابات در

باغشاه صادر نمود، مجلس نامبرده از عده‌ای علما و اشراف و تجار در باغشاه تشکیل و رأی خود را در مخالفت با تجدید انتخابات و افتتاح مجلس با تنظیم صورت مجلس به‌شاه عرض و اعلام نمودند.

چون آقای سیدضیاءالدین طباطبائی به‌آزادیخواهان ملحق شده بود و آقا سیدعلی‌آقا هم از مستبدین جدا و به‌مشروطه‌خواهان نزدیک و برای همراهی و تشکیل جلسه برای مخالفت با مجلس باغشاه مهیا بود و این موقع مصادف با فوت آیت‌الله‌حاجی میرزاحسین حاج‌میرزاخلیل شد، در خانه معظم‌الیه مجلس ختم برپا و روز اول آقای بدیع‌الواعظین (مشهور به سیدالناری) که یکی از واعظین فداکار و خدمتگذار مشروطه بود نطق کرده و متذکر شدند که فردا قبل از ظهر در مجلس ختم خود آیت‌الله آقا-سیدعلی‌آقا سخنرانی خواهند فرمود (بطور محرمانه لایحه درخواست تجدید انتخابات و افتتاح مجلس در چلوار برای مهر و امضای مردم نیز تنظیم شده بود) که شب قزاقها به‌خانه معظم‌الیه ریخته چادر را جمع و حمل قاطر کرده با خود بردند پس از رفتن قزاقها نامبرده فرمود فردا بدون ترس و چادر در جلو آفتاب جمع و من منبر رفته مجلس را خاتمه دهم با فعالیت چند نفرشب و صبح زود نمایندگان اصناف و دسته‌ها را مستحضر کرده و قبل از وقت که قزاقها به‌محوطه خانه برسند خانه و کوچه پر از جمعیت شد بدون اینکه اعتنا به‌گردش سوارهٔ قزاقها نمایند دقیقه‌به‌دقیقه برتعداد عده افزوده می‌شد، ناطق قبلا دربارهٔ فوت آیت‌الله و بردن چادر و جلوگیری از تشکیل مجلس ختم صحبت فرموده مخصوصاً در بین سخنرانی (ادای کلمه داد از دست ظلم) بطوری مؤثر واقع می‌شد که صدای گریه عدهٔ داخل عمارت و پشت‌بام با گریه و فریاد مجتمعین کوچه و خیابان ناصر خسرو در هوا پیچیده به‌اطراف بازار رسیده هر آن برعدهٔ جمعیت می‌افزود (نمایندگان سفارتخانه‌ها و مخبرین روزنامه‌های خارجی نیز مطلع شده برای مشاهده در خیابان حضور پیدا کردند) در نتیجه دولت مجبور به‌تشکیل جلسه دوم در باغشاه شده و جلسه دوباره نیز رأی جلسه قبلی را تأکید نمود و مشروطه‌طلبها هم برای تعقیب مبارزان ناچار شدند که آقاسیدعلی‌آقا یزدی باعده‌ای به‌حضرت‌عبدالعظیم رفته وعده‌ای دیگر از علما و تجار و نمایندگان پیشه‌وران به‌حال تحصن در سفارت عثمانی جمع شدند و مأمورین دولت اطراف حضرت‌عبدالعظیم و سفارت نامبرده را اشغال و از رفت و آمد ممانعت می‌کردند و اضافه براشتداد عمل مأمورین دولت و قزاقها، فعالیت حاجی اسمعیل مغازه بین تجار و اصناف و سردسته‌های برزنها و روضه خوانها بطوری شدید بود که مشروطه‌خواهان را مجبور کرده بود اجتماع خود را بیشتر از سه نفر ممنوع و موقع راه رفتن هم فاصله بین هرسه نفر را چهل متر معمول نمایند. در مقابل، تحصن که عدهٔ پیشوایان و رهبران را از فعالیت انداخته و از طرفی تعداد متحصنین ویژه داخل سفارت خیلی کم شده بود در درجه یکم ازدیاد عدهٔ متحصنین از حیث

قابل توجه بودن و دوم تعطیل بازار و اجتماع در مساجد مورد لزوم قرار گرفته بود، اسمعیل خان بین متحصنین و نمایندگان پیشه‌وران و اصناف بازار و من بین دانشجویان مدارس دارالفنون و سیاسی برای ابلاغ احکام پیشوایان دین از جمله آیت‌الله خراسانی و علمای نجف و تهران و افزودن برتعداد پناهندگان مأمور بودیم و معیار شناسایی ما



بدار زدن یک آزادیخواه (دروازهٔ باغشاه، جسد اسماعیل خان)

درمورد اعتماد به‌افراد برعمل و ایمان و پشتکار ورشادت و شجاعت و مردانگی آنان قرار می‌گرفت.

شهید نامبرده اضافه برصفات مذکوره در بالا تجربه و پشتکار فوق‌العاده در انجام امور مرجوعه داشته و با بردن نمایندگان پیشه‌وران و اشخاص نامی با ملبوس مبدل از خارج به‌داخل سفارت و افزودن برتعداد آنها فعالیت خود را در عرض چهارماه به‌ثبوت رسانیده و معروف شده بود، در همین موقع در سه راه سمسارها یک نارنجک بدون اینکه تلفات و خساراتی برساند از طرف اشخاص نامعلوم پرتاب شد و ما شب آن‌روز منزل یکی از دوستان رفته صبح طلوع آفتاب در حین بیرون آمدن ازدر، نامبرده گفت روز دوشنبه اول صفر روبرو با سگ و آخوند (یکنفر معمم و یکسگ در عبور دیده می‌شد) شدیم خدا رحم کند. مستقیم به‌سرای نبش چهارسوق بزرگ که نامبرده جای ملاقات با میرزا باقرخان تنکابنی قرار داده بود رفته پس ازکمی مکث و ملاقات نامبرده دو نفر در جلو و من با فاصله مقرره عقب بسمت بازار بزازها براه افتادیم، دور دو نفر را در جلو تیمچه حاجب‌الدوله عده‌ای قزاق و مأمورین ظهیردیوان (که سمت ریاست شهربانی آن روز را داشته است) که قبلا در پناهگاه مهیا بودند احاطه و دستگیر نمودند. من هم به‌چهارسوق کوچک رسیده بودم، با دیدن وضع به کوچه مابین بازار کفشدوزها رفته بلکه بتوانم با اجتماع کفاشها درجلو بازار یا سبزه‌میدان به‌نجات آنها موفق شویم چون زود بود کفاشها نیامده بودند با حال بیچارگی به‌سبزه‌میدان رسیده دیدم برعدهٔ قزاقها افزوده جلو وزارت کشور (امروز نقاره‌خانه و محل اجتماع فراشهای شاهی بود) می‌برند و هرآن برتعداد قزاقها و سایر مأمورین در خیابانها و بازار مخصوصاً اطراف سفارتخانه‌ها (مراقب بودند مردم آمد ورفت با سفارتخانه نداشته و نگران بودند ممکن است درنتیجه سختگیری به‌سایر سفارتخانه‌ها نیز پناهنده شوند) افزوده و مزاحمت مردم را فراهم می‌نمودند و منهم ناچار برای اندیشه و اتخاذ تصمیم خانهٔ میرزاهادی دانشجوی دارالفنون رفتم، ظهر نامبرده با حال گریان مراجعت مقابل پرسش گفت اسمعیل را بدار کشیدند، برادرش که نام او هم اسمعیل است (متهم اعدام آن شهید و شهرت اعدام خود را بعوض در بین دانشجویان مستحضر شدم) خبر بودن من در داخل اطاق را داد و پس ازگریه و تأثر و صرف نهار خروج اینجانب را ازخانه ممنوع و از مادر و برادر خود خواهش و تأکید جلوگیری ازخروج من نمود و فردای آن روز آقای سیدمحمدعلی تهرانی را با یک دست لباس و عمامه مشارالیه با خود آورد لباس مرا با آن لباس مبدل هر دونفر از توقف در آن‌خانه تأکید کرده و جریان را بطور زیر اظهار نمود که با اطلاعی که رسیده یکنفر با گزارش جریان صورت عده‌ای را به‌ظهیرالدیوان تسلیم کرده و مأمورین برای گرفتاری آنها در داخل و اطراف شهر برگزیده شده و آقای سیدضیاءالدین طباطبائی هم درسفارت بلژیک پناهنده شده، بطورشدید برمراقبت افزودند که گردآمدن

سه‌نفری حتی حرف زدن و خروج از شهر به‌شهر دیگر نیز مشکل شده است با اتخاذ تصمیم و کمک چهارنفر از رفقا که دونفر نامبردگان با ایمان و پاکی و تحمل زحمات از ما جدا و به‌رحمت‌ایزدی پیوسته‌اند و آقای‌میرزاحسن پیرایش و حاجی‌محمد کاظم‌جواهری تجار نامی و باشرف که زنده هستند یک‌ماه در خانهٔ نامبرده اولی و در حدود سه‌ماه منزل پیرایش پنهان و کمک نمودند تا اردوی ملی به‌قزوین وارد و آقای شرف‌الدوله کلانتر تبریزی به‌حکمرانی شهر نامبرده انتخاب و روز حرکت معظم‌الیه سیدمحمدعلی صبح آمد، باتفاق به‌عمارت میرزاسلیمان‌خان میکده که از پیشوایان و رهبران با ایمان و درست و پاک آزادیخواهان تا آخر عمر خود بود رفتیم، با گفتگوی قبلی معظم‌الیها لباس خود را تبدیل، منتظر آمدن حکمران، بنام‌خداحافظی با آقای میکده یک‌ساعت بودیم که نامبرده رسید اینجانب را با کالسکه خود به‌قزوین برد و با اردوی فاتح ملی به‌تهران مراجعت نمودیم.

قیام آقا سید عبدالحسین لاری

خوانندگان این تاریخ بخاطر دارند که چون نهضت مشروطه در ایران برپا شد جمعی از آزادیخواهان شیراز برضد مستبدین که خانوادهٔ قوام‌شیرازی در رأس آنها قرارگرفته بود قیام نمودند و مستبدین برای قلع وقمع کردن مشروطه‌خواهان دست به کشتار زدند.

آقاسیدعبدالحسین لاری با جمعی به‌یاری مشروطه‌خواهان به‌شیراز آمد و در جنگهایی که میان مستبدین و مشروطه‌خواهان پیش آمد شرکت نمود وفداکاریهای بسیار کرد و در تقویت انجمن ملی فارس مساعی بسیار بکار برد و تا زمانی که مجلس به‌توپ بسته شد در شیراز بود و چون دیگر نمی‌توانست در آن شهر زیست نماید راه‌لار را پیش گرفت و چندی ساکت و منزوی بود ولی همینکه از قیام ملت تبریز و تحصن مردم تهران در سفارت عثمانی برضد دولت استبدادی مستحضر شد جمعی از آزاد مردان را دور خود جمع کرد وعلم مشروطه‌خواهی را در آن سامان بلند نمود و به‌تبلیغ نواحی اطراف پرداخت وطولی نکشید که یک قسمت مهمی از فارس را طرفدار مشروطه کرد و به‌یاری خود قیام داد و قوهای مسلح از مجاهدین تشکیل داد و تلگرافاتی به‌علمای نجف و تبریز مخابره نمود و آماده بودن خود را برای فداکاری در راه مشروطه و آزادی ملت اعلام نمود و محمدعلیشاه را تهدید کرد که اگر فوراً درمقام استرضای خاطر مشروطه‌خواهان و تأسیس مجلس‌شورای‌ملی برنیاید خاک‌شیراز را اشغال خواهد کرد و پیروانش را درخاک و خون خواهد کشید.

بطوری که خواهیم نگاشت این روحانی غیرتمند که از نیروی شجاعت واستقامت فکر بهره‌مند بود تازمانی که محمدعلیشاه برتاج و تخت ایران تکیه داشت بپانشست و

مبارزه را با طرفداران استبداد و قوای دولتی ادامه داد و جنگها کرد و شجاعت و ازخودگذشتگی‌ها نمود تا اینکه شاهد مقصود را در برگرفت و به‌برقراری مشروطه و مجلس نایل شد.

علاءالملک در پطرسبورغ

تشکیل مجامع مشروطه‌خواهان ایران در کشورهای متمدنه و تبلیغات شدید مهاجرین آزادیخواه برضد دستگاه استبدادی ایران و انتقادات روزنامه‌های ممالک آزاد از اوضاع ایران محمدعلیشاه را به‌خیال انداخت که درمقابل، اشخاصی را به کشورهای بیگانه فرستاده و در مقابل دستگاه تبلیغاتی مشروطه‌خواهان به‌مبارزه بپردازد و اثر عملیات آنها را در مجامع مؤثر دنیا خنثی و بلااثر کند.

چون میدان تاخت‌وتاز مستبدین، کشور پهناور روسیه استبدادی بود بهتر دید که پطرسبورغ را مرکز فعالیت ضدملی قرار بدهد و برای اینکار علاءالملک مستبد و کهنه‌پرست را که درزمان سفارت کبرایش دراسلامبول میرزاآقاخان و روحی و خبیرالملک را دستگیر کرد و به‌ایران فرستاد و خون آن بی‌گناهان‌را به‌گردن گرفت انتخاب نمود و اعتبار کافی هم برای مخارج تبلیغاتی دراختیارش گذارد.

این پیرمرد کهنه کار مستبد پس از آنکه به‌پایتخت روسیه رسید بنای دید و بازدید را با وزرا و معاریف روسیه گذارد و مقالاتی در روزنامه‌ی‌معروف طرفدار رژیم استبداد و ارکان دولت تزاری منتشر کرد و از مدح و ثنای ارباب خود چیزی فروگذار نکرد. گزافگویی این پیرمرد ناشی بجایی رسید که حتی محافل استبدادی روسیه هم او را به‌باد مسخره و استهزا گرفته ولطایفی چند در اطرافش گفته‌و نوشتند که مدتی نقل مجالس اریستوکراسی روسیه بود.

علاءالملک پس از دید و بازدیدهای بسیار با رجال روسیه و نشر مقالات بخیال افتاد که دامنهٔ تبلیغات استبدادی را توسعه داده و به‌قول مردظریفی دنیای متمدن و آزادیخواه مخصوصاً کشورهای آزاد اروپا را تحت تأثیر قرار بدهد و امواج تبلیغاتش را به‌اقصی نقاط عالم بفرستد و دنیا را برضد مشروطه‌طلبهای ایران به‌نفع دربارگردون‌مدار محمدعلیشاه برانگیزد.

برای رسیدن به‌مقصودی که درمغزش می‌پروراند خیال کرد بهترین راه اینست که با سفرای کبار و وزرای مختار کشورهای متمدن و ممالک بزرگ مقیم سن‌پطرسبورغ ملاقات و تماس گرفته و با فصاحت بیان و اطلاعات وسیعی که از اوضاع ایران داشت آنان را مسحور گردانیده تا در دربارهای کشور خود به‌نفع محمدعلیشاه و ریشه کن کردن افکار نوین در ایران اقدام نمایند، برای اجرای این نقشهٔ عاقلانه یا بهتر بگوییم مبتکرانه شروع بدادن مهمانیها و ملاقاتها و دعوتها نمود.

علاءالملک بیشتر از همه در تسخیر سفیر کبیر انگلستان و سفیر کبیر فرانسه که هردو نمایندهٔ بزرگترین ملل مشروطه و جمهوری جهانی بودند و کشورشان کانون فعالیت مهاجرین مشروطه‌خواه از تهران تبعید شده و یا فراری بود، کوشش می‌نمود و هرچند روز به‌وسیله‌ای آنها را ملاقات می کرد و از آنها مهمانیهای مجلل می‌نمود. این دو سفیر که از بزرگترین سیاستمداران عصر خود بودند در دربار امپراطور روسیه مقام ومنزلت و نفوذ بسیار داشتند و چون آن زمان جنگ با آلمان در پیش بود دولت انگلیس و فرانسه کوشش بسیار می کردند که نفوذ خود را در دستگاه دولتی روسیه بیش از پیش محکم و پایدار نمایند و از نفوذ دولت آلمان که در آن زمان قدرت بسیاری در اروپا پیدا کرده بود و روسیه مخصوصا امپراطور ازآن پیمناک بود بکاهند. «پالواویک» سفیر کبیرفرانسه که بعلاوه مقام سیاستمداری یکی از محققین بزرگ عصر خود بود و عضویت آکادمی فرانسه را داشت و فوق‌العاده مورد اطمینان و احترام امپراطور روس بود در سه جلد قطور تاریخی که از اوضاع آن روز روسیه نگاشته صفحاتی چند از احوال و موقعیت ایران به‌رشتهٔ تحریر در آورده که هرگاه فرصتی در پیش بود خالی از فایده نمی‌دانستیم که برای آنکه خوانندگان این تاریخ بهتر پی به‌عمق حقایق و روح مسائل ببرند ترجمه نموده دردسترس آنان بگذارم.

سفیر کبیر انگلیس هم یکی از مهمترین رجال سیاسی انگلستان و مطلع‌ترین سیاستمداران اوضاع خاورمیانه بود وچون کلیهٔ قضایای خاورمیانه مخصوصاً ایران در پایتخت روسیه حل وفصل می‌شد چنانچه معاهدهٔ شوم ۱۹۰۷ به‌دست همین دو سفیر در پطرسبورغ تهیه وبه‌امضا رسید، این رجال نامی ومطلع را به‌سمتهای مذکورانتخاب کرده بودند، شک نیست که سفیرانگلیس که سررشتهٔ سیاست عالی انگلستان را در خاورمیانه دردست و با تمام دنیا و مرکز وزارت‌خارجه انگلیس دایماً در تماس بود هزارباربیش ازجناب‌علاءالملک از اوضاع ایران و آنچه درآن سامان می گذشت اطلاع داشت و حرفهای نمایندهٔ شاهنشاه عظیم‌الشأن و قدرقدرت ایران که درآن موقع جز آلت‌دست سفیر روس و سرهنگ‌لیاخف رئیس قزاقخانه چیز دیگری نبود تاچه اندازه مسخره‌آمیز و بی‌پایه و مایه بنظرش می‌رسید و وقتی که علاءالملک برای تسخیر کردن چنین مردی به‌زبان ترکی آذربایجانی داد سخن می‌داد درقیافه و چشمها و درگوشهٔ لبهای سفیر انگلیس چه آثاری مشاهده می‌شد.

خوشبختانه پس از چندی همان تأثرات و احساساتی را که ما می‌خواستیم ازقیافهٔ سفیر کبیرانگلیس درک کنیم به‌وسیله نوک قلم خود او درجراید انگلستان منعکس شدو سفیر کبیر انگلستان با یک لحن مخصوص مذاکراتی که نمایندهٔ فوق‌العادهٔ شاهنشاه ایران و قبلهٔ عالمیان با او کرده بود که به‌یک نمدی بیشتر شباهت داشت درجراید کثیرالانتشار لندن منتشر نمود و چون حرفهای نمایندهٔ شاهنشاه به‌درجه‌ای مضحک و

دور از حقیقت و اطلاع بود، بعضی از جراید معروف فرانسه و سویس برای تفریح و سرگرمی مردم آن مقالات را اقتباس و منتشر نمودند.

میرزا رحیم‌خان نامی که لقبش را فراموش کرده‌ام و گمان می‌کنم مصباح‌السلطان یا مصباح‌الممالک یا مصباح‌خاقان لقب داشت و در آن جلسات حضور داشته و شاید مترجم میان علاءالملک و سفرای کبار بود، می‌گفت که علاءالملک چون اسم محمدعلیشاه را می‌برد کلمه قبله عالم را هم به‌او اضافه می‌کرد و منهم مجبور بودم آن کلمه را برای سفرای کبار فرانسه و انگلیس ترجمه کنم.

نگارندهٔ این تاریخ متن مقالات سفیر کبیر انگلستان را در همان زمان که تا امروز بیش از چهل سال است در جراید اروپا خواندم ولی متأسفانه در این موقع که به نگارش این تاریخ پرداخته‌ام حافظه‌ام یاری نکرد آنچه را که در چهل سال قبل خوانده‌ام روی کاغذ بیاورم و نیز کوشش بسیار کردم روزنامه‌های چهل سال قبل را بدست بیاورم و عین نگارش سفیرانگلیس را ترجمه نموده بنظر خوانندگان این تاریخ برسانم ولی سعی من بی‌نتیجه ماند و دسترسی به‌آن جراید و مقالات پیدا نکردم اینک در چند سطر مفهوم و ملخص گفته‌های نماینده محمدعلیشاه و سفیر کبیر انگلستان را در اینجا می‌نگارم.

نمایندهٔ کهن سال شاه ایران مدتی در اطراف اوضاع سیاسی دنیا با من صحبت کرد و حتی دامنهٔ صحبت را به‌شرق اقصی و جنگ روس و ژاپن کشید، سپس به‌اوضاع ایران پرداخت و مدتی وقت مرا صرف حمدوثنای محمدعلیشاه کرد و از عدالت پروری و رحم و شفقت او و علاقه‌مندی او به‌دین اسلام و دوستی با دولت انگلیس سخن گفت، سپس گفت ملت ایران مسلمان است و مشروطه مخالف دین اسلام است بهمین جهت ملت ایران طالب مشروطه نیست و کسانی که مشروطه و آزادیخواهند کافر و بابی هستند والا مسلمان خالص دشمن مشروطه است در ضمن بیاناتش از دادن نصایح و اندرز به‌من و دولت انگلستان خودداری نکرد.

– و گفت هرگاه دولت انگلیس به‌محمدعلیشاه کمک کند خدمت بزرگی به‌استوار ماندن تخت وتاج انگلستان کرده است و بالاترین کمک و مساعدتی که دولت انگلیس به‌پادشاه ایران باید بکند اینست که اولا دولت انگلیس مبلغ معتنابهی به محمدعلیشاه قرض بدهد تا بدان وسیله شاه بتواند سرو وضعی به‌اوضاع دربار بدهد و با تقویت قشونی که به‌ریاست عین‌الدوله به‌آذربایجان فرستاده آتش فتنه‌ای که اهالی تبریز برپا کرده‌اند خاموش کند.

دوم آنکه یک عده‌فراری و اشرار به‌انگلستان رفته‌اند و در آنجا برضد شاه مقالاتی می‌نویسند و منتشر می‌کنند، دولت انگلیس به‌پاس احترام شاه آنها را از خاک انگلستان

بیرون کند.

سوم اغلب این مردم بی‌دین که طالب مشروطه هستند و از آزادی دم‌می‌زنند خیال می کنند دولت انگلیس هم با نیت آنها همراهست، شما کاری بکنید که دولت انگلیس مخالفت خودش را با مشروطه‌شدن ایران رسماً اعلان کند و دیگر به‌شاه برای تأسیس مجلس فشار نیاورد.

ساعاتی که نماینده شاه صحبت می کرد من همچنان ساکت و خونسرد به‌حرفهای او گوش می‌دادم و کلمه‌ای به‌زبان نیاوردم پس از اینکه بیاناتش تمام شد و شاید در دل امیدوار بود بلکه یقین داشت که مرا به‌آنچه گفته قانع کرده و خدمت بسزایی برای ارباب خود انجام داده است با کمال ملایمت و خونسردی و آهسته بطور سئوال از او پرسیدم شما می‌گویید شاه ایران علاقه و احترام زیاد به‌مذهب اسلام دارد پس چگونه چندین دفعه به‌قرآن که کتاب آسمانی مسلمانان است در حضور ملت ایران قسم خورد که نسبت به‌مشروطه و قانون‌اساسی وفادار خواهد بود و از رژیم مشروطه پشتیبانی خواهد کرد و برخلاف قسم خود مجلس را به‌توپ بست و حکومت مشروطه را پایمال کرد.

دوم شما می گویید مشروطه مخالف اسلام است و شاه شما مسلمان است و از کاری که مخالف اسلام است اجتناب دارد چه شد که در اول کار خودش قانون‌اساسی را امضا کرد و به‌ایمان داشتن به‌مشروطه قسم یاد کرد.

سوم شما از عدالت و رحم وشفقت شاه ایران مفصل صحبت کردید پس چگونه با کمال بی‌رحمی برخلاف همهٔ قوانین و سنن ممالک دنیا و برخلاف قانون‌اساسی مملکت ایران که محمدعلیشاه آنرا امضا کرده و برخلاف قوانین مذهب اسلام ملک‌المتکلمین بزرگترین خطیب معروف شرق را بدون محاکمه با آن‌وضع فجیع کشت.

چهارم شما می گویید که دولت انگلیس به‌شاه پول بدهد تا شاه مردم تبریز را سرکوبی کند مگر مردم تبریز چه گناهی کرده‌اند که آنها را سرکوبی کنند مردم تبریز همان چیزی‌را که محمدعلیشاه بدان قسم خورده و حفاظت و حمایتش را برعهده گرفته بود و نقض کرد می‌خواهند آنها مگر جز آنچه که شاه صدها مرتبه قول داد و قسم خوردو مکرر به‌سفرای خارجه و ملت ایران اطمینان داد چیز دیگری می خواهند.

این سئوالات من نمایندهٔ سیاستمدار شاه ایران را مضطرب و پریشان خاطر کرد و مبهوت شده بود که در مقابل این سئوالات منطقی که حقیقت محض است چه جواب بدهد چند دقیقه مثل مرد غریقی که برای نجات خود دست و پا می‌زند بدون آنکه بتواند حرفی بزند رنگ‌برنگ شد، عاقبت با یک صدایی که گویی از ته‌قبر بیرون می‌آمد یک‌سلسله جوابهای بی‌سروته و بی‌معنی که هیچکدام آنها قابل نوشتن نیست بمن داد وجلسه ما با نمایندهٔ شاه ایران به‌این نحو خاتمه پیدا کرد.

نگارنده به‌خاطر دارم که سفیر انگلیس بعضی از صحبتها و جملات علاءالملک‌را که خیلی مضحک بود در مقالاتی که منتشر کرده بود گنجانیده و بهمین جهت مقالاتش فوق‌العاده مورد تفریح قرار گرفته بود.

علاءالملک پس از آنکه به‌خیال خودش مأموریتش را به‌وجه‌احسن در پایتخت کشور روسیه انجام داد برای تسخیر دولتها و ملل آزاد اروپا رهسپار پاریس و لندن‌شد و در آنجا حرفهایی زده که در کتاب تاریخ مشروطیت به‌قلم پروفسور براون منعکس گشته و ما خوانندگان را به‌مطالعهٔ کتاب دعوت می‌نماییم.

یک خبر وحشتناک

از روزی که قیام تبریز آغاز شد روسها به‌بهانهٔ حفظ امنیت اتباع و منافع تجارتی خود در آذربایجان زمزمهٔ وارد کردن قشون به‌خاک ایران را بلند کردند و پس از چندی عده‌ای قوای نظامی در سرحد جلفا متمرکز نمودند.

با اینکه مشروطه‌خواهان برای اینکه بهانه به‌دست روسها داده نشود انواع تعدیات اتباع روس را تحمل کردند و کارشکنیهای آنها را نادیده گرفتند و از جاسوسی که در داخل شهر و در محلاتی که در تصرف سلیون بود به‌نفع مستبدین و عین‌الدوله می‌کردند چشم‌پوشی می‌نمودند، چون منظور اصلی روسها تصرف آذربایجان بود این وضعیات را نادیده گرفته و انحرافی در مقصدی که داشتند حاصل نشد.

اواسط ماه‌رمضان ۱۳۲۶ رویتر خبر داد که قشون روس به‌عزم اشغال شهر تبریز از سرحد عبور کرد و وارد خاک ایران‌شد، این خبر چون صاعقه برمشروطه خواهان ایران وارد آمد و یأس و ناامیدی محیط تهران را فرا گرفت.

محمدعلیشاه و درباریانش که بدستیاری و کمک روسها مجلس را به‌توپ‌بستند و آن بدبختی و مصایب را فراهم کردند چون خود را قادر به‌تسلط برشهر تبریز و به‌زانو در آوردن مشروطه‌خواهان ندیدند ایندفعه هم به‌روسها متوسل شدند و امیدوار بودند بوسیله سرنیزهٔ قشون استبدادی روس مشروطه‌خواهان تبریز را از پای در آورند.

در کلیه مراکز ملی ایران چه در داخله و چه در خارجه مخصوصاً از طرف علمای نجف تلگرافات و پروتستهای پی‌درپی به‌ممالک متمدنه و پارلمانهای کشورهای راقیه فرستاده شد و از تجاوز قشون روس به‌خاک ایران ناله و شکایت شده ولی آنچه البته بجایی نرسید فریاد و نالهٔ ملت مظلوم بود که از یکطرف با پادشاهی بیدادگر در زد وخورد و نبرد بود و ازطرف دیگر خود را درمقابل قشون اجانب می‌دید.

انگلیسها که پس از توپ بستن مجلس از نفوذ روزافزون روسها در ایران ناراضی بودند از ورود قشون روس و اشغال نظامی آذربایجان بیش ازپیش نگران‌شدندوبنای‌مذاکره‌و مباحثه را با وزیر امورخارجهٔ روسیه و مقامات ذی نفوذ آن کشورگذاردند ولی گوش

روسها برای شنیدن این حرفها آماده نبود و برای ساکت کردن انگلیسها جواب می‌دادند قحطی شهر تبریز را فراگرفته و راه آذوقه به‌روی مردم بسته شده و مردم تبریز به‌واسطهٔ سختی به‌قنسولگری و اتباع ما حمله خواهند کرد و ما برای حفظ جان و مال اتباع خود جز وارد کردن قشون چاره‌ای نداریم و قول می‌دهیم که قشون ما در امور داخلی ایران مداخله نکند و پس از تولید امنیت و خاتمهٔ جنگ میان قشون دولتی و ملیون، قشون ما آذربایجان را تخلیه کند و به‌روسیه مراجعت نماید.

پروفسوربراون مستشرق و ایراندوست معروف در همان زمان به‌یکی از مشروطه‌خواهان مهاجر گفته بود هرقدر دولت انگلیس بخواهد روی اعمال روسها پرده‌پوشی کند این حقیقت را نمی‌تواند کتمان کند که هرگاه قشون روس وارد خاك ایران بشود وآذربایجان را اشغال کند دیگر محال است آنها را از ایران بیرون کرد وآذربایجان را برای همیشه از دست رفته باید دانست.

برای توضیح بیشتری در اطراف این موضوع حیاتی بهتر دانستم که گزارشی را که «سرآرتورنیکلسن» سفیرکبیر انگلیس مقیم پطرسبورغ به‌سرادواردگری وزیرخارجه انگلیس داده و از آرشیو وزارت خارجه انگلستان به‌دست آمده در اینجا نقل کنم.

پس از ملاقاتها و مذاکرات مفصل که با وزیر خارجه روسیه نمودم او تلگرافاتی را که از ایران رسیده بود به‌من ارائه داد و نظر قطعی خودش را اینطور اعلام داشت جان و مال اتباع روس و قنسولخانه و بانك روس در تبریز درخطر است و فعلا امنیت در آنجا وجود ندارد و ما می‌خواهیم برای اینکه وضعیت وخیم‌تر نشود و مجبور نشویم اقدامات شدیدتری بنماییم عدهٔ کمی قشون برای حفظ منافع و امنیت اتباع خود به‌تبریز بفرستیم و همینکه این قوا از جلفا حرکت کرد ما اعلان خواهیم کرد که این قشون در امور داخلی ایران مداخله نخواهد کرد و پس از حصول امنیت مراجعت خواهد کرد.

سپس گفت برای دولت روس امکان نداشت که منتظر بشود که اتباع او در ایران کشته شوند زیرا که اگر چنین وضعی پیش بیاید مجبور خواهیم شد اقدامات سخت‌تری بنماییم و اقدامی که فعلا می‌خواهیم بنماییم یك اقدام احتیاطی است سپس به‌من گفت اگرجان اتباع شما در جنوب ایران به‌خطر بیفتد چه کار خواهید کرد جزآنکه قشون وارد کنید، سپس گفت برای ما فرقی نمی‌کند کدام دسته موفقیت پیدا کنند و اینکه گفته می‌شود ما برای تحکیم سلطنت شاه قشون به‌ایران وارد می‌کنیم صحیح نیست.

من به‌او گفتم اگر دولت انگلیس هم از بیانات و منطق شما قانع بشود مردم انگلیس قانع نخواهند شد، او به‌من گفت این دیگر وظیفه دولت انگلیس است که به‌مردم انگلیس بفهمانند که ما نظر سوئی نسبت به‌ایران نداریم و این اقدام ما برای حفاظت

اتباع دولت روس می‌باشد.

سپس گفت که فعلاً در حدود پانصد نفر رولسیونرهای قفقازی در قشون ستارخان هستند.

من به‌او گفتم چرا دولت روسیه مانع از رفتن آنها از قفقاز به‌ایران نشد جواب داد اینها بطور قاچاق از کوهها و دامنه‌ها رفته‌اند و محافظت و نظارت کامل بریک سرحد چندین صد کیلومتری غیرممکن است.

در خاتمه گزارش، سفیرانگلیس می‌نویسد به‌نظر خیلی مشکل می‌آید که بتوان دولت روس را آماده کرد که در تصمیمی که گرفته تجدیدنظر نماید.

انتشار خبر حرکت قشون روس یک وحشت و اضطراب شدیدی در میان مشروطه‌خواهان تبریز و قشون ملی به‌وجود آورد بطوری که همهٔ زحمات و فتوحاتی که تا این زمان به‌قیمت فداکاری و جانبازی کرده بودند از دست رفته دانسته و چراغ آزادی را برای همیشه خاموش شده پنداشتند برای رفع بهانه‌جویی روسها و مطمئن کردن قنسول روس که هیچگونه خطری برای اتباع و مؤسسات روس از طرف ملیون نیست و قشون ملی خود را مکلف به‌حفظ جان و مال اتباع روس می‌داند و آمدن قشون روس به‌تبریز جز تولیدنگرانی و اضطراب نتیجهٔ دیگری نخواهد داشت، انجمن و سران ملیون بدون فوت وقت یک ادارهٔ تأمینات از اشخاص کاردان و عاقل مورد اعتماد تشکیل دادند وعده‌ای ازمجاهدینی که به‌امور انتظامی آشنایی داشتند درتحت ریاست آنان قرار دادند.

و در درجهٔ اول وظیفه آن اداره را حفظ جان و مال اتباع خارجه مخصوصاً روسها اعلام کردند و صدها نفر افراد مسلح برای حفظ قنسولگری و بانک روس گماشتند و بالاتر از آنچه گفته شد به کلیهٔ مجاهدین فهماندند که باید با کمال ملاطفت و بردباری با اتباع روس رفتار کنند و حتی سختیها و بدرفتاری آنها را نادیده بگیرند و کاری نکنند که بهانه به‌دست روسها بیفتد و قشون به خاک ایران وارد کنند.

پس ازچند روز از طرف مقامات روسیه اعلام شد که چون تا حدی قنسولگری روس اطمینان پیدا کرده که خطری که اتباع و اموال روس را در تبریز تهدید می کرد تاحدی تخفیف یافته و مخاطرهٔ فوری درکار نیست قشونی که عازم حرکت به‌طرف تبریز بود همچنان در سرحد متوقف خواهد بود و در صورتی که وضعیت ایجاب نماید به‌تبریز خواهد رفت.

اگرچه قشون روس در آنوقت به‌طرف ایران سرازیر نشد ولی این قشون متمرکز در سرحد چون شمشیر پریکلس بالای سرمشروطه‌خواهان تبریز آویخته بود و در هرساعت انتظار می‌رفت که ازجای خود کنده شود و سرهزارها مردم آزادیخواه را از تن جدا کند، چنانچه همینطور هم شد و بطوری که در فصول آیندهٔ این تاریخ خواهیم دید قشون

روس به‌تبریز رفت و سپس قسمتی از خاك آذربایجان را اشغال نمود و برخلاف قول و اعلامیه‌ای که دولت روس منتشر کرده بود برای تقویت حکومت جابرهٔ محمدعلیشاه تلاش بسیار کرد و جنایاتی مرتکب شد که در تاریخ بشر کمتر نظیر آن شنیده شده است و خاك ایران را پس از اعلام مشروطیت برخلاف قول و عهدی که کرده بود تخلیه نکرد و همچنان آذربایجان را دردست داشت تا موقع انقلاب اکتبر که با ازمیان رفتن رژیم امپراطوری روسیه آذربایجان نجات یافت.

بعد از انقلاب روسیه یکی از صاحبمنصبان ارشد روس که فرماندهی قسمتی ازقشونی که به‌تبریز رفته بود عهده‌دار بود در قزوین برای نگارنده نقل کرد که علت اینکه قشون روس در همان وهلهٔ اول به‌تبریز نرفت این بود که روسها خیال می کردند که‌اگر یک عدهٔ کمی قشون به‌شهر تبریز بفرستند ممکن است مورد حمله مجاهدینی که از ده‌هزار نفر بیشتر بودند واقع شوند و تا نفر آخر آنها کشته شود و هرگاه می‌خواستند چندلشگر بفرستند برخلاف اعلامیه‌ای بود که منتشر کرده وقولی که به دولتهای راقیه داده بودند بود زیرا عنوان روسها حفظ و حمایت اتباع خود بود نه‌اشغال قسمتی ازخاك ایران، این بود که قشون روس به‌حال آماده‌باش درسرحد ماند تا موقع مناسبی بدست بیاورد ونقشهٔ خود را که اشغال آذربایجان بود عملی کنند.

در همان روزهای پرآشوب و نگرانی که مجامع ومراکز ملی ایران کوشش می کردند که ازورود قشون روس به‌ایران جلوگیری شود ودست توسل و ترحم به کلیه مراکزقدرت آزادهٔ جهان دراز کرده بودند و از آنان استمداد می‌جستند و انگلیسها هم ازنظرسیاست عمومی مایل به‌اشغال آذربایجان از طرف روسها نبودند، رویتر تلگراف ذیل را که سفیرکبیر انگلیس سرآرتور نیکلسن مقیم پطرسبورغ به‌سرادواردگری وزیر خارجه انگلیس مخابره کرده بود منتشر نمود و تاحدی از اضطراب و نگرانی ملت ایران کاست و جنگجویان تبریز را شاد و امیدوارساخت.

۲۰ اکتبر ۱۹۰۸ مسیو چاریکف را که امروز ملاقات کردم به‌من اظهار داشت که دسته‌ای که باید به‌مستحفظین قنسولخانه تبریز اضافه شود ازجلفا حرکت نخواهد کرد زیرا اخباری که واصل شده بهتر است و ازقرار معلوم تا یک اندازه نظم در آنجا برقرار می‌شود این مسئله تلگرافاً به‌سفیر روس در تهران مخابره شده و او نیز اطلاع یافته است که تا زمانی که ژنرال قنسول روس مقیم تبریز آن قشون را نخواسته است باید در خاك روس بمانند، به‌ژنرال قنسول روس تعلیم داده شد که تا زمانی که جان اتباع دول خارجه و روس درخطر نباشد آن دسته قشون را طلب ننماید.

وزیرخارجه انگلیس در جواب تلگراف فوق می‌نویسد از قرار معلوم ستارخان

موفق شده نظم را در تبریز برقرار نماید و شما از طرف من از وزیر خارجه روسیه قدردانی کنید.

محمدعلیشاه می‌خواست جواهرات دولتی را گرو بگذارد

بطوری که در فصول پیش نوشتیم یکی از مشکلات مهمی که محمدعلیشاه با آن مواجه شد خالی بودن خزانهٔ دولت بود، چون مأیوس شد که بتواند از دول سرمایه‌دار مبلغی قرض کند و از طریق وضع مالیات و گرفتن پول از متمولین هم نتیجه‌ای نبرد راه‌چاره را منحصر در آن دید که جواهرات دولتی را که میلیونها ارزش داشت در یکی از بانکها گرو بگذارد و از این راه پولی به‌دست بیاورد و دستگاه دولتی واردوی آذربایجان را از مضیقهٔ بی‌پولی نجات بدهد و برای این منظور «مسیو بیدو» مستشار فرانسوی وزارت مالیه را واسطهٔ معامله قرار داد و مشارالیه با بانک انگلیس وارد مذاکره شد و تقاضا کرد که در قبال یک وام چهارصدهزارلیره‌ای جواهرات دولتی را بانک بگرو قبول کند ولی بانک انگلیس پس ازآنکه چند روز تقاضای مسیو بیدو را بلاجواب گذاشت عاقبت بطورصریح اظهار کرد که بانک قادر به‌انجام اینگونه معاملات نیست.

علت حقیقی امتناع بانک این بود که سراکل ملیون پس از اینکه از قصد محمدعلیشاه آگاهی پیدا کردند به‌بانکها اخطار کردند که جواهرات دولتی متعلق به‌ملت ایران است و برطبق اصول مشروطیت و قانون اساسی شاه حق ندارد جواهرات دولتی را تحت هیچ عنوان بفروشد و یا گرو بگذارد و هرگاه بانک انگلیس یا بانکهای دیگر اقدام به‌گروگرفتن جواهرات دولتی بنمایند اقدام آنها برخلاف حق و قانون بوده وعمل آنان را ملت ایران درحکم تقویت یک پادشاه غاصب وظالم ودشمنی با مشروطیت تلقی خواهند کرد.

فرمان قلابی انتخابات

محمدعلیشاه که چندین دفعه به‌قرآن‌مجید در پشتیبانی مشروطیت قسم خورد و عاقبت آن خیانت عظیم را مرتکب شد و پس از استیلا یافتن و از بین بردن مجلس اعلام کرد که چون مشروطه مخالف دین اسلام است هیچوقت زیربار مجلس و مشروطه نخواهد رفت و مشروطیت را برای همیشه از میان‌رفته می‌دانست، در تحت فشار قیام مسلح تبریز و موفقیتهای پی‌درپی قشون ملی ستارخان و آغاز نهضت درگیلان و اصفهان و فشار مقامات روحانی نجف اشرف و تحصن عده‌ای از مردان آزادیخواه و معروف در سفارت ترکیه و تحصن عده‌ای از علما و معاریف درحضرت‌عبدالعظیم و تشکیل صدها انجمن سری برله مشروطیت در پایتخت و شهرستانها و

حملهٔ جراید آزادیخواه دنیا و فشار دولتهایی که مشروطیت ایران را به‌رسمیت شناخته بودند و انتقادات عده‌ای از وکلای آزادیخواه پارلمان انگلیس و مقالات آتشین روزنامه حبل‌المتین و عملیات مهاجرین ایرانی که در کشورهای اروپا بسر می‌بردند و اقدامات انجمن سفارت اسلامبول و تمایل ایرانیان مقیم هندوستان و مصر و بالاخره صدها عوامل دیگر فرمان ذیل را که با خواستهٔ ملت مغایرت داشت صادر و منتشر نمود.

جناب صدراعظم پس از آنکه دولت محض استقرار نظم در مملکت و جلوگیری از مفسدین و انجمنها و اشخاص لامذهب که اسباب اذیت مردم بودند مجلس را منحل نمود ما قول دادیم پس از اعادهٔ نظم و قلع وقمع مفسدین و رولوسیونرها و انجمنها و امنیت و خاموشی اهالی مجلسی منعقد نماییم که قوانین آن موافق مقتضیات مملکتی و قوانین مقدس اسلام بوده و حامی و مروج عدالت گردد تا ما بتوانیم تمام اهالی و تمام طبقات رعایای خود را که نگاهداری آنها ازطرف خدای تعالی به‌ما واگذارشده درصلح و آسایش نگاهداشته و مفسدین را قلع و قمع نموده و آیین اسلام که اول وظیفهٔ ما است حفظ و حراست نماییم.

حتی به‌تمام دول متحابه هم اینطور اعلام نمودیم اکنون که موقع انعقاد مجلس نزدیک شده ما به‌جناب شما اخطار می‌نماییم که مجلسی با شروط معین و محدود موافق مقتضیات مملکتی که قوانین آن برطبق شرع انور بوده و از بروز اغتشاشات جلوگیری نماید در ۱۹ شوال منعقد خواهیم نمود.

لذا به‌تمام رعایای مملکت و به‌عموم طبقات اعلام نمایید که چون خدا شخص مقدس ما را حافظ مملکت و مردم و دارندهٔ تاج و تخت و حامی مذهب مقدس فرموده و چون ما مقصودی جز صلح و آسایش مردم نداریم وظیفهٔ ما اینست که طریقه و حالات پیغمبر را سرمشق کنیم و به‌این جهت ما به‌صدور این دستخط اهالی مملکت را مسرور و امیدوار می‌نماییم و ما نیز حکم مینماییم که مجلس را مرکب از اشخاص متدین و عاقل به‌توفیق خدا و توجه امام دوازدهم در ۱۹ شوال منعقد خواهیم نمود.

بوسیله این مجلس که موافق شرع و عدالت خواهد بود مردم درآسایش خواهند بود و قوانین اسلام محفوظ و به‌موقع اجراگذارده خواهد شد و تمام آثار اغتشاش و ناامنی و انجمنها محو خواهد شد.

نیت مقدس ما بموقع اجراگذارده خواهد شد، راهها باز و مردم درظل عنایت ما آسوده خواهند گردید و اقدامات برای آسایش آنها به‌عمل خواهد آمد و لوازم ترقی و ثروت مملکت زیاد خواهد شد و به‌خواست خدای متعال‌ابواب سعادت به‌روی مردم باز خواهد شد.

والحال ما حکم می‌کنیم که شما قانون انتخابی و قانون مملکتی موافق شرع ترتیب داده برای غرهٔ شوال حاضر نمایید تا اینکه مجلس منعقد گردد تمام مردم تکلیف خود را شناخته از حدود خود تجاوز ننمایند، لیکن یاغیان تبریز طوری از فساد و خونریزی مقصرند که دولت نمی‌تواند از تقصیر آن اراذل بگذرد بهمه اعلام می‌شود که تا اشرار تبریز قلع وقمع نشوند و یاغیان مجازات نگردند و امنیت برقرار نشود تبریز از حکم این دستخط خارج خواهد بود.

محمدعلیشاه

هرگاه مردان بی‌طرف و محقق این فرمان قضا جریان را مطالعه کنند به‌سبکی مغزشاه و درباریان پی‌خواهند برد و احتیاجی به‌تجزیه و تحلیل آن نیست ولی چند نکته است که نباید نادیده گرفت و در اطراف آن توضیح نداد.

اول—مردی که تمام اعمالش برخلاف اسلام و شاید اگر بگوییم بزرگترین دشمن اسلام است در تمام دستخطها خود را حامی اسلام می‌خواند و می‌خواهد بفهماند که مشروطه که پایه‌اش در روی عدالت و مساوات استوار است مخالف اسلام است.

دوم— کینهٔ محمدعلیشاه نسبت به‌قائدین مشروطه و ملت در همه‌جا دیده می‌شود و آنان را مفسد و بی‌دین می‌خواند و کشتن مردمان بی‌گناه آزادیخواه را قلع وقمع مفسدین و اشرار قلمداد می‌کند.

سوم—زیربار قانون‌اساسی نرفته می‌خواهد قانون جدیدی وضع کند که در آن وکلا اختیاری نداشته باشند و حق اجتماعات و تأسیس مجامع و انجمنها از مردم سلب شود.

چهارم— تبریز که با جوانمردی قیام کرد و در حقیقت او را بزانو در آورد و مجبور نمود تا خواهی نخواهی از خواستهٔ آنها تمکین کند و به‌تقاضای آنها که افتتاح مجلس است گردن نهد از شرکت در انتخابات و فرستادن نماینده به‌مجلس محروم گردد.

پنجم—برای اینکه پشتیبانی برای خود درست کند باردیگر به‌خیال تأسیس مجلس سنا افتاد و قید کرد که مجلسین باهم مفتوح شود.

انتشار فرمان انتخابات

انتشار فرمان انتخابات از طرف محمدعلیشاه در مجامع ملی و مقامات خارجی با تعجب و استهزا تلقی شد و باردیگر همه پی بردند که محمدعلیشاه قصدی جز فریب دادن مردم ندارد چنانچه سرجرج بار کلی به‌وزیر خارجه انگلیس می‌نویسد:

۱۸ اکتبر ۱۹۰۸ برای اطلاع ترجمهٔ دستخط شاه را تقدیم داشتم که از نظرشریف بگذرد من باید به‌شما اشعار دارم که اصل این دستخط بسیار مغلق و مستراسمارت

مترجم سفارت برای ترجمه مجبور شد به‌حدسیات معنی بعضی جملات و کلمات را بفهمد دستخط مذکور می‌گوید مجلس آینده با شرایط و مقررات معلوم و محدود خواهد بود عقیدهٔ ایرانیان مطلع بر اینست که شاه مطلقاً قصد ندارد که یک مجلس مستقلی انتخاب شود و وکلا آزادی عمل داشته باشند سپس می‌نویسد چون در دستخط شاه تصریح شده بود که مردم تبریز تا تسلیم نشوند از انتخاب وکیل محروم خواهند بود به‌شاه تذکر دادیم که این مطلب صحیح نیست و بهتر اینست که توضیح داده شود که تمام اهالی کشور بدون استثنا حق شرکت در انتخابات مجلس آینده را که در اول شوال آغاز خواهد شد خواهند داشت و به کلیهٔ افرادی که در تبریز مسلح هستند و با قوای دولتی در جنگ می‌باشند امنیت داده خواهد شد که به‌محض افتتاح اسلحهٔ خود را کنار گذارده پی کسب و کار خود بروند.

شبنامه

پس از انتشار دستخط محمدعلیشاه شبنامه‌های زیادی در تهران منتشر شد که حاکی از عدم رضایت ملت نسبت به فرمان مذکور بود از آنجمله شبنامه مفصلی از طرف کمیته جهانگیر که مخفی بود و مردم و مقامات دولت به‌تأثیر وجود و اهمیت آن پی‌برده بودند منتشر گردید در آن‌شبنامه نوشته‌شده بود محمدعلیشاه که بزرگترین جانی و بدکار جهان است در دستخطی که منتشر کرده خود را برگزیدهٔ خدا اعلام نموده است و می‌گوید خداوند مرا برای نگاهداری رعایای خود مأمور فرموده است ملت ایران محمدعلیشاه را خوب می‌شناسد و به‌خوبی به‌مقاصد باطنی او پی‌برده است و می‌داند که او جز یک نوکر مطیع دربار روسیه شخصیت دیگری ندارد و از تمام فضایل اخلاقی محروم است شیوهٔ او عهدشکنی و دروغگویی و مردم را فریب دادن است و تعجب این است که دولتهای خارجی هم او را بهمین نحو می‌شناسد و می‌دانند که کمترین اعتماد به‌قول و قسم این مرد تبه کار نمی‌توان داشت، ملت ایران جز قانون‌اساسی و افتتاح مجلسی که نمایندهٔ حقیقی ملت باشد و مردم نمایندگان آن را آزادانه انتخاب کرده باشند زیربار هیچ نوع مجلس دیگر و قانون دیگری نخواهد رفت و تا مجلس حقیقی افتتاح نشود از پای نخواهد نشست و این آرزو هم به‌زودی جامهٔ عمل خواهد پوشید زیرا ملت غیور تبریز قشون دولتی را شکست داده و آنها را بزانو در-آورده است و از گوشه و کنار ایران مخصوصاً اصفهان و گیلان زمینهٔ یک قیام عمومی فراهم گشته و دیری نخواهد گذشت که محمدعلیشاه و کرسی‌نشینان باغشاه به کیفر جنایتهایی که کرده‌اند خواهند رسید.

کمیته جهانگیر

انعکاس دستخط محمدعلیشاه

دستخط شاه در تمام شهرستانهای ایران با مخالفت و عدم رضایت برخورد کرد و در تمام مجالس و محافل ملی با بی‌اعتنایی تلقی گشت مقامات روحانی نجف آن دستخط را مردود دانسته و مراکز ملی که در کشورهای خارجه تشکیل یافته بود با نشر مقالات و ایراد سخنرانیها، بی‌پایه و مایه بودن آنرا اعلام داشتند، روزنامهٔ معروف «تان» در پاریس نوشت که محمدعلیشاه جز فریب ملت ایران مقصود و منظوری ندارد و یگانه مقصود او اینست که مردم آزادیخواه تبریز را با آهن و آتش در تحت تمکین و اطاعت خود درآورد و هرگاه به‌مقصود خود برسد دیگر اسمی از آزادی و مشروطیت در ایران شنیده نخواهد شد.

انجمن ملی تبریز همانطوری که مکرر اعلام کرده بود پس از انتشار دستخط مذکور برای دفعهٔ دیگر به‌جهانیان اعلام داشت که ملت آزادیخواه تبریز تا مجلس شورای ملی که مظهر ارادهٔ ملت باشد افتتاح نشود و زمام امور کشور را دردست نگیرد دست از مجاهدت و جنگ نخواهد کشید و اسلحه را کنار نخواهد گذارد.

در تلگرافی که سرجرج بارکلی بوزیرخارجه انگلیس نموده می‌نویسد: نارضایتی عامه و مصیبت اهالی تبریز زیاد است، ملیون به‌غایت بی‌پول می‌باشند و ممکن است بلا واهمه اقدامات خطرناکی بنمایند، مردم دستخط شاه را عموماً سخریه می‌پندارند و تا آن اندازه که برمن معلوم شده تا اقدام رضایت بخش در انتخاب مجلس بعمل نیاید اصلاحی در امور نخواهد شد.

سپس می‌نویسد اغتشاش در تمام نقاط ایران حکمفرما است، راههای اصفهان به یزد و شیراز و سایر نقاط مسدود شده در کرمان احتمال زدوخورد می‌رود، ناظم‌التجار که در قنسولخانه متحصن شده بود از قنسولخانه بیرون رفت و با عده‌ای که طرفدار مشروطه هستند هم صدا شده‌است، در مشهد جمعی از مشروطه خواهان می‌خواستند در قنسولگری متحصن شوند ولی ما آنها را نپذیرفتیم، یزد در محاصرهٔ دسته‌های دزدان و راهزن قرار گرفته و کسی جرأت مسافرت و حمل مال‌التجاره به‌سایرنقاط را ندارد، آصف‌الدوله حاکم فارس قادربه کمترین اصلاحی برای رفع هرج‌ومرج و اغتشاش آن ایالت بزرگ نیست واز قرار معلوم یک نقشه‌ای برای بیرون کردن والی ازشیراز درکار است بهتر است شخص مقتدری به‌فرمانفرمایی فارس انتخاب بشود، افواج شیراز درتلگرافخانه متحصن شده و حقوق عقب افتادهٔ خود را می‌خواهند، راه‌میان‌شیراز و بندر بوشهر که مهمترین راه تجارتی ایران است و از نظر اقتصادی و تجارتی برای انگلیس اهمیت بسیار داردبکلی ناامن و کسی قادر به‌عبور ومرور از آن راه نیست، درهفته های گذشته در همین راه‌چندین قافله و پست را بسرقت بردند وعدهٔ زیادی ازمسافرین را کشته و مجروح نمودند.

فصل هفتم

همه جا ناامنی و اغتشاش

اقبال‌الدوله کاشی که یکی از مستبدین معروف بود از طرف محمدعلیشاه به‌حکومت اصفهان منصوب‌شد و بمحض ورود برای آنکه بهتربتواند بی‌سروصدا مردم را بچاپد بنای سختی را نسبت به‌مشروطه‌خواهان گذارد و چند نفر آنها را حبس و زجر کرد. اشخاصی که خود را در خطر می‌دیدند به‌قنسولخانه انگلیس رفته متحصن شدند و هرگاه انگلیسها مانع نمی‌شدند عدهٔ متحصنین به‌چندین هزارنفر می‌رسید.

حاجی آقا نورالله مجتهد که یکی از علمای معروف و مشروطه‌خواه بود اعلامیه‌ای انتشار داد و در آن اعلامیه متذکر شد که اعمال محمدعلیشاه برخلاف شرع و اصول مذهب اسلام است.

یکی از شبها یک اعلامیه‌ای ازطرف علمای نجف به‌در مساجد معروف چسبانیدند که مفاد آن این بود که هر کس در راه مشروطیت کشته شود در ردیف شهدای راه خدا می‌باشد، سربازها به‌امر حکومت اعلامیه‌ها را پاره کردند و چند نفر را هم زندانی نمودند.

همان روز حاجی آقا نورالله در میان جمعیت انبوهی منبر رفت و اعلام داشت مردم و اصناف دکاکین را ببندند و تعطیل عمومی کنند، درمقابل اقبال‌الدوله به‌سربازها دستور داد که دکانهایی که بسته شده غارت کنند و در نتیجه چند دکان و مغازه به یغما رفت.

یک عده دزد مسلح راه میان اصفهان و یزد و یزد و آباده را سد نموده و چندین کاروان را غارت کردند.

شیراز میدان تاخت وتاز و کینه‌توزی و انتقامجویی پسرها و خانواده و بستگان قوام شده و به‌اتکای پادشاه بیدادگر آنچه در قدرت داشتند برای آزار کردن مشروطه‌خواهان بکار بردند، حتی آقامیرزاعلی آقا ذوالریاستین که یکی از علمای نیکوکار و آزادیخواه و سرسلسلهٔ عرفا و مشایخ بود از جور و ستم و بی احترامی مصون نماند، پسر ذوالریاستین بناچار با جمعی درقنسولگری انگلیس متحصن شد.

بواسطه ناامنی بیچارگانی جلای وطن کردند، بی‌نظمی تمام خاک فارس رافرا

گرفت جنگ خونینی میان کمارج و دالکی آغاز شد که به‌قیمت خون عدهٔ کثیری خاتمه یافت ایل عرب راه اصفهان و شیراز را میدان چپاول و تاخت وتاز خود قرار دادند و کاروانی نبود که از دست آنها جان بدربرد، آصف‌الدوله والی جدید فارس نتوانست در مقابل نفوذ خانوادهٔ قوام کاری از پیش ببرد.

انتظام‌الملک حاکم یزد به‌میل و ارادهٔ خودش مالیات سنگین برمردم تحمیل کرد و در نتیجه عدهٔ زیادی از کسبه و بازار علم عدم رضایت و عصیان بلند کردند و زد وخوردی میان آنها و قوای دولتی درگرفت که در نتیجهٔ آن عده‌ای بی‌گناه مجروح و آواره شدند.

دیر زمانیست که دیگر پست میان شیراز و اصفهان و کرمان و یزد از ترس دسته‌های دزد مسلح حرکت نمی‌کند و این شهرستانها دیگر با هم جز بوسیله سیم تلگراف که آنهم گاه‌گاهی مقطوع می‌شود رابطه ندارند، بازار کسب و کار و معاملات و تجارت در شهرستانهای جنوب ایران بکلی تعطیل شده و فقر و پریشانی بجایی رسیده بود که حتی ملاکین بزرگ هم بواسطه ناامنی دچار مضیقه شده بودند، در راه میان یزد و کرمان دزدها نایب‌الایاله کرمان را لخت کردند و آنچه داشت به یغما بردند و سر وپا برهنه روانه کرمانش کردند، جنگ خونینی در میان خوانین کنار تخت و کازرون برپاگشته بود و دولت قادر به‌جلوگیری نبود.

یزد — تمام راهها دردست دزدهای مسلح است و تجارت بکلی از میان رفته است و از مأمورین دولتی کمترین کاری ساخته نیست جز آنکه از هرج ومرج استفاده کرده مردم را بچاپند.

کرمان — صاحب اختیار فرمانفرمای جدید کوچکترین قدرتی ندارد دوماه است که دیگر پست میان کرمان و سایر شهرستانها آمد و شد نمی کند، تمام راهها را غارتگران دراختیار خود گرفته‌اند بطوری که احدی جرأت مسافرت بلکه بیرون رفتن از شهر را ندارد.

شیراز — بی‌نظمی روزافزون شده کلیه پست و قافله‌ها به‌سرقت برده شده.

جنگ در کازرون میان قبایل با کمال شدت در جریان است ایل عرب، سیوند و دهات اطراف آن را بکلی غارت و ازسکنه خالی کرده‌اند.

آصف‌الدوله فرمانفرمای فارس هم هرچه کرد نتوانست براوضاع مسلط بشود و فعلا فرمانفرمای مطلق ارگ ایالتی می‌باشد و نفوذ او محدود به دروازه‌های شهر شیراز است.

راه میان مشهد و سمنان میدان غارتگری ترکمنها قرار گرفته کاروانها و زایرین مشهد مقدس را لخت کرده و آنچه دارند به یغما می‌برند، سپس زنها و بچه‌ها را اسیر کرده به‌اوبه‌های خود می‌برند و خدا داند با آن بدبختها چه‌معامله می کنند.

در تهران جایی برای شکایت و مقامی برای رسیدگی بیچارگان نیست.

درحدود خراسان و سیستان افاغنه هرچندی دستبردی به‌دهات سرحدی زده و آنان را از هستی ساقط کرده‌اند، ازگیلان و بختیاری اطلاعاتی به‌مرکز می‌رسد که هنوز مبهم است و از حقیقت آن اطلاع کاملی نیست.

نایب‌حسین کاشی با جمعی اشرار در راه میان اصفهان و قم به‌دزدی و گردنه‌زنی مشغول است، گفته می‌شود دسته‌های سوار بختیاری هم درحدود گلپایگان و عراق دیده می‌شود که با خودسری راهزنی می‌کنند.

از همه‌جا بدتر وضعیت کردستان وبروجرد است، در آن حدود دولت کمترین اقتداری ندارد و حکومت خان‌خانی و عشایری آن صفحه کوهستانی را تحت استیلای خود قرار داده.

روزنامهٔ حبل‌المتین مقاله‌یی به‌قلم شخص ناشناش و مطلعی نوشته که در آن اوضاع ایران را تشریح نموده و ما ملخص آنرا به‌نظر خوانندگان می‌رسانیم.

شاه نالایق و ظالم قادر به‌زمامداری مملکت نیست، خزانهٔ دولت‌خالی، سربازها در تهران و اطراف به‌دزدی و گدایی مشغولند، عین‌الدوله با آن اردوی با عظمتی که تشکیل داد نتوانست کوچکترین کاری از پیش ببرد و هرروز از محمدعلیشاه پول و استعداد می‌خواهد محمدولی‌خان سپهدار بنای سرسختی را با عین‌الدوله گذارده و می‌خواهد خود را از معرکهٔ جنگ کنار بکشد.

آخوندهایی که از محمدعلیشاه طرفداری می‌کنند هرروز مطالبه پول می‌کنند و محمدعلیشاه قادر به‌پر کردن کیسهٔ آن طماعان نیست.

سفیر روس و لیاخف زمام دولت محمدعلیشاه را در دست دارند و هیأت وزرا بجز امیربهادر وزیر جنگ، سایرین آلت بی‌اراده و بی‌اثری بیش نیستند، نایب‌السلطنه و ملکه از راه جادو و جنبل می‌خواهند مملکت را امنیت بدهند فشار دولتهای خارجی به محمدعلیشاه برای افتتاح مجلس او را نگران کرده است و هرروز به‌او یادآور می‌شوند که چرا به‌قولی که داده بود عمل نمی‌کند، آثار یک نهضت عمومی در تمام نقاط کشور دیده می‌شود و به‌طرفداران مشروطیت روزبروز افزوده می‌گردد.

سیدمحمد هم اسلام می‌خواهد

یکی از وقایع مضحکی که در اصفهان روی داد و تا مدت زمانی نقل مجالس بود اینست پس از آنکه اقبال‌الدوله حاکم اصفهان پی برد که مردم اصفهان اغلب خواهان مشروطه هستند و حاجی آقانورالله هم قیادت آن جماعت را عهده‌دار است مردم را به‌طرفداری از مشروطیت و حکومت ملی تشویق و دعوت می‌نماید، برآن شد که جماعتی از ملاها را با خود هم‌دست کرده وصفی در مقابل

ملیون تشکیل بدهد و برای رسیدن به‌منظوری که داشت به‌زحمت توانست از راه‌رشوه درحدود بیست نفر از علمای درجهٔ دوم و سوم را با خود همراه کند. این جماعت پس از مشورت صلاح دانستند که در یکی از مساجد متحصن شده و خانهٔ خدا را مرکز فعالیت به‌نفع دولت ظالم و استبدادی قرار بدهند، این بود که به‌اتفاق جمعی به‌مسجد فشارکی رفته و در آنجا متحصن شدند و سفره‌های رنگین گستردند و مردم را به‌یاری دعوت نمودند ملخص خواسته آنها این بود که: ما اسلام می‌خواهیم و مشروطه نمی‌خواهیم.

هر روز یکی از آنها منبر می‌رفت و مردم را به‌مخالفت با مشروطه و طرفداری از اسلام دعوت می‌کرد تلگرافاتی هم به‌نجف و دربار تهران مخابره کردند که در یکی از آنها نوشته بودند مردم اصفهان کفن در بر کرده و برای نجات اسلام از دست کفار قیام کرده‌اند.

یکی از ملاهایی که در تحصن شرکت کرده بود بیش از همه سنگ‌وا اسلاما به‌سینه می‌زد آقاسید محمد نامی بود که از دیر زمانی در میان مردم به‌بی‌دینی و بابی‌گری معروف بود و مردم او را مرتد می‌دانستند، این مرد روحانی‌نما برای تبرئه خود از بابی‌گری و اظهار ارادت به‌دربار شوکت مدار تهران و استرضای خاطر حاکم ظالم اصفهان بیش از دیگران خود را فدایی اسلام و دشمن مشروطه معرفی می‌کرد و هر وقت جماعتی در مسجد جمع می‌شدند بپا برمی‌خاست و فریاد می‌کرد ما اسلام می‌خواهیم و مشروطه نمی‌خواهیم.

همینکه خبر تحصن آن جماعت به‌گوش آقانجفی رسید چون مایل نبود کسی غیر از خودش قدرتی داشته باشد و بدون اجازه‌اش کاری بکند در مجلسی که صدها نفر از طلاب حضور داشتند اسامی کسانی‌را که در مسجد فشارکی متحصن شده بودند سئوال کرد، آن شخص اسامی آنها را از روی ورقه‌ای که نوشته و دردست داشت‌خواند چون به‌اسم آقاسید محمد رسید آقانجفی با همان لهجهٔ اصفهانی فریاد زد (سیدمحمد هم‌اسلوم می‌خاد) سید محمد هم‌اسلام می‌خواهد؟ سپس به‌طلاب حکم کرد که به‌مسجد فشارکی رفته آن جماعت را بیرون کنند و صحن و اطاقهای مسجد را هم بشویند و کر بگیرند.

نامه انجمن تبریز در جواب قنسول انگلیس

قنسول انگلیس مقیم تبریز بنا بدستور سفارت متبوعه خود کوشش می‌کرد که میان عین‌الدوله و مشروطه‌خواهان واسطه شده و سازشی بوجود بیاورد و از جنگ و خونریزی جلوگیری کند. علت اینکه انگلیسها مایل به‌سازش میان ملیون و دولت بودند برای این بود که نمی‌خواستند دولت روسیه به‌بهانهٔ حفظ امنیت اتباع خود قشون وارد ایران کند و یک مشکل سیاسی پیش بیاید برای منظور فوق مکرر به طرفین مذاکره و مکاتبه نمودند اینک برای روشن شدن وضعیت و نشان دادن منظوری

که مشروطه‌خواهان برای آن می‌جنگیدند عین‌نامه‌ای که انجمن تبریز که ریاست مشروطه‌خواهان آن سامان را عهده‌دار بود به‌نظر خوانندگان می‌رسانیم.

روبنر — زمانی که شاه مشروطیت را برقرار دارد آنها خود را رعایای فرمانبردار شاه خواهند دانست ولی تا پارلمان مفتوح نگردیده و اعضای آنرا باز نخواهند، از خود خلع اسلحه نخواهند نمود، دیگر آنکه سرکردگان طرفدار شاه که در یک نقطه شهر سکنی دارند باید دستگیر شده و پس از محاکمه مجازات شوند و امور ایالت آذربایجان در تحت نظارت انجمن محلی تبریز باشد تا مجلس افتتاح شود. قنسول انگلیس در خاتمهٔ نامه‌ای که به‌سفیر انگلیس نوشته تقاضا کرده است که تقاضای مشروطه‌خواهان را به‌اطلاع شاه برساند.

جعل اکاذیب

دربار باغشاه از زمانی که قیام تبریز آغاز شد و قشون دولتی در مقابل ملیون ناتوان و وامانده شدند مبدل به‌یک دستگاه جعل دروغ شده بود هر روز صبح امیربهادر جنگ یک تلگراف مجعول در دست گرفته و بنظر رؤسای قشون و وزرا می‌رساند یکی از این تلگرافها شکست مشروطه‌خواهان را نقل می‌کرد، دیگری اعلام می‌داشت ستارخان کشته شد، دیگری می‌نوشت سرستارخان را به‌تهران فرستادند، تلگراف دیگر می‌گفت باقرخان با مجاهدینی که در تحت امرش بودند تسلیم اردوی دولتی شد، دیگری می‌نوشت عین‌الدوله شهر را فتح کرد و در ارگ دولتی جلوس نمود و با انتشار اینگونه اخبار دروغ، شکست اردوی دولتی را می‌خواست پرده‌پوشی کند.

روز ۲۵ شعبان در باغشاه غوغائی بود پس از چهل روز سعی و کوشش شاه و درباریان موفق شدند یک اردوی چهارصد نفری قزاق سواره با چند عراده توپ به‌ریاست یکنفر صاحبمنصب روسی برای تقویت عین‌الدوله بفرستند این عده که برای سان در حضور شاه آماده شده بودند پس از آنکه در خیابانهای شهر گردش کردند و توپها را به‌چشم اهالی تهران کشیدند به‌باغشاه رفتند و در حضور صدها رجال مستبد از مقابل شاه که لباس رسمی برتن کرده بود گذشتند سران سپاه و وزرا به‌یکدیگر می‌گفتند با فرستادن این عدهٔ مسلح و جنگ دیده دیگر کار تبریز تمام است و بیش از بیست روز نخواهد گذشت که مشروطه‌خواهان تبریز یا تسلیم شده و یا به‌خاک و خون کشیده خواهند شد.

سمقانی نماینده روحانیون نجف

آقای حاجی شیخ اسدالله ممقانی سناتور که یکی از رجال صدر مشروطیت است خاطراتی را که از وقایع و پیش‌آمدهای آن زمان داشته در چند صفحه نگاشته و برای درج در تاریخ ارسال داشته که برای استفادهٔ عموم عیناً نقل می‌شود:

قبل از مشروطیت ایران در نجف عدهٔ محدودی از طلاب که روشنفکر و به‌اوضاع دنیا واقف بودند جمعیت سری تشکیل دادند که منهم جز و آن جمعیت بودم. در نجف اشرف مدرسه‌ای برای اطفال ایرانیان تأسیس و مطبعه سنگی در بغداد وسیله احمد تاجر شبستری تهیه و در منزل او گذاشته شده بود که بیانیه‌هایی راجع به‌انتباه ایرانیان و استعمال امتعه وطنی و تأسیس مدارس جدید چاپ و منتشر می‌شد تا اینکه در ایران مشروطیت تأسیس گردید. بعد از مشروطیت فعالیت آن جمعیت بیشتر شد و چون حکومت عثمانی حکومت مستبد بود خصوصاً پس از بمباردمان مجلس و مخالفت اعراب عراق بالخصوص خدام کربلا و کاظمین و بعضی از اعیان ایران که در عتبات مجاور بودند و تهدید جنرال کنسولگری بغداد، کار برجمعیت مذکور خیلی سخت شده بود تا اینکه مشروطیت عثمانی اعلام شد. بعد از دوسه‌روز تجار ایرانی اسلامبول و انجمن سعادت حجج اسلام را برای مخابرهٔ حضوری به‌تلگرافخانه دعوت کردند. در مخابرات تلگرافی آقایان مزبور را برای استرداد مشروطیت و اشتراك مساعی دعوت می کردند. از آنوقت فعالیت جمعیت ما علنی شد خصوصاً جمعیت اتحاد و ترقی که دربغداد تشکیل شده بود مایل بودند که با ما و آقایان حجج اسلام ارتباط پیدا نمایند. با ارتباط ما با جمعیت اتحاد و ترقی به‌قوت و نفوذ ما افزوده شد چون من آشنا به‌زبان ترکی عثمانی و خواندن تلگرافها به‌خط لاتین بودم قهراً واسطه بین حجج‌اسلام و حکومت عراق و مخابرات تلگرافی شدم و دایماً تلگرافهای متعدد راجع به‌اوضاع ایران به‌انجمن سعادت می‌رسید، چون سیم خارجی ازطرف دولت ایران قطع شده بود مخابرات با ایران وسیلهٔ انجمن سعادت انجام می‌یافت، خبر تصمیم سرداراسعد بوسیلهٔ انجمن سعادت رسید. چون آقایان حجج‌اسلام اهمیت موقع را درك کردند و اشخاصی که انجمن سعادت را نمی‌شناختند تصمیم گرفته بودند مرا به‌اسلامبول بفرستند، یکروز طرف عصر مرحوم آیت‌الله خراسانی مرا احضار و فرمودند شما باید به‌اسلامبول بروید و مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالله مازندرانی بیشتر اصرار داشتند که من بروم.

بعد از ورود به‌اسلامبول انجمن سعادت مرا به‌ریاست خود انتخاب کردند، مطبوعات اسلامبول نیز ورود من را تجلیل نمودند با جمعیت اتحاد و ترقی و مرحوم سلطان‌حمید ملاقات کردم احوال عراق و علمای نجف اشرف را از من استفسار نمودند و با رجال مهم عثمانی از قبیل صدراعظم کامل پاشا و سعید پاشا که دوازده مرتبه صدراعظم شده بود ملاقات نمودم مرحوم سعید پاشا از اهل ارضروم و به‌زبان فارسی

و ادبیات آن آشنا بود هردو نفر آنها وعدهٔ مساعدت دادند و مخصوصاً به مأمورین خود در ایران دستور دادند که با آزادیخواهان ایران یاری نمایند، منظماً از شمال ایران و نجف اشرف راجع به اوضاع ایران اخباری می‌رسید و انجمن سعادت به مطبوعات خارجی و عثمانی می‌داد. روزی تلگرافی از مشهد رسید که روسها ترکمنها را مسلح کرده می‌خواهند به خراسان حمله کنند و از آذربایجان هم اخباری دایر به قشونکشی می‌رسید. انجمن سعادت اولین میتینگ را برای پروتست عملیات روسها در «اوتیون فرانسه» ترتیب داد تمام آزادیخواهان شرق از ترک و عرب و کرد و ارمنی در این میتینگ شرکت کردند و از سفارتخانه‌های خارجی هم اشخاص زیاد آمده بودند من میتینگ را به‌عنوان رئیس انجمن سعادت و رئیس کلنی ایرانیان و نماینده آیت‌الله نجف افتتاح نمودم، بعد از نطق مختصر من ناطقین متعدد از مظالم و تعدیات روسها در ایران و لزوم اتحاد مسلمانهای جهان صحبت کردند. آخرین شخصی که نطق کرد رئیس فرقه «داشنا کسیون» بود مشارالیه در نطق خود گفت بیانات ناطقین چارهٔ گرفتاری ایرانیان را نمی‌کند ما ارامنه با تحریک بیگانگان و وعده و وعید آنها برعلیه دولت عثمانی قیام کردیم و امید داشتیم آنها که هم مذهب ما بودند به‌ما کمک خواهند کرد متأسفانه هزاران ارامنه در مقابل چشم آنها با وضع فجیعی کشته شدند و آن بیچاره‌ها در حالیکه غرقه به‌خون بودند چشمها را به‌بغازهای اسلامبول دوخته بودند که کشتیهای جنگی آنها به کمک ارامنه خواهند رسید ولی خبری از سفاین جنگی نشد اگر ایرانیان نجات ملت خود و استقلال کشورشان را خواهانند باید خودشان شخصاً با جان و مال خود فداکاری کرده و سلاح دردست با دشمنان مملکت بجنگند والا حرفهای وحدت مسلمین جهان و انتظار کمک از عالم اسلام به یک پشیز نمی‌ارزد. بالاخره قطعنامه‌ای نوشته شد و به‌امضای من به‌تمام دول اروپ و امپراطور ژاپن تلگرافاً مخابره کردیم، انجمن سعادت منظماً با انجمن ایالتی تبریز و سردارملی در تماس بود و با جمعیت عامیون قفقاز هم در تماس بودیم و مخصوصاً «دکتر قره‌بیک» که برای خرید اسلحه از آلمان برای آذربایجان رفته بود به‌اسلامبول آمده و راجع به‌اشتراک مساعی با جمعیت عامیون مذاکره نمود، در این اثنا آقای معاضدالسلطنه پیرنیا و آقای علی اکبر دهخدا و مرحوم میرزا قاسم‌خان صور وارد اسلامبول شدند و مژدهٔ حرکت مرحوم سردار اسعد را به‌طرف ایران اطلاع دادند و از رشت هم قیام ملیون و کشته شدن حکمران گیلان والحاق مرحوم سپهدار اعظم تنکابنی را به‌آنها خبر دادند و این قضیه موجب تقویت انجمن سعادت گردید و فوراً نیز مراتب را به‌نجف اشرف مخابره نمودیم آقایان مهاجرینی که به‌اسلامبول آمده بودند به‌طرف رشت حرکت کردند ولی آقایان پیرنیا و دهخدا در اسلامبول توقف نمودند و آقای احمد آقااوغلی که از سیاسیون مهم قفقاز و نویسنده‌ای نامی بود در اثر تضییق روسها به‌اسلامبول

آمد و وارد ژنرال کنسولگری گردید و با انجمن سعادت اشتراک مساعی می‌نمود، روزنامهٔ سروش نیز به‌زبان فارسی با قلم آقای دهخدا و آقا اوغلی و سایرین منتشر می‌شد بعد از ورود سرداراسعد بختیاری به‌ایران و افتادن گیلان به‌دست ملیون و قطع شدن سیم تلگراف در داخلهٔ ایران انجمن سعادت واسطهٔ مخابرات بین مرحومین سپهداراعظم تنکابنی و سرداراسعد بختیاری و انجمن ایالتی تبریز و نجف اشرف بود و در همان زمانی که سپهدار و سرداراسعد می‌خواستند به‌تهران حمله نمایند تلگرافی از سفیر ایران در پطرزبورغ به‌انجمن سعادت رسید که مضمون آن به‌شرح ذیل بود:

به‌سرداراسعد و سپهدار فوراً تلگراف نمایید که به‌تهران حمله ننمایند والا قشون روس تهران را اشغال خواهد کرد، من اطلاعی از وضعیت سفیر ایران در روسیه نداشتم ولی آقای معاضدالسلطنه پیرنیا چون در قفقاز مأموریت داشتند گویا با ایشان آشنایی داشتند و مرحوم پیرنیا خیال می کرد که این تلگراف بنابدستور وزارت امور-خارجه روس مخابره شده است با یکدیگر مشاوره نمودیم که اگر این تلگراف در انجمن مطرح بشود ممکن است باعث اضطراب و نگرانی اعضای انجمن سعادت گردد و بنا به‌اصرار آقای پیرنیا به‌سپهداراعظم و سرداراسعد تلگراف نمودیم هرچه زودتر به‌تهران حرکت نمایند.

در این اثنا سالارالدوله از اروپا وارد اسلامبول شده و وسیلهٔ سید عبدالقادر کرد پسر شیخ عبیدالله معروف و نایب رئیس مجلس اعیان با بعضی رفقا ملاقات نموده بود و این ملاقات بدون اطلاع من بوده از انجمن سعادت تقاضا کرده بود به‌او معاونت مادی و معنوی نمایند به‌ایران رفته برعلیه محمدعلیشاه قیام نماید و قول داده بود پس از موفقیت و تصاحب تاج و تخت به‌مشروطیت ایران وفادار باشد و نخواسته بود من از این جریان اطلاع داشته باشم رفقا تفصیل را برایم نقل کردند من با بعضی مقامات عثمانی که با آنها نیز مذاکره کرده بود و خواسته بود آنها هم به‌او کمک نمایند ملاقات و نتایج سوء عملیات اورا بطور مشروح گوشزد کردم سالارالدوله مأیوس گردیده به‌اروپا مراجعت نمود قضیهٔ دیگر ورود حاجی میرزا ابوالقاسم امام‌جمعه به‌نجف اشرف و منزل کردن ایشان درخانه مرحوم آیت‌الله خراسانی است. مکاتیب متعدد از جمعیت خودمان در نجف و مرحوم آقامیرزا رضا ایروانی رسید به‌این مضمون که بعد از ورود امام‌جمعه وضعیت دارد عوض می‌شود آخوندها که غالباً مستبد و مخالف مشروطیت بودند به‌جنبش درآمده و رؤسای اعراب هم دور او را گرفته و ذهن مرحوم آیت‌الله-خراسانی وسایر حجج اسلام را مشوب نموده‌اند بطوری که قدرت بیرون آمدن ازخانه را نداریم با مرحوم طلعت پاشا وزیر داخله ملاقات و نتایج سوء اقدامات مشارالیه را در بین اعراب عراق بیان کردم ایشان نیز به‌والی بغداد تلگراف کردند که امام‌جمعه را از عراق خارج نمایند و این دستور نیز به‌موقع اجرا گذاشته شد و تمام علما و مشایخ اعراب

که دور او را گرفته بودند و آزادیخواهان را تهدید می کردند متفرق و قفل خاموشی بردهانشان زده شد و از آن تاریخ مرجع مراجعات شیعیان از عراق عرب و سوریه ومدینهٔ منوره گردیدم.

مجروح کردن حاجی شیخ فضل‌الله

حاجی شیخ فضل‌الله خطرناك و مؤثرترین دشمنان مشروطیت بود و بطوری که در جلد چهارم این تاریخ نگاشتیم بعد از توپ بستن مجلس به‌واسطه اقتدار فوق‌العاده‌ای که پیدا کرده بود و نفوذ زیادی که در شاه و دربار داشت اکثر روحانیون ایران را برضد مشروطیت قیام داد و با یک جدیت خسته نشدنی شب و روز تلاش می کرد که مشروطیت برای همیشه از میان برود و مجلس دیگر منعقد نشود و چون مرد باهوش و باسوادی بود موفق شد یک دستگاه عظیمی از روحانیون و افراد متنفذ برضد حکومت ملی بسازد و به‌دنیانشان بدهد که چون ملت ایران مسلمان است و مشروطه مخالف با اسلام است ملت ایران موافق با مشروطه نیست در نتیجه وجود حاجی شیخ فضل‌الله سدبزرگی برای مشروطه خواهان شده بود و او را بزرگترین مانع کامیابی خود می‌دانستند و در تلاش بودند که او را از میان بردارند.



کریم دواتگر

کمیته جهانگیر که از عده‌ای مشروطه خواهان فدا کار به ریاست مستعان‌الملک

تشکیل یافته بود و تاحدی رهبری مجامع ملی تهران را عهده‌دار بود و مستقیماً با زعمای ملیون تبریز و گیلان سروسر ومکاتبه داشت تصمیم گرفت حاجی شیخ فضل‌الله را از میان ببرد و برای وصول به‌آن منظور، کریم دواتگر که جوان کارگری بود و دکانی در بازار حلبی‌سازها داشت و از عشاق مشروطه و آزادی بود و سری پرشور و استعداد بسزایی برای اجرای منظوری که در پیش بود داشت انتخاب نمود و او را مأمور کشتن حاجی شیخ فضل‌الله کرد و یک‌ششلول ساخت کارخانه‌های بلژیک به‌شصت‌تومان خریداری کرد و در اختیار او گذارد. کریم این مأموریت را بدون تردید و تزلزل پذیرفت و از همان ساعتی که ششلول در اختیارش گذارده شد درصدد برآمد که حاجی‌شیخ فضل‌الله را در محل مناسبی بدست بیاورد و کارش را بسازد، درآنوقت خانه حاجی‌شیخ فضل‌الله مرکز رتق وفتق امور بود و همیشه صدها نفر از اشخاص در اطرافش بودند و هروقت هم که می‌خواست از خانه بیرون برود جمع زیادی صحابه با او بودند و عده‌ای هم نگهبان داشت که او را مراقبت می‌کردند.

پس از چند روز مراقبت و کشیک کشیدن یکی از روزها که حاجی شیخ فضل‌الله با جمعی از خانه بیرون آمد کریم او را تعاقب کرد و درجلوخان خانه عضدالملک که محل وسیعی بود و به‌چند کوچه منتهی می‌شد به‌شیخ حمله کرد و تیری به‌طرف او خالی کرد که به‌رانش خورد و به‌زمین افتاد.

کریم خواست فرار کند ولی مأمورین واطرافیان شیخ او را دستگیر کردند و پس از کتک زیادی که به‌او زدند تسلیم نظمیه‌اش نمودند، کریم چندماه در نظمیه زنجیر بود و محمدعلیشاه می‌خواست او را بکشد ولی حاجی‌شیخ فضل‌الله جوانمردی کرد و مانع از کشتن کریم شد.

جراحت وارده به‌شیخ چندان خطرناک نبود و پس از بهبودی دوباره شروع به فعالیت نمود.

تلگراف حجج اسلام نجف

این تلگراف که درحقیقت اعلامیه‌ایست از طرف روحانیون نجف برای انجمن سعادت اسلامبول فرستاده شد و از طرف انجمن سعادت هزارها نسخه چاپ شد و درتمام نقاط ایران و کشورهای اروپا ـ مصر ـ هندوستان ـ افغانستان وقفقاز منتشر گردید.

جناب‌مشیرالسلطنه این تلگراف را بشاه برسانید اگرچه داعیان را عمر به‌آخر رسیده و دراین میانه جز حفظ بیضهٔ اسلام واستقلال مملکت و بقای سلطنت شیعه ورفع ظلم و ترفیه حال عباد غرضی نداریم ولی هرچه ازاول امر تا حال اقدام در اصلاح و اتحاد میان دولت و ملت کردیم و راه را ازچاه نمودیم و دولت را به همراهی با

ملت دعوت کردیم و بهرلسان که بود مضار و مفاسد اینگونه اقدامات وحشیانه راظاهر ساختیم تا آنکه رشتهٔ اتحاد نگسلد و امنیت در مملکت استوار گردد و مردم از چنگال یک‌مشت ظالم و مأمورین خونخوار و خودپسند دولت نجات یابند و در اصلاح مملکت یک‌دل و متحد بکوشند تا این مقدار قلیل از مملکت اسلامی که باقی مانده از دست نرود، مسجدشان کلیسا نشود واحکام شریعت پایمال سلاطین کفر نشود، برعکس دولت همه را به‌وعده‌های ارغوبی گذرانید درظاهر ساعدت نمود و در باطن به‌خیال خود مشغول بود با اینکه همه می‌دانستیم تمام مفاسد حادثه از تحریکات دولت و دولتیان خائن است باز برای حفظ مراتب اغماض نمودیم و از نصیحت و خیرخواهی کوتاهی نکردیم تا آنچه را که از آن حذر داشتیم واقع شد و رشتهٔ اتحاد دولت و ملت بکلی گسست و خائنین دین و دولت خبث باطن را ظاهر ساختند باز برحسب وظیفهٔ شرعیه درمقام اصلاح برآمدیم تا بلکه این رشتهٔ گسسته را دوباره بهم متصل کنیم ولی هنوز مرکب تلگرافات درهمراهی و اصلاح امور خشک نشده بود، تلگرافی که تمام الفاظ آن بی‌معنی و سراپا مخالف با قواعد مسلمانیست رسید، حرکاتی را که تمام قلب مطهر صاحب شرع و صدمه بر وجود مقدس حضرت حجت‌الله علیه‌الصلوة والسلام است با کمال بی‌شرفی جهاد فی‌سبیل‌الله شمرده پیروی چنگیز را دینداری و تخریب اساس اسلام را دینداری و تسلط کفار روس را برجان و مال مسلمین ترویج شریعت نام نهاده و به‌اغوای خائنین دین و عالم نمایان غدار با این همه هنا کی با کمال جسارت افعال خود را مستحسن شمرده‌اند تا ما را مجبور به‌آنچه از اظهار و اشاعهٔ آن محذور بودیم نمودند قال‌الله تعالی یجعل‌الله للکافرین علی مسلمین سبیلا.

آیا براحدی از مسلمین مخفی است که از بدوسلطنت قاجاریه تا کنون چه صدمات فوق‌العاده برمسلمین وارد آمد و چه‌قدر از ممالک مسلمین از حسن کفایت آنان به‌دست کفار افتاد. قفقاز، شیروان، بلادترکمان، بحرخزر، هرات و افغانستان تمام از ایران مجزا شد بلوچستان، بحرین، مسقط و غالب جزایر خلیج‌فارس و عراق عرب و ترکستان از ایران مجزا شد و تمام شیعیان این بلاد در کمال ذلت به‌دست کفار اسیر شدند و از استفادهٔ روحانی مذهب محروم ماندند، دوثلث تمام از ایران رفت و آن ثلث باقی‌مانده را هم زمامش را به‌دست اجانب دادند گاهی مبلغی هنگفت قرض کرده و در ممالک کفر خرج کردند و مملکت را به‌رهن کفار دادند گاهی به‌دادن امتیازات منحوسه ثروت مسلمانان را به‌مشرکین سپردند و مسلمانان را محتاج آنها ساختند گاهی خزائن مدفونه ایران را به‌دست دشمنان سپردند، یکصد ملیون خزائن ایران از زمان صفویه و نادرشاه وزندیه راکه بیت‌المال مسلمین بود خرج فواحش فرنگستان نمودند و آنهمه اموال مسلمین که به‌یغما رفت یک پولش خرج اصلاحات ملک و ملت نشد.

گرگان آدم‌خوار و عالم‌نمایان دین برباده نیز وقت را غنیمت شمردند به‌جان و

مال مسلمین افتادند و روزبه‌روز زخمی تازه برقلب پیغمبر وارد کردند، شیرازهٔ ملک و ملت را بطوری گسیختند که اجانب علناً مملکت را میان خود تقسیم کردند (اشاره‌به معاهدهٔ ۱۹۰۷) و حصصی برای خود معین و مفروض کردند در این حال شیعیان آل‌محمد از باطن ائمه‌اسلام استمداد نموده یکبار حرکت کردند و برای حفظ این قطعهٔ باقی‌مانده مملکت و نجات ازسفاکی قاجاریه با جان و مال حاضرشدند و به‌معاونت و امداد حضرت حجة عجل‌الله تعالی فرجه به‌مطلوب خود خواهند رسید و داعیان نیز برحسب وظیفهٔ شرعیهٔ خود و آن مسئولیت که در پیشگاه عدل‌الهی برگردن گرفته‌ایم تا آخرین نقطه امکان درحفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خائنین ازخدا بی‌خبر و تأسیس اساس شریعت مطهره و ادعای حقوق مغصوبهٔ مسلمین خودداری ننموده و در تحقیق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین درعهد غیبت حضرت صاحب‌الزمان باجمهور مسلمین است حتی‌الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین رابه‌تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت و ازحضرت حجت‌ارواح‌العالمین‌فداه در انجام این مقصد استمداد نموده به‌معاونت آن حضرت مستظهر و معتمدیم و سیعلم‌الذین ظلموا‌ای منقلب ینقلبون لعنة‌الله علی قوم‌الظالمین.

الاحقر نجل مرحوم میرزاخلیل محمدحسین   الاحقر محمد کاظم‌الخراسانی
الاحقر عبدالله‌المازندرانی

فتوحات مشروطه خواهان تبریز

مشروطیت عثمانی انقلاب گیلان و تصرف آن ایالت به‌دست مشروطه‌خواهان وقایع تهران، ستمگریهای محمدعلیشاه و عهدشکنیها و نیرنگهای او و همدست شدن جمعی از روحانی نمایان با دربار استبداد وفتاوی و تلگرافات ناحق آنها در تقویت پادشاه ظالم، مداخله روسها در امور ایران، شهرت ورود قشون روس به‌خاک وطن، عواملی بود که حوزهٔ روحانی نجف از پیش متأثر ساخته و آنان را به‌گرفتن تصمیم قطعی درخاتمه دادن به‌دورهٔ ظلم و ستمگری و برقراری حکومت جمهور مصمم نمود.

هرگاه با نظر دقت اعلامیه حجج اسلام نجف‌اشرف را تحت مطالعه قرار بدهیم به‌این حقیقت پی‌می‌بریم که حجج اسلام نجف اشرف بدون ملاحظه و بطور مقطوع مصمم شدند که درمقابل ستمگران و دربار استبداد و شاه ظالم و مداخلات اجانب با کمال قدرت و فداکاری ایستادگی کنند و مملکت و ملت مسلمان ایران را ازبدبختی و انقراض حتمی نجات بخشند.

مسافرت امام‌جمعه به‌نجف

بطوری که در جلد اول این تاریخ نوشتیم حاجی‌میرزا ابوالقاسم امام‌جمعه تهران یکی از بازیگران صحنهٔ اول انقلاب مشروطیت بود و شخصیت او در تقدیرات مشروطیت اهمیت بسزایی داشت و در موقع ظهور نهضت آزادی یکه‌تاز میدان استبداد بود و برجسته‌ترین عامل طرفدار عین‌الدوله محسوب می‌شد ولی زمانی نکشید که حاجی‌شیخ فضل‌الله‌نوری مقام اول را در مخالفت با مشروطیت حائز گشت و امام‌جمعه را در صف عقب قرارداد، علت عقب افتادن امام‌جمعه این بود که او مردعیاش و تن‌پروری بود و جسارت روبرو شدن با مخاطرات را نداشت ولی همیشه از طرفداران جدی استبداد و مخالفین سرسخت مشروطیت و مجلس بود چنانچه پس از توپ بستن مجلس و از میان رفتن مشروطه امام‌جمعه دوباره قدم در میدان گذارد و از صدرنشینان باغشاه شد و از کسانی بود که اعلان حرمت مشروطه را امضا نمود و شاه ستمگر را به‌ضدیت باملت تشویق می‌نمود.

چون دیرزمانی نبود که امام‌جمعه از نجف به‌ایران آمده بود با اکثر علما وطلاب معروف نجف دوستی و آشنایی داشت و واسطه میان دربار و بعضی از مقامات روحانی عتبات بود و پولی که محمدعلیشاه برای فریب دادن حوزهٔ علمیه نجف می‌فرستاد به توسط او به‌مقصد می‌رسید و درمیان کسانی که مورد نظر بودند تقسیم می‌شد، درحقیقت امام‌جمعه از تهران از طرف شاه‌علما و طلاب مستبد عتبات را رهبری می‌کرد و یک مرکز مؤثری از روحانیون آن دیار به‌نفع محمدعلیشاه تشکیل داده بود و خیال می‌کرد که با این دسته‌بندی اقدامات روحانیون مشروطه‌خواه را بی‌اثر وخنثی نماید و با تقویت دستگاه حجةالاسلام یزدی که یکی از متنفذین روحانیون نجف بود بازار آخوندملا کاظم خراسانی و حاجی‌میرزاحسین و مازندانی را از رونق بیندازد ولی قدرت حق و نیروی ایمان و تجلیات افکار عالیه روحانیون مشروطه‌خواه نجف در ایران و کشورهای اسلامی تمام کوشش و مساعی دربار تهران را تحت‌الشعاع قرارداد واحکام و فرامین حوزهٔ علمیهٔ نجف در اقصی نقاط ایران منتشرگشت و مردم را از خواب غفلت بیرون آورد و به‌آنها فهماند که بقای کشور ایران جز درسایهٔ مشروطه وبسط عدالت ممکن نیست و دستگاه ظالم محمدعلیشاه ایران را به‌پرتگاه نیستی سوق می‌دهد و هرگاه زمانی بیش دوام پیدا کند تسلط اجانب برایران افزونی یافته و خودمختاری این کشورچندین هزارساله ازمیان خواهد رفت.

تأثیر احکام علمای نجف محمدعلیشاه و درباریانش را بیش از پیش مضطرب و پریشان‌خاطرساخت و آنان را در راه چاره‌جویی انداخت پس ازمشورت بسیار برآن شدند که یکی ازمهمترین علمای مستبد تهران را با اختیار کافی و وسایل لازم برای فریب دادن علمای مشروطه‌خواه به‌نجف بفرستند قرعهٔ این فال به‌نام حاجی‌میرزاابوالقاسم

امام جمعه تهران در آمد و او پس از تهیه مسافرت با چند نفر همدست از علمای طبقهٔ دوم رهسپار عتبات شد.

معروف شد که محمدعلیشاه اعتبار نامحدودی به‌امام جمعه داده و نیز گفته می‌شد که بانک استقراضی روس یک حوالهٔ پنجاه هزارتومانی در اختیار او گذارده که از بانک عثمانی بغداد دریافت نماید.

آنچه مؤید نظر بالا است اینست که امام جمعه پس از ورود به‌بغداد بلافاصله با سفیر روس مقیم بغداد ملاقات کرد و سپس به‌طرف نجف رهسپار گشت، نظر به‌اینکه آخوند ملامحمد کاظم خراسانی رهبری حوزهٔ علمیهٔ مشروطه خواه نجف را عهده‌دار بود و سایر علما از سیاست و مصلحت اندیشی او پیروی می کردند امام جمعه برای آنکه حجةالاسلام خراسانی را غافلگیر کرده و او را ناچار به‌موافقت کند یکسره به‌منزل او وارد شد و چنانچه رسم ایرانیان است مهمان آخوند ملامحمد کاظم گردید.

آخوند ملامحمد کاظم هم بنابه‌رسم باستانی ایرانیان با آنکه امام جمعه را می‌شناخت و از قصد او آگاه بود و از کارهای ناپسندیدهٔ او اطلاع کامل داشت با گشاده‌روئی او را در خانهٔ خود پذیرفت و تا حدی که ممکن بود وسایل آسایش و پذیرایی او را فراهم نمود و با کمال احترام و محبت با او رفتار کرد.

ولی نه‌افسون امام جمعه و نه نالهٔ سراپا تملق محمدعلیشاه و نه پول هنگفتی که با خود آورده بود نتوانست کوچکترین تزلزلی در ارکان فکر و خط مشی آخوند خراسانی و سایر روحانیون مشروطه خواه وارد آورد و آنها را از راهی که پیش گرفته بودند منصرف نماید، عاقبت پس از چندی امام جمعه دست خالی به‌تهران بازگشت و جز روی سیاه و آه دل ارمغان دیگری نتوانست برای شاه مستبد با خود به‌تهران بیاورد.

میتینگ بین‌المللی در اسلامبول

شهر اسلامبول با اینکه قرنها پایتخت دولت عثمانی بود بواسطه موقعیت مهم جغرافیایی و مزایای دیگری که دارد جنبهٔ بین‌المللی پیدا کرده و عدهٔ زیادی از ملل آسیایی و اروپایی و بیش از همه یونانی و ارمنی در آنجا سکنی دارند.

اسلامبول سالها یکی از مراکز مهم تجارتی ایران بود و ایرانیان مال‌التجاره خود را به‌آن شهر بزرگ حمل کرده و از آنجا به‌سایر نقاط دنیا می‌فرستادند بهمین جهت عدهٔ زیادی ایرانی که اکثر آنها آذربایجانی بودند در اسلامبول سکنی داشتند و سفارت کبرای ایران در اسلامبول اهمیت مخصوصی داشت.

انقلاب مشروطیت ایران، قیام آذربایجان، شهرت روزافزون ستارخان و فداکاریهای ملت ایران در راه آزادی بیش از پیش موجب شهرت و اهمیت ایران و ایرانیان در آن کشور وسیع شد.

پس از انقلاب عثمانی و برقراری مشروطیت و زمامداری حزب «ترکهای جوان» دولت عثمانی و روشنفکران و آزادیخواهان آن مملکت علاقه و احترام خاصی نسبت به ایرانیان پیدا کردند و راه الفت و مودت پیش گرفتند.

مردمان سایر ملل هم که در اسلامبول می‌زیستند نسبت به ایران غمخواری و اظهار دوستی می کردند و موفقیت آزادیخواهان ایران را خواهان بودند در نتیجه همین علاقه‌مندی بود که رهبران ملتهای فوق‌الذکر برای همدردی و تقویت معنوی از نهضت مشروطه‌خواهان ایران تصمیم گرفتند که یک میتینگ عمومی بین‌المللی که نمایندگان جمیع ملل و مذاهب مقیم اسلامبول در آن شرکت داشته باشند تشکیل بدهند و از طرف هر ملت یکی از افراد مبرز و معروف خطابه‌ای ایراد نماید.

و نیز تصمیم گرفتند که یکی از شخصیتهای آزادیخواه و محترم عثمانی ریاست آن میتینگ را عهده‌دار گردد و نطق افتتاحیه را ایراد نماید.

برای ریاست میتینگ «پرنس صباح‌الدین» پسر محمود پاشا معروف که یکی از آزادیخواهان بنام عثمانی بود و سالها قیادت آزادیخواهان آن کشور را عهده‌دار بود و در راه آزادی جانفشانیها کرده بود و در میان ملل عثمانی محبوبیت بسیار داشت انتخاب نمودند.

پرنس صباح‌الدین در میان مردم بدرجه‌ای مورد احترام بود و به آزادمردی و آزاد منشی معروف شده بود که او را صباح حریت می‌نامیدند.

این میتینگ مهم در بیک اوغلی منعقد شد و از طرف ایرانیان حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی که در آن زمان با عده‌ای از مهاجرین به اسلامبول وارد شده بود برای ایراد خطابه به‌زبان فارسی انتخاب گردید، در روز موعود عدهٔ زیادی ایرانی با پرچمهای سه رنگ از خان‌والده حرکت کرده رهسپار محل میتینگ شدند، هریک از ملتها هم ناطقی انتخاب کرده بودند که به‌زبان ملی خود سخنرانی کند چنانچه ناطق ارامنه به زبان ارمنی، ناطق کرد به‌زبان کردی، ناطق عثمانی به‌زبان ترکی وگویندگان اروپایی به‌السنهٔ خود سخنرانی کردند.

پرنس صباح‌الدین میتینگ را افتتاح کرد و در خطابه مختصری که ایراد نمود از روحانیون ایران که پشتیبان آزادی و مشروطیت بودند تمجید کرد و از قیام ملی ایران سخن گفت و در خاتمه از خداوند موفقیت آزادیخواهان ایران را در راهی که پیش گرفته بودند مسئلت نمود.

سپس رئیس ارامنه از طرف ملت خود روی کرسی خطابه قرار گرفت و به‌زبان ارمنی نطقی در تمجید آزادیخواهان ایران و پیشرفت قیام ملی ایرانیان و روح همکاری وصمیمیت که میان ارامنه ایران و مشروطه‌خواهان برقرار است و مساعی و مجاهدتی که متفقاً برای بدست آوردن آزادی می‌نمایند بیان نمود.

بعد نمایندهٔ کردها به‌زبان کردی نطق کرد و گفت ملت کرد که نژاداً ایرانی می‌باشد در این موقع با کمال صداقت با مردم تبریز هم صدا شده و خواهان مشروطیت است و هر کمکی که بتواند در این راه خواهد نمود.

بعد دولت‌آبادی نمایندهٔ ایران روی کرسی خطابه قرارگرفت و نطق مفصلی از تاریخ گذشته و اوضاع فعلی ایران نمود که عین آن را در تاریخ زندگانی‌یحیی به‌طبع رسانیده و چون خطابهٔ ناطق مذکور بسیار مفصل است و این کتاب گنجایش درج همهٔ آنرا ندارد به‌نوشتن چند سطر آن که به نظر نگارنده عصارهٔ نطق ایشان است در اینجا اشاره می کنم.

اگرچه نالهٔ ما ایرانیان ضعیف است ولی تشکر دارم از آزادیخواهان عالم که محض شرف انسانیت و همدردی عالم بشریت، ما را به‌نغمه‌های ملی نوع خواهانهٔ خود مساعدت و صدا به‌صدای ما می‌دهند تا بتوانیم به‌گوش عالمیان برسانیم.

ملت ایران از ترك و فارس و عرب و عجم یکدل و یک زبان می‌گویند زنده باد آزادی، مرده‌باد استبداد.

بعد از دولت‌آبادی «سعیدسلماس» آزادیخواه معروف که چندی بعد در آذربایجان به‌دست مستبدین شهید شد نطقی به‌زبان ترکی آذربایجانی ایراد کرد و از سیدجمال‌الدین ومیرزاآقاخان کرمانی سخن گفت سپس از فداکاری ملت تبریز در راه مشروطیت بیاناتی کرد و بالاخره ذکر جمیل ملك‌المتکلمین سیدجمال‌الدین واعظ و حاجی میرزا ابراهیم آقا و میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامهٔ صوراسرافیل شهدای راه آزادی را به‌میان آورد و روان آنها و دیگر شهدای آزادی را شاد نمود.

سپس «سیوقربیت» فرانسوی ازطرف اروپاییان آزادیخواه نطق مهیج و مؤثری نمود و گفت ملل آزاد جهان مخصوصاً ملت آزادیخواه فرانسه نسبت به آزادیخواهان ایران علاقه‌مند است و ملت ایران باید برای بدست آوردن آزادی همان راهی را که فرانسویها پیش گرفتند و کامیاب شدند پیش بگیرد.

درخاتمه پرنس صباح‌الدین نتیجهٔ مجلس را که اتحاد ملل خاصه ملل اسلامی درحفظ استقلال ایران و اعادهٔ مشروطیت و افتتاح مجلس شورای‌ملی است اعلام کرد و مجلس را خاتمه داد.

کمیته مختلط

پس از ظهور مشروطیت عثمانی چند نفر از تجار روشنفکر و آزادیخواه ایرانی مقیم اسلامبول درصدد برآمدند که با رهبران حزب اتحاد و ترقی که زمام امور کشور عثمانی را بعد از انقلاب بدست گرفته بودند برای کمک به‌پیشرفت مقاصد ملیون ایران نزدیک شده متفقاً همکاری نمایند این منظور باورود چندنفر از معاریف

مهاجرین ایرانی از آن جمله میرزا محمدصادق طباطبائی جامه عمل پوشید و یک کمیته مختلط به‌عضویت عده‌ای از برگزیدگان دو ملت در قاضی کوی و حیدرپاشا تشکیل شد و از جمله اقداماتی که کرد این بود که به‌توسط «طلعت‌بیک» که یکی از برگزیدگان حزب اتحاد و ترقی بود قرارنامه‌ای نوشته شد که در آن قید شده بود که دوملت برای پیشرفت آزادی و مشروطیت در ایران متحداً تشریک مساعی نمایند و از قوای ملی ایران که در حال حرکت به‌طرف تهران بودند تقویت شود و نیز پس از برقراری مشروطه در ایران به‌خلاف دورهٔ استبداد خصومت وجدایی که قرنها میان دودولت بود و خطر بزرگی برای عالم اسلام و سیاست شرق داشت مبدل به‌دوستی و همکاری صمیمی گردد.

خوشبختانه بعد از آن زمان این فکر که در صلاح دو ملت بود تا حدی پیشرفت کرد و روابط میان ملت ایران و ملت عثمانی روزبروز بهبودی یافت و حزب اتحاد و ترقی با مشکلاتی که خود در پیش داشت تاحدی با مشروطه‌خواهان ایران مساعدت کرد.

اگر چه ظهور مشروطه و آزادی در عثمانی بنفسه و به‌خودی خود بزرگترین ضربه را بر پیکر استبداد در ایران وارد کرد و تأثیر معنوی او در ایران بیش از هرنوع کمک مادی بود.

ارفع‌الدوله سفیر کبیر ایران که تا آن زمان خود را نمایندهٔ دولت وقت می‌دانست و راه بی‌طرفی پیش گرفته بود در نتیجهٔ تمایل رهبران ملت عثمانی به‌مشروطیت ایران و پیشرفت قیام ملیون در تبریز وگیلان به‌طرف مشروطه‌خواهان متمایل شد و در تلگرافی که به‌حجج اسلام نجف نمود آمادگی خود را برای هرنوع خدمت اعلام نمود و علمای نجف به‌او جواب دادند هرکس در راه حق خدمت کند خداوند به‌او اجر عطا خواهد فرمود. در نتیجه اقدامات کمیته مذکور، احمدرضا رئیس مجلس مبعوثان و سعیدپاشا رئیس مجلس اعیان عثمانی تلگرافی به‌محمدعلیشاه کردند و به‌او نصیحت دادند که بیش از این در مقابل خواسته‌های ملت ایران سرسختی نکند و عاقبت وخیم آن را در نظر بگیرد و در خاتمه مکتوب تمایل ملت عثمانی را به‌برقراری مشروطیت در ایران اعلام داشتند.

مهاجرین ایرانی در اروپا

اگر چه در جلد چهارم این تاریخ شمه‌ای از عملیات آزادیخواهان ایران که تبعید شده بودند و یا بواسطهٔ فشار استبداد به‌اروپا مهاجرت کرده بودند به‌نظرخوانندگان رسانیدم و تاآنجا که فرصت اجازه می‌داد از مساعی آنان در پایتختهای کشورهای مترقی جهان گفتگو کردم.

اینک برای روشن شدن مطالبی که از نظر تاریخ و شناسایی بطرز فکر مهاجرین

حاوی اهمیت است چند قسمت از گزارشهایی که معاضدالسلطنه پیرنیا نگاشته و در صحت آن کمترین تردیدی نیست در اینجا نقل می کنم.

دیروز عصر جنابان علاءالدوله، احتشام‌السلطنه، مخبرالسلطنه، ممتازالدوله، دبیرالملک، معتمد خاقان، سردار اسعد، امیراعظم و بنده در منزل علاءالدوله جمع شدیم که تفصیل وراپرت آنرا به‌ادارهٔ محترم باید بدهم.

حضرات پاریسیها خیلی از رفتن ما باپوردن و نشر روزنامه به‌منظور تهران مضطرب هستند گویا مخبرالسلطنه را مأمور کرده‌اند که حضرات را جمع کند که اگر بتوانند مانع بشوند که روزنامهٔ صوراسرافیل به‌چاپ برسد و منتشر شود و یا لااقل فرم و شکل روزنامه تغییر داده شود و می‌خواهند خودشان را در اینکار داخل کنند ولی ما می‌خواهیم به یادبود شهید مظلوم میرزا جهانگیرخان روزنامهٔ صوراسرافیل را بهمان وضع و سبک و سرلوحه طبع و منتشر کنیم.

درباب روزنامه هر چه صحبت کردند گفتم کار از کار گذشته حروف هم تهیه کرده‌ایم و اگر دنیا بهم بخورد ما آن روزنامه را به‌یاد شهدای راه آزادی منتشر خواهیم کرد و شکل و سبک آنرا هم تغییر نخواهیم داد.

امروز عصر منزل سرداراسعد جمع می‌شوند تا در اطراف اتحاد و همکاری مهاجرین صحبت کنند.

چیزی که موجب زحمت برای انتشار روزنامه شده نداشتن حروفچین فارسی‌دان است آنچه کردیم شاید بشود مساوات را که پس از فرار از تهران به‌تبریز آمده وروزنامهٔ مساوات را در آنجا منتشر می کند برای کمک به‌اروپا دعوت کنیم موفق نشدیم (مساوات گفته بود من تا مشروطه در ایران برگشت نکند و مجلس باز نشود از ایران بیرون نمی‌روم) ما مجبور شدیم به‌دکتر جلیل‌خان (برادر دکتر خلیل اعلم‌الدوله) متوسل بشویم او بعد از بهانه‌جویی بسیار این زحمت را قبول کرد و اینک با کمال خورسندی بشارت می‌دهم که نمرهٔ اول روزنامهٔ صوراسرافیل مثل سابق از طبع خارج شد و در تمام دنیا منتشر گردید و همهٔ آزادیخواهان از اطراف و اکناف به‌ما تهنیت می‌گویند. دهخدا به‌معاضدالسلطنه می‌نویسد مخبرالسلطنه چه می‌گوید، احتشام‌السلطنه چه می‌خواهد، در انجمنهای تهران کم حرف بی‌فایده شنیدیم، کار ما معین است ما باید رشتهٔ کار خودمان را بگیریم و پیش برویم اگر به‌مقصود رسیدیم و اگر نرسیدیم پیش وجدان و انسانیت خجل نیستیم.

با همه مساعی مرحوم معاضدالسلطنه روزنامهٔ صوراسرافیل بواسطه مشکلات زیاد از جمله نداشتن حروفچین و پول بیش از سه نمره منتشر نشد ولی همین سه نمره ولوله‌ای در ارکان دولت استبدادی تهران انداخت و محمدعلیشاه شخصاً اقداماتی بوسیله چندنفر

که در پاریس بودندبرای جلوگیری از انتشار آن نمود، می‌گویند در تهران نمرات صوراسرافیل تا سی تومان به‌فروش رفت.

اولین نمره روزنامه صوراسرافیل در غره محرم ۱۳۲۷ از طبع خارج شد و ادارهٔ روزنامه مرکز مراجعات ایرانیان مشروطه‌خواه‌شد، انجمن سعادت اسلامبول با وسایلی که در دست داشت روزنامه صوراسرافیل را با وجود سانسور سختی که از طرف دولت ایران در کار بود بهمهٔ شهرستانهای ایران می‌فرستاد.

روزنامه حبل المتین کلکته و چهره‌نما درمصر و روزنامه مساوات در تبریزمقالات روزنامه صوراسرافیل را نقل می کردند، مقالات صوراسرافیل بدرجه‌ای انقلابی و تند بود که پروفسوربراون با اینکه خود او یکی ازطرفداران مبارزو سرسخت مشروطه ایران بود نامه‌ای به‌مدیر روزنامه صوراسرافیل نگاشت و او را به‌ملایمت و اعتدال دعوت کرد.

نامهٔ پرفسور ادواردبراون

۴شنبه ۱۰فوریه ۱۹۰۹ به‌عرض حضور مکارم ظهورعالی می‌رساند امروزبه‌زیارت رقیمهٔ شریفه مشرف وفائز گردیدم و از اینکه رسالهٔ مخلص درترجمه ارکان مشروطیت وحسب حال ایران در این سنوات اخیر رسیده بود و مظهر و مستحسن آن دوست مکرم گردید خیلی خوشحال گردیدم انشاءالله فردا کتاب تمام می‌شود و به‌همهٔ روزنامه های اینجا خواهم فرستاد وبه‌اشخاصی که درد ایران دردل دارند هرچه بخواهید فرستاده خواهد شد. آقای سرداراسعد وممتازالدوله به کامبریج آمدند و دوساعت مخلص را سرافراز فرمودند ازقرارمعلوم آنها به‌وزارت خارجهٔ انگلستان رفته و «چارلس هادنگ» را ملاقات نموده وجواب کافی درعدم مداخله انگلیس درایران ازسومی‌الیه گرفته‌اند.

مسترلنج رئیس کمیتهٔ ایران انگلیس از پاریس مراجعت کرده و ایرانیان را ملاقات نمود وکمال اطمینان را از اتحاد و یکدلی آنها مخصوصاً بختیاریها پیدا کرده دربارهٔ صوراسرافیل رأی مخلص را خواسته بودید بنظر مخلص اینطور سخت نوشتن درخصوص شاه و احوال حاضره فایده ندارد و سبب اضطراب آنها می‌شود، هرچه می‌گویند راست است ولی گفتن حقیقت مصلحت نباشد و می‌ترسم این نسخه دردست بعضی از درباریان بیفتد و آنها به‌شاه نشان بدهند و بگویند مشروطه‌خواهان راضی نمی‌شوند الا بقلع وقمع شما پس محال است با ایشان فکر مصالحه بکنید و باید آنها را دشمن جانی خود بدانید و هیچ مسامحه نکنید، اینست فکر مخلص و امیدوارم این نسخهٔ صوراسرافیل با وجودحسن نیت مؤلف ثمرهٔ تلخ ندهد.

شیخ عبدالعلی مؤید در پطرسبورغ

مؤید با اینکه تحصیلاتش در علوم قدیمه بود و روحش در محیط خارج از افکارنوین پرورش یافته بود یک آزادمرد فطری و عدالت‌جوی طبیعی بود، این مرد تمام دورهٔ زندگانی را با سختی معاش و فقر گذرانید و روح و فکرش صرف خدمت به‌آزادی و تنویر افکار مردم می‌شد تجلیات آزادی چنان روح او را تحت تأثیر قرارداده بود که مانند خرقه‌پوشان و صوفیان منزوی و مجرد زندگی می کرد و ذکر و فکرش صرف هدایت و رهبری مردم به‌شاهراه آزادی و مشروطیت می‌شد.

مؤید یکی از دوستان صمیمی و یاران واقعی قاضی قزوینی بود، بعد از شهادت قاضی مدتی در تهران مبهوت و سرگردان بود ولی با رسیدن خبر انقلاب رشت به‌زحمت خود را به‌آن سامان رسانید و در حرگهٔ فدائیان وطن وارد شد.

اتفاقات و حوادث پانف انقلابی و آزادیخواه معروف بلغاری و مخبر روزنامه‌های آزادیخواه روسیه را سر راه او قرار داد و جاذبهٔ مغناطیسی روحی آن دو را بهم نزدیک کرد.

پانف که شرح حال و افکار بلندش را در آینده خواهم نگاشت چون روسیه را بخوبی می‌شناخت و از روحیهٔ ملت روس و زمامدارانش اطلاع کامل داشت و معتقد بود که برای وصول به‌آزادی از هراقدام و کاری نباید دریغ داشت تدبیری به‌نظرش رسید و اندیشه‌ای در خاطرش رسوخ کرد و پس از آنکه بیشتر در حالات روحی و تناسب جسمی مؤید مطالعه و دقت نمود نقشه خود را با او درمیان نهاد.

هیکل قطور، ریش محرابی پرپشت و عبا و عمامه ژولیدهٔ مؤید، وآشنایی او به‌علوم دینی و رفتار و آداب روحانیون، پانف را به‌این فکر انداخت که مؤید را به‌عنوان نمایندهٔ فوق‌العادهٔ مقامات روحانی نجف‌اشرف به‌روسیه برده و وسیلهٔ ملاقات او را با مقامات دولتی و مراکز ملی روسیه فراهم نموده و برای پیشرفت مشروطیت ایران مورد استفاده قرار بدهد.

مؤید نقشه پانف را بدون تأمل قبول کرد و جلو ریش را رها کرد و عباوردایی که برازندهٔ یک نمایندهٔ رسمی روحانی بود تهیه نمود و به‌اتفاق راه روسیه را پیش گرفتند.

پانف که در کار تبلیغات تجربه و ید طولایی داشت و با اغلب مدیران و نویسندگان جراید روسیه آشنایی و سروکار داشت خبر ورود نمایندهٔ عالی مقام حجج‌اسلام نجف را درجراید روسیه با آب و تاب زیاد منتشر نمود و مسلمانان روسیه را برای پذیرایی مؤید آماده ساخت.

پس از ورود به‌خاک روسیه پانف و مؤید در تمام شهرهایی که درطول راه‌میان سرحد ایران و پایتخت روسیه بود توقف کردند و با روحانیون و بزرگان آن شهرستانها دید و بازدید نمودند و با روزنامه‌نویسان مصاحبه کردند.

هنوز نمایندهٔ عالی‌مقام که به‌نام مستعار میرزاشیخ علی نامیده می‌شد وارد پطرسبورغ نشده بود که جراید پایتخت خبر ورود او را انتشار دادند و در اطراف ماموریت او چیزها نوشتند.

جمعی از تجار ایران و نمایندگان مطبوعات از میرزاشیخ علی استقبال کردند و او را با احترام وارد شهر نمودند.

پانف که در کار خود بسیار زبردست بود چند مصاحبهٔ مطبوعاتی برای بحث در مقصود مسافرت نمایندهٔ روحانیون نجف ترتیب داد و وسایل ملاقات میرزاشیخ علی را با مقامات متنفذ و سیاسی روسیه فراهم کرد و چون خود را مترجم نمایندهٔ مذکور معرفی می‌کرد در تمام مجالس و مصاحبه‌های مطبوعاتی گفته‌های میرزاشیخ علی را بسبک قابل توجه ترجمه می‌کرد تمام این ملاقاتها و مصاحبه‌ها که بطور مفصل در روزنامه‌های آزادیخواه روسیه منعکس شد می‌توان در دوجمله ملخص نمود:

مقامات عالیه روحانی نجف که برصدمیلیون مسلمان روی زمین حکومت روحانی دارند و مرجع تقلید مسلمانند از زمامداران کشور روسیه و امپراطور روس که چندین ملیون تبعه مسلمان دارد تقاضا دارند برای حفظ دوستی و احترام ملل اسلامی و جلب مودت و محبت و اطمینان ملت ستمدیدهٔ ایران که نزدیک دوسال است درآتش انقلاب و بدبختی می‌سوزد و از فشار وظلم دولت خود به‌جان آمده از حمایت وپشتیبانی و کمک محمدعلیشاه جابر بی‌رحم و اطرافیان او و درباریانش که راه ظلم و بیدادگری را پیش گرفته صرفنظر کند و دست دوستی به‌طرف ملت ایران دراز نماید تا ملت بطوری که مصلحت خود می‌داند با رعایت حفظ دوستی و مناسبات حسنه بر دولت امپراطوری روسیه تقدیرات خودش را معین کند و راهی را که راحتی و رضایت مردم را دربر داشته باشد پیش بگیرد.

رعایت حال ملت ایران از طرف امپراطور معظم روسیه موجب سپاسگزاری عموم ملل اسلامی مخصوصاً مسلمانهایی که تبعهٔ دولت روسیه هستند خواهد شد ومقامات روحانی نجف که سرسلسلهٔ علمای مسلمان شیعه هستند به‌نوبهٔ خود حقگزار و ممنون خواهند گردید.

اقدامات پانف و مؤید که جنبهٔ تبلیغاتی شدیدی در برداشت تاحدی در دستگاه زمامداران مستبد روسیه بی‌تأثیر نبود بطوری که بعضی از جراید طرفدار دولت به‌وزارت خارجه روسیه نصیحت کردند که رویهٔ خود را در ایران تعدیل کند و حتی یکی از روزنامه‌ها نوشت که سزاوار نیست بیش از این دولت راضی شود یک ملت کهن‌سال که حق عظیمی برتمدن جهان دارد زیر فشار یک پادشاه جاهل بی‌لیاقت پایمال شود ولی زمانی نگذشت که جاسوسان به‌ادارهٔ پلیس پطرسبورغ راپرت دادند شخصی که به نام میرزاشیخعلی خود را نمایندهٔ روحانیون نجف معرفی کرده و این سروصدا را بلند

نموده یکنفر انقلابی ایرانی می‌باشد و با تغییر نام و لباس خود را بجای نمایندهٔ علمای نجف جازده.

بانف که با نظر تیزبین و دقت کامل مراقب اوضاع بود بوسیله اعضای حزب سوسیال دمکرات که در ادارات پلیس دولت روسیه راه و مقام داشتند مطلع شد که سرشان دارد فاش می‌شود و نقشه‌شان نقش برآب می‌گردد و ممکن است دستگیر و زندانی بشوند این بود که بدون فوت وقت پیش از اینکه برای مقامات روسیه حقیقت امر روشن شود با عجله راه ایران را پیش گرفتند و با زحمت و دردسر زیاد خود را به‌خاك ایران رسانیدند ناگفته نماند که مؤید چند جلسه نطق و سخنرانی در مجامع عمومی کرد که فوق‌العاده مورد توجه قرار گرفت و نیز سرو وضع و قیافه او در عبور از خیابانهای بزرگ پایتخت روسیه برای مردم آن سرزمین جالب‌توجه بود و او را روحانی موقر و آزادیخواه می‌خواندند.

در همان ایام که معاضدالسلطنه با عشق و علاقهٔ بی‌مانندی در سویس مشغول طبع و انتشار روزنامه صوراسرافیل بود پروفسور براون نامه ذیل را راجع به‌مسافرت شیخ عبدالعلی مؤید به‌روسیه باو می‌نویسد و از چگونگی امر کسب اطلاع می‌کند.

مطلب مهم اینست که در این اواخر شخصی مشروطه خواه بنام میرزاشیخ علی در پطرسبورغ و مسکو خوب حمایتی از مشروطیت ایران می‌کرد از قراری که یکی از مخبرین روزنامه‌های انگلیس محرمانه به‌مخلص نوشته بود نطقهای او اثر خوبی کرد.

حالا همان شخص که در حقیقت دوست ایرانست تلگراف کرده که حکومت‌روس می‌گوید که این شخص که به‌قول خودش مجتهد و از کربلا و نجف آمده بود آدم بی‌سروپاییست و اصلا لنکرانی و تبعهٔ روس است و شأنی و مقامی ندارد و از پیش خودش حرف می‌زند و از مخلص حقیقت حال را استفسار نموده بود با شیخ حسن مشورت کرده به‌نجف اشرف تلگراف کردیم ولی تا به‌حال جواب نیامده هرگاه جنابعالی اطلاع داشته باشید خواهش دارم بفرستید که هرگاه روسها دروغ می‌گویند بتوانیم تکذیب کنیم.

مخلص حقیقی ادواردبراون.

یک دستگاه دیگر در باغشاه برضد مشروطه خواهان

چرخهایی که دستگاه عظیم استبدادی باغشاه را برضد آزادی ملت بکار انداخته بود منحصر به‌چندین هزارقشون ساخلو، مرکز اردوی عین‌الدوله، اردوی قزوین، سوارهای بختیاری، خوانین شودال، افواج لرستانی و پشت کوه، نیاخف‌وقزاقخانه، شیخ فضل‌الله و روحانیون مستبد آدم کش و ترورالواط و اوباش، شاهزادگان و اعیان،

پشتیبانی دولت روس و تمرکز قشون روس در سرحدات ایران، سلطان عثمانی، ایلات و عشایر نبود و یک ماشین شیطانی دیگر که در ظاهر از نظرها مخفی بود ولی همه از آن اطلاع داشتند و شبها بکار میافتاد نیز وجود داشت و ادارهٔ آن در دست نایب‌السلطنه کامران میرزا پدرملکه و عموی محمدعلیشاه بود، این ماشین شیطانی دستگاه جن‌گیری، رمالی، کف‌بینی، غیب‌گویی و دعانویسی بود که اعضا و اجزای آن از صدها تجاوز می‌کرد و یک قسمت از مالیات یا غارتی که ازمردم بدبخت ایران می‌شد خرج گردش این دستگاه می‌شد. در هرنقطه از مملکت که شیاد و حقه‌بازی یافت می‌شد راه دربار گرد ونمدار را در پیش گرفته استعداد و معلومات خود را برای بهره‌برداری آن دستگاه شیطانی عرضه می‌داشتند و با گرفتن پول و امتیازات، فنون و معلومات اهریمنی خود را تقدیم پدر تاجدار می‌کردند.

از درباریان جز مخصوصین، دیگران را در این موسسه راه نبود و از فداییان جز کسانی که مورد اعتماد و اطمینان بودند پذیرفته نمی‌شد. این دستگاه در اندرون و آنهم درموقعی که ظلمت شب همه جا را فراگرفته و درها به‌روی اغیار بسته شده بود بکارمی‌افتاد و تا پاسی ازشب بنا برمقتضیات روز و پیش‌آمد حوادث مشغول کار بود.

درگوشه‌ای چندنفر ژولیده با اوراد و اذکار و حرکات غریب و عجیب به‌تسخیر اجنه مشغول بودند و پس ازآنکه جنها را به‌دست می‌آوردند درشیشه حبس می‌کردند تا در روز مبادا به کمک پادشاه جمجاه از شیشه قدم بیرون نهند و دشمنان شاه را که مشروطه‌خواهان بودند از میان بردارند ویا به کمک اردوی کیوان شکوه باسمنج بروند و به‌عین‌الدوله کمک کنند.

جمعی دیگر به‌ساختن مجسمه‌هایی ازموم شبیه ستارخان، سپهدار، سرداراسعد و سایر رؤسای ملیون می‌پرداختند و پس ازخواندن اوراد سر هریک را با شمشیر می‌زدند و به‌ملکه وشاه مژده می‌فرستادند که درهمین موقع که سرمجسمه مومی فلان سردارملی با شمشیر زده شد او کشته شده.

جمعی دیگر مشغول به‌ترکیب ارقام مرموز و طلسم بودند وکلمات و جملات نامفهوم در روی قطعات و پوست کدو می‌نوشتند وسپس درآب می‌شستند و از آن آب به‌قبلهٔ عالم و ملکه و ولیعهد می‌خوراندند، جمعی دیگر به‌نگارش خطوط و اشکالی در روی تخم‌مرغ مشغول بودند و پس ازآنکه تمام سطح تخم‌مرغ را از نقش و نگار پر می‌کردند تخم‌مرغ را درآتش می‌انداختند وچون تخم‌مرغ دراثرحرارت آتش ازهم پاشیده می‌شد می‌گفتند چشم حسودهای شاه مثل این تخم‌مرغها خواهد ترکید.

فالگیرها و رمالها بازارشان از دیگران گرمتر بود زیرا این شیادان تاحدی به علم‌الروح آشنا هستندوچون دست ملکه و پادشاه را دردست می‌گرفتندو درخطوط کف دست و قیافه آنها نگاه می‌کردند چنان آنها را مجذوب و تحت تأثیر قرارمی‌دادند که هر

چه‌می‌خواستند به‌سهولت بدست می‌آوردند. نایب‌السلطنه مثل یک ژنرال فرمانده عملیات این دستگاه شیطانی را تحت‌نظر داشت و با دقت به‌آنچه می کردند ومی‌گفتند نگاه می کرد وگوش می‌داد وشاه وملکه را از تأثیر قطعی آن عملیات مطمئن می‌نمود و می‌گفت همانطوری که به‌وسیله همین دستگاه موفق شدم مشروطه و مجلس را از میان ببرم بزودی به کمک این دستگاه قشون ملی تبریز وگیلان و اصفهان را متلاشی خواهم کرد وسرسرداران ملی را به‌پای شاه خواهم انداخت.

مجلس شورای دولتی

محمدعلیشاه پس از چندماه نیرنگ بازی و دروغگویی و تقویت قشون آذربایجان و تحریک ایلات و عشایر برضد مشروطه‌خواهان و فرستادن نماینده به‌اروپا و نجف و تجهیز ملاهای مستبد و وعده‌هایی که مکرر برای افتتاح مجلس شورای ملی داده بود بازی دیگری آغاز کرد و اعلام کرد که مجلسی بنام شورای‌دولتی بجای مجلس شورای‌ملی تشکیل خواهد داد تا در امور مملکت با دولت همکاری کند و سروصورتی به‌وضع عمومی بدهد.

پانزده‌نفر از کهنه مستبدین درباری را برای عضویت مجلس شورای دولتی انتخاب نمود و به‌آنها ماموریت داد که اساسنامهٔ‌شورا را بنویسند و پس از تصویب و صحهٔ همایونی مجلس شورای دولتی رسمیت یافته و بکار مشغول شود.

هیئت مذکور پس از چند روزگفتگو و بحث اساسنامه و یا به‌اصطلاح آن‌روز نظامنامه‌ای در بیست‌ویک ماده تهیه نمود و برای امضا تقدیم شاه کرد، چون‌نقل مواد نظامنامه را در اینجازاید می‌دانم فقط درچندسطر ملخص آنرا به‌نظر خوانندگان می‌رسانم مجلس شورای دولتی که اعضای آن‌را شاه شخصاً انتخاب می کرد و ملت در انتخاب آن کمترین سهمی نداشت دارای اختیاراتی بود در اصلاح امور مملکتی ولی به‌شرط آنکه کلیه مطالب ازطرف دولت پیشنهاد شده باشد و بعد از تصویب مجلس شورای دولتی به‌عرض شاه برسد و در صورتی که شاه موافق باشد مصوبات را امضا خواهد کرد والا کان‌لم‌یکن خواهد بود.

بامداقه به‌آنچه در بالا گفتیم مجلس مذکور جز یک آلت فعلی،مقام و موقعیت دیگری نداشت و بکلی با آنچه ملت می‌خواست منافات داشت و غیرممکن بود ملت ایران زیربار چنین مجلسی برود و او را به‌رسمیت بشناسد.

چیزی که مایهٔ تعجب است اینست که سفرای روس و انگلیس هم که از دیر زمانی طریقهٔ واسطه و میانجی را میان دولت و ملت ایران اتخاذ کرده بودند از رویهٔ محمدعلیشاه دلخورشده و چند روزی ازمداخله وگفتگو خودداری نمودند.

تشکیل جلسه در خانهٔ کامران‌میرزا

چون کامران‌میرزا نایب‌السلطنه، محمدعلیشاه را در آن روزها متفکر و متزلزل می‌دید برای آنکه او را در مخالفت با تأسیس مجلس شورای ملی تقویت نماید دعوتی از هیئت دولت و رجال مستبد مملکت و جمعی از روحانیون وشاهزادگان درکامرانیه نمود و پس ازگفتگوی بسیار تصمیم گرفته شد که عده‌ای را به‌نمایندگی طبقات فوق به‌حضور شاه بفرستند و به‌او خاطرنشان نمایند که طرفداران و دوستان تاج و تخت شاه بهیچوجه ازمشروطیت و مجلس تمکین نخواهند کرد و یقین دارند که زوال سلطنت از خانوادهٔ قاجاریه با تجدید مشروطیت قطعی و مسلم و غیرقابل اجتناب است. درمراکز مشروطه‌خواهان تهران گفته می‌شد که سفارت روس محرک تشکیل جلسهٔ خانهٔ کامران‌میرزا بوده و دلیل این عقیده هم این بود که پس از چند روز وزیرخارجهٔ روسیه در مجلس دوما نطقی راجع به‌سیاست دولت روس در ایران نمود درضمن آن این جمله گنجانیده شده بود.

(دولت روس مقید به‌این نیست که شاه پیروی نصایح سفارتین را بنماید یانماید)

انقلاب رشت

انقلاب رشت مقام مهمی در برقراری حکومت ملی و مشروطیت ایران دارد که در خور دقت و مطالعهٔ دقیق است و دانستن و پی‌بردن به ریشه و علل موجبات آن از نظر فلسفهٔ تاریخ حایز اهمیت بسیار است.

مردم گیلان مخصوصاً ساکنین رشت و بندرپهلوی که در آن زمان بندرانزلی خوانده می‌شد بیش از سایر نقاط کشور استعداد قبول رژیم نو ومشروطیت را داشتند علت اساسی این استعداد بیشتر از این حقیقت سرچشمه می‌گیرد که گیلانیها کمتر از سایر مردم ایران گرفتار قیودات و خرافات بودند و کمتر مرض ریا کاری وسالوسی درآنها دیده می‌شد.

به‌علاوه از دیرزمانی بواسطهٔ نزدیکی و رابطه تجارتی که با روسیه و قفقاز مخصوصاً بادکوبه و تفلیس داشتند و مسافرتهایی که به‌آن نواحی می کردند و معاشرتی که با مردم آن دیار داشتند تاحدی از افکارنوین آگاهی پیدا کرده بودند، بهمین علل همین که انقلاب مشروطیت در تهران ظهور کرد مردم رشت و بندرپهلوی بدون درنگ و تردید آن نهضت ملی را با آغوش باز استقبال کردند و خود را طرفدار مشروطیت اعلام نمودند و چنانچه در واقعهٔ میدان توپخانه و بمباردمان مجلس تعطیل عمومی کردند و در تلگرافخانه مجتمع شدند و صدها نفر مسلح گشته و برای رفتن به تهران و یاری ملت آمادگی خود را اعلان داشتند این احساسات مردم گیلان بخلاف بعضی ازشهرستانهای ایران مصنوعی و تصنعی نبود و به‌عقیدهٔ قلبی آنها اتکا داشت.

برای آنکه خوانندگان این تاریخ بدانند که مردم رشت روحاً شوروی و به حکومت مشورت معتقد بودند داستانی که در زمان حکومت عضدالسلطان در رشت پیش آمد و در روزنامهٔ حبل‌المتین منعکس شد به‌طور اختصار در اینجا نقل می کنم:

در زمان سلطنت مظفرالدین شاه چندسال پیش از طلوع مشروطیت شاهزاده عضدالسلطان حاکم رشت شد، برگزیدگان مردم رشت چون او را جوان و بی‌تجربه یافتند پیشنهاد کردند که یک مجلس مشورتی از نمایندگان اعیان و تجار و اصناف در

رشت تأسیس بشود و کلیهٔ امور به‌مشورت و تصویب آن هیئت بموقع اجرا گذارده‌شود، این کشمکش چندی دوام داشت و برای بعضی سردسته‌ها تولید زحمت زیاد کرد ولی این حقیقت را روشن نمود که مردم رشت طالب شرکت و مشورت در امور ملک و مملکت می‌باشند و از دیر زمانی حسن عقیده در آنها پیدا شده است.

بعد از بمباردمان مجلس و ازمیان رفتن مشروطیت، همان سکوت مرگ‌آسا که تمام شهرستانهای ایران را فرا گرفته بود بالهٔ بی‌رحم خود را به‌سر مردمان رشت برافراشت ولی در میان همان سکوت عمیق دلباختگان آزادی مجالس و محافل سری داشتند و برای نجات کشور از کابوس استبداد تلاش می کردند.

انقلاب تبریز و قیام مردانهٔ ستارخان و فیروزی‌ای که در جنگها نصیب ملیون شد یک روح امیدواری در میان مشروطه‌خواهان رشت بوجود آورد و دامنهٔ فعالیت آنها را توسعه داد و بنای مکاتبه را با انجمن ملی تبریز گذاردند و آماده بودن خود را برای جانفشانی در راه آزادی اعلام داشتند. چنانچه درهمان موقع حبل‌المتین کلکته نوشت خوب است مردم سایر شهرستانهای ایران از تبریز درس وطن‌پرستی و آزادی‌طلبی گرفته برای حقوق از دست رفته قیام کنند و با مردم غیرتمند تبریز هم صدا شوند. میرزا کریم‌خان رشتی نامه‌ای به‌مدیر حبل‌المتین نوشت و در آن نامه متذکر شد که امیدوارم تا وصول این نامه به‌شما، ملت گیلان هم به‌وظیفهٔ خود عمل کند و برضد استبداد قیام نماید.

حکمران گیلان

محمدعلیشاه که از تمایل مردم رشت و بندرپهلوی به‌مشروطیت بی‌اطلاع نبود و از احساساتی که در طرفداری از مجلس و ملت درگذشته نشان داده بودند بغایت خشمگین بود و نمی‌خواست واقعهٔ تبریز درگیلان پیش بیاید، آقابالاخان سردارافخم را که در بی‌رحمی و شدت عمل و خبث‌طینت معروف بود و سالها با بیدادگری ریاست نظمیه تهران را داشت و پیشکار مورد اعتماد کامران‌میرزا نایب‌السلطنه بود و مکرر امتحان شقاوت و آدم‌کشی داده بود با اختیار تام و قوای کافی از قزاق و سرباز به‌حکومت گیلان منصوب نمود و به‌او دستور داد که با شدیدترین وضعی از هرگونه تظاهر و تمایل مشروطه‌خواهی مردم جلوگیری کند.

بزرگترین مصیبت آزادیخواهان گیلان در آن زمان این بود که روسها در آن سامان قدرت فوق‌العاده داشته و در تمام حقوق وشئون زندگانی مردم مداخله می کردند و دست نشاندگان و تحت‌الحمایه‌های آنها برجان و مال مردم تسلط داشتند و در حقیقت حکومت گیلان دردست روسها بود و مأمورین دولت ایران آلت دست روسها بودند و بدون ارادهٔ آنها قدرت و جرأت کاری نداشتند.

ناگفته نماند که مشکل مشروطه‌خواهان رشت در آن موقع بمراتب از زمانی که ملت تبریز قیام کرد سخت‌تر بود زیرا وقتی که مجلس به‌توپ بسته شد انجمن آذربایجان بر اوضاع مسلط بود و عدهٔ زیادی مجاهد مسلح در اختیار ملیون بود و مهمتر از همه قورخانه دولتی در اختیار آنان قرار گرفت.

ولی در رشت نفوذ روسها و وجود یک حاکم جابر و نداشتن اسلحه مانع بزرگ قیام ملی بود و از طرف دیگر نگاهداری و جمع‌آوری عده‌ای بطور مخفی بسیار کار دشواری بود و هرگاه کمترین بی‌احتیاطی می‌شد همه‌چیز از میان می‌رفت و نقش برآب می‌شد.

چون بدست آوردن اسلحه در داخل ایران ممکن نبود و ساختمان یک هستهٔ مرکزی از افراد شجاع و آشنای به‌انقلاب ضرورت داشت، سران مشروطه‌خواهان رشت پس از کنکاش و مطالعه و دقت بسیار برای تحصیل اسلحه و مهمات بر آن شدند دست طلب به‌طرف سوسیال دمکرات قفقاز که مرکز آن در تفلیس بود و به‌آزادی ایران از قید استبداد علاقه‌مند بود و چنانچه در صفحات پیش دیدیم با فرستادن افراد و اسلحه به‌تبریز کمک بسزایی به‌قیام تبریز نمود، دراز نمایند و از آنها یاری بطلبند.

حزب سوسیال دمکرات روسیه

حزب سوسیال دمکرات که مترقی‌ترین و مقتدرترین حزب انقلابی روسیه بود و مدت نیم قرن با دادن هزارها مقتول و محبوس و ناکامیها و بدبختیها با دولت استبدادی روسیه مبارزه کرد و عاقبت با بوجود آوردن انقلاب کبیر روسیه که بنام انقلاب اکتبر نامیده شد ریشهٔ حکومت استبدادی روسیه را از بنیان کند و بجای او حکومت اشتراکی جمهوری در روسیه ایجاد کرد و انقلاب عظیمی بوجود آورد که در تاریخ جهان سابقه نداشته و دستگاه مقتدر و نیرومندی ایجاد کرد که عالمیان را به شگفت آورد و صدها میلیون نفوس در تمام کشورهای دنیا بدان معتقد و برای بسط آن مسلک و عالمگیر شدن آن کوشش و تلاش می کنند. همین حزب سوسیالیست بود که نام حزب بلشویک به‌خود گرفت و امروز در تحت قیادت «مارشال استالین» بر کشور وسیع روسیه فرمانفرمایی می کند.

کمیته مرکزی حزب سوسیالیست قفقاز که شعبه‌ای از حزب سوسیالیست روسیه بود و در آن زمان به‌رهبری یکی از نوابغ عصر ژزف ژلزا (آهن) که پس از انقلاب روسیه به‌نام مارشال استالین نامیده شد، اداره می‌شد. مرام و عقاید آزادیخواهیش از حدود کشور روسیه تجاوز کرد و به‌ممالک دیگر منجمله ایران سرایت نمود و عده‌ای از رهبران انقلاب مشروطیت ایران به‌افکار آن حزب آشنا شده و به‌اهمیت آن پی‌برده بودند.

حزب سوسیالیست (اجتماعیون عامیون) از بدوظهور انقلاب مشروطیت نسبت به سرنوشت ملت ایران علاقه‌مند و با دل وجان خواهان موفقیت آزادیخواهان ایران بود چنانچه پس از طلوع مشروطیت و کامیابی ملت ایران در آن نهضت عظیم حزب سوسیال دمکرات اعلامیه‌ای به‌طبع رسانید و مجاهدت ملت ایران را در مبارزه با استبداد تبریک گفت.

بطوری که مجلهٔ شرق‌شناسی علمی تذکر می‌دهد مؤسس حزب سوسیال دمکرات در ایران «نریمان» و «نریمانف» بود و اولین شعبهٔ این حزب در آذربایجان تأسیس گردید و عده‌ای از افراد روشنفکر در آن عضویت یافتند و چون آشنا به‌افکار نوین شدند برای قبول یک تغییر اساسی در ایران آماده گشتند و همینکه انقلاب مشروطیت طلوع کرد کسانی که عضویت آن حزب را داشتند با دل و جان در راه موفقیت آن قیام کردند و از پا ننشستند تا به‌فتح و فیروزی نایل شدند.

اعلامیه حزب سوسیال دمکرات

رنجبران جهان متحد شوید. ما سوسیال‌دمکراتها، مدافعین حقیقی آزادی، اعلام مشروطیت ایران را در این روز مسعود به‌دوستان آزادیخواه جهان تبریک می‌گوییم، ما به‌تمام علما و تجار طرفدار تودهٔ خلق و تمام مجاهدین اسلام که در اطراف برای رسیدن به‌هدف مقدس خود از جان و مال گذشته‌اند درود می‌فرستیم.

به‌برادران تهرانی خود خطاب کرده می‌گوییم هموطنان، برادران، شکر خدای عادل را که به‌ما فرصت داد اولین قدم را برای رسیدن به‌هدف مقدس خود در سایهٔ اتحاد و کوشش خلل ناپذیر دوستداران آزادی برداریم. برادران حقیقی، اینک در سایهٔ اتحاد و یگانگی اقدام به‌هر عملی برای ما ممکن است. ژاپن ناتوان در سایهٔ بیداری و عزم راسخ، دشمنی مثل دولت روس را مغلوب کرد. ما مجاهدین اسلام که مردان خدائیم نمی‌توانیم به‌موفقیت حاصله قناعت کنیم و بجای خود بنشینیم، موقع آن رسیده است که علم سرخ آزادی را برافرازیم و به‌یک‌مشت دشمنان عدالت فرصت ندهیم که با اغراض و منافع خصوصی خود شفق خون‌آلود مشروطیت را که ثمرهٔ خونبها وقربانیهای آزادیخواهان ایران است پرده‌پوشی نمایند. زنده باد دوستان آزادی و مشروطیت، مرگ بردشمنان آزادی.

ناگفته نماند که حزب دمکرات که بعد از فتح تهران در ایران به‌رهبری تقی‌زاده و جمعی از سران مشروطه‌خواه تندرو تشکیل یافت مرامش همان مرام سوسیال دمکرات بوده که با اندک تغییرو اصلاحی منتشر گردید، علت اینکه نام آن حزب را در آن زمان سوسیال دمکرات نگذاردند و به‌لفظ دمکرات قناعت کردند این بود که در آن دوره هنوز

مسلک سوسیالیستی در عالم انتشار نیافته بود و طرفدار زیادی نداشت و مردم از لفظ سوسیالیست بیم داشتند و آن را یک مسلک اشتراکی تصور می کردند و فائدین حزب از ترس آنکه بواسطه لفظ سوسیالیست پیروان زیادی پیدا نکنند به‌نام دمکرات قناعت کردند. حزب سوسیال دمکرات در اعلامیه‌ای که پس از توپ بستن مجلس منتشر نمود چنین می‌نویسد: تودهٔ ملت ایران، محصلین مدرسهٔ عالی پلیتکنیک (دارالفنون) و محصلین مدرسهٔ فلاحت و مدرسهٔ علوم سیاسی برای نجات آزادی و ملت از قید استبداد با هم متحد شوید. هیچ قدرتی نمی‌تواند در مقابل اتحاد شما پایداری کند. محصلین مدارس شما باید در صف اول جنگجویان راه آزادی قرار بگیرید. محصلین علوم دینی و علمای روحانی شما که در انقلاب مشروطیت با شهامت خیره کننده قیام کردید اینک موقع آن رسیده که بار دیگر علاقه‌مندی خود را نسبت به‌وطن و دین نشان بدهید و از پای ننشینید تا حقوق از دست رفتهٔ خود را بازیابید. فرزندان ایران که در مدارس فرانسه و انگلیس و عثمانی مشغول تحصیل هستید موقع آن رسیده که به‌وطن خود مراجعت کنید و برای سربلندی ملت خود با ظالمین و بیدادگران مبارزه کنید.

در تمام ممالک مترقی که از نعمت آزادی برخوردار شدند، محصلین مدارس عالیه صف اول فداکاران ملت را تشکیل می‌دادند و بزرگترین افتخار را در راه نجات مملکت خود بدست آوردند، شما زنهای ایران همانطوری که در نهضت مشروطه چادر بسر و تفنگ در دست قیام کردید و امروز هم خواهرهای شما در تبریز تفنگ به‌دست در سنگر می‌جنگند. (چنانچه روزنامهٔ حبل‌المتین می‌نویسد بعد از یکی از جنگهای سختی که میان قشون دولت و مشروطه‌خواهان درگیر شد ستارخان جسد بیست زن را در میان کشتگان پیدا کرد که در لباس مردان با دشمنان آزادی نبرد کرده بودند.) موقع آن رسیده که بار دیگر برضد ظلم قیام کنید و دشمن بدخواه را از پای درآورید و آزادی را بدست بیاورید.

فصل نهم

فرزندان وکیل‌الرعایا

وکیل‌الرعایا که یکی از رجال معروف و محترم و متمول گیلان بود پنج فرزند ذکور داشت و همهٔ آنها در راه مشروطیت خدماتی نمودند و مصایبی کشیدند و از میان آنها عبدالحسین‌خان معزالسلطان (سردارمحیی) و میرزا کریم از پهلوانان انقلاب مشروطیت و مؤسسین حکومت ملی بشمار می‌آیند و نام آنها در تاریخ نهضت مشروطیت جاویدان است.

سردارمحیی و میرزا کریم‌خان سری پرشور و قلبی مالامال از عشق به‌وطن و آزادی داشتند و در عنفوان جوانی با اشخاص روشنفکر و مترقی آمد و شد می‌کردند و عقاید نوین را الهام می‌گرفتند. این دو برادر بواسطهٔ مسافرتی که به‌اروپا کردند مجذوب تجلیات تمدن نوین شدند وآرزومند بودند که ایران هم روزی ازآزادی وتمدن برخوردار شود ودرردیف ملل راقیهٔ جهان جای گیرد. پس ازطلوع انقلاب مشروطه درتهران این دو برادرچون دوعاشق شیفته سرازپا نشناخته به‌طرفداری ازمشروطیت قیام کردندوبه‌یاری چند نفر ازآزادیخواهان رشت منجمله میرزاحسین کسمائی، یفیکیان وسیداشرف‌الدین مدیرروزنامهٔ نسیم‌شمال به‌تشکیل مجامع ملی‌ودادن کنفرانسها پرداختند و درتمام حوادثی که در دورهٔ مشروطه اول در تهران روی داد آنها حامی مشروطه بودند و با جمعی در تلگرافخانه متحصن شده و برآوردن آرزوی ملت را خواستار بودند، درواقعهٔ میدان توپخانه وقضیه توپ‌بستن مجلس این دوبرادرجمعی را با خود همدست نموده یک قوهٔ مسلحی تشکیل دادند و آمادهٔ مسافرت به‌تهران برای کمک به‌مجلس و مشروطه‌خواهان شدند.

پس از توپ بستن مجلس بطوری که درصفحات پیش ذکر کردم با جمعی ازآزادمردان مجالس سری داشتند و تهیه یک انقلاب بزرگی را در گیلان می‌دیدند.

مسیو یفیکیان که یکی از ارامنه روشنفکر و تحصیل کرده و مطلع به‌مسالک سیاسی و نهضتهای اجتماعی بود و قلم شیوایی داشت و در تحقیق در مسائل سیاسی بسیار پخته وعمیق بود و ریاست حزب «انچاگی» ارامنه را داشت با این دوبرادر دوستی و

سروسری پیدا کرد و آنها را بیش ازپیش به‌تحولات ملل و انقلابات امم و احزاب سیاسی آشنا ساخت و همین یفیکیان سبب آشنایی و ارتباط این دوبرادر و سایر ملیون گیلان با کمیته و رهبران حزب‌سوسیال دمکرات قفقاز گردید و از مساعدتها و کمکهایی که آن حزب به‌آزادی‌خواهان تبریز که در آن موقع با قشون محمدعلیشاه در جنگ بودند می کرد، آنان‌را آگاه‌ساخت و به‌آنها اطمینان داد که درصورتی که ملت رشت برضد دولت استبدادی محمدعلیشاه قیام کند، (حزب‌سوسیال دمکرات روسیه که در آن زمان لنین رهبری و ریاست کمیتهٔ مرکزی آن را داشت و استالین ریاست کمیته قفقاز را



معزالسلطان

عهده‌دار بوده) از هیچگونه مساعدت به‌آزادیخواهان گیلان مضایقه نخواهد کرد (لنین در پنجمین کنگره حزب‌سوسیال دمکرات که در لندن تشکیل شد به‌ریاست کمیتهٔ مرکزی حزب انتخاب‌شد و استالین در آن کنگرشرکت داشت.

فرستادن نماینده به‌قفقاز

سران مورد اعتماد مشروطه‌خواهان رشت یک کمیتهٔ سری مرکب از دوازده‌نفر تشکیل داده بودند که شبها در منزل معزالسلطان که پس از فتح تهران لقب سردارمحیی یافت تشکیل می‌شد، اعضای کمیته پس ازمطالعه دقیق دراوضاع و درنظرگرفتن قدرت و قوت قشون دولتی برای تحصیل کمک و اسلحه براین عقیده شدند که یک نمایندهٔ زبردست و مورد اعتماد برای جلب مساعدت و کمک کمیتهٔ سوسیال دمکرات به‌تفلیس بفرستند قرعهٔ این فال بنام میرزا کریم‌خان برادرسردارمحیی که درهوش و فراست درمیان رشتیها نظیر نداشت و ازعشاق ازجان گذشتهٔ مشروطیت بود درآمد.

وسایل این مسافرت درخفا فراهم شد و میرزا کریم‌خان متفکراً رهسپار قفقازشد. وی دراین مأموریت موفقیت حاصل کرد و توانست همکاری و مساعدت کمیتهٔ حزب سوسیال دمکرات را تحصیل کند. کمیته مذکور برای مطالعهٔ دقیق دراوضاع ایران و اتخاذ تصمیماتی که درآینده باید بگیرد یکی از برجسته‌ترین افراد خود بنام «سرگه اورجانیکیتزه» را که بعداً وزیرصنایع سنگین شد به‌گیلان فرستاد.

مسافرت میرزا کریم‌خان درقفقاز به‌طول انجامید و در حدود دوماه تمام وقت خود را صرف ملاقات رجال انقلابی وکسانی که می‌توانستند کمکی به‌انقلاب رشت بنمایند نمود، بیشتر اوقات خود را در باد کوبه گذرانید و با زحمت زیاد موفق شد محرمانه مقداری اسلحه برای کمیتهٔ رشت ارسال دارد.

محتاج به‌ذکر نیست که مجامع‌انقلابیون در آن زمان مخفی بود و پلیس و جاسوسان دولت استبدادی تزاری دایماً برای کشف مراکز آنان وشناسایی اشخاصی که در آن مجامع عضویت داشتند کوشش می کردند، چنانچه روزی نمی‌گذشت که عده‌ای دستگیر نشوند و به‌خواری به‌سیبری تبعید نگردند. می‌گویند استالین و همدستانش برای آنکه روزنامهٔ ارگان حزب را به‌طبع برسانند درخانه محقری دو چاه حفر کرده بودند واین دوچاه را در زیرزمین به‌هم وصل کرده بودند و برای آنکه صدای دستگاه چاپ به‌خارج نرود ماشین چاپ را در دالان میان دوچاه قرار داده بودند. مقصود از کندن دوچاه این بود که هرگاه محل یکی ازچاهها کشف شود و پلیس به‌آنجا راه یابد بتوانند از چاه دیگر فرار کنند.

نکتهٔ قابل توجه اینست که چگونه کمیته سوسیال دمکرات که کاملا مورد تعقیب پلیس بود توانست عدهٔ زیادی داوطلب و اسلحه به‌گیلان بفرستد. علت این موفقیت دوچیز بود اول آنکه آزادیخواهان روسیه مخصوصاً اعضای کمیته‌های انقلابی در نتیجه نیم‌قرن مبارزه با دستگاه استبدادی پلیس و قشون تزاری بحدی کاردان وراه‌شناس شده بودند که برای هر کاری که می‌خواستند انجام بدهند احتیاطات لازمه و

وسایل ممکنه را در نظر می‌گرفتند و نیز اطلاعات زیادی همه روزه به‌آنها می‌رسید و آنان را تا حدی به‌مقاصد دستگاه پلیس آگاه می‌ساخت.

دوم — در آن زمان روسها بحدی در ایران مخصوصاً گیلان استیلا پیدا کرده بودند و آن سامان را در حقیقت ملک خود می‌پنداشتند که دقت زیادی در سرحدات نمی‌شد و اغلب مسافرین بدون زحمت می‌توانستند از ایران به روسیه بروند و یا از روسیه به‌ایران مسافرت کنند.

ولی طولی نکشید که روسها متوجه شدند که اشخاص مظنونی وارد ایران می‌شوند و نیز مقداری اسلحه بطور قاچاق وارد رشت شده است.

از آن تاریخ بنای بازرسی را در بنادر دریای مازندران گذاردند و مسافرین را مورد تحقیق و تفتیش قرار دادند و مال‌التجاره‌های مظنون را بازرسی کردند، در نتیجه شش نفر از مجاهدین قفقازی در لنکران دستگیر شدند و در همانجا تیرباران گشتند و نیز مقداری از مواد منفجره و اسلحه که از طرف کمیتهٔ قفقاز به‌رشت فرستاده شده بود در بندرپهلوی به‌دست مأمورین روسی افتاد و در نتیجه چند نفر از ایرانیان مقیم آن بندر را دستگیر و تحت شکنجه قرار دادند و یکی از آنها را که «رحیم‌اف» نامیده می‌شد بحدی صدمه زدند که جان تسلیم کرد ولی رازی بروز نداد و صداقت و شرافت خودش را به‌قیمت جانش حفظ کرد و نیز مقداری اسلحه که در یک انبار مخفی در بادکوبه برای فرستادن به ایران ذخیره شده بود بوسیله پلیس کشف شد و چند نفر توقیف و دستگیر شدند و رئیس آنها موسوم به «شاکف» کشته شد.

در تلگرافی که سفیر انگلیس به‌وزیر خارجه انگلیس از تهران در تاریخ ۶ مارس ۱۹۰۹ مخابره می‌کند چنین می‌نویسد: سیوسیلین (سفیر روس مقیم تهران) به‌من اطلاع داد یک کرور فشنگ و یک مقدار کثیری تفنگ که برای رشت حمل شده بود در بادکوبه گرفته شد.

توضیح

هرگاه بیش از انتظار در اطراف علل و موجبات انقلاب گیلان بسط کلام و قلم فرسایی کردم برای این بود که اولا انقلاب گیلان با وجود موانع بسیار و قدرت و نفوذ دولت روسیه و حکومت مرکزی بدرجه‌ای ماهرانه و از روی نقشهٔ صحیح و زحمات طاقت‌فرسا و عقل انجام یافت که در تقدیرات مشروطیت و روی کارآمدن حکومت ملی سهم مهمی را حایز و درخور مدح و ستایش است.

ثانیاً چون قیام تبریز را کسروی بتفصیل نگاشته و بطبع رسیده ولی تا این زمان کسی از نویسندگان اقدام به‌نگارش تاریخ انقلاب گیلان نکرده و هرگاه چیزی هم نوشته باشند بطبع نرسیده و منتشر نگشته و داستان این قیام آزادیخواهانه در زیر پردهٔ غفلت

مستور مانده از نظر حق‌شناسی خود را مکلف دانستم این وظیفهٔ ملی-را ادا کنم و جانفشانیهایی که جمعی از فرزندان این آب وخاك در راه آزادی کرده‌اند آشکار نموده و دردسترس نسل آینده بگذارم و با اینکه ما ایرانیها متأسفانه عادت به‌نگارش وقایع روز را نداریم و بدست آوردن مدارك و روشن کردن حقایق پس از چندی که از زمان حوادث می‌گذرد بسیار دشوار است بقدرقوه کوشش کردم که آنچه در این تاریخ نوشته و می‌نویسم از اغراض خصوصی و حب و بغض شخصی و اختلاف عقیده و مسلك پاك و مبرا و متکی به‌حقیقت و مدارك مورد اعتماد باشد.

چگونه افراد و اسلحه وارد ایران می‌شد

واضح است که با کنترل و تفتیش شدیدی که از طرف مأمورین دولت روسیه به‌عمل می‌آمد چه اندازه فرستادن افراد و اسلحه را به‌ایران مشکل کرده بود و چه مخاطراتی برای کسانی که داوطلب دخول در نهضت انقلاب گیلان بودند و مأمور فرستادن و دریافت اسلحه بودند در برداشت و جز ایمان به‌مقصود قدرت دیگری نمی‌توانست اشخاص را وادار بفداکاری بکند که خطرجانی داشت. در روزهای اول که هنوز روسها متوجه نبودند افراد داوطلب بدون زحمت وارد سرحد ایران می‌شدند ولی پس از گرفتاری عده‌ای و کشف مقداری از صندوقهای حاوی اسلحه کارفوق‌العاده مشکل شد.

تمام افرادی که برای شرکت در انقلاب به‌ایران می‌آمدند اعضای حزب سوسیال دمکرات بودند یا به‌عبارت دیگر از انقلابیون روسیه بودند و پلیس روسیه بعضی از آنها را می‌شناخت و نسبت به‌آنها مظنون بود.

این افراد به‌مرکز حزب که در تفلیس بود می‌آمدند و تحویل نمایندهٔ کمیته انقلابیون ایران می‌شدند.

ازقراری که یکی ازسردسته های مجاهدین برای نگارنده حکایت کرد استالین شخصاً در امر فرستادن افراد و اسلحه به‌ایران نظارت داشته و این کمك فوق‌العاده در پیشرفت انقلاب مشروطیت در تحت امر استالین انجام می‌یافته.

افراد بوسیله خط‌آهن از تفلیس به‌بادکوبه می‌آمدندواز آنجا بوسیله کشتی تجارتی «تقی‌اف» که مورد اعتماد بود ومتصدیان آن در این نقل و انتقال کمال مساعدت را بکارمی‌بردند وارد بندرپهلوی می‌شدند.

ولی اشکال در این بود که بواسطهٔ سوءظنی که روسها پیدا کرده بودند کشتی مذکور و سرنشینان آنرا در دو نقطه تفتیش می‌کردند یکی در لنکران و دیگری در آستارا.

این افراد برای نجات خود از دست مأمورین روس اغلب درآستارا پیاده می‌شدند

وسپس در موقع مناسب بوسیله قایقهای کوچک به بندرپهلوی می‌رفتند و با آنکه فرسخها پیاده از راه زمینی خود را به پهلوی می‌رسانیدند.

پس از رسیدن به بندرپهلوی به دکان «بالاسان ارمنی» که عضو جمعیت سوسیال دمکرات روسیه بود می‌رفتند و بالاسان آنان را بطور مخفی به‌وسیله مشهدی باقر نامی که از آزادیخواهان گیلان بود به رشت می‌فرستاد.

در رشت سه نقطه را برای نگاهداری و پذیرایی انقلابیون روسیه اختصاص داده بودند، یکی باغ معزالسلطان، یکی خانه آوادیس زرگر و دیگری خانهٔ شخصی معزالسلطنه. کلیهٔ مخارج این دستگاه را تازمانی که کمیتهٔ ستار تشکیل نشده بود خانوادهٔ وکیل و چند نفر دوستان و همفکرهایشان تحمل می کردند ولی پس از تشکیل کمیتهٔ ستار سروصورتی به‌وضع مالی داده شد و تا حدی این تحمیل گزاف از گردن چند نفرفوق‌الذکر برداشته شد.

عبور از آستارای روس و ورود به‌خاك ایران که در نیمه‌شب انجام می‌یافت داستانی دارد که شرح آن موجب طول کلام می‌شود ولی فقط بر این جمله قناعت می کنم که آن راه هم مورد سوءظن روسها قرارگرفت و مامورینی در نقاط حساس گذاردند و در نتیجه چند نفر از جوانان قفقازی که هریک مقداری بمب دستی در چنتهٔ خود داشتند دستگیر و تیرباران شدند.

مهم دیگر فرستادن اسلحه بود در اوایل امر چند نفر از تجار ایرانی مشروطه خواه و عضو حزب سوسیال دمکرات که با ایران معامله و تجارت داشتند و مال‌التجاره به‌ایران می‌فرستادند، پذیرفتند که صندوقهای اسلحه را در میان مال‌التجاره‌ای که به‌ایران می‌فرستند حمل کنند و در بندرپهلوی و یا رشت تحویل مأمورین کمیتهٔ ستاد بدهند و لیکن پس از چندی روسها به‌این امر پی‌بردند و صندوقها را در گمرك بندرپهلوی که در تحت نظارت و تفتیش خود آنها بود تفتیش نمودند و مقداری اسلحه بدست آوردند و از آن تاریخ ببعد حمل اسلحه بطریقی که در بالا نوشتیم مشکل بلکه غیرممکن شد.

(توضیح آنکه پس از استقراض مظفرالدین شاه از روسها تمام گمرکات شمال ایران تحت کنترل مأمورین روس بود و مستخدمین ایرانی کوچکترین اختیاری از خود نداشتند.)

مجاهدین قفقازی

از زمانی که فکر نهضت انقلاب در گیلان پیدا شد تا فتح شهرقزوین به‌دست مشروطه خواهان متدرجاً دسته‌های چند نفری مجاهد قفقازی بشرحی که در بالا گفتیم از طرف مرکز حزب به‌ایران فرستاده می‌شد.

این افراد و دستجات همه از حیث شایستگی و کاردانی و معلومات و تجربه در

یک‌ردیف نبودند و باهم اختلاف بسیار داشتند. کسانی که قبل از انقلاب رشت وارد ایران شدند مردمانی بودند کارآزموده که سالها در حزب سوسیال دمکرات خدمت کرده و راه کار را خوب می‌دانستند و بعضی از آنها افراد برجسته‌ای بودند که پس از ظهور انقلاب روسیه به‌مقامات عالیهٔ دولتی از قبیل وزارت و ریاست کمیسرها و مراتب عالیه نظامی نایل شدند. بعضی از آنها به‌ساختن بمب آشنا بودند و چند نفر هم در علم توپخانه سررشتهٔ بسزایی داشتند ولی دسته‌هایی که بعد به‌ایران آمدند افراد ساده و معمولی بودند و از کارهای فنی و اطلاعات استراتژیکی بی‌نصیب بودند.

افرادی که باتفاق میرزا کریم‌خان به‌گیلان آمدند هریک مقام مهمی در حزب داشتند و خدماتی در راه آزادی انجام داده بودند و چند نفرشان عضو کمیتهٔ مرکزی بودند، از آنجمله «سرگه اورجانیکیتزه» عضو سیاسی و اصلی حزب‌سوسیال‌دمکرات قفقاز بود. این شخص که ریاست سایرین را داشت بعد از فتح شهر رشت به‌دست مجاهدین با احترام تمام به‌طرف روسیه مراجعت کرد و پس از انقلاب کبیر روسیه به‌وزارت صنایع سنگین و سبک داخلی قفقاز نایل شد و پس از چندی درگذشت.

دیگر «میشاچابارید» نامیده می‌شد، جوانی بود گرجی از دوستان استالین بی‌نهایت جدی، فداکار، شجاع و در ساختن بمب تخصص داشت. دیگر «برادیاک گرجی» که تجربیات زیادی در انقلابات روسیه پیدا کرده بود و از معلومات او استفاده بسیار شد دیگری «الکساندوچیکی» که عملیات درخشانی در روسیه از خود بیادگار گذارده دیگری فیودرنام اهل لتونی که توپچی قابلی بود و در نشانه‌گیری توپ معروف بود و در تمام جنگها تا فتح تهران لیاقت بسیاری از خود نشان داد. دیگری «الیوش» نام که نژاداً روس بود و در بمب‌سازی تخصص داشت، چندنفر از این انقلابیون عضو کمیتهٔ «باطوم» بودند و در جنگها شجاعت بی‌نظیری از خود نشان دادند.

یک دسته دیگر از مجاهدین قفقازی به ریاست برادیاک وارد ایران شدند و در فتح شهر رشت شجاعت بی‌نظیری از خود نشان دادند و بعد از فتح رشت به‌بادکوبه مراجعت کردند، متأسفانه در لنگرود روس گرفتار شدند و می‌خواستند همهٔ آنها را تیرباران کنند.

ولی به‌سعی و کوشش فراوان نمایندگان نهضت گیلان و بعضی از آزادیخواهان روسیه که با مقامات دولتی سروکار داشتند از مرگ حتمی نجات یافتند و شبانه با مشقت بسیار از رودخانهٔ آستارا شناکنان گذشته وارد خاک ایران شدند و از میان جنگلها با رنج فراوان خود را به‌بندرپهلوی رسانیدند. عدهٔ قفقازیها که در نهضت انقلاب گیلان و فتح تهران شرکت داشتند در حدود سیصد نفر بود.

از نظر تقدیر حق این بود که نام کسانی که برای یاری یک ملت ستمدیده که با استبداد و بیدادگری دست‌بگریبان بود و از وطن خود دورشده با مخاطرات جانی که در پیش بود به‌ایران آمده و در صف مجاهدین راه آزادی جنگیده و بسیاری از آنها کشته و

یا زخمی شده‌اند و یا نتوانسته‌اند به‌وطن خود مراجعت کنند، برده شود. ولی متأسفانه بواسطهٔ عدم شناسایی به‌احوال هریک از یکطرف و کمی فرصت از طرف دیگر به‌این کار نایل نشدم و امیدوارم هرگاه به‌نگارش تاریخ انقلاب گیلان موفق شوم این حق را ادا نمایم.

دولت روس خشمگین بود

روسها که با تمام قوا برای استحکام مبانی سلطنت محمد علیشاه کوشش می کردند از انقلاب تبریز بسیار ناراضی و نگران بودند و کوشش می کردند با فرستادن قشون آن کانون آزادی را از میان بردارند اینک که واقعه گیلان هم پیش آمده بود از همکاری و همدردی آزادیخواهان روسیه با انقلابیون گیلان بغایت خشمگین شده بودند.

بعلاوه روسها بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ شمال ایران را ملک خودمی پنداشتند و از هرموقع و پیش آمد استفاده می کردند که آن قسمت مهم کشور را اشغال نمایند و برای همیشه ضمیمه روسیه کنند، اینک انقلاب گیلان و آذربایجان بهانه‌ای به‌دست آنها داده بود و به‌این بهانه می‌خواستند نیت واقعی خود را لباس عمل بپوشانند.

چنانچه وزیرخارجه روسیه «سرنیکلسن» سفیر کبیر انگلیس را در «سن پطرسبورغ» از فرستادن اسلحه و نیرو از طرف حزب سوسیال دمکرات برای کمک و تقویت انقلابیون ایران مطلع می کند و سوسیال دمکراتها را آنارشیستهای قفقاز و مفسد می‌خواند و خاطر نشان می کند که دولت روسیه برای حفظ منافع اتباع خود و جان آنها و امنیت راهها مجبور است به‌ایران قشون بفرستد و راه‌شوسه میان قزوین و رشت را با قوهٔ نظامی تحت کنترل قرار بدهد و نیز کشتی جنگی به‌بنادر ایران بفرستد و هرگاه قوای نظامی در بندرپهلوی مورد حمله انقلابیون قرار بگیرد قشون مجهز و بیشتری به‌ایران بفرستد.

تلگرافات و گزارشاتی که سفیر انگلیس از پایتخت روسیه به‌وزارت خارجه لندن مخابره کرده تصمیم روسها را برای فرستادن قشون به‌ایران و محو کردن انقلاب گیلان روشن می‌سازد.

تلگراف سفیرانگلیس به‌وزیرخارجه از سن پطرسبورغ ۳ مارس ۱۹۰۹: دولت روس یک عده قشون به‌طرف باد کوبه و سرحد جلفا گسیل داشته و اوضاع در رشت بدرجه‌ای تهدید کننده و خطرناک است که پنجاه نفر قزاق برای حفظ قنسولگری رشت فرستاده‌اند.

تلگراف دیگر ۴ مارس ۱۹۰۹

مراسله‌ای از وزیرخارجه روس به‌من رسید به‌اینکه عده‌ای سرباز با مسلسل و اتومبیل و دو عراده توپ به‌انزلی فرستاده شد و یک کشتی جنگی هم برای حفاظت

کشتی که حامل قشون و مهمات است مأمور رفتن به‌سواحل ایران گردید. فرمانده کشتی جنگی مأموریت دارد هرگاه در موقع پیاده شدن قشون به‌خاک ایران از طرف انقلابیون مورد حمله قرارگیرد یا مانع پیاده شدن قشون گردند کمک جنگی به‌قشون بنماید.

درصورتی که این دسته قشون برای حفاظت اروپاییان کافی نباشد قشون امدادی از قشونی که در بادکوبه متمرکز شده فرستاده خواهد شد.

۸ مارس ۱۹۰۹ سفیر کبیرانگلیس از پطرسبورغ به‌وزیر خارجه سرادوارد گری وزیرخارجه روس به‌من اطلاع داده که قشونی که به‌ایران فرستاده شده برای حفظ اتباع دول خارجه است و در امور داخله ایران مداخله نخواهد کرد.

۷ آوریل ۱۹۰۹

تلگراف سفیر کبیرانگلیس به‌وزیرخارجه: یادداشتی از طرف وزیر امورخارجه روسیه به‌من رسیده مبنی براینکه نظر به‌ازدیاد مخاطرات درگیلان و تصوری که تا حال برای جلوگیری از کمک اسلحه و افراد از طرف آنارشیستها به‌انقلابیون گیلان شده دولت روس رأی قطعی خود را به‌اینقرار اتخاذ کرده که یک‌فروند جهازجنگی به‌انزلی بفرستد که در آنجا مقیم باشد و کشتی جنگی دیگری برای حفاظت بیشتر به‌انزلی اعزام گردد.

محتاج به‌دلیل و برهان نیست که منظور روسها از فرستادن قشون و کشتی جنگی به‌خاک ایران فقط وفقط برای خاموش کردن انقلاب بود والا هیچگونه مخاطره‌ای برای اتباع روسیه و اتباع سایر دول خارجی درگیلان نبود و رهبران انقلاب گیلان برای اینکه بهانه به‌دست روسها ندهند بدرجه‌ای در حفظ و حمایت اتباع آنها کوشش می کردند که تمام نمایندگان خارجی مقیم آن‌سامان تصدیق دارند که کوچکترین خطری درپیش نیست و ایرانیها با کمال مهربانی با آنها رفتار می کنند و کمال مراقبت را درحفظ جان و مال آنها بکار می‌برند حتی اعمال زشت و خارج از رویه و تعدیاتی که ازطرف اتباع روس به‌مردم می‌شد نادیده می گرفتند و به‌مردم توصیه می کردند که از هرنوع اقدامی که سبب رنجش اتباع روس بشود خودداری بکنند و مظالم آنها را با خونسردی برای مصلحت ملک و ملت تحمل نمایند. همه مورخین اروپایی نوشته‌اند که در دورهٔ انقلاب چندسالهٔ مشروطیت ایران کمترین زحمت و مخاطره‌ای برای اتباع خارجه در ایران دیده نشد و تمام اتباع دول بیگانه از آزادی کامل برخوردار بودند و در یک محیط امن و امان زندگی می کردند، بازار کسب و تجارت آنها چون زمان عادی باحسن وجه رواج داشت و کوچکترین اخلالی در معاشرت و رفت وآمد آنها مشاهده نمی‌شد و با اینکه مشروطه خواهان ایران روسها را بزرگترین دشمنان انقلاب و آزادی ملت ایران می دانستند و آن دولت را حامی سرسخت پادشاه جابر می‌پنداشتد کوچکترین اقدامی در

مخالفت مقامات دولتی روس و اتباع آن دولت از خود نشان ندادند و تمام سختیها و تعدیات را با صبر و بردباری تحمل نمودند.

پیش از اینکه به‌مبحث فوق خاتمه بدهم خالی از فایده ندیدم که برای روشن شدن وضعیت آن روز سطری چند بنگارم و نکته‌ای چند خاطر نشان نمایم.

اگر چه در جلد اول این تاریخ که به‌فلسفه انقلاب مشروطیت اختصاص داده شده به‌تفصیل از مشکلات سیاسی آن زمان در ایران و مداخلات ظالمانهٔ دولت روس و انگلیس صحبت داشتم و نوشتم که یکی از علل و موجبات قیام عمومی ملت ایران و بوجود آوردن مشروطیت عدم رضایت مردم از همین مداخلات اجانب بود. و هرگاه در تاریخ انقلابات ملل و نهضتهای اجتماعی سیاسی امم دنیا مطالعه و تحقیق عمیق به‌عمل بیاوریم تصدیق خواهیم کرد که کمتر ملتی در موقعی که اقدام به‌انقلاب نموده و یا در دورهٔ انقلاب، مثل ملت ایران گرفتار فشار طاقت‌فرسای دول مقتدر خارجی بوده و کمتر ملتی به‌اندازهٔ ایرانیان از اجانب زحمت دیده.

انگلیس که دارای حکومت ملی و آزاد بود و خود را طرفدار آزادی می‌خواند برای حفظ هندوستان طالب یک ایران گدا، بدبخت و فاقد دانش و فرهنگ بود و در نفع خود می‌دانست که از نظر حفظ منافع و مصالحش یک ایران ناتوان، فاقد قوهٔ حیات ولی بظاهر مستقل در میان هندوستان و روسیه فاصله باشد و طبعاً آبادی و آزادی ایران با منظور حقیقی انگلیسها سازگار نبود و اگر ایران مبدل به‌یک صحرای لم‌یزرع می‌شد، انگلیسها برای حفظ هندوستان و به‌قول خودشان موقعیت استراتژیک و اتادوتامیین، بیشتر مایل بودند که تا یک ایران آباد و متمدن و آزاد.

همانطوری که ملت چهارصدمیلیونی هندوستان بواسطه جهل و نادانی و فقر و پریشانی در موقع جنگ خون خود را برای انگلیس و حفظ تاج و تخت امپراطوری بریتانی می‌ریخت و در موقع صلح گاوشیرده آن دولت بود و به‌قول معروف مردمش خار می‌خوردند و بار می‌کشیدند، انگلیسها مایل بودند که ایران هم در عقب‌افتادگی دست کمی از هندوستان نداشته باشد و در همسایگی هندوستان یک مرکز تمدن و قدرت بوجود نیاید.

عثمانی در آن زمان فقط یک منظور داشت و آن این بود که از آب گل‌آلود ماهی بگیرد و قسمت ترک‌زبان ایران را جزو خاک خودش بنماید و برای رسیدن به‌این مقصود چنانچه در مجلدات پیش دیدیم در همان موقع که ملت مظلوم ایران با پادشاه ستمگر در جنگ و کشمکش بود از موقع استفاده کرده بدون کمترین علت و جهتی قشون به‌خاک ایران وارد کرد و قسمتی از آذربایجان را تصرف نمود.

روسها صاف و روشن یک منظور بیش نداشتند و آن تصرف ایران و رسانیدن خود

به‌دریای گرم (خلیج فارس) و خاتمه دادن به‌حیات یک ملت باستانی که قرنها مهد تمدن جهان بود.

در همان روزهای ظلمانی که ملت ایران برای نجات استقلال کشور و بدست‌آوردن آزادی قیام کرد و با دولت استبدادی چندین هزارساله دست بگریبان شد همسایه‌های قوی نه‌فقط ما را به‌حال خود نگذاردند بلکه دولت روس مستقیماً بدون پرده‌پوشی برضد ملت ایران قشون به‌خاک ما وارد کرد و دولت انگلیس برای رضایت دولت متحد خود به‌این جمله مختصر (قشون ما در امور داخلی ایران مداخله نخواهد کرد) که وزیرخارجهٔ روس به‌سفیر انگلیس گفت و او به‌وزیر خارجهٔ انگلیس تلگراف نمود تمکین و سکوت کرد و اجازه داد قشون روس وارد خاک ایران بشود، درصورتی که خود انگلیسها بهتر از هرایرانی دشمنی روسها را با مشروطه‌خواهان ایران می‌دانستند و از خطر ورود قشون روس و عاقبت وخیم خطرناک آن آگاه بودند.

کمیتهٔ ستار

با اینکه عدهٔ مشروطه‌خواهان در رشت و بندرپهلوی زیاد بودند ولی چون موفقیت انقلاب جز در سایه کتمان و پوشیده نگاهداشتن نقشه‌ای که در پیش بود غیرممکن و محال بود سران انقلاب عملیات خود را بطوری از دوست و دشمن مخفی نگاهداشتند که در ایران کمتر سابقه داشته.

از جمله مشکلاتی که در پیش بود مخفی کردن انقلابیونی که از قفقاز آمده بودند و نگاهداری اسلحه و مهمات و ساختن بمب و نارنجک بود، پس از آنکه در حدود سی نفر فرستادگان کمیته سوسیال دمکرات وارد رشت شدند و بوسیله میرزا کریم‌خان در سه‌محل که سابقاً اشاره کردیم سکنی کردند و طوری خود را مخفی کردند که حتی مستخدمین مورد اعتماد هم به‌وجود آنها پی‌نبرند، برای تهیه آذوقه و لوازم زندگانی آنها تدابیر سودمند و عاقلانه بکار بردند و توانستند آن عده را در محلهای مخفی به ساختن لوازم جنگ مشغول دارند تا روزی که باید آفتابی بشوند و پرده از روی کارشان برداشته شود.

بقول مرحوم میرزاعلیمحمدخان نگاهداشتن یک‌عده مسلح در شهری که کاملا تحت مراقبت و تفتیش حاکم جابر و مقامات روسی بود یک معجزه بود که در سایهٔ اعتماد و ایمان سران انقلابیون انجام یافت.

پس از آنکه در حدود سی نفر از انقلابیون قفقاز که چند نفر آنها از زعمای حزب سوسیال دمکرات بودند وارد رشت شدند در مدت چهل روز که مخفی و منزوی بودند موفق بساختن مقداری آلت ناریه و محترقه شدند.

سران انقلاب پس از مشورت تصمیم گرفتند که کمیته‌ای به‌نام ستار تشکیل داده

و جنبه حزبی و عمومی به‌قیامی که در حال ظهور کردن بود بدهند. کمیتهٔ مذکور از اشخاص ذیل تشکیل یافت: معزالسلطان — میرزا کریم‌خان — ناصرالاسلام — میرزا علیمحمدخان تربیت — میرزا حسین کسمائی — احمد علیخان — سید اشرف‌الدین مدیر روزنامه نسیم شمال — رحیم‌شیشه‌بر — حاجی حسین آقااسکندانی — عمیدالسلطان — آقا گل اسکندانی و یکنفر هم از مجاهدین قفقاز تشکیل یافت و به‌تهیه نقشهٔ انقلاب مشغول شد.

ساختن اسلحه و آلات محترقه

در روزهایی که اعضای کمیتهٔ ستار به‌تهیهٔ نقشهٔ انقلاب اشتغال داشتند و طرح حمله را می‌کشیدند سه نفر از انقلابیون قفقاز (میشاچاباریتزه — فیودروبرادیاك) در محلی مخفی واقع در باغ وسیعی که دور از انظار بود به‌ساختن آلات ناریه مشغول بودند و مقداری بمب دستی و فشنگ تهیه نمودند.

احتیاج انقلابیون به‌فشنگ زیاد بود و تهیه آن، اسباب و آلات زیاد لازم داشت زیرا که تفنگهای پنج تیر و موزر ورولورهای دوتیر که به‌آن زحمت از قفقاز آورده بودند فاقد فشنگ بود و هرگاه فشنگ تهیه نمی‌شد آن همه زحمات بدون نتیجه بود و آن مقدار اسلحه که با خون جگر وارد شده بود بلامصرف می‌ماند. درظرف بیست روز نامبردگان موفق شدند هزارها فشنگ بسازند تا ذخیرهٔ کافی برای روز انقلاب داشته باشند.

یکی از مشکلات، امتحان این اسلحه ناریه بود زیرا برای اطمینان از نتیجهٔ کارخود مجبور بودند بمب و فشنگهای ساخته‌شده را امتحان نمایند.

بطوری که در صفحات پیش نوشتیم مقدار زیادی فشنگ از طرف کمیتهٔ قفقاز برای کمیتهٔ ستار فرستاده شده بود ولی متأسفانه همهٔ آنها به‌دست روسها افتاد و مجاهدین نتوانستند از این کمکی که انقلابیون قفقاز به‌آنها کرده بودند استفاده کنند گرچه یکی از انقلابیون قفقازی بنام «آلکسندوچیکی» پس از آنکه فشنگها به‌دست روسها افتاد برای تهیه فشنگ از رشت به‌تفلیس رفت ولی متأسفانه از طرف مأمورین پلیس روسیه دستگیر و به سیبری تبعید شد. خوشبختانه با اینکه سردارافخم حاکم گیلان مردی بود که سالها ریاست نظمیه تهران را عهده‌دار بود و به‌دقایق و عملیات پلیسی و جاسوسی کاملا آشنا بود ومستبدینی که با او همکاری می‌کردند با سران کمیته‌ستار آمد و شد داشتند در مدتی که وسیلهٔ قیام ملی فراهم می‌شد نتوانستند روزنه‌ای به‌آنچه در زیر پرده می‌گذشت بدست بیاورند و از نقشه‌ای که درحال تهیه بود اطلاع پیدا کنند.

سه مرد انقلابی

یکی از خواص مهم انقلاب اینست که افرادی را که دارای یک نبوغ ذاتی انقلابی هستند بدون آنکه خود آنها بدانند و به‌آن استعداد فطری خود پی‌برده باشند از ظلمت استتار آنها را بیرون کشیده، در میدان انقلاب وارد می‌کند و آن افراد در پرتو. همان نبوغ طبیعی کارهای مهم و خدمات ذیقیمت در راه آزادی انجام می‌دهند و به‌قلهٔ شهرت و معروفیت می‌رسند و نامشان همیشه در تاریخ جاویدان و باقی می‌ماند.

از جمله این اشخاص که چون چراغ فروزانی در انقلاب گیلان ظاهر شدند یکی یفرم و دیگری میرزا کوچک‌خان وسومی سیداشرف‌الدین مدیر روزنامه نسیم شمال بود. نبوغ هریک از این سه‌نفر در طریق خاصی بود که بطور اختصار در چندسطر از نظر خوانندگان می‌گذرد.

میرزا کوچک‌خان

میرزا کوچک‌خان در مدارس قدیم مشغول تحصیل علوم دینی بود، بیش از بیست‌ویک‌سال نداشت و بداشتن نیروی اراده و آزادمنشی و قوهٔ استدلال و قدرت تفکر درمیان طلاب معروف بود. میرزا کوچک‌خان در پاکدامنی و ایمان به‌مبادی دینی و انجام وظایف مذهبی شهرت بسزایی داشت و در تمام دورهٔ مجاهدت و جنگها نماز و روزهٔ او ترک نمی‌شد و حتی پس از آنکه در جرگهٔ مجاهدین مشروطه‌خواه وارد شد ازگرفتن جیره و مواجب خودداری کرد و به‌مختصر عایدی که داشت قناعت نمود. او یک مجاهد حقیقی و یک مؤمن به‌مشروطیت بود. همینکه ستارهٔ آزادی درآسمان ایران طلوع کرد و انقلاب مشروطیت آغازشد، میرزا کوچک‌خان درس و کتاب را کنارگذارد و درسلک فداییان راه‌حریت وارد شد و در تمام مراحلی که انقلاب گیلان طی نمود و مسافرت جنگی به قزوین و تهران یکی از برجسته‌ترین افراد مبارز بود.

پس از اینکه مجلس به‌توپ بسته شد او با جمعی ازگیلانیان مجمعی داشت و شب و روز مردم را به‌آزادی‌طلبی ومقاومت در مقابل استبداد تشویق می‌نمود، میرزا-کوچک‌خان نه فقط یک سرباز آزاد بود و در راه آزادی می‌جنگید بلکه یک مبلغ آزادی بود و در هر مورد و مقام در تبلیغ مردم به‌پیروی ازحق وعدالت وحقوق انسانیت فرو-گذار نمی‌کرد.

اگرچه عضو کمیته ستارنبود ولی با سردارمحیی دوستی بسزایی داشت وفوق‌العاده مورد اعتماد و محبت سردارمحیی بود و از تمام حوادثی که درشرف انجام بود اطلاع داشت و همینکه به‌او اخطارشد که برای مبارزه آماده باشد عمامه وعبا راکنارگذارد و به‌لباس مجاهدت درآمد و در روزی که در رشت جنگ آغازشد چنان شهامت وجسارت ازخودش نشان داد که مورد ستایش رهبران انقلاب و اعضای کمیته ستارگردید و در

ردیف پهلوانان انقلاب جای گرفت و تا ورود به‌تهران پشت به‌پشت سردارمحیی درتمام میدانهای جنگ با قوت نفس و ازخودگذشتگی با دشمنان آزادی نبرد کرد.

پس از فتح شهررشت به‌دست انقلابیون میرزا کوچک‌خان اول کسی بود که به‌یاری مجروحین و ستمدیدگان و کسانی که خسارت و زحمت دیده بودند شتافت و در کمک به‌آنان آنچه در قوه داشت دریغ نداشت. تاریخ زندگانی بیست‌ساله میرزا-کوچک‌خان در انقلابات و کشمکشها که عاقبت به‌مرگ اومنتهی‌شد یکی ازداستانهای مهم و قابل توجه دورهٔ انقلاب ایران است و درخور اینست که کتابی درشرح حال و کارهایی که کرده نوشته شود. چون نمی‌خواهم وارد درتاریخ حوادث جنگ‌بین‌الملل اول و موقعیت مهمی که میرزا کوچک‌خان در آن زمان احراز کرد بشوم بدانچه نوشتم قناعت کرده و قسمتی از سرگذشت او را در ضمن وقایع روز و حوادث جنگها به‌نظر خوانندگان این تاریخ خواهم رسانید.

یفرم

یفرم‌خان یکی از ارامنه ایران بود که در رشت و انزلی به کسب وکار مشغول بود. می‌گویند یک کارخانه آجرپزی داشت و درکسب وکارش مهارت بسیارازخود نشان می‌داد. یفرم مسلک «داشنا کسیون» داشت و در آن جمعیت مقام مهمی را حایز بود و بهمین جهت به‌خلاف بسیاری ازمشروطه‌خواهان که تا آن زمان مطالعه و اطلاعات زیادی ازمسالک سیاسی و عقاید انقلابی و اجتماعی نداشتند یفرم تا حدی به‌تاریخ انقلابات و احزاب‌سیاسی آشنا بود، می‌گویند دوستی او با پانف که یکی ازآزادیخواهان بود و ما او را درانقلابات ایران خواهیم دید سرچشمهٔ اطلاعات او بود و درمعاشرت با آن مرد عمیق و مطلع به‌حقایق و فلسفهٔ انقلاب و تأثیرات آن آشنا شد ولی آنچه مسلم است یفرم شخصاً درامور اجتماعی تحصیلاتی داشت و دراواخر عمرش که زیاد فاصله با نهضت انقلاب گیلان نداشت تاحدی آشنا به‌سیاست و رموز انقلابات ملل بود وازافکار و مسلک سوسیالیستی بهره‌ای بسزا داشت.

یفرم از نعمت عقل و شجاعت برخوردار بود و بهمین جهت وقتی که وارد در انقلاب شد یک مجاهد ساده بیش نبود ولی در اندک زمانی درتحت لوای این دوعامل یعنی عقل و شجاعت بطوری که در صفحات آیندهٔ این تاریخ خواهیم دید بالاترین مقام را درمیان انقلابیون حایز گردید و برتری خود را حتی ازرؤسای درجهٔ‌اول مجاهدین و سرداران ملی به‌ظهوررسانید. یفرم عضو کمیته ستار نبود ولی با رؤسای آنها دوستی و سروسری داشت و پس ازآنکه با آنان هم پیمان شد و تصمیم خودش را برای شرکت در انقلاب اعلام کرد موفق شد دراندک زمانی یک (لژیون) دسته از بهترین وشجاعترین جوانان انقلابی و آزادیخواه ارمنی تشکیل بدهد و با لیاقت ذاتی که داشت در اندک

زمانی یکی از ارکان عمدهٔ قشون انقلابی و فاتحین رشت و قزوین و تهران گردید.

یفرم یادداشتهایی از خود باقی گذارده که دکترآقایان وکیل سابق مجلس شورای ملی قسمتی از آنرا در مجله هفتگی اطلاعات منتشر نمود و مورد استفاده علاقه‌مندان به‌تاریخ انقلاب مشروطیت گردید. چون شرح حال و کارهای یفرم را در دورهٔ انقلاب و جنگها درضمن جریانات روز خواهیم نگاشت فعلا به‌آنچه بطور اختصار دربالا گفته شد قناعت می کنم و به‌این قسمت خاتمه می‌دهم.

سیداشرف‌الدین مدیر روزنامه نسیم شمال

این سید تنومند و مجرد که در آن زمان متجاوز از چهل سال ازعمرش گذشته بود به‌خوش‌صحبتی و خوش‌مشربی‌معروف و یکنفر آزادمرد فطری و آزادی‌طلب حقیقی بود. بدی و بدخواهی در خلقت او نبود و جز حق وعدالت چیزی نمی‌خواست. بمحض آغاز انقلاب مشروطیت سید سر ازپا نشناخته چون کسی که پس ازسالها ناامیدی و انتظار به‌محبوبش رسیده و یا تشنه‌ای که آب گوارا نصیبش شده سر از پانشناخته وارد میدان انقلاب شد و در تمام مجالس و مجامع از محامد مشروطیت سخن می گفت و چون شاعرعالیقدری بود، درمدح آزادی و عدالت و حکومت ملی قصیده سرایی می کرد. سیداشرف به‌اندازه‌ای مورد اعتماد و دوستی ناصرالاسلام و سردارمحیی و میرزا کریم‌خان بود که او را در آن موقع حساس که کمال احتیاط را مرعی می‌داشتند به‌عضویت کمیتهٔ ستار برگزیدند و درجلسات حضور می‌یافت و در خارج به‌تشویق مردم به‌انقلاب و قیام برضد دربار استبداد می‌پرداخت.

پس از فتح شهررشت به‌دست انقلابیون سید تصنیف و اشعاری سرود که نقل همهٔ مجالس ایران گردید و بچه‌ها درکوچه و بازار و مغنیان و نوازندگان درمجالس عیش وعشرت می‌خواندند.

یکی دوشعر از آن ابیات درحافظه‌ام باقی‌مانده به‌یادبود آن سیدجلیل دراین تاریخ نقل می کنم. راجع به کشته شدن سردارافخم حاکم گیلان:

خبر دادند به‌شه سردار را کشتند گیلک دخترجان

همه شهر رشت مشروطه گشتند گیلک دخترجان

دیدی که چه‌ها شد گیلک دخترجان مشروطه بپا شد گیلک دخترجان

مستبد فنا شد گیلک دخترجان

قطعهٔ دیگر خطاب به‌مردم تبریز:

ملت تبریز خدا یارتان دست خدایی مدد کارتان

خواسته باشید زاحوال رشت در هیجان ملت بیدار رشت

گشته سپهدار نگهدار رشت آنکه بود مشفق و غمخوارتان

روزنامه نسیم‌شمال تا زمان فتح تهران در رشت و سپس در تهران تا فوت آن‌مرحوم منتشرمی‌شد. سید خوش ذوق علاقهٔ مخصوصی به‌خورش فسنجان داشت و کمتر قصیده یا غزلی از او دیده می‌شد که اسم خورش فسنجان در آن برده نشده باشد.

محمد ولی خان سپهدار

بغرم و یکی دونفر از مورخین انقلابی در یادداشتهای خود خرده گیریهایی از محمدولی‌خان سپهدار کرده‌اند که درخور مطالعه و قضاوت است. یک مورخ منصف وقتی که می‌خواهد اعمال فردی را مورد قضاوت قرار بدهد حتماً باید اوضاع و احوال و تربیت خانواده، سابقهٔ معلومات، زمان و محیط و بالاخره کلیه شرایطی که آن فرد در آن زندگی می کرده در نظر بگیرد.

محمدولی‌خان سپهدار در آن زمانی که در جرگهٔ انقلابیون وارد شد و ریاست و سرپرستی قشون انقلاب را برعهده گرفت یکی از سرداران نامی آن زمان و یکی از خوانین فئودال بود که صدسال در یک ناحیهٔ وسیع مملکت حکومت مطلقه داشتند.

محمدولی‌خان یکی از ملاکین درجهٔ اول مملکت بود و شاید در آن‌زمان ثروتمندترین فرد ایرانی بود؛ صدها ده‌و مستغلات و هزارها نفر رعیت و صدها نفر نوکر شخصی داشت و در دربار ایران یکی از رجال مهم و برگزیده محسوب‌می‌شد، بنابراین محمدولیخان سپهدار را ازنظر انصاف نباید با یک‌نفر آزادیخواه، عالم محقق، ایده‌آلیست و مؤمن به‌آزادی و انقلاب فکری مقایسه کرد و از او همان توقع و انتظار را داشت و نیز نباید او را در ردیف یکنفر آزادیخواه رنج دیده ظلم کشیده گرسنه و محروم از همه چیز و ناکام طبقه سوم قرار داد. محمدولی‌خان روزی به‌قیمت جان و هستی خودش وارد در محیط انقلاب شد که ازنعمت ثروت، شوکت، معروفیت، احترام ومقام مهم دولتی برخوردار بود و در کمال راحتی زندگی می کرد و مورد ظلم و تعدی و تجاوز کسی واقع نشده بود بلکه او قادر به تعدی و ظلم به دیگران بود و دیگری قادر به تعدی به او نبود.

شرکت محمدولی‌خان سپهدار در انقلاب بدرجه‌ای مهم بود و کفهٔ ترازوی آزادیخواهان را بدرجه‌ای سنگین کرد که در اندک زمانی به‌فتح تهران و راندن شاه ستمگر از تاج و تخت و برقراری مشروطیت منتهی شد و هرگاه او در این امرملی شرکت نمی کرد موفقیت انقلابیون رشت و کامیابی آنها تردیدآمیز بود.

سپهدار وقتی زمام انقلاب گیلان را در دست گرفت و راه تهران را پیش گرفت که ملت تبریز بواسطه ورود قشون روس بکلی فلج و ناتوان شده بود و قادر به‌این نبود که تخت وتاج محمدعلیشاه را سرنگون کند و به تنهائی کاری از پیش ببرد.

کناره گیری سپهدار از اردوی عین‌الدوله و راه سازش او با مشروطه خواهان تبریز یکی از عوامل ضعف و ناتوانی عین‌الدوله و تقویت روحیهٔ انقلابیون تبریز شد و آنان را

بیش از پیش به‌آتیه امیدوار و دلگرم کرد.

سپهدار پس از مراجعت از آذربایجان به‌تهران نرفت و اعتنایی به‌محمدعلیشاه نکرد و به‌تنکابن که مرکز املاک و موطنش بود و تمام مردم آن ناحیه او و خانواده‌اش را صاحب اختیار خود می‌دانستند رفت و عدهٔ کثیری افراد مسلح گرد خود جمع نمود و یک اردوی کوچکی از رعایا و بستگانش تشکیل داد.

گذشته از روح آزادمنش و طبع استقلال طلب و سرپرشور و جسارت و شجاعت فطری و خوی ماجراجویی عوامل دیگری هم سبب شد که سپهدار پشت به‌محمدعلیشاه و دربار استبداد کرد و رو به‌مشروطه‌خواهان نمود و خود را در دریای انقلاب که پایانش معلوم نبود انداخت.

سپهدار، محمدعلیشاه را یک پادشاه نالایق ظالم و پست‌فطرت و دست‌نشاندهٔ اجانب می‌دانست و یقین داشت که اگر دیر زمانی سلطنت او دوام یابد باید فاتحهٔ ایران را خواند. سپهدار از مردمان پست‌فطرت و دون از قبیل امیربهادر و شاپشال که زمام دولت را در دست داشتند متنفر بود. سپهدار می‌دانست که فرمانفرمای مطلق ایران لیاخف فرمانده بریگاد قزاق است و به‌دستور سفارت روس ایران را به‌طرف پرتگاهی که نجات از آن محال است سوق می‌دهد.

سپهدار، کامران‌میرزا نایب‌السلطنه و سایر شاهزادگان نزدیک به‌تخت وتاج را می‌شناخت و از بی‌لیاقتی و خیانتکاری آنها آگاه بود.

سپهدار زمانی که در تبریز بود و با عین‌الدوله همکاری می‌کرد از تکبر و استبداد رأی عین‌الدوله آزرده‌خاطر شده بود و چنانچه دیدیم مکرر از نظر خیراندیشی و مصلحت مملکت به‌محمدعلیشاه نصیحت داد که دست از جنگ با مشروطه‌خواهان تبریز بکشد و تن به‌افتتاح مجلس و اعادهٔ مشروطیت بدهد و ملت و مملکت را از نابودی و انقلاب نجات بخشد. شهرت عالمگیر ستارخان و تلگرافات تبریک و تحسین که همه روزه از نقاط مختلف کشورهای آزاد و دستخط و احکام تقدیر و تشویق‌آمیز علمای نجف که به تبریز می‌رسید، پایداری و شهامت ملت مبارز تبریز و انعکاس فتوحات انقلابیون تبریز در جراید دنیا سپهدار را مسحور کرد و او را قلباً متمایل به‌مشروطه نمود. آدم کشی و غارتگری و چپاول ایلاتی که اردوی دولتی را تشکیل داده بودند و بی‌رحمی‌ای که از آنها دیده می‌شد سپهدار را بکلی بیزار و دلتنگ کرد و او را به کناره‌گیری و دوری از دستگاه دولتی وادار نمود.

ملاقات نمایندهٔ انقلابیون رشت با سپهدار

کمیتهٔ ستار پس از آنکه استعداد و اسلحهٔ کافی در اختیار خود یافت و نقشهٔ موفقیت‌آمیز انقلاب و از میان بردن حاکم جابر و رؤسای ادارات دولتی و تصرف شهر را کشید یقین داشت که پس از تصرف رشت محمدعلیشاه ساکت نخواهد نشست و اردوی مجهزی برای سرکوبی انقلابیون به‌رشت خواهد فرستاد و روسها هم او را تقویت خواهند کرد و در نتیجه ممکن است مغلوب شوند و به‌منظور نهایی و آرزوی ملی نایل نگردند و چون از دیرزمانی می‌دانستند که محمدولی‌خان سپهدار از محمد-علیشاه دلتنگ شده و به‌تنکابن آمده و در آنجا اردوی مسلحی تشکیل داده و مستقر گشته و آنچه درباریان کوشش کرده‌اند او را به‌تهران بکشانند نپذیرفته و همچنان ناراضی و نگران از اوضاع مملکت منتظر پیش آمد و حوادث است، همچه دانستند که نماینده‌ای به‌تنکابن نزد سپهدار بفرستند و او را برای فرمانفرمایی گیلان و زمامداری انقلاب و رهبری و هدایت ملت دعوت نمایند.

این مأموریت به‌ناصرالاسلام که یکی از اعضای مهم کمیته ستار بود داده شد. ناصرالاسلام بلادرنگ به‌تنکابن رفت و با سپهدار به‌مذاکره پرداخت و پس از چند روز توقف و گفتگو او را راضی به‌آمدن به‌رشت و دردست گرفتن زمام انقلاب نمود. در اینجا این نکتهٔ دقیق را ناگفته نمی‌گذاریم که اعضای کمیته ستار عقیده داشتند که سپهدار پس از تصرف رشت به‌شهر بیاید زیرا می‌ترسیدند که هرگاه جنگ برای تصرف شهر به‌خونریزی و زدوخورد شدید منتهی بشود سپهدار طاقت و دوام نیاورده و راه صلح و سلامت و سازش پیش بگیرد و مانع انجام مقصود گردد.

بطوری که خواهیم دید این نقشه همانطوری که سران انقلاب می‌خواستند عملی شد و پس از کشته شدن آقابالاخان سردار و تصرف شهر رشت سپهدار با عده‌ای مسلح که در حدود پانصد نفر بودند وارد رشت شد و رسماً حکومت گیلان و ریاست قشون انقلاب را عهده‌دار گشت.

برای شناسایی حالت روحی و استقلال فکری و پی‌بردن به‌اینکه سپهدار تا چه اندازه به‌شخصیت و حیثیت خود علاقه‌مند بود در آخر عمر با داشتن ثروت بسیار و احترام و راحتی کامل از هرجهت چون اوضاع مطابق میل و سلیقه‌اش نبود و در بعضی امور بسیار ناچیز و جزئی تحت‌فشار قرارگرفته بود در سن هفتادوچندسالگی که تصمیم خودکشی در این سن بسیار دشوار است خودکشی کرد و به‌عمر پر از حادثه و افتخار خود خاتمه داد.

اعلامیهٔ منتصرالدوله پیشکار سپهسالار از تنکابن

۱۴ ذی القعدة الحرام ۱۳۲۶ اساس مجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانه در تنکابن برپا گردید و حضرت اشرف سپهدار اعظم نیز نهایت همراهی را دارند اعلانات متعدد به تهران و اطراف دور و نزدیک فرستاده و عموم مردم را از تأسیس این مجلس مقدس مستحضر ساخته و این اعلان در تمام بلاد منتشر شده خصوصاً در استرآباد مازندران اهالی همگی شورش کرده و خواستند امیرمکرم والی استرآباد را از شهر بیرون کنند مشارالیه از آنجایی که وطنپرست و فطرتاً ملت دوست می‌باشد به عموم اهالی اخطار می‌نماید که لوای مشروطیت را بلند نموده و شورش را فروگذاشته و مشغول تشکیل مجلس شورای ملی شده‌اند.

ظهور انقلاب رشت

روز سیزدهم بهمن که مصادف با روز عاشورا بود و مردم به‌شیوهٔ دیرین و برطبق سنن دینی دسته‌ها تشکیل داده و در خیابانها و بازارها می‌گردیدند و به‌عزاداری مشغول بودند یکی از کسان سردارافخم حاکم شهر بواسطه علت ناچیزی میرزاعلی اکبرخان نامی را هدف گلوله ساخت و از پای درآورد، این عمل در آن روز که طلیعه انقلاب نمودار بود سبب شد که درچندساعت عدهٔ زیادی ازمردم درسبزه‌میدان و مساجد اجتماع نموده ازحاکم، قاتل را برای مجازات و به کیفر رسانیدن خواستند، کمیتهٔ ستار و پیروان آن که انتظار چنین موقعی را داشتند از تشجیع مردم و تحریک آنان به‌قیام عمومی فروگذار نکردند و چند نفر ازگویندگان درمعابر و مساجد از مظالم محمدعلیشاه و درباریانش نطقها کردند و حاکم را ظالم و ستمگر خواندند ولی دستگاه دولتی هنوز بدرجه‌ای قدرت داشت که در مقابل تقاضای مردم سرتمکین فرود نیاورد و اعتنایی به‌خواسته مردم نکند و اعلان کند که اگر مردم پس از عزاداری متفرق نشوند محرکین و سردسته‌ها را به‌سخت‌ترین وجهی تنبیه خواهد کرد.

۱۹ بهمن

حاکم شهر برای روزنوزدهم بهمن از طرف سردار معتمد که یکی از رجال معروف گیلان بود و در خوش فطرتی و عزت نفس شهرت بسزایی داشت و مردم به‌او احترام می‌گذاردند و با سردارمحیی و میرزا کریم‌خان عموزاده بود به‌نهار در باغ مدیریه خارج شهر دعوت شده بود و چند نفر از رجال معروف رشت از قبیل سردارهمایون و رؤسای ادارات دولتی در آن ضیافت حضور داشتند.

محرک این دعوت اعضای کمیتهٔ ستار بودند زیرا کمیته تمام وسایل را برای انقلاب فراهم کرده بود و آن روز را برای اجرای نقشهٔ خود انتخاب کرده بود، شک نیست که سردارمعتمد مطلقاً از نقشه انقلابیون کوچکترین اطلاعی نداشت و از آنچه در خفا می‌گذشت بی‌خبر بود والا محال بود به‌چنین کاری تن بدهد و راضی بشود که در

خانه‌اش اشخاصی که مهمانش بودند کشته شوند.

مقصود از نقشهٔ مهمانی این بود که سردارافخم در موقعی که ارگ دولتی مورد حمله قرار می‌گیرد حضور نداشته باشد زیرا ارگ دولتی تا حدی سنگر محکمی بود و تسلط برآن بی‌اشکال نبود و بلاشک اگر سردارافخم در آنروز در ارگ میان سربازان و قزاقها که با چندعراده توپ آن محل را محافظت می کردند بود با اطلاعی که به‌فنون نظامی داشت جنگ طولانی می‌شد وشاید انقلابیون به تسخیر ارگ توفیق پیدا نمی کردند و نقشه آنها نقش برآب می‌شد و همه زحمات و کوششها ازمیان می‌رفت.

نکتهٔ دیگر اینست که در باغ مدیریه زودتر و آسانتر به‌سردارافخم که از هرحیث غافلگیر شده بود دست می‌یافتند و با کشته شدن او قشون دولت زودتر تسلیم می‌شد.

سردارافخم از چند روزقبل از انقلاب تا حدی پی به‌موضوع برده بود و استنباط کرده بود که حوادثی در پیش است بهمین جهت عده‌ای سوار و پیاده قزاق که در لاهیجان بودند به‌شهر خواست و آنها را در حال آماده‌باش به‌نگاهداری ارگ شهر و چند نقطه حساس شهر گماشت.

یکی ازعلل موفقیت انقلابیون درنقشه‌ای که تهیه کرده بودند این بود که آن مردان کارآزموده بیشتر به کیفیت امر اهمیت می‌دادند تا به کمیت و عقیده داشتند که با یک عدهٔ کم ولی شجاع و فداکار و مورد اعتماد که کاملا مسلح باشند زودتر به اجرای نقشهٔ خود کامیاب خواهند شد و هرگاه عدهٔ زیادی را در کار شرکت بدهند ممکن است منظور آنها فاش شود و نقشهٔ آنها عقیم گردد.

چیزی که تا حدی اعضای کمیته را نگران کرده بود حضور سردارمعتمد وسردار همایون و چند نفر از معروفین در میان مهمانها بود زیرا می‌ترسیدند اگر کار به‌زدوخورد بکشد ممکن است مهاجمین که اغلب گرجی بودند و هیچیک از معاریف شهر را نمی‌شناختند و از روزی که وارد شهر رشت شده بودند در کنج اختفا می‌زیستند نفهمیده و ندانسته آن بی‌گناهان را بکشند.

برای آنکه چنین واقعه‌ای پیش نیاید سردارمحیی را مأمور کردند که شخصاً با پانزده‌نفر مجاهد که اکثر آنها گرجی بودند به‌باغ مذکور رفته و آنان را در کاری که باید انجام بدهند راهنمایی کند.

چون سردارمحیی و میرزا کریم‌خان به‌سردارمعتمد فوق‌العاده علاقمند بودند و می‌ترسیدند که مبادا در حوادثی که پیش می‌آید گزندی به‌او برسد احمدعلیخان را به باغ مدیریه روانه کردند و به‌او دستور دادند که بهرنحوی که ممکن است سردار-معتمد را از آن محل دور کند احمدعلیخان رفت و پس از ساعتی بازگشت و گفت سردار-معتمد با سردارافخم مشغول بازی بود من درگوشش گفتم کار لازم فوری با شما دارم به‌من جواب داد پس از ختم بازی و رفتن سردارافخم می‌آیم آنچه استنباط کردم او

نمی‌خواست مهمانهای خود را تنها بگذارد.

چون وقت می‌گذشت اعضای کمیته صلاح دانستند که دیگر منتظر نشوند و دست بکار شوند.

عدهٔ مجاهدین مورد اعتماد از ایرانی و قفقازی هفتادوپنج نفر بودند، پانزده‌نفر که اکثرشان گرجی بودند به‌اتفاق و راهنمایی سردارمحیی در درشگه‌هایی که قبلا تهیه شده بود نشسته و عازم باغ مدیریه شدند.

قبل از حرکت چون همه ازسرتاپا مسلح بودند برای آنکه توجه مردم را جلب نکنند عبا بردوش گرفتند، به‌محض رسیدن به‌باغ مدیریه همه پیاده شدند و خواستند وارد باغ بشوند دونفر قزاق مسلح که کنار درباغ کشیک می‌دادند مانع دخول آنها به‌باغ شدند، مجاهدین بدون آنکه کلمه‌ای با آن بدبختها صحبت کنند هردو را به ضرب گلوله کشتند و با عجله وارد باغ شدند و راه عمارت دوطبقه را که در وسط باغ بود پیش گرفتند.

صدای تیر توجه مدعوین را به‌خود جلب کرد، سردارافخم ورقهای بازی را روی میز ریخت و بلند شد فریاد کرد بچه‌ها چه خبر است این چه صدایی بود و به‌طرف پنجره رفت ولی هنوز چندقدمی طی نکرده بود که سردارمحیی و مجاهدین مسلح وارد طالار شدند و چند تیری خالی شد و یکی از مدعوین که رئیس مالیه گیلان بود و کمترین گناهی نداشت کشته شد.

بدیدن مجاهدین سردارافخم متوجه خطری که در پیش بود شد با چابکی از یکی از درهای طالار فرار کرد و خود را به‌مستراح رسانید که آنجا مخفی شود ولی سردارمحیی و مجاهدین او را تعقیب کردند و در همان محل با چند گلوله او را کشتند.

حمله به‌ارگ دولتی و تصرف شهر

چند دقیقه بعد از حرکت دستهٔ اول، دسته‌دوم که شصت نفر بودند به‌فرماندهی میرزاعلیمحمدخان تربیت و کسمائی سرتاپا مسلح به‌تفنگ و موزر و بمب دستی راه ارگ دولتی را پیش گرفتند، مردم شهراز دیدن آن عده مسلح در شگفت شده و غوغایی درشهر برپا شد درچند دقیقه تمام دکاکین و بازارها بسته شد و مردم درحال انتظار از یکدیگر می‌پرسیدند چه خبر است ولی این انتظار طولانی نشد زیرا مجاهدین به‌سرعت خود را به‌تیررس ارگ دولتی رسانیدند و آنجا را محاصره کردند و بنای تیراندازی و پرتاب کردن بمبهای دستی را گذاردند.

قشون دولتی که گویا انتظار چنین پیش آمدی را داشته به‌فوریت درها را بسته و درسنگرهایی که قبلا در روی باروها و پشت‌بام‌ها تهیه کرده بودند به‌طرف مجاهدین شلیک کردند و جنگ سختی درگرفت که تا یکی دوساعت پایان آن معلوم نبود.

توپهایی که در ارگ گذارده بودند به‌غرش درآمد و صدای بمبها شهر را تکان می‌داد.

درمیان کشاکش جنگ دوعراده توپ بدست مجاهدین افتاد و آنها بلادرنگ با چابکی بی‌نظیری توپها را به‌محل مقبره‌امامزاده‌جعفر که مکان مناسب و مرتفعی بود بردند وارگ دولتی را زیر بمباران گرفتند عده‌ای که برای کشتن سردارافخم رفته بودند پس از انجام ماموریت خود مقضی‌المرام مراجعت کرده و با دل شاد و لب‌خندان خود را به‌قشون انقلاب رسانیدند و آنان‌را از موفقیتی که نصیبشان شده‌بودآگاه کردند، این خبر بیشتر روحیهٔ مجاهدین را تقویت کرد و در حمله به‌ارگ دولتی گستاخ‌تر شدند و پس از یک جنگ خونینی که سه‌ساعت طول کشید انقلابیون ارگ را تصرف کردند و قشون دولتی را بدون آنکه صدمه‌ای به کسی بزنند خلع سلاح کردند و چون ارگ دولتی یکی از یادگارهای دورهٔ ظلم و استبداد بود و فجایع بیشماری در آن به‌وقوع پیوسته بود و همیشه آزادیخواهان با دیدهٔ تنفر به‌آن بنا که چون دیوگناهکاری درشهررشت سربه آسمان کشیده بود می‌نگریستند پس از خاتمهٔ جنگ و تسلیم قشون دولتی ارگ را آتش زدند.

پس از تسلیم ارگ عده‌ای از مجاهدین به‌طرف اداره امنیه و نظمیه رفته آن‌دومحل را بدون جنگ و زدوخورد اشغال کردند و افراد مسلح را خلع سلاح نمودند اگرچه عدهٔ مقتولین و مجروحین در این جنگ بطور تحقیق معلوم نشد ولی دونفر از برگزیدگان گرجیها که یکی پاشاخان و دیگری شالیکو بود کشته شدند و چندنفرهم مجروح گشته درچندساعت تمام شهر در تحت اختیار انقلابیون در آمد و کمیته‌ستار اعلامیه‌ای انتشار داد و به‌مردم توصیه کرد که بخانه‌های خود رفته و کوچکترین نگرانی برای جان ومال خود نداشته باشند.

ورود محمدولی‌خان سپهدار به‌رشت

پس از فتح انقلابیون کمیته‌ستارکمال جدوجهد را برای برقراری نظم و آسایش مردم بکار برد و به‌نمایندگان خارجه و اتباع آنها اطمینان داد که در تحت لوای آزادی از هرنوع تجاوز و بی‌احترامی مصون خواهند بود، همان روز کسانی که تبعهٔ یکی از دولتهای خارجی بودند بیرق دولت متبوع خود را برسر درخانه‌ها نصب کردند ولی عموم ایرانیان با دل وجان و شادی بسیار بیرق سرخ که علامت انقلاب بود برسر درخانه‌های خود برافراشتند.

کمیتهٔ ستار برای اینکه تا ورود سپهدار، گیلان بدون حاکم رسمی نباشد سردار معتمد و سردار همایون را به کفالت حکومت گیلان منصوب نمود و آن دونفر که از مردان باکدل و مورد احترام و محبت مردم بودند با کمال مهربانی و شفقت نسبت

به‌عموم مردم و مخصوصاً اتباع دول بیگانه رفتار کردند، چون بیم آن می‌رفت که روسها قشون به‌خاک ایران وارد کنند کمیته ستار کمال مجاهدت را برای امنیت اتباع روس که عده‌شان بسیار بود و حفظ تجارتخانه‌های آنها بکار برد.

روز بعد شهر را آیین بسته چراغان کردند و مردم با شور و شعف بی‌سابقه در آزادی شرکت کردند و رضایت حقیقی و میل باطنی خود را به‌مشروطه و حکومت ملی به‌ثبوت رسانیدند.

سه روز پس از فتح شهر سپهدار به‌اتفاق ناصرالاسلام و جمعی افراد مسلح و عده‌ای از مستخدمین شخصی و چند نفر از معاریف تنکابن و مازندران وارد رشت شد.

کمیته ستار و قاطبه اهالی رشت استقبال شایانی از سپهدار کردند و او را در مجلل‌ترین عمارات شهر سکنی دادند (ناگفته نماند که سپهدار چند سال قبل از این زمان سالها حاکم رشت بود و با معاریف و رجال گیلان آشنایی بسزایی داشت و مردم رشت نسبت به‌او علاقه مخصوص داشتند) اینست که در حقیقت سپهدار در رشت بیگانه نبود و مثل این بود که به‌خانه خود وارد شده و در میان دوستان خود جای گرفته، نمایندگان دول خارجه از سپهدار دیدن کردند و از زمامداری او اظهار مسرت نمودند.

جای شبهه نیست که وضع فکر و رویه سپهدار با مجاهدین انقلابی و تندرو چندان سازگار نبود ولی اعضای کمیته انقلاب برای اینکه سپهدار رنجش پیدا نکند با او با کمال بردباری و احترام رفتار می‌کردند و حتی‌الامکان رضایت خاطر او را به‌عمل می‌آوردند ولی در همان روزها دو واقعه پیش آمد که موجب رنجش او شد و چون مردی عصبانی مزاج و تندخو بود و به‌اندک پیش آمد ناملایمی از جا در می‌رفت نزدیک بود رشته الفت میان دوطرف قطع شود و سپهدار شهر رشت را ترک کرده به‌تنکابن مراجعت کند، یکی دستگیری و حبس شعاع‌السلطنه که از اروپا آمده بود و می‌خواست به‌تهران برود و دیگری حضور نمایندهٔ کمیته ستار در ملاقاتی که سپهدار با نمایندگان دول خارجه می‌کرد.

این دو پیش آمد برای طبع سرکش سپهدار ناگوار و تحمل آن برای او بسیار مشکل بود ولی چون کمیته ستار می‌دانست که اگر سپهدار با معروفیت و موقعیت مهمی که دارد از آنها کناره‌گیری کند موفقیت نقشه‌ای که در پیش داشتند بسیار مشکل و بلکه محال خواهد بود و این تفرقه تمام زحمات و فداکاریهای گذشته را به‌باد خواهد داد مصمم بودند که بهرقیمت که ممکن است رضایت او را جلب کنند و تا فتح تهران از او جدا نشوند این بود که برخلاف طبع انقلابی سران نهضت، اعضای کمیته راه مهربانی و گذشت را پیش گرفتند و در جلب اطمینان او بیش از پیش کوشش نمودند، زرنگی و تدبیر میرزا کریم‌خان ادب و ملایمت سردار محیی، خوش‌قلبی و کدخدامنشی سردار معتمد از عواملی بود که اتفاق و اتحاد میان انقلابیون و سپهدار را استوار

نگاهداشته بود و نگذاشت رشته الفت و اتحاد تا آخر از هم گسسته شود و کاری پیش بیاید که به‌زیان آزادی و مشروطیت باشد.

ناگفته نماند که سپهدار هم متوجه بود که به کاری دست زده که مجبور است به آخر برساند و هر غفلتی و یا اختلافی میان او و کمیته پیدا شود و مجبور به کناره‌گیری بشود نه‌فقط محبوبیت و شهرتی که در داخل و خارج ایران پیدا کرده بود از دست خواهد داد بلکه محمدعلیشاه هم او را عفو نخواهد کرد و هرگاه موقعی به‌دست بیاورد انتقام خودسری که در آذربایجان نشان داده بود و پیوستنش را به‌انقلابیون از او خواهد کشید.

این بود که سپهدار هم درسهم خود راه صبر وحوصله را پیش گرفت و به‌مقام و احتراماتی که نسبت به‌او می‌شد قناعت کرد و کمیته را در کار خود تا حدی آزاد گذارد.

پس از فتح شهر رشت و ورود سپهدار، تمام گیلان در تصرف انقلابیون درآمد و امنیت و انتظام از هرجهت بطور کامل برقرار شد مردم با رضایت خاطر به کسب و کار خود مشغول شدند و کمیته هم تاحدی که وسایل اجازه می‌داد اسباب آسایش مردم و بهبودی وضع شهر را فراهم کرد.

انعکاس انقلاب گیلان

قیام غیر منتظره و پیش‌بینی نشدهٔ گیلان بطور ناگهانی و با سرعت و مؤثر چون صاعقه برسرمحمدعلیشاه و درباریان مستبد فرود آمد و چون آیات رحمت، آزادیخواهان را مسرور و امیدوار ساخت.

محمدعلیشاه که با وضع ناگواری گرفتار کشمکش با مشروطه‌خواهان تبریز بود و بطوری که درفصول پیش دیدیم جز شکست و ناکامی نتیجه‌ای نبرد و آخرین امیدش به‌قشون روس بود، خود را در مقابل یک انفجاری که قادر به‌جلوگیری از آن نبود یافت چون در آن موقع محمدعلیشاه نمی‌توانست اردوی معظمی به‌گیلان بفرستد و فرستادن عدهٔ کم هم جز تسلیم اسلحه و اتلاف نفوس نتیجه‌ای نداشت.

صدای انقلاب رشت در تمام نقاط ایران و کشورهای آزاد جهان طنین‌انداز شد و شور و شعفی به‌وجود آورد که قدرت مقاومت و امیدواری کسانی را که با استبداد باغشاه درجنگ وستیز بودند چند برابر کرد و نیروی معنوی آنان را به‌غایت تقویت نمود بیش از همه آزادیخواهان تبریز که با اهریمن استبداد دست به‌گریبان بودند از واقعهٔ انقلاب رشت شادمان گشتند و برای اولین دفعه پشت گرمی پیدا کردند و به کمک سایر نقاط ایران امیدوار گردیدند.

تلگرافات مهیج ستارخان و باقرخان و انجمن ملی تبریز به‌سپهدار و سران انقلاب گیلان و اعضای کمیتهٔ ستار بهترین گواه برمراتب شکرگذاری و مسرت قلبی و امیدواری

آنها بود و فرستادن چند نفر نماینده به‌رشت دوستی و برادری دوشهر قهرمان را آشکار می‌ساخت.

سیل تلگرافات و نامه‌های تبریک از عموم شهرستانهای ایران و مجامع و مراکز ایرانیان مقیم خارجه علاقمندی عموم ملت ایران را به‌انقلابی که آزادیخواهان گیلان به‌وجود آوردند هویدا می‌ساخت.

صدها نفر آزادیخواهان تهران و سایر شهرستانها که درگوشه و کنار منزوی بودند و منتظر فرصت بودند که روزی برسد و تفنگ در دست گرفته و با دشمن بیدادگر بجنگند و با ریختن خون خود مشروطه از دست رفته را بازیابند از راههای صعب و غیرقابل عبور با تغییر نام و لباس و زحمت زیاد خود رابه‌گیلان رسانیدند و در جرگهٔ قشون انقلاب که درحال تشکیل بود وارد شدند.

مشروطه‌خواهانی که درسفارت عثمانی و در حضرت‌عبدالعظیم و قلهک پناهنده شده‌بودند بمحض رسیدن خبر انقلاب گیلان جشن گرفتند و این موفقیت بزرگ را به‌علمای نجف‌اشرف تبریک گفتند.

حجج اسلام نجف در تلگرافی که به‌سپهدار و سران نهضت گیلان بوسیله انجمن سعادت اسلامبول مخابره نمودند آنان را به‌آن فتح بزرگ تبریک گفته و خاطرنشان کردند که این قیام غیورانه بازگشت مشروطیت وافتتاح مجلس شورای‌ملی را تأمین و در استحکام مبانی دین مبین اسلام که پایه‌اش در روی حق و عدالت است ارزش بسزایی دارد.

انجمن سعادت اسلامبول هم به‌سهم خود کمیته‌ستار را مطمئن ساخت که برای تقویت آنان از هیچ نوع کمک مضایقه و دریغ نخواهد کرد و همچنان دستورات و احکامی که ازمرکز روحانیت نجف می‌رسد با بهترین وسایل به‌آنها خواهد رسانید.

سپهدار که تا آن زمان ازکردهٔ خود زیاد اطمینان نداشت پس از رسیدن تلگرافات و نامه‌ها و منعکس شدن نامش درجراید ملل بزرگ دنیا و تکریم و تمجیدی که مراکز ملی ازاو کردند و او را قهرمان آزادی لقب دادند و اطمینان به‌اینکه از هرطرف به‌او کمک و مساعدت خواهد شد بیش از پیش به‌آینده امیدوار شد و با اطمینان خاطر با کمیتهٔ‌ستار و احراری که از اطراف و اکناف وارد رشت شده بودند به‌کنکاش پرداخت و متفقاً مشغول به‌طرح نقشه و تهیه حرکت به‌طرف تهران شدند.

روزنامه تیمس لندن نوشت با موفقیتی که از انقلاب رشت نصیب آزادیخواهان ایران شده محمدعلیشاه چاره‌ای جز تسلیم و تمکین درمقابل مشروطه‌خواهان ندارد و مجبور است هرچه زودتر مجلس را با همان شرایط و مقررات بازکند.

روزنامه ماتن پاریس نوشت انقلاب گیلان به‌دنیا ثابت کرد که ملت ایران با جان

ودل‌خواهان مشروطیت است و تا آزادی از دست رفته را باز نیابد دست از مقاومت نخواهد کشید.

روزنامهٔ فیگارو نوشت انقلاب رشت شهرتهای دربار ایران و ملاهایی که طرفدار شاه هستند به‌اینکه ملت ایران مشروطه نمی‌خواهد نقش برآب کرد و آنها را درمقابل دنیا رسوا نمود.

روزنامه پتی پاریزن کاریکاتور محمدعلیشاه را کشیده بود در حالی که سر خود را میان دودستش گرفته گریه می کند.

اعزازالسلطنه پسر کامران‌میرزا نایب‌السلطنه نقل می کرد شبی که خبر فتح رشت و کشته شدن آقابالاخان‌سردار به‌پدرم رسید گریه بسیار کرد و از وحشت تا صبح نخوابید.

روزنامه حبل‌المتین درسرمقاله خود نوشت« بازی خود کردی ای شطرنج بازبازی خصمت‌نگر پهن و دراز» سپس خطاب به‌محمدعلیشاه کرده می‌گوید آنچه از ظلم و ستمگری و وطن فروشی و اجنبی‌پرستی ممکن بود کردی اینک موقع آن رسیده که در مقابل خون شهدای راه‌آزادی حساب‌پس بدهی و به‌مکافات اعمال خود برسی.

صدها جراید و مجلات دنیا چه دراروپا و چه در آسیا دراطراف انقلاب رشت قلمفرسایی کرده و ملت ایران را به‌یک آتیهٔ امیدبخش و کامیابی نوید دادند.

درروسیه روزنامه‌هایی که طرفدار دولت استبدادی بودند نوشتند یکعده آنارشیست قفقازی با یک عده انقلابی ایرانی دست به‌دست هم دادند و واقعهٔ رشت را به‌وجود آوردند اینک موقع آنست که دولت روسیه راضی نشود دامنه این انقلاب بیش ازاین توسعه پیدا کند و باید با فرستادن قوای نظامی خطهٔ حاصلخیز گیلان را تصرف نماید.

روزنامه نوویوورمیا که ارگان رسمی دولت بود نوشت هرقدر دولت روس در فرستادن قشون به‌ایران سستی و تأخیرروا دارد منافع امپراطوری را بیشتر درخطرخواهد انداخت،سپس شرحی از همکاری حزب‌سوسیال دمکرات روسیه با انقلابیون ایران می‌نویسد و به‌دولت توصیه می کند که اتباع روسیه که به‌ایران برای کمک به انقلابیون رفته‌اند و واقعه گیلان را فراهم کرده‌اند باید ازطرف مأمورین نظامی دولت روس دستگیر و به‌سخت‌ترین وضعی مجازات شوند.

درگزارشی که یکی ازمأمورین سفارت انگلیس داده چنین می‌نویسد:

«جادهٔ تهران از رشت تا یوزباشی چای که صدمیل است درتحت اشغال انقلابیون می‌باشد و در بعضی جاها خندقها حفر کرده‌اند، درچهار نقطه مأمورین کمیته انقلاب از من جلوگیری کردند ولی من بادادن توضیحات و نشان دادن ورقهٔ جواز کمیته رشت بدون زحمت راه رشت به‌تهران را طی کردم، یک‌دسته ازمجاهدین یکی از خوانین کرد و نوکرش را که ازطرف شاه به‌یوزباشی‌چای آمده بود مقتول نموده بودند.»

درگزارش مفصلی که «مسترگاردنر» قنسول انگلیس مقیم رشت در تاریخ ۹ فوریه به سرجان بارکلی سفیر انگلیس داده و ما مختصری از آن را به‌نظر خوانندگان می‌رسانیم اینطور می‌نویسد:

چهار بعدازظهر هشتم‌شهر جاری دسته‌ای اشخاص مسلح از خانه معزالسلطان به طرف دارالحکومه هجوم برده و دفعتاً سربازهای مستحفظ را مورد حمله قرار می‌دهند سربازها جواب شلیک را داده جنگ درمی‌گیرد طولی نکشید که سربازها مغلوب شدند و شورشیان دو عراده توپ را تصرف کرده و به‌طرف دارالحکومه شلیک کردند در همان حین بعضی از خانه‌های اطراف و اندرون را آتش زدند و یک عده در معابر و خیابانها برای ترسانیدن مردم بنای شلیک را گذاردند، طولی نکشید که تمام سربازهای ساخلو را خلع سلاح کردند.

در همان حین عده‌ای از شورشیان به‌باغ مدیریه رفتند و بواسطه انداختن یک بمب ورود خود را اعلام نموده و داخل عمارت باغ شدند و در نتیجه سردارافخم را که مهمان سردارمعتمد بود کشتند و دو نفر دیگر را که به‌سختی مجروح شده بودند و ازقرارمعلوم یکی از آنها کشته شده‌بود به‌خانه‌هاشان بردند.

از قرار معلوم عدهٔ مقتولین بیست نفربود که دو نفرآنها از دسته شورشیان بودند و نیز در این گیرودار «خاص آقا» مستخدم قنسولگری نیز کشته شد، می‌گویند مؤسس این انقلاب معزالسلطان و برادرش میرزا کریمخان می‌باشند که چند روز است از روسیه وارد ایران شده‌اند. بواسطه قطع شدن سیم تلگراف فرستادن اخبار به‌تأخیر افتاد، اینک شهر آرام است، انجمن ملی تشکیل شد و زمام امور را در دست گرفت و سردارمعتمد را موقتاً به‌سمت حکومت برقرار کرد.

درگزارشی که سرجان‌بارکلی به‌سرادواردگری وزیر خارجه انگلیس داده چنین می‌نویسد ۲۳مارس مجلس مشاوره وزرا تلگرافی به‌علمای گیلان مبنی بر تقبیح سپهدار و تهدید شورشیان نموده و به‌آنها اخطار کرده است که درصورت فرستادن قشون به گیلان به‌سختی مجازات خواهند شد.

دوم مارس کفیل قنسولگری انگلیس از رشت به‌سفیر انگلیس گزارش داده بود که هر روز بیست تا سی‌نفر مجاهد قفقازی وارد گیلان می‌شوند، پنجاه‌نفر قزاق روسی هم به‌بهانه حفظ قنسولگری روس وارد رشت شدند.

در۲۳ مارس تلگرافی از طرف انجمن ایالتی گیلان به‌من رسید که حاکی براین بود که انجمن درمازندران و گیلان کمال مراقبت را برای حفظ جان و مال اتباع خارجه به کار می‌برد و تا این تاریخ کوچکترین مزاحمت نسبت به‌احدی از افراد تبعه خارجه فراهم نشده‌است و من بعد هم با کمال اطمینان نخواهد شد.

سپس سواد یادداشت مسترچرچیل را که پس از مراجعت از اروپا و عبور از رشت داده بود ضمیمه می کند.

مراسله نمره ۱۶۹ در چند روز قبل که من از رشت عبور می کردم بدیدن سردار همایون و سردارمعتمد رفتم و شرح وقایعی که درگیلان پیش آمده بود از آنها سئوال کردم سپس بنا به تمایلی که از طرف سپهدار برای ملاقات من شده بود ایشان را ملاقات کردم.

در ملاقاتی که با سپهدار شد یکی از اعضای کمیتهٔ انقلاب حضورداشت، بنا بر اطلاعاتی که شخصاً داشتم و سپس تحقیق کردم برمن معلوم شد که طرح نقشه انقلاب رشت درقفقاز کشیده شده و به‌توسط یک‌عده قفقازی داوطلب که عدهٔ آنها بیش از پنجاه نفر نبوده بموقع اجراگذارده شده است. از آن زمان تا این تاریخ که چند ماه است، بر عدهٔ آنها افزوده شده و فعلا در حدود سیصد نفر می‌باشند. دیگر آنکه یک عده از ایرانیان تبعید شده به‌رشت آمده‌اندسه نفر عموزاده‌های سردارمنصور، عمیدالسلطان، میرزا کریم‌خان و معزالسلطنه، مؤسس این نهضت می‌باشند، بازارها باز بود و تجارت با یک روش معنوی جریان داشت بیرقهای سرخ بالای همهٔ خانه‌ها نمایان بود و منزلهایی که دارای بیرق سرخ نبودند بیرقهای روس یا عثمانی را افراشته بودند که دال بر تحت حمایت بودن آنها بود و نیز دو بیرق انگلیسی هم مشاهده کردم.

در ملاقات با سپهدار، اظهار داشت که من در تقویت مشروطیت مصمم هستم و مادامی که قشون فرستاده نشده است در استقرار نظم در رشت مداومت خواهم داد ولی هر گاه قشون بر ضد من فرستاده شود مسئولیت آن به‌عهدهٔ رهبران نهضت خواهد بود و من مسئولیت آن را نخواهم داشت، اگرچه من اطمینان دارم با هر عده قشونی که شاه بتواندگسیل دارد بتوانم مقابله نمایم. در ضمن از توقیف شعاع‌السلطنه اظهار کراهت کرد وگفت به‌سران نهضت گفته‌ام که اگر بخواهند از اینگونه اقدامات بکنند من از رشت عزیمت خواهم کرد، ضمناً معلوم شد که سپهدار با رؤسای نهضت در قتل حاکم موافقت داشته ولی سردارمعتمد و سردار همایون بطور قطع از نقشه انقلابیون اطلاعی نداشته‌اند.(در اینجا توضیح دو نکته ضرورت دارد یکی آنکه چرچیل در گزارشی که داده می‌نویسد سپهدار ملاقات مرا درخواست کرد درصورتی که چرچیل ازسپهدار تقاضای ملاقات کرده بود دیگر آنکه در یکی از این گزارشها نوشته شده که نقشهٔ انقلاب گیلان درقفقاز کشیده شده بود این مطلب صحیح نیست و بطور قطع پیش ازآنکه سران ملیون با کمیته سوسیال دمکرات قفقاز رابطه پیدا کنند انجمن سری تشکیل داده و نقشهٔ انقلاب گیلان را تهیه کرده بودند و میرزا کریم‌خان به‌سمت نمایندگی از طرف انجمن مذکور به‌قفقاز رفت و با اعضای حزب سوسیال‌دمکرات وارد مذاکره شد).

اعلامیه انجمن ایالتی رشت

پس از آنکه انقلابیون بر اوضاع مسلط شدند و موفق شدند در اندک زمانی نظم را در تمام سرزمین گیلان برقرار نمایند و دامنهٔ نفوذ خود را تا صد کیلومتری راه تهران استوار سازند بر طبق قانون اساسی انجمن ایالتی را تشکیل دادند و زمام امور را به‌دست انجمن سپردند.

انجمن که از مردان آزادیخواه و روشنفکر تشکیل یافته بود پس از رسمیت یافتن و تهیه نظامنامه و تعیین حدود اختیارات قانونی خود اعلامیه‌ای منتشر نمود و سواد آن را برای سفرای مقیم تهران ارسال داشت. چون نگارنده نتوانستم عین اعلامیه مذکور را به‌دست بیاورم و در تاریخ نقل کنم آنچه را که در کتاب آبی نوشته شده اقتباس کرده و اینجا می‌نگارم مفهوم اعلامیه همان تقاضاها و مطالبی بود که مشروطه‌خواهان تبریز مکرر در مکرر به‌گوش عالمیان رسانیده بودند، در ۲۲ فوریه سفیر کبیر انگلیس به‌وزارت خارجه آن دولت گزارش می‌دهد: ۲۰ فوریه انجمن ولایتی رشت به‌پنج سفارتخانه عمده خارجی مقیم تهران تلگراف ذیل را مخابره نمود:

ما هیچ نزاعی با شاه نداریم و قصد ما خاتمه دادن به‌اوضاع ناگوار ایران است که مربوط به‌مسلک مرتجعین خاصان درباری و استرداد حکومت ملی می‌باشد، درخاتمه اخطار کرده بود که بواسطه محافظت خودمان ممکن است خسارت به‌جادهٔ میان رشت و تهران وارد بیاید و آمد و شد در آن جاده قطع بشود درهرصورت شخص شاه و ناصحین او مسئول خواهند بود.

یک غلام سفارت روس که به‌رشت رفته بود گزارش داده که انقلابیون درطول جاده میان رشت و تهران مشغول به‌حفر سنگرها و ساختن استحکامات و ایجاد موانع می‌باشند.

سپس می‌نویسد انقلاب رشت موجب امیدواری و تشجیع مردم تهران شده و صحبت از خلع شاه می‌شود ولی هیچیک از این وقایع در تصمیم شاه در مخالفت با اعادهٔ مشروطه اثری نداشته و گوشش برای شنیدن نام مشروطه و حقوق ملت آماده نیست.

اعزام قوا به‌طرف رشت

پس از آگاهی از انقلاب رشت و تلگرافات تهدیدآمیزی که شاه به‌توسط علمای رشت به‌سران انقلابیون نمود، با سرعت به تشکیل یک اردوی نظامی برای فرستادن به‌گیلان و سرکوبی انقلابیون پرداخت و پس از سعی و کوشش بسیار به‌زحمت توانست یک قشون پانصد نفری مرکب از قزاق و سرباز به‌قزوین بفرستد، گرچه این قشون سپس بوسیله اعزام چند فوج تقویت شد ولی قشون مذکور نتوانست از حدود قزوین تجاوز کند و بطوری که خواهیم دید عاقبت به‌دست قشون انقلاب متلاشی و

متفرق گشت.

پذیرش مجاهد داوطلب

انقلابیون پس از اطلاع از ورود قشون دولتی به‌قزوین یقین حاصل کردند که محمدعلیشاه سرجنگ دارد و بهیچ قیمتی حاضر برای قبول خواسته‌های ملت نیست و هرگاه قدرت کافی نداشته باشند بزودی با قشون دولتی مواجه خواهند شد و شکست خواهند خورد بهمین جهت برای تقویت نیروی ملی اقدام به‌قبولی داوطلب که از هر سو به‌طرف رشت روی کرده بودند و آمادگی خود را برای فداکاری در راه ملت اعلام می‌داشتند نمودند.

ولی مشکل مهم که در پیش بود موضوع فقر مالی و کمی پول در دستگاه انقلابیون بود زیرا متمولین که بهیچوجه کمک نمی کردند و مشروطه‌خواهان اغلب از طبقهٔ فقیر و بی‌سرمایه بودند عدهٔ زیادی هم از آزادیخواهان شهرستانها و کسانی که به کشورهای خارجه فرار کرده‌بودند وارد رشت شدند و همگی دست خالی وسیله امرار معاش نداشتند و کمیته مجبور بود زندگانی آنها را تأمین کند، هرگاه ملیون دچار بی‌پولی نبودند به‌اندك زمانی می‌توانستند یک اردوی معظم مرکب از هزارها نفر تشکیل بدهند ولی متأسفانه نداشتن سرمایه واسلحه دو عامل بزرگ بود که مانع توسعهٔ قشون ملی شده‌بود، باوجود همهٔ اشکالات رهبران انقلاب موفق شدند اردویی مرکب از دو هزاروپانصد نفر مجاهد که کاملا مجهز به‌اسلحهٔ جدید تفنگ، پنج‌تیر، موزر و بمبهای دستی تشکیل بدهند و چند عراده توپ که در رشت و بندرپهلوی بود با دوعراده توپی که درجنگ گرفته بودند تعمیر کرده و یک باطری توپخانه در تحت تعلیمات و سرپرستی یکنفر مجاهد آلمانی وچند نفرگرجی و ارمنی ترتیب دادند و تجهیز قشون ملی را بااین دستگاه توپخانه تکمیل نمودند و برای تنظیم قشون ملی صلاح دانستند که مجاهدین را به‌چند دسته قسمت کنند و هر یک از رهبران انقلاب ریاست یکی از دسته‌ها را عهده‌دارگردد و کلیه رؤسا و قشون ملی در تحت ریاست عالیه سپهدار باشد و سپهدار رسماً فرمانده قوای ملی شود ناگفته نماند که عدهٔ افرادی که در قسمتهای مختلف بودند مساوی نبودند و ازحیث عده با هم تفاوت داشتند.

دستهٔ اول از پانصد نفر تنکابنی و مازندرانی تشکیل یافته بود و در تحت امر مستقیم محمدولی‌خان سپهدار بودند وسالار فاتح به‌نیابت سپهدار آنها را اداره می کرد.

دستهٔ دوم از مجاهدین گیلان تشکیل یافته بود و ریاست آن را معزالسلطان‌سردار محیی عهده‌دار بود و میرزا کوچک‌خان فرماندهی قسمتی از آن را داشت.

دستهٔ سوم از مجاهدین آذربایجانی و خلخالی تشکیل یافته بود و ریاست آن را میرزا محمد علیمحمدخان تربیت عهده‌دار بود.

دستهٔ چهارم در حدود سیصد نفر بود و در تحت ریاست حاجی نظم‌السلطنه برادر حکیم‌الملک قرار گرفته بود.

دسته پنجم از مجاهدین ارامنه تشکیل یافته بود و فرماندهی آن را یفرم عهده‌دار بود.

دسته ششم که پیشقراول اردو و مأمور تهیه آذوقه بود به‌ریاست منتصرالدوله پیشکار سپهدار تشکیل شده بود.

پس از آنکه محمدعلیشاه یک اردوی پانصد نفری از سرباز و سوار به‌قزوین فرستاد در اندک زمانی اردو را با ارسال یک فوج قزاق و شش عراده توپ سنگین و چند توپ کوهستانی تقویت نمود و دستور داد که فوراً رهسپار رشت گردند.

از طرف دیگر به‌رؤسای ایلات شاهسون و خوانین اردبیل حکم کرد که آنچه در قوه دارند سوار و پیاده آماده کرده در تحت امر تقی‌خان رشیدالممالک قرار بدهند و از هر نوع مساعدت و همکاری از او دریغ نکنند و امر او را اطاعت نمایند.



معزالسلطان رشتی و آقامیرزاعلی محمدخان تبریزی و مجاهدین قفقاز و تبریز و رشت

رشیدالممالک دستور یافت که پس از تکمیل اردوی خود از راه سواحل دریا بطرف رشت سرازیر شود و با همکاری اردوی قزوین از دو طرف رشت را تحت محاصره قرار داده و تصرف نمایند.

اردوی قزوین هم در همان موقع پس از یک گردش در خیابانها و معابر عمومی شهر، راه رشت را پیش گرفت و تا پنج فرسخ هم پیشروی کرد ولی در پنج فرسخی متوقف شد و پس از چند روز مجدداً به‌قزوین مراجعت نمود.

اردوی رشیدالممالک همانطوری که دستور داشت از راه سواحل به‌طرف گیلان سرازیر شد و راه رشت را پیش گرفت ولی هنوز فرسنگها تا رشت فاصله داشت که مورد حمله دسته‌ای از مجاهدین که به‌استقبال‌او شتافته بودند گردید و پس از یک جنگ سختی که بیش از چند ساعت طول نکشید اردوی مذکور چنان شکست خورد و از هم‌پاشیده شد که دیگر اثری‌از آن دیده نشد.

می‌گویند علت عقب‌نشینی قشون قزوین هم اطلاع از شکست اردوی رشید-الممالک بود.

پس از عقب‌نشینی قشون شاه به‌طرف قزوین، سران ملیون بعد از مشورت طولانی مصلحت در آن دانستند که بیش از این در رشت توقف نکرده و از حال دفاعی که خطر محاصره‌شدن را در بر داشت بیرون آمده رهسپار تهران گردید و به کاری که برای آن قیام کرده بودند خاتمه بدهند.

این تصمیم رؤسای انقلابیون از روی عقل و مصلحت بود زیرا اگر در رشت می‌ماندند طولی نمی‌کشید که قشون روس وارد می‌شد و رشت هم دچار سرنوشت تبریز می‌گردید و همه چیز از دست می‌رفت، با اینکه‌از هر طرف و بهر وسیله روسها انقلابیون را تهدید کرده بودند که هرگاه به‌طرف تهران حرکت کنند بلادرنگ قشون روس وارد شده و آنها را تعقیب خواهد کرد و جمعی از ایرانیان مقیم خارجه هم به‌رهبران انقلاب رشت تلگرافاً توصیه کرده بودند که از حرکت به‌طرف تهران خودداری کنند و روسها را بیش از این خشمگین نسازند فرماندهان قشون انقلاب از نقشهٔ خود صرفنظر نکردند و راه تهران را در پیش گرفتند.

اینک قشون انقلاب را در جاده رشت و قزوین در حال راه‌پیمایی و سفر جنگی می‌گذاریم و می‌رویم ببینیم در سایر شهرستانها چه می‌گذرد.

پانف بلغاری

پیش ازآنکه گیلان را ترک کنیم و به‌طرف تهران رهسپارشویم برذمهٔ خود دانستم که خدمات و جانفشانیهای یک پهلوان انقلاب راکه در آن صحنه پهناور خدمات فناناپذیر از خود به‌یادگار گذارده به‌رشتهٔ تحریر درآورم.

پانف یکی از اعضای حزب سوسیال‌دمکرات روسیه بود و چون مرد با اطلاع و دانشمندی بودو به‌اصول و تشکیلات‌احزاب انقلابی آشنا بود و سالها نمایندگی جراید آزاد روسیه را درشرق وسطی عهده‌دار بود همینکه نهضت مشروطه در ایران آغاز شد

به‌تهران مسافرت کرد و با سران آزادیخواه منجمله ملک‌المتکلمین و سیدجمال‌الدین و میرزا جهانگیرخان و تقی‌زاده و مساوات آشنا شد و آنها را از اوضاع داخلی روسیه و هوایی که آزادیخواهان آن دیار درسر داشتند آگاه نمود و رابط میان رهبران مشروطیت ایران و مجامع آزادیخواه روسیه گردید.

پس از آنکه مجلس به‌توپ بسته شد چندی در تهران بود و سپس به‌قفقاز رفت و برای کمک و هم‌صدا کردن حزب سوسیال‌دمکرات قفقاز با آزادیخواهان ایران تلاش بسیار نمود و در انقلاب گیلان شرکت کرد و در کمیسیون جنگ که در رشت با عضویت معزالسلطان از طرف گیلانیان، سیدعلی مرتضوی از طرف ملت آذربایجان و یفرم‌خان از طرف ارامنه و لیکوف از طرف مجاهدین قفقاز و صادق اف از طرف ایرانیان مشروطه‌خواه قفقاز برای نظم قشون و تشکیل دستجات و ترتیب حرکت به‌طرف تهران تشکیل شد انتخاب گردید و با فعالیت مشغول بکار شد و در اندک زمانی لیاقت و کاردانی او برای همهٔ انقلابیون مبرهن و آشکار گردید.



پانف بلغاری

پانف اخبار و اطلاعات سودمندی که از تهران و سایر نقاط ایران و از مجامع آزادیخواه روسیه و سویس به‌دست می‌آورد در اختیار کمیته می‌گذاشت و آنها را به‌راهی که متکی به‌اطلاع اجتماعی و تجربهٔ انقلابی بود رهبری می‌کرد.

ولی چون پانف مردی اصولی بود و معتقد بود که اصول را نباید فدای وقایع و حوادث روزکرد و حدود انقلاب مقدس ملی را باید محفوظ نگاهداشت و دامن انقلاب را نباید با اعمالی که زاییدهٔ تربیت دوره استبداد است آلوده نمود از رفتار سپهدار اعظم و بعضی از زعمای مشروطه‌خواهان ناراضی و دلتنگ شد و چون فطرتاً

آزادیخواه و آزادمرد بود با صراحت از آنها خرده‌گیری می کرد و کارهایی را که با اصول انقلاب مقدس ملی سازش نداشت انتقاد می‌نمود.

در نتیجه میان پانف و سران انقلاب کدورت پیداشد و همکاری میان آنها مشکل گردید چون رهبران انقلاب نمی‌خواستند پانف را که خدمات درخشانی در راه آزادی ایران کرده بود از خود دور کنند و آزرده‌خاطر نمایند برآن شدند که او را مأمور کنند به‌مازندران برود و نهضت مقدس را در آن سامان برپا نماید.

بعلت شکایاتی که پانف به کمیته مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات قفقاز از رفتار سپهدار و بعض رؤسای انقلابیون کرده بود رسول‌زاده و چند نفر دیگر بسمت نمایندگی از طرف کمیته مذکور به‌رشت آمدند و پس از شنیدن شکایات طرفین برای رفع اختلاف رفتن پانف به‌مازندران را تصویب نمودند.

داستان مسافرت پانف و هفت نفر همراهانش به‌مازندران و استرآباد نمونهٔ زنده‌ای از شهامت و فداکاری و جرأت و جسارت مردان آزادیخواه آن زمان است که هرخواننده‌ای را دچارشگفت می‌نماید.

پانف به‌اتفاق صادق‌اف و میرزامحمدحسین‌زاده و چند نفر دیگر رهسپار بندر انزلی شدند و از آنجا از راه دریا به‌مشهدسر رفتند ناگفته نماند که در بندر انزلی یک نفر فرانسوی به‌نام شارل به‌آنها ملحق گشت و مشروطه‌خواهان بندر به‌آنها وعده دادند که پس از ورود آنان به‌مازندران پنجاه نفر از مشروطه‌خواهان را بیاری آنها خواهند فرستاد ولی این وعده هیچوقت لباس عمل نپوشید و کمکی به‌آنان نشد.

بمحض آنکه وارد بندر مشهدسرشدند با آنکه بیش ازهشت نفرنبودند بیرقهای سرخ که علامت انقلاب بود در دست گرفته و با فریاد زنده‌باد آزادی و زنده‌بادمشروطه در کوچه‌ها و نقاط پر جمعیت شهر بحرکت درآمدند و چون جماعتی گرد آنها جمع شدند صادق‌اف وسپس میرزامحمد حسین‌زاده روی بلندی رفته مردم را به‌طرفداری مشروطه و مخالفت با شاه بیدادگر دعوت نمودند و سپس راه بارفروش را پیش گرفتند و بعد از چند ساعت به‌آن شهر وارد شدند و بدون اندك درنگ رهسپار دارالحکومه گشتند و بنای شلیك راگذاردند. حکمران که داستانها از انقلابیون گیلان شنیده بود و هر روز منتظر بود که گروهی از انقلابیون وارد آن شهرستان بشوند و آنجا را تصرف نمایند تصور کرد که این چند نفر پیش‌قراول قشون انقلاب‌اند و بزودی قشون از عقب خواهد رسید از ترس از در دیگر با کلیه مستخدمین فرار کرد و سرای حکومت در تصرف پانف و همراهانش قرارگرفت.

اینك هشت نفر تفنگ در دست و جان بر کف در مقابل یك شهری که دارای چهل‌هزار نفر نفوس، صدها خوانین مستبد و فئودال که هریك چندصد نفر افراد مسلح گرد خود داشتند و یك ساخلو نظامی مرکب ازصد نفر قزاق و چند عراده توپ

و چند صد نفر سرباز قرار گرفته بودند و مجبور به‌جنگ و زد و خورد بودند.

قزاقها و سربازها بلادرنگ نقاط مرتفع اطراف سرای حکومت را گرفتند و چند مسلسل در برج و باروها قرار دادند و به‌جنگ پرداختند، این جنگ هولناک بدون تناسب دو ساعت طول کشید ــ یانف و همراهانش آنچه فشنگ داشتند بکار بردند و عده‌ای را مقتول ومجروح نمودند، سرانجام یک گلوله سینه و بازوی یانف را شکافت و از پشت او بیرون رفت و آن مرد شجاع نقش برزمین شد، چند نفر از همراهانش به دفاع پرداختند و چند نفر دیگر به‌بستن زخم او همت گماشتند و پس از بستن زخم با اینکه حال یانف ناسازگار بود و بزحمت ممکن بود حرکت کند و بواسطه خون زیادی که از او رفته بود توانایی برای او نمانده بود چون روحیهٔ او قوی بود و درمقابل شداید قادر به‌پایداری بود توانست رنج راهی که درپیش بود تحمل کند.

خوشبختانه شب نزدیک و هوا تاریک شده بود، مجاهدین برای آنکه فرصتی برای فرار بدست بیاورند و قشون مهاجم را بترسانند یک نارنجک دستی میان مهاجمین پرتاب کردند که چند نفر کشته و زخمی شدند و دیگران عقب‌نشینی کردند.

رفقای یانف بسرعت او را تخته بند کرده روی قاطری بستند و جملگی سوار اسبهای حکمران که درطویله مجاور بود شدند و به‌طرف مشهدسر روانه گشتند.

بورود مشهدسر بیرق سرخ دردست و تفنگ بر دوش و فریاد زنده‌باد مشروطه بزنب به‌طرف گمرک که بوسیله چهل نفر سرباز مسلح محافظت می‌شد روانه شدند و با شلیک دسته‌جمعی سربازها را مرعوب و پس از زدو خورد مختصری آنان را خلع سلاح نموده سپس به‌طرف تلگرافخانه رفته و آن نقطهٔ حساس را بدون زدوخورد تصرف نمودند.

در آن زمان یکی از بزرگان روحانی آزادیخواه آقاشیخ محمدحسین استرآبادی که یکی از اجلهٔ علما و در تقوا و پاکدامنی و روح آزادمنشی و نوع دوستی باید در ردیف ملائکه آسمان جایش داد بیرق مشروطه‌خواهی را در استرآباد با وجود طبع استبدادی تراکمه و خوانین آن ناحیه بلند کرده بود و جمعی گردش جمع شده بودند و یک کانون آزادی‌طلبی در آن محیط ظلمانی بوجود آورده بود و از طلوع مشروطیت بوسیله تلگرافات و نطقها مجلس شورای ملی را تقویت می کرد و پیش از توپ بستن باجمعی از داوطلبان مصمم شده بود که بیاری مجلس به‌تهران برود.

یانف و همراهانش حاجی‌شیخ محمدحسین را می‌شناختند و شاید به‌امید او این سفر پرخطر را انتخاب نموده بودند، پس از تصرف مشهدسر نامه‌ای به‌حاجی‌شیخ محمد حسین نوشتند و او را از چگونگی امر آگاه ساختند، روحانی بزرگوار آنان را دعوت کرد که به‌استرآباد بروند و از ملاقات یکدیگر برخوردار شوند، یانف با سه نفر رفقایش

رهسپار استرآباد شد و چهار نفر دیگر در مشهدسر باقی ماندند، هزارها مردم استرآباد با بیرقهای سرخ فریاد زنده‌باد مشروطه و مرده باد محمدعلیشاه، یانف و همراهانش را استقبال کردند و آنها را با تجلیل تمام وارد شهر نمودند پس از چند روز استراحت به‌تشکیل انجمن شهر پرداختند و سروصورتی به کارها دادند و یک گارد مسلح تربیت نمودند و خود را برای مسافرت‌به مازندران و اشغال آن ایالت حاصلخیز و برپا کردن درفش مشروطه و آزادی در آن سرزمین آماده نمودند.

متأسفانه در همان ایام خبر رسید که چند نفر ترکمن مسلح بیاری محمدعلیشاه برخاسته و خیال هجوم و غارت شهر استرآباد را دارند این خبر موحش همه را به‌وحشت انداخت و در راه چاره‌جویی برآمدند حاجی‌شیخ‌محمدحسین اظهار داشت که یکی از سران ترکمن مرد بافهم و عاقلی است و اگر با مشروطه همراهی کند ما از دیگران گزندی نخواهیم دید و کاری از پیش نخواهند برد.

یانف داوطلب شد که با لباس ترکمنی این خدمت ملی را انجام بدهد و یک تنه به ایل ترکمن برود و رئیس مذکور را که گویا نامش محمدفشاد بود ملاقات کند و آنچه درقوه دارد برای جلب او به‌طرف مشروطه‌خواهان بکار ببرد.

ولی دیری نگذشت که هزارها ترکمن به‌شهر استرآباد حمله بردند و شهر را تصرف کردند و هزارها خانه و دکان را غارت کردند و آزادیخواهان از ترس جان در قنسولخانه روس پناهنده شدند.

یانف هم بعد از تحمل مشقت ومخاطرات بسیار کاری از پیش نبرد وبناچار بازحمت زیاد از آن مهلکه خود را خلاص کرد و به‌طرف عشق‌آباد گریخت ولی این مرد آزادیخواه بعد از آنهمه زحمت وگلوله خوردن دوباره به‌اردوی انقلابیون در قزوین ملحق شد و تا فتح تهران و برقراری مشروطیت در ایران برپای ننشست و پس از بر قراری مشروطه بطوری که درمجلدات بعد خواهیم دید مقالات مفصل از مظالم روسها درایران در روسیه وکشورهای آزاد منتشر نمود و نیز یک سلسله مدارک تاریخی در اختیار مورخین گذارد که ما بعضی از آنها را در مجلدات پیش به‌نظر خوانندگان رسانیدیم و مابقی را هم درموقع خود درج خواهیم کرد.

سردار اسعد

پیش از آنکه شروع به‌نگارش قیام بختیاری و نهضت مردم اصفهان بنمایم مناسب بلکه ضروری یافتم که قهرمان آن داستان را به‌خوانندگان این تاریخ بشناسانم و شمه‌ای بطور اختصار از حالات روحی و اخلاقی آن آزادمرد بنویسم.

کسانی که از نعمت آزادی برخوردارند و در پناه قانون وعدالت زندگی می کنند و دورهٔ استبداد را ندیده‌اند قادر به‌فهم و درك و احساس آنچه را که ما راجع به‌مظالم استبداد می‌نویسیم نیستند و آن حقایق چون افسانه‌ای به‌نظر آنها جلوه می کند تو قدر آب چه‌دانی که در کنار فراتی.

حاجی علیقلی‌خان سردار اسعد از مردانی بود که هم زهر استبداد را چشیده بود و هم نسیم آزادی مشام روحش را معطر ساخته بود او سالها با عفریت ظلم و بیدادگری دست بگریبان و در زیر پنجهٔ بیرحم استبداد زجر کشیده بود و زمانی در کشورهای آزاد زیسته و تجلیات آزادی روح پاکش را تسخیر نموده بود.

پس از آنکه ظل‌السلطان نامردانه حسینقلی‌خان پدر سردار اسعد را با فجیع‌ترین وضعی کشت و اسفندیارخان برادر بزرگش را مدت نه‌سال با غل و زنجیر در حبس نگاهداشت و آن خانواده را از هستی ساقط کرد سردار اسعد هم زمانی با برادر در حبس بود و بی‌رحمی و فجایعی از مأمورین دستگاه استبداد دید که هر وقت آن ادوار تاریک را بخاطر می‌آورد یا نقل می کرد حالش منقلب می‌شد.

سردار اسعد در نیك‌فطرتی و نیکوکاری معروف بود، چنانچه وقتی به‌ظل‌السلطان قاتل پدر خود دست یافت بدون آنکه فکر انتقام درخاطرش خطور کند او را آزاد کرد.

سردار اسعد نقل می کرد که از ثروت دنیا سه‌اسب نامی برای خانوادهٔ ما باقی مانده بود ظل‌السلطان اسبها را از ما خواست ومن بناچار اسبها را به‌او تقدیم کردم و او درمقابل این شعر را خواند.

پدر کشتی و تخم کین کاشتی پدر کشته کی می کند آشتی

من پدر شما را کشتم وشما همیشه کینهٔ مرا در دل دارید و اگر روزی قدرت پیدا

کنید انتقام خون پدر را از من خواهید کشید ولی من به‌شما فرصت این کار را نخواهم داد و شما را به‌روزی خواهم نشاند که قادر به‌بلند شدن و انتقام کشیدن نباشید.

سرداراسعد برای رهایی از ظلم ظل‌السلطان به‌میرزاعلی‌اصغرخان اتابک پناه برد و به‌تهران آمد و تا زمانی که ظل‌السلطان اقتدار داشت اتابک از فرزندان حسینقلی خان حمایت می‌کرد.



مرحوم سرداراسعد

بهمین جهت سرداراسعد تا آخر عمر نسبت به‌اتابک حق‌شناس بود و نسبت به فرزندان و بستگان او مهربانی می‌کرد، روح آزادمنشی و صدماتی که سردار اسعد از استبداد دیده بود سبب شد که در تهران بطوری که در کتاب دوم این تاریخ نگاشتیم در مجامع احرار راه یابد و با سران آزادیخواهان سر و سری پیدا کند و در نهضت

مشروطیت با آنها هم صدا شود پس از طلوع مشروطیت دیری نگذشت که سرداراسعد راه اروپا را پیش گرفت و در پایتخت کشور فرانسه که در آن زمان مهد آزادی و تمدن و مرکز افکار نوین بود رحل اقامت افکند و در اندک زمانی مجذوب تجلیات و ترقیات آن محیط علم و آزادی گردید.

چون زهرتلخ استبداد را چشیده بود یگانه آرزویی که در دل داشت این بود که روزی ملت ستمدیدهٔ ایران از قید ظلم و استبداد رهایی یابد و از نعمت آزادی و عدالت برخوردار شود.

پس از آنکه محمدعلیشاه بنای دشمنی را با مشروطه‌خواهان گذارد و اهریمن استبداد بر آزادی چیره شد و چند نفر از خوانین بختیاری از آنجمله یکی از برادران و پسر عموهایش در خدمت شاه ستمگر در آمدند، بناچار راه مهاجرت را پیش گرفت و رهسپار اروپا گشت. سرداراسعد در پاریس با مشروطه‌خواهان مهاجر همصدا شد و در مجمعی که از احرار مهاجر تشکیل یافته بود شرکت داشت و پس از مطالعه و دقت تصمیم گرفت که به‌ایران برگردد و برای نجات ملت ایران از چنگک بیدادگران قیام نماید.

پروفسور براون می‌نویسد سرداراسعد پیش از اینکه به‌طرف ایران حرکت کند به‌لندن آمد و کفیل وزارت خارجهٔ انگلیس را ملاقات کرد و درخواست نمود که دولت انگلیس از مداخله در امور داخلی ایران خودداری کند و ملت ستمدیدهٔ ایران را به حال خود بگذارد تا خود حسابش را با شاه ستمگر تصفیه کند.

وزارت خارجه با این تقاضای سرداراسعد نظر مساعد نشان داد و او را تاحدی مطمئن کرد.

ایرانیان مهاجر مقیم اروپا سرداراسعد را تشویق به‌رفتن ایران و قیام بر مخالفت محمدعلیشاه می‌نمودند و حتی چند نفر از آنها منجمله شکرالله‌خان معتمدخاقان که بعداً لقب قوام‌الدوله یافت باتفاق سرداراسعد به‌ایران مراجعت و به اصفهان رفت و در سفر جنگی از اصفهان به‌تهران با او همراه بود.

ناگفته نماند سالهایی که سرداراسعد در تهران بود با رتبه سرتیپی ریاست سواران بختیاری پای رکاب را عهده‌دار بود و هر وقت شاه سوار می‌شد این عده به‌قول آن زمان از ملتزمین رکاب بودند و با شاه سوار می‌شدند و نیز پنجاه نفر سوار بختیاری حفاظت اتابک را عهده‌دار بودند و درموقع حرکت کالسکهٔ او را احاطه می‌کردند.

پیش از طلوع مشروطیت سرداراسعد در میان خوانین و رؤسای ایلات ایران یگانه کسی بود که دبستانی به‌سبک جدید در بختیاری تأسیس نمود و شیخ علی تاری را با چند نفر معلم از تهران استخدام کرد و به‌بختیاری برد و مردم را تشویق کرد که اطفال خود را برای تحصیل به‌دبستان نوبنیان وارد کنند و نیز پس از ظهور مشروطیت عده‌ای از خانواده‌های بختیاری را که فارغ‌التحصیل همان دبستان بودند برای تکمیل

تحصیلات به اروپا فرستاد.

سردار اسعد پس از آنکه تصمیم به حرکت به طرف ایران گرفت چند نامه برای صمصام السلطنه برادر بزرگتر خود نوشت و از نیت خود او را آگاه کرد و او را برای قیام در راه ملت تشویق نمود و نیز نامه‌هایی به برادران دیگر و عموزاده‌ها که در تهران بودند و با عده‌ای سوار بختیاری چنانچه خواهیم دید خدمتگزاری محمدعلیشاه را پذیرفته بودند نگاشت و به آنها توصیه کرد که از اختلاف میان خانواده پرهیز کنند و راهی پیش نگیرند که جنگ خانوادگی درمیان بختیاری پیش بیاید.

سپس باتفاق برادرش امیرمجاهد و معتمدخاقان و چند نفر از مجاهدین مشروطه‌خواه ازطریق دریا رهسپار ایران گشت و به خوزستان وارد گردید.

علت رفتن سرداراسعد به خوزستان این بود که در آن زمان شیخ خزعل فرمانفرمای مطلق خوزستان بود و قلمرو حکمفرماییش با خاک بختیاری همسایه و هم سرحد بود و چون شیخ مذکور نسبت به محمدعلیشاه راه اطاعت پیش گرفته بود و ممکن بود درصورتی که ایل بختیاری برضد شاه مستبد وارد جنگ بشود شیخ خزعل به خاک بختیاری هجوم ببرد و موجب مزاحمت آنان گردد.

پس از ورود به خوزستان و ملاقات با شیخ خزعل سرداراسعد اطمینان پیدا کرد که شیخ بیطرفی اختیار خواهد کرد و مزاحم نقشهٔ او نخواهد شد با اطمینان کامل راه بختیاری را پیش گرفت و بطوری که خواهیم دید به تجهیز قشون پرداخت و بعد از اطلاع از وضعیت دربار و هم‌پیمان شدن با سپهدار که ریاست انقلابیون رشت را عهده‌دار بود رهسپار تهران گشت.

قیام بختیاری

طرفداری ایل بختیاری از مشروطیت و قیام آنها برضد دستگاه استبدادی یکی از مهمترین عواملی است که در تقدیرات آزادی ملت ایران تأثیر بسزایی داشت و هرگاه بختیاریها به یاری مشروطه‌خواهان برنمی‌خواستند ظن قوی می‌رود که به آن زودیها ملت ایران از چنگال استبداد رهایی پیدا نمی کرد بهمین جهت قیام یک قومی که کمترین آشنایی با افکار جدید نداشتند و بوی آزادی و مشروطه به مشام آنها نرسیده بود و اکثر خوانین متنفذ آنها با دربار استبدادی سازش داشته و از اوامر دولت استبدادی اطاعت می کردند درخور مطالعه و تحقیق است.

اگر ملت تبریز و مردم گیلان برضد محمدعلیشاه قیام کردند درمیان آنها مردانی یافت می‌شد که مؤمن به حکومت ملی و آزادی بودند و سالها تخم آزادیخواهی و افکار نوین را در دل بعضی از مردمان آن سامان کاشته بودند و جماعتی را برای یک نهضت ملی آماده کرده بودند.

ولی در ایل بختیاری بجز سرداراسعد که او هم کمترین تماس فکری و تبلیغاتی با افراد و خوانین ایل نداشت و قسمت مهم عمر خود را در تهران و اروپا می‌گذرانید فرد دیگری آشنایی به‌اصول حکومت ملی و مبانی آزادیخواهی نداشت و روحشان از فلسفهٔ نوین فرسنگها دور بود.

اینستکه برای روشن کردن فلسفهٔ قیام ایل بختیاری به‌طرفداری از مشروطه ناچاریم عوامل و علل و موجباتی که سبب قیام آنان شد روشن نماییم و حد نظر و مد بصر خود را از ظاهر وقایع و صورت حوادث تجاوز داده و به‌حقایق راه یابیم.

پایهٔ حکومت استبدادی سلاطین قاجاریه در روی تولید نفاق و دو دستگی در میان ایلات و عشایر کشور استوار بود مخصوصاً چون ایل بختیاری یکی از سلحشورترین ایلات ایران بود و قادر بود در موقع لزوم چندین هزار نفر سوار جنگجو تجهیز کند از دیر زمانی ناصرالدین‌شاه از وضعیت آن ایل نگران بود و عاقبت درنتیجه کشتن حسینقلیخان ایلخانی موفق شد فرزندان حاجی‌ایلخانی را بر ضد فرزندان ایلخانی که با هم عموزاده بودند برانگیزد و آنها را تقویت کند و زمام امور ایل را به‌دست آنها واگذار کند.

در مقابل میرزاعلی‌اصغرخان‌اتابک در دورهٔ صدارتش از فرزندان ایلخانی مخصوصاً از سرداراسعد پشتیبانی می کرد و نمی‌گذارد پسر عموها تسلط کامل در ایل پیدا کنند و حکومت ایل را میان دو خانواده تقسیم کرده بود به‌این نحو که ایلخانی را از یک خانواده و ایل‌بگی را از خانوادهٔ دیگر انتخاب می کرد و بظاهر یکنوع تعادل و میانه روی در ایل ایجاد کرده‌بود.

بعد از عزل اتابک میدان تاخت و تاز برای فرزندان حاجی‌ایلخانی باز شد و امیر مفخم که پسر بزرگ و رئیس خانواده بود بوسیلهٔ امیربهادر خود را به‌محمدعلیشاه که درآن زمان ولیعهد بود نزدیک کرد و طوق بندگی و خدمتگذاری او را برگردن نهاد و پس از فوت مظفرالدین‌شاه و رسیدن محمدعلیشاه به‌سلطنت امیرمفخم موفق شد ریاست مطلقه در ایل پیدا کند و عموزاده‌های خود را در مضیقه قرار بدهد و برای کامیابی کامل یکی دونفر از فرزندان ایلخانی را با خود هم‌قسم کرد و به‌اطاعت و سازش با محمدعلیشاه وادار نمود.

نفوذ فوق‌العاده امیرمفخم و سردارجنگ در دستگاه شاه مستبد فرزندان حسینقلی‌خان را نگران نمود و آنها را به‌طرف ملت و مشروطه‌خواهان کشانید.

اینک شرح داستان را که از نظر پی‌بردن به‌حقایق اهمیت بسیار دارد از کتاب تاریخ بختیاری نگارش حاجی‌خسروخان‌سردارظفر به‌نظر خوانندگان این تاریخ می‌رسانیم.

ما هنوز در ییلاق بودیم که خبر توپ‌بستن مجلس به‌ما رسید و پس از چند روز مرادعلیخان میرپنجه به‌بختیاری آمد و دستخط محمدعلیشاه را که در آن عده‌ای از سواران بختیاری را به‌مرکز احضار کرده بود به‌ما ابلاغ کرد، امیرمفخم که مورد نظر محمدعلیشاه بود به‌من گفت مصمم هستم به‌تهران بروم در صورتی که شما هم مایل باشید باتفاق برویم، من با اینکه محمدعلیشاه را از شمر و یزید بدتر می‌دانستم بواسطه وضعیت داخلی خودمان تقاضای امیرمفخم را قبول کردم و باتفاق با چهارصد سوار به‌طرف تهران حرکت کردیم.

اگرچه من به‌امیرمفخم اطمینان نداشتم ولی سردار جنگ به‌من قول داد که او دیگر راه نفاق پیش نخواهد گرفت و رفتاری که سال گذشته باسرداراسعد نمود با ما نخواهد کرد. این بود که برای اطمینان یک معاهدهٔ محرمانه با حضور سردار جنگ میان من و امیرمفخم بسته شد.

در این معاهده قید کرده بودیم که آنچه منافع به‌دست بیاید میان خود قسمت کنیم ولی هرگاه شاه امتیازاتی به‌امیرمفخم بدهد آن امتیاز چون قابل تقسیم نیست مخصوص خود او باشد.

ما را با احترام وارد تهران کردند و به‌باغشاه بردند دم درب اندرون به‌حضور شاه مشرف شدیم و امیرمفخم و من پای شاه را بوسیدیم، شاه به‌ما مهربانی زیادی کرد و در همان‌جا چادر مخصوص برای ما برپا کردند و محلی برای سوارهایی که همراه داشتیم معین نمودند.

پس از چند روز امیربهادر جنگ از طرف شاه به‌ما ابلاغ کرد که برای سرکوبی ملیون تبریز و ستارخان باید به‌تبریز برویم ما هم اطاعت کردیم و سوارهای بختیاری بریاست چهارنفر از خوانین سردارجنگ صارم‌الملک سردارمعظم و عبدالله‌خان پسر امیرمفخم رهسپار آذربایجان شدند و دستور داشتند که در تحت اوامر عین‌الدوله انجام وظیفه نمایند.

چند روز بعد از طرف شاه ریاست فوج فریدن و فوج چهارمحال به‌امیرمفخم و من واگذارشد و چهارهزارتومان هم تقدیمی از ما گرفتند.

بدبختانه در آن روزها بواسطه دشمنی و اختلافی که میان برادران و عموزاده‌ها بود آنچه شاه می‌خواست ما اطاعت می‌کردیم و آنچه می‌گفت بدون ملاحظه خسارت انجام می‌دادیم.

چون قشون عین‌الدوله در تبریز از ملیون شکست خورده بود شاه به‌من امر کرد که چاپاری به‌بختیاری بروم و هزار سوار جمع‌آوری نموده به‌تهران اعزام دارم منهم چهل و هشت ساعته خود را به‌اصفهان رسانیدم، امیرمفخم و سرداراشجع هم بعد از من حرکت کردند اقبال‌الدوله کاشی حاکم اصفهان بود پس از چند روز رفع خستگی

به‌بختیاری رفتیم و با عجله سیصد و پنجاه سوار فراهم کرده با چند نفر از خوانین و خان‌زاده‌ها روانه تهران کردم و خود منهم با کالسکه روانه تهران شدم در همان وقت عده‌ای از سواران سنجابی، که‌شاه احضار کرده بود تحت ریاست پسر شیرخان وارد تهران شدند.

بعد از چند روز سواران بختیاری بریاست پسرم و دوسه نفر خوانین رهسپار تبریز شدند.

صمصام‌السلطنه که ایلخانی بختیاری بود بنای ناسازگاری را با سردار محتشم وسردار بهادرگذارده بود منهم از صمصام‌السلطنه دلتنگ و ناراضی بودم و از شاه و امیربهادر عزل او را تقاضا کردم و با زحمت بسیار فرمان انفصال او را گرفتم، چون سواران بختیاری در آذربایجان با جرأت و شجاعت جنگ کرده بودند و شاه کمال رضایت را از آنها داشت تصمیم گرفته شد که من و امیرمفخم برای تقویت اردوی عین‌الدوله به‌تبریز برویم ولی در همان موقع خبر شورش اصفهان بر ضد اقبال‌الدوله رسید و اوضاع را دگرگون ساخت.

عوامل دیگری هم موجب تمایل ایل بختیاری به‌مشروطیت شد که ذکر آن ازنظر تاریخ درخوراهمیت است.

یکی از آن عوامل نفوذ حاجی آقانورالله قائد مشروطه‌خواهان اصفهان بود در میان خوانین و معاریف ایل بختیاری این روحانی آزادمنش بواسطه صفات حسنه و مقام علمی و ثروت بسیار و بی‌طمعی و احترام زیادی که درمیان مردم پیدا کرده بود خوانین بختیاری به او احترام می‌گذاردند وبا اورابطه آمد و شد بسیار داشته و همین رابطه وآمد وشدها سبب شد که حاجی آقانورالله جمعی از آنها را به‌طرفداری مشروطه متمایل نماید.

عامل دیگر این بود که مردم ایلات و عشایر ایران که دایماً با تفنگ و جنگ سر و کار دارند پهلوانان و قهرمانان را می‌پرستند و داستان پهلوانان باستان نقل مجلس ومحفل آنهاست.

چنانچه کتاب شاهنامه فردوسی مثل یک کتاب آسمانی در میان ایلات ایران احترام دارد و پهلوانان باستانی یا داستانی چون رستم و اسفندیار را ستایش می‌کنند و آنان را چون یونانیان نیمه‌خدا می‌دانند. سواران بختیاری که به‌تبریز رفته بودند و مکرر با مجاهدین مشروطه‌خواه و قشون ستارخان دست و پنجه نرم کرده بودند در نامه‌هایی که برای اقوام و بستگان خود می‌نوشتند شجاعت و شهامت و کاردانی و فداکاری ستارخان را تمجید می‌کردند و از پهلوانی او افسانه‌ها می‌نوشتند. شهرت

جهانی ستارخان از یکطرف و افسانه سرایی‌هایی که در اطراف او می‌شد دل پهلوان پرست ایلات ایران مخصوصاً افراد ایل بختیاری را مجذوب کرد و آنها را تا حدی ستارپرست نمود.

فصل دوازدهم

انقلاب اصفهان

همینکه ستارهٔ مشروطه در افق تهران طلوع کرد مردم اصفهان هم در ردیف کسانی بودندکه در درجهٔ اول ندای آزادی را لبیک گفتند و جامهٔ مشروطه‌طلبی در بر و انجمنها تأسیس کردند وکنفرانسها و میتینگها برای ترویج افکار نوین برپا نمودند.

چون مجلس و مشروطیت را در خطر دیدند به‌تشکیل قشون پرداخته و همه روزه چندین هزار نفر در میدان شاه اصفهان تفنگ در دست مشق می کردند همینکه محمد علیشاه بنای کج رفتاری را با مجلس و مشروطه‌خواهان گذارد و دشمنی او با حکومت ملی مسلم شد مردم اصفهان بیش از سایر شهرستانهای ایران تعصب نسبت به‌مشروطه از خود نشان دادند و حتی تندی و شدت را بجایی رسانیدند که در صدها تلگراف که به‌مجلس و زعمای ملت مخابره کردند عزل محمدعلیشاه‌خائن را علناً خواستار شدند و چون شهرت پیدا کرد که شاه خیال جنگ با مجلس را دارد اهالی اصفهان اعلام کردند که پنجاه هزار نفر سرباز ملی مسلح جان در کف برای یاری مجلس حاضر و به طرف تهران حرکت خواهد کرد، این لاف وگزاف مردم اصفهان طوری سر و صدا کرد که محمدعلیشاه هم در اشتباه افتاد و برای آنکه از سایر شهرستانها بیاری مجلس نیایند چند روز پیش از توپ بستن مجلس سیم تلگراف میان تهران و شهرستانها را قطع کرد.

بهمان نشانی وقتی که جنگ میان مجلس و شاه درگرفت آن پنجاه هزار نفر اصفهانی فدایی مشروطه بیاری مجلس نیامدند حتی پنج نفر از آن پنجاه هزار نفر هم در تهران دیده نشدند.

بعد از آنکه استبداد بر آزادی چیره شد و محمدعلیشاه در روی تخت استبداد مستقر گردید تمام سر و صداها یکدفعه در اصفهان بطوری خاموش شد که گویی آنهمه رجزخوانی و لاف مشروطه‌طلبی و آزادیخواهی آنان جز خواب و خیالی بیش نبود.

چند ماهی اصفهان در سکوت مرگ‌آسایی فرو رفته بود ولی اخبار قیام مردم تبریز و فتوحاتی که نصیب آزادیخواهان آن دیار شده بود و شهرت قیام ستارخان دوباره

سر و صدایی در میان مردم اصفهان برپا کرد و حاجی آقانورالله که مدتی در خارج شهر منزوی شده بود به‌شهر بازگشت و مردم را به‌قیام بر ضد دولت استبدادی دعوت نمود و بطوری که در مجلدات سابق این تاریخ نگاشتیم مردم اصفهان در تحت قیادت آن روحانی آزادمنش دست به‌تعطیل عمومی و بستن بازارها و اجتماع در مساجد زدند و هر دفعه با هجوم قشون دولتی مواجه گشتند و چند دفعه بازارها غارت شد و مردم بسیاری مجروح و محبوس گشتند.

اقبال‌الدوله حاکم اصفهان که مرد شقی و شدیدالعمل و طماعی بود از فرصت استفاده کرده و به‌اخاذی پرداخت و کسانی را که ثروتمند بودند به‌گناه مشروطه‌طلبی در سیاه‌چالها انداخت و در اندک زمانی بیش از مالیات چند ساله اصفهان از مردم پول گرفت.

حاجی آقا نورالله چون مردم اصفهان را که اکثر اصناف و پیشه‌ور بودند قادر برای مبارزه و مغلوب کردن دستگاه دولت نیافت درخفا با صمصام‌السلطنه و ضرغام‌السلطنه که ازخوانین متنفذ بختیاری بودند و باطناً ازمحمدعلیشاه وخوانین بختیاری مطیع دربار استبداد ناراضی بودند و از افکار سردار اسعد پیروی می کردند هم‌عهد وهم پیمان شد و آنها را به‌اصفهان دعوت کرد که با همدستی مردم اصفهان دولتیها را منکوب و شهر را تصرف نمایند و درفش مشروطه را به‌اهتزاز درآوردند.

همینکه مردم اصفهان اطمینان پیدا کردند که هرگاه برضد دولت استبدادی قیام کنند بختیاریها بیاری آنها خواهند شتافت در روز چهارم ذیحجه بواسطه بدرفتاری چند نفر سرباز ملایری با کسبه بازار به‌طرف سربازها هجوم بردند و آنها را مجروح کردند و سپس بازارها را بسته بهیأت اجتماع به‌مسجد شاه رفتند و کسانی که اسلحه داشتند نقاط مرتفع شهر را سنگر نمودند و بنای تیراندازی را به‌طرف بناهایی که در تصرف دولتیها بود گذاردند و درنتیجه جنگ میان قشون دولتی که در حدود چند هزار نفر بود و مردم شهر اصفهان آغازگردید.

(ناگفته نماند که چون ارگ دولتی اصفهان ازعمارات دورهٔ صفویه است و همه دارای دیوارهای آجری مرتفع و برج وبارو هستند دست یافتن به‌ارگ کارمشکلی بود) مجاهدین ملی مناره‌های مسجد شاه و نقاطی که مسلط به‌ارگ دولتی بود اشغال کردند و به‌جنگ پرداختند.

اینک شرح آن داستان را بطوری که چند نفر از روسای ملیون که در جنگ شرکت داشتند وشاهد و ناظروقایع بودند نگاشته‌اند عیناً دراینجا نقل می کنیم.

فتح اصفهان

اقبال‌الدوله و نایب‌الحکومه با جمع‌آوری اردوی زیاد در اصفهان علاوه بر فوج جلالی و غلامان قتحیه و توپچی که در اصفهان بودند یک فوج سرباز ملایری و سیلاخوری و هشتصد نفر از ایل اصانلو را نیز به‌اصفهان خواسته بودند بطوری که در آن موقع در مقر حکمرانی مشارالیه دو فوج سرباز و یکهزار و پانصد نفر قزاق و غلامان قتحیه موجود بود و با این قوا از هرگونه فشار و تعدی نسبت به‌اهالی فروگذار نمی‌کرد، اهالی در مقابل این ستمکاری بستوه آمده و علم طغیان برافراشته و با توسل به‌علمای وقت مخصوصاً مرحوم حاجی آقا نورالله که از اجله علما و یکی از سیاسیون و آزادیخواهان بود قد مردانه علم و با تشکیل انجمنهای محلی به مبارزه پرداختند و برضد استبداد قیام نمودند و هرروز از محلات اصفهان و دهات اطراف دسته دسته با نظم و ترتیب مردم به‌طرف مسجد شاه که مرکز ملیون بود رو می‌آوردند و جسته جسته صدای آزادی و مشروطه‌طلبی میان مردم طنین‌انداز شد و هرروز به‌طرفداران آزادی افزوده می‌شد تا آنکه در اول ماه ذیحجه ۱۳۲۶ بکلی بازار بسته شد و تعطیل عمومی اعلام گردید، اقبال‌الدوله هم بهر طریقی که ممکن بود برای خاموش کردن قیام ملی اقدام کرد ولی به‌نتیجه نرسید.

بزودی دسته‌هایی بنام فدایی تشکیل یافت و با علم و بیرق رهسپار مسجد شاه می‌شدند و در آنجا سکنی می‌کردند، حاجی‌آقانورالله هم هرروز به‌منبر رفته و مردم را به‌مخالفت با استبداد وطرفداری از آزادی و مشروطیت دعوت می‌نمود، ناگفته نماند که درهمان ایام حاجی‌علیقلیخان سرداراسعد وارد اصفهان شد و پس از ملاقات با حاجی آقا نورالله رهسپار بختیاری گردید.

چون خبر به‌مردم اصفهان رسید که عنقریب عدهٔ زیادی از چهارمحال بیاری مردم اصفهان برای از میان برداشتن حاکم ظالم به‌اصفهان خواهند آمد مردم بیش از پیش امیدوار شدند و استقامت بیشتر از خود نشان دادند، اقبال‌الدوله کلیه قوایی که در اختیار داشت در ارگ دولتی، سربازخانه‌ها، طالار طویله و عالی‌قاپو تمرکز داد و برج و باروی اطراف را بوسیله توپهای کوهستانی مستحکم نمود.

روز ۷ ذیحجه اهالی بیدآباد در مسجد سید جمع شدند و باتفاق ملاذالاسلام به طرف مسجد شاه حرکت کردند، الوار بیدآباد هم که مردمی سلحشور بودند بکمک اهالی بیدآباد قیام کردند و راه مسجد شاه را پیش گرفته به‌ملیون ملحق شدند، علیقلیخان و نایب‌محمد که ریاست این دسته را عهده‌دار بودند با زحمت زیاد تفنگ و فشنگ تهیه نموده و عدهٔ بدکور را مسلح و برای جنگ آماده نمودند.

پس از ورود این دسته به مسجد شاه اهالی لبنان هم که در تحت ریاست حاجی آقا محمد شیروانی مجتمع شده بودند به‌موقعیت مسجد شاه ملحق شدند.

در نتیجه لبنانیها و بیدآبادیها دسته مجاهد مسلح را تشکیل داده و خود را برای مبارزه با حکومت استبدادی آماده نمودند مجاهدین مسلح نقاط مرتفع مسجد شاه را سنگر کردند.

اقبال‌الدوله هرچه کوشش کرد که آن جمعیت را با تهدید و تطمیع متفرق کند موفق نشد و آنها جواب دادند که تا آخرین سرحد امکان برای آزادی و اعادهٔ مشروطیت فداکاری خواهیم کرد و تا مجلس شورای ملی مفتوح نشود دست از مقاومت نخواهیم کشید، درهمان شب خبر رسید که ضرغام‌السلطنه بختیاری با عده‌ای سوار بختیاری رهسپار اصفهان شده و به‌دستجرد خیار رسیده و مصمم است که در نیمه شب وارد اصفهان بشود ولی چون به‌مجاهدین خبر رسید که اقبال‌الدوله عده‌ای قزاق و سرباز مسلح به‌خارج شهر فرستاده و راهها را گرفته و سنگربندی کرده‌اند تا از ورود بختیاریها به‌شهر جلوگیری کنند حاجی آقا نورالله پس از مشورت با سران مجاهدین صلاح دانستند که چند نفر سوار بریاست حاجی آقامحمد و پسر خانعلی‌خان به‌دستجرد رفته ضرغام‌السلطنه و همراهانش را به‌طرف اصفهان راهنمایی کنند.

مجاهدینی که در مسجد شاه بودند تا صبح پشت بامها را بوسیله قطعات سنگ و خاک سنگربندی کردند و در پشت سنگرها جای گرفتند، در حدود یکساعت از آفتاب برآمده صدای شیپور از عمارت طالار طویله بلند شد و توپهایی که در برج و باروها جای داده بودند بنای آتش فشانی راگذارد و مسجد شاه را زیر آتش وگلوله توپ گرفتند و جماعتی سرباز و قزاق تفنگ بدست از درعالی‌قاپو به‌میدان ریخته به‌طرف مسجد شاه حمله‌ور شدند، اقبال‌الدوله می‌خواست که قبل از آنکه سوارهای بختیاری وارد اصفهان بشوند مسجد شاه را محاصره کرده مجاهدین را متفرق نمایند در همان وقت فوج سیلاخوری از راه بازار مسگرها وارد میدان نقش جهان شد و به‌طرف مسجد شاه حمله برد مجاهدین درب مسجد را محکم بسته و از پشت بام بنای تیراندازی راگذاردند، چند گلوله توپ به‌مناره مسجد شاه اصابت کرد و جمعی راکه آن مناره را سنگر کرده بودند زخمی نمود.

ولی چون حمله سربازها با عدم موفقیت مواجه شد و تلفات زیادی به‌آنها وارد گردید بناچار عقب‌نشینی کرده و به‌طرف مسجد شیخ لطف‌الله رفتند و پشت‌بامهای مسجد شیخ را اشغال نموده بنای تیراندازی را به‌محصورین مسجد شاه گذاردند در آن وقت فوج جلالی به‌طرف بازارها حمله برده و بسیاری از دکاکین را غارت کردند و هر کس را که در راه خود یافتند مجروح و مضروب نمودند.

شلیک توپ از عالی‌قاپو، طالارطویله وعمارت توپخانه که فعلا مدرسه سعدی است بحدی شدید بود که شهر را بلرزه درآورده بود و طوفان گرد و خاک و شلیک تفنگ و دود باروت فضای میدان نقش جهان را مبدل به‌جهنم کرده بود، صدای شیون و فریاد

جنگجویان آتش معرکه را تیزتر می‌نمود و منظرهٔ کشتگان و مجروحین قتلگاه و شهدای روز عاشورا را به‌یاد می‌آورد.

در همان گیر و دار از طرف جنوب‌شرقی مسجد قشون بختیاری بسرکردگی ضرغام‌السلطنه و ابوالقاسم‌خان فرزندش وارد معرکه شدند و خود را به‌مسجد رسانیدند و بلادرنگ سواران بختیاری از اسبها پیاده شده براهنمایی سران مجاهدین نقاط مرتفع مسجد و میدان را اشغال نمودند و بنای تیراندازی را به‌طرف سربازهایی که فضای میدان را دراختیار داشتند گذاردند.

ابوالقاسم‌خان توپچی را که درسر درطالارطویله به‌تیراندازی مشغول بود نشانه کرده از پای درآوردند، درهمان وقت عده‌ای از مجاهدین بسرکردگی خانعلی‌خان از راه پشت‌بام بازار به‌طرف مسجد شیخ لطف‌الله که در آن طرف قشون دولتی بود حمله بردند و با دادن تلفات سنگین ارتفاعات مسجد شیخ لطف‌الله را تصرف نمودند، از طرف دیگر دسته‌ای از مجاهدین و بختیاری به‌طرف عمارت نقاره‌خانه که محل مرتفع و مستحکمی بود حمله برده و پس از زد و خورد شدیدی آن نقطهٔ مهم را تصرف نمودند، با دست داشتن نقاره‌خانه و ارتفاعات مسجد شاه و مسجد شیخ لطف‌الله مشروطه‌خواهان به‌عمارات دولتی تسلط پیدا کردند و توانستند کسانی را که آن ابنیه را سنگربندی کرده و تیراندازی می کردند زیرآتش بگیرند.

طولی نکشید که از حملهٔ قشون دولتی کاسته شد و حالت حمله و هجوم به‌دفاع مبدل گشت و پس از چند ساعت تیراندازی غفلتاً عده‌ای با بیرق سفید از درباز ارسنگرها وارد میدان شاه شدند و دو نفر را با بیرق برای متارکه نزد ضرغام‌السلطنه فرستادند، ضرغام‌السلطنه دستور داد مجاهدین تیراندازی نکنند.

غریب‌خان بسمت نمایندگی از طرف اقبال‌الدوله وارد مسجد شاه شد و به‌اطلاع حاجی آقانورالله و ضرغام‌السلطنه رسانید که اقبال‌الدوله به‌قنسولگری انگلیس پناه برده و سربازها هم تفنگ را کنارگذارده و دست از جنگ کشیدند و دیگر تیراندازی وزد و خورد جز کشته شدن عده‌ای بیگناه مورد ندارد.

طولی نکشید که ارگ دولتی به‌تصرف مشروطه‌خواهان درآمد و با اینکه قزاقها که عمارت طالارطویله را در تصرف داشتند و سنگرهای محکم در آنجا بنا کرده‌بودند چند ساعتی مقاومت و زد و خورد کردند ولی عاقبت مجبور به‌تسلیم شدند و در نتیجه تمام عمارات دولتی و سنگرها به‌دست مجاهدین افتاد و بیرق سه‌رنگ ملی در روی ارگ‌دولتی وعمارات‌عالی‌قاپووطالارطویله به‌اهتزازدرآمد، بلافاصله اقداماتی برای امنیت شهر و جلوگیری از خونریزی و غارت بعمل آمد تا آنکه روز ۱۳ ذی‌حجه صمصام‌السلطنه باتفاق جمعی ازخوانین وارد اصفهان شدند.

برای تکمیل آنچه را که از انقلاب اصفهان نوشتم بهتر دانستم که نامه صمصام‌

السلطنه قائد انقلاب اصفهان را به‌ستارخان سردارملی و پیشوای قیام تبریز در اینجا نقل کنیم.

نامه صمصام‌السلطنه به‌ستارخان

برای همدردی با برادران غیور وطنپرست آذربایجانی درحالتی که ایل بختیاری به‌طرف قشلاق حرکت کرده‌اند با پانزده تن از بنی‌اعمام و برادرزادگان و قریب سه هزار نفر سوار و تفنگچی با اهل و عیال وداع کرده با کمال عجله و شتاب به‌طرف اصفهان رهسپار شدیم بعدازظهر نهم‌ذی‌حجه مقدمة‌الجیش وارد شدند. درحالی که از طرف قوای ایالت محال مرتفعه از عالی‌قاپو و توپخانه و غیره را سنگر نموده بودند و به‌طرف متحصنین مسجد شاه با توپ و تفنگ شلیک می‌نمودند و بفاصله کمی جمعی ازمرد و زن صغیر و کبیر را هلاك وگلدسته مسجد شاه را که در نهایت استحکام بود بضرب گلوله توپ‌سوراخ کردند، همین قدر کوشیدند سوار بختیاری که به‌حمایت اهالی مظلوم می‌آمد سرراه برآنها گرفته و به‌طرف آنها شلیک نمودند ولی سوارها اعتنا نکرده از طریق دیگر خود را به‌مسجدیان رسانیدند و فوراً مشغول دفاع شدند بمدد صاحب شریعت توپچیانی که مشغول شلیک به‌طرف مسجد بودند کله‌شان هدف گلوله مدافعین گردید و از آن پس دیگر قدرت برشلیک توپ نکردند و چون از این راه بیچاره شدند ازطرف بازار که دست‌داشتند شروع به‌غارت دکاکین نمودند و قریب یکهزار باب دکان مسلمین را غارت کردند و بمجرد وصول این خبر ۱۲ نفر از تفنگچیان غیور بختیاری برای دفع یک فوج که مشغول غارت بودند داوطلب شدند بملاحظه اینکه این عدهٔ قلیل بکلی غریب و بلدیت نداشتند تا خود را به‌آنها رسانیدند قریب یک کرور مال کسبه بیچاره به‌یغما رفته بود که جمعی از سربازان اسیر و برخی فرار اختیار کردند وچون این خبر به‌سمع حاکم جابر رسید اول شب دهم‌ذی‌حجه با جمعی از خواصش به طرف قنسولخانه انگلیس گریختند روز عیداضحی نیز عده‌ای از سواران کارآزموده بختیاری به کمک متحصنین مسجد وارد شدند و تا عصر آن روز بیشتر ازنصف سنگرهای میدان نقش جهان را از تصرف مستبدین خارج نمودند در تاریکی شب پیروان فسق و فجور بکلی خود را مغلوب و مقهور یافتند شبانه با تمام صاحبمنصبانشان به‌طرف قنسولخانه انگلیس پناهنده شدند قریب ظهر یازدهم این خادم ملت با تمام بستگان وسوار و تفنگچی بعد از تصرف توپخانه و قورخانه و غیره در دارالحکومه استقرار یافتیم و بفاصله یکی دو روز با تأکیدات اکیده انجمن ولایتی را تشکیل داده که به‌تصویب انجمن اصلاح امورات لازمه بشود.

صمصام‌السلطنه با اکرام و احترام بی‌نظیری که سابقه نداشت وارد اصفهان شد و همان

شب مردم شهر را آیین بستند و چراغان کردند و عموم علما و رجال و بزرگان و تجار مقدم میهمان تازه‌وارد را گرامی داشتند، مراکز تقلید نجف‌اشرف ورود صمصام‌السلطنه را تلگرافاً تبریک گفتند، انجمن ایالتی آذربایجان، ستارخان، سران ملیون، انجمن سعادت اسلامبول، مهاجرین ایرانی که در اروپا بود و بالاخره کلیه رجال برجسته مشروطه‌خواه تلگرافات تبریک به‌صمصام‌السلطنه مخابره کردند و او را تهنیت گفتند و درخواست نمودند که برای رسیدن به‌مقصود نهایی از هیچگونه کوشش و فداکاری مضایقه نکنند.



صمصام‌السلطنه

اول کاری که صمصام‌السلطنه انجام داد انتخاب و تشکیل انجمن ایالتی بود مردم با شادی در انتخابات شرکت کردند و اشخاص صالح و برازنده‌یی را برای عضویت انجمن انتخاب نمودند.

تأثیر انقلاب اصفهان در دربار استبداد

همان روزی که اعلامیه محمدولی‌خان‌سپهدار در تهران منتشر شد و به‌دست درباریان رسید و همه را پریشان خاطر کرد خبر فتح اصفهان بدست شورشیان بختیاری و مشروطه‌خواهان چون صاعقه بر سر محمدعلیشاه فرود آمد و او را بیش از پیش نگران کرد.

ولی چون شاه ستمگر و خیانت پیشه امیدوار بود که روسها از حمایت او دست نخواهند کشید و در صورت سخت شدن وضعیت قشونی که در سرحدات گیلان و آذربایجان متمرکز نموده‌اند وارد خاک ایران خواهند کرد و تخت و تاج او را از زوال حتمی نجات خواهند داد دست از عناد و لجاج درمقابل خواسته‌های ملت نکشید و بدون فوت وقت عبدالحسین میرزا فرمانفرما را حاکم اصفهان کرد و یک اردوی چهارهزارنفری با تجهیزات کامل و چند باطری توپ در اختیارش گذارد و به‌او امر داد باتفاق سردار ظفر و چهارصد نفر سوار بختیاری برای سرکوبی انقلابیون اصفهان رهسپار پایتخت صفویه شوند. فرمانفرما که مرد عاقلی بود و تجربه بسیار داشت و محمدعلیشاه را بخوبی می‌شناخت و مغز او را از عقل خالی می‌دانست و یقین داشت که طولی نخواهد کشید که تخت سلطنت او سرنگون خواهد شد ازروی ترس و ناچاری آن مأموریت را پذیرفت ولی خودش از تهران حرکت نکرد و سردار معتضد که یکی از دوستان مورد اعتمادش بود و به کاردانی و عقل او اعتماد داشت به‌سمت نایب‌الحکومه و ریاست اردوی اعزامی انتخاب نمود و باتفاق سردارظفر که ریاست چهارصد نفر سوار بختیاری را داشت روانه اصفهان کرد.

سردارظفر در یادداشتهایی که از خود بیادگار گذارده اینطور می‌نویسد شاه از شنیدن خبر انقلاب اصفهان فوق‌العاده متزلزل شد و دست و پای خودش را گم کرد و از فرستادن من و سواران بختیاری به‌تبریز برای یاری عین‌الدوله منصرف شد و امیرمفخم و مرا احضار کرد و به‌قرآن کریم قسم داد که از اطاعت اوامر او سرپیچی نکنیم و در راه او فداکار باشیم، ما قسم یاد کردیم. اگر شاه حکومت اصفهان را به‌من می‌داد من برخلاف قسمی که خورده بودم رفتار نمی‌کردم و برخلاف تمام ملت ایران به‌اصفهان می‌رفتم صمصام‌السلطنه را شکست می‌دادم و حاجی آقا نورالله را حبس می‌کردم ولی چون شاه به‌من اطمینان نداشت فرمانفرما را به‌سمت فرمانده قوا و حکمران اصفهان انتخاب کرد و به‌من امر داد درتحت اوامر فرمانفرما با سواران بختیاری ابواب جمعی خودم به‌اصفهان بروم و صمصام‌السلطنه را ازشهر بیرون کنم و آتش انقلاب را خاموش نمایم.

دراین موقع خبرها و تلگرافاتی از سرداراسعد می‌رسید ولی به‌من خبر نمی‌دادند

و من از قصد واقعی سرداراسعد بی‌خبر بودم.

باری یک اردو از افواج عراق و عده‌ای قزاق و سواران بختیاری تشکیل و سردار معتضد ریاست آنرا عهده‌دار گشت و پس از چند روز گفتگو و مشورت و تهیه مسافرت به‌طرف اصفهان حرکت کردیم، امیرمفخم از من و برادرم امیر مجاهد ظنین شده بود و به‌ما اعتماد نداشت در صورتی که من قسم خورده بودم به‌شاه خیانت نکنم و تا آن تاریخ هم درقسم خود استوار بودم.

امیرمفخم با همه زهد و تقوی مردم فریب است و می‌خواهد ریشهٔ خانوادهٔ ما را بر کند و دستخطی از شاه محرمانه گرفته بود که تمام املاک فرزندان حسینقلیخان‌ایلخانی را تصرف نماید.

من این خبر را از تلگرافی که شهاب‌السلطنه کرده بود دریافتم و فهمیدم که امیرمفخم جز خرابی ما منظور دیگری ندارد.

امیرمفخم با ما وارد و به‌قم آمد و در آنجا یک دفعه دیگر به‌ما قسم داد و سپس به‌تهران مراجعت کرد.

در قم میان سواران بختیاری و فوج قزاق جنگ و زد و خوردی شد که در نتیجه یکنفرسرباز کشته شد وچندنفر مجروح شدند، امیرمفخم به‌مقامات دولتی اینطور وانمود کرد که من محرك آن زد و خورد بوده‌ام.

عاقبت من فهمیدم که نه به‌این شاه پست فطرت و نه به‌امیرمفخم فریب کار نمی‌توان اعتماد داشت.

من ناچار بودم از دو راه یکی را انتخاب کنم یا در قسمی که برای شاه خورده بودم پایدار و استوار باشم و بدبختی خانواده‌ام را فراهم کنم و یاقسم را زیر پا گذارده حفظ و حمایت خانواده را عهده‌دار گردم.

در همین موقع که من باقلب و عقل خود درجنگ و مشورت بودم فضل‌الله‌خان عطاءالملك که در شرکت لنچ مقامی داشت مرا ملاقات کرد و تلگراف سرداراسعد را به‌من داد. مضمون تلگراف این بود، هیچ حرکتی نکنید تا من بیایم با صمصام‌السلطنه هم مدارا کنید.

صمصام‌السلطنه دو نفر از بستگان خود و دو نفر از بستگان مرا نزد من فرستاده و پیغام داده بود که مردم اصفهان می‌گویند اگر اردوی دولتی وارد اصفهان بشود چون زن و بچه‌های ما طاقت و تحمل سختی و مصایب جنگ را ندارند بختیاریها را از اصفهان بیرون می کنیم، دیگرخود دانی.

من به‌فرستادگان گفتم به‌صمصام‌السلطنه اطمینان بدهند که من میان شما و دولت را صلح خواهم داد و نمی‌گذارم جنگ درگیر بشود اگرچه من هنوز دو دل بودم و نتوانسته بودم تصمیمی بگیرم ولی همراهی با دولتیان را ازروی عقل نمی‌دانستم، امیر

مفخم را که مورد اعتماد محمدعلیشاه بود و ما را بمیل خود بازی می‌داد مردی بدخواه و حیله‌گر می‌پنداشتم.

در همان روزها امیر مجاهد از طرف سردار اسعد به‌تهران وارد شد و شاه را ملاقات کرد و با خوانین بختیاری مخصوصاً با امیرمفخم گفتگو کرد و از طرف سردار اسعد به آنها نصیحت کرد که اختلافات داخلی را کنار بگذارند و بدست خود ایل و خانواده را تباه نکنند ولی این اندرزها در امیرمفخم بی‌فایده بوده و او همچنان نقشهٔ خود را تعقیب می‌کرد امیرمجاهد بزحمت توانست خود را از تهران به قم برساند و مرا ملاقات بکند و نظریات و عقیدهٔ سردار اسعد را به‌من ابلاغ نماید.

من می‌توانستم از تمام هستی خودم صرفنظر کنم و از همهٔ اقوام چشم‌پوشی نمایم ولی از برادرم سردار اسعد نمی‌توانستم بگذرم و مخالفت با او را حرام می‌دانستم، امیر مجاهد به‌اصفهان رفت و از طرف من به‌صمصام‌السلطنه اطمینان داد که نگرانی نداشته باشد و یقین بداند که من از این به بعد از طرفداران ملت و مشروطه‌خواهان هستم و حساب خودم را با دولتیها تفریق کرده‌ام.

چون از این تاریخ به‌بعد خودم را از مشروطه‌خواهان می‌دانستم به‌سوارهای بختیاری که در این مسافرت طولانی تهران خسته شده بودند اندرز دادم که دسته دسته اردوی دولتی را ترک کرده به‌بختیاری بروند حتی بعضی از اتباع امیرمفخم را هم تشویق به‌رفتن بختیاری کردم و نیز با سیم کمپانی که در دست انگلیس بود به‌توسط انجمن سعادت اسلامبول به‌سالارمسعود و ضارم‌السلطان فرزندانم که در اردوی عین‌الدوله بودند تلگراف کردم که بفوریت از تبریز فرار کنند و به‌من ملحق شوند.

امیر مجاهد با عجله قم را ترک کرد و به‌اصفهان رفت و به صمصام‌السلطنه اطمینان داد که من و سوارانی که در اختیار دارم هرگز برضد مشروطه‌خواهان جنگ نخواهیم کرد، صمصام‌السلطنه از این پیش‌آمد بسیار خرسند شد و بیش از پیش در نظم شهر اصفهان و اطراف و تقویت مشروطه‌خواهان همت گماشت و از اینکه سردار اسعد بزودی وارد خاک ایران خواهد شد بسیار خرسند گردید.

چون به کاشان رسیدم عزیزالله‌خان فولادوند و سوارانش آنجا بودند من با او عهد و پیمان بستم که هر دو از این ببعد طرفدار مشروطه‌طلبها باشیم و دیگر از دولت و دولتیها چشم بپوشیم، او هم که جوان آزادمردی بود قبول کرد و از آن ببعد در راه مشروطه خدماتی کرد که قابل تقدیر است.

امیرمفخم در حالیکه شمشیر الماس نشانی که شاه به‌او داده بود در کمر داشت با عده‌ای سوار بختیاری که تحت فرمانش بودند وارد کاشان شد. سردار معتضد که مرد عاقلی بود و از طرف فرمانفرما ریاست اردوی دولتی را عهده داشت از راه خیرخواهی به‌من گفت که نفاق میان خوانین بختیاری به‌بدبختی همهٔ شما تمام خواهد شد و بهتر

است همه با هم متحد باشید.

ناگفته نماند که سردارمعتضد هم همان سیاست فرمانفرما را تعقیب می‌کرد و رویهٔ کج‌دار و مریز را پیش گرفته بود و نه‌می‌خواست از اوامر شاه تخلف کند و نه مصمم جنگ با مشروطه‌خواهان بود بهمین جهت بدون آن که فعالیتی از خود نشان بدهد و برای رفتن به‌اصفهان عجله کند با اردویی که در تحت امرش بود در کاشان مانده و منتظر پیش آمد بود، درسورچه خورت من و سرداراشجع و سردارمحتشم قسم خوردیم که با سرداراسعد متحد باشیم و دست از او نکشیم.

ورود سرداراسعد به‌خاك بختیاری

پس از طی یک مسافرت طولانی سرداراسعد وارد خاك بختیاری شد و سردارمحتشم و سرداربهادر هم با او همراه بودند، چند روز در اردل مهمان سرداراشجع شدند و به‌مذاکره وگفتگو برای جمع‌آوری سوار برای حرکت به‌طرف تهران پرداختند، سرداراشجع عقیده داشت که نباید با دولت مخالفت کرد و دست بکاری زد که عاقبتی جز پشیمانی ندارد، زنها در کوچه‌ها و پشت‌بامها فریاد می‌زدند نباید میان خوانین بختیاری نفاق بیفتد.

پس از اینکه سرداراسعد نتوانست موافقت سرداراشجع را جلب کند باتفاق سرداربهادر به جونقان رفتند و سردارظفر هم که برای ملاقات صمصام‌السلطنه به اصفهان رفته بود به‌آنها ملحق شد.

باوجود تحریکات و مخالفتهایی که با سرداراسعد می‌شد و رعبی که مردم بختیاری از دولت داشتند و نمی‌خواستند خود را با دولت طرف کنند سرداراسعد با پافشاری و تصمیم تزلزل‌ناپذیر اقدام به‌جمع‌آوری قشون و اسلحه نمود و پس از کوشش بسیار هفتصد نفرسوار و مهمات کافی تهیه نموده رهسپار اصفهان گردید.

در اصفهان گفته می‌شد که بهتر است سرداراسعد در اصفهان بماند و صمصام‌السلطنه ریاست اردو را عهده‌دار شده، روانهٔ تهران گردد ولی نظر به‌اینکه صمصام‌السلطنه مرد ساده‌دل و بی‌اطلاع از اوضاع تهران بوده و رجال مرکز را نمی‌شناخت وممکن بود دولتیها او را فریب بدهند و خللی در کار پیدا شود سرداراسعد مصمم شد که خود ریاست آن سفر جنگی را عهده‌دار گردد و صمصام‌السلطنه همچنان درحکومت اصفهان باقی ماند.

ناگفته نماند که پس از انقلاب اصفهان جمعی از آزادیخواهان تهران باوجود موانعی که در راهها بود به‌اصفهان آمدند و با سرداراسعد و صمصام‌السلطنه تماس گرفتند و به‌آنها اطمینان دادند که قاطبه ملت تهران طرفدار مشروطه و دشمن محمدعلیشاه می‌باشند و کمیته‌های سری برای مبارزه با دستگاه استبداد تشکیل داده‌اند و

هزارها نفر مسلح شده‌اند و منتظرند که کمکی از خارج به‌آنها برسد و دست به‌یک قیام عمومی بزنند و شاه ستمگر را از تخت به زیر بکشند.

پس از گفتگو و بحث طولانی عاقبت سردار اسعد به‌اتفاق امیرمجاهد، سردار اقبال، مرتضی‌قیلخان صمصام، محمدتقی‌خان امیرجنگ، عزیزالله‌خان، الیاس‌خان صارم‌الملک و سالارمسعود که از تبریز گریخته و خود را به‌اصفهان رسانیده و هزارنفر سوار به‌طرف تهران حرکت کردند.

پس از حرکت سرداراسعد به‌طرف تهران خبر حرکت اردوی چندین هزارنفری انقلابیون گیلان به‌ریاست سپهدار برای تصرف تهران در اصفهان و بختیاری انتشار یافت و مشروطه‌خواهان داستانهایی که به‌افسانه بیشتر نزدیک بود تا به‌حقیقت از شجاعت و قدرت قشون انقلابی گیلان که تازه قزوین را فتح کرده و چندین هزار قشون دولت را تار و مار نموده و کاظم آقامیرتومان رئیس قشون دولتی را دستگیر و تیرباران کرده بود در اوراق فوق‌العاده در تمام نقاط کشور مخصوصاً در اصفهان و بختیاری منتشر نمودند و از فتح نهایی که نصیب ملت خواهد شد مردم را امیدوار کرده بودند.

استقامت سرداراسعد، خبر تصرف قزوین از طرف مجاهدین و فتوحات ستارخان در تبریز روح خوانین بختیاری طرفدار محمدعلیشاه را متزلزل ساخت و سردار محتشم و سردار اشجع برادران امیرمفخم که از طرفداران سرسخت شاه بودند با سردار ظفر برادر تنی سرداراسعد به‌ترتیبی که از قدیم در بختیاری مرسوم بود با کشتن یک‌سگ و چال کردن آن عقد اتحاد در همراهی با سرداراسعد و یاری او و تقویت مشروطه‌خواهان بستند. به‌این ترتیب دو نفر از پیروان متنفذ محمدعلیشاه که نفوذ زیاد در بختیاری داشتند و قادر بودند هزار سوار برای جنگ آماده کنند وارد جرگهٔ مشروطه‌خواهان شدند.

حرکت اردوی سرداراسعد به‌طرف تهران

قشون دولتی که ریاست آن با فرمانفرما بود در کاشان تمرکز یافته بود و نقشه حرکت به‌طرف اصفهان را می‌کشید. اردوی سرداراسعد بانظم و ترتیبی که در میان بختیاریها سابقه نداشت از اصفهان حرکت کرد و برای آنکه باقشون دولتی تماس پیدا نکند و به‌جنگ بیهوده وقت را تلف ننماید کاشان را دور زد و از راه نی‌زار به‌طرف قم رفت و قشون دولتی را عقب سرخود گذارد.

رؤسای ایل خلج حاج مجلل و غیاث لشگر که از مشروطه‌خواهان بودند جمعی تفنگچی سوار و پیاده تهیه کرده بودند و منتظر فرصت بودند همینکه از ورود سرداراسعد به‌قم آگاهی یافتند به‌او ملحق شدند.

سردارمحتشم و سرداربهادر هم که در بختیاری مشغول جمع‌آوری سوار بودند

با عده‌ای که آماده کرده بودند رهسپار اصفهان گشته و پس از چند روز توقف به‌طرف تهران حرکت کردند.

خاطرات

در یادداشتهایی که از سرداراسعد باقی مانده و قسمتی هم در تاریخ بختیاری منعکس شده راجع به‌قیامی که در راه مشروطیت نموده اینطور می‌نویسد: «سعی و کوشش من در اجرای قانون و مشروطیت برای این بود که پدرم ایلخانی را کشتند و ظلمهای بیشمار به‌من و اسفندیارخان نمودند و قبایح استبداد را دیدم چنانچه کمتر کسی دچار این بدبختیها شده بود. ازآن پس مصمم شدم که مردم را به‌حکومت قانونی دعوت کنم و درمدتی که تهران بودم با جماعتی همعهد شدم که دست استبداد را کوتاه نماییم چنانچه در استنطاقهایی که از میرزارضا کرمانی شد و خودم حضور داشتم از او سئوال شد تو که ناصرالدین‌شاه را کشتی چه شاه بهتر از او پیدا کردی جواب داد صدای طپانچهٔ من ظالمهای مغرور را از خواب بیدار کرد. و دراستنطاق دیگر گفت من ایرانیان را متنبه ساختم که بیشتر از این زیر بار ظلم نروند.

پس از طلوع مشروطیت من به‌فرنگستان رفتم در آنجا بودم که خبر توپ بستن مجلس و از میان رفتن مشروطه رسید این خبر موجب اندوه من شد زیرا نهایت از دل و جان در خدمت مشروطه ساعی بودم و زحمت بسیار در این راه کشیده بودم و گمانم این بود که حیات ایران فقط منحصر به‌مشروطیت است.

در پاریس به‌خیال افتادم که اقدامی دیگر باره برای تشکیل مجلس بنماییم و سعی زیاد در این باب کردم از ایران خبر می‌رسید که بختیاریها هواخواه محمدعلیشاه می‌باشند و عده‌ای از آنها در تبریز با ملتیان مشغول جنگ هستند این اخبار فوق‌العاده مرا غمگین می کرد و به‌برادران و عموزاده‌ها می‌نوشتم از خدمت به‌مشروطه خودداری نکنند.

یک شخص مخصوصی از پاریس به‌اصفهان نزد حاجی آقا نورالله فرستادم و او را تشویق به‌همراهی با ملت نمودم.

و نیز جعفرقلیخان پسرم و صمصام‌السلطنه برادرم را وادار کردم که به‌اصفهان بتازند و ملیون را یاری کنند.

سپس یوسف‌خان برادرم امیرمجاهد را که در فرنگ نزد من بود به‌چاپاری به اصفهان فرستادم و به‌او دستورها دادم. درنتیجه صمصام‌السلطنه، ضرغام‌السلطنه، منتظم‌الدوله، عزیزالله‌خان و منتظم‌الملک به‌اصفهان حمله بردند و شهر را تصرف نمودند و علم مشروطه را برافراشتند. دراین وقت سردارجنگ در تبریز با ملیون می‌جنگید و امیرمفخم در تهران از محمدعلیشاه پشتیبانی می کرد و حاجی خسروخان سردارظفر از طرف شاه

مأمور شده بود که به‌اصفهان برود و با صمصام‌السلطنه جنگ کند.

در این وقت من با عجله از پاریس حرکت کردم و چون مشروطه‌خواه شدن من برملا شده بود جرأت نکردم از راه روسیه به‌ایران بروم و بناچار از راه هندوستان به عربستان ورود نمودم و در آنجا با جد و جهد مردم را به‌طرفداری از مشروطه تشویق نمودم و از آنجا عازم بختیاری شدم، جعفرقلیخان را در گرمسیر مأمور جمع‌آوری سوار نمودم و خودم به‌چهارمحال ورود کرده چند روز توقف کردم و عده‌ای سوار و پیادهٔ بختیاری گرد خود جمع کردم و پس از آنکه آنها مجهز شدند به‌اصفهان نزد صمصام‌السلطنه فرستادم، بعد از چند روز جمعی سوار باتفاق جعفرقلیخان وارد به‌جونقان که خانه ییلاقی من بود شدند من بلاتأمل به‌طرف اصفهان حرکت کردم و سه روز در اصفهان ماندم و برای حرکت به‌طرف تهران در بیرون شهر اردو زدم.

در همان موقع سپهدار و مجاهدین رشت وارد قزوین شدند، هر روز با سپهدار و تبریز مخابرهٔ تلگرافی داشتیم در این وقت اردوی دولتی به‌ریاست سردار معتضد و امیرمفخم به‌طرف کاشان حرکت کردند.

یک ماه در اصفهان ماندم و از تهران به‌من کاغذ می‌رسید که محمدعلیشاه به وعدهٔ خود وفا نخواهد کرد این بود که تصمیم گرفتم به‌طرف تهران حرکت کنم و اگر کار به‌جنگ و مقاتله بکشد برای خدمت به‌ملت جانفشانی نمایم.

با اردویی که تهیه کرده بودم به‌طرف تهران حرکت کردم و به‌صمصام‌السلطنه گفتم هر چه سوار و پیاده از بختیاری وارد می‌شود از عقب به‌ما ملحق شوند روز غرهٔ جمادی‌الاول ۱۳۲۷ با هزار سوار به‌طرف تهران عزیمت نمودم.

در این سفر یوسفخان امیرمجاهد برادرم، مرتضی قلیخان پسر صمصام‌السلطنه، عزیزالله‌خان پسر رضا قلیخان ایل‌بیگی، منتظم‌الدوله، محمدتقی خان ضیاءالسلطان پسرم با من همراه بودند برای آنکه با اردوی دولتی جنگ نکنم کاشان را پشت سر گذارده از راه نیزار روانهٔ قم شدم یک عراده توپ ته پر هم همراه داشتم.

از جوشقان ضیاءالسلطان و منتظم‌الدوله را با دویست سوار روانه قم نمودم که شهر را تصرف نمایند و خودم بعد از آنها وارد قم شدم.

در این وقت جنرال قنسول انگلیس موسوم به‌مستر گربهیم و جنرال قنسول روس از اصفهان وارد قم شدند مأموریت آنها از طرف دولتهاشان ممانعت من از رفتن به‌تهران بود چند دفعه با آنها مذاکره شد و دلایل شافی و کافی در رد آنها اقامه نموده بالاخره آنها بدون موفقیت به‌اصفهان مراجعت کردند.

چند روزی که در قم توقف داشتم مکرر با سعدالدوله رئیس‌الوزرا تلگراف حضوری داشتیم ولی همهٔ گفتگوها بی‌فایده بود.

امیرمفخم با سوارانش در تهران در خدمت شاه بود و سردار جنگ با صد و پنجاه

سوار از راه کاشان عازم اصفهان بود.

امیرمفخم با توپخانه و قزاق و سوار بختیاری برای جلوگیری من به‌حسن‌آباد آمد من چون نمی‌خواستم با بختیاریها جنگ کنم به‌رباط کریم رفتم. در همان موقع سپهدار هم به کرج وارد شد، چرچیل نماینده‌سفارت‌انگلیس ونماینده روس به‌رباط کریم به‌ملاقات من آمدند و اصرار داشتند که از جنگ جلوگیری بشود چون صحبت‌ما بجایی نرسید وقتی که می‌خواستند حرکت کنند گفتم انشاءالله دیدار در تهران. از رباط کریم اتمام حجتی به محمدعلیشاه کردم و درخواستهای ملت را به‌او خاطرنشان کردم و چون جواب مساعد نرسید تصمیم گرفتم به‌طرف تهران حرکت کنم.»

فصل سیزدهم

انقلاب خونین تبریز

برای رعایت نظم حوادث و هم‌آهنگی وقایعی که در پایتخت و شهرستانها و کشورهای بیگانه می‌گذشت ناچارم اردوی مجاهدین رشت و اردوی بختیاری را درحال راه‌پیمایی بطرف تهران گذارده و به‌تبریز برگردم و دنبالهٔ وقایع خونین و جنگهایی را که درفصول گذشته نگاشتم تعقیب نمایم.

ما درموقعی از تبریز دور شدیم که قشون ملی تمام شهر را بتصرف خود درآورده بود و اردوی عین‌الدوله بناچار ازباغ صاحب دیوان عقب نشینی کرده و باسمنج را اردوگاه خود ساخته بود و اسلامی نشینان راه فرار پیش گرفته و متفرق گشته جمعی به عین‌الدوله پناه برده و جمع دیگر دردهات اطراف پرا کنده شده بودند و شهر تبریز از نعمت امنیت بطوری برخوردار بود که باینکه روسها بهانه‌جویی برای وارد کردن قشون می کردند تصدیق داشتند که مخاطره‌ای برای اتباع خارجه در کار نیست و ستارخان تسلط کامل به‌اوضاع شهر دارد و نظم عمومی را بخوبی برقرار نموده و ازطرف مجاهدین کاری برخلاف امنیت نمی‌شود و جان و مال کلیهٔ ساکنین شهر از هرگونه تعرض و تجاوز مصون و محفوظ است.

انعکاس فتوحات درخشان آزادیخواهان تبریز در کشورهای متمدنهٔ جهان بجایی رسید که روزنامه‌های محافظه کار انگلستان از قبیل تیمس و غیره که تا آن زمان قیام مشروطیت ایران را یک امر سطحی و بی‌پایه و مایه تصور می کردند و از بدگویی و انتقاد مشروطه‌خواهان خودداری نمی کردند رویهٔ خود را تغییر داده و فتوحات ملت تبریز رامورد تحسین قرار دادند و سیاست دولت انگلیس که تا آن زمان مساعد به‌حال ملت ایران نبود و جداً از روسها طرفداری می کرد و درمعنی ملت ایران را آماده و یا بهتر بگوییم‌شایسته برای داشتن حکومت مشروطه نمی‌دانست رویهٔ مساعدت‌آمیز پیش گرفت و لحن سیاستمداران و روزنامه‌های ارگان و طرفدار دولت ملایمتر گشت و بنای طرفداری از حقوق از دست رفتهٔ ملت ایران راگذاردند و از اظهار علاقمندی در اعادهٔ مشروطیت ایران و افتتاح مجلس شورای ملی خودداری نکردند.

پس از آنکه شهر تبریز از عناصر استبدادی پاک شد انجمن ایالتی و ستارخان نسبت به ساکنین محلاتی که تا آن زمان در جرگهٔ مستبدین بودند نه فقط دشمنی نکردند بلکه بنای مهربانی را گذاردند و چند کمیسر مخصوص برای راحتی و اطمینان آنان تأسیس نمودند و کوشش کردند که یک روح برادری و اطمینان در میان کلیهٔ طبقات اعم از مستبدین و مشروطه‌خواهان ایجاد گردد و به مجاهدین دستور دادند که گذشته را نادیده گرفته و با اهالی محلات دوه‌چی و سرخاب و ششگلان و قراملک با مهربانی و ملاطفت رفتار کنند.

اصلاحات داخلی

پس از آنکه شهر تبریز بتصرف مشروطه‌خواهان درآمد با اینکه اردوی معظم عین‌الدوله در دو فرسخی شهر خود را برای جنگهای قطعی آماده می‌کرد و چنانچه خواهیم دید در مراغه و سایر نقاط آذربایجان نقشه هجوم به تبریز فراهم می‌گردید ستارخان و انجمن ایالتی بهبودی عمومی را وجهه همت خود قرار داده و دست به یک سلسله اصلاحات برای تأمین نظم عمومی، ترویج معارف، توسعه بهداشت، ترویج کسب و کار زدند که بطور اختصار از نظر خوانندگان می‌گذرد.

مهمترین موضوعی که مورد توجه زمامداران ملت قرار گرفت تشکیل شهربانی به وضع و اصول نوین بود و برای این منظور از معلومات چند نفر مجاهدین قفقازی استفاده نمودند و سالار مؤید را به ریاست ادارهٔ مذکور برگزیدند و در اندک زمانی نظم و آرامش و امنیت در شهر برقرار شد سپس به تأسیس شهرداری پرداختند و قاسم خان امیرتومان را به ریاست آن برگماشتند. برای توسعه معارف و تأسیس مدارس جدید میرزا سید حسین عدالت را که یکی از مشروطه‌خواهان پاکدامن و دانشمند بود انتخاب نمودند و تلگرافخانه را که از دیر زمانی از کار افتاده بود بکار انداختند.

و چون بواسطه جنگهایی که در گذشته بدان اشاره کردیم خرابی زیادی به شهر وارد شده بود و بسیاری از خانه‌ها و دکاکین دستخوش ویرانی شد و کوچه‌ها خراب و ناهموار گشته بود شهرداری با یک جدیت و همت بی‌سابقه دست به تعمیرات و اصلاحات شهر زد و سنگرهایی که در وسط شهر احداث کرده بودند از میان برداشت و در اندک زمانی شهر تبریز آباد شد و مردم با دلگرمی مشغول کسب و کار خود شدند.

چون در موقع جنگ خساراتی به مردم مخصوصاً به بعضی از اتباع دول خارجه وارد آمده بود انجمن دستور داد کمیسیونی از مردمان مطلع تشکیل شود و به خسارات وارده رسیدگی نماید.

تلگرافی به وزارت خارجه لندن و پطرسبورغ نمود و متذکر شد که چون خسارت جزیی از طرف قشون مهاجم به بعضی از اتباع و ابتیه بیگانگان وارد شده انجمن پس از

رسیدگی خسارات وارده را جبران و ابنیه خراب شده را تعمیر و آباد خواهد کرد.

پس از شکست عین‌الدوله و موفقیتهای گوناگونی که در اصلاحات داخلی شهر تبریز نصیب ملیون گردید انجمن ایالتی تلگراف مفصلی به‌محمدعلیشاه نمود و خاطرنشان ساخت که چون شاه مکرر وعده داده بود که پس از حصول امنیت در شهر تبریز مجلس شورای ملی را افتتاح خواهد کرد اینک که بحمدالله شهر امن و مردم در کمال آسایش می‌باشند و دستجات غارتگر مغلوب و منکوب و رانده شده‌اند موقع آن رسیده که اعلیحضرت به‌وعدهٔ خود وفا نموده و فرمان تشکیل مجلس شورای ملی را صادر نمایند بطوری که یکی از محارم محمدعلیشاه نقل می کرد این تلگراف چون تازیانه‌ای بر پیکر محمدعلیشاه وارد آمد و او را بحد جنون آشفته و خشمگین کرد زیرا بطوری که همه می‌دانند و دستخطهای محمدعلیشاه را ملاحظه کرده‌اند منظور و مقصود محمدعلیشاه از امنیت تبریز منکوب و مغلوب کردن آزادیخواهان بود.

عزل عین‌الدوله

پس از آنکه عین‌الدوله از تبریز عقب‌نشینی کرد و به‌باسمنج رفت برای جبران شکستهایی که خورده بود به‌نظم افرادی که در تحت فرمان داشت پرداخت و منتظر بود که چهارصد نفر قزاق سواره و شش عراده توپ که از تهران حرکت کرده بود بمعیت سواران بختیاری و افواج همدان و عراق برسند و دوباره حمله به‌تبریز را آغاز نماید. ولی محمدعلیشاه بدرجه‌ای از او دلتنگ بود که او را معزول کرد و فرمانفرما را به‌فرمانفرمایی کل آذربایجان و ریاست اردو انتخاب نمود ولی فرمانفرما از قبول این خدمت سرباز زد و شاه مجبور شد مجدداً عین‌الدوله را به‌مقامی که داشت ابقا نماید.

رحیم خان از محمد علیشاه اجازه خواست که به‌محل خود برود شاه به‌توسط رئیس‌الوزرا به‌او اجازه داد بشرط آنکه هرچه زودتر سواران زیادی آمادهٔ کارزار نماید و راه ورود آذوقه را به‌تبریز مسدود کند. در آن زمان امنیت در شهر تبریز بدرجه‌ای رضایت‌بخش بود که ژنرال قنسول انگلیس مقیم تبریز به‌سفیر انگلیس می‌نویسد در شهر چنان امنیت و آسودگی برقرار است که هرگز نبوده و همهٔ بیگانگان از رفتار مجاهدین کمال رضایت را دارند و جز روسها کسی اظهار ترس نمی کند.

چنانچه یکی از مجاهدین قفقازی نسبت به‌دختری راه بی‌عفتی پیش گرفت و در نتیجه محاکمه و تیرباران شد و نیز پس از آنکه کردها را شکست دادند و محلی که متعلق به‌ادارهٔ راه بود تصرف نمودند آنچه اثاثیه و اسباب بود جمع‌آوری نمودند و بدون کسر تمام و کمال تحویل روسها دادند.

راه جلفا و کشته شدن شجاع نظام

پس از کامیابیهایی که نصیب مشروطه‌خواهان تبریز شد مهمترین موضوعی که مورد توجه و علاقه زمامداران انقلاب بود تأمین خوراك مردم شهر بود و برای آنکه خوراك شهر تأمین بشود می‌بایستی راهها باز باشد و موانعی که جلو ورود آذوقه را به‌شهر می‌گرفت از میان برداشته شود زیرا اگر شهر دچار قحطی می‌شد همه چیز از دست می‌رفت و روسها هم بعنوان تأمین خواربار اتباع خود قشون وارد تبریز می کردند. مهمترین راهی که بوسیلهٔ آن مواد مورد احتیاج مردم از قبیل قند، نفت، آهن‌آلات، پارچه، اسلحه و غیره به‌تبریز می‌رسید راه جلفا به تبریز بود و این راه حیاتی را شجاع نظام سد کرده بود و آنچه مال‌التجاره از این راه به‌طرف تبریز فرستاده می‌شد تصرف می کرد و بعلاوه کاروانها و مسافرین را قتل و غارت می‌نمود.

خوانندگان این تاریخ شجاع نظام را می‌شناسند و از بی‌رحمی و کشتارهایی که در تبریز کرده بود، آگاهند. شجاع نظام در بیرون مرند لشکرگاهی تشکیل داده بود و عدهٔ زیادی افراد مسلح را که شبانه روز مشغول قتل و غارت مردم بیگناه بودند گرد خود جمع کرده بود چند نفر از انقلابیون تبریز چاره‌ای برای نابود کردن شجاع نظام اندیشیدند و تدبیری برای کشتن او بکار بردند که در اکثر روزنامه‌های جهان منعکس شد و یکی از شاهکارهای دورهٔ انقلاب تبریز بشمار می‌رود.

مرتضوی یکی از تجار معروف و دوست صمیمی شجاع نظام بود و با شجاع نظام مکاتبه و شاید طرف معامله بود یکی از مجاهدین مهر نام مرتضوی را بدست می‌آورد و آن را به‌حیدرعمواغلی که آن زمان در تبریز بود می‌دهد.

عمواغلی بوسیلهٔ یکی ازگرجیها که در صنعت نجاری زبردست بود صندوق ظریف و زیبایی می‌سازد و درجوف آن بمبی می گذارد سپس نامه‌ای به‌مضمون ذیل از قول مرتضوی به‌شجاع نظام می‌نویسد و سر نامه را با مهر مرتضوی مهر و لاك می کند و بسته و نامه را به‌پستخانه می‌دهد. مضمون‌نامه: بعد از رفتن شما وضع شهر بدتر شده من ناگزیرم سفری کنم به‌مرند و از آنجا به‌اسلامبول بروم مقداری جواهر که‌داشتم در جعبه گذارده و نزد شما فرستادم یک‌انگشتر زمرد هم روی جواهرات گذارده‌ام چون شنیدم برای میلان خان (پسر کوچک شجاع نظام) می‌خواهید عروسی کنید این انگشتر را برای عروس بردارید.

درموقعی که نامه و صندوقچه به‌شجاع نظام می‌رسد او در اردوگاه خود بود و جمعی اطراف او بودند منجمله بارون بوداغیان و پسرش شجاع لشکر و میرزااحمدخان رئیس پستخانه.

شجاع نظام کاغذ را می‌خواند و بسیار خرسند می‌شود سپس به‌پسرش می‌گوید درجعبه را بازکن گویا پسرش احتیاط می کند و از باز کردن جعبه امتناع می‌نماید

شجاع نظام چاقوی بزرگی از جیبش بیرون می‌آورد و درجعبه را باز می‌کند، بمحض باز شدن درجعبه بمب محترق شده وشکم شجاع نظام پاره می‌شود و یک پایش قطع می‌گردد دو سه نفر هم مجروح و به‌بیرون پرتاب می‌شوند شجاع لشگر پسر شجاع نظام هم مجروح می‌گردد و قسمتی از سقف و دیوارها فرو می‌ریزد. می‌گویند شجاع لشگر درحالی که ناله می‌کرد و از درد بخود می‌پیچید به‌پدرش نفرین می‌کرد و می‌گفت هزارمرتبه به‌او گفتم اینقدرظلم نکن و خون بیگناهان را نریز.

پس از چند ساعت رنج و درد پسر هم به‌پدر ملحق می‌شود معاریف ملیون آذربایجان می‌گویند شجاع لشگر بخلاف پدرش جوان پاك نهاد و باانصافی بود و از کارهای پدرش همیشه آزرده خاطر بود.

پس از کشته شدن شجاع نظام چند روزی راه میان جلفا و تبریز باز بود و مقداری مال‌التجاره وارد شهرشد، ولی محمدعلیشاه موسی خان پسر شجاع نظام را بجای پدر منصوب نمود و به‌او دستور اکید داد که با همان قوایی که پدرش در اختیار داشت راه میان جلفا و تبریز را مسدود نماید و ازحمل آذوقه و مال‌التجاره جلوگیری کند.

ازجمله موفقیتهایی که نصیب مشروطه‌خواهان تبریز در آن زمان شد فتح سلماس بود که بطور اختصار می‌نگاریم. یک‌دسته از مجاهدین برای جمع‌آوری آذوقه و بر-افراشتن بیرق ملی، مأمورسلماس شدند و به‌طرف آن شهر رهسپار گشتند.

از طرف دیگر حاجی پیشنماز که یکی از مشروطه‌خواهان معروف سلماس بود و از دیر زمانی بواسطه فشار خوانین مستبد آن دیار خانه و مسکن خود را ترك کرده و به‌قراجه‌داغ رفته بود همینکه از فتوحات مشروطه‌خواهان تبریز و حرکت یک دسته مجاهد به‌سلماس اطلاع یافت جمعی راگرد خود جمع نمود و آنها را مسلح کرد و رهسپارسلماس شد دسته مجاهدین و همراهان حاجی پیشنماز از دوطرف شهر را محاصره کردند و پس از جنگ کوتاهی که روز ۱۹ شوال بوقوع پیوست امیرتومان حاکم سلماس را شکست دادند وشهر را تصرف نمودند بیرق ملی را برسر دارالحکومه افراشتند و انجمن محلی را تشکیل دادند.

دسته دیگر ازمجاهدین مأمور فتح مراغه شدند و بدون جنگ و زد و خورد آن شهر را تصرف کردند آقامیرزا کریم ناطق یکی از مشروطه‌خواهانی بود که باتفاق مجاهدین به‌مراغه رفت و درآنجا مجالس نطق و سخنرانی برپا نمود و مردم را به طرفداری ازمشروطه دعوت کرد.

فتح مرند

بطوری که نوشتم پسر شجاع نظام بجای پدر از طرف محمد علیشاه فرمانفرمای مرند شد و عدهٔ زیادی سوار و پیاده گرد خود جمع نمود و راه میان جلفا و تبریز را مجدداً مسدود کرد نظر به‌اهمیتی که راه مذکور در زندگانی مردم تبریز داشت چندصدنفر از مجاهدین مأمور فتح مرند و باز کردن راه شدند.

ریاست این دسته مجاهدین با فرج آقای زنوزی بود و در میان ملیون موقعیت بسزایی داشت این جماعت از راه زنوز رهسپار مرند شدند. پسر شجاع نظام با عده‌ای سوار و پیاده از شهر بیرون تاخت و در دو فرسخی شهر جنگ میان دو طرف درگرفت و پس از یک زد و خورد خونین پسر شجاع نظام شکست خورد و فرار کرد و شهر مرند به‌دست مجاهدین افتاد و راه جلفا به‌تبریز مجدداً بازشد.

حمله به‌اردوی دولتی

چون عین‌الدوله توانایی مقاومت در مقابل ملت تبریز را از دست داده بود و امید به‌موفقیت خود نداشت باب مذاکرهٔ صلح و آشتی را باز کرد و باتکرار همان حرفهایی که مکرر از او شنیده می‌شدکار را به‌امروز وفردا می‌انداخت. سران مجاهدین که به‌نیرنگهای عین‌الدوله آشنا بودند می‌دانستند که مقصود عین‌الدوله وقت گذراندن و سرگرم کردن حریف است و همینکه سروصورتی به‌اردوی متلاشی شدهٔ خودش بدهدو جنگجویانی را که از تهران روانه کرده‌اند و از اطراف احضار شده‌اند به‌او ملحق بشوند مجدداً اقدام به‌حمله و جنگ خواهد کرد، مصلحت برآن دانستند که او را غافلگیر کرده و در نیمه شب به‌باسمنج هجوم برده و اردوی عین‌الدوله را تارومار نمایند.

شب شانزدهم آذر با اینکه هوا بسیار سرد و زمینها یخ بسته بود عده‌ای از مجاهدین مسلح باتفاق یکدسته بمب‌انداز قفقازی که ریاست آنها با آیدین پاشا بود راه باسمنج را که دو فرسخ با تبریز فاصله داشت پیش گرفتند و خود را به‌اطراف اردوی عین‌الدوله رسانیدند ولی بجای آنکه بی‌سر و صدا اردو را غافلگیر کنند پس از تصرف یک عراده توپ که درمقدم اردو استوار کرده بودند بنای فریاد و شادمانی را گذاردند و درنتیجه افراد اردو از خواب‌بیدارشده و بجان هم افتادند.

ولی قزاقها که نسبتاً دارای انضباط و نظم بودند و ریاست آنها را کاظم آقامیرپنج عهده‌دار بود بوسیله شیپور در نقطه مرتفعی که مسلط به‌محلی که مجاهدین اشغال کرده بودند جمع شدند و بنای تیراندازی را درمیان مجاهدین گذاردند عده‌ای از مجاهدین کشته وزخمی شدند وکسی که توپ را متصرف شده بود از پای درآمد درهمان وقت یکی از توپچیها خود را به‌یک توپ کوهستانی رسانید و بنای آتش فشانی گذارد

و مجاهدین عقب‌نشینی کردند و جماعتی در میان رودخانه بهلاکت رسیدند.

دسته‌های دیگر مجاهدین که برای تقویت دسته اول در راه بودند چون هزیمت رفقای خود را مشاهده کردند جلو نرفتند و به‌شهر برگشتند اگرچه در این جنگ کاظم‌خان میرپنج تیر خورد و کشته شد ولی مجاهدین خسارت و تلفات بسیار دادند و سرشکسته به تبریز برگشتند.

به‌عقیدهٔ مطلعین اگر در آنشب مجاهدین از روی عقل و نقشهٔ صحیح عمل کرده بودند بطور حتم اردوی عین‌الدوله بکلی تار و مار شده بود و تاریخ انقلاب تبریز وجهه دیگری پیدا می‌کرد.

گرچه کشته شدن رئیس قزاقها آشفتگی در میان افراد اردو بوجود آورد ولی حملهٔ مجاهدین به‌اردوی دولتی سبب شد که عین‌الدوله و سران لشگری بیش از پیش در انتظام اردو تشریک مساعی نمایند و سنگرها در اطراف اردو بسازند و در آنها قراول بگمارند و نیز در تقویت قشون یا خواستن کمک از اطراف جد و جهد کنند.

بطوری که مورخین نوشته‌اند و مطلعین می‌گویند اردوی عین‌الدوله در آن زمان از قسمتهای ذیل تشکیل یافته بود:

اول — سوار بختیاری که ریاست آن در عهدهٔ امیرمفخم و سردار جنگ و چند نفر خانزاده بود درحدود هزار نفر.

دوم — سوار و پیادهٔ قزاق و توپخانهٔ قزاق به‌ریاست قاسم آقا سرتیپ و چند صاحبمنصب روسی هزار و پانصد نفر.

سوم — فوج دماوند به‌ریاست انتخاب‌الدوله هزار و دویست نفر.

چهارم — فوج مخبران و فوج فدوی سه هزار نفر.

پنجم — فوج همدان هزار نفر به‌سرکردگی سردار اکرم و منصورالدوله.

ششم — دو باطری توپ به‌سرکردگی ناصرالممالک.

هفتم — فوج فراهان هزار و دویست نفر به‌سرکردگی ناصرالدوله.

هشتم — سوار قزوینی به‌سرکردگی غیاث‌نظام هشتصدنفر.

نهم — اردوی مراغه به‌سرکردگی شجاع‌الدوله پنجهزار نفر.

دهم — اردوی قراجه‌داغ به‌سرکردگی رحیمخان سردار نصرت شش هزار نفر.

یازدهم — سوارهای سردار ارشد.

دوازدهم — قشون ما کو که از طرف اقبال‌السلطنهٔ ما کوئی تجهیز شده بود و به سه اردو یا دسته تقسیم می‌شد مجموعاً از ده هزار نفر تجاوز می‌کرد.

سیزدهم — دسته‌های صد نفری و پنجاه نفری که هر یک به‌سرکردگی خوانین نواحی مختلفه آذربایجان تجهیز شده بودند و عدهٔ مجموع آنها از چندین هزار نفر تجاوز می‌کرد، باید بر اعداد فوق افزود.

بطوری که خوانندگان این تاریخ ملاحظه می‌فرمایند عدهٔ قشونی که در تحت فرماندهی عین‌الدوله تشکیل یافته از سی هزار نفر تجاوز می کرد و همه آنها با بهترین اسلحه‌های آن زمان مجهز و از یک دستگاه توپخانه قوی بهره‌مند بودند.

حاجی صمدخان شجاع‌الدوله

این مرد که در پستی فطرت و ستمگری یکی از بزرگترین اشقیا و بدکاران قرن بیستم باید محسوبش داشت در سن کهولت و پیری خیانتها به‌وطن و هموطنان خود کرد وشقاوت و بی‌رحمیها از خود بروز داد که در تاریخ مشروطیت ایران نظیر آن دیده و شنیده نشده است.

شجاع‌الدوله به‌تهران رفت و پس از ملاقات با محمدعلیشاه وگرفتن دستور به آذربایجان برگشت.

پیش از آنکه به‌مراغه برسد به کسان خود دستور داد جنگ را با مشروطه‌خواهان که شهر را در تصرف دارند آغاز کنند و آنان را از شهر بیرون کنند در اینجا ازنظر حق‌گویی این حقیقت را ناگفته نمی‌گذارم که رفتار مشروطه‌خواهانی که از تبریز به‌مراغه رفته بودند با مردم ظالمانه بود و رفتار آنها بیشتر به‌یک قشون فاتح شبیه بود تا به‌یک دسته آزادیخواه طرفدار عدل و مساوات.

بهمین جهت مردم شهر از آنان دل‌آزرده بودند و همینکه شنیدند شجاع‌الدوله رهسپار مراغه شده جرأت پیدا کرده به‌جنگ با مشروطه‌خواهان برخاستند و آنان را از شهر بیرون کردند.

همینکه شجاع‌الدوله وارد مراغه شد اول کاری که کرد دو نفر از مشروطه‌خواهان معروف را بنام حاجی‌میرزاحسن و میرزا عبدالحسین کشف و سپس به‌جمع‌آوری سپاه پرداخت و در اندک زمانی یک اردوی چند هزارنفره تشکیل داد و رهسپار تبریز گردید.

چون خبر حرکت شجاع‌الدوله به‌تبریز رسید ملیون دسته نیرومندی به‌سرکردگی حاجی خان قفقازی و محمدقلیخان آعتلاغی برای جلوگیری او به‌عجب‌شیر فرستادند در روز ۲۲ ذی‌قعده تصادم میان دو دسته روی داد وجنگ آغاز گشت و پس از یک زد و خورد طولانی مجاهدین که بیشتر در جنگ سنگرآزموده بودند و در جنگ دشت تجربه و سررشته نداشتند شکست خورده و راه فرار پیش گرفتند و عده‌ای از افراد به‌دست قشون شجاع‌الدوله اسیر و با بی‌رحمی رهسپار دیار فنا گشتند و بسیاری که جان بسلامت بردند در بیابان و سرمای سخت زمستان تلف شدند.

همینکه خبر شکست مجاهدین به‌ستارخان رسید بسیار خشمگین شد و چون بیم

آن می‌رفت که شجاع‌الدوله رهسپار شهر گردد دستور داد در سر درود سنگرها ساخته لشکرگاهی بنا نمودند و عده‌ای مجاهد برای محافظت و جلوگیری از قشون مهاجم در آنجا مستقر گشتند.

پس از آنکه عین‌الدوله خبر فتح شجاع‌الدوله را شنید با فرستادن یک دسته قشون به‌سرکردگی احتشام‌الممالک او را تقویت نمود. شجاع‌الدوله با قشون جرار خود به‌طرف سر درود سرازیر شد و جنگ خونینی که هشت ساعت بطول انجامید میان قشون شجاع‌الدوله و قشون ستارخان آغاز گشت عاقبت مجاهدین شکست خوردند و سنگرها را تخلیه کرده به‌دست دشمن دادند و راه فرار پیش گرفتند، بغیر از عده‌ای مقتول و مجروحین چند نفر از رؤسای مجاهدین به‌دست قشون شجاع‌الدوله اسیر شدند که یکی از آنها نایب حسین خان نام داشت که در همانجا کشته شد و دو نفر دیگر حاجی حسین آقا اروسچی و اصغرخان مسکین را با زاری و سختی به مراغه بردند و در آنجا حبس کردند. دو نفر از نمایندگان علمای نجف را هم که آن روز در جنگ شرکت داشتند که یکی از آنها ملاغفار روضه‌خوان از شیفتگان مشروطه بود و با عبا و عمامه در جنگها شرکت می‌کرد و در اوقاتی که جنگ نبود به‌تبلیغ مردم و رهبری عوام به پیروی از مسلک مشروطه‌خواهی می‌پرداخت اسیر کردند و به‌محبس بردند و آنقدر به‌آن بدبختها صدمه زدند که درمحبس جان سپردند.

بواسطه این دو شکستی که نصیب مشروطه‌خواهان شد راههای میان تبریز و شهرستانها قطع و عین‌الدوله و همراهانش تشجیع شدند و محاصرهٔ شهر را سخت‌تر کردند و پس از آرامش چند ماهه مجدداً میان قشون دولت و ملیون جنگ آغاز گردید.

حمله شجاع‌الدوله به‌شهر تبریز

از دست دادن سردرود تأثیر ناگواری درمیان مشروطه‌خواهان و سران قشون ملی نمود و برای آنکه قشون شجاع‌الدوله بیش از این پیشروی و رخنه در شهر نکند برآن شدند هکماوار را مستحکم نمایند وقلاع وسنگرها در آنجا ایجاد کنند و سدی در جلو قشون مهاجم بوجود آورند، چون خطر هجوم می‌رفت مجاهدین با سرعت غیرقابل انتظار دست‌به کار سنگرسازی زدند و در چند روز موانعی درمقابل خصم ایجاد کردند و چندصدنفر از مجاهدین جنگ‌آزموده در سنگرها جای گرفتند و آمادهٔ دفاع گردیدند. شجاع‌الدوله که از کامیابی فتح سردرود سرمست بود و خود را فاتح می‌پنداشت راه تبریز را پیش گرفت و به‌طرف هکماوار هجوم برد. ناگفته نماند که در همان موقع مردم قرهملکیان که اغلب جنگجو و با استقامت بودند و پس از جنگها و زدوخوردهایی که با قشون ملی کردند شکست خوردند و به‌ستارخان تسلیم گردیدند و با او عقد اتحاد بستند، ناجوانمردانه عهد و پیمان با ستارخان را شکستند و به‌دشمن

بدخواه ملیون پیوستند و با شجاع الدوله همدست شدند.

۱۴ آذر قشون شجاع الدوله که از طرف تفنگچیان قرهسلکیان تقویت شده بود به طرف هکماوار حمله بردند و سنگرهای مجاهدین را مورد هجوم قرار دادند ولی به مقاومت شدید مجاهدین برخوردند و با دادن تلفات عقب نشینی کردند فردای آن روز هم با عدهٔ بیشتری به حومه شهر حمله بردند و باز با شکست مواجه شدند.

این دو شکست پی در پی شجاع الدوله را بغایت خشمگین کرد و به‌جمع‌آوری کلیه قوایی که در آن حدود بود پرداخت و پس از آنکه خود را نیرومند برای حمله پنداشت از راه خمه‌فیه به هجوم پرداخت.

ستارخان که از کاردانی و سرسختی شجاع الدوله آگاهی داشت و از او بیش از عین الدوله ملاحظه داشت شخصاً با صدها نفر مجاهد جنگ دیده و امتحان داده سوار و پیاده و یک‌عراده توپ به‌جلوگیری و مقابلهٔ قشون مهاجم پرداخت. عدهٔ زیادی از مجاهدین قفقازی در این جنگ شرکت داشتند و با پرتاب کردن بمب دستی آشوبی برپا کردند.

این جنگ با نهایت شدت از ظهر شروع شد و تا نزدیک غروب بطول انجامید ولی هنوز آفتاب غروب نکرده بود که قشون دولتی شکست خورد و با دادن تلفات سنگین راه فرار پیش گرفت و میدان کارزار و آبادیهای اطراف بدست مجاهدین افتاد.

پس از این جنگ خونین چون ایام سوگواری ماه محرم در پیش بود دو طرف دست از جنگ کشیدند و چنانچه سیرهٔ ایرانیان مسلمان است به‌عزاداری و انعقاد مجالس روضه پرداختند.

در همان روزهای متارکهٔ جنگ شجاع الدوله اعلامیه‌ای و یا بهتر بگوییم اخطاریه‌ای بطبع رسانید و در شهر و اطراف منتشر نمود.

چون اعلامیه مذکور را کسروی در تاریخ هیجده‌ساله درج نموده بعلاوه خیلی مفصل است نگارنده در چند سطر ملخص آن را بنظر خوانندگان می‌رساند چون این اعلامیه در روزهای عاشورا منتشر شد اول آن با این عبارت شروع می‌شود عظم‌الله اجورنا واجورکم بمصابنا بالحسین علیه‌السلام این بنده حاجی‌صمدخان از طرف اعلیحضرت...مأموریت دارم که به‌فتنه و فساد و خودسری و آشوب شهر تبریز خاتمه بدهم و دشمنان دین و شاه را قلع و قمع نمایم شما مردم تبریز اگر هم دین آن بی‌دینها نیستید برای آنکه کشته نشوید و خانه و کاشانه‌تان غارت و سوخته نشود فوراً از شهر بیرون بروید و یا در نقطه‌ای اجتماع نموده‌علم سفید که علامت صلح است بر سر عمارات و محل اجتماعات خود نصب کنید والا مسئولیت از دست دادن جان و مالتان متوجه خود شما خواهد بود.

سیزدهم محرم ۱۳۲۷

همینکه عزاداری بپایان رسید صمدخان شجاع‌الدوله که در آن زمان مقام پهلوانی درمیان سرکردگان دولتیها پیدا کرده‌بود و تمام امید عین‌الدوله متوجه کامیابی او بود و در تقویت او از حیث افراد و اسلحه خودداری نداشت چنانچه بعلاوه چهار عراده توپی که صمدخان با خود داشت عین‌الدوله یک‌باطری توپ برای او فرستاد دوباره جنگ را آغاز کرد و به‌حمله پرداخت. شرح این داستان را روزنامه ملت که در همان ایام در تبریز منتشر می‌شد و مخبرینش شاهد و ناظر جنگها بودند اینطور می‌نویسد این جنگ سیزدهم محرم را باید یکی از میدانهای بزرگ این شورش بشمارآوریم، همینکه عاشورا تمام شد صمدخان چند نفر از پیش‌قراولان سوار را دستور داد به‌تپه‌هایی که برسنگرهای خطیب، نگران ولی از گلوله رس دور بود خود را نمودار سازند واگر توانستند به‌شهر هجوم ببرند.

پاسبانان سنگر خطیب همینکه چشمشان به‌سپاه دشمن افتاد به‌شلیک پرداختند و چند دسته از مجاهدین از شهر بیاری آنها شتافتند و شلیک کنان رو به‌طرف تپه که دشمن در روی آن نمایان شده بود هجوم بردند و آنها را چند سنگر پس نشاندند و چون دشمن را ناتوان یافتند برچیرگی افزوده و به‌امید اینکه دوباره سردرود را فتح کنند بی‌باکانه و بدون رعایت احتیاط پیش رفتند و بنای جنگ و پیش رفتن راگذاردند و از بنگاه خود دور افتادند.

درهمان گیرودار سوار دشمن که در کمین بود و این نقشه جنگی را فراهم کرده بود چون سیل بنیان کن از دو طرف به‌مجاهدین حمله بردند و آنها را محاصره نموده زیرآتش گرفتند.

درهمان موقع که دور هریک ازمجاهدین را بیش از صد نفر قشون دولت احاطه کرده بود و مجاهدین با دادن تلفات با ناامیدی می‌جنگیدند یک دسته نیرومند مجاهد به‌فرماندهی باقرخان چون صاعقه بر سر قشون دولت فرود آمدند و آنها را تار و مار کردند و یک فرسخ تعقیب نمودند. روزنامه مذکور کشتگان قشون دولتی را یکصد و سی نفر می‌نویسد. در نتیجه دامی که صمدخان برای مجاهدین گسترد خود در آن دام افتاد و تلفات زیادی به‌قشونش وارد آمد.

در تلگرافی که انجمن ایالتی تبریز به‌انجمن سعادت نموده عدهٔ کشتگان دشمن را دراین جنگ صد و چهل تن قلمداد کرده است عدهٔ مقتولین مجاهدین را مورخین ننوشته‌اند ولی آنچه مسلم است چند نفر از مجاهدین به‌دست قشون دولتی اسیرشدند و با بی‌رحمی مقتول گشتند.

رحیم‌خان که با سوارانش در اردوی باسمنج بود از طرف عین‌الدوله مأمور بستن راه

شد و از راه قره‌ملک روانه الوارگردید و دهات اطراف جاده‌شوسه را معسکر خود قرار داد و راه میان تبریز و جلفا را که برای مشروطه‌خواهان و ملت تبریز اهمیت حیاتی داشت مسدود نمود و آنچه از مال‌التجاره و کاروان و وسایل نقلیه بدست آورد به‌یغما برد.

انفجار بمب

مجاهدین در همان گیرودار بخیال افتادند که با همان تدبیری که شجاع‌نظام را کشتند شجاع‌الدوله را از پای درآورند و برای آن منظور یک بمب نیرومند تهیه کردند و در تپه‌ای که روزهای جنگ شجاع‌الدوله برای فرمان دادن برفراز آن سواره می‌ایستاد و عملیات قشونیرا دیده‌بانی می‌کرد و به‌آنها دستور می‌داد زیر خاک کردند ولی از بخت بد روباهی که در شب از آن تپه عبور می‌کرده با بمب مذکور مصادف می‌شود و بمب مخترق می‌گردد.

کسانی که همراه شجاع‌الدوله بودند می‌گویند آن بمب بدرجه‌ای قوی بود که همینکه مخترق شد تمام افراد اردو ازخواب پریدند و تا زمانی تصور می‌کردند که آن صدا ولرزش ابنیه و عمارات درنتیجه زمین لرزه بوده است.

روز بیست و یکم محرم یارمحمدخان کرمانشاهی که سردستگی جمعی از مجاهدین را داشت، طلوع آفتاب با عدهٔ خود به‌طرف اردوی شجاع‌الدوله متهورانه هجوم برد و به‌جنگ پرداخت و درگیرودار جنگ بمب دیگری که مجاهدین در راهی که تحت تصرف قشون دولتی بود مدفون کرده بودند منفجر شد و چند نفر از قشون دولتی کشته شدند و حاجی یحیی‌خان‌دهخوارقانی از چشم نابینا شد. روزنامهٔ ملت پیش‌آمد فوق را تحت عنوان درهٔ آتش‌فشان نقل ومنتشر نمود.

دورنمای قیافهٔ موحش قحطی

آن سال زمستان سختی بود و مردم در زحمت بودند و چون هیزم و ذغال از خارج نمی‌رسید مجبور بودند درختها را بریده بسوزانند و نیز بواسطهٔ مسدود شدن راه جلفا و سایر راهها آثار کمی آذوقه و مواد خوراکی در اواخر محرم در تبریز پدیدار شد و قحطی چهرهٔ نامطبوع خود را به‌مردم ستمدیده نمایان کرد. بااینکه ستارخان با کلیه وسایل و قدرتی که داشت کوشش می‌کرد خوراک مردم را تأمین کند و نان بطورمساوات میان مردم و به‌قیمت ثابت فروخته شود چنانچه یکنفر نانوا که دست به‌احتکار زده بود به‌امر ستارخان تیرباران شد، چون انبارهای شهر ته می‌کشید و جنس هم از خارج وارد شهر نمی‌شد. کاری از او ساخته نبود و جز تحمل سختی و بدبختی و یا هجوم بردن به‌طرف دشمن و او را ازمیان بردن و یا خود را بکشتن دادن

راه و چاره‌ای در پیش نبود.

جنگ الوار

بطوری که نگاشتیم باز نگاهداشتن راه جلفا برای مشروطه‌خواهان تبریز اهمیت حیاتی داشت بهمین جهت درگذشته تلاش بسیاری در این کار کردند و مدتی آزادی آن راه را تأمین نمودند ولی پس از آنکه رحیم‌خان مجدداً راه مذکور را سد کرد و دهات اطراف آن را تصرف نمود آثار قحطی در تبریز ظاهر شد.

ستارخان به‌بلوری که ماموریت آزاد نگاه‌داشتن راه را داشت و با عده‌ای مجاهد در مرند بود دستور داد که به‌شهر نزدیک شوند و همان موقعی که از شهر نیز جنگ آغاز می‌گردد از پشت سر قشون رحیم‌خان را مورد حمله قرار بدهند تا شاید بدین وسیله موفق بشوند مجدداً راه جلفا را در اختیار خود درآورند و قشون رحیم‌خان را تار و مار کنند.

روز دوشنبه اول صفر ستارخان با یک لشگر ورزیده و جنگ دیده باتفاق دسته‌ای از مجاهدین قفقازی پیش از طلوع آفتاب راه الوار را پیش گرفتند و پس از آنکه بدان محل نزدیک شدند ارتفاعات را تصرف کرده سنگربندی کردند و آغاز جنگ نمودند. آن روز جنگ خونینی میان ستارخان و رحیم‌خان درگرفت و عدهٔ بسیاری از دو طرف کشته شد، ستارخان که از نعمت شجاعت و بیباکی برخوردار بود به‌قلب لشگر دشمن یورش برد و آن را از هم شکافت ولی بواسطهٔ انبوه قشون رحیم‌خان یک وقت بخود آمد که از اطراف محاصره شده بود و خطر بزرگی او را تهدید می‌کرد.

این مرد شجاع خود را نباخت و در پرتو شجاعت و استقامت به‌دشمنی که چند برابر بر او افزونی داشت تاخت تا آنکه دسته‌ای از سواران مجاهد به کمک رسیدند و حلقهٔ محاصره را شکافته و ستارخان و همراهانش از خطری که در پیش بود نجات یافتند. رحیم‌خان آن روز شخصاً فرماندهی قشون دولتی را عهده‌دار بود و درمیدان جنگ شرکت کرد و تلاش بسیار برای ازمیان بردن ستارخان نمود.

این غوغا تا نیمه شب بطول کشید و در نیمه شب ستارخان بدرجه‌ای خسته و فرسوده شده بود که قادر بر سواری نبود و بناچار با درشکه به‌شهر مراجعت کرد.

بلوری نتوانست خود را بیاری ستارخان برساند و از عقب قشون رحیم‌خان را مورد حمله قرار بدهد و بناچار به‌مرند مراجعت کرد ولی میرضرغام با عده‌ای سوار به مرند حمله برد و آن شهر را از دست مشروطه‌خواهان بدرآورد در نتیجه با کمال تأسف مشروطه‌خواهان نتوانستند راه جلفا را در اختیار خود درآورند و رحیم‌خان همچنان بر آن راه و دهات و آبادیهای اطراف آن فرمانفرمایی می‌نمود و قدرت و نفوذش روز بروز افزایش می‌یافت چنانچه در پنجم اسفند جلفا به‌دست دولتیها افتاد، بلوری که بدست

قشون رحیم خان دستگیر شده بود زجر بسیار دیدو می‌خواستند او را دم توپ بگذارند ولی از این کار منصرف شدند و او و همراهانش را تا بعد از خاتمه انقلاب درحبس و زنجیر نگاهداشتند. در مقابل همه مصایب و سختیها دو چیز موجب امیدواری و مسرت آزادیخواهان تبریز را فراهم کرده بود.

یکی خبر مسرت‌بخش انقلاب گیلان و موفقیتی که در جنگ با استبداد نصیب مردم آن سامان شده بود و به‌مردم تبریز نوید می‌داد که از این ببعد درمیدان مبارزه با استبداد تنها نیستند و یارانی نیرومند در پشت سر خود دارند.

و دیگری فتح خوی بود که بدست حیدرخان عمواغلی و جمعی از مجاهدین جامه عمل پوشید و آن نقطهٔ مهم بتصرف مشروطه‌خواهان درآمده بود.

مشروطه‌خواهان خوی به‌ستیاری عمواغلی و امیرحشمت که تازه از تهران وارد خوی شده بود به‌نظم شهر پرداختند و انجمن محلی را تشکیل دادند و عدلیه و نظمیه را با عضویت عناصر صالح و مورد اعتماد تأسیس نمودند و به‌جمع‌آوری قشون همت گماشتند.

اقبال‌السلطنه که از فتح خوی بدست مشروطه‌خواهان بسیار خشگین شده بود یک عده مسلح بسر کردگی برادرزاده خود و اسماعیل آقاسمیتقو برای سرکوبی مشروطه خواهان به‌خوی فرستاد که در دهات نزدیک شهر جای گرفته و به‌تاخت و تاز و کشتن مردم بیگناه پرداختند. عمواغلی و مشروطه‌خواهانهم آسوده ننشستند و برای رهایی مردم بیگناه به‌تجهیز قشون پرداخته و به‌طرف قوای ماکو روانه شده و به‌جنگ پرداختند. گفته می‌شود که در آن جنگ بیش از پانصد نفر از طرفین کشته شده است. امیرحشمت در تلگرافی که به‌انجمن ایالتی تبریز کرده می‌نویسد در جنگ خونینی که میان ما و ماکوییها درگرفت عدهٔ زیادی کشته و مجروح شدند. بعد از خاتمهٔ جنگ جسد صد نفر را ازمیدان جنگ جمع‌آوری نمودیم، پس ازجنگ‌سختی که چندین ساعت بطول انجامید عاقبت قشون ماکو با دادن تلفات زیاد راه فرار پیش گرفتند و مقداری تفنگ و اسب نصیب قشون ملی شد.

سلماس هم به‌رهبری حاجی‌مجتهد که یکی از مشروطه‌خواهان بنام بود فتح شد و مردم به‌تأسیس انجمن پرداختند و خود را برای یاری تبریز آماده نمودند.

از جمله کارهایی که مجاهدین در خوی کردند که قابل درج در تاریخ است اینست که یک بمب در زیر زین اسبی جای داده و اسب را به‌طرف کردها که اطراف شهر را گرفته بودند سر می‌دهند.

یکی از کردها که اسب به‌دون سوار را می‌بیند اسب را گرفته و همینکه می‌خواهد سوار بشود بمب منفجرمی‌شود و نزدیک به‌بیست و پنج نفر از کردها کشته می‌شوند.

حقایق را نباید ناگفته گذارد

مرحوم کسروی که یکی از محققین و دانشمندان عصر خود بود و با رنج فراوان و زحمت بسیار چند سال عمر خود را صرف مطالعه و نگارش تاریخ آذربایجان نمود، در ایامی که حوادث و وقایعی که می‌نویسیم در آذربایجان می‌گذشت در چند جای تاریخ هیجده‌ساله و تاریخ مشروطیت نسبت به‌عده‌ای از آزادیخواهان بخصوص تقی‌زاده و مساوات بنای بی‌مهری را گذارده و انتقاداتی از آنان کرده یا بهتر بگوییم به‌آنها نیش زده و نخواسته این حقیقت را در نظر بگیرد که کسانی که ازمکتب فلاسفه پیروی می‌کنند و رویه و طریقهٔ اصولی ژان‌ژاک روسو و منتسکیو را وجههٔ همت خود قرار داده‌اند براین عقیده‌اند که موتور حکومت ملی تقواست و مظاهر حکومت ملی آزادی و عدالت است و انتظار دارند که کسانی که علمدار آزادی و مشروطیت هستند از طریق عدالت و آزادی پای فراتر نگذارند و گرد کارهای استبدادی و خودسری نگردند.

گرچه در موقع سختی و انقلاب باید رویهٔ ارفاق نسبت به کسانی که زمامدار امور هستند و با فداکاری با ظلم و ظالمین می‌جنگند پیش گرفت و بعضی پیش‌آمدهای کوچک را نادیده گرفت و عقب خیرمطلق، که بدبختانه در میان بشر نایاب و مثل کیمیا است، نگشت ولی بعضی اعمال بیرویه مجاهدین ممکن بود انقلاب مقدس را لکه‌دار کند و نهضت ایران را در نظر دنیای متمدن که ناظر آن بودند طور دیگر جلوه‌گر سازد و در نتیجه اندک غفلتی مشروطیت ایران بدنام گردد. بهمین جهت بود که آن چند نفر که باجان و دل در تقویت و پیشرفت انقلاب تبریز مجاهدت می‌کردند و برای همین منظور جان خود را درمهلکه انداخته و به‌تبریز رفته بودند چون عملی را برخلاف اصول آزادیخواهی و عدالت پروری می‌دیدند دم فرو نمی‌بستند و از انتقاد و خرده‌گیری خودداری نمی‌کردند و می‌خواستند مشروطیت ایران و مشروطه‌خواهان چون سپیدهٔ صبح پاک و منزه باشند، درزمانی که کسروی حیات داشت نگارندهٔ این تاریخ پس از مطالعه تاریخ هیجده‌ساله نکته دقیق بالا را به‌ایشان گوشزد کردم و ایشان هم تا حدی گفتهٔ مرا تصدیق نمودند.

بطوری که در مجلدات پیش نگاشتم تقی‌زاده پس از آنکه از تهران تبعید شد به‌لندن رفت و در آنجا با همیشی عده‌ای از انگلیسهای آزادیخواه و ایرانیان مهاجر به‌فعالیت برضد دولت استبدادی محمدعلیشاه پرداخت و برای اعادهٔ مشروطیت کوشش بسیار کرد و پس از آنکه خبر قیام مردم تبریز در اروپا منتشر شد و پیشرفتی در کار ملیون پیدا شد تقی‌زاده به‌تبریز رفت.

مساوات هم بعد از چند ماه سرگردانی و مواجهه باخطرات جانی چندی مستکرا بالباس مبدل در قزوین زیست و سپس بازحمات طاقت‌فرسا خود را به‌تبریز رسانید و به‌ همان سبک و سیاق سابق روزنامهٔ مساوات را منتشر نمود. تقی‌زاده و مساوات پس از ورود

به‌تبریز از تندرویهای بعضی از سران مجاهدین انتقاد می کردند و از خرده‌گیری خود-داری نمی کردند انتقاد آنان باطبع جنگجوی بعضی از مجاهدین که شبانه روز با خطر مرگ مواجه بودند سازگار نبود و تاحدی آنان را از این دونفر گله‌مند و ناراضی نموده بود.

ارشدالدوله وارد کارزار شد

علی‌خان ارشدالدوله که پس از توپ‌بستن مجلس لقب سردارارشد یافت یکی از معتمدین و همدستهای محرم محمدعلیشاه و در متزلزل کردن پایه‌های مشروطیت و فروریختن کاخ آزادی خدماتی به‌محمدعلیشاه نمود،

این مرد که تا حدی از نعمت معلومات و بیان برخوردار بود پس از آنکه محمدعلیشاه به‌سلطنت رسید وارد جرگه مشروطه‌خواهان شد و چنان حرارت و علاقه‌مندی نسبت به‌رژیم‌نو از خود نشان داد که در اندك زمانی به‌آزادیخواهی و مشروطه‌طلبی معروف شد و در ردیف سران ملیون جای گرفت، مجلسی نبود که ارشدالدوله در آن حضور نیابد و انجمنی تشکیل نمی‌یافت که ارشدالدوله در آن راه نداشته باشد؛ با سران احرار سروسر پیدا کرد و از منویات و مقاصد آنها اطلاع بدست می‌آورد، در اکثر مجالس و محافل سخن‌رانی می‌کرد و خود را از فدائیان ملت و دشمن استبداد می‌خواند و از دربار و درباریان بیزاری می‌جست، ارشدالدوله بحدی به‌مشروطه‌طلبی معروف شد که در انجمن مرکزی که از نمایندگان عموم انجمنهای تهران تشکیل یافته بود سمت ریاست پیدا کرد و رشتهٔ کاری که برای آن سعی و کوشش داشت بدست آورد و دارای قدرت و نفوذ میان ملت شد. می‌گویند شبها بالباس مبدل عباوعمامه و ریش مصنوعی از درب اندرون به‌ملاقات محمدعلیشاه می‌رفت و او را از آنچه در مجامع ملیون می‌گذشت آگاه می‌کرد و نقشه‌ای که مشروطه‌خواهان داشتند و افکاری که در مجالس سری رهبران مشروطه طنین‌انداز بود به‌اطلاع شاه می‌رسانید و از او دستور می‌گرفت و شب و روز بدون خستگی با یك پشتکار عجیبی عمل ناهنجار خود را تعقیب و انجام می‌داد.

بواسطه جاسوسی و دورویی این مرد و استعدادی که در انجام بازی‌ای که عهده‌دار گشته بود از خود نشان داد بقول بازیگرها دست ملیون برای محمدعلیشاه باز بود و او دست آنها را خوانده بود و از نقشه‌ها و افکار و عقاید آنها اطلاع داشت اگر بخواهیم برای لفظ منافق مفهوم زنده‌ای پیدا کنیم می‌بایست به‌جستجوی ارشدالدوله برویم. ارشدالدوله چون مرد باهوشی بود بخوبی می‌دانست که در ایران دست دیگری

بالاتر از دست محمدعلیشاه در کار است و آن دست روسها است بهمین علت در دوستی با آنها غفلت نکرد و در اندک‌زمانی یکی از محارم سفارت روس گردید، اشکهایی که ارشدالدوله برای مشروطیت ریخت و آههایی که برای آزادی از جگر کشید و رل دورویی که ارشدالدوله در آن دوره بازی کرد تا این تاریخ که قریب نیم‌قرن از مشروطیت می‌گذرد در میان احرار و آزادیخواهان ضرب‌المثل است.

شبی که فردای آن مجلس به‌توپ بسته شد ارشدالدوله مشروطه‌خواه و حامی ملت که حقاً بایستی در آن موقع خطرناك به‌حفاظت سنگرها و سرپرستی مجاهدین ملی بپردازد با لباس نظام در حالی که در کالسکهٔ مجللی جای داشت رهسپار باغشاه شد و در ردیف امرا و رجال بزرگ دربار جای گرفت و بعد از امیربهادر و لیاخف بالاترین مقام را در دربار استبداد دارا شد.

ارشدالدوله نسبت به‌محبوسین باغشاه بسیار سختی کرد و در محکمه‌ای که برای محاکمهٔ اسرا تشکیل داده بودند بیش از سایر اعضای محکمه شدت عمل و بدخواهی از خود نشان داد.

محمدعلیشاه به‌پاداش زحماتی که ارشدالدوله کشیده بود و به‌عقیدهٔ خودش فداکاری و بعقیدهٔ تاریخ، پستی و بی‌شرفی که کرده بود عمه خود را به‌همسری او انتخاب نمود و در روی نعش شهدای راه آزادی به‌جبران دورویی و بدکاری مجلس عیش و عشرت و عروسی بی‌نظیری برپا کرد و افتخار هم‌بالین شدن با یکی از اعضای خانوادهٔ سلطنت را به‌او اعطا نمود.

پس از آنکه اخبار فتوحات پی‌درپی مشروطه‌خواهان تبریز و عدم کامیابی عین‌الدوله در پایتخت و دربار طنین‌انداز شد، محمدعلیشاه ارشدالدوله را با اختیار تام مأمور سرکوبی ملت تبریز نمود.

ارشدالدوله با سردار ارشد که از بادهٔ کبر و غرور و خیانت سرمست بود چاپاری رهسپار تبریز شد و در باسمنج که مقرحکمفرمایی عین‌الدوله بود نزول نمود.

ارشدالدوله که خود را معتمد محمدعلیشاه می‌دانست و دارای اختیارات زیاد بود خود را مطلق‌العنان می‌پنداشت و به‌عین‌الدوله زیاد اعتنا نمی‌کرد.

پس از ورود به باسمنج و دقت و مطالعه و بررسی اوضاع لشکر واردوگاه به عین‌الدوله پیشنهاد کرد که باسمنج برای معسکر واردوگاه مناسب نیست و فاصله زیاد با شهر تبریز دارد و شهر در تیررس توپخانه نیست و بهتر است که محل مناسبی نزدیکتر به‌شهر انتخاب کنیم تا بتوانیم شهر را بهتر زیر آتش توپخانه بگیریم، چون عین‌الدوله در مدت هفت‌ماه کاری از پیش نبرده بود و می‌دانست که محمدعلیشاه نسبت به‌او سرسنگین است بناچار در مقابل نظریات ارشدالدوله مقاومت از خود نشان

نداد و تسلیم شد.

ارشدالدوله بارنج را که نزدیک شهر بود اردوگاه قرار داد و کلیه قوا از توپخانه و سوار و پیاده که در باسمنج بود به‌آنجا انتقال داد ولی عین‌الدوله باعدهٔ معدودی در باسمنج ماند و دست ارشدالدوله را در عملیات باز گذارد.

ارشدالدوله که خود را عالم به‌فنون جنگ و علوم نظام می‌پنداشت از رویه‌ای که عین‌الدوله برای فتح تبریز پیش گرفته بود انتقاد می کرد و معتقد بود که بزودی با نقشه‌ای که در نظر دارد شهر را تصرف خواهد کرد و آنچه را که عین‌الدوله و سرداران ایلات و عشایر در مدت هفت‌ماه نتوانستند انجام بدهند در چند روز بپایان خواهد رسانید.

ارشدالدوله می گفت که برای فتح تبریز و بزانودرآوردن مشروطه‌خواهان از تاکتیک ناپلئون کبیر پیروی خواهد کرد، به‌این‌معنا که اول شهر را در زیر آتش شدید توپخانه خواهم گرفت و خانه‌ها و پناهگاهها را به‌ضرب خمپاره ویران خواهم کرد و پس از آن که مردم شهر متزلزل و متوحش شدند و روحیهٔ خود را باختند و روح مقاومت آنها رو به کاهش نهاد در تحت حمایت توپخانه با سوار و پیاده هجوم خواهم برد و در جنگ اول شهر را تصرف خواهم نمود.

برای فتح شهر ارشدالدوله با صمدخان شجاع‌الدوله هم پیمان شدند که از دو طرف به‌شهر حمله برند تا افتخار فتح تبریز نصیب آنان گردد.

چهارم صفر

پس از آنکه ارشدالدوله چندین باطری توپ در نقاط مرتفع بارنج قرار داد و صف پیاده وسوار نظام را در پشت توپخانه منظم کرد صبح چهارم‌صفر غفلتاً شهر را در زیر آتش توپخانه گرفت. آتش‌فشانی توپخانه درآن‌روز بدرجه‌ای شدید بود که شهر را بلرزه در آورد و دودباروت و گردوغبار ناشی از خرابی چون عفریت مرگ برسر تبریز سایه افکنده بود غرش توپ صدای شیپور و طبل فریاد جنگجویان که اسلحه بر کف آمادهٔ حمله به‌شهر بودند قیامت برپا کرد و ارشدالدوله هردقیقه منتظر بود که مردم تبریز بیرق سفید برافراشته و ازشهر بیرون آمده کلید شهر را به‌او تسلیم نمایند.

درهمان وقت که ارشدالدوله شهر تبریز را بمباران می کرد شجاع‌الدوله که در جاه‌طلبی و تکبر معروف بود برای آنکه کاری را که رحیم‌خان و اقبال‌السلطنه ماکوئی و ضرغام نظام نتوانستند انجام بدهند بپایان برساند با سرسختی هرچه تمامتر با چندین هزار نفر سوار وپیاده تفنگ بردوش و شمشیر در کف که منتظر امرش بودند دستور داد به سنگرهای خطیب حمله‌ورشوند. هجوم قشون شجاع‌الدوله به‌اندازه‌ای شدید و بیباکانه بود که مجاهدینی که در سنگرهای خطیب بودند پس از زد وخورد شدید و دادن

تلفات سنگرها را تخلیه کرده و راه فرار پیش گرفتند و در نتیجه باغات و ابنیهٔ اطراف آن ناحیه به‌تصرف قشون مهاجم درآمد. خبر شکست مجاهدین و پیشرفت قشون شجاع‌الدوله و تصرف قسمتی از آبادیها به‌اطلاع ستارخان رسید و او را چنان آشفته خاطر نمود که بیدرنگ سوار شد و با یکنفر جلودار بدون آنکه توجهی به‌مجاهدینی که در حال عقب‌نشینی بودند بکند در میان صدها گلوله که مثل تگرگ در اطرافش می‌بارید به‌طرف سنگرهای از دست رفته شتافت و چون خود را مواجه با دشمن دید از اسب پیاده شد و پشت دیوار یکی از باغها جای گرفت و شروع به‌تیراندازی به‌طرف قشون مهاجم نمود این حرکت ستارخان مجاهدینی را که راه فرار پیش گرفته بودند خجلت زده کرد و سرافکنده به‌طرف میدان جنگ بازگشتند طولی نکشید که یارمحمدخان کرمانشاهی که ما داستان شجاعتهای او را در فصول گذشته نقل کرده‌ایم و حسن کرد که از شجاعان بود با عده‌ای مجاهد جنگجو خود را به‌ستارخان رسانیدند و به‌جنگ پرداختند. می‌گویند با اینکه ستارخان نزدیک نیم‌ساعت یک تنه با عدهٔ زیادی می‌جنگید چندین نفر را از میان برداشت و تا حدی جلو هجوم دشمن را گرفت.

یک دسته گرجی که مسلح با بمب دستی بودند بیاری ستارخان شتافتند و چندین بمب کوچک درمیان قشون مهاجم پرتاب کردند. دسته دیگر از مجاهدین از راه‌خیابان بکمک رسیدند و به‌دسته‌ای از قشون مهاجم برخوردند و به‌جنگ تن‌بتن پرداختند. پس از چندین ساعت جنگ و جزرومد جبهه جنگ و عقب رفتن و جلو راندن عاقبت قشون شجاع‌الدوله از حال حمله به‌دفاع برخاست و سپس پایداریش رو به‌ضعف و سستی نهاد و راه‌فرار را پیش گرفت و با دادن تلفات سنگین و جاگذاردن مقداری اسلحه خود را به‌اردوگاه رسانید.

اگرچه جنگ روزچهارم صفر به‌فتح ملیون خاتمه یافت ولی چندنفر از شجاعان و سردسته‌های معروف از آن حمله حاجی شفیع کشته شد و مرگ او ملت تبریز را اندوهناک کرد.

عدهٔ کشتگان این جنگ را روزنامه مساوات یکصد وپانزده نفر نوشته ولی در تلگرافی که ستارخان به‌انجمن سعادت اسلامبول مخابره نموده و ما عین آنرا اینجا نقل می‌کنیم با آنچه مساوات نوشته اختلاف بسیار دارد:

دیروز چهارم‌صفر دولتیان از دوطرف خطیب و باسمنج حمله سخت نمودند ولی شکست سخت خورده و در خطیب پانصدنفر کشته دادند و با فتح عظیم دعوا ختم شد. ستار

میرزاسیدحسینخان عدالت که یکی از مشروطه‌خواهان متقی بود و نگارندهٔ شرح حال و خدمات او را در راه آزادی درکتاب اول این تاریخ به‌اطلاع خوانندگان رسانیدم و در تمام دورهٔ انقلاب تبریز شاهد و ناظر وقایع بود و خاطراتش کمک بزرگی

در نگارش قیام تبریز به‌نگارنده نمود شجاعت و شهامت و خودگذشتگی و استقامت ستارخان را در جنگ چهارم‌صفر ستایش می کرد و مجاهدت او را در آن روز یک کار فوق‌العاده می‌پنداشت.

فردای آنروز شجاع‌الدوله بواسطه شکستی که خورده بود وارد جنگ نشد ولی ارشدالدوله همچنان شهر را بمباران می کرد و انتظار تسلیم شدن مردم تبریز را داشت.

نقل از روزنامهٔ مساوات

شجاع‌الدوله پس از شکست چهارم‌صفر از پای ننشست و از میدان در نرفت و برای هجوم به‌تبریز نقشهٔ دیگری پیش گرفت. یک دسته از سپاه خود را به‌فرماندهی یکی از خوانین در سردرود گذارد و خودش با چندین هزار نفر سوار و پیاده و توپخانه رهسپار قره‌ملک شد و نقاط مرتفع را سنگربندی کرد و دسته‌های محافظ در آنها گماشت و دسته‌ای به‌ریاست محب‌علیخان به‌دشت غازان فرستاد و آن محل مهم را تصرف نمود و بدین ترتیب قشون شجاع‌الدوله برسه‌راه مهم که تبریز را به‌خارج مربوط می‌نمود نظارت پیدا کرد و نیز یک‌عراده توپ بزرگ به‌هکماوار برد و در روی یکی از تپه‌های مرتفع و مسلط برشهر استوار نمود و به‌این ترتیب مقدمات یک جنگ بزرگ وقطعی را فراهم نمود.

فشار محمدعلیشاه به‌عین‌الدوله

در این ایام که دامنهٔ انقلاب گیلان توسعه پیدا کرده بود و تمام گیلان و منجیل تا چند فرسخی قزوین به‌دست مجاهدین افتاده و انقلاب اصفهان هم آغاز شده بود، محمدعلیشاه کوشش می کرد که بهرقیمتی که تمام می‌شود تبریز را فتح کند و قشونی که در تحت امر عین‌الدوله بود احضار نماید و به‌طرف گیلان و اصفهان بفرستد بهمین علت ساعت به ساعت به‌عین‌الدوله فشار می‌آورد و بازخواست می کرد که چرا کار تبریز را یکسره نمی کند. تمام امید عین‌الدوله به‌شجاع الدوله بود و تصور می کرد که او یگانه شخصی است که قادر است تبریز را فتح کند.

این بود که عین الدوله با وجود تکبر و خودخواهی که داشت باتفاق امیر جنگ بختیاری و یک عده صاحب‌منصب و قشون و چند عراده توپ رهسپار اردوگاه شجاع الدوله شد و دوشب در آنجا ماند و با شجاع الدوله به‌مشورت پرداخت و برای دلگرم کردن خوانین و سرکرده‌های کوچک که در اردوی شجاع الدوله بودند لقب و انعام بسیار داد و نقشهٔ هجوم عمومی به‌تبریز را تهیه نمود و سپس به‌باسمنج مراجعت کرد و بدون درنگ به‌محمدعلیشاه تلگرافاً مژده داد که کار تبریز تا دوروز دیگر تمام خواهد شد و بعد از این اعلیحضرت از طرف آذربایجان نگرانی نخواهد داشت.

کلیه قوایی که در تحت فرماندهی عین‌الدوله بود در چند روز خود را برای هجوم دسته‌جمعی به‌تبریز آماده نمود و مقرر شد که صبح دوازدهم صفر جنگ را آغاز نمایند. شجاع الدوله قرملک را معسکر خود قرار داده و ده‌هزار نفر مرد جنگی از سوار و پیاده و چند عراده توپ برای حمله در اختیار خود داشت.

فرماندهان قشون ملی بدون آنکه اطلاع از آمادگی و نقشه و قشون دولت داشته باشند برای سرکوبی قشون شجاع الدوله پیش از طلوع آفتاب همان روز از محله هکماوار به‌طرف اردوگاه دشمن حمله بردند ولی چون امواج دریا که به‌صخره‌ای برخورد به‌مقاومت قشون شجاع الدوله که کاملا مجهز و آماده برای حمله به‌شهر بود برخوردند

و با دادن تلفات سنگین راه مراجعت و یا بهتر بگوییم فرار به‌شهر را پیش گرفتند، قشون شجاع‌الدوله به‌تعقیب مجاهدین برخاست و چون سیل به‌طرف شهر سرازیر شد و در اندك زمانی هکماوار را تصرف نمودند و بسیاری از مردمان بیگناه را کشتند و چندها خانه را خراب و ویران کردند و هستی ساکنین را به‌یغما بردند. از شام غازان و سردرود هم یك‌ستون از قشون دولتی وارد کارزار شد و نیز از سمت بارنج گروه دیگری با توپخانهٔ قوی خیابان را زیر آتش گرفت و پیاده‌نظام و سوار در تحت حمایت آتش توپها به‌حمله پرداختند و پیشرفت قابل توجهی نمودند.

پس از تصرف هکماوار چندعراده توپ به‌آنجا حمل نمودند و توپها را در نقاطی که مسلط برشهر بود استوار کردندسپس شجاع‌الدوله شخصاً درمیان دسته‌ای موزیك و صدای طبل و شیپور وارد میدان کارزار شد و با جمعی سواران زبده به‌میدان حاج حیدر وارد شد و آن میدان را محل فرماندهی خود قرارداد.

از طرف خطیب و آخونی، ستون انبوهی مرکب ازچندین هزارنفر سرباز و سوار به‌طرف شهر حمله برد.

دسته‌های مجاهدین که سنگرهای آن ناحیه را حفاظت می‌نمودند و ریاست آنان با مشهدی محمد علیخان بود تاب مقاومت نیاورده عقب نشینی اختیار کردند.

درشام غازان یارمحمدخان کرمانشاهی و یکدسته مجاهد با فداکاری وسختی در مقابل سیل قشون دولتی ایستادگی می کردند ولی این مقاومت دلیرانه به‌جایی نرسید و یارمحمدخان و همراهانش با دادن تلفات عقب نشستند و بیرق دولتی درروی ارتفاعات خطیب برافراشته شد.

هنوز ظهر نشده بود که هکماوار و آخونی و خطیب به‌دست دشمن افتاد و قشون دولت دریك جبهه بطول یك‌فرسخ درحدود نیم‌فرسخ پیشروی کرده و خود را به‌داخل شهر رسانیده بود.

همینکه خبر شکست مجاهدین و پیشروی قشون دولتی به‌مردم تبریز رسید غوغایی برپا شد که تا آن تاریخ نظیر آن دیده و شنیده نشده بود، مردم که از بی‌رحمی و یغماگری قشون وحشی دولت آگاه بودند بی‌نهایت پریشان خاطر و مضطرب شدند و اگر حمل برگزافگویی نشود اگر اسلحه بدست می‌آوردند زن و مرد و بزرگ و کوچك برای نجات خود وارد میدان کارزار می‌شدند.

در آن روز اکثرملاها و معممین تفنگ بدست به‌جنگ پرداختند و حتی اعضای انجمن ایالتی به‌دفاع برخاستند از جمله کسانی که در آن روز لباس رزم دربر کردند و برای دفاع از آزادی جنگ نمودند حاجی‌شیخ علی‌اصغرلیلاوی، شیخ محمدخیابانی، میرزااسمعیل نوبری، آقامیرزامحمدتقی‌طباطبائی، میرزا احمد قزوینی نماینده حجج‌اسلام نجف وجمعی ازملاها و پیشنمازها بودند.

ستارخان بدون درنگ با عده‌ای از جنگجویان رهسپار میدان جنگ شد و از راه امیرزین‌الدین خود را به‌دیزج رسانید و در میان گلوله که چون تگرگ به‌اطرافش می‌بارید یک بالاخانه را که مشرف برنقاطی که دشمن دردست داشت بود سنگر نمود و بنای تیراندازی را گذارد و چون مجاهدین گروه‌گروه به‌یاریش رسیدند محل مذکور را ترک کرد و تفنگ دردست و جنگ کنان به‌خط مقدم جبهه شتافت و محل مساعدی را که مسلط برمیدان جنگ بود انتخاب نمود و به‌جنگ پرداخت.

پیرمرد محترمی بنام حاجی‌علی‌عمو که از مشروطه‌خواهان بنام بود در آن‌روز شهامت و از خودگذشتگی از خود نشان داد که دیرزمانی نقل مجالس بود، آن‌مرد سالخورده با جمعی از مجاهدین در میان صدها گلوله خود را به‌توپی که مجاهدین صبح همان روز از دست داده بودند رسانید و با دادن تلفات و از پا درآوردن چند نفر از قشون دولت توپ را تصرف کرد و با یک وضع طاقت‌فرسا توپ را به‌نقطهٔ مرتفع که مسلط برمیدان جنگ بود استوار نمود و دشمن را زیر آتش گرفت.

سپس جنگ سختی میان طرفین درگرفت که به‌قیمت جان عدهٔ زیادی تمام شد ولی عاقبت آثار سستی در قشون دولتی ظاهر گردید و شجاع‌الدوله بناچار میدان جنگ را به‌دست مجاهدین سپرد و خود و همراهانش عقب کشیدند.

می‌گویند آن روز مجاهدین باندازه‌ای با حرارت و جسارت جنگیدند و بی‌پروا جلو رفتند که هرگاه شجاع‌الدوله بموقع فرار نکرده بود به‌دست مجاهدین اسیر می‌شد.

هکماوار مجدداً به‌دست مجاهدین افتاد و مردم از قتل و غارت نجات یافتند. در تلگرافی که قنسول انگلیس مقیم تبریز به‌سفیر انگلیس کرده می‌نویسد ستارخان بدون آنکه متوجه باشد که پیشرفت قیام تبریز بستگی به‌حیات و زنده‌بودن او دارد با بی‌پروائی خود را درمخاطرات می‌اندازد.

در خطیب و آخونی هم جنگ با کمال شدت آغاز شد و تا غروب طرفین به‌زد و خورد مشغول بودند اول قشون دولتی پیشرفت کرد و قسمتی از سنگرهای مجاهدین را اشغال نمود ولی پس از آنکه قوهٔ امدادی به‌مجاهدین رسید و از عقب‌نشینی و فرار شجاع‌الدوله و لشگریانش آگاه شدند با شدت هرچه تمامتر به‌دشمن حمله بردند و رشادت و شجاعت بی‌نظیری از خود به‌یادگار گذاردند. چون نگارش جزئیات جنگ آن‌روز طولانی و بدون در نظرگرفتن و اطلاع داشتن به‌جغرافیا و نقشهٔ شهر غیرممکن است اینست که از شرح آن صرف نظر کرده به‌نتیجه می‌پردازیم عاقبت فتح نصیب ملیون شد و قشون دولت با دادن تلفات سنگین در تمام طول یک‌فرسخ جبهه عقب‌نشینی کردند و به‌مواضع اولیهٔ خود بازگشتند. بواسطه جزرومدی که آن‌روز در جبهه جنگ روی داد و عقب‌نشینیها و جلو رفتنهای طرفین عدهٔ مقتولین و مجروحین زیاد بود.

روزنامه مساوات عدهٔ مقتولین جبهه خطیب را صدوپنجاه نفر نوشته ولی بعضی از

مطلعین می‌گویند عدهٔ کشتگان طرفین در تمام جبهه از سیصد نفر متجاوز بود.

ناگفته نگذاریم که مقداری از اثاثیه مردم که از طرف قشون دولتی یغما شده بود پس از فرار بجا گذاردند و ستارخان دستور داد اثاثیه مذکور را به‌صاحبانش مسترد دارند.

در جبهه خیابان که از طرف باقرخان سالار ملی مدافعه می‌شد جنگهای سختی روی داد ولی بواسطهٔ استحکام سنگرهای مجاهدین، قشون دولتی نتوانست پیشرفت زیادی بکند و فقط بوسیلهٔ یک باطری توپ که در سالاری باغ برقرار کرده بودند خسارت زیادی وارد آوردند ولی در آخر کار قشونی که در تحت‌فرماندهی سالار بود بهجوم پرداختند و به‌قراز کوه حمله بردند و با از دست دادن چند نفر از جنگجویان معروف، آن‌محل مرتفع را که از نظر سوق‌الجیشی اهمیت بسیار داشت اشغال کردند.

جنگ دوازدهم صفر موجب تنبه ستارخان و مجاهدین شد و به‌آنها فهمانید که باید بیش از پیش به استحکام حدودی که ممکن است مورد حمله قشون دولت قرار گیرد بپردازند بهمین علت از روز بعد از جنگ شروع به‌استحکام نقاطی که از نظر سوق‌الجیشی اهمیت داشت پرداختند و چند توپ در بلندیها برقرار کردند و عده‌ای از نیرومندترین مجاهدین را به حفاظت سنگرهای سرحدی گماشتند.

مردم شهر تبریز هم که از وحشیگری و غارتگری قشون دولتی بجان آمده بودند با دل وجان آماده بودن خود را به‌ورود در حلقهٔ مجاهدین برای حفاظت شهر اعلام داشته و عدهٔ زیادی لباس مجاهدت دربر کرده روزها را به‌مشق و تیراندازی می‌پرداختند. از طرف دیگر برعین‌الدوله و شجاع‌الدوله مسلم شد که با هجوم بردن به‌شهر تبریز نمی‌توانند شهر را تصرف بکنند و یگانه راه بزانو درآوردن ملت تبریز بستن راه آذوقه و نان و آب برروی آنها است و باید تبریز را بوسیلهٔ قحطی از پای درآورد بهمین جهت از آن تاریخ بیش از پیش در مسدود کردن جاده‌هایی که به‌شهر منتهی می‌شد کوشش کردند و از عبور و آمد وشد و حمل ونقل مواد خوراکی و مال‌التجاره به‌شهر جلوگیری کردند.

عید نوروز

سال نو در اواخر ماه صفر آغاز شد ولی مردم تبریز بواسطه اینکه عید نوروز مصادف با ایام سوگواری بود و بعلاوه بعلت فشار قحطی و کمی آذوقه بخلاف سنن باستانی از انعقاد جشن عید و شادمانی محروم ماندند و در سختی ایام عید را می‌گذرانیدند. با اینکه مرحوم ثقة‌الاسلام سختی و بدبختی مردم تبریز را به‌محمدعلیشاه تلگراف نمود وگشایش آن وضع رقت‌بار را درخواست کرد آن‌مرد بی‌رحم کمترین اقدامی نکرد و با بی‌اعتنایی حلقهٔ محاصرهٔ شهر را تنگتر نمود.

روحانیون نجف تلگرافاً کمک سپهدار و صمصام‌السلطنه را در حمایت فوری مردم تبریز خواستار شدند ولی آنها کاری نمی‌توانستند انجام بدهند و قادر نبودند گامی در راه کمک به‌مردم تبریز بردارند.

مردم تبریز برای نجات خود از تنگی و سختی یک راه بیشتر نداشتند و آن حمله به‌دشمن و شکستن خط محاصره و باز کردن راهها بود. برای منظور فوق روز بیست و نهم صفر غفلتاً به‌طرف اردوی دولتی حمله بردند و به‌جنگ پرداختند مخصوصاً از طرف خیابان بسنگرهای قشون دولتی هجوم برده شد و عده‌ای را کشته و جمعی را دستگیر نمودند و مقداری تفنگ وفشنگ بغنیمت گرفتند ولی پیشرفت مهمی نصیب ملیون نشد و طرف عصر به‌اردوگاه خود بازگشتند و سنگری را که از دشمن گرفته بودند مستحکم نموده و عده‌ای مستحفظ در آن گذاردند.

تلگراف به‌اسلامبول – احرار از خیابان به‌اردوی دولت حمله بردند سنگر بزرگ را متصرف شش نفر اسیر ۳۴ نفر مقتول سابق قرار کردند غنایمشان ضبط انجمن ایالتی شد.

چهارم فروردین

در چهارمین روزسال نو مجاهدین دست به‌یک جنگ دسته جمعی زدند به‌این معنی که تقریباً تمام مجاهدین و اعضای انجمن و بسیاری از مردم شهر در این جنگ شرکت کردند و با صدای شیپور و موزیک از راه خیابان به‌طرف اردوی دولتی حمله بردند و جنگ با شدت میان دوطرف درگیرشد و تا غروب آفتاب ادامه داشت، اگر چه مجاهدین در این جنگ چندین سنگر قشون دولتی را اشغال کردند ولی چون قوای دولتی نقاط مرتفع را سنگر کرده بودند و توپهای نیرومند در اختیار خود داشتند ملیون تلفات بسیار دادند و نتیجه‌ای که انتظار داشتند بدست نیاوردند و نتوانستند دشمن را از میان بردارند و به‌خارج شهر راه یابند.

مشهدی‌علیخان که خود یکی از سرکرده‌های این جنگ بود در خاطراتی که از خود گذارده می‌نویسد آن روز ما یکصدوپنجاه‌نفر کشته دادیم.

ازجان گذشتگی

سران ملیون از جنگهای پی‌درپی و تلفات بسیاری که‌می‌دادند دومنظور داشتند یکی آنکه مردم شهر را ازگرسنگی نجات بخشند دیگر آنکه اگر قشون دولتی را از میان برمی‌داشتند و راه‌آذوقه را به‌شهر بازمی‌کردند بیم ورود قشون روس به تبریز ازمیان می‌رفت و دیگر روسها به‌بهانهٔ‌رسانیدن خوراک به‌اتباع بیگانه قشون به تبریز نمی‌توانستند وارد کنند.

قحطی

با اینکه تمام کسانی که گندم وجو و خواربار انبار کرده بودند جوانمردانه به‌قیمت ارزان و به‌رایگان در دسترس عموم گذارده بودند، بیش از چند دکان نانوایی در شهر باز نبود و بیش از ثلث مردم شهر نمی‌توانستند نان بدست بیاورند فقط جیرهٔ مجاهدین تا حدی منظم داده می‌شد ولی سایر مردم مخصوصاً فقرا بسختی می‌گذراندند و چون آن سال هوا مساعد بود و زمین در اول بهار سبز و خرم شده بود مردم بناچار به‌خوردن علف پرداختند و آنچه یونجه در شهر و اطراف کشت شده بود درو کرده و خوردند. می گویند زنها برای نجات خود از گرسنگی به‌زمینهای یونجه که در نزدیک سنگرهای قشون دولتی بود هجوم می‌بردند و از مجروح شدن اندیشه نداشتند.

بیست‌وپنجم فروردین

شجاع‌الدوله که از شکستهایی که در جنگهای پیش نصیبش شده بود بی‌نهایت خشمگین بود و خود را برای انتقام آماده می‌کرد به‌امید اینکه مردم تبریز بواسطهٔ کمی خوراك و سختی زندگانی روحیهٔ خود را از دست داده و ناتوان شده‌اند و دیگر دل و جرأت پیش را درجنگ ندارند پس از آنکه چند روز به‌نظم قشون پرداخت و احکامی چند برای سردسته‌ها و رؤسای سوار و پیاده و توپچیها صادر نمود نیمه‌شب بیست‌وچهارم فروردین در حالیکه سواره در صف مقدم جای گرفته بود با قشون انبوهی به‌طرف اناخاتون رهسپار گردید و از آنجا به‌طرف شهر حمله برد.

می گویند شجاع‌الدوله آن روز بحدی به‌فیروزی خود اطمینان داشت که از اردوی رحیم‌خان که در همان نزدیکی بود استمداد نخواست و با قشونی که در تحت‌فرمانش بود به‌جنگ پرداخت. مجاهدین که در جنگ سابق تا حدی غافلگیر شده بودند بطوری که نوشتیم سنگرهای مقدم جبهه را بوضع مطلوبی مستحکم کرده بودند و عدهٔ زیادی از مجاهدین شجاع و جنگ‌آزموده را به‌پاسبانی و نگاهداری آن گماشته بودند همینکه از حملهٔ قشون دولتی آگاه شدند بنای تیراندازی را گذاردند و قشون مهاجم را زیر آتش گرفتند جنگ در اطراف پل‌آجی تا بعد از ظهر بسختی دوام داشت ولی چون قشون دولتی از پیشرفت مأیوس شد و نتوانست گامی پیش برود و شجاع‌الملك که یکی از صاحبمنصبان معروف بود کشته شد، بناچار دست از جنگ کشید و به‌اردوگاه خود بازگشت.

مجاهدین که از شکست قشون شجاع‌الدوله تشجیع شده بودند به‌دنبال آنها تاختند و عده‌ای را به‌خاك هلاك انداختند ولی در همان‌موقع سواران رحیم‌خان بیاری قشون دولتی شتافتند و آنها را از مهلکه نجات دادند.

یکی دیگر از سردسته‌های قشون دولتی بنام صولت‌السلطنه در آن جنگ تیر خورد

و بسختی مجروح گردید.

کشمکش نمایندگان خارجه

چون اتباع دول بیگانه مقیم تبریز هم در آن زمان دچار کمی خواربار شده بودند قنسول انگلیس - روس - عثمانی پس از مشورت به‌محمدعلیشاه تلگراف کردند که اجازه بدهد روزی یک خروار نیم گندم برای خوراک اتباع خارجه وارد شهر تبریز بشود محمدعلیشاه تقاضای آنان را نپذیرفت و جواب داد که اتباع دول خارجه بهتر است از شهر بیرون بروند و در یکی از قصبات نزدیک یا سمنج سکنی کنند.

جانبازی یک جوان آمریکایی

از دیرزمانی مدرسه امریکایی در تبریز تأسیس شده بود و بسیاری از جوانان ایرانی در آن‌مدرسه تحصیل می کردند جوانی بنام باسکرویل که بیش از بیست وپنجسال از عمرش نگذشته بود برای تدریس در مدرسه مذکور از امریکا به‌تبریز آمده بود و در حالی که به‌تعلیم و تربیت فرزندان آذربایجان همت گماشت با مردمان آزادیخواه و روشن فکر آن‌سامان دوستی و آمیزش پیدا کرده بود.

این جوان امریکایی که از شیفتگان آزادی بود موقعی وارد تبریز شد که مردم آن‌سامان جان در کف گرفته برای تحصیل مشروطیت و آزادی قیام نموده بودند و در راه وطن از بذل جان و مال خود دریغ نمی‌داشتند. باسکرویل که جسم و جانش مجذوب آزادی شده و تجلیات آزادی روح پاکش را تسخیر کرده بود چون خدمت نظام وظیفه را در آمریکا انجام داده و از فنون نظامی بی‌بهره نبود، جمعی از جوانان آزادیخواه و پرشور را گرد خود جمع کرد و نام آنها را فوج نجات گذارد و همه روزه در ارک به‌مشق دادن آنها پرداخت و چون افرادی را که تربیت کرده بود آماده برای جنگ و مبارزه نمود بی‌پروا در جنگی که در قراآغاج میان ملیون و قشون دولتی درگرفت با عشق و علاقهٔ بی‌پایان باتفاق یازده نفر از جوانان فوج نجات به‌طرف سنگر قزاقها حمله برد و همینکه به‌تیررس رسید یکی از قزاقها به‌طرف او شلیک کرد و آن جوان با [illegible] برزمین شد و در راه آزادی جان سپرد و نام پرافتخارش در تاریخ انقلاب ایران جاودان بیادگار ماند.

روز آخر فروردین و آخرین جنگ

نتیجه تحقیق و تعمق کرده فلسفهٔ این جنگ اخیر را که بنام جنگ شاه غازان خوانده می‌شد، بدست نیاورده زیرا در نتیجه جنگهای گذشته برای قشون دولت و مجاهدین مسلم شده بود که هیچیک از دوطرف قادر بمغلوب کردن و از میان برداشتن طرف دیگر نیست یعنی جهت از جنگیدن جز خون یکدیگر را ریختن نتیجهٔ

دیگری در کار نبود.

سران قشون دولتی در نتیجه چندین ماه جنگ پی‌درپی و دادن تلفات زیاد و بکار بردن انواع دسایس وحیل بخوبی فهمیده بودند که قادر به‌فتح شهرتبریز نیستند و کوشش و کشش آنها در این راه بی‌فایده است.

مجاهدین هم می‌دانستند که چون قشون دولتی از حیث عده و توپخانه و سوار- نظام و اسلحه برآنها تفوق دارد قادر به‌مغلوب کردن آنان در جلگه نیستند و جز دادن تلفات نتیجه دیگر از جنگ در جلگه نخواهند برد و فقط در حمایت سنگر و حفاظت استحکامات می‌توانند حملات قشون دولتی را رد کنند و به‌آنها تلفات سنگین وارد نمایند.

بهمین علت دولتیها پس ازشکست شجاع‌الدوله تمام هم خود را صرف بستن راهها و جلوگیری از ورود مواد خوراکی به‌تبریز می‌نمودند و خیال حمله به‌شهر را در سر نداشتند.

این جنگ آخرفروردین را که در آن جوان امریکایی و میرزا هاشم‌خان خیابانی که یکی از برجسته‌ترین فرماندهان و رؤسای مجاهدین بود و بعد ازستارخان و باقرخان از همه معروف‌تر بود شرکت داشتند، ملیون آغاز کردند به‌امید اینکه قشون شجاع- الدوله را تارومار کنند و ازمیان بردارند و راه ورود آذوقه را به‌تبریز آزاد کنند.

در این جنگ تمام قوهٔ مجاهدین بکار رفته بود و ستارخان و باقرخان و مجاهدین گرجی و ارمنی در آن شرکت کرده بودند و پیش از سفیدهٔ صبح به‌حمله پرداختند ولی قشون دولتی پایداری می کرد و به کمک شلیک توپ هجوم مجاهدین را سد کرده بود. دامنهٔ جنگ تا خطیب توسعه پیدا کرد و تا غروب آفتاب بطول انجامید ولی موفقیت نصیب هیچیک ازدوطرف نشد.

یکی ازسرکردگان مجاهدین به‌نگارنده می‌گفت که اگر جنگ آن روز چند ساعت دیگر دوام پیدا می کرد شجاع‌الدوله شکست می‌خورد و اردو و سپاهش متلاشی می‌گشت.

هنوز جنگ تمام نشده بود و طرفین دست بگریبان بودند که یکی از نمایندگان انجمن خود را به‌میدان جنگ رسانید و به‌ستارخان اطلاع داد که قنسول انگلیس و روس به‌انجمن آمده‌اند و اظهار می‌دارند سفارتین روس و انگلیس با محمدعلیشاه قرار داده‌اند که جنگ میان ملت تبریز و قشون دولتی برای یک‌هفته متارکه شود و نیز مقداری خواربار برای نجات مردم شهر ازسختی وگرسنگی به‌شهر وارد خواهند شد.

ستارخان به‌انجمن رفت و با درخواستی که شده بود موافقت کرد و از آن ساعت بواسطهٔ حوادثی که پیش آمد صفحهٔ نوینی در تاریخ آذربایجان بازشد و حوادثی پیش آمد که درموقع خود به‌نظر خوانندگان خواهد رسید.

تشییع جنازه

فردای آن روز چون جنگ متارکه شده بود سران ملیون و مجاهدین با دلی افسرده و چشم گریان جنازه باسکرویل جوان را با تجلیل و تکریم بسیار و دسته گلهای بیشمار به قبرستان آمریکائیها برده و در آنجا به خاک سپردند. در دوطرف معبر جنازهٔ مجاهدین صف کشیده و تفنگها را بحالت عزا بردوش انداخته بودند و سرخیابانها و میدانگاهها ناطقین روی کرسی خطابه رفته از فداکاری و آزادی طلبی جوان آمریکایی سخن می گفتند و آمرزش او را از خداوند مسئلت می نمودند.

مردم تبریز و انجمن آذربایجان مصمم شدند که مبلغی بتوسط قنسول امریکا برای مادر جوان فقید اهدا کنند ولی قنسول آمریکا هدیه مردم تبریز را نپذیرفت.

به امر ستارخان در روی تفنگی که جوان آمریکایی در میدان جنگ و موقع تیر خوردن در دست داشت شرح فداکاری و تاریخ کشته شدن و نام و روز جنگی که در آن شرکت کرده بود قلمزنی وحک نمودند و به یاد بود انقلاب آزادی تبریز برای مادر پیرش فرستادند.

ورود قشون روس به خاک ایران

بدبختی‌ای که از دیرزمانی برسر ملت تبریز سایه افکنده بود و مصیبتی که چون شمشیر پریکلس بالای سر مردم آن سامان آویخته شده بود بالاخره چون صاعقه بر سر آنان فرود آمد و فجایع و بدبختیهایی بوجود آورد که تاریخ بشر نظیر آنرا کمتر دیده و بخاطر دارد و در مجلدات بعد، از نظر خوانندگان می‌گذرد.

با اینکه محمدعلیشاه بتوسط سفرای روس و انگلیس وعدهٔ صریح داده بود که پس از متارکهٔ جنگ راهها را بازنماید و مانع ورود خوراک و خواربار به‌تبریز نشود به‌عهد خود وفا نکرد و باز مردم تبریز دچار قحطی بودند. محمدعلیشاه می‌خواست همان کاری را که بوسیلهٔ عین‌الدوله و ایلات و عشایر نتوانست انجام بدهد به‌دست قشون روس عملی کند و مشروطه و آزادی مردم تبریز را بیاری سرنیزه قشون اجنبی از میان بردارد و ملتی را که خود بر آن سلطنت داشت و خاکی را که حفظ و حراستش را عهده‌دار بود پایمال سم ستور بیگانگان نماید و بوسیلهٔ قشون اجنبی از هموطنان خود انتقام بکشد.

روز ششم اردیبهشت سه باتالیان سرباز، چهار اسکادران قزاق و دو باطری توپ و یک دسته مهندس از پل جلفا گذشته روانهٔ تبریز شدند.

مردم بدبخت تبریز برای آنکه بدست روسها نیفتد با سختی و بدبختی گرسنگی را تحمل می‌کردند و دم فروبسته بودند، باوجود این روز پنجم اردی‌بهشت نامه‌ای از قنسول انگلیس به‌این مضمون به‌انجمن ایالتی آذربایجان رسید، چون دولت ایران از بازنمودن راه خودداری می‌نماید دولت روس و انگلیس بر آن سراند که خود راه آذوقه را بازنمایند.

این نامهٔ قنسول انگلیس که برای سران آزادیخواهان تبریز چون فرمان‌نابودیشان بود بی‌نهایت آنها را مضطرب و پریشان خاطر نمود و در انجمن به‌مشورت پرداختند و در نتیجه، رئیس انجمن و اجلال‌الملک وحاجی‌علی‌آقا را نزد قنسول انگلیس فرستادند و تقاضا نمودند که به‌دولتهای متبوعه خود تلگراف کنند که از آهنگی که دارند بازگردند

و به‌خود مشروطه‌خواهان تبریز فرصت بدهند تا با محمدعلیشاه کنار آمده راه‌آذوقه را باز کنند، سپس به‌تلگرافخانه هند واروپ رفته تلگراف ذیل را که آثار بیچارگی و از خود گذشتگی و علاقه‌مندی به‌وطن و آب وخاك ایران از آن نمایان است و خواننده را هرقدر بی‌رحم باشد متأثر می‌نماید و بی‌اختیار اشك از دیدگان جاری می‌شود به‌محمدعلیشاه مخابره نمودند: شاه بجای پدر و ملت بجای فرزند است اگر رنجش میان پدر وفرزندان رخ می‌دهد نباید همسایگان پابه‌میان گذارند. ما هرچه می‌خواستیم از آن درمی‌گذریم و شهر را به‌اعلیحضرت می‌سپاریم هر رفتاری با ما می‌خواهند بکنند اعلیحضرت بیدرنگ دستور دهند راه آذوقه بازشود و جایی برای گذشتن سپاه روس به‌خاك ایران بازنماند.

همه اعضای انجمن و رهبران ملت چون پدرمرده‌ها گریه می کردند و از بخت‌بد خود می‌نالیدند. ستارخان می‌گفت برای حفظ وطن شما با محمدعلیشاه سازش کنید و من سوار براسب خود شده به‌طرفی روانه می‌شوم. فردای آنروز حاجی‌امام‌جمعه خوئی، کامران‌میرزا فرمانفرما و حشمت‌الدوله از طرف شاه در تلگرافخانه تهران حضور پیدا می کنند و از طرف مردم تبریز تقی‌زاده، حاجی‌میرزامهدی، آقامیرزااسماعیل‌نوبری، معتمدالتجار، معین‌الرعایا، آقامیرزاحسین واعظ، شیخ اسماعیل هشترودی، شیخ محمد خیابانی، حاجی اسماعیل‌آقا امیرخیزی، اجلال‌الملك، آقامحمدتقی‌آقا، حاجی‌میرزاعلینقی گنجه‌ای، حاجی میرزامحمدعلی‌اصفهانی و حاجی‌علی‌آقادوافروش پشت دستگاه تلگرافخانهٔ تبریز مجتمع می‌شوند و تلگراف ذیل را ازطرف‌شاه درجواب تلگرافی که در بالا نوشتیم به‌نمایندگان تبریز مخابره می کنند ـ حاضرین تلگرافخانه، تلگراف شما را درخصوص عبور قشون روس از سرحد ملاحظه کردم این اندازه تزلزل و اضطراب وقتی جا دارد که ما از خیال آسودگی شما غافل باشیم و این کار بزرگ را کوچك شماریم چون بهانه آنها آوردن آذوقه برای اتباع خودشان بود اینك که جنگ متارکه شده تأکید کردیم آذوقه به‌شهر فرستاده شود ترتیب ورود عین‌الدوله را به‌شهر دستور دادم.

هنوز چندساعت بیشتر از مخابرهٔ تلگرافی میان تهران و تبریز نگذشته بود که به‌تبریز خبر رسید قشون روس از سرحد گذشت و به‌طرف تبریز رهسپارشد. رهبران ملت برای آخرین بار این تلگراف را به‌نمایندگان شاه مخابره کردند و با یأس و ناامیدی تلگرافخانه را ترك نمودند.

حضور آقایان عظام، الان خبر بدبختی غیر متوقع رسید و خاك مذلت برسر مملکت.... بیخته شد اناالله وانااليه راجعون مغرضین ملك و ملت به‌سلامت باشند تمام این الحاحات برای این بود که بلا نازل نگردد الان خبر تلگرافی رسید که قشون روس از سرحد گذشت تاحال سیصد وپنجاه نفرگذشته و مشغول لشگرکشی‌اند دیگر هیچ حواسی برای این جمع که چون حلقه ماتم اشك حسرت به‌نتایج جهالت چند نفرمملکت

خراب کن می‌ریزند نمانده مؤاخذات این زوال مملکت اسلام را به‌اولیای امور گذاشته می‌خواهیم مرخص بشویم و به‌درد خود و مصیبت وطن عزیز مشغول باشیم قلم در دست می‌لرزد دیگر تاب نوشتن ندارد.

از کسانی که این تاریخ را می‌خوانند تقاضا دارم که این دوتلگراف نمایندگان ملت ستمدیده و مأیوس تبریز را دومرتبه سه‌مرتبه بلکه صدمرتبه بخوانند و به‌فرزندان خود نیز خواندن این دو تلگراف را که مظهر روح وطنپرستی و ازخودگذشتگی ملتی است که مدت یازده‌ماه با فدا کردن جان و مال و فرزند برای آزادی قیام کرد و چنان شهامت و مردانگی و فداکاری ازخود نشان داد که مورد تعجب و تحسین عالمیان گردید، توصیه نماید و اینک که بردشمن غدار غلبه پیدا کرده و بیش از ده‌هزار نفر مجاهد از جان گذشته آماده فداکاری دارد چون استقلال مملکت را در خطر می‌بیند و پای قشون اجنبی به‌خاک وطن باز شده برای حفظ وطن از مشروطه، آزادی، آرزو، آمال، افتخارات، مجاهدتها و فداکاریها چشم می‌پوشد و به‌شاه ستمگر می‌گوید بکن با ما آنچه را که می‌خواهی ولی راضی نشو وطن از دست برود و اجنبی برخاک مقدس ایران چیره شود.

۵ ـ اردیبهشت نامهٔ قنسول روس و انگلیس

۴ ربیع الثانی ۱۳۲۷ انجمن مقدس ایالتی را با کمال احترام مصدع می‌شود، امروز جناب مستطاب قدسی انتصاب آقامیرزا محمدتقی سلمه‌الله تعالی رئیس انجمن مقدس و جناب جلالتمآب اجل آقای اجلال الملک دام اجلاله العالی و جناب حاجی آقا دام اقباله با دوستداران ملاقات در بعضی فقرات سئوال و جواب و بالاخره در علت و سبب عبور قشون روس از راه جلفا به‌خاک ایران استفسار نمودند جواباً تفصیل آنرا به‌آقایان اظهار داشتیم و حالا هم برای اطلاع انجمن محترم ایالتی با نهایت احترام زحمت می‌دهیم بنا به‌وعده‌ای که اعلیحضرت شهریاری خلدالله ملکه و سلطانه در تهران به‌سفرای روس و انگلیس داده بودند لازم بود راههای آذوقه مفتوح، مجادله را موقوف دارند ولی رؤسای اردوی دولتی ابداً اجازه حمل آذوقه به‌شهر نداده و شرایط ترک مجادله را مقدس و محترم نشمردند بنابر این دولت انگلیس و روس بنابه‌ملاحظه شرایط انسانیت قرار دادند که راه جلفا برای حمل آذوقه به‌تبریز برای اهالی و اتباع خارجه بازشود و مسلم است که با وجود سواران قراجه داغی حمل آذوقه و تأمین راه برای عابرین ممکن نیست به‌این ملاحظه قرارگذارده‌اند یک قوه کافی برای توقیف حاملین آذوقه و تأمین راه ازشراشرار تعیین گردد تا اینکه راه مفتوح گردد و پس ازحمل آذوقه به‌شهر و تأمین راه ضمناً در وقت لزوم همین قوه حاضر است اهالی شهر و اتباع خارجه را از شراشرار و سوارهای دولتی که مسلماً در صورت ورود به‌شهر از ارتکاب هیچ قسم حرکات ظالمانه مضایقه نخواهند کرد محافظه نمایند و پس از اعادهٔ

آسایش و آسودگی و امنیت این قوه بدون تأخیر و شرط و بدون اینکه در آتیه از اولیای دولت ایران ادعایی نماید خاک ایران را ترک و به‌روسیه مراجعت خواهد کرد اولیای ما مقرر کرده‌اند بهمین نحو به‌انجمن مقدس ایالتی اعلام نموده و اطمینان بدهیم احترام فائقه را تکرار می‌نماییم.

مهر و امضای قنسول انگلیس راتسلا؛ و مهر و امضای ژنرال قنسول روس اسکندرمیلر.

با مطالعهٔ دقیق مندرجات نامهٔ رسمی نمایندگان دولت روس و انگلیس مشعر برسه نکتهٔ اساسی اول آنکه دولتین از نظر اصول نوع‌پروری و انسانیت قشون به‌خاک ایران وارد کرده‌اند دوم آنکه قشون دولتی را اشرار خوانده‌اند سوم آنکه صریح نوشته‌اند و متعهد شده‌اند که پس از بازشدن راه و وصول امنیت قشون روس بدون قید و شرطی فوراً خاک ایران را تخلیه خواهد کرد و به‌روسیه مراجعت خواهد نمود بطوری که خوانندهٔ این تاریخ در مجلدات بعدی ملاحظه و مطالعه خواهند فرمود این قشون که بنام انسانیت وارد درمملکت مستقل و بیگناهی شده بود با دستیاری قشون دولتی که آنان را اشرار نامیدند فجایعی مرتکب شد و گناهانی کرد که دنیا را به‌حیرت دچار نمود و پس از مشروطیت و اعادهٔ امنیت خاک ایران را ترک ننمود و به‌مداخلات ظالمانه و مالکانه خود ادامه داد و در ایران ماند تا وقتی که تخت وتاج امپراطوری روسیه واژگون گردید و دستگاه استبداد آن کشور برچیده شد.

همه چیز از دست رفت

با آنکه با ورود قشون روس به‌تبریز کاخ آزادی واژگون گردید و مرام و آرزوهای ملت تبریز نقش برآب شد و آنچه را که به‌قیمت یازده‌ماه جنگ و فداکاری و دادن هزارها قربانی و تحمل مشقات جانفرسا بدست آمده بود از دست رفت (بهار بود تو بودی و عشق بود و امید—بهار رفت و تو رفتی و هرچه بود گذشت) ولی قیام مردانه مردم تبریز سرچشمه آزادی و آزادمردی بود که ارواح مردم ایران را سیراب کرد و تجلیات عالیه انقلاب تبریز منبع الهام و فیض قیام مقدس ملت ایران شد.

جانبازی ملت تبریز ملت ایران را تکان داد و انقلاب گیلان و اصفهان را بوجود آورد و در نتیجه شاه بدکردار از روی تخت‌سرنگون‌شد و پس از یکسال واندی مجدداً ستارهٔ‌آزادی درافق ایران طلوع کرد و درفش آزادی برسر درمجلس شورای ملی به‌اهتزاز درآمد و شهر و ملت بظاهر شکست دیده و ناکام تبریز چون قهرمانی زنده در تاریخ آزادی ایران جاویدان گشت و رهبران انقلاب تبریز چون پهلوانان باستانی نام بلند وگرامیشان در سرلوحه تاریخ آزادی ثبت گردید و کاخ بیدادگری امپراطوران روسیه و سلاطین قاجاریه یکی بعد از دیگری فروریخت و سیعلم‌الذین ظلموا ای‌منقلب ینقلبون.

فصل هفدهم

تعطیل عمومی

پس ازآنکه محمدعلیشاه دست‌بکار تشکیل مجلس شورای دولتی زد مشروطه‌خواهان بیش از پیش یقین پیدا کردند که این مرد ناپاک جز حقه‌بازی و نیرنگ و وقت‌گذراندن و مردم را فریب دادن منظوری ندارد و دیگر نباید انتظاری ازطرف او داشت و امیدوار به‌سازش با او بود.

این بود که مردم تهران تصمیم گرفتند که دست به‌یک تعطیل عمومی بزنند و تمام دکاکین و بازارها را ببندند و هزارها نفر به‌سفارتخانه‌ها رفته و درآنجا متحصن بشوند. این تصمیم عملی گردید و دکاکین و بازارها بسته شد و عده‌ای هم به‌سفارت اطریش رفتند و چون محل سفارت گنجایش پذیرائی آنها را نداشت بناچارخانه‌ای در مجاورت سفارت اجاره کردند و پناهندگان را درآن خانه پذیرفتند.

درهمان ایام درمقامات دولتی گفتگو می‌شد که مشروطه‌خواهان مجامع و محافل سری تشکیل داده‌اند و هزارها نفر را مسلح نموده و بزودی دست به‌یک قیام مسلح خواهند زد. شهرت این خبر تأثیر بسزایی در دربار و محمدعلیشاه نمود و به‌خیال چاره‌جویی برآمد.

سعدالدوله که تا آن زمان درکمین موقع مناسبی بود و با سفرای خارجه سروکار داشت (چنانچه مخبررویتر از قول سفیر روس خبری به‌این مضمون منتشر نمود: سعدالدوله‌مدعی است که هرگاه زمامدار بشود وسایل سازش میان شاه و ملت را می‌تواند فراهم کند و قادر است که شاه را به‌بازکردن مجلس وادار نماید) خود را درمیان انداخت و بطوری که خواهیم نگاشت با جلب مساعدت مقامات خارجی موجبات سقوط کابینه مشیرالسلطنه را فراهم نمود و به‌ریاست دولت منصوب گردید و برای تسکین غلیانی که درافکار عمومی بود به‌برگزیدگان مشروطه‌خواهان پیغام داد که تمام قوای خود را برای افتتاح مجلس شورای ملی بکار خواهد بست.

محمدعلیشاه که از بسته شدن بازار نگران شده و از ترس قیام عمومی مردم تهران مضطرب و پریشان‌خاطر گشته بود چند نفر از معاریف ملیون از جمله

صنیع‌الدوله را به‌حضور طلبید و با آنها به‌گفتگو پرداخت.

نمایندگان مذکور اسناد و احکامی از مقامات عالی روحانیت عتبات به‌شاه‌ارائه دادند که برطبق آن احکام قانون‌اساسی کاملا منطبق با موازین شرع مبین اسلام است و کوچکترین مخالفتی با دین اسلام ندارد بطوری که سابقاً هم نوشتیم شاه برای اینکه زیربار مشروطیت نرود و مجلس را باز نکند احکام و تلگرافاتی که ملاهای مستبد در مخالف بودن قانون‌اساسی و مشروطیت با دین اسلام منتشر کرده بودند دست آویز قرار داده بود و می‌خواست به‌خارجیها و ایرانیها بفهماند که چون او یک مسلمان معتقد و با ایمان است زیربار کاری که مخالف با اسلام است نخواهد رفت ولی پیش آمد وقایع و حوادث او را مجبور به‌تمکین نمود و به‌نمایندگان ملیون وعده داد که مجلس را برطبق قانون‌اساسی مفتوح خواهد نمود و از آنها تقاضا کرد که از قیام مردم جلوگیری کنند.

در همان روزها نمایندگان سفارت روس و انگلیس پس از مدتی سکوت و ستار که شاه را ملاقات کردند و از انقلاباتی که در تمام شهرستانهای ایران برپا شده بود گفتگو نمودند و به‌او خاطرنشان کردند که مجلس شورای دولتی مورد قبول ملت ایران نیست و هرگاه اوضاع به‌این منوال پیش برود زوال سلطنت او حتمی و مسلم است. شاه برای دفعه دیگر به‌نمایندگان مذکور وعده‌داد که مجلس شورای ملی و مجلس سنا را در اول‌ماه محرم افتتاح خواهد کرد درگزارشی که کاردار سفارت انگلیس به‌لندن می‌دهد می‌نویسد اردویی که محمدعلیشاه درباغشاه دورخود جمع کرده و دسته‌الواط و اشراری که طرفدارانش تشکیل داده‌اند بحدی لجام گسسته و خودسر هستند که بیم آن می‌رود که به‌شهر ریخته و خانه‌های مردم را غارت کنند، چنانچه ۲۶ دسامبر ژاندارمهای دولتی بطور جسورانه مزاحم منشی باشی سفارت انگلیس شدند.

در مشهد و فارس

در همان روزهایی که وقایع بالا در تهران می‌گذشت و اردوی انقلابی گیلان به‌طرف تهران حرکت کرده بود و بختیاریها مشغول تجهیز سوار بودند انقلابی در مشهد از طرف مشروطه‌خواهان برپا شد که مقامات دولتی را بی‌اندازه نگران ساخت. انقلابیون که موفق به‌بستن بازارها شدند و دسته‌دسته با شعایر ملی به‌طرف صحن مقدس می‌رفتند، فریاد می‌کردند ما مشروطه می‌خواهیم شاه باید مجلس را باز کند و عفو عمومی به‌همهٔ مشروطه‌خواهان بدهد.

محمدعلیشاه دستورات اکید به‌ایالت و رئیس قشون خراسان برای جلوگیری و تنبیه انقلابیون صادرکرد ولی کاری از پیش نبرد و مردم با سرسختی خواستار مشروطه بودند و احکام علمای نجف را به‌طبع رسانیده درکوچه و بازار منتشر می‌نمودند.

عجب در اینست که بسیاری از مستبدین معروف هم به‌مشروطه‌خواهان ملحق

شده بودند و نیز عدهٔ زیادی از دهات و قصبات اطراف شهر دسته‌دسته برای یاری مشروطه‌خواهان به‌شهر وارد شدند. مشروطه‌خواهان پس از آنکه موقعیت خود را محکم نمودند تلگرافخانه را تصرف کردند و راه مخابرات میان شاه و مأمورین خراسان را بستند.

در نتیجه این قیام بیگلربگی شهر و عده‌ای از مأمورین دولت از کار منفصل شدند و عفو عمومی به‌مردم داده شد و وعدهٔ افتتاح مجلس شورای ملی با قید قول و قسم تضمین گردید ولی با این حال رؤسای مشروطه‌خواهان که هرگز به‌وعده‌های محمد-علیشاه اطمینان نداشتند همچنان در صحن مطهر باقی ماندند و انتظار افتتاح مجلس شورای ملی را داشتند.

در همان ایام در نتیجه قیام سیدعبدالحسین لاری مردم شیراز به‌تظاهرات شدیدی برله مشروطه پرداختند و جمعی در تلگرافخانه متحصن شدند و تلگرافاتی به‌تهران مخابره نمودند و بطور صریح و روشن اعلام داشتند که هرگاه شاه بفوریت فرمان افتتاح مجلس شورای ملی را امضا نکند ملت شیراز هم همان راهی را که مردم گیلان و اصفهان در پیش گرفتند پیروی خواهد کرد و تا وصول به‌مقصود برپای نخواهد نشست.

چون بیم آن می‌رفت که سیدعبدالحسین لاری با جمعی که گرد خود جمع کرده بود رهسپار شیراز گردد و بیاری مشروطه‌خواهان شهر را تصرف نماید دولتیها مصلحت دانستند که برای جلوگیری از قیام سیدلاری اردویی به‌ریاست سالارالسلطان برادر قوام‌الملک تشکیل بدهند و او را مأمور لار و سرکوبی سید نمایند سالارالسلطان در اندک زمانی موفق شد قشونی از افواج ساخلو شیراز و ایلات خمسه تشکیل بدهد و رهسپار لار گردد ولی در اولین مقابله که میان ملیون و اردوی دولتی روی داد دولتیها شکست خوردند و راه فرار را پیش گرفتند و در نتیجه یک شکست دیگر نصیب محمدعلیشاه و یارانش گردید.

تصرف بندرعباس

مشروطه‌خواهان بندرعباس بکمک ملیون لار با یک حملهٔ ناگهانی بندرعباس را تصرف کردند و گمرک را در حیطه اختیار خود درآوردند.

بطوری که آژانس رویتر خبر داد دولت انگلیس پس از تصرف شهر دو کشتی کوچک جنگی به‌بندرعباس فرستاد و مدخل بندر را اشغال کرد ولی در امور شهر مداخله نکرد.

ملیون، کارگزار را که از مشروطه‌خواهان بود به‌حکومت شهر منصوب نمودند و به‌رئیس گمرک که یکنفر بلژیکی بود تکلیف کردند که در صورتی که مایل است همچنان ریاست گمرک را عهده‌دار باشد باید خود را مستخدم ملت بداند و عواید گمرک را

به انجمنی که زمام شهر را در دست دارد بپردازد.

از طرف امیرالبحر انگلیس اعلام شد در صورتی که خطری برای اتباع انگلیس پیش نیاید قشون بحریه انگلیس درخشکی پیاده نخواهد شد ولی چون گمرک بندرعباس در رهن دولت انگلیس است سلیون باید عواید گمرک را به‌مقامات انگلیسی بپردازند.

انگلیسها یک قایق جنگی هم به‌بوشهر فرستادند در صورتی که کوچکترین اغتشاشی در بوشهر ظهور نکرده بود و کمترین خطری برای اتباع انگلیس در کار نبود. پس از آنکه قایق جنگی مذکور وارد بندربوشهر شد عده‌ای از مشروطه‌خواهان تنگستانی که همه مسلح بودند به پیشوایی سیدمرتضی اهرمی وارد بوشهر شدند و بدون خونریزی و کشمکش شهر و گمرک را تصرف نمودند و مامورین گمرک را از کار بر کنار نمودند، قنسول انگلیس به‌رؤسای سلیون یادداشتی فرستاد و در آن متذکر شد که باید عواید گمرک را به‌مامورین دولت انگلیس از بابت فرع استقراض بپردازند و نیز قنسول انگلیس از دولت خود درخواست نمود که بفوریت یک کشتی جنگی برای تقویت قنسولگری به‌بوشهر اعزام دارند.

نگرانی سفیرکبیرعثمانی

پس از واقعه قتل چهارنفر متحصنین حضرت‌عبدالعظیم از طرف طرفداران شاه، چون جماعتی از مشروطه‌خواهان در سفارت عثمانی پناهنده بودند و مستحفظین سفارتخانهٔ‌مذکور هم چندنفر سرباز و قزاق ایرانی بود و سفیر عثمانی به مستحفظین ایرانی اعتماد نداشت و نگران بود که ممکن است به‌تحریک دربار جمعی از اراذل و اوباش به‌سفارت ریخته و پناهندگان را قتل‌عام کنند لذا تلگرافی به‌باب عالی کرد و تقاضا نمود که بدون فوت وقت یک عده سرباز عثمانی برای محافظت سفارتخانه به‌تهران اعزام دارند. و نیز سفیر انگلیس و عثمانی یادداشتی به‌مضمون ذیل به‌وزارت خارجه ایران فرستادند:

چون ما یقین داریم قتل چهارنفر متحصنین حضرت‌عبدالعظیم به‌تحریک‌مفاخرالملک حاکم تهران بود و ممکن است همین رفتار با پناهندگان سفارت عثمانی بشود اینست که انفصال حاکم تهران و مجازات او را از دولت ایران خواستاریم.

فصل هیجدهم

کابینهٔ سعدالدوله

سعدالدوله که از طلوع مشروطیت یک آرزو در دل داشت و آن رسیدن به‌مقام صدارت بود و تمام نقشه‌هایی که در زندگانی ننگینش بازی کرد برای وصول بهمین منظور بود از موقعیت سیاسی مملکت و تزلزلی که در دستگاه استبداد پیدا شده بود استفاده کرد و به نمایندگان خارجه مقیم تهران فهماند که اگر زمام مملکت به دست او سپرده شود قادر خواهد بود میان شاه و ملت را التیام بدهد و بدون آنکه لطمه‌ای به مقام سلطنت وارد بیاید رضای مردم را فراهم خواهد کرد سفرای خارجه هم که از دیکتاتوری امیربهادر جنگ فوق‌العاده دلتنگ بودند و او را بزرگترین مانع سازگاری شاه و ملت می‌پنداشتند به محمدعلیشاه فشار آوردند که سعدالدوله را به‌مقام ریاست وزرایی منصوب نماید. محمدعلیشاه از سعدالدوله نگران بود و به‌او اطمینان نداشت و از جاه‌طلبی او می‌ترسید ولی فشار سفرای خارجه و پیشرفت قیام ملی در تمام شهرستانها محمدعلی‌شاه را مجبور نمودند سعدالدوله را به‌صدارت منصوب نماید.

سعدالدوله پس از یک جلسه محرمانه با محمدعلیشاه با فرمان صدارت به‌خانهٔ خود رفت و کابینه را از اشخاص ذیل تشکیل داد: فرمانفرما وزیر داخله، ناصرالملک وزیر مالیه (ناصرالملک در اروپا بود و عضویت کابینه را نپذیرفت) مستوفی‌الممالک وزیر جنگ، مخبرالدوله وزیر پست و تلگراف، مهندس‌الممالک وزیر فواید عامه و خود سعدالدوله وزارت خارجه را عهده‌دار گشت.

مستوفی‌الممالک می‌گفت روزی که سعدالدوله ما را به‌منزل خودش برای عضویت کابینه دعوت کرد تمارض کرده و در اطاق خوابش روی تخت مجللی دراز کشیده بود و با یک تکبر بی‌سابقه‌ای ما را پذیرفت و چنان شاه دستوری صحبت می‌کرد که همهٔ ما دوشگفت شدیم.

به‌من وزارت جنگ را تکلیف کرد من گفتم من از نظام سررشته و اطلاعی ندارم بهتر است دیگری را برای وزارت جنگ انتخاب کنند یکی از وزرا پیشنهاد کرد که فرمانفرما به‌سمت وزیر جنگ برگزیده شود، فرمانفرما جداً امتناع کرد و گفت با اینکه

من از هر کس بهتر به‌اوضاع قشون و لشگرکشی سابقه و اطلاع دارم و از عهدهٔ وزارت جنگ برمی‌آیم ولی در این موقع که شاه با ملت خود در جنگ است من این پست را نمی‌پذیرم و مسئولیت این شغل مهم را قبول نمی کنم و از عاقبت این سرسختی شاه درمقابل خواسته‌های ملت بی‌اندازه نگران هستم و عاقبت خوبی در کارها نمی‌بینم.

مشروطیت موافق دین شد

محمدعلیشاه که برطبق احکام روحانیون مستبد و تمایل قلبی خودش مشروطه را مخالف دین اسلام اعلام نمود و در دستخطی که منتشر کرد صریحاً نوشت که چون مشروطه مخالف دین اسلام است دیگر اقدام به‌برقراری آن نخواهم کرد دراثر فشار عمومی و انقلابات در سرتاسر کشور و فتوحات مشروطه‌خواهان تبریز و حرکت اردوی انقلابی گیلان به‌طرف تهران و قیام بختیاری و اشغال اصفهان و نهضت عموم شهرستانها بنفع مشروطیت، خواهی نخواهی اجباراً به‌تقاضای ملت گردن نهاد و اعلانات و فرمانهای پی‌درپی صادر کرد و به‌سفرای خارجه قول صریح داد که پس از خارج شدن متحصنین از سفارت عثمانی و حضرت‌عبدالعظیم برطبق قانون‌اساسی و مقررات اصولی مجلس شورای ملی را مفتوح و مشروطیت را با همان کمیت و کیفیت در ایران برقرار خواهد نمود.

پس از انتشار این اعلانات روزسوم اردیبهشت پناهندگان از تحصن خارج شدند و مقدمات افتتاح مجلس با تجدیدنظر در قانون انتخابات فراهم گردید. مردم تهران و بعضی از شهرستانها پس از انتشار فرمان افتتاح مجلس شهرها را آیین بستند و چراغان کردند ولی انقلابیون گیلان که در همان شب جشن شهرقزوین را تصرف کردند کوچکترین اعتنایی به‌فرمان محمدعلیشاه نکردند و آماده برای حمله به‌تهران شدند.

پس از انتشار فرمان افتتاح مجلس نمایندگان سفارت روس و انگلیس به‌اصفهان و قزوین رفتند و سپهدار و سرداراسعد و رؤسای مجاهدین را ملاقات نمودند و بنام دولت متبوعهٔ خود به‌آنها اندرز دادند که چون شاه قبول کرده که مجلس با همان شرایط و مقررات قانون اساسی باز بشود و دوباره تقدیرات ملک و مملکت بدست نمایندگان ملت بیفتد دیگر قشون کشی به‌تهران و جنگ کردن با شاه مورد ندارد و ما مصلحت می‌دانیم شما از راهی که آمده‌اید برگردید و منتظر افتتاح مجلس بشوید آنها جواب دادند که ما با کسی جنگ نداریم و جز برقراری مشروطیت چیزی نمی‌خواهیم و برای همین منظور به‌تهران می‌رویم که ناظر اعادهٔ مشروطیت و افتتاح مجلس باشیم و هرگاه محمدعلیشاه به‌عهد و قول خودش عمل کند و مجلس را بازنماید ما پس از افتتاح مجلس اسلحه خود را کنارگذارده قشونی را که جمع کرده‌ایم متفرق نموده و به اوطان خود بازخواهیم گشت.

دوباره منافقین بکار افتادند

اگرچه فصلی که در کتاب اول این تاریخ در تحت عنوان چرا از نعمت مشروطه برخوردار نشدیم و داستان مجاهد روز شنبه ما را از قلم فرسایی در اطراف منافقین بی‌نیاز می‌کند ولی تعقیب جریان وقایع روز ما را اجباراً وارد در این مبحث نمود.

کرسی نشینان باغشاه که در آن همه فجایع و جنایات سهیم و شریک بودند همینکه استشمام کردند که سلطنت محمدعلیشاه روبه‌زوال می‌رود و ستارهٔ مشروطیت دارد در افق ظاهر می‌شود چنانچه شیوهٔ آن نامردان بود بعنوان خیرخواهی وصلح طلبی و جانب گیری از ملت و مشروطیت خود را میانجی بین دربار و مشروطه‌خواهان قرار دادند و وارد میدان عمل شدند و همانهایی که تا دیروز از ملاقات آزادیخواهان اجتناب می کردند و آنان را مفسدفی‌الارض می‌نامیدند و ریختن خون آنها را حلال می‌دانستند بنای آمد و شد را با سران آزادیخواهان گذاردند و حتی مأمورین مخفی نزد سپهدار و سردار اسعد و سایر سرداران ملی فرستادند و خود را مشروطه‌خواه باطنی و طرفدار حقیقی ملت اعلام کردند و همکاری خود را با شاه جابر و ستمکار بنابر مصلحت ملک و ملت قلمداد نمودند و تن دردادن شاه را به مشروطیت در اثر اقدامات خود جلوه دادند، حتی این مردان هزارروبرای جلب اعتماد مشروطه‌خواهان گزارشهای محرمانه از دستگاه محمدعلیشاه به‌رؤسای قشون ملی می‌دادند و آنها را راهنمایی می کردند ولی از خدمتگزاری به‌محمدعلیشاه هم دست نکشیده بودند و اخباری که از اردوهای انقلابی بدست می‌آوردند به‌اطلاع محمدعلیشاه می‌رساندند و به این ترتیب اطمینان دوطرف را به‌خود جلب کرده و خود را وارد معرکه کردند و عاقبت نتیجه‌ای که می‌خواستند بدست آوردند و پس از فتح تهران و فرار محمدعلیشاه اکثر کرسی‌نشینان باغشاه و مستبدین معروف در دولت مشروطه مقامی پیدا کردند و به کوری چشم آزادیخواهان که با خون خود مشروطه را بدست آورده بودند زمامدار دولت مشروطه شدند و به‌ریش کسانی که آن انقلاب عظیم را با هزارها فداکاری بوجود آوردند خندیدند.

کسروی در تاریخ هیجده‌ساله این منافقین را میوه چین نام نهاده زیرا این پست فطرتها همینکه دیگران با خون دل محصولی را می کارند و عمل می‌آورند در موقع بهره‌برداری پیدا می‌شوند و از نتیجهٔ رنج و زحمت دیگران بزرگترین سهم را می‌برند و حتی سهمی هم به‌آنهایی که آن محصول را کشته و ببار آورده‌اند نمی‌دهند.

علت موفقیت این طبقه که خداوند درقرآن مجید آنان را در ردیف کفار قرار داده است این است که این افراد در تمام معنی کلمه لامذهب هستند و به‌هیچ اصلی بستگی وعلاقمندی ندارند. اینها نه دین دارند و نه‌معنی وطنپرستی را می‌دانند، اینها نه

هستند نه مشروطه‌خواه، اینها از هر پیش‌آمدی استفاده می‌کنند و مثل بازیگران تماشاخانه لباس آن روز را دربرمی‌کنند و به‌شکل مردان آن‌روز در می‌آیند و جز تحصیل پول و مقام مقصود و منظوری ندارند.

روزنامهٔ سروش

انجمن سعادت اسلامبول یکی از مراکز مهم ملی بود و تا فتح تهران مرکز ارتباط میان نجف و انجمنهای ایالتی تبریز و سرداران قشون‌ملی گیلان و اصفهان بود و آنان‌را در پایداری و مقاومت تشویق می‌نمود. در اواخر ماه محرم ۱۳۲۷ معاضدالسلطنه و میرزاعلی‌اکبرخان دهخدا به‌اسلامبول رفتند و به‌فعالیت پرداختند. معاضدالسلطنه به‌ریاست انجمن سعادت انتخاب شد و دهخدا روزنامهٔ سروش را تأسیس نمود. در اندک‌زمانی روزنامه مذکور در تمام نقاط ایران منتشرگشت و مقالات آتشین او روح تازه‌ای در قالب افسرده‌دلان بوجود آورد.

چون روزنامه‌هایی که به‌قلم دهخدا منتشر می‌شد دارای همان سبک و سیرهٔ روزنامهٔ صوراسرافیل بود و روح پاک و آزادمنش میرزا جهانگیرخان را در صفحات خود جلوه‌گر می‌نمود، مردم ایران با اشتیاق و شوق از آن نامه‌های ملی استقبال می‌کردند و مندرجات آنها را الهام غیبی می‌پنداشتند و به پیشگوییهای آن اعتقاد داشتند.

ازطرف دیگر روابط صمیمانه میان انجمن سعادت با مراکز حزب اتحاد و ترقی و رؤسای ملیون عثمانی کمک بسزایی برای پیشرفت مرام آزادیخواهان شده بود و راه را برای آزادی عمل آنان بازکرده بود، دولت انقلابی عثمانی علاقمندی بسیار به‌پیشرفت نهضت مشروطیت ایران از خود نشان می‌داد و آنقدری که اوضاع اجازه می‌داد مشروطه‌خواهان ایران را بطورغیرمستقیم تقویت می‌نمود، عشق و علاقه‌معاضدالسلطنه به‌آزادی و کامیابی ملت برفعالیت انجمن‌سعادت افزود و عده‌ای از مشروطه‌خواهان بیاری انجمن سعادت رهسپار ایران گشتند و در رشت به‌قشون ملی ملحق شدند واعانهٔ مختصری هم برای کمک به‌مردم تبریز که در آن زمان بواسطه محاصره با کمال سختی زندگی می‌کردند، جمع‌آوری نموده ارسال داشتند.

پس از آنکه محمدعلیشاه اجباراًتن به‌مشروطیت در داد و افتتاح مجلس شورایملی را اعلام نمود اعضای انجمن سعادت که بخوبی از نیرنگهای محمدعلیشاه آگاه بودند از ترس آنکه مبادا وعده‌های محمدعلیشاه سستی در عزم مجاهدین که رهسپار تهران بودند بوجود بیاورد و قشون‌ملی درقزوین و قم متوقف شوند و آن قیام بزرگ عقیم بماند چندین تلگراف به‌سپهدار و سرداراسعد مخابره کردند و جداً متذکر شدند که به‌وعده‌های محمدعلیشاه نباید اعتماد کنند و فرصت را از دست بدهند، مصلحت در اینست که بدون ساعتی درنگ رهسپار تهران گردند و وقت و فرصت بدست بدخواهان ندهند.

با اینکه از اول طلوع مشروطیت مشروطه‌خواهان کمال مراقبت را بکار بردند که مزاحمتی برای اتباع دول خارجه پیش نیابد و بطوری که در کتاب چهارم این تاریخ نگاشتیم در جنگ مجلس ملیون از تیرانداختن به‌طرف صاحبمنصبان روس که درپشت توپها جای داشتند و مجلس را بمباران می کردند، خودداری کردند و کمترین حمله و تجاوزی به‌تبعهٔ خارجه، مخصوصاً روسها وارد نیامده بود، روسها به‌بهانه حفظ اتباع خود در آذربایجان وگیلان قشون وارد کردند و عده‌ای نظامی و توپ به‌مشهد و استرآباد و آستارا فرستادند و دوفروند کشتی جنگی مأمور حفاظت بندرپهلوی کردند و یک کشتی جنگی برای نظارت سواحل مازندران اعزام داشتند. چنانچه مسیوایسوالکی به‌سرنیکلسن اینطور می نویسد: سفیر کبیر عزیزم محترماً خاطر شما را مستحضر می‌دارم که انقلاب در استرآباد بروز نموده و ما مصلحت دیدیم که بر عدهٔ مستحفظین قنسولگری خود در آن شهر بیفزاییم.

ورود قشون انگلیس به‌بوشهر

سابقه اشغال خاک ایران میان دولت روس و انگلیس در جریان بود و قشون اجانب از شمال و جنوب خاک وطن را اشغال می کردند، یکی بنام حفظ اتباع خود قشون وارد می کرد و دیگری برای حفظ سیاست عالیه خود شهرهای ایران را میدان تاخت و تاز خود قرار داده بود ولی حقیقت این بود که دولت انگلیس و روس می‌خواستند در آن موقع اغتشاش و انقلاب نقشه معاهدهٔ ۱۹۰۷ را عملی کنند و هر یک قسمتی از خاک ایران را که متعلق بخود می‌دانستند اشغال و تصرف نمایند.

در همان ایام که بواسطه ضعف دولت و انقلاب عمومی، ایران میدان تاخت وتاز اجانب شده بود و هر دولتی سعی می کرد نفوذ خود را در سرتاسر ایران زیادتر کند دولتین روس و انگلیس برای دردست گرفتن تقدیرات ایران درگفتگو بودند که یک عده مستشار خارجی دست نشانده خود و مطیع انتخاب نمایند و امور ایران را به‌دست آنها بسپارند و در حقیقت خود بطور غیرمستقیم براین کشور بلا دیده فرمانفرمایی نمایند. چنانچه درصفحات کتاب آبی مشاهده می‌شود با آنکه درآن زمان ملت ایران دچار مصایب گوناگون بود زعمای مشروطه‌خواهان به‌سفیرانگلیس در تهران و وزارت خارجه انگلیس درلندن اعتراض کردند که ازمداخله در امور داخلی ایران خودداری نمایند و ملت ایران را به‌حال خود بگذارند ولی گوش دولتهایی که پایه اقبال و سعادت خود را در روی استثمار ملل و استعمار کشورها قرار داده بودند برای شنیدن نالهٔ ملل ضعیف و مظلوم آماده نبود و آنچه هرگز بجایی نمی‌رسید فریاد بود.

تشکیل انجمن ایالتی درشیراز

با وجود نیرومندی مستبدین در فارس و قدرت فوق‌العاده خانواده قوام، انقلابات عمومی کشور که بنفع حکومت ملی ایجاد شده بود، قیام سیدعبدالحسین لاری و تصرف لار و بندرعباس بوسیله قوای مشروطه خواهان، قیام ملیون بوشهر و تنگستانیها و تصرف آن بندر مهم، قیام شیخ ذکریا و کوشش مشروطه‌خواهان مقیم شیراز، مستبدین را بزانو درآورد و آنان را برای قبول حکومت ملی و مشروطه آماده نموده جلساتی درشیراز منعقد گردید که در آن جلسات رؤسای خانوادهٔ قوام هم شرکت داشتند و همه متحدالقول شدند که راهی جز حکومت شوروی و افتتاح مجلس شورای ملی نیست.

پس از کشاکش زیاد و گفتگوی بسیار تصمیم گرفتند که انجمن ایالتی را برطبق مقررات قانون‌اساسی تشکیل بدهند و مردان آزادیخواه و مورد اعتماد ملت را به نمایندگی انجمن انتخاب نمایند. سیدعبدالحسین لاری و شیخ ذکریا وصولت‌الدوله را که در رأس قیام ملیون فارس قرارگرفته بودند به‌شیراز دعوت نمایند.

در آن روز علم‌الهدی که یکی از مشروطه‌خواهان و خطبا بود نطق مفصلی در اطراف منافع حکومت ملی مشروطه ایراد نمود و معین‌الاسلام برای تأسیس انجمن مساعی بسیار بکار برد و درنتیجه روز دوازدهم اردیبهشت انجمن ایالتی فارس با تشریفات کامل تشکیل یافت و آصف‌الدوله والی وقت شرحی درمزایای مشروطه بیان کرد و در خاتمهٔ بیاناتش خاطرنشان ساخت که قبلا همیشه متمایل به‌مشروطه بوده است.

پس از رسمیت یافتن انجمن ایالتی رئیس انجمن تلگرافی به‌حجج‌اسلام نجف و انجمن ایالتی آذربایجان مخابره نمود و اتحاد ملت فارس را در پیروی از مشروطیت خاطرنشان‌ساخت، سپس انجمن به‌تهیه نظامنامه داخلی و خط‌مشی عمومی که درآینده باید پیش گرفت پرداخت و موادی چند تهیه و تصویب نمود.

آصف‌الدوله تلگرافاً تشکیل انجمن ایالتی را به‌صدراعظم وقت مخابره نمود ولی در جواب خاطرنشان شده بود که یک اردوی کامل و منظم به‌طرف اصفهان رهسپار شده و پس از اعادهٔ نظم در آن سامان به‌طرف فارس حرکت خواهد کرد.

حوادث گوناگون

ازجمله وقایع و حوادثی که در آن ایام روی داد و هریک در سهم خود تأثیر بسزایی در اوضاع انقلاب عمومی ایران داشت و ما از نظر تاریخ نویسی نمی‌توانیم نادیده و ناگفته بگذاریم یکی متحصن شدن صنیع‌الدوله و جمعی ازبستگانش در سفارت انگلیس بود.

دیگری انقلاب تربت‌حیدری و کشته شدن حاکم بدست ملیون و اعلان

مشروطیت در آن سامان است.

دیگری مجروح شدن اعتمادالواعظین که یکی از ناطقین مشروطه‌خواه بود بدست مستبدین.

دیگری انقلاب و تصرف بندرجز بوسیلهٔ مشروطه‌خواهان.

دیگری تشکیل انجمن ایالتی خراسان و توقیف نایب‌الحکومه و اخطار به قنسولهای روس و انگلیس و منع آنها از مداخله در کارهای داخلی ایران.

دیگری جنگ میان ترکمنها و مشروطه‌خواهان استرآباد، دیگری اغتشاش در کرمان و غارت محله یهودیها به‌تحریک والی وقت.

الم ترکیف.....

شاید داستانی که در اینجا نقل می کنیم به‌افسانه بیشتر شبیه باشد تا به‌حقیقت و خوانندگان این تاریخ انتظار نداشته باشند درکتابی که تمام مندرجاتش جدی و متکی به منطق است مطالبی را که با موازین عقلی تطبیق نمی کند بخوانند ولی آنچه را که نقل می کنم عین حقیقت است و کوچکترین تردیدی در آن نیست و هزارها نفر اهالی پایتخت ایران شاهد آن واقعه می‌باشند.

درایران هم مثل سایر کشورهای دنیا همیشه برسر درعمارات دولتی و سفارتخانه و مؤسسات و مراکز رسمی بیرق ایران برافراشته است و در اعیاد که شهرها را آیین می‌بندند هزارها بیرق بر در و دیوار نصب می کنند و هیچوقت شبیه واقعه‌ای که نقل می کنم دیده و شنیده نشده است.

در همان ایامی که ستارهٔ اقبال محمدعلیشاه در حال افول بود و چراغ سلطنت قاجاریه خاموش می‌شد نزدیک غروب آفتاب عقلتاً عدهٔ زیادی کلاغ با صداهای مخوف به‌طرف بیرقهایی که بربالای شمس‌العماره که مرتفع‌ترین عمارات سلطنتی است هجوم بردند و با خشم بیرقها را پاره‌پاره کردند و تاروپود آنها را به‌دست نسیم وزان دادند.

و با اینکه قراولان ومستحفظین قصرسلطنتی به‌طرف کلاغها چند دفعه شلیک کردند و مردمی که در جلوخان عمارت مذکور جمع شده بودند هیاهویی برپا کرده بودند کلاغها تا تمام بیرقها را ریزریز نکردند متفرق نشدند.

این حادثه در روحیه محمدعلیشاه و درباریانش که معتقدات غریب و عجیبی داشتندتأثیر عمیقی نمود و به‌ملیون و مشروطه‌خواهان نوید از میان رفتن دستگاه استبداد و رسیدن روز آزادی را بخشید.

اینک قطعه‌ای از اشعاری راکه راجع به‌حمله کلاغها به‌بیرقهای سلطنتی‌سروده‌اند از نظر خوانندگان می‌گذرانیم:

بود بالای قصر پادشهی	شیر و خورشید بیرقی برپا
سیصدوبیست‌وشش زبعد هزار	رفته از هجرت رسول خدا
در ششم روز از مه ذیقعد	تیره و تار گشت روی سها
بیشمار از گروه زاغ و زغن	وزکلاغان زشت و بدسیما
چون ابابیل درحکایت فیل	لشگر حق فرود شد زسها
جمع گشتند حمله افکندند	گوشها گشت کر زقا قا قا
چند تیر تفنگ خالی شد	ننمودند هیچ از آن پروا
همه با چنگل و پر و منقار	بگرفتند پرده را یکجا
بدریدند و پاره بنمودند	مانده چوب علم برهنه بپا
عبرتی گیر ای شه غافل	نکته نغز هست در اینجا

مراجعه به‌آرای عمومی (رفراندم)

چهاردهم اردیبهشت محمدعلیشاه دستخطی به‌این مضمون منتشر نمود برطبق قانون‌اساسی مشروطیت بدون هیچ تغییر و تبدیل یک‌عده از اشخاص مشروطه‌خواه که محل وثوق دولت و ملت باشند، به‌مجلس شورای مملکتی ملحق بشوند و فوراً قانون انتخابات را طرح و مسوده نموده انتخابات بلافاصله بعد از خاتمه پذیرفتن این قانون که بدون تأخیر وضع و طرح خواهدشد شروع می‌شود، وقتی که دوثلث از مبعوثان برای انعقاد حاضر بشوند مجلس شورایملی در همان محل سابق افتتاح خواهد شد.

و نیز بوسیلهٔ یک فرمان دیگر عفوعمومی و احضار تبعید شدگان سیاسی اعلام گردید. و به‌تمام حکام ولایات و مأمورین دولت دستور داده شد که به‌مردم شهرستانها اخطار کنند که چون مشروطیت اعاده یافته و مجلس شورای ملی برطبق قانون‌اساسی افتتاح خواهد یافت دست از عصیان و انقلاب برداشته بکار خود مشغول شوند و سعی کنند صلح و آشتی میان طبقات مردم ایجاد گردد و اختلافات ازمیان برود.

بطوری که خوانندگان این صفحات بخاطر دارند محمدعلیشاه پس از چندماه دروغ گفتن وطفره رفتن یک مجلسی بنام شورای عالی مملکتی از مستبدین معروف که مورد اعتمادش بودند تشکیل داد و وظایفی برای آن مجلس وضع نمود ولی شورای مملکتی مذکور با مخالفت عمومی روبرو شد و مورد قبول ملت واقع نشد و دامنهٔ انقلاب روزبروز درتمام نقاط کشور توسعه پیدا کرد و مخالفت و عصیان به‌سرحد کمال رسید و لوای مشروطیت دراکثر شهرستانها به‌اهتزاز درآمد و انجمنهای ملی درهمه جا تشکیل شد.

قشون انقلابی از رشت و اصفهان راه تهران را پیش گرفتند و بواسطهٔ خالی بودن

خزانهٔ دولت قادر به‌پرداخت حقوق مستخدمین لشکری و کشوری نبود وحشت و ترس محوطه باغشاه را فرا گرفت و کرسی نشینان دربار از آیندهٔ خودنگران شدند.

محمدعلیشاه ناچار شد تن به‌مشروطیت دردهد و جمعی از سران مشروطه‌طلبان را برای تهیه قانون انتخابات مجلس شورای ملی برطبق قانون اساسی دعوت نماید تا باتفاق کسانی که عضویت مجلس شورای مملکتی را عهده‌دار بودند قانون انتخابات مجلس را وضع نمایند.

از جمله مشروطه‌خواهان معروفی که برای عضویت در مجلس شورای مملکتی دعوت شدند یکی صنیع‌الدوله و دیگری مستشارالدوله بود. مجلس مذکور رسمیت یافت و پس از مذاکره و گفتگوی بسیار به‌این اشکال برخوردند که نه این مجلس و نه مقام دیگری حق قانونگذاری ندارد و قانونگذاری حق مسلم نمایندگان ملت می‌باشد.

توسعه دامنهٔ انقلاب و کامیابی پی‌درپی مشروطه‌خواهان افرادی را که از طرف محمدعلیشاه به‌عضویت شورای مملکتی انتخاب شده بودند طوری مرعوب کرده بود که در مقابل ارادهٔ نمایندگان مشروطه‌خواهان راه‌تسلیم پیش گرفتند و آنچه آنان دیکته می‌کردند می‌پذیرفتند.

پس از مطالعه و بحث بسیار نمایندگان مشروطه‌خواهان به‌این نتیجه رسیدند که چون مجلس مذکورصلاحیت وضع قانون ندارد و مجلس شورای ملی هم وجود نداردجز مراجعه به‌آرای ملت راه و چاره‌ای نیست و فقط ملت می‌تواند صلاحیت قانونگذاری را به‌جماعتی یا مجمعی و انجمنی اعطا نماید.

چون در نتیجه انقلاب و تصرف شهرها از طرف مشروطه‌خواهان در اکثر ایالات و شهرستانها انجمن ایالتی و ولایتی تشکیل شده بود نمایندگان مجلس مشاوره مملکتی با مشورت با انجمنهای ایالتی و ولایتی و مجامع ملی در شهرستانها تصمیم گرفتند که ملت ایران به‌انجمن ایالتی آذربایجان که از مردان مشروطه‌خواه تشکیل یافته بود و در راه آزادی‌گوی مجاهدت و فداکاری را ربوده بود و مورد اعتماد و اطمینان قاطبه اهالی ایران، مخصوصاً مشروطه‌خواهان بود، مقام قانونگذاری اعطا شود و انجمن ایالتی آذربایجان حق داشته باشد قانون انتخابات مجلس شورای ملی را وضع و تدوین نموده و برطبق آن نمایندگان مجلس شورای ملی انتخاب شوند.

مراجعه به‌آرای عمومی یا رفراندم عملی شد و حق وضع قانون انتخابات به‌انجمن ایالتی آذربایجان از طرف ملت ایران اعطا گردید و انجمن آذربایجان قانون انتخابات را وضع و تصویب نمود و در همه ایران منتشر کرد ولی تمام این اقدامات بی‌نتیجه ماند و بجایی نرسید زیرا دشمنی محمدعلیشاه با مشروطه و عدم اعتماد ملت ایران به‌او بجایی رسیده بود که باید یکی از دو حریف از میان برود و زمام مملکت و ملت به‌دست

دیگری بیفتد. عاقبت هم همانطور شد و پس از جنگها و خونریزیها محمدعلیشاه از سلطنت خلع شد و مشروطیت در ایران برقرار گردید.

توسل شاه بوسیلهٔ سعدالدوله به‌اجانب

وقتی که قزوین و قم از طرف قشون ملی فتح شد و در حقیقت رابطه مرکز با اکثر شهرستانها بواسطه اشغال این دوشهر که چهار سوق ایران بود و تمام راهها از جنوب و شمال و شرق و غرب به‌این دوشهر منتهی می‌شد قطع گردید و در معنی تهران تحت محاصره قرار گرفت سعدالدوله که به‌محمدعلیشاه اطمینان داده بود که همینکه سرکار بیاید و زمامدار مملکت بشود اوضاع را برطبق رضای‌شاه سروصورت خواهد داد بوسیله تلگرافات حضوری با سردار اسعد و سپهدار وارد مذاکره شد و تمام سعی و کوشش خود را بکاربرد که آنها را قانع کند که به‌تهران نیایند.

سعدالدوله در مذاکرات تلگرافیش به‌آنها می‌گفت مقصود شما اعادهٔ مشروطیت و افتتاح مجلس شورای ملی است و شاه هم تسلیم این نظریه شده و مجلس بزودی افتتاح خواهد یافت و زمام امور به‌دست نمایندگان ملت خواهد افتاد و هیچگونه احتیاجی به‌ورود قشون ملی به‌تهران نیست.

اظهارات و منطق سعدالدوله سرداران ملی را قانع نکرد و آنها همچنان درعقیدهٔ خود استوار بودند و می‌گفتند چون شاه مکرر نقض قول کرده و برخلاف عهد و پیمانش رفتار نموده ما به‌گفتهٔ او اعتماد نداریم و مصمم هستیم به‌تهران بیاییم و با کسی‌هم جنگ و زدوخورد نداریم فقط ناظر جریان امور و افتتاح مجلس خواهیم بود و پس از افتتاح مجلس و اعادهٔ مشروطیت قشون ملی را متفرق و به‌محل خود برمی‌گردیم.

چون کوشش سعدالدوله نتوانست جلو حرکت قشون ملی را به‌تهران بگیرد این بود که شاه به‌توسط سعدالدوله به‌سفیر روس و انگلیس متوسل شد و بطوری که خواهیم دید سفرای مذکور نمایندگانی به‌قم و قزوین فرستادند و کمال جد وجهد را برای جلوگیری ازحرکت‌قشون ملی به‌تهران نمودند ولی سعی و کوشش آنها هم بی‌فایده ماند.

چهارمکتوب

چهارنامه حاجی شیخ فضل‌الله نوری را به‌مشیرالسلطنه صدراعظم عیناً دراینجا درج وگراور آنها را به‌نظر خوانندگان این تاریخ می‌رساند، مطالعه دقیق درمندرجات رساله تحریم مشروطیت و این چهارنامه بسیاری از حقایق راکه در صفحات گذشته و آینده این تاریخ بنظرخوانندگان رسیده و خواهد رسید روشن می‌سازد، اما برخلاف نظر بعضی از مورخین که می‌نویسند حاجی‌شیخ فضل‌الله مخالف مشروطه نبود بلکه مخالف آقاسیدعبدالله بهبهانی بود و از برای مغلوب کردن او با مستبدین

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

مجدداً عرض میکنم اینکه دعاگو [illegible] لقب با شما هستم دیگر هوس ریاست

ندارم آنچه در دنیا باید ببینم دیدم لیکن تا هستم در عمر این سلطان [illegible] گرفتار [illegible]

و در زمان [illegible] را خبر کردم برای خدا اسلام لذا اگر عرض بکنم معطل [illegible]

غرض [illegible] نوشت اگر [illegible] را خدا الحمدلله [illegible] دست [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] از [illegible] اسلام [illegible] مکدر شد

اگر عرض [illegible] روز [illegible] مملکت [illegible]

با [illegible] و [illegible] و [illegible] آقا [illegible]

[illegible]

و علیهم [illegible]

[illegible] و [illegible] داشت [illegible]

از [illegible] دارم [illegible]

مختصر کنیم و خاطر مبارک را [illegible] دعاگو [illegible]

خدا حافظ [illegible] از [illegible] کار [illegible] برآید

[illegible] اللهم [illegible] و آله [illegible]

[illegible]

همداستان شده بود، مطالعه این اسناد حقیقت را بر همه کس روشن می‌سازد.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

بعرض می‌رساند این دو روزه بواسطه آمدن سفرا وشرفیاب حضورشدن، گفتگوهاست و توضیحاتی می‌شود. اینست که مزاحمت نموده جناب سپهسالار را زحمت به‌این منزل خودشان دادم و استعلاماتی شد. اگرچه حقیقت مطلب امت ولیکن از مطاوی کلمات ایشان بعضی ازچیزها استفاده شد، این است که در این وقت مزاحمت می‌نمایم وصریحاً عرض می کنم که به‌شاه عرض نماید واله‌العلی‌الغالب‌المهلک‌المدرک که اگر فی‌الجمله اظهار شود در این موقع امر گذشت و با سوء حال گرفتار خواهید شد. این مردم که شاه را می‌خواهند محض این است که علم اسلام دست ایشان لست و اگر علم را از دست بدهند مملکت به‌صد درجه زیاده اغتشاش می‌شود، بدرجه‌ای قتل و مقاتله بشود که هیچ دولتی نتواند جلوگیری بکند. تا بحال هرچه نوشتید تکفیر نوشته شد ولکن اگر فی‌الجمله میلی به‌آن طرف شود اول حرفی که هست تکفیر است و آنوقت رودخانه‌ها ازخون روان می‌شود و بدنامی، آنچه که نباید بشود، می‌شود. خدا می‌داند این حملهٔ حضرات و عجلهٔ ایشان برای این است که آثار این فتح پیش آمد تبریز نزدیک به‌تمامی است و بهم خوردن مجلس عثمانی بهترمقوی برای ماست. دیدند که اگر چند روزی ساکت شوند دیگر امید دادن مشروطه نخواهد بود، این است که سعدالدوله علیه ما علیه حضرات سفرا را تهییج می‌نماید. اگر در این موقع ازاعلیحضرت ثبات قدمی ظاهر شود دیگر گذشته واللّه‌واللّه این تشرها مأخذ ندارد. بحمدالله اعلیحضرت مؤیدند در تقویت اسلام اگر آنی بخواهند سستی نمایند اول درجه ضعف است آنچه را بنده یقین دارم و یقین خودم را به‌عرض می‌رسانم اینست که غلبه با شماست هیچ از این بادها نلرزید و اگر فی‌الجمله لغزشی بشود دیگر اصلاح نمی‌شود اینهمه گرفتاریها برای آن اقدامات سوبی است که سابقاً شده است اقلا تجربه را از دست ندهند. مجدداً بعرض می‌رسانم این پیردعاگو آفتاب لب بام هستم دیگر هوس زندگی ندارم و آنچه در دنیا باید ببینم دیدم لکن تا هستم در همراهی اسلام کوتاهی ندارم. این نیم‌جان خود را حاضر کردم برای فدای اسلام لذا اگر عرضی بکنم معلل بهیچ غرض دنیوی نیست اگر مطلبی را خدا بخواهد جهانیان دست بهم بدهند نمی‌توانند برگردانند و بالعکس، در اینصورت از اسلام نباید گذشت اگر عرض مرا می‌شنیدند به‌این روزها مبتلا نبودند حالا هم همان است باید اجتماع ملی بشود و فریاد واسلاما بلند شود و تلگرافات به‌مراکز این سفارات سخت شود و بخود اینها هم پیغامات سخت داده شود و اعلیحضرت هم بیهوده تمکین ننمایند وجواب سخت بدهند انشاءالله هیچ عیبی نخواهد داشت و امر اسلام قوی خواهد شد. عمده همراهی دونفر از نجف بود گمان

دارم آنها دیگر نتوانند همراهی نمایند باری مختصر کنم و خاطر مبارک را آسوده نمایم این آخر زحمت این دعاگو است. خداحافظ شما، آدم از جان گذشته خیلی کارها می‌تواند بکند مختارید مختارید. اللهم ایدالدین و اهله وانصر حمات الدین فضل الله

بسم الله الرحمن الرحیم

بعرض می‌رساند الساعه، ساعت سه از شب یکشنبه، بحمدالله با سلامتی به دعاگویی مشغول، چون معتمدالسلطان اسکندرخان دو روز قبل پرسش حال آمد اینک جواب عرض می‌شود که انشاءالله در این حوادث اسباب کدورتی حاصل نیست، عجالتاً از ماضی صحبت فایده ندارد، عرض می‌نمایم از حالا غفلت نشود وگوش به حرف خائنین داده نشود، شهر خوب است، نوعاً اضطرابی ندارند، چیزی که اسباب وحشت مردم است که شهر یک نفر سرپرست ظاهری ندارد، امروز لازم است که یک نفر متکفل ترتیبات شهر بشود، توپها را بکشند بالای بارو و قراول مرتب شود، گمان می‌رود که تمام قصد دشمن اول تصرف شهر و اضافات سلطنت از توپخانه و ذخیره و غیره وغیره اگر خدای نخواسته چنین شود کار مدافعه به‌سختی خواهد کشید، مثل تبریز. پس باید معجلا در این ترتیبات کوتاهی نشود، اطمینان به اینکه به اینجاها نخواهد کشید منافات با احتیاط ندارد، کسی از احتیاط پشیمان نشد. نظم داخلی شهر این اوقات بسیار خوب بود و هست لکن این عرض داعی برای ورود از خارج است و اینکه مراقبت شود که از داخل مدد ننمایند. امروز حاجی سیف‌الشریعه شرفیاب حضور شد خیلی از اطمینان خاطر ملوکانه مسرور، بلکه مطمئن شدیم، لکن این عرضها که می‌شود منافاتی با طمأنینه ندارد و عرض دعاگو محض لله کار خاطر مبارک است که چنانچه اقدامات صوری بشود این مردم شاه‌خواه قوی القلب می‌شوند. مطلب دیگر که خیلی مهم است در باب توقف داعی در شهر است. جماعتی از دوستان از بالا و شهر حضوراً و پیغاماً چنین صلاح دانستند که داعی حرکت کنم به‌شمیران، داعی خودم در این امر توقف دارم بلکه صلاح نمی‌دانم چون حالت اهل شهر خیلی در اضطراب است، مجرد اینکه داعی حرکت نمایم وحشت فوق‌الوحشه در شهر خواهد شد و خیلی اسباب شکست خواهد شد خوب است به‌عرض برسانید که چه صلاح می‌دانند اهل شهر خاصه سنگلجی هم عهد شدند که داعی باشم و تماماً در حفظ بکوشند لکن اسباب حربیه ندارند، حالا اگر صلاح در حرکت است جایی را معین فرمایند و حرکت شود و اگر صلاح نیست چنانچه گمان داعی همین است پس مقرر دارند یکصدقبضه تفنگ دولتی داده شود با قبضی که بعد از اقتضاء این حادثه مسترد شود و اگر بخواهند که این اسلحه به‌این داعی داده‌شود خوب است به‌اسم یک نفر از دیوانیها مثل انتخاب‌الدوله دماوندی که با داعی نسبت دارند داده شود و داعی از ایشان بگیرم و این امر لازم است. خوب است معجلا همین امروز

بسم الله الرحمن الرحیم

معروض می‌دارد ساعت [illegible] مکتوب [illegible] ملاحظه شد [illegible]
پرسش حال فرموده بودید الحمدلله [illegible] که [illegible]
نیست [illegible] از [illegible] فایده ندارد عرض نمایم از [illegible]
خاطر [illegible] خوب است [illegible] اطلاع ندارند [illegible]
که [illegible] ندارد امروز لازم است که [illegible]
[illegible] را [illegible] اول [illegible]
دیشب اول [illegible] از [illegible] خانه و ذخیره [illegible]
اگر [illegible] کار [illegible] مثل تبریز [illegible]
در [illegible] که [illegible] بکنند [illegible]
با احتیاط ندارد [illegible] از احتیاط پشیمان [illegible]
خوب [illegible] عرض [illegible]
[illegible] که از [illegible] امروز [illegible]
حضور [illegible] ملوکانه مسرور [illegible]
که [illegible] ندارد غرض [illegible]
که [illegible] حضور [illegible]

مطلب دیگر که خیلی مهم است در باب توقف و عزیمت در اینجاست عزم از دوستان از ماله [illegible]

و تبریز حضور [illegible] و اینجا ما خیال صلاح دانستند که در عزیمت حرکت کنیم مشیران در عزم وجودم در [illegible]

توقف دارم بلکه صلاح نمیدانم چون حالا در اینجا شیخ در اصطلاح است [illegible] مگر

در حرکت تمام وحشت و تفرق [illegible] در تهران [illegible] و خیلی [illegible] خوب

معروض شد که چه صلاح میدانند [illegible] خاصه [illegible] عهد بسته‌اند که در [illegible]

و تماما در حقیقت [illegible] بلکه [illegible] ندارند حالا اگر صلاح [illegible]

[illegible] را اعلان خواسته و حرکت کنید اگر صلاح نیست [illegible] در [illegible]

پس معین دارند [illegible] قطعه [illegible] داده [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] معین [illegible] و اگر نخواهند که [illegible] داده [illegible] خوب

هم [illegible] از دو [illegible] سعدالدوله [illegible] که باد عزم [illegible] دارند

داده شود در عزم [illegible] بکنیم و در [illegible] لازم است خوب [illegible]

[illegible] امروز [illegible] و [illegible] اگر ما و صلاح [illegible]

[illegible] تا حرکت شود [illegible] و اگر [illegible] لازم است باید در

صدد [illegible] تنظیم [illegible] و [illegible] هم خوب

[illegible] نظر [illegible] امروز اقدام [illegible] خیلی لازم

و الازم [illegible] مطلع [illegible] جواب

بسم الله الرحمن الرحیم

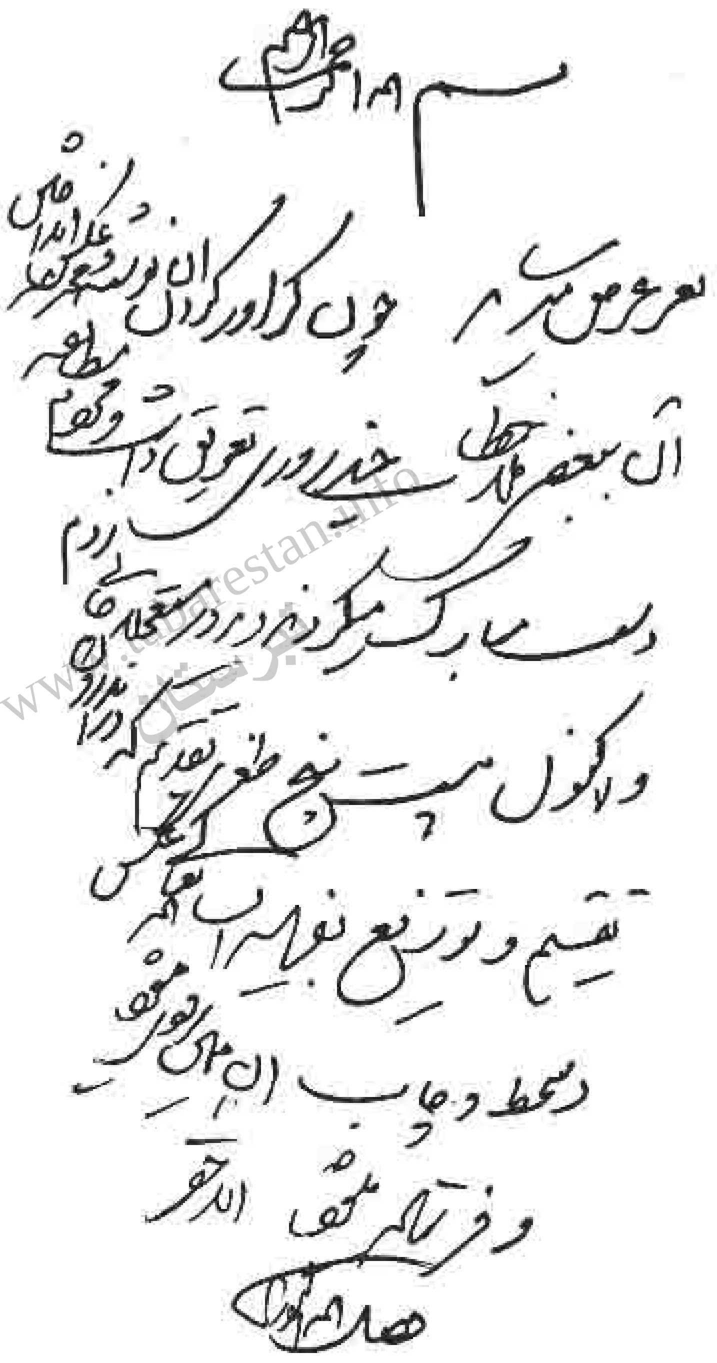
معروض میدارد رقعه مبارک زیارت شد کمال دعاگوئی در نهایت خضوع رسیده [illegible]
در کمال شوق و شعف که نماز صبح امروز را تنها با اعانت عصا خوانده ام
بعد از زحمت [illegible] قدم [illegible] راه میروم [illegible]
[illegible] که خواب باندازه حاجت نمی توانم [illegible]
نمی توانم که بروم جائی و صحبت کنم علاوه بر [illegible]
چند مجلس را گذرانیدم [illegible]
که [illegible] توقف کردم اما در
مطلب [illegible] اگر دولت [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] لکن اگر مدتی متصلا [illegible]
[illegible] که [illegible] سابق [illegible]
داده علم [illegible] که [illegible]
با صدر اعظم قرار [illegible] حضرت [illegible]
دادیم و معقول [illegible] اگر [illegible]

[illegible]

فصل هشتاد و پنجم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعز عرض میرساند چون
گراور کردن آن نوشته
محترمه و عکس انداختن
آن ببعضی ملاحظات
چندروزی تعویق داشت
و مردم مطالعه دست مبارک
میکردند دیروز مستعجلا
چاپی زدم و اکنون بیست
و پنج طغری تقدیم که در
اندرون تقسیم و توزیع
بفرمائید انشاءالله تعالی
عکس دستخط و چاپ آن
همین زودی میشود و
فرستاده میشود.
الاحقر فضل الله نوری



مرحمت شود و الحاصل اگر بنا و صلاح در حرکت است بفرمایید تا حرکت شود معجلا و اگر نه استعدادی داشتن لازم است، باید درصدد برآمد درباب تنظیم شهر و توپ و بارو هم خوب است امعان نظر بفرمایید امروز اقدام علنی که سروصدایی داشته باشد خیلی لازم است. والامرالاعلی مطاع مطاع منتظر جواب.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بعرض می‌رساند رقیمه محترمه زیارت شد گویا حال دعاگو درست بعرض نرسیده داعی امروز در کمال شوق و شعفم که نماز صبح امروز را ایستاده و با اعانت عصا خوانده‌ام به هزار زحمت روزی دویست قدم به معونهٔ عصا راه می‌روم و شب و روز مبتلا هستم به درد پا که خواب به‌اندازه حاجت نمی‌توانم. در این صورت داعی چگونه می‌توانم که بروم جایی و جمعیت کنم علاوه این جمعیت برای چه بحمدالله ملاحظه چند مجلس بنا گذاردیم به‌اجتماع اهل علم مجلس سوم زیاده از سه هزار نفر جمع شده بودند، این که سفرا به‌صدا آمدند و حسب‌الامر اجتماع را موقوف کردیم. اما درباب مطلب بحمدالله خوب است اگر دولت ستی نکند مدتی بود که خیلی سست شد این است که اینطورها شد راست است همه وقت نمی‌شود مواظبت بشود لکن اگر مدتی متصلا بشود آسوده می‌شوند انشاءالله مقرر فرمایید و بعرض برسانید که اینـدفعه مثل سابق نباشد، گوشمال حسابی داده علم‌الله همان روزی که شب اینواقعه داعی واقع شد با صدراعظم قراری درباب متوقفین حضرت‌عبدالعظیم دادیم و مقبول هم شد اگر عمل می‌شد دیگر این اوضاع نبود مطلب زیاد است که عرض شود لکن پا بشدتی درد گرفت که دیگر نمی‌توانم مصدع شوم.

الاحقر فضل‌الله

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بعرض می‌رساند چون گراور کردن آن نوشته محترمه و عکس انداختن آن به‌بعضی ملاحظات چند روزی تعویق داشت و مردم مطالعه دست مبارك می کردند دیروز مستعجلا چاپی زدم و اکنون بیست‌وپنج طغری تقدیم که در اندرون تقسیم و توزیع بفرمایید انشاءالله تعالی عکس دستخط و چاپ آن همین زودی می‌شود و فرستاده می‌شود.

الاحقر فضل الله نوری

حرکت اردوی انقلاب به طرف قزوین

وحشت از اینکه اگر قشون روس وارد گیلان بشود مانع حرکت انقلابیون به‌طرف تهران خواهد شد سبب شد که رؤسای قشون انقلاب تصمیم گرفتند به‌طرف تهران حرکت کنند و با اینکه هنوز وسایل کار بطور دلخواه تهیه نشده بود راه تهران را پیش گیرند.

می‌گویند سپهداراعظم مایل به‌حرکت دادن اردو به‌طرف تهران نبود ولی تندروها او را مجبور به‌این اقدام کردند.

مجاهدین لباس متحدالشکل نداشتند ولی کسانی که معمم بودند و عباولباس بلند در برداشتند در این سفرجنگی عباوعمامه را مبدل به‌لباس کوتاه کردند.

چند روز پیش از حرکت اردو دسته‌جاتی به‌بندرپهلوی و منجیل فرستاده شد و نقاطی که از نظر سوق‌الجیشی اهمیت داشت اشغال نمودند.

اولین زدوخوردی که میان پیشقراولان انقلابیون با قشون شاه دست داد دریوز-باشی چای بود. این نقطهٔ کوهستانی که دارای کوههای مرتفع می‌باشد و جاده در مسافت زیادی از میان دو کوه می‌گذرد از طرف پسرهای غیاث نظام وعده‌ای تفنگچی حفاظت می‌شد.

به‌ورود مجاهدین به‌آن ناحیه جنگ درمیان دوطرف درگرفت ولی بیش از دو-ساعت طول نکشید که مجاهدین برقشون دولتی غلبه کردند و جماعتی را کشتند و باقی ماندهٔ قشون دولتی راه‌فرار پیش گرفتند.

جنگ دیگر در پل پوشان میان ملیون و طرفداران محمدعلیشاه درگرفت. قشون دولتی در پشت بلندیها پنهان شده بودند و می‌خواستند ملیون را غافلگیر کنند ولی تدبیر آنها به‌نتیجه نرسید و پیش قراولان به‌منظور آنان پی‌بردند و جنگ سختی درگرفت که به‌فتح ملیون خاتمه یافت. فرماندهی مجاهدین را یفرم عهده‌دار بود و عمیدالسلطان برادرسرداریحیی هم در این جنگ شرکت داشت.

می‌گویند یکی از مجاهدین ارمنی به‌زینت آلات زنهایی که در آن ناحیه سکنی

داشتند می‌خواست دستبرد بزند این رفتار سبب خشم مجاهدین قفقازی شد و بطور صریح گفتند اگر بخواهید به‌مال مردم تجاوز کنید ما از همین جا به‌قفقاز مراجعت خواهیم کرد.

این پیش آمد سبب شد که تا خاتمه جنگها کوچکترین تعدی نسبت به‌مردمی که در طول راه میان رشت و تهران بودند نشد.

جنگ سوم در کوههای مجاور آب ترش میان قشون ملی و قشون دولتی درگرفت و با اینکه برف بشدت می‌بارید و هوا بسیار سرد بود مثل دو جنگ گذشته قشون ملی کامیاب شد.

قشون انقلاب همینکه به‌آقابابا سه فرسخی قزوین رسید برای آنکه از اوضاع داخلی و قوه‌ای که از آن شهرستان دفاع می کرد اطلاع کامل پیدا کنند و به‌نقشه شهر بهتر آشنا بشوند و طرح هجوم به‌شهر را آماده نمایند سه روز در آن نقطه توقف نمودند و جاسوسانی با لباس مبدل به‌شهر فرستادند و نیز با فرستادگان کمیته‌ها و مجامع ملی که در قزوین تشکیل شده بود ملاقات نمودند و مطلع شدند که جمعی مشروطه‌خواهان بطور مخفی مسلح شده‌اند و منتظرند که قشون انقلاب وارد شهر بشود و بیاری آنان قیام نمایند و آنها را در جنگ رهبری کنند.

فتح قزوین

در شهر قزوین هم چون در سایر شهرستانها مشروطه‌خواهان مجامع و محافلی داشتند و در خفا عده‌ای را مسلح نموده منتظر فرصت برای قیام برضد دستگاه استبداد بودند. در قزوین بعد از انقلاب رشت میرزاحسن رئیس المجاهدین پسرشیخ‌الاسلام که‌سپس لقب شیخ الاسلامی یافت و ما درمجلدات پیش از او به‌نیکی نام بردیم و شرح ورود او را به‌تهران درموقع واقعهٔ میدان توپخانه نگاشتیم، همینکه قشون ملی از رشت حرکت کرد جمعی را مسلح نمود و در یکی از باغهای شخصی در خارج شهر بطور مخفی نگاهداشت و منتظر ورود قشون انقلاب بود.

میرزا غفارخان سالارمنصور و ابوترابخان اسعدالسلطان و مصطفی‌خان خورهشتی که از رؤسای مشروطه‌خواهان قزوین بودند از دیر زمانی خود را برای جنگ با مستبدین آماده کرده بودند عده‌ای داوطلب مسلح تهیه نموده و منتظر فرصت بودند.

پس از مطالعه دقیق نقشه شهر قزوین و استحکاماتی که قشون دولتی بنا کرده و سنگر‌بندی کرده بودند فرماندهان قشون ملی تصمیم گرفتند که از دوطرف جنوب و شمال وارد شهر بشوند و پس از تصرف نقاط حساس ارگ دولتی را احاطه و محاصره نمایند.

یک دسته قشون ملی بریاست یفرم و میرزاعلیمحمدخان تربیت و عمیدالسلطان از

دروازه شاهزاده‌حسین و یک دسته بریاست سردارمحیی از شمال در نیمه‌شب وارد شهر شدند و با فریادهای زنده‌باد مشروطه و آزادی پیش رفتند و موانعی را که در مقابل خود دیدند یکی بعد از دیگری از میان برداشتند.

کسانی که از طرف شمال وارد شهر شدند به‌مقاومت سوارهای قراجه داغی که به‌امیربهادر جنگ اختصاص داشت و سالها از شجاعت آنها به‌خود می‌بالید برخوردند و پس از جنگ چندساعته و کشته‌شدن عدهٔ زیادی از سوارهای مذکور و چند نفر توپچی، توپهایی که در اختیار خود داشتند گذارده و راه فرار پیش گرفتند (معروف است در سفری که مظفرالدین‌شاه به‌اروپا کرد در برلن از طرف امپراطور آلمان سانی از بهترین دسته‌های قشون آلمان در حضور امپراطور و شاه ایران داده شد پس از خاتمه رژه امیربهادر درگوش مظفرالدین‌شاه گفت قربان یک دسته سوار قراجه داغی قادرند تمام این قشون را درهم بشکنند).

قزاقها که بهترین قسمت قشون دولت بودند به‌مبارزه پرداختند و از توپخانه استفاده کرده دسته قشون ملی را که از طرف شمال شهر وارد شده بودند زیر آتش توپخانه گرفتند ولی طولی نکشید که میان دودسته قشون ملی محاصره شدند و با دادن تلفات تسلیم گشتند.

قاسم‌آقا امیرتومان که رئیس اردوی دولتی بود و در جنگ مجلس هم شرکت کرده بود و ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان و قاضی قزوینی را دستگیر کرده بود به‌دست مجاهدین اسیر شد و پس از بازجویی ورقه‌ای در روی سینهٔ او به‌این مضمون نصب کردند و او را تیرباران نمودند (این کسی است که ملک‌المتکلمین را دستگیر کرد و تحویل دژخیمان باغشاه نمود).

هنوز روز تمام نشده بود که ارگ دولتی به‌دست مشروطه‌خواهان افتاد و کاروانسراهایی که قشون دولتی سنگربندی کرده بودند یکی بعد از دیگری تسلیم شد. دسته‌های مجاهد با بیرقهای برافراشته در شهر رژه دادند و بیرق سرخ که علامت انقلاب بود برسر درعالی‌قاپو که مرتفع‌ترین نقطه شهر بود برافراشتند و مجاهدین را در کاروانسراها و خانه‌هایی که قبلا از طرف مشروطه‌خواهان قزوین برای پذیرایی آنها آماده شده بود سکنی دادند و از زعمای قشون انقلاب در بهترین خانه‌های شهرپذیرایی نمودند.

پس از فتح شهر زعمای ملت مجلس ترحیم برای شهدای راه آزادی در همهٔ مساجد منعقد نمودند و نعش آنها را با تجلیل و تکریم به‌گورستان برده دفن کردند. قاطبهٔ مردم قزوین از علما و تجار و کسبه در مجالس سوگواری شرکت نمودند و پس از خاتمهٔ مجالس ختم، شهر را آیین بستند و ناطقین خطابه‌ها در مدح و ثنای سران ملت و

مجاهدین و منافع حکومت ملی و مشروطیت ایراد نمودند.

عدهٔ مقتولین و مجروحین بطور تحقیق معلوم نیست و مورخین وکسانی که در میدان جنگ شرکت داشته‌اند ارقامی ذکر کرده‌اند که با حقیقت نمی‌تواند مطابقت داشته باشد آنچه مسلم است عده‌ای از معاریف مجاهدین قفقازی و ایرانی در آن جنگ شهید شدند و عده مجروحین نسبت به‌مقتولین بمراتب افزونی داشته.

تلفات قشون دولتی بدون شک چندین برابر بوده رئیس المجاهدین کلیه تلفات جنگ قزوین را در حدود سیصدوپنجاه نفر قلمداد می‌کرد.

این جنگ در شب چهاردهم ربیع الثانی ۱۳۲۷ که عید تولد محمدعلیشاه بود و در ارگ دولتی مجلس جشن و سروری برپا کرده بودند آغاز گردید و پس از بیست‌وچهار ساعت بنفع مشروطه‌خواهان خاتمه یافت.

اسعدالسلطان که یکی از مشروطه‌خواهان معروف قزوین بود می‌نویسد:

«هنوز آفتاب طلوع نکرده بود و شهر در تاریکی بود که منتصرالدوله پیشکار سپهسالار با عده‌ای از مجاهدین از دروازه رشت وارد شهر شدند و با مسیح خان کاکاوند جنگیدند و پس از شکست او به‌طرف ارگ دولتی رفتند و در محاصرهٔ ارگ با قسمتهای دیگر قشون ملی شرکت نمودند، حاکم شهر میرزاابوالقاسم‌خان‌نوری دستگیر و محبوس گشت.»

بغیر ازکسانی که نامشان درصفحات پیش نگاشته شد چند نفر دیگر از معاریف مشروطه‌خواه درجنگ قزوین شرکت داشتند که ازنظر حق‌شناسی وضبط در تاریخ نام آنها را می‌نویسیم، میرزا مهدیخان طبیب‌زاده، میرزاعلی اکبرخان عظیم‌زاده و حاجی‌احمد.

از جمله معاریف قزوین که به‌دست مجاهدین کشته شدند یکی میرزامسعود شیخ‌الاسلام که سرسلسله مستبدین بود و دسته‌ای از رعایای خود را مسلح کرده و به جنگ فرستاده بود و دیگری گلستان ارمنی بود که به‌جرم جاسوسی تیرباران شد.

چند نفر مجاهد ارمنی از دسته یفرم در این جنگ کشته شدند. شب شانزدهم عباسعلی‌خان، داروغه شهر از طرف مجاهدین تیرباران شد. روز بعد حاجی بحرالعلوم رشتی وکیل دورهٔ اول مجلس و پسرش را در یکی از دهات قزوین دستگیرو به‌شهر آورده و درعمارت رکنی تیرباران کردند.

چهارعراده توپ و مقداری تفنگ و فشنگ که به‌دست قشون ملی افتاد درحمله به‌تهران و جنگ بادامک مورد استفاده قرارگرفت و در فتوحات بعدی قشون ملی عامل مؤثری بود.

دوروز بعد از فتح قزوین تلگرافی از محمدعلیشاه رسید که در آن به کلیه اهالی ایران اطلاع داده بود که برطبق قانون‌اساسی مشروطیت مجدداً برقرار و مجلس شورای

ملی مفتوح خواهد شد پس از انتشار دستخط شاه در تهران و شهرستانها چراغان کردند و جشن گرفتند و تلگرافات تبریک به زمامداران مخابره نمودند ولی قشون ملی در قزوین با خونسردی و بی‌اعتنایی اعلامیه شاه را تلقی نمود و کوچکترین رضایت و بشاشت از خود نشان نداد.

در قزوین روزنامه‌ای بنام انقلاب تحت نظر سران مجاهدین تأسیس گردید و از همان روز تأسیس بدون آنکه توجهی به اعلامیه محمدعلیشاه بنماید مردم را به برکنار کردن شاه ستمگر و دستگاه استبدادی باغشاه دعوت نمود و بطور صریح نوشت که محمدعلیشاه از اعلان افتتاح مجلس و روی کارآوردن مشروطیت جز فریب دادن مردم منظوری ندارد و نباید به شاهی که نه به خدا ایمان دارد و نه به عهد و پیمان علاقمند است اعتماد و اطمینان داشت.

محمدعلیشاه به سپهدار تلگراف کرد که چون مشروطه را مجدداً عطافرمودیم و مجلس شورای ملی هم بزودی افتتاح خواهد یافت خوب است شما و همراهانتان به رشت مراجعت کنید و منتظر دستورات دولت باشید.

می‌گویند تلگراف محمدعلیشاه سپهدار را متزلزل نمود و به بعضی از نزدیکانش اظهار کرده بود اینک که شاه در مقابل خواسته‌های ملت تمکین کرده و راه تسلیم را پیش گرفته و مشروطیت را اعاده داده و مجلس را هم با همان شرایط و مقررات بازخواهد کرد دیگر رفتن ما به تهران و جنگ و جدال راه انداختن مورد ندارد و بهتر است با کلیه قوا به رشت برگردیم و منتظر وعده‌های شاه بشویم، هرگاه بطوری که اعلان کرده و قول داده عمل کرد و مجلس را بازنمود که مقصود ما انجام یافته و هرگاه باز نقض قول کرد و عهدشکنی نمود و راه خلاف پیش گرفت مجدداً با همین قوا به تهران برمی‌گردیم و مکافاتش را کف دستش می‌گذاریم.

ولی سران قشون انقلاب و اعضای کمیته ستار که اکثرشان آزادیخواه حقیقی و انقلابی واقعی بودند کمتر ارجی به اعلام و گفته‌ها و قول و قرار محمدعلیشاه ندادند و متحدالقول شدند که باید به تهران رفت و تخت وتاج ایران را از ننگ وجود آن مرد جنایتکار و خیانت پیشه پاک نمود.

دسته‌های مجاهدین و رؤسای آنها

پیش از آنکه قشون انقلابی از قزوین به طرف تهران حرکت کند برای آنکه بهتر بتواند نقشه‌ای که در پیش داشتند اجرا نماید و مسئولیت هریک از افراد و فرماندهان معلوم گردد و وظیفهٔ هر دسته در اجرای مأموریتی که در عهده گرفته بود روشن شود قشون ملی را به دسته‌هایی که ذیلا می‌نگاریم تقسیم نمودند و ریاست هرقسمت را به‌عهدهٔ یکی از معاریف مشروطه خواهان که در جنگها و مواقع سخت لیاقت و شایستگی

خود را نشان داده و در راه انقلاب خدماتی کرده بودند واگذار کردند.

ناگفته نگذاریم که اساس این تقسیم‌بندی بیشتر در روی مناسبات و روابط افراد با سردسته‌ها بود بهمین جهت دسته‌های قشون انقلاب متحدالشکل نبود و تفاوت زیاد با هم داشتند و از حیث عده مساوی نبودند.

اول — حاجی‌موسی‌خان میرپنج برادر بزرگ حکیم‌الملک که یکی از مشروطه‌خواهان بنام بود و در آزادیخواهی معروفیت بسزا داشت و چنانچه خواهیم دید در جنگ بادامک شجاعت فوق‌العاده از خود نشان داد و به‌پایش تیرخورد و از کار افتاد، عهده‌دار ریاست یک دسته پانصد نفری شد.

دوم — میرزاعلیمحمدخان تربیت و عمیدالسلطان برادربزرگ سردارمحیی عهده‌دار ریاست یک‌دسته پانصد نفری گردیدند.

سوم — میرزاعلیخان منتصرالدوله که معاونت سپهدار را عهده‌دار بود ریاست دویست نفرسوار را عهده‌دار گشت.

چهارم — میرزاعلیخان‌سالار فاتح مازندرانی معروف به‌دیوسالار سرکرده هشتاد سوار شد.

پنجم — میرزاحسن قزوینی پسرشیخ‌الاسلام که سپس لقب پدر را یافت و معروف به‌رئیس المجاهدین بود سرکرده هشتاد سوار گردید.

ششم — میرزاغفارخان قزوینی سالار منصور فرماندهی یکصدوپنجاه سوار را عهده‌دار شد.

هفتم — مسیویفرم ارمنی که یکی از شجاعان سرکردگان مجاهدین بود ریاست یکصدوبیست سوار را عهده‌دار گردید.

هشتم — اسدالله‌خان سرتیپ ابوالفتح زاده که در جنگ مجلس شرکت کرد و سپس به‌گیلان رفت، فرماندهی صدوپنجاه‌نفر را عهده‌دار گشت.

نهم — ولیکوف گرجی فرمانده هشتاد نفر گردید.

دهم — حسن بک فرزندشیخ حسن که سالها در مدرسه کامبریج معلم زبان‌فارسی بود سرکرده شصت نفر گردید.

ناگفته نماند که عده‌ای هم اشخاص مسلح منفرد درمیان قشون انقلاب بودند که نخواسته بودند در قسمتهای فوق شرکت کنند و آزادانه بدون آنکه در تحت امر فرماندهانی که دربالا نام بردیم باشند درجنگها شرکت می کردند.

یازدهم — معزالسلطان که بانی و موجد انقلاب رشت بود برچندین دسته از مجاهدین که در تحت ریاست عمیدالسلطان و میرزا کوچک‌خان و سالار فاتح و مجاهدین قفقازی انجام وظیفه می کردند ریاست داشت.

انتشار اعلان مشروطیت

بطوری که در فصول پیش نگاشتیم فتح قزوین مصادف با انتشار اعلان مشروطیت از طرف محمدعلیشاه شد و در تمام ایران جشن گرفته شد ولی سران اردوی مجاهدین با بی‌اعتنایی اعلامیه مذکور را تلقی نمودند و در تصمیم برای رفتن به تهران پایدار بودند.پس از اعلان افتتاح مجلس اعلامیهٔ دیگری به‌این مضمون از طرف شاه منتشر شد.

حالا که ما مصمم شدیم دومرتبه مجلس را بازنماییم به‌عموم حکام ولایات امر می‌نماییم تمام اشخاصی که متهم و مقصر پلتیکی هستند در هر نقطه ایران بلااستثنا معفواند و هیچکس حق مزاحمت به‌آنها را ندارد و نیز حکم می‌نماییم تمام اشخاصی که تبعید شده‌اند آزادند مراجعت نموده و بهر کجا می‌خواهند بروند.

محمدولی‌خان سپهدار خبر اعطای مشروطیت را از طرف شاه با شادمانی تلقی کرد و آنرا نتیجه پیروزی خود دانست و دستور داد اعلان مذکور را به‌طبع رسانند و در شهر منتشر کنند و جشن بگیرند ولی سایر رؤسای ملیون با نظر سپهدار مخالفت نمودند و گفتند که چون شاه خود را در مضیقه دیده لاعلاج بوده که‌تن به‌مشروطیت بدهد و ما هم نمی‌توانیم با این اردوی بزرگ مدتی در قزوین بمانیم و اگر راه مراجعت را پیش بگیریم محمدعلیشاه چنانچه شیوهٔ او است قول و عهد خود را نقض خواهد کرد و تمام زحمات ما ازمیان خواهد رفت.

معزالسلطان ازجمله کسانی بود که به‌قول وقرار محمدعلیشاه اطمینان نداشت و بهمین جهت تلگراف ذیل را از قزوین به‌محمدعلیشاه مخابره نمود: امروز دستخط تلگرافی اعلیحضرت همایونی زیارت شد ولی معلوم نبود که همان قانون‌اساسی که حجج‌اسلام تصدیق کرده و اعلیحضرت به‌صحه خود موشح فرموده‌اند همان است یا خیر. مستدعی است دستخط شرف صدور یابد که پارلمان را فوری افتتاح فرموده و همان قوانین اساسی و انتخابات مجری شود. معزالسلطان وعموم مجاهدین.

سعدالدوله ازطرف شاه همه روزه سفرای روس و انگلیس را ملاقات می‌کرد و به‌آنها فشارمی‌آورد که ازحرکت مجاهدین به‌طرف تهران ممانعت بعمل آورند.

سفیرانگلیس در تلگرافی که به‌وزارت خارجه انگلستان نموده می‌گوید همکار روسی من می‌نویسد نفوذ کلام خود راحتی‌المقدور به‌سپهدار بکار بردم لیکن مثمرثمر نشده است وگمان می‌کنم بواسطه عدم رضایت ازشاه، ازقزوین به‌طرف تهران حرکت کند.

در تلگراف دیگر می‌گوید همکارروسی من به‌من اطلاع داد که دومرتبه بوسیلهٔ دونفر از نایبهای سفارت در قزوین با سپهدار مذاکره کرده و به‌او گوشزد کرده که شاه

تمام خواهشهای ملیون را قبول کرده و همچنین از سپهدار تقاضا کرده است که از عملیات رولوسیونرها جلوگیری نماید.

و نیز سرادواردگری وزیر خارجه انگلیس دستور ذیل را به‌سفیر انگلیس مقیم تهران مخابره نمود: شما می‌توانید که با همکار روسی خودتان متحداً با سپهدار مذاکره نمایید و به‌او گوشزد کنید که ملیون باید از فرمان شاه راضی باشند و قبول کنند و هرگاه شاه به‌وعده‌های خود وفا نکند سفارتین با او همراهی نخواهند کرد.

همینکه محمدعلیشاه استنباط کرد که اردوی مجاهدین مصمم برای حرکت به طرف تهران هستند برای اینکه از آنها جلوگیری کند و آنان را راضی به‌توقف نماید اعلامیه ذیل را منتشر نمود: هرچند رفاهیت رعایای ما که اولادهای معنوی ما هستند در پیشگاه ملوکانه ما منظور و اتحاد دولت و ملت مقصود عمده ذات همایون ما بوده است، چون توضیح در هر امر باعث رفع اشتباه و حصول اطمینان است پس برای اینکه مقصود خودمان را ظاهر ساخته و نیات مقدسمان را ثابت نماییم و برای اینکه اذهان عمومی مطمئن و اسباب دلگرمی رعایا را فراهم نماییم و همچنین توضیح به فرمان سابق داده باشیم ما می‌نویسیم که مشروطه ایران بروفق همان مواد ۱۵۸ قانون‌اساسی برقرار است و این مواد مایه آسایش و ترقی ملت ایران خواهد شد ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ محمدعلیشاه‌قاجار.

محمدعلیشاه بعد از انتشار این اعلان چون از وضع تهران نگران بود به‌سلطنت‌آباد رفت.

پس از وصول اعلان فوق به‌قزوین، سپهدار اظهار رضایت کرد چنانچه در یادداشتهایی که از او به‌دست آمده می‌نویسد امروزکه ۲۸ است ده‌روز است در قزوین هستیم بحمدالله به‌مقصد و مقصود خود که تحصیل مشروطه بود نایل شدیم و شکر الهی را بجا آوردیم روسفید دنیا و آخرت شدیم آرزوی ما همین بود حالا با تهران مشغول بعضی سؤال وجوابها هستیم محمدولی سپهداراعظم.

در زیریادداشت فوق این جمله رانگاشته: امروزکه ۲۸ است در خانهٔ مجدالاسلام قزوینی هستیم فردا را به‌باغ خود پهلوی دروازه می‌رویم که نازبرفلک و حکم برستاره کنم بواسطه خدمت به‌ملت و تحصیل اعاده مشروطیت.

سپهدار برای رفتن به‌تهران دودل بود و تصور می کرد که شاید محمدعلیشاه به‌عهد خود وفا کند و بدون جنگ و خونریزی مشروطیت در ایران برقرار گردد بهمین جهت مدتی در قزوین ماند و حرکت به‌طرف تهران را بتأخیر انداخت و با دربار وارد گفتگو و شرایط صلح شد ولی بزودی احساس کرد که محمدعلیشاه و درباریانش محال است زیربار مشروطه بروند و تمام این گفتگوها برای اغفال مشروطه‌خواهان و متفرق کردن مجاهدین می‌باشد.

محمدعلیشاه امید دیگری هم در دل می‌پروراند و انتظار دیگری داشت. آن انتظار و امید این بود که روسها به‌او اطلاع داده بودند که چندین هزارنفر سپاهیان روس وارد گیلان شده‌اند و هرگاه وسایل عقب‌انداختن حرکت مجاهدین به‌تهران فراهم شود قشون روس بزودی خود را به‌قزوین خواهد رسانید و از حرکت مجاهدین به‌طرف تهران ممانعت بعمل خواهد آورد.

عده‌ای از سران ملیون که از حرکت قشون روس اطلاع یافته بودند به‌سپهدار فشار آوردند که باید هرچه زودتر بطرف تهران حرکت کرد و پیش از آنکه قشون روس برسد کار را یکسره نمود والا همه‌چیز از دست خواهد رفت و همهٔ زحمات نقش برآب خواهد شد.

انجمن سعادت اسلامبول که گوش بزنگ وقایع ایران بود و از نقشهٔ روسها اطلاع داشت و یقین کرده بود که اگر مجاهدین بیش از این در قزوین درنگ کنند همان وضعیتی که در تبریز پیش آمد پیش خواهد آمد پی‌درپی به‌سپهدار و سرداراسعد تلگراف می کردند و به‌آنان اندرز می‌دادند که بدون فوت وقت به تهران بروند.

اینک برای روشن شدن وضعیت، یکی از تلگرافات را که انجمن سعادت به‌سپهدار نموده در اینجا نقل می کنم:

انجمن سعادت ایران اسلامبول ۱۲ جمادی الاول ۱۳۲۷

حضورمبارك حضرت اشرف سپهداراعظم دام‌اقباله عرض می‌شود دستخط مبارك زیارت شد برطبق شرحی که از تجاوز قشون روس در ایران مرقوم فرموده بودید که‌غیر از افتتاح راه و رسانیدن آذوقه مقصودی ندارند دوتلگراف از تبریز در تاریخ ۱۰ ـ ربیع الثانی رسیده که از نظرشریف می گذرد.

توسط انجمن سعادت نجف حضور مبارك آقای آخوند و آقای مازندرانی، دام‌ظلهما. ازعناد دولتیان دوهزارنفرقشون روس وارد تبریز. الغوث الغوث. اقدامات آن ذوات محترم به‌مقامات لازمه مخصوصاً به‌سلطان جدید عثمانی، مفید و نصیحت آخری به‌تهران و اتمام‌حجت درلزوم اعادهٔ مشروطیت و اتحاد دولت و ملت و اعادهٔ قشون روس.

انجمن ایالتی ـ ستار

انجمن سعادت نجف حضور مبارك آیت‌الله خراسانی و مازندرانی عناد دولت در مخالفت با ملت دولتین همجوار را وادار به‌مداخله و عبور دادن قشون روس برای باز کردن راه دولت را اجبار بدادن اعلان مجمل مشروطه نمود انجمن ایالتی درشرایط با دولت مشغول مذاکره، قوای ملی کماکان باقی، از آن ناحیه مقدس کسب تکلیف می‌نماید قشون روس بتصویب دولت انگلیس داخل شده و قول داده‌اند بلاشرط

عودت نمایند. احمد قزوینی

خدا مفسدین و مغرضین را که روز وشب تیشه برداشته و به‌ریشه مشروطیت می‌زنند خوار و ذلیل گرداند به‌محمدوآله اینهمه تعویق امورات ملی و خرابی وطن از فساد و اغراض این قبیل اشخاص بی‌شرف و بی‌وجدان بوجود آمده خلاصه مطلبی که فوری و قابل دقت و اعتنا است اینست که بنا بلزوم مبرم باید بهرحال اردوی اصفهان واردوی حضرت‌اشرف‌عالی تا دم دروازه تهران برود تا قطع ماده استبداد بشود باید در همه‌جا پروگرام اردو ازقرارذیل باشد:

اولا — مقصد اردو فقط تأمین استقرار مشروطیت و آسایش مملکت است.

ثانیاً — عموم اهالی و لشگریان بی‌طرف از هر طرف تحت تأمین از هرگونه تعرض مصون است.

ثالثاً — سفرای خارجه و اتباع خارجه همه میهمانان عزیز ایران هستند و لازمه احترام و محافظهٔ آنها یکی ازاصول مقاصد اردو است.

حضرتعالی بهر وسیله حضرت‌صمصام‌السلطنه را تشویق به‌حرکت بفرمایید مملکت در خطر و دول معظم هم از فساد دستگاه محمدعلیشاه اطلاع کامل دارند در مقام جلوگیری برنخواهند آمد. عموم منتظر حرکت‌اردوی حریت‌طلب و آزادیخواه هستند.

الحق و الانصاف اقدامات علاقلانه و غیورانه آن ذوات محترم تمام اروپا را در حیرت گذارده و همه وقت از این خادمان در خصوص تأخیر حرکت اردوی مبارک ایضاحات می‌خواهند باری بهمه حال وقت حرکت است این حس ملیت که از آن حضرت بروز و یکباره بدون خودداری در راه آزادی وطن و استخلاص ملت از زیر زنجیر اسارت استبداد متحمل هزاران زحمات شده‌اند اهمیت زیاد دارد حتی دانشمندان فرنگستان که این حس وطن خواهی از آنها بظهور می‌رسد درجزو فلاسفه می‌شمرند بدیهی است عاشقان وطن که مجاری فیض عزت نفس را درقوام عزت ملی و غیرت نوعی دانسته‌اند، چه مقصود و منظور غیراز ترقیات ملی و چه آمال معززی غیر از منصوبیت یک‌دولت محتشم تصور می‌شود، خاصه برای امثال حضرت‌مستطاب‌اجل عالی که همه مراحل زندگانی را دراقصی‌الامان سیر نموده‌اند و دیگر تمایلات بشری را در نظر مبارک اهمیت باقی نمانده چنانچه یگانه مکافات فدا کاران قومیت همان حس شرف و حیثیتی است که در وطن و ملت خود می‌بینید. از خدای پاک درخواست می‌نماید که حضرت‌اجل‌عالی را نایل همین مکافات شرافت آیات نموده و به‌دیدارعزت ایران وشرافت ایرانیان موفق ومقضی‌المرام نماید.

انجمن سعادت بموجب خبری که از پاریس رسیده است محمدعلیشاه می‌خواهد

که قبل از انعقاد مجلس به‌رهن گمرکات استقراض نماید و از اروپا مستشار بیاورد البته حضرت مستطاب عالی لازم است بفوریت پروتست بفرمایید که قبل از انعقاد مجلس شورای ملی ملت قبول ندارد و به‌ادای وجه استقراض شده ملت ایران خود را ذمه‌دار نمی‌داند بعد پروتست را بوسیله تلگراف و اعلامیه‌ها و جراید در تمام ممالک خارجه منتشر فرمایند و به‌اطلاع سفرای خارجه برسانید. انجمن سعادت

می‌گویند پس از آنکه محمدعلیشاه اعلان مشروطیت را منتشر نمود و سعدالدوله رئیس‌الوزرا به‌سپهدار اطلاع داد که چون مجلس شورایملی برطبق موازین قانون‌اساسی تشکیل خواهد یافت دیگر جنگ واردوکشی مورد ندارد سپهدار با سران و رؤسای مجاهدین به‌مشورت برخاست و همان گفته‌های سعدالدوله را برای آنها تکرار کرد ولی رؤسای ملیون عدم اعتماد خود را به‌وعده‌های شاه صریحاً اظهار داشتند و تصمیم خود را برای رفتن به‌تهران و از میان برداشتن محمدعلیشاه اعلام نمودند. سپهدار که خیال می کرد پس از تمکین محمدعلیشاه به‌درخواست ملیون کار تمام شده و دیگر جنگی با دولت پیش نخواهد آمد بغایت ناراضی و نگران شد و تصمیم گرفت مجاهدین را بحال خود بگذارد و به‌رشت مراجعت کند ولی حرکت سرداراسعد از اصفهان تلگرافات انجمن سعادت و مهاجرین مقیم اروپا و مراقبت دایم سردارمحیی و میرزا علیمحمدخان تربیت ویفرم در نگاهداری او مانع انجام فکری که در مغزش پیدا شده بود گردید و با توکل به‌خداوند به‌مقاومت و رفتن به‌تهران تصمیم گرفت.

روز۲۹ خرداد قشون ملی از قزوین به‌طرف ینگی امام حرکت کرد و پس از گذرانیدن یک‌شب در آنجا یفرم که پیشقراولی قشون ملی را عهده‌دار بود مأمور تصرف کرج شد.